دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

مجموعه خطابه های نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

بکوشش:

دکتر غلامرضا ستوده

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

مجموعهٔ خطابه های
نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

۲

به کوشش

دکتر غلامرضا ستوده

چاپخانه موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران

اسفند ۱۳۵۳

به مدد الهی ،

جلد دوم مجموعهٔ خطابه‌های نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی با ٤ مقاله مربوط به شعبه‌های: «تحقیقات ادبی دورهٔ اسلامی» و « تاریخ وجغرافیای دورهٔ اسلامی» و« ادبیات معاصر ایران» منتشر وبه علاقه‌مندان تقدیم می‌شود.

در نظر بود مجلد دوم با مقالاتی کمتر به هنگام برگزاری پنجمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی در اصفهان توزیع گردد ولی به‌علتی میسر نشد؛ تا اینکه خطابه‌های شعبهٔ«ادبیات‌معاصر» نیز به این مجلد افزوده وطبع ومنتشر گشت.

دانشکدهٔ ادبیات وعلوم‌انسانی که درزمان ریاست استاد محترم آقای دکتر سیدحسین نصر، باهمکاری کتابخانهٔ مرکزی‌دانشگاه تهران، نخستین کنگرهٔ‌تحقیقات ایرانی را بنیاد نهاد، اینک‌امیدوار است تا برگزاری‌ششمین کنگرهٔ تحقیقات‌ایرانی، وسائل‌طبع وتوزیع مجلدسوم را نیز فراهم سازد.

حقا که دراین مقدمه ذکرخیری ازاستاد بزرگوار دکترابوالحسن جلیلی، رئیس پیشین دانشکدهٔ ادبیات وعلوم‌انسانی که مرا به‌مباشرت طبع‌این‌مجموعه‌برانگیخت، کمال‌انصاف‌وعین‌صواب‌است؛ دست‌حق‌یارش ولطف پروردگار نگهدارش باد. و اگر توجه وعنایت رئیس‌معظم‌دانشکده،دکتر محمدحسن گنجی که به‌راستی‌طالب توسعهٔ فعالیت‌های علمی‌است ومعتقداست آثارعلمی، هرچه بیشتر باید چاپ و به سهولت دراختیار علاقه‌مندان نهاده شود ، باری‌اگر لطف وی شامل این کار نبود ، مجموعهٔ حاضر سامان نمی‌یافت. پس ادامهٔ طبع خطابه‌ها مورد تأیید قرارگرفت و مشکلات وموانع مالی واداری به‌حمایت‌استاد دانشمنددکتر محمداسماعیل رضوانی

معاون دانشکدهٔ ادبیات وعلوم‌انسانی از پیش پا برداشته شد وسزاوار است که از همهٔ این سروران گرامی، سپاسی درخور گفته آید.

خطابه‌ها از روی برنامهٔ کنگره و به‌همان ترتیب که در جلسات صبح وعصر قرائت‌شده‌بود بطبع درآمد. گرچه درنخستین مجلد روش‌الفبائی بکار رفته، که خود نظمی موجه است، ولی نظم اخیر بدان جهت‌انتخاب شد تا خطابه‌های هر شعبه، پیاپی ودر کنارهم‌آیند.

خطابه‌هائی که دراین مجلد بچاپ رسیده همانهاست که استاد محترم آقای ایرج‌افشار دبیر ثابت کنگرهٔ تحقیقات ایرانی به دانشکدهٔ‌ادبیات‌ارسال فرموده‌اند ولی خطابه‌های دیگری نیز در کنگره ایراد شده که متأسفانه هرچه جستیم متن‌آنهابدست نیامد. معهذا کوشش خواهد شدنقائص برطرف شود، واگرتازمانی که جلدسوم‌به‌طبع می‌رسد، خطابه‌های کسری بدست آید، در بخشی از آن مجلدچاپ خواهد شد.

مجلدسوم که‌در زیر چاپ است‌خطابه‌های شعبات: باستان‌شناسی‌وهنر- تاریخ وجغرافیای پیش از اسلام - دین وعرفان وفلسفه - علوم قدیم ایران - مردم‌شناسی و فرهنگ عامه - کتاب‌شناسی و نسخه شناسی را شامل است که متأسفانه بسیاری از خطابه‌هائی که در برنامهٔ این شعبه‌ها اعلام شده، نیزدر دست نیست. گواین که بسیاری ازاین‌مقالات ازسال ۱۳۵۰ تاکنون در مجلات مختلف طبع ومنتشرشده ولی ازآنجا که‌اعضای‌شرکت کننده در نخستین کنگره، پیشنهاد وتأیید کردند که‌مجموعهٔ خطابه‌های خوانده شده درکنگره، برای استفادهٔ مراکز علمی وایران‌شناسی بچاپ برسد؛ به طبع تمام خطابه‌های موجود اقدام شد.

این مجموعه درحالی منتشر می‌شود که دوتن از نویسندگان‌مقالات: دکتر عباس زمانی ودکترمحمدخزائلی درمیان ما نیستند؛ روانشان شاد و یادشان گرامی باد.

در خاتمه درخور ذکر است، باآن که بسیار دقت شد تا چاپ این مجموعه

منقح وبی‌غلط از کاردرآید؛ پیداست که بی‌خطانیست. ولی‌آنها که در اینگونه کارها دستی دارند، می‌دانند چه مایه‌خون‌دل باید خورد ورنج‌برد تامجموعه‌ای بدین‌حجم از زیر نورد چاپخانه‌ئی بیرون‌آید.

امیدآن که به دیدهٔ اغماض بنگرند.

دکتر غلامرضا ستوده

اول اسفند ۱۳۵۳

فهرست :

شعبهٔ تحقیقات ادبی دورهٔ اسلامی

۱- تصحیح دیوان ناصرخسرو

دکترمهدی محقق ۱

۲- محتویات دیوان انوری

دکترسیدجعفر شهیدی ۳۸

۳- سیری در متن‌های تاریخی

دکتر جعفر شعار ۵۱

٤- مفاهیم اخلاق در ادبیات فارسی

فوشه‌کور ٦۰

۵- امین‌الدین بلیانی

دکتر ذبیح‌الله‌صفا ٦٦

٦- تأثیر ادبیات فارسی در بالکان

دکترعبدالکریم گلشنی ۷۳

۷- آئین قلندری

مرتضی حراف ۸۹

۸- ارزش ادبی تفسیر ابوالفتوح رازی

دکترعسکر حقوقی ۱۰۰

۹- وضع‌ادبی و اجتماعی ایران از دیدگاه ابن‌یمین

دکتر علیرضاحکمت ۱۲٦

۱۰- نقش واژه‌ها و ترکیبات در آثار سعدی

دکترمحمود نشاط ۱٤٦

۱۱- شرح اشعار خاقانی شروانی
دکترضیاءالدین سجادی ۱۷۱
۱۲- نکاتی در بارهٔ گلستان و بوستان
دکتر محمد خزائلی ۱۸۳
۱۳- در جستجوی حافظ صحیح
مسعود فرزاد ۱۹۵
۱٤- جهان‌بینی حافظ
دکتراسماعیل حاکمی والا ۲۰۵
۱۵- حافظ شناسی درآینده
مایکل هیلمن ۲۱٦
۱٦- باز نامه‌نویسی و باز نامه‌های موجود به پارسی
دکتر علی غروی ۲۲٦
۱۷- نکاتی چند دربارهٔ سبک اشعار عربی هاتف
فیروز حریرچی ۲۳۹
۱۸- تحقیقات جدید دربارهٔ کتاب‌الابنیه
دکتر منوچهر امیری ۲۵۲
۱۹- صائن‌الدین اصفهانی خجندی معروف به ترکه
دکترسیدعلی موسوی بهبهانی ۲٦۲
۲۰- در پیرامون سبک
دکترپوران شجیعی ۲۷۸

شعبهٔ تاریخ وجغرافیای دورهٔ اسلامی

۲۱- تاریخ ایران چگونه باید تدوین شود
دکتر محمداسماعیل رضوانی ۲۸۹
۲۲- نخستین اقدامات سیاسی و استعماری دولت انگلستان درایران
دکترمهوش نیکجو ۲۹۵

۲۳- تکامل سیاسی ایران از زاویهٔ دید نظریه‌های معاصر

مجید تهرانیان ۳۰۷

۲۴- مسألهٔ تدوین تاریخ دورهٔ قاجاریه

دکترجهانگیر قائم‌مقامی ۳۱۹

۲۵- خاندان بلعمیان

دکترعلی‌اکبر شهابی ۳۲۸

۲۶- سفرنامهٔ خطی لئون‌هم فرانسوی

دکتر حسن نبوی ۳۵۴

۲۷- مشهد

تقی بینش ۳۶۹

۲۸- وقفنامهٔ مظفریهٔ مسجد کبود تبریز

دکتر محمدجواد مشکور ۳۸۸

۲۹- نقش مردم ایران در مدافعه از تهاجم مغولان

دکترحسینقلی ستوده ۴۰۶

۳۰- اسرارالتوحید، یکی از منابع بررسی اوضاع اجتماعی

دکترمحمد دامادی ۴۲۰

۳۱- مورخان همدان وتواریخ گمشدهٔ آن

پرویز اذکائی ۴۲۵

۳۲- بررسی تاریخ گیلان و دیلمستان

عبدالرحمن عمادی ۴۵۸

۳۳- خاندان عمید

ابراهیم صفائی ۴۸۶

شعبهٔ ادبیات معاصر

۳۴- ادبیات گذشتهٔ ایران و اخلاق

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن ۴۹۹

۳۵- شاعران عصر مشروطیت

حبیب یغمائی ۵۱۳

۳۶- اشعار سیاسی و اجتماعی در دورهٔ مشروطیت

دکترعبدالوهاب نورانی وصال ۵۲۹

۳۷- مقایسهٔ شعر قدیم با شعر معاصر

مجید اوحدی یکتا ۵۴۱

۳۸- تحول قالبهای کهن

غلامرضا ارژنگ ۵۵۰

۳۹- ویژگی‌های هنری در شعر امروز ایران

دکتر ابوالفتح حکیمیان ۵۸۴

۴۰- از منشآت قائم‌مقام تاخسی در میقات

امیرعباس حیدری ۵۹۳

* * *

دکتر مهدی محقق

تصحیح دیوان ناصر خسرو

ناصرخسرو شاعر ونویسنده وفیلسوف ومتکلم ومبلغ ورحالهٔ معروف ایرانی بدون شک از مفاخر این سرزمین بشمار می‌رود. آثار متعددی که از این مرد بزرگوار باقی مانده نشان دهندهٔ جنبه‌های مختلف علمی اوست. دیوان او که موضوع سخن ماست گنجینه‌ای است از لغات وترکیبات واصطلاحات وتعبیرات زبان شیرین فارسی ومجموعه‌ای است از مضامین قرآنی واحادیث نبوی ومطالب فلسفی وکلامی ونیز مشتمل است بر بسیاری از اشارات تاریخی ومطالب اجتماعی که نظیر آن را درکمتر دیوانی می‌توان یافت. این دیوان در سال ۱۲۸۰ هجری قمری در تبریز چاپ سنگی شد وهمین چاپ بود که مورد تحقیق ادوارد برون قرار گرفت. او نخست مقاله‌ای تحت عنوان «ناصرخسرو شاعر وجهانگرد وداعی» در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیایی (اوریل ۱۹۰۵ صفحهٔ ۳۲۵ - ۳۱۳) نوشت وناصرخسرو را بر اساس اشعار اوبحث وبررسی نمود وسپس درکتاب تاریخ ادبی ایران خود فصل مشبعی دربارهٔ ناصرخسرو آورد ونکات برجسته‌ای از دیوان اورا استخراج کرد وبرپایهٔ آن اندیشه‌های او را مورد تجزیه وتحلیل قرار داد. دیوان چاپ تبریز دارای ۲۷۷ صفحه است وبا خط نستعلیق نوشته شده ودر پایان آن چنین آمده است: «بخط ابن الحسین عسکراردوبادی الاصل تبریزی المسکن فی شهرذی قعده الحرام من شهور ۱۲۸۰». در سال ۱۳۱٤ چاپ سنگی دیگری از دیوان در

تهران انجام شد. این چاپ دارای ۳۲۱ صفحه بقطع وزیری است‌وهمراه‌باسفرنامهٔ ناصرخسرو آورده شده وبرخی از لغات دشوار در حاشیه معنی شده است.

گذشته از این دو چاپ، چاپ دیگری در هند از دیوان‌شده که فاقد تاریخ است. مهمترین وبهترین چاپی که اکنون در دست است چاپی است که بهمت سیدنصرالله تقوی وعلی‌اکبر دهخدا وسیدحسن تقی‌زاده واستاد مجتبی مینوی- خدایش نگه دارد - انجام پذیرفته. داستان این چاپ چنین است که سیدنصرالله تقوی نسخهٔ چاپی ۱۳۱٤ را اساس قرار داده وآنچه که در نسخ مختلفهٔ خطی از دیوان ناصرخسرو ودر بعضی جنگها بنام او ضبط شده ودر چاپی نبوده برآن‌افزوده ودر ضمن نسخهٔ چاپی را با نسخ خطی‌مقابله کرده است. علی‌اکبر دهخدا بسیاری از لغات دیوان را مورد تحقیق وبررسی قرار داده ودرجاهائی که متن مغشوش بوده او با استفاده از معلوماتی که در فن لغت داشته اجتهاد بکار برده وتصحیح قیاسی نموده است. سیدحسن تقی‌زاده مقدمه‌ای محققانه مشتمل بر شرح احوال و افکار ناصرخسرو نوشته ودر همهٔ موارد به اشعار وگفته‌های خود شاعر استناد جسته است.

استاد مجتبی مینوی مقدمه‌ای بر دیوان نوشته وبه نسخ موجود دیوان و کیفیت گردآوری آن نسخه اشارت کرده ودر پایان کتاب حواشی وتعلیقات مفیدی افزوده وبسیاری از دشواریهای دیوان را با استفاده از مراجع‌ومآخذ معتبر، آسان‌و مبهمات آن را روشن ساخته است.

در طی مقدمهٔ استاد مینوی بعبارت زیر برمی‌خوریم:

«بعد از ختم طبع متن کتاب ودر موقعی که مشغول طبع دیباچهٔ آن بودیم نسخه‌ای بالنسبه قدیم جامع ومضبوط ومصحح دیده شد که اکنون درکتابخانهٔ مجلس است...بی‌شک اگر بنابر طبع ثانی این کتاب شود یکی از نسخ لابدمنه در تصحیح وطبع دیوان ناصرخسرو همین نسخه خواهد بود وچنانچه نسخه‌ای اقدم واصح وجامع‌تر از این یافت‌نشود همین را باید نسخهٔ‌اساس قرار دادوحقیقة

جای بسی دریغ وافسوس است که دیر بدست افتاد». عبارت فوق در فروردین ۱۳۰۷ یعنی چهل‌وسه سال پیش از این نوشته شده متأسفانه ازآن زمان تاکنون چند چاپ از دیوان کرده‌اند هم بصورت مستقل وهم بصورت افست بدون اینکه حتی برای یک بار هم بآن نسخه نظر بیفکنند که لااقل اغلاط واضح وبین نسخهٔ چاپی را تصحیح نمایند .

نویسندهٔ این سطور که از دیر زمان علاقهٔ خاصی باشعار ناصرخسرو داشت رسالهٔ پایان‌نامهٔ دکتری زبان وادبیات فارسی خود را تحت عنوان «تحقیق در دیوان ناصرخسرو» نوشت ودر سال ۱۳۳۸ از آن‌دفاع نمود. او در مطالعهٔ دیوان هرچند از نسخهٔ چاپی استفاده می‌کرد ولی‌در موارد شک وتردید به نسخهٔ‌مجلس وهمچنین نسخهٔ قدیم‌تر ازآن که در سال۷۳۶ نوشته شده واقدم‌نسخ کامل‌موجود است رجوع می‌نمود.

او پانزده قصیده از ناصرخسرو را براساس‌همین نسخهٔ اخیر در سال ۱۳٤۰ تصحیح کرد وبرای استفادهٔ دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات منتشر ساخت، پس از آن دوچاپ دیگر از آن صورت پذیرفت و نیز قسمت اول از رسالهٔ خود را تحت عنوان « تحلیل اشعار ناصرخسرو » در سال ۱۳٤٤ منتشر ساخت که در سال ۱۳٤۹ بانضمام سه پیوست تجدید چاپ گردید.

استاد بزرگوار دکتر یحیی‌مهدوی که همیشه بانی خیر وحامی علم بوده است چون مرا متوغل در مطالعهٔ ناصرخسرو دیدند از من خواستند که دربارهٔ تصحیح دیوان چاره‌ای بیندیشم من در پاسخ گفتم چنین کاری از یک تن ساخته نیست و «اذا عظم‌المطلوب قل‌المساعد» سپس فرمودند که آقای‌مینوی نیز بسیار مایل هستند که این دیوان تصحیح وچاپ شود بنده بمصداق: «وافق شن‌طبقه» موقع را مغتنم شمردم واین پیشنهاد را با حسن قبول استقبال کردم. در طی سال گذشته هفته‌ای دو روز مشترکاً به تصحیح دیوان پرداختیم ونیمی‌ازآن را بپایان رسانیدیم واز خداوند توفیق تمام نیم دیگر را آرزو می‌کنیم. در این تصحیح غیر

از نسخهٔ چاپی نسخ زیر مورد استفاده قرار می گیرد:

۱ - نسخهٔ خطی دیوان مکتوب بسال ۷۳۶ متعلق به کتابخانهٔ چلبی عبدالله ترکیه که میکروفیلمی ازآن بشمارهٔ ۲۹۰ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است. این نسخه قدیم‌ترین نسخهٔ دیوان است که بطورکامل برای ما باقی‌مانده است وبهمین مناسبت در تصحیح ما این نسخه اصل قرار داده شده است.

۲ - نسخهٔ خطی مجلس شورای ملی شمارهٔ ۳۸۸ این همان نسخه است که موجب دریغ وافسوس استاد مینوی در مقدمهٔ دیوان چاپی شده است. این برای سلطان محمد فاتح نوشته شده که از سال ۸۵۵ تا ۸۸۶ حکمروائی کرده است. این نسخه ظاهراً از روی نسخهٔ پیشین کتابت شده وتفاوت چندانی میان این دو مشهود نیست فقط گاهگاهی کاتب در استنساخ دچار اشتباه در ضبط کلمات شده ودر یک مورد هم قصیده‌ای از نظر او افتاده است وآن قصیده‌ایست که با این مطلع آغاز می‌شود:

این گنبد بی‌قرار ازرق　　بربود زمن جمال ورونق

این نسخه متعلق به مرحوم امیرنظام گروسی بوده و فهرست قصائد را به ترتیب بخط خود نگاشته است وگاهی در حواشی‌صفحات معانی لغات وتصحیحات نیز بخط او دیده می‌شود وبرخی ازآن یادداشتها مورخ است واز تاریخ ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۴ در تبریز نوشته شده است. برای آنکه کیفیت وارزش این حواشی معلوم شود ما دومورد را در اینجا یاد می کنیم:

۱ - در صفحهٔ ۴۰۸ که برابر با صفحهٔ ۷۹ چاپی است دربارهٔ این ابیات:

هر زمان بدتر شود حال رمه　　چون بودش ازگرسنه گرگان رعات
گر بپرسد ایزد از عباسیان　　کشتگان آل احمد را دیات
وای بومسلم که مر سفاح را　　او برون آورد ازآن بی‌درکلات

در حاشیه نوشته شده است:

«تلمیح است بقصهٔ ابومسلم داعی مروزی که مردم را به بیعت عباسیان

دعوت کرد وبعد از انقراض دولت بنی مروان این ابیات را انشاد کرد:

بلغت بالرأی والکتمان مابلغت — عنه ملوك بنی مروان اذحشدوا

ما زلت أسعی بجهدی فی دمائهم — والقوم صرعی وهلکی بئس ما رقدوا

حتی ضربتهم بالسیف فانتبهوا — عن نومة لم تنمها قبلهم أحد

وآن بیت که می‌فرماید:

هر زمان بتر شود حال رمه — چون بودش از گرسنه گرگان رعات

اشارتست بدین بیت:

و من رعی غنماً فی أرض مسبعة — و نام عنها تولی رعیها الاسد

۲ - در صفحهٔ ٤١٢ که برابر با صفحهٔ ٣٧٦ چاپی است دربارهٔ این بیت:

من رانده بهم چو پیش گه باشد — طنبوری و پای کوب و بربط زن

در حاشیه نوشته شده است:

«یعنی بهتر این است که من رانده و مطرود باشم در صورتی که طنبور زن و رقاص وبربط زن پیشکار وصاحب اعتبارند».

١٩ شعبان ١٣١٥ در دارالسلطنهٔ تبریز نوشته شد.

رسم الخط این نسخه ونسخهٔ قبل بروش کتب پیشینیان است وبرای نمایاندن آن به موارد زیر اکتفا می کنم:

١ - آوردن یا بجای کسرهٔ اضافه مانند سپهی دیو بجای سپه دیو ص ٢٩٥ چاپی، و پسی من بجای پس من، ص ٣٧٨.

٢ - با بجای پ فارسی مانند بالان بجای پالان، ص ٣٢١.

٣ - جیم بجای چ فارسی مانند جرد بجای چرد، ص ٣٤٨.

٤ - آوردن همزه بجای یاء در اضافه مانند در یاء بزرگ بجای دریای بزرگ، ص ٤٧٩. وسوءتمیم، بجای سوی تمیم، خدااند بجای خدایند، ص ٢٩٨

٣ - قسمتی از دیوان یعنی ٧٨ قصیده در «منتخبات دواوین شعرای سته» این مجموعه متعلق است به کتابخانهٔ دیوان هند شمارهٔ ٢١٣ که نسخه‌ای عکسی

از آن در کتابخانهٔ ملی فرهنگ موجود است، این نسخه مشتمل است بر اشعاری منتخب از شش شاعر یعنی: امیر معزی، اثیرالدین اخسیکتی، ادیب صابر نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی، شمس طبسی، ناصرخسرو. ودر سنوات ۷۱۲ و ۷۱٤ هجری در روزگار سلطنت خدابنده اولجایتوبن ارغون بن اباقابن هلاکو بن تولی‌بن چنگیزخان نوشته شده است وکاتب آن مایهٔ علمی کافی نداشته است.

٤ - جامع‌الحکمتین ناصرخسرو. او در این کتاب‌در ضمن بیان‌مطالب‌فلسفی وکلامی خود در چهار مورد استشهاد به برخی از قصائد خود کرده است:

ای کهن گشته در سرای غرور　　خورده بسیار سالیان وشهور

ص ۱۷٦

جهانا چه‌در خورد وبایسته‌ای　　اگر چند باکس نپایسته‌ای

ص ۲۸۹

نبیند بر درخت این جهان بار　　مگر هشیار مردای مرد هشیار

ص ۳۰۹

بدانهٔ گندم اندر چیست که مرخاك وسرگین را
چنان کر دست کانرا کس همی زین دونپندارد

ص ۲٤۰

٥ - مونس‌الاحرار جامی. در این کتاب چهار قصیدهٔ زیر از ناصرخسرو آورده شده:

حاجیان آمدند با تعظیم　　شاکر از رحمت خدای‌رحیم

ص ۳٤

گر نخواهی ای پسر تا خویشتن مجنون کنی
پشت پیش این وآن ازچه همی چون نون کنی

ص ۳۰

شبی تاری چو بی‌حاصل دمان پرقیر دریائی

فلک چون پرزنسرین برگ نیل اندودصحرائی

ص ۳۲

برای اینکه پی باهمیت تصحیح دیوان ناصرخسرو برده شود واهل علم آگاه گردند که با چاپ شدن این نسخهٔ مصحح چه دشواریهائی حل می‌شود وچه اشتباهاتی اصلاح می‌گردد نگارنده در این مقاله برخی از موارد اختلاف نسخهٔ چاپی را با دونسخهٔ خطی یعنی نسخهٔ چلبی عبدالله ونسخهٔ مجلس ذکر می‌کند وبرای اینکه بیان این اختلاف تحت ضابطه‌ای درآمده باشد آن را در پنج قسمت بشرح زیر در می‌آورد:

۱ - مواردی که مصراع یا مصاریعی ساقط وبقیه از جای خود تغییر کرده است .

۲ - مواردی که حروف کلمه یا کلماتی در شعر تغییر کرده ومعنی را غلط ساخته است.

۳ - قطعاتی که در خطی موجود است ودر چاپی بکلی موجود نیست.

٤ - قسمتی از قصائد یا قطعات که در خطی موجود است ولی از چاپی ساقط شده.

٥ - یک بیت یادوبیت که در طی قصیده‌ای از چاپی ساقط شده ولی درخطی موجود است.

قسمت اول

که این پیشه هائیست نیکو نهاده — مر الفغدن راحت آنسری را

ص ۱۳ چاپی

که این پیشه هائیست نیکو نهاده — مر الفغدن نعمت ایدری را

دگرگونه راهی وعلمیست دیگر　　مر الفغدن راحت آنسری را
(خطی)

***

حلوا بخرد نکو چو دیبا کن　　تا مرد خردنگویدت رعنا ۱۷
حلوا بخرد همی دهد لذت　　قیمت بخرد همی گرد دیبا
جانرا بخرد نکو چو دیبا کن　　تا مرد خرد نگویدت رعنا

***

چو برتو دهر بآفات خود زحام کند　　ترا بصبر بر او قصد شام باید کرد
چو برتو دهربآفات خود زحام کند　　ترا ز صبر بدل برزحام باید کرد
وگر بغدر جهان برتوقصد چاشت کند　　ترا بصبر براوقصد شام باید کرد

***

بدان وقت گوید همیش این سخن　　که از بد کنش برسرش بدرسد
۱۱۲
بدان وقت گوید همیش این سخن　　کش از بد کنش جان ودل میرمد
خرد بد نفرمایدت کرد از آنک　　سر انجام بر بد کنش بدرسد

***

برهمندی را بدل درجای کن　　گر همی زیزد بترسی چون شمند
۱۲۳
برهمندی را بدل درجای کن　　سود کی داردت شخص برهمند
بر درطاعت بایدت ایستاد　　گر همی زیزد بترسی چون شمند

***

سخن پیش سخندان گوی ازیرا　　که بی نقطه نگردد خط پرگار
۱٤٤
سخن پیش سخندان گوی ازیرا　　سرت باید نخست آنگاه دستار

جز اندر حرب گاه سخت پیدا — نیاید هرگز از فرار کرار
سخن بشناس وآنگه گو ازیرا — که بی نقطه نگردد خط پرگار

***

آنچه ازو نیک نیاید مکن — داور خود باش بمنقار خویش

۲۱۳

انچت ازو نیک نیاید مکن — داروی خود باش ونگه‌دارخویش
مرغ خورش را نخورد تا نخست — نرم نیابدش بمنقار خویش

***

با غدر ندارم آشنائی — بل جرم بعذر در گذارم

۲۷۷

با غدر ندارم آشنائی — بل هر دو یکیست پود وتارم
کینه نکشم چو عذر خواهی — بل جرم بعذر در گذارم

***

گوشم شنوا شدست ازیرا — از حق و یقین در انتظارم

۲۷۷

گوشم شنوا شدست ازیرا — علمست همیشه گوشوارم
چشمم بینا شدست ازیرا — از حق و یقین در انتظارم

***

دادکن ارنام نیک خواهی ازیرا — عقل‌ترا هزل دشمن است چوهپیون

۳۰۸

دادکن ارنام نیک خواهی‌ازایراك — نامور از دادگشت شهره فریدون
هزل زکس مشنو ومگوی ازیراك — عقل ترادشمن است هزل چوهپیون

***

سزد گرابرازین شومی بریشان بدو زخ در همی بارند آهون

۳۲۹

سزد گر ابر ازین شومی بریشان بجای قطره باران خون چکدخون

بدنیا دین فروشانند ایشان بدوزخ در همی پرندآهون

***

طاق با جفت هردوان جفتند ز آنکه توحید نیست زیربیان

۳۳۷

طاق با جفت هردوان مقهور پر ازیشان دو قاهر ایشان

باز جفت است قاهر و مقهور زانکه توحید نیست زیربیان

***

حجت وبرهان مجوی جزکه زحجت

چون عدوی حجتی وداعی و مأذون

۳۵۶

حجت وبرهان مجوی جزکه ز حجت

تا بنمایدت راه موسی و هارون

نیست قوی زی توقول وحجتِ حجت

چون عدوی حجتی وداعی ومأذون

***

تا تو ز دینار ندانی پشیز سوی زر جعفریم ننگری

۴۱۲

تا تو ز دینار ندانی پشیز نه بشناسی غل از انگشتری

هیچ نیاری که زبیم پشیز سوی زر جعفریم بنگری

***

دوتات شدست پشت یکتا کن　　زان پس که فزودی وهمی کاهی

۴۲۰

دوتات شدست پشت یکتا کن　　این پشت دوتا بقول یکتاهی

از حرص بکاه وطاعت افزون کن　　زان پس که فزودی وهمی کاهی

***

خلافست اهل دین را اهل دنیا　　بمن بر زان نباشد هیچ عاری

۴۴۳

خلافست اهل دین‌را اهل دنیا　　بداند هر حکیمی بی‌مداری

اگر با من نسازند اهل دنیا　　بمن برآن نباشد هیچ عاری

***

قسمت دوم

نیز نخواهد گزید اگر بهشم　　زین سپس آسیب ز هرمارمرا

ص ۱۱

نیز نخواهد گزید اگر بهشم　　زین سپس از آستینت مار مرا

***

تو درمانی آنجا که مطرب نشیند　　سزد گر ببری زبان جری را

۱۴

تو برپائی آنجا که مطرب نشیند　　سزد گر ببری زبان جری را

***

برنا کند صبا بفسون اکنون　　این پیر گشته صورت برنا را

۱۵

برنا کند صبا بفسون اکنون　　این پیر گشته صورت دنیا را

***

پیمانهٔ این چرخ را همه نام‌است　　معروف بامروز و دی و فردا

۳۰

پیمانهٔ این چرخ را سه نامست　　معروف بامروز و دی و فردا

***

ای پسر گیتی زنی رعناست بس غربا فریب

فتنه سازد خویشتن را چون بدست‌آرد عزب ۳۵

ای پسر گیتی زنی رعناست بس غرچه فریب

فتنه سازد خویشتن را چون بدست آرد عزب

***

روی دنیا و ز نیاز ساست خوب

ورنه زشت وخشک و زرد و لاغر است ۴۹

روی دینار از نیاز تست خوب

ورنه زشت وخشک و زرد ولاغر است

***

صندوقچهٔ عدل تو ماندست بطر طوش

دستور چهٔ جور تو در پیش کبار است ۵۵

صندوقچهٔ عدل تو ماندست بطر طوس

دستارچهٔ جور تو در پیش کنار است

***

ای گشته دل تو سیه از گرد جهالت

تا این‌دل چون قار تو پرگرد وقار است ۵۶

ای گشته دل تو سیه از گرد جهالت

با این دل چون قار ترا جای وقار است

***

مراد خـــدای از جهـــان مردمســـت
دگر هرچه بینی همـــه سرسری است ۶۰
مراد خـــدای از جهـــان مردمست
دگر هرچـــه بینـــی همـه برسری است

***

گر تـــو بدست عقل اسیری خنک ترا
و امر ترا که عقل بدست تو مبتلاست ۸۱
گرتـــو بدست عقل اسیری خنک ترا
وای توگـــر خردت بدست تو مبتلاســـت

***

ترا چگونـه پساود هگرز پاکـی وعلم
که جان‌ودلت‌جز از جهل‌وفعل بدنتنود ۹۱
ترا چگونـــه پساود هگرز پاکی و علم
که جان و دلت جز از جهل وفعل بدنپسود

***

که نام نیکو مرغی‌است فعل‌نیکش دام
ز فعل خویش‌بدان‌دام، دام باید کرد ۱۰۷
که نام نیکو مرغست و فعل‌نیکش دام
ز فعـــل خویش برین مرغ دام باید کرد

***

چو ماهی به سینه درون جـــان تـو — چنان‌می ز بهـــر رهایش‌طپد ۱۱۳
چو ماهی بشست ا(ز)درون جان تو — چنان می ز بهـــر رهایش طپـــد

***

هر کرا ز آسیب او آفت رسد　　مار مرده ناردش تعویذوبند

٣٢١

هر کرا ز آسیب او آفت رسد　　باز ره ناردش تعویذ وسپند

***

فرهمندبد کنش هرگز مرو　　تا نگردی دردمند وآهمند ١٢٣

راهمند بد کنش هرگز مرو　　تا نگردی دردمند وآهمند

***

خار بدان گل چننده قصد کند　　گرچه همی او بقصد خار کند

١٢٨

خار بدان گل چننده‌قصد کند　　گرچه همی او نه قصد خار کند

***

چاهیست جهان ژاژ و سر نهفته　　وز چاه نهفته بتر نباشد ١٤١

چاهیست جهان ژرف‌و سر نهفته　　وز چاه نهفته بتر نباشد

***

سودمند است سمند آی خردمند ولیک

سودش آن‌راست‌سوی‌من که‌مراوراست‌سمند١٤٣

سودمند است سمند ای خردومند ولیک

سودش آن‌راست سوی من که‌مراوراست سمند

***

مرقول قلم را بره چشمت بشنو

مرقول زبان را بره گوشت بنگر ١٥٨

مرقول زبان را بره گوش تو بشنو

مرقول قلم را زره چشم تو بنگر

***

که نباید چنانکه آن گفتند — باز دارد ترا ز شعر شعیر ۱۷۱
که نماید چنانکه گفتستند — باز دارد ترا ز شعر شعیر

***

چون بحاصل شودت کیسه و بند
بتو بدهم من این جلیل جهاز ۲۰٤
چون بحاصل شودت کیسه و بند
بتو بدهم من این دلیل و جواز

***

زانکه دارد نه بدل دین من ازآن ترسم
که بیالاید زو دلت بز نگارش ۲۱۱
زنگ دارد دل بد دین من ازآن ترسم
که بیالاید زو دلت بزنگارش

***

مگزین چیز برسخا که سخا — ماهیست و سخابر ونشپیل ۲٤۲
مگزین چیز برسخا که ثنا — ماهیست و سخا برونشپیل

***

امام تمام جهان بوتمیم — که نیروشد از دین بدوبازویم
۲٦۳
امام تمام جهان بوتمیم — که بیرون شد از دین بدوتاروتم

***

بفریفت ترا دیو باگلیمی — بفروخته‌ای خز بنرخ ملجم
۲۷۸
بفریفت ترا دیو تاگلیمی — بفروختت ای خر بنرخ ملحم

***

دام دیوست آنکه نکـــک برپـــای و سـر
مر تـــرا دستار گشت وکفش دیـم ٢٨٤
دام دیوست ای کبل برپای وســـر
مرتـــرا دستـــار خیش وکفش ادیـم

***

چشم داری مـاه را تـا نـو شود تا بیابی از سپنجی سیم‌نیم ٢٨٥
چشم داری مـاه را تـا نـو شود تا بیابـی از سپنجـی سیم تیم

***

فعلهـای او ز من برخوان که من مرترا زیـن چرخ جا فی محـذرم
٢٩٠
فعلهای او زمـن برخـوان که مـن مـر ترا زیـن چرخ جافی محضرم

***

گر تو شریفـی و بهتر است ز تـو خویش
چون تو پس‌خویش خود همی بخوری بون
٣٠٨
گـر تـو شریفـی و بهتـری تـو ز خویشان
چونکه بری سوی خویش خویش شبیخـــون

***

وان عارض چون حریـــر چینـی گشتست نفـــام وزرد و پرچیـن
٣١١
وان عارض چون حـریـــر چینـی گشتست به فـام زرد و پرچیـــن

***

لیکـــن رود ایـــن مـرا همانـا کاشتـــر نکشم بکـــارد چوبین
٢١٣

لیکن رود ایـــن مـرا همـانـا　　کـاشتر نکشم به تیـغ‌چو ببین

***

چرخ پنداری بخـواهد شیفتـن　　زان همـی پـوشد لبـاس پروزن

۳۳۲

چرخ پنداری نخـواهـد شیفتن　　زان همی پوشـد لبـاس پردرن

***

جهلش‌را دورکن ز غفلت‌ازیراك　　سور نبـاشد نـکو ببـر زن شیون

۳۳۶

جهلت‌را دور کن‌ز عقلت ازیراك　　سور نبـــاشـد نکـو ببرزن شیون

***

دین یکی جامه‌ست چون‌داناش پوشد پاك و نو
باز چون نادان بپوشد چون گلیمی پروزن ۳٤۰
دین یکی جامه‌ست چون داناش پوشد پاك‌ونو
باز چون نادانش پوشد چون گلیمی پردرن

***

رخصت سگبچه داده بـــود یکـــی دام
دیـــگر دامی حـــدیث عشرت غلمـــان ۳٤۸
رخصت سیکـی پختـه داد یـــکـی دام
دیگـــر دامـی حـــدیث عشـــرت غلمان

***

بلکه بزندانی چو نانکه گفت　　مهـر رسولان خـدا اجمعین ۳٤۹
بلکه بزندانی چو نانکـه گفت　　مه ز رسـولان خدا اجمعیـن

***

این باخوی نیک و نعمت حکمت
اندر ره راست می‌کشد بازو ۳۸۰
این باخوی نیک و نعمت و حکمت
اندر ره راست می‌کشد سازو

***

و گر عنان خرد داده‌ای بدست هوی
چو آب ژاله سر افشان وبی‌نشان شده‌ای ۳۹۲
وگر عنان خرد داده‌ای بدست هوی
چون اسب لانه سرافشان وبی‌عنان شده‌ای

***

از دست دیو نفس کجابرهی تاتو دل ازطمع نکنی شسته ۳۹۲
دیوازتودست‌خویش کجاشوید تا تو دل از طمع نکنی شسته

***

برخوی‌نیک وعدل‌وکم آزاری بفزای تاکه مال بیفزائی ۴۰۲
برخوی‌نیک‌وعدل وکم آزاری بفزای تا کمال بیفزائی

***

راهیست بدین اندر مرشیعت حق را
جز راه جزوری وکراخی ولبالی ۴۱۱
راهیست بدین اندر مرشعیت حق را
جز راه حروری و کرامی وکیالی

***

تو همی بینی کت پای همی بندد
پس جرا خامشی و خیره بگفتاری

تـو همـی بینی کـت پـای همی بندد

پس چـرا خامشـی و خیـره نـه گفتاری

***

پیش من چون که نجنبـدت زبـان هرگـز

خیره پیش ضعفا چونکه همیـلانی ۴۳۰

پیش من چـون بنجنبـدت زبـان هـرگز

خیـره پیش ضعفا ریشـ همـیلانـی

***

تـا چـو شبه گیسوان فـرو نهلد گی رهـد ای خواجه گل زتنگدلی

۴۴۴

تا چو شبـه گیسوان فـرو نهلی[1] گی رهدای خواجه گل زننگ گلی

***

ترا سخـن نه بـدان دادهانـد تا تـو زبان

برافکنی بخرافات خنده ناك هجی ۴۵۴

تـرا سخن نه بـدان دادهانـد تا تـو زبان

بـر افکیـی بخـرافات خندنـاك ججی

***

گنـده پیـری گفت کـت خـوردی بـرنج

مر مرا نـان تهـی بـود آرزو ۵۰۷

گنـده پیری گفت کش خـوردی بریخت

مـر مـرا نـان تهـی بـد آرزو

***

۱- ظاهراً : نهلد

قسمت سوم

نسخهٔ چلبی عبدالله ، شمارهٔ ۱۵۷ ، ورق ۱۹۰ ، طرف راست ، نسخهٔ مجلس صفحهٔ ۴۱۷ ؛ دواوین‌سته، صفحهٔ ۱۱۲ :

جهان دامگاهیست بس پرچنه — طمع در چنهٔ او مدار از بنه
بباید گرستن بران مرغ زار — که آید بدام اندرون گرسنه
سیه کرد برمن جهان جهان — شب و روز او میسره میمنه
نیابم همی جای خواب‌وقرار — درین بی‌نوا شب گه‌پر کنه
هزاران سپاه است با او همه — ز نیکی تهی وبدل پر کنه
بیمگان بزندان ازینم چنین — که او باسپاهست و من یک‌تنه
توای عاقل ار دینت باید همی — بپرهیز از این لشگر بوزنه
ازاین دام بی‌رنج بیرون شوی — اگر نو فتادت طمع در چنه
بدون قوت بس کن‌زدنیای دون — که دانا نجوید ز دنیا دنه
از ابر جهان گر نباردت سیل — چه مردان رضا ده باندك شنه
بباید همی رفت ببسیج کار — چنین چندگردی تو برپاشنه

***

چلبی عبدالله ، ۲۴۷ ورق ۲۸۶ ، طرف راست ؛ مجلس ، صفحهٔ ۶۳۷ :

کسی برخانه دستی دید هرگز — نه دیوار ونه در بل‌پست‌وموجز
دولشکر صف‌زده در خانهاشان — پس هر لشکری یکی مجاهز
وزیر شاه و میدان و سواران — ستاده بر طرفها دو مبارز
پیاده با سواران جمله پیچان — وزیر و شاه بی فرمان و عاجز
بزخم و بندو کشتن گشته مشغول — نه‌آنجا گرد و خون و نه‌هزاهز
نه‌از خانه برون رفت آنکه‌بگریخت — نه خونی را دیت بایست‌هرگز

استاد مینوی ابیات فوق را در مقدمهٔ دیوان چاپی ص‌قدنقل کرده‌اند.

***

چلبی عبداله شماره ۲٦٤، ورق ۲۸۹ سمت راست: مجلس، صفحهٔ ٦٤٤.

هرچه دور از خرد همه‌بندست — این سخن مایهٔ خردمندست
کارها را بکشی کرد خرد — بر ره ناسزا نه خرسندست
دل‌مپیوند تا نشاید بود — گرت پاداش ایچ پیوندست
وهم جانت مبر بجز توحید — کان دگر کیمیای دلبندست
سخت اندر نگر موحد باش — که سلب را بپا که افگندست
گر خداوندی از نیاز مترس — که رهی مر ترا خداوندست
غمت آسان گذار نیز وبدان — مادرت برگذار فرزندست
ای رفیق اندرون نگر بجهان — تاچو تو چند بود یا چندست
این جهان نیست با تو عمر دراز — مرترا عمر خود دم و پندست
مکن امید دور آز دراز — گردش چرخ بین که گریندست

***

چلبی عبدالله، شماره ۲٦٥ ، ورق ۲۸۹ ، سمت راست ، صفحهٔ ٦٤٤:

ای بستهٔ خود کرده دل خلق بناموس
ز اندیشه ترا رفته بهر جانب جاسوس
اثبات یقینی توبه معقول چه سودست
چون نیست یقین نفی گمان تو بمحسوس
تا چند سخن گوئی از حق و حقیقت
آب حیوان جوئی در چشمهٔ مطموس
گر رأی تو کفراست مکن پیدا ایمان
ور جای تو دیر است مزن پنهان ناقوس
ای آنکه همه زرقی در فعل چو روباه
وی آنکه همه رنگی در وصف چو طاوس

تا کی روی آخر زپی حج به زیارت
از طوس سوی مکه وزمکه سوی طوس
چون نیست زکان علت مقصود پس ای دوست
چه مکه وچه کعبه وچه طوس وچه طرطوس

***

چلبی عبدالله، شمارهٔ ۲۷٤ ، ورق ۲۹۰، سمت راست، صفحهٔ ٦٤٦:

بر دشمنی دشمنت چه دیدی فعلش نه نشان نه داغ باید
اقرار بسی بر تر از گواهان با روز همی چه چراغ باید

***

چلبی عبدالله شمارهٔ ۲۷۳، ورق ۲۹۰، سمت راست؛ مجلس، صفحهٔ ٦٤٦:

چنین درکارها بسیار مندیش مگو ورنه بکن کاری که گفتی
نباید کز چنین تدبیر بسیار ز تاریکی به تاریکی درافتی

دوبیت فوق را استاد مینوی درمقدمهٔ دیوان چاپی ص قب از نسخهٔ مجلس نقل کرده‌اند.

***

چلبی عبدالله، شمارهٔ ۲۷۷، ورق ۲۹۰، سمت چپ؛ مجلس، صفحه ٦٤٧:

سفله جهان ای پسر چو چشمهٔ شورست
چشمهٔ شور از در نفایه ستورست
خانهٔ تاریست این جهان وبدو در
ره گذ ردیده نی چو دیدهٔ مورست
فردا جانت بعلم زور نماید
چونان که امروز کارتنت بزورست
دانا گر چشم سر ندارد بیناست
نادان گر چشم هشت یابد کور است

آتش با عاقلان برابر آب است
بستان با جاهلان برابر گور است

***

چلبی عبدالله ، شمارهٔ ۲۷۶ ، ورق ۲۹۰ ، سمت چ پ ،مجلس،صفحهٔ ٦٤٧ :
دواوین‌سته، صفحهٔ ۱۱۲ :

ای خواجه ترا در دل اگر هست صفائی
بر هستی آن چون که ترا نیست ضیائی
ور باطنت از نور یقین هست منور
بر ظاهر آن چونک ترا نیست گوائی
آری چو بود ظاهر تحقیق ز تلبیس
پیدا شود او همچو صوابی ز خطایی
در وصف چو خیری نبود خلق پرستی
در صید چو بازی نبود جوجه ربائی

***

چلبی عبدالله، شمارهٔ ۲۷۵ ، ورق ۲۹۰، سمت راست، مجلس، صفحهٔ ٦٤٧ :

تا کی از آرزوی جاه و خطر — بدر شاه و زی امیر شوی
دشمن من‌شدی بدانکه چومن — حاضر آیم تو می‌حسیر شوی
جهد آموختن بباید کرد — گرت باید که بی نظیر شوی
که بمیرند جمله با خطران — تا توای بیخطر خطیر شوی

***

چلبی عبدالله ، شمارهٔ ۲۷۸ ، ورق ۲۹۰ ، سمت چپ؛مجلس، صفحه ٦٤٧:

فرو مایه چون سیر خورده بباشد — همه عیب جوید همه شرکاود
فرومایه آن به که بدحال‌باشد — از یراسیه سار بسی بر نتاود

***

چلبی عبدالله ، شمارهٔ ۲۸۰ ، ورق ۲۹۱ ، سمت راست؛مجلس،صفحهٔ ٦٤٨:

ارکان گهرست و ما نگاریم همه — وز قرن بقرن یادگاریم همه
کیوان کردست وما شکاریم همه — و اندر کف آز دلفگاریم همه

***

چلبی عبدالله، شمارهٔ ۲۸۱، ورق ۲۹۱، سمت‌راست؛ مجلس، صفحهٔ ٤٦٨:

کیوان چوقران ببرج خاکی افکند — ز احداث زمانه را بپاکی‌افکند
اجلال ترا ضؤ سماکی افکند — اعدای ترا سوی مغاکی‌افکند

***

چلبی عبدالله، شمارهٔ ۲۸۲، ورق ۲۹۱، سمت راست، مجلس، ص ٦٤٨:

باگشت زمان نیست مرا تنگدلی — کایزد بکسی‌دادجهان‌سخت‌ملی
بیرون برداز سر بدان مفتعلی — شمشیر خداوند معدبن علی

استاد مینوی شش بیت فوق‌را در مقدمهٔ دیوان چاپی ص‌فزنقل کرده‌اند.

***

قسمت چهارم

از قصیده‌ای که در صفحهٔ ٤٠ چاپی است وبااین دوبیت‌آغاز می‌شود:

همه تعریف همی خواند ازین جای خراب
آنکه بسرشت چنین شخص‌ترا زاب و تراب
آن مقدرکه براندست چنین برسرما
قوت و مستی و خور وخواب و پیری وشباب

هشت بیت زیر ساقط شده ومطلع قصیده‌هم در نسخهٔ خطی وجود ندارد .

ای غریب آب غریبی ز تو بربود شباب
وز غم غربت از سرت بپرید غراب

گرد غربت نشود شستـــه ز دیدار غریب
گرچه هر روز سر وروی بشویـــد بگـــلاب
هردرختی که ز جایش بدگـر جای برند
بشود زو همه آن رونق و آن زینت و آب
گرچـه در شهر کسان گلشن و کاشانه کنی
خانهٔ خویش به ارچنـد خرابســت ویباب
مرد را بـوی بهشت آیـد از خانهٔ خویش
مثلست این مثلی روشن بی‌پیچش وتـــاب
آب چاهیت بسی خوشتـر درخانهٔ خویش
زانکه در شهر کسان گرم گهان پست وجلاب
این جهان‌ای پسرا کنون بمثل خانهٔ تست
زانـت می‌نایـد خوش رفت از اینجا بشتاب
بفریبیت همی خواند ازیـن خانـه خدای
آنکه بسرشت چنین شخص ترا زآب و تراب
آن مقدر ....الخ .

از قصیده‌ای که در صفحهٔ ۱۱۰ چاپی است وباین مطلع آغاز می‌شود:

در درج سخن بگشـای در پنـد غـزل را در بدست زهد در بنـد

ابیات زیر ازآخر آن ساقط شده است:

دولـت را زنگـ بـد کـردن بخور دسـت
برنـدهٔ تـوبـه زنـگـ از دل فـرو زنـد
بقـرطـه انـدر تـرا زیـن بدکنش تـن
یکـی دیـو عظیمسـت ای خـردمنـد
چـون در قـرطه تـرا خـود جای غزوست
نـبـایـد شـد بـتـرسـا و رویـهند

کـــرا در آستیـــن مـــردار بـــاشـــد
کجـــا یـــابـــد رهایشـــ مغـــزشـ ازگنـد
ستـــم مپسنـــد و نه جهل از تـــن خویشـ
کـــه عقـل از بهـــر ایـــن دادت خـــداونـــد
بـــدل بـــایـــدت کـــردن بـــد به نیکـی
چـــو خـــر بـــر جـــو نبایـــد بـــود خـــرسنـد
تـــرا جـــای قـــرارای خـــواجـــه این‌نیسـت
دل از دنیـــا همـــی بـــر بـــایـــدت کنـــد
نگـــه کـــن تـــا چـــه کـــرد دستی ز نیکـــی
چـــه گـــوئـــی گـــر ز کـــردارت بپـــرسند
ز فعـــل خویشـ بایـــد ساخـــت امروز
تـــرا از بهـــر فـــردا خـــویشـ و پیونـــد
بتـــرس از خجلـت روزی کـــه آن روز
ستیهیـــدن نـــدارد سـود و ســـوگـــنـــد
نمـــانـــد نـــور روز از خلـــق پـــنـــهان
اگـــر تـــو بـــرکشـــی سر در قـــزا کنـــد
مکـــن زاد سفـــر زیـــن یـــاوه گشتـــن
دریـــن جـــای سپنجـــی تـــا کـــی‌و چنـد
کـــزیـــن زنـــدان همـــی بیـــرونـــت خوانـد
همانکســـ کاندریـــن زنـــدانـــت افکنـد

***

از قصیده‌ای که در صفحهٔ ۱۲۸ چاپی است وبااین مطلع آغازمی‌شود:

مـــرد چـــو بـــا خویشتـــن شمـــارکند دانـــهٔ ایـــن خـــرمـــی شکار کنـــد

ابیات زیر بعد از شعر هفتـم ساقط شده است:

دوستی خوار گشته را مطلب — زانکه ترا گشته خوار خوار کند
دست سیاه ودرشت و گنده کند — هرکه همی دست درشخار کند
چرخ یکی آسیاست برسر تو — روز و شبان زین همی مدار کند
هرکه دراین آسیا بماند دیر — روی و سر خویش پر غبار کند
گرچه تو خفتستی آسیای جهان — هیچ نخسبد همی وکار کند
گاه چو دشمنت در بلا فکند — گاه چو فرزند درکنار کند

***

از قصیده‌ای که در صفحهٔ ۱۵۸ چاپی‌است وبااین مطلع آغاز می‌شود:

این چنبرگردنده بدین گوی مدور
چون سرو سهی قدمرا کرد چو چنبر

ابیات زیر پس از سطر سی‌ودوم ساقط شده است :

بنگرکه همی سخت شتابی سوی جائی
کان یابی آنجای که‌برگیری‌ازایدر
هر چیز که بایدت درین راه بیابی
هر چید روانست درو لشکر بی‌مر
زنهارکه طرار درین راه فراخ‌است
چون دنبه بگفتار و بکردار چو نشتر
پرهیزکه صیادی ناگاه نگیردت
کو دام نهد محبر بر ملوح‌ودفتر
این گوید بر راه منم از پس من‌رو
وان گوید طباخ منم توشه زمن خر
شاید که بگریند بران دین که بدو در
فرزند نبی را بکشند از قبل زر

شاید که بگریند بر آن دین که فقیهانش
آنند که دارند کتاب حیل ازبر
گرفقه بود حیلت و محتال فقیهست
جالوت سزد حاکم وهاروت پیمبر
ور یار رسولست کشندهٔ پسر او
پس هیچ مرو را نه عدو بود ونه کافر
بندیش ازین امت بدبخت که یکسر
گشتند همه کور ز شومی گنه و کر
جز کر نشود پیش سخنگوی غنوده
جز کور کند پیش خر ، و شیر موخر
بودند همه گنگ و علی گنج سخن بود
بودند همه چون خر واو بود غضنفر
آنکس که مرو رابیکی جاهل بفروخت
بخرید وندانست مغیلان زصنوبر
دیوانه بود آنکه کله دارد در پای
وزبیهشی خویش نهد موزه بسر بر
میمون شجری بود پر از شاخ شجاعت
بیخش بزمین شاخش برگنبد اخضر
برگش همه‌خیرات‌وثمارش همه‌حکمت
زان‌برگ همی بوی وازآن‌بار همی خور
او بود درختی که همی بیعت کردند
زیرش که پیغامبر بسا خالق اکبر
وامروز از او شاخی پربسار بجایست
با حکمت لقمانی و با ملکت قیصر

بل فخر کند قیصر اگـــر چاکر او را
فرمان بر و دربان بود و چاکر چاکر
زیـــر قلم حجت او حـــکمت ادریس
خـــاك قـــدم استر او تاج سکنـــدر
در حضرت ازآن خوی خوش وطلعت پرنور
افـــلاك منور شد و آفـــاق معطـــر
از لشکـــر زنگیش رخ روز مقیـــر
و زلشکـــر رومیش شب تیـره مقمر
میراث رسیدست بدو عالم و مـــردم
از جد شریف وپدرش احمد وحیـدر
شمشیر وسخن معجز اویند جهان را
وین بود مراسلافش را معجز ومفخر
بندهٔ سخن اویند احـرار خـــود امروز
فرداش ببند آیند اوباش به خنجر
او را طلب و برره او رو که نشستست
جد وپدرش بر سر حوض ولب کوثـر
وزحجت او جوی بـــرفق ای متحیـر
داروی دل گـــمـــره و افسون مخیـــر
وزمن بشنو نیک که من همچو تو بودم
اندر ره دین عاجز و بی توشه و رهبـر
بسیار گشادنـــد به پیشم در دعوی
دعویها چون کوه و معانیش کم از ذر
بی برهان دعوی بسوی مرد خردمند
مانندهٔ مرغی است که او را نبود پـر

با بانگ یکی باشد بی‌معنی گفتار
بی بوی یکی باشد خاکستر و عنبر
تقلید نپذرفتم و بر اخبرنا هیچ
نگشاد دلم گوش و نه دستم سر محبر
رفتم بدر آنکه بدیلست جهان را
از احمد و از حیدر و شبیر وز شبر
آنکس که زمینی بجز از درگه عالیش
امروز به جمع حکما نیست مشجر
قبلهٔ علما یکسر مستنصر بالله
فخر بشر و حاصل این چرخ مدور
وز جهل بنالیدم در مجلس علمش
عدلش برهانیدم ازین دیو ستمگر

از قصیده‌ای که در صفحهٔ ۲۱۶ چاپی است وبا این‌مطلع آغاز می‌شود:

چو بود این چرخ گردان راکه دیگرگشت سامانش
ببستان جامهٔ زربفت بدریدند خوبانش

ابیات زیر پس از سطر بیستم ساقط شده است:

سخن عنوان نامهٔ مردم آمد هرکرا خواهی
که برخوانی بچشم گوش بنگر سوی عنوانش
دو صورت هست مردم را بهر دو بنگر وبررس
بچشم از روی پیدایش‌بگوش از جان پنهانش
نپرسد مرد راکس کت‌جرا رخ‌نیست چون‌دیبا
و لیکن چونکه نادانی بسی گویند مردانش
نکوهش مرگ را ماند ستایش زندگانی را
چو نادانی بود علت مدان جز علم درمانش

بمیرد صورت جسمی سخن ماند زما زنـــده
سخندان را برین دعوی چو خورشیدست برهانش
همـــی طاوس را بکشی ز بهر پر رنگینش
بـداری زنـــده بلبـــل راز بهر خوب الحانش
بحکمت کوش تا باشد که باشی بلبل یزدان
بمانی جـــاودان انـدر بهشت خلد رضوانش
نبینی چند احسان کرد بی‌طاعت بجـای تو
اگر طاعت کنی بی‌شک مضاعف گردد احسانش
نبینی گر خردمنـــدی که تو کرسی یـزدانی
نبینی کز جهـان جـز بر تو ننبشتست فرمانش
زمین خوان خدایست ای برادر پر ز نعمتها
که جز مردم نیابد برهمی از نعمت و خوانش
نیابـد آن خوشی حیوان که مردم یابد از دنیا
وگر چه زوفزون از ما توانـد خورد حیوانش
نـدارد شادمانش روی خوب و خز و سقلاطون
نبخشد بوی خوش هرگز عبیر و عنبر و بانش
بیـــابانست اگر باغست یکسانست سوی او
نه شاد وخوش کنداینش نه مستوحش کندآنش
پدید آمد پس ای دانا که عالم خوان یزدانست
وحیوان چونکه طفلانند وجز تو نیست مهمانش
مرین را چاشنی پندار وشکرش کن زیادت را
وگر کفرانش پیش آری بترس از بند و تاوانش
بچشم دل نکو بنگر ببین این خوان پرنعمت
کـه بنهادست پیش تودرین زنـگاری ایوانش

اگر دانی که مهمانی چرا پس پست ننشستی
بیاید بهر تو یکسر زخوان ساران و پایانش
که جز تو نیز خواهد بود مهمانان مرایزد را
که‌می‌خوانددراین‌خوانشان‌ازاو افلاك ودورانش
ترا افلاك و دوران خواند در میدان یزدانی
برونت رفت بایـــد تا نگردد تنگ میدانش
همی‌خواهندت از میدان‌برون راندن بدشواری
که باهر خوانـده‌ای‌اینست رسم وسیرت وسانش
زمان‌چوگان گردون‌است ومیدان خاك وتوبروی
مگر گوئی یکی گردنده گویی پیش چوگانش
یکی زندان تنگست این که باغش‌ظن‌بردنادان
سوارست آنکه پنـــدارد که بستانست زندانش
حذرکن زین رهافکن یار و بدخودشمن خندان
که تا حلقت نگیرد ناگهـــان نشناسی آسانش

از قصیده‌ای که در صفحهٔ ۳٤۳ است وبا این مطلع آغاز می‌شود:

چه گوئی‌ای‌شده زین گوی گردان پشت‌توچوگان
بدست سالیـان شسته زمـــانه از موی تو قطران

ابیاتی ساقط شده که استاد مینوی در مقدمهٔ دیوان چاپی در صفحات ف فب نقل کرده‌اند.

قسمت پنجم

در صفحهٔ ۱۱.. بکار مرا
چو نپسندم ستم ستم نکنم پند چنین داد هوشیار مرا
ص ۲۲.. قول خامش را

جز کشتن یارخویش وفرزندان　　کاری مشناس مر حسامش را

ص ۳۸ .. در شتاب

هرگز ناراست جز از بهر تو　　چرخ سرخویش بدر خوشاب

ص ٤٤ .. پران عقاب

این عقاب از کوه چون سربر زند　　از جهان یکسربرون پردغراب

ص ۵۷ .. زبیم قفاست

نیک وبدوآنچه صواب وخطاست　　اینهمه در یکدگراز کرد ماست

ص ۵۷ .. چون بناست

کارکنست این فلک گرد گرد　　کار کنی بی هش وعلم وخواست

ص ۵۸ .. باقی جز است

کاردرختان خوروبارست وبرگ　　کارتو تسبیح ونماز ودعاست

ص ٦۲ .. آشنا نیست

ما رابقضا چون کنی توخرسند　　چوخودبقضا مرترا رضا نیست

ص ۷۱ .. نشان است

جان وتنست اوولیک خوردنش　　از خلق تنومند پاك جانست

ای خواجه ازین اژدها حذرکن　　کین سخت ستمکاروبدنشانست

ص ۹۰ .. خویش برخند

برگردن یار خودمنه طوق　　گر یار تو خواندت خداوند

بزدای بعذر زنگ کینه　　جزعذر، درخت کین که برکند

ص ۹٦ .. گوا اند

آنها که زپاکیزه نسب شیعت خودرا　　ازحوض جدخویش ونیاآب وسقااند

ص ۱۰۹ .. کبار آید

نشود مانده ونه سیر شود هرگز　　گرشکاریش یکی یادوهزارآید

ص ۱۱۰ .. زیر غبار آید

چون برادر نبود هرگز همسایه　　گرچه بامرد به کهسار و بغار آید
سنگ چون زر نباشد به بها هرچند　　سنگ با زرهمی زیر عیار آید

ص ١١٤ .. جفاش بردارد

زیبم درد نهد مرد دنبه بر دنبل　　نه زانکه دنبل نزدیک او خطر دارد

ص ١٢٢ .. پدرانند ومادرند

وینها که دم زدند بحب علی همی　　گر زانکه دوستند چرا خصم عمرند

ص ١٢٩ .. کسی حصار کند

روی فلک را همی بدر و گهر　　این شب زنگی چرا نگار کند

ص ١٢٩ .. درشاهوار کند

نیست خبر گاو را از آنک همی　　نـــایرهٔ عود را چـــو نار کند

ص ١٢٩ .. بختیار کند

گر تو یکی خشک بید بی هنری　　علم ترا سرو جویبـار کند
ورچه ترا مست کرد جهل همان　　علم زمستیت هوشیار کنـد
عـــلم ز دریا ترا بخشک بـــرد　　علم زمستانت را بهار کند

ص ١٦١ .. دهد آغاز

برخوی ملک باشد در شهر رعیت　　پیغمبر گفت این سخن وحیدر کرار

ص ١٧٢ .. بمایه خمیر

مربقا را در این سرای مجوی　　که بقا نیست زیر چرخ اثیر
پند گیرای پسر زمن کین یافت　　از پدر شبر و گزیـــده شبیر
در شکم سنگ به خاره زان دل　　که درو نیست پند را تأثیر

ص ١٧٣ .. جهانداور رهبر

هریک بیکی راه دگر کرد اشارت
این سوی ختن خواند مرا آن سوی بربر

ص ٢١٣ .. بیدار خویش

پاك بشوی از همه آلودگی　　پیرهن وچادر وشلوار خویش

ص ۲۱۵.. سخن‌سرد آلتش

چون علم نیستش که بگوید جز این محال

چون بند سخت گشت چه چیزست حیلتش

دعوی همی‌کند که من اهل جماعتم

لیـــکن ز جمع دیوگشن شد جماعتش

ص ۲۱۶.. فضل ومنتش

منت خدایرا که بجود امام حق

بشناختم بحق و یقین و حقیقتش

ص ۲۲۸..بپاداشنش

زان رنجه‌تر کسی نبود در جهان　　کاندر دلش‌نشسته بود دشمنش

ص ۲۴۷.. ازمحمل

هرکو نکند کمان بزه بر تو　　تو برمگر ای زخم او را سل

ص ۲۴۷..جانبی مایل

گل خواره تنست جان، سخن خوار است

جانت نشود ز گل چو تن کـامـل

ص ۲۷۰.. تلقینم

زیرا که‌دی‌بجلوه برون آورد　　آراسته بحـــلهٔ رنگینم

بر بستر جهالت و آگنده　　یکسر بخواب غفلت بـالینم

ص ۲۷۰.. درم برهم

نبایدنرم کردن گردن‌ازبهردرم کس‌را　　نبشتست‌این‌سخن‌درپندنامه‌سام‌رانیرم

ص ۲۷۶.. می‌نیارم

زیرا که مرین سه یار بد را　　ای خواجه‌تو یار و من نه‌یارم

ص ۳۲۱..یکی نان

وگرجان نبودی به‌سیم وزراندر بدوجان توچون شدی‌شادوخندان

ص ٢٢٨ ..شر شیطان

بجود وعدل‌او کوتاه گشتست ببد کرداری از من دست دوران

ص ٣٢٨ ..اندر زمین

خامشی به‌چون‌ندانی گفت‌نیک نا نهاده به بخوان نان ار زنین

ص ٣٧١ ..شهر ومسکن

چوخان‌ومان‌بدودادی‌بخواهد بخان ومانت چون دشمن‌نشستن

ص ٣٨٨ ..سیمین هفته

زود ازمیان خویش براندندم شمع خرد فروختـــــه بگرفته

٣٩٢: بدزبان شده‌ای

توبی‌تمیز برالفغدن‌ثواب مرا اگر بدانی مزدور رایگان شده‌ای

ص ٤٠٢ ..تو شکیبائی

زیرا که گونه گونه همی گردد جافی جهان چو مردم سودائی

ص ٤٠٧ ..ذل وخواری

بیداد کنی با بزرگ داور زنهـــــار مکن زینهار خواری

ص ٤١٤ .. زبادآبانی

وز هول در آیـــد از بیابانها نخجیر رمنـــــدهٔ بیـــابانـــی

ص ٤١٥ .. زبس پریشانی

آنـــگه زمیان خلق برخیزد خویشی و بـــرادری و خسرانی

ص ٤٢٠ .. قبلهٔ عقلائی

قبلهٔ علمی ودر زمین‌خراسان زهد بجایست وعلم ، تا توبجائی

ص ٤٣٦ .. زبد خصالی

تا فعل تواینست وزنحوست بـــا دشمن آل نبی همـــــالی

ص ٤٦٩ .. وغداری

بشکست و بکند سرو آزاده　　بنشانـــــد بجای او سپیداری

ص ۴۸۷ ..تو دردیستی

بندهٔ جهلی و بمانده بدانک　　جـــــان ترا جهل ز غـــازیستی

نگارنده در بیان موارد اختلاف نسخهٔ چاپی‌وخطی استقراء تام نکرده بلکه بآوردن آن مقدار که نشان دهندهٔ اهمیت تصحیح دیوان و داشتن نسخه‌ای منقح است اکتفا کرده است.

دکتر سید جعفر شهیدی

محتویات دیوان انوری

بین مدیحه‌سرایان ایرانی که ازآغاز نشأت زبان فارسی دری تا پایان قرن ششم برخاسته‌اند، انوری ابیوردی بخاطرخصائصی چند ازدیگران ممتاز است. نخست آنکه وی از دانشهای عصرخود مخصوصاً هیأت‌ونجوم بمقدارقابل توجهی برخوردار بوده است و این امتیاز موجب میشود که گذشته از مقام بلندی که در شعر فارسی دارد اورا در زمرهٔ دانشمندان بشمار آورد. دوم‌آنکه انوری تقریباً درپایان‌عصری میزیسته است که درآن عصرقصیده‌سرائی یابهتر بگویم مدیحه‌سرائی پس‌از آنکه باوج ترقی وغایت کمال رسیده بود روبانحطاط می‌نهد.

پایان عمر انوری در نیمهٔ دوم قرن ششم هجری است ولی نمیتوان گفت سالهای ۵۸۲ به‌بعد را دیده و شاهد قران معروفی که گویند خود آنرا پیش‌بینی کرده، بوده‌است. باحتمال‌قوی‌وی دراوایل نیمهٔ دوم قرن‌ششم درگذشته است. پس ازوی شاعری که در مدیحه‌سرائی به‌سبک‌خراسانی بپایهٔ او یاشاعران پیش ازاو برسد برنخاست.

سوم یعنی امتیازی که اورا کاملا از همگنان مشخص میدارد این‌است که انوری شاعری مدیحه‌سرا بمفهوم واقعی کلمه است. شاعری است که هدف‌اوستودن ممدوح وراضی نگاهداشتن اوست. نان خودرا در ستایش کسان‌می‌جسته است‌وچون در مدیحه‌سرائی مشارکانی از شاعران متقدم، وهمکاران‌یا همچشمانی ازمعاصران

خود داشته کوشیده است تادر ستایش ممدوح، مضمون‌هائی بیافریند که گذشتگان ویا همدوره‌هایش آنرا نگفته باشند.

مسلم است که شاعران مدیحه‌سرا یالااقل بسیاری ازایشان‌در سرودن‌قصاید مدحی‌قصد قربت‌نداشته‌اند اما ادب مجلس یا حسن‌طلب یا بزرگ‌منشی،آنانراوادار میکرده‌است که صلت‌خواهی را بنوعی بیان کنند که شخصیت‌آنان شکسته نشود مثلا:

ابوزراعه‌معمری‌جرجانی تقاضای خودرا برای دریافت صلت چنین بیان‌میکند:

هزار یک زآن کو یافت از عطاء ملوك
بمن دهی سخن آید هزار چندانم

یا غضائری رازی بخاطر آنکه ممدوح خویش را بیشتر به صلت بخشیدن تشویق کند، چنین میگوید:

بس ای ملک که ضیاع من‌وعقار مرا
نه آفتاب مساحت کند نه باد شمال

بس ای ملک که از این شاعری‌وشعرمرا
ملک فریب بخوانند وجادوی محتال

اما انوری ازاینکه بصراحت بگوید که مداحی او بخاطر صلت ستانی است باکی ندارد چنانکه درضمن قطعه‌ای بممدوح خود میگوید:

هزار مدح شکر طعم وصف تو گفتم
کز او نگشت مرا تازه یک‌صبوح فتوح

ودر قطعهٔ دیگر میگوید:

اندرین عصر هرکه شعر برد
بامید صلت بر ممدوح
چار آلت ببایدش ورنه
گردد از رنج وغم دلش مجروح

دانش خضر و نعمت قارون
صبر ایوب و زندگانی نوح

و هنگامی که از ممدوح صلتی دریافت نمیکند میگوید:

چو آبروی نیفزایدم ز مدح و غزل
چرا بآتش فکرت همی بکاهم روح
عنان طبع ازاین پس کشیده خواهم داشت
اگر گشاده نبینم در قبول و فتوح

واز اینکه حرفت خود وهمکاران خویش را گدائی نام‌نهد شرمسار نیست:

سئوالکی است دراین حالتم بغایت لطف
گمان بنده چنانست کان نه نازیباست
ز غایت کرم تواست یا ز خامی من
که باگناه چنین منکرم امید عطاست
بدین دقیقه که گفتم گمان کدیه‌مبر
به بنده گرچه گدائی شریعت شعر است

همین طمع صلت‌است که انوری رابه‌آفریدن مضمون‌هائی نو ویا بهتر بگویم مبالغت‌های آمیخته بگزافه‌وامیدارد. وممدوح خودرا به صفاتی می‌ستاید که مدیحه سرایان پیشین نگفته‌اند:

وجود بی کف تو تنگ عیش بود چنان
که امن وسلوت می‌خواند من وسلوی را
وجوه جود تو رایج فتاد، اگر نه وجود
به نیمه باز قضا می‌فروخت اجری را
زهی روایح جودت ز راه استعداد
امید شرکت احیا فکنده موتی را

***

آنکه قضا در حریم طاعتش آورد
رقص کنان گردن شهور و سنین را
غوطه توان داد روز عرض ضمیرش
در عرق آفتاب چرخ برین را
واهب روح از پی طفیل وجودش
قابل اوراح کرده قالب طین را
جز بدر جامه خانهٔ کرم او
کسوت صورت نمی‌دهند جنین را
فاتحهٔ داغش از زمانه همی‌خواست
شیر سپهر از برای لوح سرین را
گفت قضا کز پی سباع نوشتست
کاتب تقدیر حرز روح امین را

***

حرم کعبهٔ ملکش چو بنا کرد قضا
شیر لبیک زد آهو بره احرام گرفت
نامش از سکهٔ چو برآینهٔ چرخ افتاد
حرف حرفش همه در چهرهٔ اجرام گرفت
هرچه ناکردهٔ عزم توقضا فسخ شمرد
هرچه نا پختهٔ حزم تو قدر خام گرفت
تا جنین کسوت حفظ تو نپوشید نخست
کی تقاضای وجع دامن ارحام گرفت

***

ای ز شرم جاه تو سرگشته اوج اندر فلک
وی زرشک دست تو نالنده موج اندر فرات

آمدی اندر هنر اقصی نهایات الکمال
چون محیط آسمان اعلی نهایات الجهات
از خداوندی جدا هرگز نبودستی چنانک
نفس موجود ازوجود وذات موصوف ازصفات
گرحرم را چون حریم حرمتت بودی‌شکوه
در درون کعبه هرگز نامدی عزی ولات

***

فکرت او پی برد بجاش اگر چند
در رحم مادر زمانه جنین است
نعمتش از مستحق گزیر ندارد
گر همه در طینتش بقیت طین است
با کرم او الف که هیچ ندارد
در سرش اکنون هوای ثروت شین است
تا چه قدر قدرتی که شیر علم‌را
در صف رزم تومسته شیرعرین است

***

گر سموم قهر تو برموج دریا بگذرد
جاودان از قعر دریا باد خاکستر کشد
ورنسیم لطف تو برشعلهٔ دوزخ وزد
دیو چرخ از دوزخ آب زمزم‌و کوثر کشد
صاحبا گربنده را تشریف خاصت آرزوست
تا بدان دامن زجیب‌آسمان برتر کشد
کیست آخر کو نخواهد کز پی تشریف تو
ذیل تاریخ شرف در عرصهٔ محشر کشد

آسمان را گر نوید جامهٔ سگبان دهی
در زمان دراعهٔ پیروزه ازسر برکشد

***

تو تمام باثباتی باز بدر آسمان
از دو نقصان در تحیر از خلف هم ازامام
پایهٔ قدر تو را از مه نشان می‌خواستم
گفت او تن کی دهد باما در این خلقان خیام
صاحبا صدرا خداوندا چه خوانم در ثنات؟
کز علو پایه، وصفت می‌نگنجد در کلام
می‌نیارم از ره فکرت رسیدن در تووای
چون توان بر آسمان آخرشدن ازراه بام

***

نه‌ای نبی وسرکلک تواست قایل وحی
نه‌ای خدای وکف دست تواست واهب جان
قوای غاذیه را در طباع جای نبود
اگر نه جود تو بودی برزق خلق ضمان
بامتلا چو قناعت شوند آزو نیاز
اگر طفیلی خوان توشان برد مهمان
ز شوق خدمت خوان تو در تنور اثیر
هزار بار حمل کرد خویش را بریان

***

برامید مدد رزق بسوی در تو
هم باول حرکت سجده کند جان جنین

گر شود عرق زمین ممتلی از هیبت تو
برسرآرد زمسامش چو عرق یوم الدین
در عالی تو آن سجده گه محترمست
که رخ کعبه بود از حسد او پرچین

همین نوآفرینی است که گوهر روان او را برای دریافت صلت، از نقطهٔ اعتدال به قوس نزولی می‌غلطاند تاآنجا که حدود تقوی واخلاق وشریعت را پشت‌سر میگذاردو کسی که دردیوان انوری تتبع می کند بخاطر این خصیصه درخوددو حالت متضاد می‌بیند ، اعجاب نسبت به خلاقیت ذهنی شاعر ، و نفرت ازگدا طبعی و دون همتی او.

اگر استنباط ما از محتویات اشعار انوری درست باشد ، و دقت در اشعار او نشان‌میدهد که چنین است، باید گفت هدف انوری از قصیده‌سرائی این است که چگونه مضمون تازه‌ای در ستایش ممدوح خود بیافریند تا خاطر اورا خوش سازد ودل اورا برای بخشش بیشتر نرم کند، اینجاست که باید گفت انوری دراین باره توفیق فراوان یافته است .وی باریکترین معنی‌را درقالب محکم‌ترین الفاظ ریخته و مدیحه سرائی و اغراق وتملق‌را به نهایت‌رسانیده است . اما چیره‌دستی‌وی برالفاظ وچابک‌سواری او درمیدان سخن اورا به تنگناهائی چنان دشوارگذر برده که نه‌تنها اسب مبالغت رادرمیدان تملق بیش ازاقران خود راند، بلکه تابدانجا تاخت که تملق گویان پس ازوی ازرسیدن بدوباز ماندند. ازتوصیف جنگاوری ممدوح بگذریم که میگوید،

شمشیر تو خوانی نهد از بهر دد و دام
کز کاسهٔ سر کاسه بود سفره و خوان را
قارون کند اندر دو نفس تیغ جهادت
یک طایفه میراث خور و مرثیه خوان را

اسب ممدوح هم‌چون جزئی از ممدوح است اگر درباره آن بگوید :

مگـر بسایـهٔ او بـرنشانـدش تقدیـر
وگـر نـه کی بغبارش رسد سوار ذکا
زمـانه سیری کامروزش ار بـرانگیزی
بعالمـی بردت کـاندر و بـود فـردا

تأویلی دارد و بدین ترتیب هریک از متعلقان ممدوح را اگر بنحوی مبالغت آمیز بستاید میتوان گفت که نمونـهٔ آن بصورتی معتدل‌تر دراشعار شاعران پیش‌از وی دیده میشود اما بخاطر چه کسی جز انوری میرسد که دستور جهان در مجلسی دست‌برهم زند تا مثلا خدمتگزار خودرا پیش طلبد ودربارهٔ این‌دست‌برهم‌زدن‌چنین گوید:

بـاخـرد گفتم کـه دستـور جهـان
دست می‌زد گفت چه؟ دستور و دسـت؟
دست نتـوان خـواند آنـرا زینهـار
پنج کـان بـر پنـج دریـا میـزدست

ودرباره دندان درد ناصرالدین‌طاهر بگوید :

ای بـدنـدان دولـت آمـده خـوش
درد دنـدانـت هیـچ بهتـر هسـت؟
تیـز دنـدانـی حـرارت مـی
در دنـدانت چـون بخیـره بخست
بـاز بنمـود آسمـان دنـدان
تـا الـم بـاز پسـ کشیـدی‌دست
سـر دنـدان سپیـد کـرد قضـا
گفتش ای جـور خـوی عشـوه پرست
آب دنـدان حـریـفـی آوردی
کـوش تـا رایگـان تـوانی جست

بس نگویم که جامه دردندان
زانتقامش بجان بخواهی رست
خیز و دندان کنان بخدمت شو
آسمان دیر تر میان بربست
گفت هم عشوه پشت دست بزد
دو سه دندان آسمان بشکست

انوری چنانکه گفتیم از دانشهای زمان خود بهره کافی داشته است واگر میخواست چون عالمان دیگر پای در دامن قناعت کشد میتوانست، ولی جاه طلبی یا بهتر بگوئیم آزمندی وی اورا براه مدیحه‌سرائی کشاند وعمری را دراین راه‌نهاد تا آنجا که جز روزی خوردن ازراه ستودن مخلوق راهی نداشته است. خود اودراین باره چنین میگوید:

نه حرفتی که بدان نعمتی بدست کنم
نه غمخوری که خورد پیش بخت تیمارم
بحد وصف نیاید که من زغم چونم
بوهم خلق نگنجد که برچسان زارم
خدای داند زین گونه زندگی که‌مراست
بجان ودیده و دل مرگ را خریدارم

بنظر این بنده باید اشعار انوری را به سه دسته تقسیم کرد:

دسته‌اول قصائد وقطعاتی که ستایش ممدوحان درآن بااغراق توأم است‌اما به‌یاوه‌سرائی منتهی نشده. احتمال میرود این دسته ازاشعار محصول آغاز شاعری انوری تاپایان دوره سلطان‌سنجر باشد. دراین عصر شاعر از بخشش ممدوحان‌بزرگ برخوردار بوده است وبرای مدیحه‌های او میتوان محملی یافت.

دسته دوم قطعات وقصایدی است که پس ازاین دوره، یعنی درعصرازهم گسیختگی سلطنت سلجوقیان وپس‌ازگرفتاری سنجر سروده‌است، دراین اشعار پستی

طبع شاعربی‌نهایت آشکار است اودر هرکجا ونزد هرکس گمان‌بخشش میبرده و بمداحی میرفته است وتوجهی نداشته است که ممدوح کیست ومدیحت چیست تا آنجا که در بارهٔ میرآب‌مرو گوید :

اجرام زرشک پایهٔ قدرت
پوشیده لباسهای سیمابی
کرده صف اختران گردون را
درگاه تو اندسال محرابی
ز آسیب تو از فلک فرو ریزد
اختر چو کبوتران مضرابی
درگاه توباب اعظم‌عدل است
مهدی شده نامزد به بوابی

دستهٔ سوم قصاید وقطعاتی است که در ضمن آن برگذشتهٔ بیحاصل خود دریغ میخورد وازاینکه عمری را بیجا برای بدست آوردن نان‌بمدیحت سپری کرده پشیمان است . این اشعار ظاهراً محصول سالهای آخر زندگانی اوست که بگفتهٔ فردوسی : دوگوش و دوپای اوآهو وتهی دستی وسال نیرو گرفته است، از دنیا گریزان وازعالم پس‌ازمرگ هراسان است وی ضمن قطعه‌ای چنین گوید:

کسی که مدت سی‌سال شعر باطل گفت
خدای برهمه کامیش داد پیروزی
کنون که روی نهد جمله‌در حقیقت شرع
چه اعتقاد کنی بازگیردش روزی ؟
برو که عاقل ازاین اختیار آن بیند
که کشت تشنه نه بیند زابر نوروزی

ودر جای دیگر گوید:

ز شعر نقش تـوآن بارهـــای عـــار کشـد
که چون‌هـلال به طفلـــی در آیدش کوزی
ز شرع جان تو آن شعلـــه‌های نـور زنـد
کـــز او بهر فلکـــی آفتاب افـــــروزی

واین حالت تأسف برگذشته اورا تا آنجا برمیانگیزد که یکباره شعروشاعری را بباد دشنام میگیرد، شاعری ویا بهتر بگویم مدیحه‌سرایی راگدائی ورتبت‌شاعری را از کناسی پست‌تر میخواند:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعـر و شاعـــری
تا زما مشتـــی گدا کس را بـــمـــردم‌نشمری
دان کـه از کناس ناکس در ممالکـــچاره‌نیست
حاش‌لله تا نداری ایـن سخن را سرســـری
زانکه گر حاجـت‌فتد تا فضله‌ای را کم کنـی
ناقلی بایـد تو نتوانی که خود بیـــرون بری
باز اگر شاعر نباشـدهیچ نقصانـــی فتـــد
در نظام عالم ازروی خرد گـــربنگـری ؟
آدمـی را چون معونـت شرط کار شرکت‌است
نان ز کناسـی خورد بهتـــر بود کـــزشاعری

ومدیحه سرای صلت خواه را چنین میگوید:

تو جهان راکیستـــی تا بی‌معونـت کارتـو
راست میدارنـــد از نعلیـــن تا انگشتـری؟
از چه واجب شد بگوآخر براین آزادمـرد
اینکه‌می‌خواهی‌از او وآنگه بدین‌مستکبری؟
عمر خود، خودمیکنی ضایع از اوتاوان مخواه
هم‌تو حاکم باش تا هم زآنکه بفروشی‌خری

قطعاتی که بازگوی رقیق‌ترین احساس انسانی است مانند :

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی
گفت کاین والی شهرما گدائی بیحیاست

ویا آنجا که میگوید:

آلودهٔ منت کسان کم شو
تا یکشبه در وثاق تونان است
راضی نشود بهیچ بی نفسی
هر نفس که از نفوس انسانست
ای نفس برستهٔ قناعت شو
کانجا همه چیز نیک ارزانست

وحکایت از عزت نفس و بزرگ منشی شاعر میکند ، گمان میکنم حاصل این دوره از زندگانی اوباشد،مگر آنکه بگوئیم این اشعار را هنگامی سروده است که پس از ستایش ممدوح ومبالغت‌دروصف‌وی ازصلت او برخوردار نشده‌وچنانست که‌عبیدزاکانی از ثعالبی آرد که :

اگر دیدی کسی میگوید ماعندالله‌خیروابقی، بدان که در همسایگی‌اومهمانی بوده‌است واورا بدانجا نخوانده‌اند.

قصیدهٔ شکوائیه از زبان مردم خراسان راکه بااین مطلع آغاز میشود:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامهٔ اهل خراسان ببر خاقان بر

باید از شاهکارهای جاویدان انوری ونمونه‌ای از بشر دوستی وتأثیروی از دیدن حالت رقت‌بار همشهریان وهمنوعان خوددانست. رویهمرفته باید انوری رااز طبقه شاعران ناکام بحساب‌آوردزیرا باآنکه‌از دانش‌عصر خود بحدکافی بهره‌داشت وپایهٔ علمی اواز مدیحه سرایان پیش ازوی وپس ازاو والاتراست و بااینکه در

قصائد او اشعار سست ویا مضمون های مبتذل بندرت میتوان یافت ، ازصلت های فراوان محروم ماند وبیشتر عمر را به تهی‌دستی وصلت خواهی یا بهتر بگوئیم گدائی مؤدبانه گذراند.

خاطرم درستر دیوان دختران دارد چوحور
زهره شان پرور ده در آغوش طبع زاهرم
گر زیک خاطب یکی را روز تزویج وقبول
برتر از احسنت کابین یافتستم کافرم

توکه پوشیده همی بینی از دور مرا
حال بیرون و درونم نه همانادانی
طاق بوطالب نعمه است که دارم زبرون
وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی

بابرگ وبانوای چنین بنده‌ای چومن
هر روز بی نواتر وبی‌برگ‌تر چراست

بخدائی که مجمل روزی بتفاصیل او رساند وبس
که زمین وهوای خانهٔ من نه همی مور بیند ونه‌مگس
هین که اسباب زندگیم امروز هیچ معلوم نیست جز که‌نفس

بخدائی که زنده وباقی است که من امروز طالب مرگم
باورم دار این حدیث از آنک صعب رنجور و نیک‌بی‌برگم

ده قصیده است وچهل قطعه همه مدحت تو
که باطراف جهان منتشر ومشهور است
باچنین سابقه کس را به چنین روز که‌دید
کزغم راتبه‌روزش چو شب دیجور است

دکتر جعفر شعار

سیری در متن های تاریخی فارسی

متن های تاریخی فارسی همه به صورت تصنیف یا تألیف نیستند بلکه برخی از آنها ترجمه وتلخیص از مآخذ تاریخی عربی است. قدیمترین کتاب در این زمینه کتاب تاریخ بلعمی یا ترجمهٔ تاریخ الامم و الملوك معروف به تاریخ طبری است. این کتاب چنانکه می‌دانیم صرفاً ترجمه نیست بلکه مؤلف با استناد واتکا به تاریخ طبری واستفاده از منابع دیگر کتاب خود را تألیف کرده است واز این روست که بیشتر به عنوان «تاریخ بلعمی» برحسب نام نگارنده‌اش ابوعلی محمد بلعمی معروف شده. نظیر این است کتاب مجمل التواریخ والقصص از مؤلف مجهول که در تدوین کتاب خود تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء را مبنی قرار داده، اما به قول استاد دکتر صفا از آثاری از قبیل آثار ابوالمؤید بلخی وتاریخ محمد بن جریر طبری وتاریخ اصفهان واسکندرنامه وسیرالملوك عبدالله بن مقفع وشاهنامهٔ فردوسی وجز آنها نیز بهره برده است. ونیز کتاب «تجارب السلف» که تاریخ تألیف آن ۷۲٤ هجری قمری است برپایهٔ کتاب معروف الفخری نگارش یافته است که ابن طقطقی آن را به عربی تألیف کرده بوده است.

اگر چه موضوع بحث ما متن های تاریخی فارسی است اما این نکته را نمی‌توان از نظر دور داشت که منابع عربی امروز هم اهمیت خود را در تحقیق

مطالب تاریخی حفظ کرده است ومحققان تاریخ، خاصه خاورشناسان نامی همچون آربری، اشپولر، بروکلمان، مینورسکی، بوسورث، بارتولد، ریچاردفرای، کریستن‌سن، میتوخ آلمانی، لارنس لاکهارت ودیگران به طور مستقیم یا غیرمستقیم از منابع مذکور استفاده کرده ومی کنند، وجای خوشوقتی است که چند سال است نهضتی در ترجمهٔ منابع تاریخی عربی به زبان فارسی آغازگردیده‌وکتابهای مهمی در این زمینه به زبان فارسی درآمده است از جملهٔ آنهاست تاریخ یعقوبی، البلدان یعقوبی، مروج‌الذهب مسعودی، سنی ملوك‌الارض والانبیاء از حمزهٔ اصفهانی (که ترجمهٔ فارسی آن به عنوان‌تاریخ پیامبران‌وشاهان انتشار یافته) صورة الارض محمد ابن حوقل، سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، سفرنامهٔ ابن‌فضلان، تقویم‌البلدان، وجز آنها. ودر این راه مؤسسات ناشر، خاصه بنیاد فرهنگ ایران وبنگاه ترجمه ونشر کتاب گامهای مؤثری برداشته‌اند.

گفتیم که تعدادی از متن‌های تاریخی، ترجمه از عربی هستند که غالباً در تحقیقات تاریخی ازآنها استفاده می‌شود، اما بر اهل تحقیق پوشیده نیست که مترجمان این متون‌بر اثر ضعف علمی، یا مسامحه وشتابزدگی در ترجمه،اشتباهاتی کرده‌اند که برخی آنها فاحش است وگمراه کننده. این جانب در ضمن ترجمهٔ بعضی از این منابع به اشتباهات شگفت‌آوری برخورده است که بدنیست برای آگاهی پژوهشگران تاریخ به یکی دونمونه اشاره کنم:

درکتاب تاریخ سنی‌ملوك‌الارض والانبیاء (ص ۶۲) عبارتی‌است بدین مضمون: « ولعزیابن امضیا اثنتان وخمسون سنة منها وابوه‌حی مأسورخمس عشرة سنة» که ترجمهٔ آن چنین است «عزیاپسر امضیا ۵۲ سال فرمانروایی کرد وازجملهٔ آن است مدت ۱۵ سال که در عهد پدرش زنده ودر اسارت بود» اماصاحب مجمل التواریخ واژهٔ «مأسور» را اسم خاص پنداشته وچنین معنی کرده است: عزیاءبن امضیا پنجاه ودوسال ملك بود، در عهد پدرش مأسوره پانزده سال.

همچنین است در عبارت «ثم ملک بعده النعمان بن الحارث فاصلح صهاریج الرصافه» که صاحب مجمل التواریخ چنین ترجمه کرده : وصهاریج الرصافه آباد کرد، وچنین می‌نماید که «صهاریج الرصافه» را مجموعاً نام خاص پنداشته حال آنکه صهاریج جمع صهریج است به معنی حوض واستخرورصافه علم بالغلبه برای محله‌ای در بغداد است وجاهای دیگری هم بدین نام وجود داشته. یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل رصافه می‌نویسد: «و وجدت فی اخبار ملوك غسان: ثم ملک النعمان ابن حارث بن الایهم وهوالذی اصلح صهاریج الرصافه وصنع صهریجها الاعظم»

متن های تاریخی فارسی رااز چند نظر می‌توان مورد مطالعه قرار داد: برخی از این متون جزو کتب مبانی ومآخذ هستند ومورد مراجعه واحیاناً اقتباس تاریخ نویسان قرارگرفته‌اند. از جملهٔ آنها جهانگشای جوینی است که مؤلفان اغلب کتب تاریخی حتی مؤلفان تواریخ عربی که پس از نیمهٔ دوم قرن هفتم نگارش یافته، به کتاب مذکور نظر داشته و آن را پیش چشم گرفته‌اند از قبیل عبدالله بن فضل‌الله شیرازی در تاریخ وصاف که خلاصه‌ای از تمام جهانگشا را به آخر کتابش افزوده است. خواجه رشیدالدین فضل‌الله درکتاب جامع‌التواریخ که به سال ۷۱۰ تألیف کرده همهٔ مندرجات جهانگشارابه اختصار یا به شرح و در برخی موارد به عین عبارت آورده است ونیز تاریخ گزیده، تاریخ بناکتی، روضة‌الصفا وحبیب‌السیر وجز آنها.

ازکتابهای عربی که مؤلفان آنها به جهانگشا نظر داشته ومطالبی ازآن بر گرفته‌اند تاریخ مختصرالدول است از ابوالفرج عزیغوریوس بن اهرون الطبیب الملطی معروف به ابن‌عبری. در این کتاب قسمت تاریخ خوارزمشاهیان ومغول واسماعیلیه عموماً از جهانگشا نقل شده است. ابن‌طقطقی هم درکتاب خود منیة‌الفضلاء فی تواریخ الخلفاء والوزراء معروف به کتاب الفخری از جهانگشا بهره برده همچنین است مسالک‌الابصار فی‌ممالک الامصار که مؤلف آن مطالبی ازجهانگشا

به عربی ترجمه کرده ودر اثر خود آورده است.

اما متون تاریخی از نظر محتویات ومطالب، یک دسته ازآنها تاریخ عمومی هستند یعنی ازآغاز خلقت شروع کرده به‌شرح تاریخ پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان ساسانیان و جز آنها می‌پردازند. البته در ضمن مطالب تاریخی داستانهایی ایرانی از پیش‌از اسلام، ونیز تاریخ پیامبران وحکمای قدیم با اشاراتی به تاریخ بابلیان ومصریان ورومیان را نگاشته‌اند. بیان آغاز خلقت وشرح حال انبیاء اغلب دراین کتابها به یک نهج ومبتنی بر آیات قرآن واحادیث واخبار اعم از صحیح ومجعول وگاهی نیز مبتنی بر اسرائیلیات است.

دستهٔ دیگر اختصاص به ذکر وقایع قرن یا قرنهای معین یا سلسله‌ها و خاندانهای خاصی دارند از قبیل تاریخ بیهقی که شامل وقایع‌عصر سلطان محمود وسلطان مسعود غزنوی وتجارب‌السلف که مشتمل بر تاریخ آغاز اسلام وشرح حال خلفاست، وسیرت جلال‌الدین مینکبرنی که اخیراً به اهتمام استاد مجتبی مینوی چاپ شده وشامل سرگذشت پسر سلطان محمد خوارزمشاه وجنگهای او با چنگیز است.

شیوهٔ تدوین وتألیف نیز در این کتابها مختلف است: برخی صرفاً وقایع نامه است ومؤلف در بیان مطالب‌راه ایجاز را پیموده واز موضوع اصلی‌خارج نشده است نظیر تاریخ گردیزی ومجمل‌التواریخ والقصص وتاریخ بناکتی یعنی روضة اولی‌الالباب فی‌معرفةالتواریخ والانساب که اخیراً به تصحیح این جانب در جزو انتشارات انجمن آثار ملی به چاپ رسیده است.

از مختصات کلام عبدالحی ضحاک‌بن محمود گردیزی که تاریخ خود رادر نیمهٔ اول قرن پنجم به پایان رسانیده رعایت جانب ایجاز وذکر رؤوس حوادث‌و اجتناب از اسهاب‌وتطویل، وعدم ورود در جزئیات است. همچنین است تاریخ بناکتی که همانند تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء مطالب تاریخی را اشاره

وار بیان کرده وغالباً سنوات تاریخی‌را ذکر کرده است جزاینکه گاهی به ذکر داستانهای تاریخی در اثنای مطالب پرداخته است. ونیز از این‌قبیل است‌مجمل‌التواریخ فصیحی خوافی که به سال ۸۴۹ هجری تألیف شده و به‌اهتمام‌وتصحیح آقای محمود فرخ خراسانی انتشار یافته است.

نقطهٔ مقابل این کتابها، کتابهایی است که اگر چه عنوان تاریخ دارنداما مطالب متنوع دیگر که ابداً مربوط به تاریخ نیست درآنها دیده می‌شود. راحة‌الصدور راوندی یا تاریخ آل‌سلجوق یا اعلام‌الملوك فصولی دارد به عناوین ذکر آداب ندمت[1] وشرح باختن‌شطرنج، فصل‌فی‌الشراب، فصل‌در مسابقت و تیرانداختن، فصل در شکار کردن، فصل‌فی‌معرفةاصول‌الخط من‌الدایرة والنقط، فصل‌فی‌الغالب والمغلوب.

دستهٔ دیگر از کتابهای تاریخی، تواریخ محلی است که بیشتر آنها شامل تاریخ وجغرافیای یک شهر یا ولایت هستند از قبیل تاریخ سیستان وتاریخ بیهق وتاریخ بخارا وتاریخ یزد. این کتابها که تعدادشان کم‌نیست اوضاع یک ناحیه را در زمانهای مختلف ازآغاز تا زمان حیات مؤلف شرح می‌دهند واز منابع بسیار مهم تحقیق برای محققان توانند بود. تواریخ محلی در نقل‌وقایع‌وسایر مشخصات فرقی با تواریخ دیگر ندارند، جزآنکه هر مؤلفی از مؤلفان کتابهای مذکور کوشیده است که ویژگیهای ولایت یا شهر مورد بحث خود را از جنبهٔ جغرافیا وتاریخ به حد کمال، با توجه به جزئیات شرح‌دهد وفضایل وعجایب بیشتری به ولایت یا شهر مورد بحث نسبت دهد وآن را بربلاد دیگر ترجیح دهد، ودر این مورد حتی چنانکه در تاریخ سیستان آمده وجود ماری با چشم وروی وزبان ودوشاخ همچون

۱ـ واژهٔ ندمت که راوندی آن را در معنی مناومت و ندیمی به کار برده است در فرهنگهای عربی ازجمله اقرب‌الموارد وتاج‌العروس ولسان‌العرب‌نیامده و مصحح کتاب مرحوم محمداقبال‌هم‌دراین باره اظهاری نکرده است.

میش کوهی در کوهی واقع درفراه سیستان نیز فضیلتی شمرده می‌شود ! ازاین رو می‌توان گفت در این رشته ازکتابها تعصب وگزافه گوئی بیشتر از تواریخ دیگر است مع هذا این مزیت را دارند که دربارهٔ پادشاهان وامرا ودانشمندان وهنرمندان به حد کمال درآنها استقصا شده چنانکه بسیاری از دشواریهای تاریخ به‌وسیلهٔ همین کتابها حل می‌شود.

کتابهای حکایت وپندنامه‌ها وکتب اخلاقی واجتماعی نیز متضمن داستان های تاریخی هستند که اغلب درحد خود سودمندند ومنبع تاریخی می‌توانند باشند از قبیل جوامع الحکایات عوفی، سیاست‌نامه، قابوس‌نامه، نصیحة‌الملوك غزالی، تحفة‌الملوك، الفرج بعدالشدة که قاضی ابوعلی تنوخی آن را به عربی نوشته وبعد به وسیلهٔ نورالدین محمد عوفی به فارسی درآمده وسپس ترجمهٔ دیگری ازآن به وسیلهٔ حسین دهستانی انجام گرفته است.

نکته‌ای که در اینجا باید ذکر شود وجود اشتباهات بسیار در این گونه مراجع است که برخی ازآنها فاحش هستند ومحققان معمولا در مراجعه بدین کتب احتیاط را از دست نمی‌دهند، به عنوان مثال می‌توانم به اشتباهی که خواجه‌نظام الملك در سیاست‌نامه کرده وجعفر برمکی را با سلیمان‌بن عبدالملك معاصر شمرده است اشاره کنم. می‌دانیم که سلیمان بن عبدالملك از خلفای بنی‌امیه بوده است وخالدبن برمك‌جد جعفر، اول بار در خدمت ابومسلم خراسانی‌داخل شده وقبل از این تاریخ ذکری از ایشان در تواریخ نیست. همچنین در فصل چهل‌وششم از سیاست‌نامه می‌نویسد: «یکی از زبیریان غمز کرد پیش رشید که‌جعفر صادق ع سر خروج دارد و در سر دعوت می‌کند و خلافت می‌طلبد به دروغ . رشید جعفر را از مدینه به بغداد آورد وبازداشت، الی آخر» که غلط فاحش است زیرا امام جعفر صادق در سال ١٤٨ ه.ق. وفات یافته وشروع خلافت هارون درسال ١٧٠ بوده است، از این رو معاصر شمردن این امام با هارون نیز از اشتباهات

تاریخی مؤلف سیاست‌نامه است. در چاپ اخیر سیاست‌نامه به تصحیح این جانب به مواردی از این اشتباهات اشاره شده است از جمله صفحات ۲۶۸ و۲۶۹.

سبک نگارش متن‌های تاریخی

اصل این است که مؤلف هر کتاب صرفاً توجه به مطلب مورد بحث داشته ومقصد اصلی او بیان موضوع باشد اما همیشه این اصل رعایت نشده است بخصوص در کتابهای تاریخی. مؤلفان بعضی از تواریخ، وقایع را وسیلهٔ تفنن وهنرنمایی قرار داده وصرفاً به صنایع لفظی ومعنوی از قبیل موازنه وسجع وتشبیه و استعاره وکنایه ومترادفات لاطائل وحشوهای قبیح وجناسهای بارد وافراطهای جنون‌آمیز وذکر آیات واحادیث واشعار بیش از حد لزوم پرداخته‌اند، به طوری که خواننده در فهم مراد مؤلف دچار اشکال می‌شودوبه قول مرحوم ملک‌الشعرای بهار، «خواندن آنها اهل فضل وادب را که عاشق این قبیل نوشته‌ها باشند نیز ممکن است گاهی خسته وملول کند ومطالعهٔ چند صفحه ازآن خاصه که قصد خواننده استفادهٔ تاریخی باشد به سآمت انجامد» شمارهٔ اینگونه کتابها کم نیست ودر اینجا چند کتاب مهم را نام می‌بریم: تجزیة الامصار وتزجیة الاعصار معروف به تاریخ وصاف، المعجم فی آثار الملوك العجم از شرف‌الدین فضل‌الله حسینی، نفثة المصدور از نورالدین محمدخرندزی زیدری نسوی صاحبدیوان رسایل جلال‌الدین مینکبرنی وترجمهٔ تاریخ یمینی از ناصح بن ظفر جرفادقانی (همهٔ این کتاب متکلفانه نیست) وتاریخ جهانگشای جوینی، واخیراً درهٔ نادره وحبیب السیر وروضة الصفا وجزآن. افراط در تکلف وتطویل لاطائل در برخی از این کتابها چنان است که گاهی خلاصهٔ کتابی قطور از ۳۰ یا ۴۰ صفحه تجاوز نمی کند، نظیر درهٔ نادره از میرزامهدی خان منشی استرابادی که به اهتمام آقای دکتر سید جعفر شهیدی چاپ شده، متن این کتاب که ۷۲۰ صفحه است در ۴۰ صفحه خلاصه شده.

یکی ازکارهای ضرور، تحریر وتلخیص اینگونه کتب است که خوشبختانه تحریر تاریخ وصاف که به وسیلهٔ دانشمند محقق ، آقـــای عبدالمحمد آیتی انجام گرفته ودر جزو انتشارات بنیاد فرهنگ ایران‌چاپ شده آغازگر این اقدام است، و امید است این کار ادامه یابد واز این راه کمکی شایان به تحقیق در علم تاریخ بشود در اینجا برای اینکه فرق دو سبک مورد بحث کاملا روشن شود، به ذکر یکی دو نمونه می‌پردازم:

نمونه‌ای از دره نادره: (ص ۵۷۰)

روز دیگر که قاضی بیضاوی آفتاب به تفسیر سورهٔ فجر برمسند افاده نشسته کتاب انوارالتنزیل، اشعه‌برگشاد ومدرسن آسمان برای تبیان آیهٔ «واللیل‌اذاادبر» و توضیح بیان «والصبح اذا اسفر» کشاف شفق را بر دامن فلق نهاده به حکـــم قاضی قضا به قصد اداء ماقضی واستدراك جبر ما مضی با خدیوی که سرادق قدر وذیل فخارش در عرصهٔ جهان منصوب ومجرور است، ورایت شوکت احبـــاب و اعدایش مرفوع ومکسور، باب استعمال مفتوح ساخت واز بقاء معادات، ارتقـاء برسلم سلم را به مضمون «اسلم تسلم» اسلم شمرده سربلند به تلثیم سدهٔ والا شده فی‌الاحضار والاسفار من الاسفار الی‌الاسفار «کمثل‌الحمار یحمل‌اسفاراً» با مطایای اشفار بارکش احمال اوامر قضا بنیاد وسالك مسالك طوع وانقیاد گردید. مؤلف در این ده سطر می‌خواهد بگوید که «قاضی روز دیگر به هنگام بامداد از پادشاه زنهار خواست وراه انقیاد را برگزید».

نمونهٔ دیگر از ترجمهٔ تاریخ یمینی در وصف یکی از جنگها (ص ۳۶۵) :

«چند روز در مقاحم آن ملاحم ومتبارك آن معارك‌ومساقط آن مآقط، ازلطمهٔ حدود ظبات بر خدود کمات وصدمه خناجر نخرات بر حناجر ان غوات و زحمت مفاصل انجاد بر مفاصل آن اوغادولمع بوارق سیوف، وخطف صواعق حتوف وفتح نواعر عروق، وضرب مناحر حلوق ، خون چون صوب انواء وذوب انداء می‌چکید»

این فقرات را مقایسه فرمایید با چند سطری که ذیلا از تاریخ بلعمی دربارهٔ قصهٔ زردشت نقل می‌شود (ص ٦٥٦) : بدان که زردشت به وقت پادشاهی گشتاسب بیرون آمد ودعوی پیغمبری کرد از خدایی تعالی وشریعت مغان اونهاد وملک گشتاسب او را بپذیرفت. واز پادشاهی او سی سال گذشته بود که زردشت به نزدیک وی آمد. آنگه ده سال دیگر پادشاهی کرد واین زردشت چون به نزد او تمکین یافت ودانست که در دل او قرارگرفت وبدو بگروید ، دعوی کرد که از آسمان بدو وحی همی آید. گشتاسب دبیران را بنشاند تا آنچه زردشت میگفت که از آسمان به من وحی آمده است می‌نبشتند به آب زر.. الی آخر».

فوشه‌کور C. - H. de FUCHÉ COUR

مفاهیم اخلاق در ادبیات فارسی تا قرن هفتم

قبل از آنکه برخی از نتایج مطالعات نوین خود دربارهٔ اخلاقیات‌وادبیات فارسی را بعرض حضار ارجمند برسانم اجازه میخواهم‌توجه شما را به حل مسأله‌ای جلب کنم که سابق برین بر اثر بررسی موضوع خاصی در شعر غنائی فارسی قرن پنجم پدید آمده است. اینجانب پس از آنکه در نحوه توصیف طبیعت در دیوان شعرائی چون عنصری وفرخی ومنوچهری ومعزی وچند تن دیگر تفحص کردم، خصوصیات مشترکی در نزد این شعراء به چشمم‌خورد که باجمال به یادآوری آنها میپردازم - در تمام مدت قرن پنجم هر شاعری که طبیعت را توصیف می‌کرد ناچار سرمشقهائی از شعرای پیشین خود می‌گرفت - اگر در آثار این شعرا دقت بکنیم خواهیم دید که فی‌المثل تصویرات توصیفی‌نه‌تنها در اشعار ایشان افزایش نمی‌یابد بلکه اغلب تغییرناپذیر بوده وبارها تکرار می‌گردد ولی در عین حال و بیش از پیش ایجازکلام وزیبائی وظرافت اصطلاحات دیده می‌شود - از جملهٔ مسائلی که درین باره میتوان طرح کرد اینست که اگر ارزش این نوع شعر صرفاً به علت صورت ظاهری شاعرانه آن است، چه معنائی میتوان بدان داد؟ از قرار معلوم هنر شعرای مورد بحث با پیشهٔ گیاه‌شناسان تفاوت بسیار دارد - آنها اصلا زیبائی واقعیت طبیعی را باجمال ترکیبات الفاظ می‌ستایند وکوشش می‌کنند که زیبائی سمعی را با زیبائی بصری مطابق گردانند - از طرف دیگر از شاعران ایرانی

قرن پنجم هجری توقع توصیفات «رومانتیک» نداشته باشیم یعنی بیان احساسات درونی که بر اثر تماس شخصی با واقعیت طبیعی بوجود آمده باشد ـ باید گفت که صداقت این شعرا نه در مطالعه و دقت در آثار طبیعی آنها ونه در نحوه بیـــان احساسات شخصی آنها، بلکه تمام صداقت ایشان در پدید آوردن جمال کلمات تجلی میکنند ـ می‌بینیم که ضمن توسعه شعر غنائی فارسی قرن پنجم واوایل قرن ششم اجزاء توصیفات طبیعی را که شعرا نمی‌توانستند برای اکمال صورت ظاهری بکار برند آنرا کنار می گذاشتند ـ بعبارت دگر جمال صورت ظاهری شاعرانه قانون توصیفات طبیعت بود ـ اینجا باید نکته‌ای‌مهم‌را مورد توجه قرار دهیم یعنی ارزش صورت ظاهری شعری که عبارت است از وزن عروضی‌وقافیه وتوافق‌اصوات ترکیبات الفاظ، با معانی دلپسند وآبدار و غیره ـ این تصنع افسونگر شاعرانه قدرت زیادی داشت ومی‌توانست تأثیراتی را که شنوندگان پیش‌از این درتماشای طبیعت احساس کرده بوده‌اند آنرا تازه و تجدید بکند ـ بنابرین به نظر میرسد که توصیف طبیعت مورد بحث، تابندگی بهتر تصویرات آوازدار با ارزش و قدرتـی یادآورنده بود.

این بود یکی از نتایج تحقیقاتی که اخیراً انتشار یافت. سه و اندك سال پیش به تحقیقات طولانی‌تر پرداخته‌ایم ـ معلوم است که یکی‌از مهمترین مضامین ادبیات فارسی مضمونی مربوط به حوزهٔ اخلاق می‌باشد ـ تا آنجا که اطلاع داریم مذهب مزدیسنی‌یاآئین بهی‌دوران ساسانیان به مطالب اخلاقی اهمیت هرچـه تمام‌تر داد ـ این امر در ادبیات آن زمان و بنابراین در یکی از سرچشمه‌های اصلی ادبیات فارسی تأثیری بزرگ کرد وبعداً دین اسلام علامت خود را براین مطالب گذاشت ـ این چند کلمه سلسلهٔ دراز تألیفات اخلاقی را بیاد می‌آورد و امروز دیگر کسی نمیتواند به مطالعات جدی مثلا در آثار سعدی بپردازد بی‌آنکه آگاهی دربارهٔ این سلسله بیابد ـ بدیهی است که نفوذ تمدن یونان از عقیدهٔ ارسطو

تا حکمت رواقیون در ادبیات فارسی دیده می‌شود ولی به نظر میاید که اخلاق نظری یونانی منبع کل مفاهیم اخلاقی مورد بحث نبوده‌است.

اولین گام در راه این تحقیقات اینست که مختصات جریان افکار اخلاقی مزبور را پدید بیاوریم وپس ازآن وحدت‌این‌جریان را نشان بدهیم - البته این جریان افکار در ادبیات فارسی وجود دارد ولی به خوبی می‌دانیم که نویسندگان فارسی زبان مقداری مهم از اجزاء این جریان را در ادبیات عربی‌یافتند واگر آثار ابن‌المقفع از میان رفته بود اساس تحقیقات دراین‌باره ناقص‌می‌ماند - استادمحترم جلال همائی در ضمن سخنرانی درخشان که پارسال ایراد فرمود[1] شرح اهمیت و وسعت اخلاق عملی‌رابیان کرد - حقیقتاً اخلاق عملی بر تمام ادبیات فارسی مشرف می‌باشد - اخلاق علمی شامل اصول اخلاقی است ولی اخلاق علمی بی‌اخلاق عملی به هرمی بی‌پایه شباهت دارد، اگر ارسطو به اخلاق علمی دوران خود مراجعه نکرده بود نمیتوانست کتاب‌اخلاق نیقوماخس‌را به تحریر درآورد. اخلاق علمی در پی تجارب اخلاقی جامعه‌ای میرود، نتایج این تجارب را دست چین میکند وآنرا مثلا در پندها وحکایات درج میکند وتعلیمات آن نسلا بعدنسل‌انتقال می‌یابد - اخلاق‌عملی‌میخواهد که در ضمیر هر شخص، هنگامیکه این شخص در شرف کردن کاری است، تلقین اندیشه وقصد کردن به نیکی را بکند ومیخواهد که تصمیم اخلاقی هر آدمی را راهنمائی کند - این کوشش وسعی با بکار بستن اصول اخلاقی علمی تفاوت دارد - موقع‌قضاوت تدبیر، موقع مواعظ اخلاق عملی هم می‌باشد - بنابراین اهمیت دارد مفاهیم اخلاقی را در متون ادبی که برای متنفذین یا برای طبقات گوناگون جامعه نوشته شده مشاهده بکنیم - شاید که در پایان این مطالعات بتوانیم در پیرامون طرح مخفی زندگی این جامعه

۱- ر. ك. حکمت‌عملی از نظر خواجه نصیرالدین‌طوسی. تهران. ۱۳۴۸ ص۸۱ .

بگردیم ـ مجموع افکار جامعه اغلب در ادبیات آن صورت میگیرد.

تا غرق بحار این افکار نباشیم تحقیقات را ازآغاز ادبیات فارسی تا به هجوم مغولان محدود کرده‌ایم . از تالیفات اخلاق عملی این دوره صورت برداشتن در امکان یک محقق نیست و اگر تحقیقات و کارهای مختلف و کمکهای گوناگون و توصیه های متخصصینی چون آقایان سید حسین نصر و افشار و محمدتقی دانش پژوه ومجتبی مینوی وذبیح الله صفا وچند دانشمند دیگر نبود می‌بایست از این کار صرفنظر کرد . محقق همواره وکم وبیش نفع‌جوی کارهای دیگران است.ـ

صورت این تالیفات بطورآماری به شرح ذیل ظاهر می‌شود :

	بطور انتقادی چاپ شده	چاپ شده ولی باید به‌نسخی دیگری مراجعه کرد	فقط در نسخ وجود دارد
کتب و مثنویات دراز	۷ مثلا قابوسنامه	٤ مثلا اخلاق ناصری	٦ مثلاحدایق السیرفی آداب الملوك
رسائل‌ونوشتجات کوتاه	۱۷ مثلا پندنامهٔ ماتریدی	۳ مثلاآداب السلطنت ووزارت	۱٦ مثلا الرسالة السیاسیة
کتب دارای اقسام اخلاقی	۱٥ مثلا شاهنامهٔ فردوسی		٤ مثلا اعجوبه و محجوبه
تألیفات کوتاه دارای قسمتی دربارهٔ اخلاق	۳ مثلا مقدمهٔ قدیم شاهنامه		۳ مثلا مختصر فی الامثال
کتب عربی این‌دوره که بعداً بفارسی‌منتقل شد	۱ اندرزنامهٔ اردشیر	۲ مثلاجاویدان خروبن‌مسکویه	٥ مثلا مکارم‌الاخلاق الطبرسی

این جدول مورد شرحی راجع به انگیزه‌های برگزیدگی ما قرار خواهد گرفت . تالیفات اخلاق علمی از قبیل اخلاق محتشمی و بعضی مصنفات

افضل‌الدین کاشانی و نیز آثار صوفیانه ، کـــه به حـــکمت مکتبی نه به اخلاق عمومی مربوط است ، ونیز بعضی نوشتجاتی که هنوز مورد بررسی است درآن‌جدول مندرج نشد . میتوان همهٔ این متون را به دو قسمت بـــزرگ بخش کرد . اولا مجموعهٔ پندها و نصایح بزرگان پیشین وثانیاً نوشتجاتی که برای فرزندان و چند تن دیگر وبرای مامورین دولتی وعلی‌الخصوص برای پادشاهان ساخته شد .متون قسمت اول با جریان اندرزنامه‌های دورهٔ ساسانی و مجموعهٔ نصایح دورهٔ یونانی بعد از اسکندر وهم محتملا با روایات زمان فرعونی وبابلی پیوسته است ولی معلوم است که نویسندگان دورهٔ اسلامی موضوعات خود را بطوری انتخاب کردند کـه کلیهٔ مفاهیم اخلاقی تالیفات ایشان دارای وحدتی واضح می‌باشد . یکـــی از مقاصد تحقیقات جاری اینست که ثابت کنیم که مفاهیم متون قسمت اول اساس متون قسمت‌دوم‌است‌ودر این راه‌از کاری‌درازکه عبارت‌ازدقت کردن تعارض‌استعمال مفاهیم اخلاقی وتشخیص دادن معانی‌آن می‌باشد چاره نیست . به محض اینکه مطالعات متون قسمت دوم توسعه می‌یابد مشاهده میکنیم که فرض‌تحقیقاتی ثابت می‌گردد .

مضامین اخلاق شامل انگیزه‌هائی می‌باشد کـــه آدمی را از پستی طبیعی اوبیرون‌می‌کشد ودرعین حال این مضامین‌صورت‌وهمیاتی دارد که هرگز آدمی به آن نخواهد رسید . اجمالا میتوان گفت که اخلاقیات بوسیلهٔ قدرت زمینه‌ای‌عمیق‌تر از زمینهٔ اخلاقی بوجود می‌آید. از این جهت نقل افکار اخلاقی دوره‌ای تاریخی اوضاع واحوال مـردم ایـن دوره را اشاره میکند ولی به ندرت توصیف خصائـــل اخلاقی واقعی این‌مردم راارائه‌می‌دهد. اگر می‌بایست که‌مرد خوش اخلاق قرن پنجم یا قرن ششم را مختصراً معرفی بکنیم می‌گفتیم که به مخالفت قطعی میـان نیکی وبدی‌آگاه شده پرهیز کردن از بدی را نخستین گام در راه بهی می‌شناسد حوزهٔ کردار و حوزهٔ گفتار دو میدان بزرگ فعالیت اخلاقی می‌باشد ولی‌آن مـــرد

خوش اخلاق دانایی راآغاز همهٔ نیکیها ونادانی را منبع همه گناهان می‌شمارد. از نظر او خصلت نیکو یا بد کردار در اندیشیدن به عاقبت کردار یا در غفلتی که قبل ازآن وقوع داشته صورت می گیرد و نادان همیشه گناهکار است . اونیکی را از بدی بنا بر سه چیز تشخیص میدهد ، اولا بنا بر شناخت نتیجهٔ کردار که‌این نتیجه پیش ازکردار شناخته شده بود زیرا پیشینیان‌به‌آن اشاره کرده‌بوده‌اند ، ثانیاً بنابر پسندیدگی یا نا پسندیدگی کردار یعنی بنا بر قضاوت اخلاقی که جامعه در بارهٔ رفتار هر فرد دارد ، ثالثاً بنا بر قضاوت قوه تمیزی که در دل هر شخص وجود دارد . نتیجهٔ کردار سود یا زیان وکامیابی یا ناکامی می‌باشد . سعادت نخستین سود و نیکنامی نخستین کامیابی است ، بلا نخستین زیان و ننگ نخستین ناکامی است ، آبرو صورت ظاهری فضیلت است . مرد خوش اخلاق با دیگران قبل از هر چیز کم‌آزاری می‌ورزد . او بخوبی میداند که اخلاق نیک و و اخلاق بد به صحبت داشتن با نیکان و بدان وابسته است . دوستی مساعدتی بسیار لازم است ودشمنی ناگزیر است . مرد خوش اخلاق از دشمنان خود کناره می گیرد زیرا فریبنده‌اند ولی سعی میکند که‌آنانرا دوستان خویش گرداند . پس با هرکس مهربانی کردن راعادت میکند . داد وعدل بنیاد روابط اجتماعی می‌باشد وبنیاد صلاح مردمان بر پادشاهی نهاده شده ، از این جهت بر پادشاه واجب است که خود منبع داد وعدل وانصاف باشد ودین را بنیاد ملک خود گرداند . شناخت ناپایداری این جهان جهنده‌آغاز خرد است ونادان مردمی است که به این ناپایداری اعتناء نکرد . بدبختی باعث بدکرداری نیست . مرد خوش اخلاق عقیده دارد که کوشش او در دو جهان بی منفعت نخواهد ماند. «بر رای خود هرکس پادشاه بود وهمچنان برکردار وگفتار خودپادشاه بود»[1] .

۱- نسخهٔ خردنامه. ص. ٤٤ چ، ٦ تا ٨

دکتر ذبیح‌اله صفا

امین‌الدین بلیانی

دوران کوتاه امارت شاه شیخ جمال‌الدین ابواسحق اینجو برفارس، باهمهٔ بدفرجامیهایش باخاطره‌یی دلپذیر در صحایف تاریخ ایران ذکر شده است، تا بجایی که لسان‌الغیب شیراز ازآن بدینگونه یاد کرد:

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحـــق — به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچواو ولایت بخش — که جان خویش بپرورد وداد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجدالدیـــن — که قاضیی به ازو آسمان ندارد یاد
دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین الدیـــن — که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که درتصنیف — بنـای کار موافق بنام شاه نهـــاد
دگر کریم چوحاجی قوام دریا دل — که نام نیک ببرد ازجهان به بخشش وداد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند — خـــدای عزوجل جمله را بیامرزاد.

در میان بزرگانی که نامشان در این قطعه آمـــده شیخ امین الدین را می‌یابیم که حافظ او را بقیهٔ ابدال شمرده و گشاد کارهای بسته را بیمن همتش باز بسته دانسته است او همان امین الدین بلیانی است که امروز وقت خود را با ذکر او خوش می‌داریم

شیخ الاسلام امین الدین محمدبن زین الدین علی بن ضیاءالدین (یا امام الدین) مسعودبن نجم الدین محمدبن علی بن احمدبن عمربن اسمعیل بن ابوعلی حسن الدقاق

معروف به امین‌الدین بلیانی کازرونی وامین بلیانی ، از عـارفان ومشایخ معروف قرن هشتم هجری واز شاعرانیست که نسخ دیوانش کمیاب ولی‌خوشبختانه موجود است . در پایان یک نسخه از دیوان او که پس از این معرفی خواهیم کرد ،ناسخ او را بدینگونه شناسانیده است : « الشیخ الاسلام افضل‌الاولیاء الکاملین امین‌الحق والدین محمد قدس‌الله سره‌العزیز» واین شبیه همـان تعریفی است که خواجوی کرمانی از وی در این بیت نموده :

حجةالاسلام امین‌الحق والدین کز جلال
پایه‌اش برتر ز هفتم چرخ اخضـــر یافتم

واو خود را دراشعار خویش « امین » وگاه «امین بلیانی» نامیده است ، و سبب اشتهارش به «بلیانی» انتساب او وخاندان اوست به«بلیان»از توابع کازرون.

این شیخ‌الاسلام امین‌الدین محمد امام طریقت مرشدیهٔ کازرونیه یعنـــی پیشوای صوفیانی بود که حلقهٔ ارادت شیخ ابواسحق ابراهیم‌بن شهریار کازرونـی (متوفی بسال ٤٢٦ هجری) را برگوش‌دل داشتند وچون شیخ‌ابو اسحق به«شیخ‌مرشدالدین» اشتهار وبه «کازرونی » انتساب داشت ، مریدان او را مرشدیـه یا کازرونیه یا مرشدیهٔ کازرونیه ، وبزرگان طریقتش را «مرشدی» می‌خواندند .

خاندان بلیانی در میان صوفیان مرشدیه اشتهار واهمیت بسیار داشته وغالب آنان از پیشوایان‌آن سلسله شمرده می‌شده‌اند وبهمین سبب ذکرآنان در کتابهایی از قبیل فردوس‌المرشدیه فی‌اسرارالصمدیه وشیرازنامه احمدبن ابی‌الخیر زرکوب وشدالازار فی‌حطالاوزارعن زوارالمزار ونفحات الانس من حضرات‌القدس والدرر الکامنة فی اعیان‌المائةالثامنه ورياض العارفين بتکرارآمده است .

جد این خاندان یعنی ابوعلی حسن‌بن‌علی نیشابـوری معروف به دقاق از عرفای بزرگ قرن چهارم متوفی بسال ٤٠٥ هجریست که امام زین‌الاسلام‌ابوالقاسم عبدالکریم قشیری صاحب رسالهٔ‌مشهور، دختر او فاطمه بانو را بزنی داشت ، ونسب

مشایخ بلیان به پسرش اسمعیل می‌پیوندد ولی نمی‌دانیم که این خاندان کی از خراسان بفارس منتقل شدند وبعید بنظر نمی‌رسد که این انتقال یا مهاجرت در فتنهٔ مغول صورت گرفته باشد . از جمله قدیمترین کسانی ازین خاندان که در فارس اشتهار بسیار یافت ضیاءالدین یا امام‌الدین مسعود بلیانی کازرونی است که در سال ۶۵۵ درگذشت . نسب مسعود بلیانی به پنج واسطه به ابوعلی دقاق نیشابوری می‌رسد وبقول احمدبن ابی‌الخیر زرکوب وی «در علوم توحید وکمال تفریـد از اکفاء واقران برسرآمد ودر فارس بشهامت رأی ومعالی قدر وفضیلت ذات متفرد گشت وبعد از نود سال که در طریق تحقیق بگذرانید بشهور سنهٔ خمس و خمسین وستمائه وفات یافت» .

از سه پسر ضیاءالدین مسعود اوحدالدین یا اصیل‌الدین عبدالله بلیانی متوفی بسال ۶۸۳ در طی مراحل سلوك وتحقیق مقدم بر دیگران بود وبعد از و برادرش ضیاءالدین علی را باید نام برد که ابن ابی‌الخیر او را «از جملهٔ افاضـــل ائمه وکبار مشایخ عصر» شمرده ووفات او را در سال ۶۹۳ نوشته است .

شیخ‌الاسلام امین الدین محمد فرزند همین زین‌الدین علی است که بحق مشهورترین فرد از خاندان مشایخ بلیان است . وی از جملهٔ مشاهیر عرفای عصر خود در فارس‌بود وچند تن از بزرگان عرفان و ادب چون خواجو وحافظ بدو انتما واقتفا جستند وعلاوه بر این بسبب نفوذ فراوانی که‌داشت مورد احترام و اعتماد امرای وقت خاصه مقدمان خاندان اینجو بوده . از نامه‌ای که مسعود شاه اینجو بامین‌الدین نوشته و در بعضی مجموعه‌های منشآت قرن هشتم ونهم نقل شده است بمیزان‌این‌ارادت وبدرجهٔ‌بلند امین‌الدین بلیانی در نزد فرمانروایان عهدپی‌میتوان برد . مسعود شاه در نامهٔ مذکور امین الدین را «صدرکشورکرامت وولایت» و مقتدای امت روایت و درایت» و «پیشوای سالکان‌راه هدایت» خوانده و«مخدوم حقیقی»خویش دانسته وخودرا«کمینهٔ بندهٔ معتقد» وی وصف کرده است[1] .

۱- این نامه را بتمامی مرحوم‌دکترغنی‌درمجلد اول ازتاریخ عصر حافظ آورده‌است.ص ۱۰-۱۳

تربیت امین‌الدین زیردست عمش شیخ اوحدالدین یااصیل‌الدین عبدالله بن ضیاءالدین یاامام‌الدین مسعود متوفی بسال ٦٨٣، شیخ صوفیان کازرونیه، انجام گرفت وامین‌الدین بوصیت عمش بعدازوفات وی بجای اوسمت ارشاد آن سلسله یافت.

امین‌الدین در پیروی از سرسلسلهٔ مرشدیه یعنی شیخ مرشدالدین ابواسحق کازرونی، بسیرت همهٔ کازرونیان مبالغه داشت چنانکه هربنائی که ساخت بنام او بود و در اشعار خود قصائد عربی وفارسی متعدد در بیان مناقب شیخ مرشدترتیب داد ودر بعضی ازآنها نام«شیخ ابواسحق» را بتصریح آورد. پیداست که نباید از بابت همعصری امین‌الدین با امیر شیخ ابواسحق اینجو چنین پنداشت که‌این شیخ ابواسحق که شیخ‌الاسلام قصائدی در ذکر مناقب او پرداخته همان امیرعشرت طلب‌ادب‌دوست‌است، اما اینکه بلوشه در فهرست سخن‌فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس پنداشته که«شیخ مرشد» و «شیخ ابواسحق» دوتن‌از معاصران امین‌الدین وممدوحان همزمان وی بوده‌اند، بنابرتوضیحی که داده‌ایم ، اشتباهست.

نظیرعمل‌امین‌بلیانی را در ستایش وذکر مناقب پیشوای بزرگ طریقهٔ مرشدیه، خواجوی کرمانی پیروامین‌الدین ، که خود نیز از بزرگان‌طریقت کازرونیه است، کرده و قصیده‌یی وترجیعی مسمط مانند دراین موضوع سروده و« مرشدالدین قدوة‌الاقطاب ابواسحق‌را» با مبالغه‌های شدید ستوده است.

ابوالعباس احمدبن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی مؤلف معروف قرن هشتم‌صاحب کتاب ذیقیمت شیرازنامه، که خود از معاصران ومریدان امین‌الدین بلیانی بوده، هرجا که ازواسم برده از بزرگداشت وتجلیل تمام نکته‌یی فرو نگذاشته‌است. وی نام امین‌بلیانی را باعناوینی‌از قبیل«شیخ شیوخ‌الآفاق» و «شیخ شیوخ جهان ومقتدای اهل زمین وزمان» و«مقتدای مشایخ» و « الشیخ‌الامام وصاحب‌الکشف‌والالهام ، ملک‌الطریقة ، عمدة هداة‌الطرقات، قدوة‌مشایخ‌الطبقات ، سیرالله‌فی‌الارضین، سند المجتهدین، محیی‌مآثرسیدالمرسلین، » همراه آورده و در شرح مرتبت بلند او گفته

است که « طبقات ارباب طلبات وطوایف سلاك واهل جذبات را در این عصر ملاذو ملجاء بغیرآن جناب نمی‌دانستند وبحسن ارشاد وکمال ارقاد او مزید استظهارو اعتضادی تمام داشتند . مقدمات متقدمان جهان در طی لسان انداخته ، هم در طهارت ذات وکمال ولایت وعلودرجات زبدهٔ اقران آمده وهم در غزارت فضل ولطافت طبع ورجاحت خلق انگشت‌نمای جهان بوده وهم آوازهٔ کمالیت ذات وصیت حسن ارشاد وبزرگواری او جهانگیر گشته . درویشان واصحاب ومریدان او تابحدود چین و اصقاع مشرق بحرمت وجود مبارك او معزز ومکرم اندوهریک پیشوا ومقتدای جهانی گردیده‌اند . . . »

احمدبن ابی‌الخیر در دنبال این سخنان بجمع آوری اقوال ولطایف کلمات شیخ‌الاسلام درکتابی مفرد اشاره می کند که بهمت او ترتیب یافته بود ومیگوید که در تاریخ غرهٔ رمضان سال ۷۱۷ درکازرون تلقین ذکر ازاو گرفت.

وفات امین‌الدین بسال ۷٤٥ درکازرون اتفاق افتاد ودر خانقاهی که بدو منسوب بود بخاك سپرده شد . خانقاه مذکور نزدیک مزار شیخ ابواسحق کازرونی واقع در دامنهٔ کوهستان شمالی کازرون، قرارداشت. این همان کوهستانیست که خواجو ازآن به« کوه ابراهیم» تعبیر کرده و در بیان اشتیاق خود بدان گفته است :

ز آهم آتش نمرود بفسرد آندم
که در دلم گذرد یاد کوه ابراهیم

ازمیان مریدان مشهور امین‌الدین ، غیر از سران خاندان اینجو ، و غیر از احمدبن ابی‌الخیرزرکوب، باید نام خواجوی کرمانی را تکرارکرد که دراشعار خود بتصریح و تعریض چندبار یاداوکرده وقصیده‌یی غرا در مدح وی پرداخته است بدین مطلع:

دوش جانرا محرم اسرار اسری یافتم
لوح هستی خالی از نقش هیولی یافتم

و در آن قصیده او را با مبالغهٔ بسیار ستوده و اعتراف کرده که گردن تسلیم پیشش نهاده‌است. از معاصران جوان امین‌الدین بلیانی، که شاید هم حلقهٔ ارادتش را درگوش داشت، حافظ شیرازی است که چنانکه پیش ازاین خواندیم امین را بقیهٔ ابدال دانسته است.

امین‌الدین در عین آراستگی بکمالات علمی و عرفـــانی بزیور شاعری نیز متحلی بود و ازو دیوان اشعاری باقی مانده است. ازین دیوان نسخ معدود در دستست که ازآن میان نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس مطالعه شده است. این نسخه در حـــاشیهٔ نسخهٔ نسبتـــاً کهنی است از کلیات سعدی که بشماره ۸۱۶ از مجموعهٔ نسخ خطی فارسی درکتابخانهٔ مذکور محفوظ است. متن دیوان سعدی درین نسخه بسال ۷۸۶ وقسمت اول‌حواشی که‌قسمتی از خمسهٔ نظامی‌است، بسال ۸۱۱ تمام شده، ودیوان‌امین که بعد ازآن در حاشیه آمده، گرچه تاریخ ندارد، گویا ازهمان ناسخی باشد که خمسه را استنساخ کرد. ازین نسخه حواشی اوراق ۴۵۲ تا ۵۰۵ که مجموعاً ۱۰۱۶ صفحه است، باخط بسیار ریز بدیوان امین‌الدین اختصاص یافته و درآخر آن چنین آمده است:

« تم‌الدیوان الشیخ‌الاسلام افضل‌الاولیاء الکاملین امین‌الحق‌والدین محمد قدس‌الله سره‌العزیز». مجموع ابیاتی که در حواشی صحایف مذکور مرقوم افتاده بتخمین نزدیک ۳۰۰۰ بیت از قصاید عربی وفارسی وغزلهای فارسی وعربی‌وملمعات وترجیعات وترییعات ومثنویات ورباعیاتست. این اشعارخاصه قصائدفارسی آن‌متوسط وگاه نازل است وشاید بهمین‌سبب باشد که شهرت‌ورواجی‌نیافت. موضوع آنها زهد وتوحید وذکر حقائق عرفانی است اما نه بدان مرتبه از علو که درآثار استادان‌این رشته می‌بینیم اما غزلهای امین‌غالبـــاً مطبوع وروان ودارای افکار بلند ورموزو اشارات دلپذیر عرفانی وزبانی فصیح ودل‌انگیزاست و در همه‌حال شور وحالی‌دارد، واز میان‌آنها این یکی را تیمناً دراینجا میخوانیم:

ترسا بچه کآمد زدرم دوش کجا شد
وآن لعبت جان بخش قباپوش کجا شد
برخاك درش خلق جهان حلقه بگوشند
آن ماه وش سیم بنا گوش کجا شد
آن زلف چلیپای چو زنجیر کجارفت
و آن نرگس خونریز جفا کوش کجا شد
از قندلبش آب حیات شب وصلی
نامد بلب ما چو می‌نوش کجا شد
آن یار جفا کیش ستمگر که شب دوش
از کینه بصلح آمد، هم دوش کجاشد
صوفی که ز ترسا بچه ترك دل و دین کرد
سجاده در انداخته از دوش کجا شد
آن عارف دلداده که از صومعه بگریخت
بی‌صبر وقرار آمد و بیهوش کجا شد
چون خرقه وتسبیح بمیخانه گرو کرد
اندر طلب جرعهٔ سرجوش کجا شد
دانم که شد از حسرت نایافت‌سیه‌پوش
چون ماه ختن دید در آغوش کجا شد

دکتر عبدالکریم گلشنی

تأثیر ادبیات فارسی در بالکان

و اشعار فارسی نعیم فراشری

آلبانی یا آرنااودستان کشور کوچکی است در جنوب غربی شبه جزیرهٔ بالکان با یک میلیون وهشتصد هزار نفر جمعیت که هفتادوپنج درصد آنها مسلمان هستند ومانند یونانیها جزء ملل قدیمی بالکان محسوب میشوند. این کشور در اواخر قرن چهاردهم میلادی توسط عثمانیها فتح شد.

در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم، اسکندربیک یکی از امیرزادگان آلبانی که بعنوان گروگان در دربار سلاطین عثمانی زیسته وتربیت یافته بود، ظاهراً بعنوان شرکت در جنگ عثمانیها با مجارها، با سربازان وافراد تحت فرماندهی خود، وطنش آلبانی را از تصرف عثمانی ها نجات داد.

اجازه بفرمائید در شرح احوال این اسکندر بیک چند نکته جالب از لغت نامهٔ علامهٔ دهخدا، به نقل از قاموس الاعلام ترکی، که مؤلف آن ظاهراً شمس الدین سامی فراشری (۱۸۵۰ - ۱۹۰٤ میلادی) برادر کوچکتر نعیم فراشری است، عرض کنم:

«نام اصلی وی جورج یا گئورگ کاستریوتی است. پدر اویان کاستریوتی، در زمان فتوحات عثمانی ها در روم ایلی، سمت پرنسی حوالی کرویا یعنی جهت آقچه حصار واقع در آرناأودستان (آلبانی) را داشت. جورج در سال ۱٤۱٤ میلادی

تولد یافت وچون آوازهٔ فتوحات سلطان مرادثانی به گوش پدر جورج رسید به‌عرض اطاعت پیش آمد وپادشاه مزبور برای دوام وثبات این اطاعت وتبعیت، چهارپسر او را بطورگروگان گرفته به ادرنه آورد. اسکندرکوچکتر از همهٔ آنها بود وفهم وفراست بسیار داشت تا آنجا که منظور نظر پادشاه گردید ومظهر لطف ومحبت بی‌اندازه گشت. توجه شاهانه، جورج را مشابه ذوالقرنین تشخیص داده نام، اسکندر را به وی عطا کرد وسپس او را با شهزادهٔ سلطان محمدخان ثانی در یک جا تربیت کردند وچون بحد رشد وکمال رسید به سمت فرمانداری در صرب وشام ودیگر قطعات کشور عثمانی خدمات شایان توجه کرد ودر محاربات‌جسارت‌وجرأت بسیار از وی به ظهور آمد وشجاعت ومهارت نظامی او برهمگنان‌واضح ولایح گشت. پهلوانان بسیار در حضور شاهانه باوی درافتادند وعاقبت برافتادند، واو مغلوب احدی نشده پس از وفات پدر وی، کشور او را ضمیمهٔ ممالک عثمانی ساختند ویک محافظ برای آقچه‌حصار تعیین شد. در این حال خود اسکندربیک در سفر شام بود وبهنگام عودت، خبر مرگ سه برادر را بوی دادند. از مشاهدهٔ این اوضاع واحوال ملالت خاطری پیدا کرد زیرا که انتظار او غیر از اینها بود وچنین می‌پنداشت که پس از مرگ پدر، یکی‌از برادران ویاخود او وارث وپرنس ملک موروث خواهد شد. پس منتظر فرصت نشست تاچاره‌ای بیندیشد. در خلال این احوال به سال ١٤٤٣ میلادی مأمور محاربهٔ مراوی شد وتعداد اندکی از آرناأودها (آلبانی‌ها) باوی بودند با همین عده، ظاهراً به قصد جنگ با مجارها، راه‌فرارپیش گرفته بااغفال محافظ‌آقچه حصار،ملک‌موروث پدررا بدست‌آوردوپرنس ها وامیران آرناأودستان را به اتفاق واتحاد خواند وخود رئیس‌الرؤسای سراسر آرناأودستان (آلبانی) گردید. در این حال عساکر عثمانی رو به آنسو آوردند. اسکندربیک در سایهٔ مهارت ونبوغ نظامی خود واستحکام طبیعی، مدتها دربرابر ترکها مقاومت کرد. دول مسیحی اروپا ومخصوصاً پاپ وسلطان مجارستان نیز

بخیال ایجاد سد سدیدی در مقابل دولت عثمانی، اسکندربیک را تشویق‌وتحریک میکردند واتحادی هم در این باره منعقد ساختند ولی از سطوت وهیبت ترکان عثمانی، جرأت مخالفت نداشتند وفقط اسکندربیک را به آتش انداخته، از دور تماشا میکردند. سلطان محمدخان ثانی چندین بار برای سرکوبی و دستگیری اسکندربیک لشکر فرستاد تا آخرالامر به طلب صلح مجبورگشت. پس در سال ۱٤٦۱ معاهدهٔ صلح بین آندو منعقدگشت. دوسال بعد یعنی در سال ۱٤٦۳، اسکندربیک به تشویق وتشجیع پاپ پی دوم نقض عهد کرده بنای محاربه بادولت عثمانی راگذارد. این بار سلطان عثمانی، عساکر بسیار با تجهیزات فراوان مأمور دفع وی نمود. اسکندربیک پس از مطالعهٔ اوضاع واحوال دانست که در این کرت کاری از پیش نتوان برد وچون صحت وسلامت وی نیز مختل شده بود پس به خیال استمداد همت از وندیک‌ها به قصبهٔ لش روانه شد وعاقبت پس از نزدیک سی سال جنگ ونبرد با عثمانیها به سال ۱٤٦۷ میلادی درگذشت ودر همان قصبه به خاك سپرده شد.

جسارت ودلاوری اسکندربیک در مخیله مردم چنان مؤثر واقع شده بود که می‌گفتند استخوانهای او حکم حرز را دارد وهرکه با خود همراه داشته باشد از اصابت گلوله مصون خواهد ماند. پس به همین خیال ویرا از درون قبر به در آورده، استخوانهای وی را قطعه‌قطعه کردند وهر سلحشوری یک قطعه از آنرا به لباس خود نصب میکرد تا روئین‌تن شود.

پس از مرگ اسکندربیک، آقچه‌حصار تسلیم شد وتمام آرناأودستان‌مجدداً تحت تسلط عثمانی درآمد.»[1]

دربارهٔ این اسکندربیک اشاره به دوموضوع ضرورت دارد:

۱ - تقلید واجرای بعضی از تاکتیک‌های خاص سیاسی سلاطین عثمانی

۱- لغت‌نامهٔ دهخدا، زیر «اسکندربک»

توسط برخی از پادشاهان صفوی از جمله تأسیس آموزشگاههای اختصاصی دربار که درآن فرزندان امراء وخوانین وحکام همراه با شاهزادگان صفوی مقدمات خواندن ونوشتن ونقاشی‌وفنون سپاهیگری را می‌آموختند ولی فی‌الحقیقه رل گروگان را در دربار بازی می‌کردند. شرف خان بدلیسی (متوفی ۱۰۰۵/۹۷ - ۱۵۹۶) در خاتمهٔ کتاب شرف‌نامه در شرح احوال خویش می‌نگارد: (..... وچون عادت پادشاه مغفور شاه طهماسب چنان بود که اولاد امراء واعیان خود را درصغر سن به حرم خاص خود برده درسلک شاهزادگان اختصاص داده.....درتربیت ورعایت دقیقه‌ای نامرعی‌نمی‌گذاشت.... وچون بحدرشد وتمیز می‌رسیدند به‌آنان فنون سپاهیگری و تیرانداختن وچوگان باختن واسب تاختن....می‌آموخت»[1].

۲ - موضوع داستان کتاب مشهور اسکندرنامه که از دورهٔ صفویه تا زمان ما جزء کتابهای داستانی وحماسی همیشه در بین عوام‌الناس خوانندهٔ زیاد داشته وبخصوص در دورهٔ صفویه بادلچسبی خاصی از آن اقبال می‌شده است. با توجه به شرح زندگانی اسکندربیک، سردار قهرمان آلبانی که هنگام توسعه وبسط‌قلمرو سیاسی سلاطین آل‌عثمان در مقابل مطامع‌سیاسی‌آنها قدعلم کرده و بتنهایی‌توانست سی سال باآن قدرت عظیم مصاف دهد وضربات مهلکی برآنها وارد نماید وباوجود خصومت ودشمنی دیرینه بین صفویان وعثمانیان این سؤال مطرح است که آیا شخصیت داستان اسکندرنامه کسی جز همین «جورج کاستریوتی» می‌تواند باشد؟ مخصوصاً اینکه می‌دانیم شخصیت داستانی اسکندرنامه‌های قبل از صفویه اکثراً اسکندر مقدونی یا بطور قطع کسی بغیر از اسکندربیک (جورج کاستریوتی) سردار آلبانی بوده است.

* * *

۱- شرف‌نامه، ص ۵۷۶ (برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع کنید به مقالهٔ نگارنده تحت عنوان «تشکیلات آموزشی ایران در دورهٔ صفویه»، در مجلهٔ خرد و کوشش، فصل‌نامهٔ دانشگاه پهلوی، دورهٔ دوم: دفتر دوم، امرداد ۱۳۳۹، ص ۳۲۵-۳۳۱).

پس از اینکه عثمانیها آلبانی را فتح کردند این کشور کوچک بمرور به اسلام گرائید. مدارك واسناد تاریخی نشان می‌دهد که ابتدا مالکین بزرگ، اسلام آوردند، تا شاید بدان‌وسیله بتوانند املاك خود را حفظ نمایند ولی‌تا سال ۱۶۰۰ میلادی اکثریت اهالی آلبانی‌را مسیحیان تشکیل‌می‌دادند. سیاح مشهور عثمانی اولیاء چلپی، آلبانی را در سال ۱۶۷۰ میلادی مشاهده کرده بود، اگر چه وی تعداد واقعی مسلمانان را ذکر نمی‌کند ولی می‌توان از مندرجات سیاحتنامه‌اش استنباط کرد که عده مسلمانان در آلبانی زیاد بودند، من باب نمونه:

او از مساجد ومدارس وتکایا ومکتب‌ها وغیره که از مؤسسات وتشکیلات دینی و آموزشی اسلامی می‌باشند نام می‌برد. مثلا در شهر ایلبصان Elbasan هیجده محلهٔ مسلمانان را در مقابل ۱۰ محلهٔ مسیحیان نام می‌برد.

۴۶ مسجد، ۴۰ مدرسه و مکتب وسه تکیه وای درمقابل سه کلیسا را در این شهر ذکر کرده است. در قرن هیجده میلادی قسمت اعظم آلبانی تحت نفوذ اسلام بوده واین امر بیشتر جنبه اقتصادی داشت تا مذهبی زیرا هر مسلمان از پرداخت عوارض ورسوم دولتی وغیره معاف می‌شد.

نعیم فراشری (۱۸۴۶ - ۱۹۰۰)

شاعر بزرگ پارسی گوی آلبانی

نعیم فراشری، آخرین وبزرگترین شاعر پارسی گوی آلبانی در قرن نوزدهم در سال ۱۸۴۶ میلادی در روستای فراشر، حومه داخلی بخش پرسمدی ازناحیهٔ مرکزی داغلی در جنوب آلبانی در یک خانواده معروف‌ونامدار، متولدشد. پدرش خالدبیک وپدربزرگش دور موش‌بیک از خاندان مشهوری بودند که از روستای برات به فراشر کوچ کرده بودند. مادرش از اعقاب الیاس‌بیک بود که در نیمهٔ

دوم قرن پانزدهم، در عصر سلطان محمد فاتح وپسرش بایزید دوم، با احتشام میزیست.

او هنوز کودك بود که پدرش وفات یافت برادر ارشدش عبدالله فراشری، یکی از معروفترین سیاستمداران ومجاهدین آزادیخواه آلبانی در زمان سلطهٔ عثمانی بود وبرادر کوچکتر، شمس‌الدین‌سامی فراشری (۱۸۵۰ - ۱۹۰٤)، صاحب‌فرهنگ جامع ترکی وقاموس‌الاعلام، از علمای مشهور لغت ترك وتاریخ وجغرافیا بشمار میرفت[۱].

تربیت اولیهٔ نعیم در زادگاهش ، فراشر، انجام گرفت. معلم او درمکتب یك شیخ بیکتاشی بود که به وی قرآن، احکام دین ، مبادی علوم و همچنین اشعار نغز فارسی وترکی عثمانی را تعلیم میداد ودر ارشاد وهدایت او همت میگماشت.

در سال ۱۸٦٥، یعنی در سن نوزده‌سالگی، همراه برادرش شمس‌الدین سامی، برای تکمیل معلومات و ادامه تحصیلات به شهر یانیه (به‌ترکی Yanya) که در آن زمان مرکز ولایت یکی از ممالك تابعهٔ امپراطوری عثمانی بود، رفت وهردو برادر دریك‌مدرسه‌متوسطه‌یونانی Zossimaia Skoli معروف به Rum lisesi ثبت نام کردند. نعیم در این مدرسه، زبانهای‌یونانی، ترکی‌وفرانسوی را بخوبی آموخت.

در سال ۱۸۷۱ به قسطنطنیه رفت وپس از مدت کوتاهی که در آنجا میزیست وبه کار نویسندگی اشتغال داشت، به مرض سل مبتلا گشت. درهمین زمان بود که برادرش شمس‌الدین سامی نیز به استانبول نزد وی آمد وبا او درامر نویسندگی همکاری نمود[۲].

نعیم پس از مختصر بهبودی مجدداً به یانیه مراجعت کرد ودر این شهر

۱- Islam Ansiklopedisi, 115, Cüz, S. 411-422, Istanbul, 1968

۲- همانجا

بود که اولین شعر خود را به فارسی سرود. وی بعداً در یکی از آثارش اشاره به این نخستین شعر خود بنام «تخیلات» کرده ومیگوید درآن وقت ۲۵ ساله بوده است.

در یانیه وی ابتدا در ادارهٔ گمرك وسپس در مالیه که‌جزء ادارات حکومت عثمانی درآلبانی بود، مشغول به‌کار شد. در سال ۱۸۸۲ بلحاظ فعالیت‌های سیاسی وشرکت در جنبشهای آزادی خواهانه واستقلال‌طلبانه ملی، ناگزیر ازترك وطن واقامت اجباری در استانبول گردید. پس‌از مدتی بعلت‌ابراز استعداد وتألیف وترجمه کتابها به مستشاری وزارت معارف عثمانی منصوب شد وتا پایان حیات‌در این شغل باقی بود (۱۹۰۰ میلادی).

نعیم فراشری یکی از معروفترین شعرای آلبانی در دورهٔ تجدید حیات ادبی وفرهنگی است که در نیمهٔ دوم قرن نونزدهم در آلبانی جریان داشت. وی آثار زیادی به زبان آلبانی (آرنااوت) تألیف کرد که‌مهمترین آنها عبارتند از آثارمربوط به‌کشاورزی وگله‌داری که در سال ۱۸۸۶ انتشار یافت. نعیم در این نوشته‌ها سعی کرده است تا از زیبائیهای وطنش نیز بنحوی توصیف شود.

مجموعهٔ اشعارش‌تحت عنوان «گلهای تابستان» و«کربلا»، «تاریخ اسکندر بیک» و«اونیورسوم» در فاصله بین سالهای ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۸ سروده شد وتمام این آثار در بخارست (رومانی)به زبان آلبانی چاپ ومنتشر گشت زیرا امکان‌انتشار آنها در ترکیه عثمانی وجود نداشت.

آثار نعیم را میتوان درسه قسمت، تقسیم کرد:

الف ـ اشعار غنائی همچون «گلهای تابستان»

ب ـ اشعار حماسی مانند منظومه‌های حماسی «کربلا» و«تاریخ اسکندر بیک»

ج ـ آثار تربیتی (آموزشی) نظیر تعدادی کتابهای درسی به زبان آلبانی و

تعالیم بکتاشیه که در سال ۱۸۹۶ آنرا باتمام رسانید ودر این تألیفش سعی کرد ملت خود را از حقایق تعالیم طریقت بکتاشیه آگاه سازد.

نعیم از پیروان طریقت بکتاشیه بود. مؤسس این سلسله، عارف مشهور حاج بیکتاش‌ولی، سرحلقهٔ عرفا ومتصوفان شیعهٔ عثمانی در قرن سیزدهم میلادی بوده است[1]. گرایش این طریقه‌به مذهب تشیع وخصوصاً علاقه‌بسیار زیاد پیروان آن به امامان شیعهٔ اثنی‌عشری، آنها را از سایر طرق متصوفه در عثمانی متمایز میساخت. در زمان اقتدار سلاطین حنفی مذهب آل‌عثمان ودرگیریهای سیاسی‌و مذهبی آنان با پادشاهان شیعی صفوی، دراویش بیکتاشیه توانستند با تحمل‌رنج ومشقات فراوان، همچنان در حفظ بقای کیش خود بکوشند.

انگلبرت کمپفر سیاح‌وطبیب‌آلمانی در قرن هفدهم، صوفیان بکتاشی را در نقاط مختلف دیده‌ودر سیاحتنامهٔ پر ارجش از طرز لباس وآرایش ظاهری آنان سخن میگوید. وی مینویسد:

«که لباس بیکتاشی‌ها چیزی جز لباس محلی نیست وفقط یک دستار کتانی با دوازده ترک که مبین ارادت وخاکساری‌آنان به درگاه دوازده امام شیعه میباشد به سر میپیچند ویک شال (کشکول) گدائی، که ظاهراً سمبل فقر وبی نیازی است بدور کمر می‌آویزند[2].»

طریقت بیکتاشی در قرن هیجدهم توسط پادشاهان آلبانی به‌آن کشور راه یافت. در سال ۱۸۲۶ سلطان محمود سوم، قشون ینی چر (ینی چریه) را در عثمانی منحل ساخت وقسمت اعظم‌آنها که از پیروان بیکتاشی بشمار میرفتند، به‌آلبانی مهاجرت کردند واز اینراه بکتاشیه درآلبانی توسعه زیاد یافت که بعدها

---

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر در بارهٔ طریقت بیکتاشیه رجوع کنید به:
J. K. Birge: The Bektashi Order of Dervishes

۲- Engelbert Kaempfer: Am Hofe des persischen Grosskoenigs (1684 85), hesg. von Walther Hinz, Leipzig, 1949, S. 110

برای‌آزادی واستقلال کشورآلبانی جنگیدند . وقتیکه مصطفی کمال آتاتورك در سال ۱۹۲۰ تمام تکیه‌ها وخانقاهها را در ترکیه از بین برد ، عدهٔ قابل توجهی از سران این طریقه به‌آلبانی کوچ کردند وامروز کشور کوچك‌آلبانی در جنوب‌غربی شبه‌جزیرهٔ بالکان بـا قریب دو میلیون نفر جمعیت مرکز طریقت بکتاشیه در دنیا است[1] .

ازآثار دیگر نعیم فراشری ، ترجمهٔ قسمتی از منظومه حماسی ایلیاد هومر- از یونانی به‌آلبانی است .

بطور کلی باید گفت که تمام فعالیتهای سیاسی وفرهنگی نعیم در محوریك چیز میچرخید وآن عشق فوق‌العاده به وطن مألوف وکسب‌آزادی واستقلال برای ملت‌آلبانی بود . نعیم بخوبی میدانست که هموطنانش از نظر فرهنگ وتمدن تا چه اندازه عقب مانده‌اند وتمـــام تلاش وی برای این بودتا با خلق‌آثار ادبی و متون درسی ، زبان‌آرنااوتستان (البانی) را یك زبان ادبی عامه پسند بسازد واز اینجهت در تمام‌آثارش ، چه‌نظم‌وچه نثر ، با یك زبان ساده عامیانه‌صحبت‌میکند .

اشعار فارسی نعیم ملهم ومتأثر ازآثار شاعران کلاسیك فارسی زبان مخصوصاً فرید الدین عطار نیشابوری، مولاناجلال‌الدین‌محمد رومی‌وشیخ‌سعدی‌شیرازی‌است .

وی بقدری تحت تأثیر ونفوذ کلام عرفانی استادان شعر فارسی قرارگرفتـه است که در منظومه « گلهای تابستان » شعری به نـام نای (Fyelli) سروده که شباهت زیادی به حکایت «نی» مثنوی مولانا دارد .[2]

۱- Ettore Rossi: Saggio sul Dominio Turco e L'introfuzione Dell' Islam in Albania. (Albania, Anno III, Fascicolo Iv, Dicembre 1952,S.74)
(مطالعه در باره تسلط ترکها وگسترش اسلام در آلبانی، (مجلهٔ آلبانیا، سال سوم، دسامبر ۱۹۴۲، دفترجزوه چهار، ص ۱۴).

۲- Hasan Kalesi: Arnavut Edebiyatinda Türk Etkileri (X. Türk Dil Kurultayinda Okunan Bilimsel Bildiriler 1963' ten ayribasim, S. 72, Ankara, 1964).

حماسه شورانگیز «کربلا» خطاب به فرشته‌ای است که از جانب خداوند به زمین آمده وداستان فاجعهٔ کربلا را برای شاعر توصیف میکند . در این منظومهٔ حماسی‌ومذهبی، نعیم رشادت امام حسین ودلاوریهای عباس‌بن علی وسایر شهدا را بسیار میستاید وآنهارا مظهر نور حق‌وحقیقت‌میداند و درمقابل،خاندان‌ابوسفیان وآل مروان را از پیروان اهریمن وشیاطین میشمارد .

برای نعیم هرکس که کار خوب وشایسته‌ای انجـــام دهد و از عواطف انسانی بهره‌مند باشد ، او از پیروان علی است و طریقت علی‌را متابعت میکند ، و هرکس که از اصحاب دروغ وریاکاری باشد وسودجوئی وتبهکاری پیشهٔ خود سازد وی از مریدان معاویه و یزیـــد ومروان است که از تابعین شیطان محسوب میشونـــد .

نعیم فراشری باالهام از اندیشهٔ عرفانی وحکمت اشراقی اقطاب عارفان و مشایخ صوفیان همچون محی‌الدین ابن‌العربی اندلسی (متوفی ۶۳۸/۱۲۴۰) و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (متوفی ۶۷۲/۱۲۷۳) چشم دل به مشاهدهٔ نور جمال ازلی بگشود وبه درك حقیقت ذات اشیاء وفلسفهٔ وحدت وجودآشنا شد .

وی در یک دو بیتی عارفانه که به زبان‌آلبانی سروده ، حقیقت هر شیئـــی دیدنی وهرصدای شنیدنی وجمله پیدا وناپیدا را در ذات باریتعالی می‌جوید[1] ،که ترجمهٔ فارسی‌انرا ، با عرض پوزش از ادبیان سخنور ، اینطورآورده‌ایم :

هر چه می‌بینیم، از ذات خداست — هرچه‌میخوانیم، از ذات‌خداست
در حقیقت ، جمله پیدا و نهان — هرچه پنداریم، از ذات‌خداست

* * *

اینک چند قطعه از مثنویات این شاعر پارسی‌گوی رابه عرض حضارمحترم میرسانم وقبل از قرائت اشعار، توجه شما را به این نکته جلب مینمایم که گویندهٔ

۱- Hasan Kalesi: op. cit., S. 73

این اشعار اهل آلبانی است و فاصلهٔ او از مرکز فارسی‌زبانان یعنی ایران ـ باتوجه به وسایل ارتباطی قرن نوزدهم ـ بسیار زیاد است. مسأله بعد مسافت در تأثیر زبان مکالمهٔ روزمره بسیار مهم است چه رسدبه تأثیر ادبیات وشعر. شاید درتاریخ ادبیات جهان بندرت گوینده‌ای یافت شود که فقط از طریق تحصیل زبان وادبیات خارجی، شعر بسراید که تا این حد با مرکز آموزش زبان شعری خود فاصله داشته باشد ودر عین حال درکار خود مهارت وتسلط نشان دهد. نظائر این امر در سطح پائین ومتوسط کراراً دیده شده ولی در سطح عالی ودر مقامی که این شاعر گرانقدر قرارگرفته از نوادر است. شکی نیست که‌در همین کشور ما اساتیدی هستند که به زبانهای بیگانه تسلط ووقوف کامل دارندوسیتوانند در این زبانها شعر بگویند ولی بسیار بعید بنظر میرسد که اشعارگفته شده بوسیله این استادان، برای ادبا وسخنوران آن زبان، سلیس، روان وبی‌تکلف تلقی شود.

نعیم فراشری از این حیث در سطح عالی است یعنی اشعار او که به فارسی سروده شده اگر بدون ذکر مقدمه ومعرفی خصوصیات شاعر بیان شود به احتمال قوی، شنونده نمیتواند توجه کند که گوینده از مردان جنوب اروپا است که تنها از طریق مطالعه وکتاب وتحصیل زبان فارسی توانسته است به این مرحله از تسلط در شعر فارسی دست یابد ومخصوصاً توجه باین نکته کاملا ضروری است که گویندهٔ این اشعار نه ایران را دیده ونه در محیطی ایرانی تربیت یافته بود ولی با تحصیل وابراز علاقهٔ شدید به زبان وادبیات فارسی چنان تحت تأثیر زبان وادبیات ما قرار داشت که حتی به رموز شعر فارسی واصطلاحات وترکیبات وصفی آشنا بوده وشعرش به مانند شعری است که یک شاعر ایرانی سروده باشد.

اشعار فارسی نعیم فراشری معرف این حقیقت است که شعر فارسی وفرهنگ ایرانی اسلامی تا اوایل‌قرن بیستم در منطقهٔ وسیعی‌از جهان، از شبه‌جزیرهٔ بالکان تا شبه قارهٔ هند، در سطح مقدماتی وعالی، اشاعه داشته وزبان فارسی زبان شعر

وادبیات این حوزهٔ پهناورگیتی بوده است.

آسمان

شب لطیف وماه تابان دلبرست / باد مشکین وزمین پر زیوراست
مرغ هوشم می‌پرد اندر سما / در فضای نور پاش جان فزا
گه شود همراه و یار اختران / گه رود تا آشیان کهکشان
هرچه بیند دلکش و پرتونماست / لمعهٔ برق تجلی خداست
پرتوی بی‌ابتدا و انتها / قدرت تصویر و معنای خدا
چیست چیست این کائنات بیحساب / این نظام واین کتاب مستطاب؟
این فضای آب رنگ بیکنار / پرتو اندازان بیعد و شمار
این همه زرین لقا ، سیمین بران / نورپاش و چابک ورقص آوران
این طبیعت ، این یم آب حیات؟ / این حکم ، این رازها، این‌معجزات
این چه اجرامند پرتاب و شرر ؟ / این‌چه اکوانند پر از نور و فر؟
می‌زند آهسته پرش کهکشان / همچو لک‌لک بچه‌ای در آشیان
تا شود زو عالمی نو سرنما / تاپرد بادیگران اندرفضا
می‌رود دمدار مانند سنان / رقص و دوران میکند در آسمان
شمع اندر دست و می‌پوید مدام / خانه بردوش است وبی‌جای‌ومقام
می‌رود از درگهی بر درگهی / در میان آسمانان گمرهی!
ازکجا آید بدین رفتار و ناز / با چنین تاب وچنین زلف دراز
می‌نیابد راه او چشم بشر / زانکه کوتاهست مردم‌رابصر
می‌نهد پا براثیر و میدود / در فلک بهر سیاحت میرود
دلستانی، ای همایون اسمان ! / جان فروزی ، ای فضای بیکران!
سرحد وپایان ندارد این فضا / پر ز اجرام است وپرتاب وضیا

کی تواند گفت راز آسمان — این زبان واین دهان مردمان
ای سپهر نور ریز حقه‌باز — کار تو و حال تو رازست راز
حکمتت بی‌حد وپایان وکنار — اخترانت بیحساب وبی‌شمار
چیست این قانون قدرت اشتمال ؟ — تاب وفیض و لطف رب ذوالجلال
گرچه چیزی نیست سالم ازخلل — جز به ذات لایزال ولم یزل
لیک نبود چیز کی محو وتباه — جمله موجودند اندر بارگاه
زو بیاید ، باز میگردد بدو — کل شیئی هالک‌ا لا وجهه
اختران هم با چنین قدر اجل — در پی ایشان می‌تازد اجل
تا کند هر پیر را از نو جوان — مرگ را ایزد فشاند اندر میان
گر حقیقت خواهی ای مرد خدای — این طبیعت را همیشه آزمای
عارفانه یک نظر کن در سما — تابیابی بارگاه کبریا
لیک ای کرم زمین خاموش شو — تا براز آسمان هرگز مرو
در جهان برقطرهٔ آبی نگر — تادر آن بینی هزاران جانور !
حکمت یزدان هرجا ظاهر است — قدرتش برهرچه بینم باهراست
پیش این اسرار وانوار و حکم — دم مزن هین از وجود واز عدم
نزد تو ، ای بحر ژرف‌بی کنار — شرمسارم ، شرمسارم ، شرمسار
این حبوب بیشمار گوهرین — عالمیست از ملک رب‌العالمین !
بلبلا ، خاموش باش و دم مزن — نزد گل بنشین وپربرهم مزن
تا کند هوشم سفر سوی سما — تا شود در عشق راز او فنا
تابخوانم : ثم وجه‌الله را — تا بیابد چشمم آن‌درگاه‌را
خود ندانم بعد ازاین من‌چیستم — بعد ازاین من‌نیستم، من نیستم

(۱۲۹۵ ه. ق. / ۱۸۷۸ م.)

ماه

از کجا می‌آیی با چندین شکوه
می‌شوی ناگه پدید از پشت کوه

گاه پیدا ، گاه پنهان میشوی
گه سیاه و گاه تابان میشوی

گاه رویت پر نشاط و پرجمال
گاه قدت چون کمان و چون خیال

میشوی شمع زمین هنگام لیل
از پس او میروی همچون طفیل

راز پوش و روز پاشی ، ای نگار!
غمزهٔ تو سرمرا یاراست یار

از کجا می‌آئی ای دخت سما
باچنین تاب و چنین ناز و ادا

چشم و دیدار و نگاهت دلبراست
نورت از هر نور دیگر بهتر است

پرتوت الهام جمله شاعران
چهرهٔ تو رهبر صاحبدلان

دائماً گرد زمین گردیده‌ای
راز مردم را ز اول دیده‌ای

یاد میداری توآن هنگام را
کش نداند هیچ مردم نام را

پیش موسی نور تو در طور تافت
در میان نور تو آن نور یافت

آمده و باز رفته مردمان
توهمی تابی همیشه درجهان!

چند دیدی بر زمین جنگ وقتال
فتنه وآشوب و اندوه و ملال

جمله کار وحال مردم دیده‌ای
راز او ، گفتار او ، بشنیده‌ای

چند سقراط دیده‌ای مسموم وخوار
چند یوسف گشت گرگان راشکار

چند ملت دیده‌ای در این جهان
گشته اکنون ناپدید وبی‌نشان؟

چند سولون و فلاطون دیده‌ای ؟
چند تیمور لنگ و هارون دیده‌ای؟

چند دارا و سکندر دیده‌ای ؟
چند روسو چند ولتر دیده‌ای؟

چند هامون دیده‌ای چون کربلا ؟
چند مردان خدا اندر بلا؟

دیده‌ای جمله وقوعات جهان
جمله احوال و خصوصات جهان

چند مردم بینی اکنون دلفگار؟
چند بینی شاد وخرم نزد یار

چند می‌بینی گرفتار فراق
پر ز آه و عشق و سوز و اشتیاق

توهمی دانی همه راز زمان — غافلند اما گروه مردمان!
چند دیدی همچو من اندیشناك؟ — کاستخوان‌شان‌شد کنون(درزیر)خاك
مر ترا هم لیك این دور زمان — کردسست وپیر و خوار وناتوان
گرچه بیرونت ببینم تابدار — اندرونت نیست لیکن آبدار
در نمایش دختر سیمین تنی — در حقیقت پیرو پژمرده زنی!
جامهٔ زرین اگر پوشیده‌ای — من همی دانم زکه دزدیده‌ای
از جد خود می‌ستانی تاب‌وزیب — مادرت را می‌دهی، ای دلفریب
تو ز پهلوی زمین گشتی جدا — خود از آن سان که شد ازآدم‌حوا
نجم ارض از شمس تابان شد عیان — بود روزی تابدار و نو جوان
آن زمان از وی توگشتی سرنما — همچو او بودی پر از نور وضیا
مهر لیکن تاب میدارد هنوز — وین زمین هم بار می‌آرد هنوز
آتش وسوز درونت سرد شد — روی تو پژمرده گشت‌وزرد شد
در درون خود چها داشتی ترا — کرم ومور ومرغ وچندین چارپا
تو نداری برگ وبار وآب ناب — وین تنت گشتست بیمار وخراب
دامنت مانده به چنگال قدر — میت آسا گشته‌ای آه ای قمر
من چه گویم! این زمین بی تومباد — چشم تو بادا همیشه شوخ وشاد
در نگاهت بینم آثار بقا — خاك براین فکر ورأی وقول ما
پرتوت بادا همیشه در جهان — بی‌تنت هرگز مماناد آسمان
مردمان را نورت امید آور است — از سما براین زمین مژده بر است
پرتوت چون می‌فتد بر خاکدان — میشود مهمان جمله مردمان
روی دریا زو شود سیما بوار — کوه وهامون پر زر و رنگ ونگار
میگشایی نور خودرا بر زمین — میشود هرسویش از وی گوهرین
میشوی همراز با اهل جهان — همنشین وهمدم بیچارگان

این دل زارم بخود همراه کن
خود زاحوال جهان آگاه کن

تارود باپرتوت بر کوهسار
بردرختان ، برهوا ، برسبزه‌زار

برگل وبرسوسن وبر ارغوان
برسمن ، بر بستر سیمین بران

کج مرو، ای‌مه ! مشو بیرون زراه
تا نباشد روی دلدارت سیاه

تا نباشند آسمانان برتو تنگ
تانیاید پایت اندر پالهنگ

عشق وسوز از رمز تو اندوختم
آتشی اندر دلم افروختم

گرچه مانند تومن خاکسترم
در درونم هست لیکن اخگرم

اندرون وخون تو گشتست سرد
وین دلم پرسوز شست وآه و درد

پرتوت آید ز خورشید منیر
وین دلم از نور بی‌چونست سیر

میدود هوشم کنون در طور تو
بو که نورش یابد اندرنورتو

(۱۲۹۷ هـ. ق/۱۸۸۰ م.)

پایان

مرتضی صراف

بنام خرد بخش جان‌آفرین

آئین قلندری

دل دست بکافری بر آورد و آئین قلنـــدری برآورد

«عطار»

«قلندر» یا «کلندر»

درباره لغت قلندر همانطوریکه استاد دکتر محمدمعین درحاشیه برهان قاطع اظهار نظر فرموده‌اند باکوششهائی که تاکنون بعمل آمـــده هنوز اصل وریشهٔ‌آن ناشناخته مانده، جهت‌مزید اطلاع دراینجا به نقل آنچه‌در برهان قاطع آمده است مبادرت مینمایم و در دنبال آن ، آنچـه استنباط شخصی است خواهد آمد. بایـــد اضافه نمود که کتب لغت معتبر از جمله برهان قاطع وفرهنگ معیـــن و لغت‌نامهٔ دهخدا درباره مفهوم و ریشه‌آن متحدالقول‌اند وهمه‌یک معنی را ضبـط کرده‌اند.

قلندر ـ بروزن‌سمندر ، عبارت‌از ذاتی است که از نقوش‌واشکال عادتی‌وآمال بی‌سعادتی، مجرد وباصفا گشته‌باشد وبمرتبهٔ روح ترقی کرده وازقیود تکلفات رسمی وتعریفات اسمی خلاص یافته ودامن وجود خودرا از همـه در چیده واز همه دست کشیده. بدل‌وجان ازهمه بریده وطالب جمال‌وجلال‌حق شده وبدان حضرت رسیده.

واگر ذره‌ای بکونین واهل‌آن میلی داشته باشد از اهل غرور است نه قلندر. وفرق میان قلندر وملامتی وصوفی آن‌است که قلندر تجرید وتفریدبکمال‌داردو در تخریب عادات وعبادات کوشد، وملامتی آنرا گویند که کتم عبادت‌ازغیر کند. واظهار هیچ شر وبدی‌را نپوشد، وصوفی آنست که اصلا دل او بخلق‌مشغول نشود والتفات برد و قبول‌ایشان نکند. ومرتبهٔ صوفی از هردو بلندتر است زیرا که ایشان باوجودتفرید وتجرید مطیع وپیرو پیغمبرانند وقدم برقدم ایشان‌مینهند.

(.قرندل٦) ومنسوب‌بدانرا قلندری‌یاقرندلی گویند وفرقهٔ آنرا قلندریه‌ـقرندلیه نامند. «دزی‌ج۲ص ۳٤۰» در وجه تسمیهٔ قلندر بحث بسیار است. غالب مؤلفان فرهنگها برآنند که‌این کلمه‌معرب یامبدل کلندرـ کلندره (چوب گنده‌وناتراشیده، مردم ناهموار وناتراشیده)است‌رشیدی: کلندرانندراج:قلندر فرهنگ نظام: قلندر ـ غلندر Joba نیز براین‌عقیده‌است. ژاباص ۳۱۵ دساسی‌وجه تسمیهٔ آنرابعلت‌انتساب‌بمؤسس فرقهٔ‌موسوم‌بشیخ قرندل‌داند Franz Babinger (De Sacy, Chrestomatie 1, 282, 12) «قلندری» را مؤسس اساطیری قلندریه نوشته. دایرةالمعارف‌اسلام: Kalenderi ایوانف‌در کتابی که‌دربارهٔ «اهل‌احق»منتشر کرده، بعنوان Iwanov, Truth-Workers گوید (ص ٦۰ ح ۱) «در مدت چهل سال اخیر من کوشش بسیار کردم که ریشهٔ کلمهٔ قلندر را پیدا کنم وبا متخصصان زبانهای مختلف بحث نمودم ولی به نتیجه نرسیدم. در فارسی کلمهٔ«کلانتر» (بزرگتر) بمعنی ناظر وضابط ومباشر آمده، اما این لغت، حرف نخستین کلمهٔ مورد بحث یعنی «ق»ـ وهمچنین علت تخفیف «آ» را در «کلان» نمیتواند حل کند. هیچ کلمه‌ای در زبانهای عربی، ترکی، سانسکریت، ارمنی، گرجی وغیره‌مسأله راروشن نمیسازد. من‌فکر میکنم که کلمهٔ یونانی Caletor ازریشهٔ Caleo (دعوت کردن، احضار کـردن) باشد ممکن‌بود بمعنی کلمهٔ عربی «دعا» بکار رود. این فکر از اصطلاح روسی‌معمول در قرون وسطی به معنی Kalika که بنظر میرسد از همان ریشه ناشی شده باشد، القاء گردیده. اما J.A.B.Palmer

تأیید کرده است که اصطلاح Caletor در قدیم ، بسیار بندرت استعمال شده است ودرمتون جدید دیده نمیشود . بنظر میرسد که استعمال این کلمه درادبیات‌مدتها موقوف مانده باشد ، اما بکار بردن کلمهٔ مزبور بمعنی «داعی» عربی اشکالی ندارد اگر متوجه باشیم که اومردم را بزیارت معابد مخصوص دعوت‌میکرد....» باهمهٔ این توضیحات منشاء قلندر هنوز روشن نیست.

آنچـه دکتر محمد معین با استفاده از دایرةالمعارف اسلام چاپ فرانسه بدست داده بودند نقل گردید. حال اگر برگشتی بمطالب موجود درباره قلندر و آنچه که گردآوری شده بنمائیم امکانات راه‌گشائی بچنگ خواهیم آورد. دردنبالهٔ نظرات مرحوم ایوانف در زبان فارسی به یک واژهٔ بسیار نزدیک از لحاظ شکل و معنی روبرو می‌شویم وآن «کلان+تر» است، برخی از محققین وفرهنگ‌نویسـان کلمهٔ «کلان» را یک واژهٔ مستقل تصورکرده‌اند. برهان قاطع آنرا چنین معنـی کرده است: (بروزن مکان بمعنی بزرگ وبهتر ومهتر باشد و بمعنی‌بلند وافزون‌هم آمده است ـ وبالای سر را نیزگویند (مبدل آن «کلال») وبکسر اول، کلیـددان‌را خوانند وآن بست‌وبند درهای باغ وطویله و (خانه) وامثال آن باشد.

در اصفهانی وتهرانی «کلان = کلن = Kolun » و در بروجردی Kolun و در قزوینیKolan) مستعمل است.

چنانکه در فوق آمده است این لغت جمع را بصورت مفرد بکار برده‌انـد و معانی موجود مؤید آن است. ونظر من این‌است که اگر قبول کنیم این واژه‌فارسی سره است باید مفرد واصل آن « کل» بوده باشد ودر اثر مرور زمان صورت کنونی را پیدا نموده است.

اما در زبان سانسکریت بواژهٔ نظیر آن دست می‌یابیم که مشابهت صوری‌و معنوی کامل با واژه مورد بحث ما را دارد وآن لغت « Kalantara » میباشد . این لغت در زبان سانسکریت بصورت مفرد بکار رفته است ولی معانی دیگر اصالت فارسی بودن آنرا بوضوح تأیید مینماید. معنی مطلق آن‌در زبان سانسکریت

«ثروتمند و کلانتر» است واگر در نظر آوریم که هر مهتری یا بزرگتری از جهات مادی هم در رفاه وآسایش می‌بوده است راه دوری نرفته‌ایم. ترکیبات دیگری‌در زبان سانسکریت با این ریشه موجود است که در جای خود بآنها اشاره خواهد شد. اما اگر بخواهیم با معیارهای فارسی وواژه‌های موجود وهمریشهٔ آن دنبالهٔ بحث را ادامه دهیم باید بشرح وتفصیل بیشتری بپردازیم.

گفتار من در پیرامون واژهٔ «کل» دور میزند، در زبان فارسی علاوه بر ترکیب «کلانتر» ریشه آنرا در لغات دیگر بوفور می‌یابیم، در ضمن باید توجه داشته باشیم که این اصل در اثرگذشت زمان واستنساخ کاتبان ویا نقل صوری فرهنگ‌نویسان تغییرات کم وبیش محسوسی یافته است که بکمک فرهنگ عامه میتوان به تلفظ صحیح آن نزدیک شد.

دکتر محمد معین در برهان‌قاطع وذیل آن دربارهٔ لغت «کلو» چنین‌آورده‌اند

«کلو»: بضم اول وثانی به واو مجهول و کشیده، کلانتر بازار و ریش‌سفید ورئیس محله راگویند ونان بزرگ روغنی را نیزگفته‌اند - («کلو اسفندیار» نام یکی از نوکران امیرمسعود سربداری بود که از سال ۷۴۷ تا ۷۴۹ حکومت کرد «عباس اقبال تاریخ مغول ص ۴۷۲»).

ابن‌بطوطه در ذکر اصفهان گوید:

«واهل کل صناعة یقدمون علی‌انفسهم کبیرا یسمونه «الکلو» وکذلک کبارالمدینه (اصفهان) من غیراهل‌الصناعات».

کافهٔ خلق همه پیش رخت سجده‌برند حوریاروح که باشد که کلوی‌توبود

«سنائی غزنوی» و«رشیدی»

مثال دیگر:

«ایروگلو، ایروگلو، کرده مرادنگ ودلو

هرکه‌ازاین هردوبرست، اوست‌اخی‌اوست کلو»

مولوی بلخی رومی «رشیدی»

ونیزرك: به دیوان شمس تبریزی ص ۷۰۲ (بااندکی تغییر).

شاهد مثال «کلو»Kalu یا Kolu است که به خراسانی و اصفهانی Kalu می‌باشد بمعنی، رئیس محله، کلانتر، ورئیس هر صنف ازکسبه، ومرتبه‌ای درنزد فتیان واخیه.

ورك. کلیات شمس‌چا. هند ۷۰۲ (بااندکی تغییر) ج. کلویان.

«اکابر واشراف وکلویان (و) اصناف مراسم نثار وپیشکش بجای آوردند. (مطلع سعدین بنقل قزوینی یادداشتها ۶:۲۴۳) نقل از فرهنگ معین.

تلفظ خراسانی واصفهانی مطابق باریشهٔ مورد مطالعه میباشد. نمونهٔ دیگر لغت (کلچنگ) بمعنی خرچنگ است که عربان سرطان خوانند، درباره این واژه باز باشکال مختلف تلفظ مواجه می‌شویم، تلفظ امروزی آن درگویش اصفهان (کله + چنگ) معلوم است که باید«کله + چنگ»باشد ولی در حاشیه‌ومتن برهان قاطع باستناد فرهنگهای دیگر اصل ریشه را از «کل» پنداشته‌وبمعنی کوژوخمیده آورده‌اند، این معنی درجای خود صحیح است وباعتبار اینکه چنگ‌های‌آن کج و کول است ولی این واژهٔ ترکیبی درست‌در مقابل خرچنگ است که‌هردو به یک معنی است. و«کل» بنظر من درست ترمینماید. در همین زمینه بواژهٔ دیگری برخورد مینمائیم که جزء اول‌ترکیب آن مفاهیم فوق راتائید می کند وآن‌ترکیب (کلوجنده) : بضم اول بر وزن فروشنده، بمعنی بزرگ ومهترغلامانرا گویند وباین معنی باکاف فارسی هم بنظر آمده است. لغه بندهٔ بزرگ «رشیدی» بنقل از برهان قاطع: دکتر محمد معین.

چون قبلا درباره تلفظ این واژه صحبت شد احتیاج بتکرار آن نیست.

ونیز لغت (کلونده): بروزن ارزنده. وبعضی گویند کلونده‌خیار بزرگی‌است که آنرا جهت تخم نگاه دارند،جزء اول این واژه‌مددکار خواهدبودوبنظرمن‌تلفظ صحیح تنها در این واژه داده شده ویا اینکه بقیه لغات مذکور در فوق از لحاظ اعراب وشکل وفرم دستخوش دگرگونی شده‌اند که اشاراتی بآنها نمودم.

تشابه صوری واژه‌های یادداشت شده با کلمه (کله) که بمعنی سر باشدو مطلقاً اعم از سر انسان وحیوان دیگر وفرق راهم گفته‌اند. فکر میکنم همین واژهٔ (کل) است که بعدها «سر» جانشین آن شده شواهد وامثال آن زیاد است وآوردن آن ضروری بنظر نمی‌رسد.

مجموعهٔ امثال وشواهد فوق بوضوح مقصود کمک بیشتری مینماید. تااین جا نظر احتمالی مرحوم ایوانف رانسبت بیکی بودن ویا شک او را درباره قلندرو کلانتر باختصار توضیح دادم اما معتقدم که هرچند شباهتی در میان است اصلا این دوکلمه نمی‌تواند از یک ریشه باشد واندك مفهومی در میان نیست. حال که این نظریه را رد کردم لازم است دلایلی اقامه نمایم واین شروع اصلی کار من است. در پیش بیان شد که شکل دیگر قلندر، کلندر است در برهان قاطع چنین ضبط شده است:

کلندر: بر وزن قلندر، مردم‌ناتراشیده‌وناهموار لک وپک راگویند. وچوب گندهٔ ناتراشیده را نیزگفته‌اند که آنراگاهی در پس دراندازند تا درگشوده‌نگردد وگاهی‌سوراخ کرده و پای گناهکاران ومجرمان وگریز پایان را محکم کنند، شاهد مثال برای معنی دوم آن:

برگردن مخالف و برپای دشمنت نکبت کند دوشاخی‌ومحنت کلندری

«پوربهای جامی» «رشیدی»

وقلندر معرب آنست. در لغت‌نامه مرحوم دهخدا ذیل کلمه «غلندر»چنین آمده است.

«غلندر: (به‌فتح غ ل د) شخص بیکار بیعارکه در لباس درویشی گدائی کند «از فرهنگ نظام».این لفظ مبدل «گلندر» بمعنی کندهٔ ناتراشیده است‌ومجازاً در معنی بیکارگدا استعمال شده است.

مطابق قاعدهٔ تبدیل حروف بهمدیگر تبدیل گاف بحرف قریب‌المخرج خود غین درست است، وچون لفظ فارسی است با قاف نوشتن (قلندر) غلط مشهور است

(از فرهنگ نظام) در اصطلاح صوفیان شخص بی‌پروا از دنیا که سالک راه خدا باشد . (از فرهنگ نظام توضیح اینکه در لغت‌نامهٔ دهخدا گلندر نیامده و به قلندر ارجاع شده است .)

در زبان فارسی کلمه (کال) را سراغ داریم که بمعنی ژولیده ودرهم نیز آمده است وخام ونارسیده را هم میگویند وبمعنی هزیمت وگریز باشدچه کسی که گریخت (کالید) از همین کلمه اسم مفعولی داریم که (کالیده) است بروزن مالیده بمعنی درهم‌شده وآمیخته وآشفته وژولیده گردیده مصدرآن (کالیدن ـ Kalidan) است و(کالد) یعنی درهم شود وبگریزد.

ترکیبات دیگر آن (کال جوش ـ کالوش ـ کالوشه ـ کالیوس وکله‌جوش) است. کال در همه ترکیبات با همه معانی مذکور مطابقت دارد. واژهٔ (کالوس بر وزن سالوس بمعنی نادان وابله وبیعقل واحمق باشد.)

ملول مردم ، کالوس بی‌محل باشد مکن نگارا! این خوی وطبع را بگذار

ابوالمؤید بلخی «لغت فرس اسدی»

ونیز در واژهٔ (کالفته): بر وزن آلفته، بمعنی آشفته وشیدائی ودیوانه‌مزاج وپریشان حال وکالفه نیز بهمان معنی باشد.

در واژهٔ (کالیو) که برابر است با (کالیوه) بمعنی نادان وابله وسرگشته و گیج وحیران. وسراسیمه وبیهوش ودیوانه مزاج باشد ـ نادان‌واحمق، و(کالیوی) بهمان معنی و(کلالیوه) مصحف «کالیوه» است وگلاوه نیز بهمان معنی است «گفت گاه گاه آمده از وقت تیز برگذشت سراسیمه وکالیو وخجل و بی‌قرار، روی بویرانه‌ای نهاد.» (عطار نیشابوری تذکرة‌الاولیا، چاپ اروپا ج ۱ ص ۷۵). و لغات، کلاش وتلاش که بر وزن فراش‌است، بمعنی بی‌نام وننگ ولوند و بی‌چیز ومفلس وازکائنات مجرد راگویند. ونیز در واژهٔ (کلوك) بروزن سلوك، بمعنی بی‌ادب وبی‌حیا باشد وبفتح اول پسر امرد راگویند.

مثال دیگر واژهٔ (کلک ـ Kalak) است : مخفف «کالک» بمعنی کال و

نارس در تداول امروز بمعنی حیله گر وحقه‌باز ومخفف دیگر آن «کلیک» است (مرد کلکا): ابوالعباس. ونیز رجوع شود به کلیچک.

در زبان فارسی واژهٔ (کل) ـ Kal کچل را گویند مخفف «کچل» طبری Kal گیلکی نیز Kal باشد ودر اصفهانی هم (کل) Kal است در زبانهای اروپائی واسلاوی قدیم ولاتین همبستگی‌های زیادی دارد که برای مثال چندتای آنها را بدست میدهم مثلا در زبان هلندی به لغت (کال ـ Kaal) برخورد می‌نمائیم که بمعنی (کل) فارسی است وموریخته از انسان‌واشیاء را گویند و با (کال) بمعنی خام وبی‌تجربه هم ریشه وهم معنی است‌و لخت وعریان را نیز گویند. در زبان آلمانی قدیم (کالو ـ Chalo است و در انگلیسی قدیم (کالو ـ Calu) میباشد دکتر ی.دفریس Dr. I. Dovries مؤلف فرهنگ تیمولوخیش هلندی مینویسد در انگلیسی جدید واژه (کال‌لو ـ Callow) از آلمانی گرفته شده است هیأت آلمایی قدیم آن (کال‌وا ـ Callwa) است ودر اسلاوی قدیم (گولو ـ Golü) است در لاتین (کال‌ووس ـ Kalvos) میباشد. در ایتالیائی (کال و ـ Calvo) است ، سیر و دگرگونی این لغات را در زبانهـــای دیگر مشاهده مینمائید که ریشه و اصل آن ثـــابت است و معـــانی بـــدست داده شده یکسان و مشترك

واژه‌هائی هم که معادل لغات فوق‌الذکر است در زبان سانسکریت دیده شده محض نمونه به نقل معدودی ازآنها مبادرت میکنم مثلا واژهٔ (کل ایل کلیله ـ Kal - ila) که بمعنی مغشوش، درهم ریخته، ژولیده وگریخته ، است بنظر میرسد که هم‌ریشه (کال) باشد ونیز در واژهٔ سانسکریت دیگر (کال‌اوشا Kal - Usha) بمعنی بی‌تمیز، دیوانه، کثیف، گیج ـ ابله است که شباهت معنوی بسیار نزدیک با لغت (کلوشار ـ Clochard) فرانسه دارد.

واژه‌های دیگر از همین ریشه سراغ داریم مثل (کل کا ـ Kalka) بـــه معنی ناروزن، ناپاك، فرومایه، بی‌قاعدگی وبی‌اساسی، واژهٔ شبیه آنرا چنانچه در

فوق ملاحظه فرمودید ابوالعباس (مرد کلکا) بکار برده است. ونیز در لغت(کال انا ـ Kalana) بمعنی آشفتگی و همچنین واژهٔ (کال‌انک ـ Kalank) بمعنی لک‌وپک، اینک این چند واژه محض نمونه آورده شد تا نزدیکی صورت ومعنی مشترك میان آنها روشن گردد.

در زبان فارسی لغات دیگری نیز موجود است که از همان ریشهٔ (کـل) میباشد مثل کلی، کلپتره ـ کلمرغ (نوعی ازکرکس باشد وآن مرغی است که بر سر او پرنمیباشد).

بیضهٔ کلمرغ بزیر همای　　از نسب خویش بودبچه‌زای

«خسرو دهلوی» «رشیدی»

پس از ایراد خطابه یکی از دانشمندان حاضر درکمیته اظهار داشتند که اغلب (کاف)های سانسکریت پس از ورود بزبان فارسی بصورت (خ وچ) تلفظ میگردند، بنده برای مثال (چل) و(خل) را عرض کردم ولی اضافه نمودم که من معتقدم که اصل واژهٔ مورد بحث فارسی است ودرصورتیکه هم از سانسکریت گرفته شده باشد با ذکر شواهدی که قبلا آورده‌ام هنوز در زبان فارسی به‌ترکیب (چلندری یا خلندری)دست نیافته‌ام، وبا اینکه (سلندر) از اتباع این واژه میباشد هیچ یک از فرهنگها آنرا ثبت وضبط ننموده‌اند و(سلندر) از زبان مردم است وجزو سخن عوام. ولی تذکر بجای ایشان موجب شد که توجه بیشتری به واژه (چل ـ Čel) بشود درگلپایگان وبروجرد واصفهان، کم عقل، نادان،احمق، گول، گلاوه دیوانه ومجنون) راگویند.

تنها یک‌ترکیب ازآن پیدا کردم وآن (چل‌مرد) است بمعنی چوب گنده‌ای که پس درگذارند:

چلمرد در سرای سنبل خان‌اند　　جمعی که بهندراندهٔ ایرانند

(ازفرهنگ لغات ادبی)، «سلیم (لغ)»

از میان واژه‌های موجود فراهم شده بذکر یک لغت دیگر بسنده میکنم و آن‌واژه (گول) است بهمان معانی که درباره چل آورده‌ام. دکتر معین در دنبالهٔ واژهٔ (کوله) بهمان معنی اظهارنظر فرموده‌اند که صحیح آن«گوله»است‌وهمانطور که قبلا اشاره شد در اسلاوی قدیم (Golü) آمده است.

در زبانهای اروپائی تا آنجائی که من پی‌برده‌ام علاوه برآنچه در پیش‌آمده است بیک لغت مشترك برخورد مینمائیم که اقوال مختلفی دربارهٔ آن ابراز شده است بعضی نویسند یونانی‌الاصل است وبرخی آلمانی وگروهی اسکاندیناوی و شباهتی از لحاظ معنی وشکل با این قسم واژه‌هـــای نشان داده شده دارد وآن کلان ـ Clown) است کـــه تلفظ لاتینی آن را چنین‌ضبط کرده‌اند(Kalaun) در زبان فرانسه بصورت (Colon) هنوز دیده میشود ودر لاتین به‌هیأت (Kolonus) است. معانی این لغت عبارتند از، لوده، بی‌سروپا، دهاتی، هالو، بی‌تربیت‌وبالاخره دلقك وکسی که‌در سیرك رل‌های صامت (پانتمیم) را بازی میکند، این کلان‌ها یا دلقك‌ها سرخود را به طرزی می‌تراشیدند که بی‌شباهت به قلندری تـراشـــی نبوده چنانکه میدانید سرتراشی بشیوه وآئین کلندری تا این اواخر در میان دهاتی ها وبرخی از اهالی شهر مرسوم ومعمول بود، وآن چنان بود که طاق وفرق سررا تراشیده واز دوطرف نیز موی‌های اطراف دوشقیقه را میتراشیدند.

هزار نکتهٔ باریکتر زمو اینجاست نه هرکه سر بتراشد قلندری داند

«حافظ»

این رسم هنوز در بین راهبان صومعه‌ها در تمام دنیا سنت شده وزنده مانده ودیده میشود. آباء و اجداد اولیهٔ دلقك‌ها را سر تراشیدگان (Bald - Headed) نامیده‌اند ورل اسب سواران‌وفارسان بی‌مخ را در نمایشنامه‌های کمدی و درام‌های قدیم یونان ایفا مینموده‌اند وآنها را (Mime) میخواندند، این طبقه بعدهـــا در قرون وسطی مجزا شدند وبصورت دلقك وخواجه سرا ومسخره وبهلول دربارهـــا درآمدند. در قرن هیجدهم در نمایشنامه‌هـا بصورت سوارکاران دیده شده‌اند و

غالباً حرکات آن‌ها توأم با گفتار بود ودر صورت‌سازی آنها بینی بزرگی تعبیه میکردند ولباسهای آنها از نوع گدایان وبیچارگان بود وکفشهای بزرگ وبیقواره درپا وسر ووضع ژولیده ونامنظم داشتند وصورت آنها راکاملا سفید میکردند، کار آنهائی که در نقش کلان‌ها مشغول بازی میشدند مثل کار دیو می‌بود وهمیشه رل خود را عوضی واشتباهی بازی میکردند وخطاهای زیاد ازآن‌ها سرمیزد وحقه وحیلهٔ بارز آنها همین بود. در حقیقت ابله واحمق نما بودند ومیخواستند حرکات وادا واصول کلندرها را ازخود درآورند.

دکتر عسگر حقرقی

ارزش ادبی تفسیر ابوالفتوح رازی

بااینکه تفسیرابوالفتوح‌را بجهاتی باید در ردیف‌آثار علمی قرن هشتم‌محسوب داشت وباوجود مطالب ومعانی بزرگ ومتنوعی که مصنف پیش‌چشم داشته‌وازنظر فهم ودرك معانی وتحلیل وتجزیه واستدلال واستنباط و استنتاج آن مطالب‌پیچیده کلامی وفلسفی والهی ناگزیر ببسط مقال وورود در لغات وترکیبات واصطلاحات تازی بوده بااینهمه جانب سادگی و روانی‌عبارات نگاه داشته شده و اگرگهگاهی اسجاع وتجنیس در خلال‌آن بچشم میآید باید منصفانه‌قضاوت‌نمود که‌آن نیزتصنعی نبوده ودور از اخلال معانی بروانی وسادگی برگذار شده است.

اینک چند نمونه از اسجاع تفسیر:

۱ - نمونه‌یی از سجع متوازی : « سپاس خدایرا که بردارندهٔ این ایوان‌است وآرایندهٔآن بماه‌وآفتاب وستارگان است‌ودارندهٔ دین‌به پیغمبران وامامان است‌و درود بررسول او که ختم پیغمبران‌است و سیدمرسلان است وبراهل‌البیت او که ستارگان زمینند وپیشوایان دین‌اند.» ص ۱ ج ۱ .

مثال دیگر :

« بربالین او ساعتی بنشست ومیگریست. اورا دید که لب می‌جنباندوچیزی می‌گفت . گوش بنزدیک لب او برد . او میگفت کارکردیم بسر آمد ، رنج‌بردیم ببرآمد ، دوست جستیم خبرآمد . واعظ گفت: عجوزه آگاه است ومیداند تاکجا

میرود . آنکه دمی چند برآورد وجان بداد.» ص ۱۷۵ ج ۱ .

مثال دیگر :

«این همه رنج برمنزل‌سپنج، گنج‌ابد رها کرده‌ای ورنج ابد اختیار کرده‌ای . . . این خانه جای معاد است جای وقت میعاد است فیوم‌القیمه میعاده امروز روزعهد است فردا روز وعد است» . ص ۳۲٤ ج ۱ .

۲ - نمونه‌یی از سجع متوازن ،

«اگرعبادت کرد للله‌و اگر جهاد کردفی‌الله‌واگر نان داد لوجه‌الله واگرجان داد ابتغاء مرضات‌الله» .

۳ - نمونه‌یی از تجنیس خطی ومزدوج : مثال:

«گفت برادرمن که رسول‌رب‌العزة است بوقت آنکه مراعمامه درسربست ، گفت: امامت توراست، عمامه کرامت برسر نهاد وطوق امامت درگردنش‌افکندو گفت عمامه بستان عاجلا وامامت‌آجلا عمامه‌ازمن و امامة از خدای، عمامه‌بصلة وامامة‌بخلعة، عمامة بتقدمه وامامة بتکرمة عمامة بانفاق وامامت‌باستحقاق. چون باین سر حمایت دین بدست تو باشد بآن سر رعایت دین بقلم توباشد چون بآغاز تقویت اسلام ازتست بانجام تربیت آن‌هم بتو باشد . امروزت رایت‌وعمامة، فردات ولایت وامامت این بتقدمه بستان وبنشان که براثر ولایت رسد که . . . . » ص ۲۷۲ ج ۲ .

٤ - نمونه‌یی از تجنیس مطرف . مثال :

«گفت خدای تعالی پاك‌است وپاك دوست دارد وکریم است کرم دوست دارد جواد است جود دوست دارد . پیراین خود دوست‌داری .» ص۲۵۸ ج ۱ .

مثال دیگر :

«گفته‌اند در دنیا اخلاص است ودرآخرت خلاص است» ج ۱ ص ۳۳۱»

ماراگزیری نیست جزاینکه بگوئیم نثر تفسیرابوالفتوح بویژه نثر مربوط به

قصص، نثری است مرسل به تبعیت و تقلید از نثر قدیم در صرف ونحو لغات پارسی وشیوهٔ ترکیب وجمله‌بندی تألیف‌شده وبیشتر سبک کتابهای قرن پنجم وروش وسلیقهٔ نویسندگان آن زمان را بکار برده وبعض تعبیرات و اصطلاحات وترکیبات ولغات بعینه همانست که درکتب دوقرن پنجم وششم دیده میشود.

مقایسه‌یی در ورود لغات تازی وپارسی در اثناء تفسیر:

بااینهمه باید اظهار نظر نمود که شیخ نیز تحت تأثیر زبان فارسی آمیخته به عربی بترجمهٔ آیات قرآنی و تفسیر آن پرداخته وباسعی بسیاری که درانتخاب لغات پارسی بکار برده معهذا نتوانسته است یکباره خودرا از قید زبان تازی برهاند چه کاروی ترجمه وتفسیر کلام‌الله بوده واین خود از کارهای نویسندگان هم‌عصر وزمانش دشوارتر می‌نموده‌است زیرا دراین کار او مستقیماً با زبان عرب سروکار داشته وناگزیر بوده‌است که بعض کلمات واصطلاحات تازی‌را بکار برد. درمقام مقایسهٔ این تأثیر وتأثر گوئیم که ترجمه‌های فارسی او ملاك خوبی برای تشخیص میزان و مقدار ورود لغات تازی و واژه‌های پارسی است در ترجمهٔ آیات، لغاتی چون:

وحی، قاب‌قوسین، سدرة‌المنتهی، جنة‌المأوی، لات،عزی، منات، سجده،آخرت مهاجر، شیطان، کافر، مشرق، مغرب، ثلث، نبوت، زکوة، قرض، عذاب، عزلت قبر، وعده، هلاك، قرآن، استهزاء، قسم، طاعت، صالح، فضل، توکل، وکیل، وهن، فساد، رسول، تکلیف، رحمت، شفاعت، تحیت، محاسب، منافق، مهاجرت، اضلال، دیه، صدقه، قاتل، غصب، تفتیش، جهاد، اسلحه، مجادله، فتوی، مکر، عدالت، وصیت، آیة، شکر، بهتان، قصه، ارث، عقد، مؤنت، حلال حرام، عقوبت، ذبح، قمار، عفت، مرفق، مسح، غسل، قیامت، سلامت،قربانی معجزه، توبه، جاهلیت، رکوع، نفقه، کفارة، کعبه، انتقام، برص، حواریون شرك، صبر، تقصیر، حشر، شفیع، ذریه، صراط، امانت، جن، اسلام، انس و...

بچشم میآیند که یا معادل فارسی آنها در عهد شیخ وجود نداشته و یا این واژه‌ها بمراتب سهلتر از کلمات فارسی بکار برده میشده. این لغات بصورت اسم‌های جامدومشتق، مصدر مجرد ومزیدوسه حرفی‌وچهار حرفی‌وموصوف وصفت و...آمده.

لغات عربی در تفسیر شیخ از لغات عربی در کلیله‌ودمنه وچهار مقاله کمتر است. اصولا لغات تازی از قرن چهارم و پنجم وارد نوشته‌های فارسی شده. این کلمات بسیارکم بودند آنهم در مورد لغات اداری وعلمی ودینی ویا لااقل لغاتی که در فارسی معادل‌آنها نبود، دیگر لغتی از زبان عربی گرفته نمی‌شد وبکارنمیرفت نمونهٔ این لغات هم عبارت بودند از مملکت، صلح، ظفر، عامل، توزیع، حق،حلال حرام، اعتقاد، فلک، قیاس، حرکت، قطر ومانند آنها که عدد آنها در کتب‌فارسی دورهٔ اول نثر پارسی بسیارکم است.

در مقابل این لغات که جنبهٔ دینی ویا اداری و یا علمی دارند واژه‌های پارسی سره‌نیز در ترجمهٔ مستقیم آیات ویا در متن تفسیر وشرح قصص وداستانهادیده می‌شود که درجای خویش حائز اهمیت‌و در خور توجه است. این لغات یادر کتب آن زمان نیامده ویا شیوهٔ استعمال واستنباط معنی آن غیر از آنست که‌شیخ از آنها دارد. اینک نمونه‌یی از لغات نادرهٔ تفسیر ابوالفتوح:

آتش‌تاغ، آفرینان، آویخته، آبریز، ازك، آشکاره، اسفرود، انداخت،انزله کردن، انگله. بارانیدن، بجاردن، بسندکار، بشولیده، بهترینه، بهینه، بیدیدگی بیختن، پاتهی، پاریخن، پاتیلچه، بی‌سامان‌کار، پایندان، پایندانی، پرستک، پس‌روی، تاسه، ترسکار، جائیدن، چراغ‌پای،چره، چسفان، چندگاهه، چندینی، خارناك، خفیدن، خوار، دختره، درختستان، سراشک، سنب، شبیازه، شبیاریدن فرستک، فروختار، فلانه، کال‌زار، کاهایندن، کراتین، کش، کفیده، گلیگری کنده‌گر، کوف، گاورس، گرزن، گفت، گرمگاه، گلینه. لاوه‌گر، لبتک، لخشیده مادینه، ماستینه، نورده، هازدن، هاشدن، هرشه، هشتده، هفتده، روانیدن، درووه‌کردن، دمش، چفته، بالان، جره، دستار خوان، رزیدن، افلاختن،

باژاستان ، رکو ، دل‌دوری، پژهان، فرودان، گریوان، نان‌تنک، اندبارها، ها گرفتن مهرك، نمازکنی ، هنجمک، وامیار ، گلوگرفت، چشم‌افسای، باژاستان، انگشت، دستارخوان ، گریان ، نشناس ، بسودن ، سرپوشیده ، بهی ، هوا گرفتن ، شنگ‌موی کم‌دانان ، سلامگاه ، مهترك ، بینی‌دره، نهادگی ، ورزا ، واپس ، تخته‌بند، یاجیان

در حقیقت ترکیبات فارسی وعربی که در تفسیر ابوالفتوح دیده میشود از ویژگیهای نثر شیخ است و پیشینیان اونه بدان صورت ترکیباتی آورده‌اند ونه بدان معنی که وی استنباط کرده وبکار برده استعمال کرده‌اند وازاین روست که نثری شیوا وتا حد مقدور برکنار از تکلفات الفاظ تازی است ولطافت وروانی همراه باجزالت واستواری کلام درآن بخوبی محسوس است.

بحث لغوی

یکی از مزایای قابل توجه تفسیر ابوالفتوح بحث لغوی است که در اثناء تفسیر بآن می‌پردازد. درمیان مفسران رسم بود که از جنبهٔ ادبی و از نظر نحوولغت از آثار عدیدهٔ دانشمندان وعلماء نحو ولغت چون ابوعبیده کسائی، فرا ، اخفش ، مبرد ، مورج ، سدوسی ، ابن کیسان، زجاج، ابن‌قتیبه، رمانی ، ثعلب ومانند ایشان استفاده میکردند زیرا آنان تحت عناوین لغات‌القرآن، معانی‌القرآن، اعراب‌القرآن ، غریب‌القرآن ونظایر این عنوان‌ها تحقیقات دقیق وتتبعات عمیق نموده و تألیفات نفیس وگرانبهائی که‌آماده کرده‌بودند وبهمین جهت برای تدوین تفسیری چون‌تفسیر شیخ محققاً از این مآخذ ومنابع ذیقیمت استفاده گردید. شیخ در توجیه لغات‌ومعانی مختلفی که از آنها استنباط می‌شود بکتب لغت نیز مراجعه نموده وشواهد متعدداز آنها نقل کرده‌است تا نظر خودرا دربارهٔ آن لغت برکرسی بنشاند وآراء دیگران رارد کند. دراین کار شیخ چند هزار لغت را معنی کرده ووجوه مختلف آن لغات را با ورود در مباحث صرف‌ونحو وفقه‌اللغه بیان نموده وعجیب آنست که این توضیحات گاه بزبان فارسی وزمانی بزبان تازی فراهم آمد بطوریکه «فرهنگ‌لغات‌واصطلاحات

تفسیر» فرهنگی بدو زبان فارسی وعربی است مشتمل برچند هزار لغت واصطلاح که خوشبختانه تا امروز بیش از سه هزار لغات واصطلاح آن فراهم گردید و امیدوار است با تکمیل واتمام‌آن بتواند جداگانه آنرا بطبع برساند. اینک چند مثال ازاین نوع:

مس : وان یمسسک‌الله بضرفلا کاشف‌له...

ومعنی مس ، اصل‌اولمس باشد .

صبر : صبر حبس‌نفس باشد علی‌ماتکره.

استخفاء : لیستخفوامنه ـ الاستخفاء طلب‌الخفاء باشد.

زینة : من کان یریدالحیوة‌الدنیا ... آنکه او زینت دنیا خواهد.

وزینة بروزن فعلةباشد وفعلة هیئت‌را بود کالرکبة والقعدة والجلسةاوالقشیة یقال زانه یزینه زینا ونقیضه شانه یشینه شیناً.

نصح : ..... ولاینفعکم نصحی... نصیحت من شما را سود ندارد..

ونصح اخلاص العمل من‌الفساد باشدو نقیض‌اوغش‌باشد و درزی‌را از آنجا ناصح گویند که او دیده بدوزد و باصلاح آرد.

غی : .... ان کان‌الله یریدأن یغویکم...

وأصل غی خیبت باشد چنانکه گفتیم و در ضد رشد استعمال کنند ودرجای عذاب وعقوبت بکار دارند چنانکه گفتیم یقال غوی الرجل یغوی اذاجهل وخاب ایضاً وغوی الفصیل یغوی اذااتخم من‌شرب‌اللبن....»

فطر : .... الاعلی الذی فطرنی أفلاتعقلون. مگر با آن خدای که مرا آفرید.

وفطر آفریدن وشکافتن وخمیر فراکردن باشد و اصل شکافتن است قال‌الله تعالی « اذاالسماء انفطرت» وقوله « هل‌تری من‌فطور» أی من شقوق ، واین نیزکه بمعنی خلق است هم ازآنجاست برای آنکه بآن ماند که مقدور معدوم درکتم عدم است . حقتعالی آنرا می‌بشکافد وازاو بیرون میآورد علی‌سبیل‌التوسع والتشبیه‌ونیز

آنکه خمیر فراکردن است هم دراو معنی شقست ، وفطیر فعیل باشد از او بمعنـی مفعول....

حفدة : «.... وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة....

عبدالله مسعود ونخعی سعیدجبیر و ابوالضحی گفتند مراد به حفدة اصهارند یعنی اختان الرجل علی بناته،دامادان یعنی شوهران دختر خود . ابن حبش گفت : برعبدالله مسعود قرآن میخواندم باین آیه رسیدم ، مرا گفت: دانی تاحفده چه باشد گفتم حشم مرد ، گفت : نه ولیکن دامادان او باشند واین روایت والبی است از عبدالله عباس . عکرمه گفت وحسن و ضحاك ومجاهد ، خدم وحشم باشند وابومالك گفت ومجاهد بروایتی انصار واعوان مردباشد من قول العرب : حفدة اذاأعانه . قال جمیل:

حفدالولائد حولهن وأسلمت　　باکفهن أزمـة الأجمال

عطا گفت : فرزندان وفرزندزادگان مرد باشند . قتاده گفت : چاکران مرد باشند . مقاتل وکلبی گفتند : بنین فرزندان کوچکند وحفده فرزندان بزرگ. مجاهد سعیدجبیر گفتند : فرزند فرزند باشد . ابن زید گفت: پسران زن باشند ازشوهر دیگر . قتیبی گفت : اصل او از حفد است وآن متابعت گام باشد وسرعت مشتی یعنی اینان مسرع باشند در خدمت ونصرت مرد و در دعای وتر آمده است : « أللهم انااليك نسعی ونحفد» أی نسرع .قال الراعی :

کلفت مجهولها نوقاً یمانیـة　　اذاالحداة علی أکسائهاحفدوا

وفعله از جمله بناهای جمع فاعل باشد کالسفرة والبررة والحملة.

ورود اشعار تازی و فارسی

درباب نثر ابوالفتوح باید گفت : استناد واستشهاد به احادیث واخبار اگرچه لازمهٔ هر تفسیری است ولی تمثل وتوسل باشعار واحادیث از نظر زیبایی کلام و هنرنمایی مخصوص همین عهد است و در تألیفاتی نظیر چهار مقاله وکلیله ودمنه بحد وفور دیده میشود . در آثار متقدمان، آوردن شواهد شعری واحادیث مرسوم نبوده

است،مگر حدیث ویا شعری که با مطلب وموضوع کتاب بستگی وارتباط داشته باشد. شیخ درأثناء تفسیر اشعار عرب واحادیث پیامبر(ص) وأئمه(ع) و اشعار وامثال فارسی را بناچار آورده وبسیاری از احادیث وبرخی از اشعار را به نثر روان وشیرین خود ترجمه کرده ست . دراثناء تفسیرابوالفتوح بیش از پنجهزار بیت شعر عربی که غالباً محض استناد واستشهاد وبرای اثبات نظریه شیخ ورد آراء دیگران درباب مسائل ادبی وصرف ونحوی وفقهی و کلامی آورده است. امابا اینکه از قرن چهارم ونیمهٔ اول قرن پنجم، شعرای بزرگ و عالیقدری در ادب فارسی پیدا شدند و یکی از خصائص بارز این قرن ، فزونی شاعران بنام میباشد وهمهٔ آنان در بیان مضامین وتلفیق کلام واندیشه های تازه ونو بفصاحت وشیوائی دست داشتند و گویندگانی چون رودکی وفردوسی وعنصری وفرخی پا بعرصهٔ وجود گذاشتند وپس از ایشان شعرای قرن ششم نیز بنظم اشعار دلکش اهتمام ورزیده‌اند ووضع شعر فارسی درقرن ششم روبجزالت وشیوائی ونضج ورونق گذاشته بود، معهذا در تفسیر شیخ اشعار فارسی بقدر اشعار عربی مورد استشهاد قرار نگرفته و در برابر بیش از پنجهزار بیت شعر عربی که ابوالفتوح دراثناء تفسیر آورده تنها پنجاه‌وهشت بیت شعر فارسی در تمام مجلدات تفسیر کبیر وی مشاهده شده که شیخ بمناسبت، بدانها تمثل جسته است. واین امر یعنی بسیاری اشعار عربی در تفسیر، ازآن جهت است که مؤلف برسم عموم مفسرین وبه پیروی ازآنها برای بیان وتوجیه وجوه مختلف استعمالات کلام تازی دربارهٔ مفردات وترکیبات کلام‌الله مجید و بیان علل صور گوناگون از اعراب ونوع آن ونیز جهت تفسیر غریب وایضاح مشکل ومانند این مسائل، بناچار و پی درپی بشواهد فراوانی از اشعار تازی توسل نمود، تا آنجا که می‌توان گفت هیچ صفحه‌یی از صفحات تفسیر نفیس شیخ ازشعرهای تازی خالی نیست ومؤلف غالب ویا همهٔ آنها را از تفاسیر ومؤلفات پیشینیان اخذ کرده و مورد استفاده قرار داده است.

شعرهای عربی در تفاسیر چون تفسیر طبری، مجمع‌البیان، کشاف ویادر کتب لغت مانند لسان‌العرب، تاج‌العروس وغیره ویا در کتابهای مخصوص بشواهد

از قبیل شواهد کبرای شرح رضی بر کافیه موسوم به خزانةالادب تألیف عبدالقادر بغدادی وشواهد مغنی از سیوطی وشواهد کتاب سیبویه ومانند آنها دیده میشوند. بنابراین اگر در تفسیر شیخ ، اشعاری تازی بیش از اشعار فارسی دیده می‌شود جای تعجب نیست زیرا مقتضای تفسیر ، استشهاد به شعر عربی است.

واما اشعار فارسی، اگرچه شمارهٔ آنها بسیار اندك ونسبت به‌حجم کتاب تفسیر ناچیز میباشد معهذا از نظر روانی وسادگی وخالی بودن از صنایع وتکلفات شعری در خور توجه وارزش است . ازاین گذشته ممکن است پاره‌یی ازاین اشعار فارسی را جز در همین تفسیر در جای دیگری نتوان یافت زیرا دواوین شعرا و مجموعهٔ ادبیات پارسی دری از آغاز کار تا کنون بارها بردست جاهلان متعصب وغارتگران وحشی دستخوش پریشانی گردیده ، شیرازهٔ آن کراراً ازهم پاشیده شده است واوراق آنرا طوفانهای حوادث وسوانح زمان پراکنده نموده و اینجا وآنجا پرتاب کرده ونابود ساخته است وهرقدر از آن اوراق یافته شود غنیمتی است که ازآن گنجینهٔ گرانبها بازیافته‌ایم .

آنچه موجب تأسف است اینست که مؤلف در اثناء ذکر آن شعرها از نام شاعر وسرایندهٔ آن خودداری ویا غفلت کرده وتنها بذکر اشعار مورد تمثل اکتفا نموده که ممکن است این کار وی بسبب شهرت شاعران و معروفیت ایشان در عصرشیخ بوده باشد. ابوالفتوح این اشعار را گاهی در ترجمهٔ آیات قرآنی ویا اشعار تازی بکار می‌برد وتنها در سه مورد شاعر را معرفی میکند و نام آن سه شاعر که بمناسبت نقل واستشهاد اشعار ایشان در اثناء تفسیر برده شده عبارتند از حکیم سنائی شاعر متصوف قرن پنجم وششم هجری، عنصری شاعر دربار محمود غزنوی ویوسف عروضی.

این اشعار گاه باسلوب وعظ وتذکیر وزمانی در مقام ترجمهٔ آیات قرآنی آورده شده و در مورد اخیر یعنی در مقام ترجمه آیات قرآنی به اشعار فارسی تمثل میجوید، گوئی اصولا ترجمهٔ آن آیات را بنظم پارسی میآورد و بهمین جهت تصور انتساب

آن شعرها بشیخ قوی‌تر میگردد. این شعرها غالباً ساده وبی‌پیرایهٔ ادبی است و بنظر میآید که سرایندهٔ آن در شاعری قوی نبوده است.

اشعار دراسلوب وعظ وتذکیر: در جلدیکم صفحات۳۲۳و۳۲٤ ده‌بیت‌شعر دارای وزن واحدو بریک روش واسلوب ولی در دو مورد جداگانه دراثناء فصل و بمناسبت مقام آورده وبنظر میآید که بیت ششم مطلع قصیده وپنج بیت اول پس‌از پنج‌بیت دوم باشد. این ده بیت عبارتنداز:

تراگر همی راه حق جوئی اول — طلب کرد باید سبیل‌الرشادی
پس از نیستی زاد این راه سازی — کجا بهتر از نیستی هست زادی
صلاح تو ازکشتن تو است‌وانگه — صلاحی است این‌مضمراندرفسادی
نبینی که پروانهٔ شمع هرگه — که بر باطنش چیره گردد ودادی
بری گردد ازخویش و برصدق‌دعوی — کند خویشی خویشتن چون رمادی
ایا مانده بر موجب هر مرادی — شب وروز درمحنت(و) اجتهادی
نه در حق خود مرترا انزعاجی — نه در حق خود مرترا انقیادی
چو دیوانگان دایم اندر تفکر — که گوئی مرا چون برآید رمادی
زبهر دو روز(ه) مقام مجازی — بهر گوشه‌ای کرده ذات المعادی
همانا بخواب اندری تا بدانی — که مارا جز اینست دیگر معادی

اشعار در مقام ترجمه: «ومن‌الناس‌من یعجبک قوله فی‌الحیوة‌الدنیا ویشهد الله علی مافی‌قلبه و هوالدالخصام.

« و از شأن منافق این بود که دوروی و دوزبان باشد. دو روی دارد یکی باتو ویکی باخصم‌تو. دو زبان دارد یکی با تو و یکی بادشمن تو.

من کان کالطرس ذا وجهین‌من‌سفه — و ذاللسانین فیما قال من کلم
فسودن وجهه کالطرس محتسباً — واضرب علاوته بالسیف کالقلم

ترجمه :

هـر که چون کـاغذ و قلـم باشد　　دو زبـان و دو روی گاه سخـن
همچـو کاغـذ سیاه کـن رویش　　چـون قلـم گردنش به‌تیغ بـزن

مثال دیگر : «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن‌الله».»

بتقریبی این رباعـی را که ترجمه ومعنی آیه را متضمن باشد آورده :

شاها همه فتح درسر رایـت تست　　وین نادرهٔ بازپسین غایـت تست
هرچند کـه لشکر عدو بی عدداست　　کم من فئـة قلیلـة آیـت تست

این رباعی نسبت باشعار فارسی دیگری که در اثناء تفسیر آمده پرمایه‌تر است وپختگی و ورزیدگی شاعر را از نظم آن آشکار میکند مخصوصاً با ترکیب قسمتی ازآیهٔ قرآن ذوق واستعداد وشایستگی خودرا در تلفیق آن‌باشعر پارسی‌نشان داده . ترتیب ذکر عدو وعدد که نوعی از جناس است مشعر براطلاعات ادبـی سرایندهٔآن میباشد.

انعکاس اخبار و احادیث

دربارهٔ انعکاس اخبار واحادیث‌در تفسیر شیخ باید گفت:از اواخر قرن چهارم براثر نفوذ کامل مذهب درایران وتأسیس مدارس برمبنای معارف‌اسلامی، فرهنگ ایرانی برنگ دین درآمد وبناچار اساس ومایهٔ تعلیمات‌ایرانیان‌برروی‌دین‌قرارگرفت ونویسندگان درآثار نظم ونثر خویش با استشهاد بآیات کلام‌الله واحادیث پیغمبر بزرگ وسخنان ائمهٔاطهار(ع)،نوشته های‌خودرازینت‌می‌دادند و پایه‌و مبنای بحث وگفتگوی خویش را نیرو می‌بخشیدند و دراین شیوه بریکدیگر پیشی می گرفتند .

مباحثات و مناظرات طرفداران فرق مختلف اسلامی سبب شد که علـوم شرعی بوجود آید و در هریک از شاخه‌های این علوم دانشمندان مبرز بنامی پیدا شدند که در دانش‌هائی چون علم‌القرآءة ، علم تفسیر ، علم‌حدیث، علم فقه،علم کلام صاحب تألیفاتی نفیس وگرانبها بودند ـ در اثناء دو قرن پنجم و ششم ،

فرق دیانت اسلام از اشاعره، معتزله ، اهل سنت و اهل تشیع و فرقه‌های دیگر ونیز زردشتیان یعنی ایرانیانی که بآئین کهن ایران‌باستان وفادار بودنددرری وجود داشتند . بعلاوه از نژادهای مختلف ، عرب ، ایرانی ، ترك نیز بودند که قهراً بین خود مجادلات ومناظرات فراوان داشتند که گاه آن گفتگوهای سراپا تعصب و مناقشات بزدوخورد خونین منتهی میشد ونیز هرفرقه برای بکرسی نشاندن عقاید خویش دستگاه تبلیغاتی علیه فرقه‌های دیگر تشکیل میداد ـ علما ووعاظ باتشکیل مجالس وعظ و تذکیر وبیان عقائد خود بنشر و تقویت آراء خویش می‌پرداختند وافکار وعقائد فرقه‌های دیگر را رد میکردند. در بعضی از شهرهای مهم خراسان چون مرو ، نیشابور ، بلخ ، هرات ، بخارا ، خوارزم بساط وعظ ومجلس تذکیر رواج بسیار یافته ووعاظ چیره دست با ممارست در اینکار به‌جد در رد عقاید فرق دیگر قیام کرده‌بودند. وعاظ مشهوری چون‌محمدغزالی(متوفی ۵۰۰ ه)و احمدغزالی (متوفی ۵۲۱ ه) وقطب‌الدین مظفربن اردشیرعبادی (متوفی ۵٤۷ ه) وابوالفرج عبدالرحمن‌بن‌جوزی(متوفی ۵۹۷ ه) که‌در وعظ چیره دست بودند بظهور آمدند که مردم بحضور در مجالس وعظ و استماع سخنان مؤثر و دلنشین آنان رغبت بسیار نشان میدادند . ری چون بلاد خراسان مرکز وعظ وتذکیر بود وواعظان سخنور و دانشمند دراین دارالعلم پا بعرصهٔ وجود گذاشتند که یکی ازآنان شیخ ابوالفتوح رازی است . تفسیر بزرگ ابوالفتوح یک رشته مجالس وعظ وتذکیر ومناظره‌وبحث ومجادله با فرقه‌های مختلفه است وشیخ بالحن واسلوب واعظانه بتألیف این اثر نفیس مبادرت نموده و در حقیقت همان مجالس وعظ را بشیوه‌یی‌عالمانه‌تروشیواتر وادیبانه‌تر نگاشته وتدوین کرده است.

شیخ خود از مشاهیر وعاظ ری بوده و اساساتفسیر او بر پایهٔ ردآراء و عقاید فرق دیگر اسلامی استوارگردیده که بازبان پارسی دری ولحن عوام پسند وعامیانهٔ آن عهد ولی بشیوهٔ عالمانه بهم‌پیوسته و تلفیق شده است. وی در شهر ری‌میزیسته

واصلا از مردم همین شهر و ازمشاهیر علما ومحدثین وفقهاء شیعهٔ امامیهٔ ری بشمار میرفت و در نزد عامهٔ مردم از شیعه واهل سنت وجزآن مقبولیت عظیم داشته‌ودر محلهٔ معروف به‌خبان‌علان که‌از محلات شهرری بوده مجلس وعظ وتذکیر داشته ومورد توجه عموم بوده است.

حاجی میرزاحسن‌نوری، بروایت از ریاض‌العلماء وصاحب ریاض‌العلماء بنقل ازکتاب شرح شهاب‌شیخ در مستدرك می‌نویسد که‌ابوالفتوح چندگاهی‌براثر سعایت رقیبان‌وهم‌چشمان که ازاو نزد والی شهرکرده بودند از ادامهٔ وعظ ممنوع گردید ومجلس تذکیرش چندی تعطیل شد ولی یکی از همسایگان وی موجبات رفع آن مشکل ولغو دستوروالی را فراهم نمود و مجلس وعظ را دوباره دائرکرد. باید افزود که شیوهٔ وعاظ ومذکران در مجالس وعظ وتذکیر چنانست که پس از بیان مقدمهٔ کوتاه ببحث وگفتگو می‌پردازند ویابیانی ساده که در خور فهم عوام باشد مطالب مورد نظر را تحلیل و تجزیه میکنند و دراثناء سخن از ذکر اشعار مناسب که درعین حال‌موجب عبرت‌وتنبه شنونده باشد ونیز از استنادبآیات قرآنی‌واحادیث نبوی وعلوی وسخنان ائمهٔ‌اطهار خودداری نمیکنند.

شیخ همین سنت دیرینه را در نهایت کاردانی ومهارت وبااحاطهٔ بقرآن و احادیث واحکام فقهی دنبال کرده ودراثناء بیان وپرورش مطلب از بسیاری از احادیث نبوی وسخنان امامان استفاده کرده‌وبرای تأیید واثبات نظر خویش بدانها استناد جسته است. باید بدانیم که استناد بآیات قرآن واحادیث در نظم و نثر گویندگان ونویسندگان فارسی زبان از اواخر قرن چهارم دیده شد واین کاری‌نیست که ابوالفتوح‌بدان آغازکرده باشد. تفسیر ابوالفتوح بسیاری از علوم‌را متضمن‌است واز جملهٔ این دانش‌ها که شیخ بناچار برآن اطلاع واحاطه داشته، اخبار واحادیث است «اخباری که بآیه لایق باشد تابدان وسیله سبب نزول آن‌آیه گفته شود...»

تفسیر شیخ متضمن‌بحث فقهی‌مبتنی بر استنباط‌احکام ازکتاب وسنت است.

اشکالاتی که در استنباط احکام روی دهد مربوط بزمان بعداز رحلت رسول (ص) است. فتوی در مسائل دینی وراهنمائی درنحوهٔ اجرای فروع احکام شرعی،اندك اندك بدشواری واختلاف رأی کشانیده شد.

شیعه روش فقهی خاصی که بر اساس تعلیمات مولا امیرمؤمنان علی‌علیه السلام استوار بود اختیار نمود وبجزکتاب واحادیث نبوی، احادیث وسننی هم از ائمهٔ اثناعشر داشت.

شیخ در اثناء تفسیر مسائل فقهی بشیوهٔ فقهای اهل تشیع، علاوه برکتاب وسنت از احادیث واخبار امامان وعلماء شیعی مذهب و محدثین همین فرقه استفاده واستناد میکند وهیچ رأی را جز از خدا ورسول وائمه نمی‌پذیرد. تکیه گاه منحصر بفرد شیخ دربیان مسائل فقهی وتحلیل وتجزیهٔ آن ورد عقاید مخالفان واثبات وتایید آراء فقهای شاعی مذهب فقط آیات واحادیث است.

بهمین سبب اهمیت انعکاس احادیث نبوی وسخنان ائمهٔ هدی در تفسیر کبیر شیخ آشکار میشود. در این تفسیر بزرگ ششصد وپنجاه حدیث نبوی بدست آمد که شیخ در اثناء تفسیر استناداً بذکر آنها پرداخته. ترجمهٔ چهارصد ونود و هشت حدیث از پیشوای گرامی اسلام را از متن تفسیر بدست آورد. علاوه براین احادیث وترجمه‌ها، یکهزار وسیصدوشصت‌وشش حدیث وخبر از پیغمبر صلوات الله وائمهٔ اطهار علیهم‌السلام به نثر ساده و روان ابوالفتوح‌بدست آمد که شیخ بدون نقل نص حدیث وخبر بزبان‌تازی ، تنها بذکر ترجمهٔ فارسی آنها مبادرت ورزیده واین امر نشان میدهد که چگونه شیخ سعی داشته از تأثیر مستقیم زبان عرب دراثر نفیس‌خودبکاهد وتفسیررا چنانکه وعده داده بود تا حدامکان بفارسی تنظیم وتدوین نماید. مطالعه وتحقیق در ترجمهٔ این احادیث واخبار واستنتاج فوائد بیشماری که از این کار بر نثر فارسی تفسیر مترتب است خودکاری درخور توجه است که در این فرصت کوتاه امکان ورود در این بحث میسر نیست.

استعمال پاره‌یی ادوات و جملات عربی

یکی دیگر از خصوصیات نثر تفسیر شیخ، استعمال پاره‌یی ادوات وجملات عربی است که در میان عبارات فارسی بکار رفته وشیوهٔ استعمال آنها طوریست که باید گفت کلمات وادوات وحروف مزبور، در زمان شیخ، در زبان پارسی رایج و متداول بوده است. بهر صورت ورود این قبیل ادوات وجمله‌های تازی در نثر ابوالفتوح رازی، که لامحاله تحت تأثیر ادبیات عرب انجام پذیرفته از نظر تحلیل وتجزیه سبک نثر تفسیر، درخور توجه واهمیت است. اینک نمونه‌یی چند از هر یک از ادوات وکلمات و عبارات عربی وطرز استعمال آنها:

سوا: جز، مگر، غیر (از)

مثال: «اعتراف بدل آن باشد که بداند که آن نعمت که بدو میرسد ازجهت منعم است سوا اگر بواسطه‌ای بدو رسد» ج ۱ ص ۲٦ .

عند: نزد، پیش، نزدیک

مثال: «واسباب وافعالی که بنده عندآن بکردن بطاعة نزدیک شودوازمعصیت دور شود». ج ۱ ص ۳۳ .

انما:

«فرشتگان کارزار نکردند بر زمین الا روز بدر. در دیگر کارزارهاحاضرآمدند وقتال نکردند،انما عدد ومدد بودند» ج۱ ص ٦٤٥ .

أما: یا این، یاآن

مثال: «و او ابداً مضاف بود یا جمله اما اسمی بود واما فعلی وعامل درآن فعل بود» ج ۱ ص ٥۰ .

مثال: «وصف خدا یتعالی کردن بنور برحقیقت روا نباشد برسبیل توسع ومجاز روابودعلی احدالوجوه امابمعنی منور چنانکه گفتیم عدل بمعنی عادل واما بمعنی هادی واما علی طریق‌المدح» ج ۲ ص ٤۱ .

فکیف : پس چگونه

مثال: «آنگه جان ومال بدل بایستی کردن تا بآنجا رسید واجب بـــودی فکیف که می گوید بنده...» ج ۱ ص ۲۳٤

ویلک: وای بر تو

مثال: «...خویرث با اصحابش شد او را گفتند ویلک تیغ برکشیده بسر محمد شدی». ج ۲ ص ۳۸

وبهمین شیوه کلمات وعباراتی چون: لاسیما (بویژه) ـ الا (مگر، بجز)،الا اگر بمعنی مگر اینکه ـ عن(از)فثم (آنجا)ـ ویاعجبا (شگفتا)ـ سبحان (پاك ومنزه است) ـ اعاذناالله من عذاب الفقیر بفضله و رحمته (ج ۱ ص ۷۷) ـ فنعوذبالله من مثل هذه المقالات بل المحالات (ج ۱ ص ۹۵) ـ اعاذناالله فی ذلك الیوم من اهواله وشدایده بمنه ورحمته (ج ۱ ص ۱۱۲) ـ فسئل الله العصمة والصیانة عن مثل هذه المقامات وتجویز هذه المحالات ـ علی احدالاقوال المشروحة (ج ۱ ص ۵۱۲) ـ علی احدوجهین (ج ۱ ص ۷۱۵) ـ علی حدواحد من الکشف والبیان (ج ۱ ص ٤۱۳) علی التقریب لخواطر السامعین (ج ۱ ص ٦۵۱)ـ علی تقدیر الرجس الصادر من جهت الاوثان (ج ۱ ص ۳٦٤) ـ علی اختلاف اجناسکم وصورکم والوانکم واخلاقکم واحوالکم (ج ۱ ص ۷۱۵) ـ علی سبیل الاستحباب (ج ۱ ص ٤۱۲) ـ جالساً علی قارعة الطریق (ج ۱ ص ٤٦۳) علی قول اکثر المفسرین (ج ۱ ص ۲۳۰) ـ علی اصولکم (ج ۱ ص ۲۹٤) ـ علی ضرب من التقدیر (ج ۱ ص ۷۱۵) وهذا عندالشافعی (ج ۱ ص ۲۹۵)...

این جمله ها وعبارات وکلمات بقدریست که احصای آنها میسرنیست. باید به مجلدات تفسیر مراجعه نمود ونمونه های متعددی نظیر آنچه بعنوان مثال ذکر کرده ام بدست آورد.

خصوصیات دستوری

در باب خصوصیات دستوری باید متذکر بود که قسمتی از این خصوصیات

دستوری وحتی شیوهٔ املائی تفسیر کبیرابوالفتوح، درکتب علمی‌قرون سابقه‌وکتبی که در زمان شیخ تألیف گردیده، دیده میشود ولذا نمی‌توان آنها را در زمرهٔ خصوصیات دستوری تفسیر شیخ منحصراً قرار داد ولی برای نشان دادن همهٔ این قواعد معمول ورائج، شواهد متعددی از متن تفسیر فراهم‌نمود وآنها را در هر مورد تحلیل وتجزیه کرد تا برای کسانی که راجع به قواعدی دستور زبان فارسی مشغول مطالعه ودرصدد تحقیق وتتبع میباشند راهنمائی‌مفید ومورد استفاده باشد. من در نظر ندارم که همهٔ این جزئیات را در این جلسه بعرض شما برسانم زیرا میل ندارم بیش از وقتی که کنگره در اختیار من قرار داده موجبات تصدیع را را فراهم آورم ولذا بنقل رؤوس مطلب اکتفا می‌کنم ومطالعهٔ تفصیل این مبحث را بکتاب تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی مجلد اول احاله مینماید تاعلاقه‌مندان بدانجا مراجعه فرمایند.

رویهمرفته مزایای دستوری تفسیر ابوالفتوح را می‌توان بشرح زیر خلاصه نمود:

۱ ـ استعمال ضمیر مفرد غایب (او ـ وی) چه در مورد ذوی‌الارواح‌وچه در مورد غیر ذوی‌الارواح

۲ ـ استعمال صیغهٔ مفرد مخاطب در مورد جمع ویا فاعل جمع ونیز درترجمهٔ آیات که فعل جمع را بصیغهٔ مفرد بیان میکند مانند «چه مردمانی شما» و«مسئله کنی» و«گمراه نشوی» که همهٔ جا صیغهٔ مفرد بجای صیغهٔ جمع آورده شده ونیز مانند «چگونه کافر شوی شما» در ترجمهٔ وکیف تکفرون.

نظایر این استعمال یعنی صیغهٔ مفردمخاطب درمورد جمع‌بافاعل‌جمع‌درکتاب «ترجمه وقصه‌های قرآن مبتنی برتفسیرابوبکر عتیق نیشابوری» فراوان دیده میشود

برخی از محققان معتقدند که درلهجات بعضی از نقاط ایران دال آخر صیغهٔ جمع مخاطب را (کنید، خورید) ومانند آن بتاء مثناة فوقیهٔ قلب میکرده‌اند، همچنانکه در بعضی از لهجات خراسان نیز چنین بوده، بنابراین بجای کنید، کنیت

وبجای خورید، خوریت میگفته‌اند. در بعضی لهجات دیگر گویا این دال رابکلی حذف کرده بجای کنید وخورید، کنی وخوری میگفته‌اند. شیخ این تعبیر غریب را مطرداً بجای تعبیر قیاسی معمولی و بعوض آن استعمال نکرده بلکه هر دوشیوه را توأماً بکار برده، گاهی نیز دریک جمله وعبارت بهر دوطریقه تفنن میکند. (ج ۱ ص ۱۵۳)

۳ ـ مطابقت دادن صفت وموصوف ومسند ومسندالیه. این امر ازخصائص زبان‌تازی است ولی در شاهنامه وچهار مقاله عروضی مطابقت صفت وموصوف‌دیده شده، در تفسیر شیخ این قاعده کلیت ندارد وشیخ گاه بمطابقت صفت و موصوف وگاه بعدم مطابقت می‌پردازد.

٤ ـ تکرار معدود وتکرار اجزاء عدد که درکتب هم‌زمان شیخ دیده‌نشده: «بیست‌وسه هزارگز بود وسیصد وسی‌وسه گز وثلثی ازگزی» که تکرار معدوددارد برای تکرار عدد: «ششصد هزار وبیست‌هزار» (ج ۱ ص ۱۵٤).

۵ ـ استعمال صیغه‌های انشائی جمع بطریق خاص «کردمانی» درجائی که معمولا (می‌کردیم) ویا (کردیمی) در زمان ماضی ناقص یا ماضی شرطی‌باید آورده شود در تفسیر شیخ زیاد دیده می‌شود. آوردن فعلهای شرطی وتردیدی و مطیعی واستمراری با یاء مجهول واستعمال جمع متکلم در افعال تردیدی یاشرطی مزبور بصیغهٔ خاص خود در قرن چهارم یا در قرن پنجم بتقلید قدیم معمول بوده ودرکتب متصوفه ونیز در اسکندرنامه وبلعمی نمونه‌هائی از این هیأت آمده چون «کردمانی» و«دیدمانی» و«مردمانی» واما در تفسیر شیخ نیز بهمین هیأت «بودمانی» و«خواستمانی» و«آوردمانی» و«برسیدمانی» ونظایر اینها افعال زیادی بکار رفته که بادقت درآنها می‌توان قاعده وطرز ساختن هیأت افعال مزبوررا بدست داد.

استعمال دوصیغهٔ «کردمانی» و «کردی تان» که صیغهٔ بسیارکهنه دری است بجای صیغهٔ جمع متکلم ومخاطب. شیخ همین‌صیغهٔ «کردتانی»را به‌هیأت

«کردی‌تان» آورده یعنی یاء استمراری را در آخر فعل (کرد) اضافه کرده وبعد (تان) را بآن ملحق ساخته است.

قاعده ـ باکمی دقت مسلم می‌شود که دوهیئت «مانی» و«تانی» دردومورد یکی در جمع متکلم ودیگری در مورد مخاطب درآنزمان‌استعمال میشد که دردو صورت یکی فعل استمراری ودیگری بجای یاء بعد از تمنی وترجی وتشبیه‌است. در ساختن هیأت فعلهای مزبور باید مصدر را مرخم کرد یعنی نون مصدری را از آخر آن انداخت وبعد هیئت «مانی» و«تانی» را بآن ملحق کرد ـ درآخر فعلهائی که به‌هیأت مزبور ساخته شده‌اند یاء تمنی وترجی ویاء شرطی ویاء استمراری‌آورده شده‌چون «کاشکی بمردمانی» و«اگر دانستمانی» و«بآن خیربرسیدمانی» مثال در صفحات (۱۵۶ و۱۵۷ ج۱).

۶ ـ حذف افعال بقرینه، که شیخ در این کار تفنن کرده‌است. (ص ۱۵۹ و۱۶۰ ج ۱).

۷ ـ الحاق «ترین» و«تر» بآخر اسم تفضیل (افعل‌التفضیل). (ص ۱۶۱ ج ۱).

۸ ـ استعمال فعل «استی» بهیأت نخستین خود. در تفسیر فقط در یک مورد مثال دیده شد:

«درمورد آیه چنان استی که گروهی از سر تحکم وتعذر گفتند ما برویم». (ص ۱۷۳ ج ۲ تفسیر).

۹ ـ جمع‌آوردن کلمات عربی بسیاق فارسی.

جمع «فلانان» از فلان در تفسیر ابوالفتوح تازگی دارد.

۱۰ ـ جمع فارسی را بجمع عربی اضافه میکند که البته تازگی ندارد: زللها قوائمها، اصحابان، اقطاعها...

۱۱ ـ تکرار اجزاء جمله، خواه اسم خواه صفت وخواه ضمیر. مثال(ج۱ ص ۱۶۵ - ۱۶۶ ج ۱).

۱۲ ـ نوشتن «جایها» بصورت «جائیها» یعنی افزایش (ء) بکلمه. وگاه بعکس این شیوه (ء) را به (ه) برمیگرداند چون (جاهی) بجای (جائی).

۱۳ ـ الحاق «ش» ضمیر متصل بآخر کلماتی که بهاء غیرملفوظ مختومند چون «عده‌یش» و«روزه‌یش» و«اندازه‌یش» ممکن است این روش (موقع افزودن «ش» یائی هم بر سرآن درمی‌آورند) تحت تأثیر لهجهٔ ری باشد که متمایلا بکسره وکسرهٔ مضاف بیا تبدیل شده باشد.

۱٤ ـ آوردن پیشوند «ها» بر سر افعال ـ این‌ها در لهجه‌های طبرستان و سمنان ودامغان وجود دارد: هاده (بده)، هاکن (بکن).

مثال: «اقبض فیقبض» هاگیراوهاگیرد باردیگرش گویند (اقبض) اوهاگیرد (ص ۱٦۸ ج ۱).

۱۵ ـ نوشتن (ب) حرف اضافه بصورت (با): با فصل ربیع، با پس نگاه کردند و...

۱٦ ـ هیأت (شیشم) بجای «ششم» است واین از خصائص‌لهجه ری بوده است.

۱۷ ـ هیئت «آشکاری» بجای «آشکارا» که نمونهٔ لهجهٔ مردم ری است.

۱۸ ـ «پرستدار» بجای «پرستار» ـ پلیته ـ فتیله ـ تابان ـ تاوان ـ خوشک ـ خشک ـ زرو ـ زلو (کرمی که خون می‌مکد) که از املاهای کهنه است.

۱۹ ـ حذف واوربط در میان جمله‌ها واین کار تنها بقرینهٔ معنوی انجام می‌شود:

«چون سرد استفاده کند پناه با خدای دهد» بجای «چون سرد استفاده کند وپناه با خدای دهد شیطان از او بگریزد»

۲۰ ـ حذف جمله بقرینه معنی واین امر حاکی از سبک واعظانهٔ تفسیر است که همه جا شواهد لفظی ومعنوی بسیار دارد. مثال «باین معنی از همهٔ صحابه کس را نبود بلکه از همهٔ امت، بلکه ازهمهٔ امم تاهرکجا سری ازگریبان

کفر برآمد بتیغ اوش عمر بسر آمد» جملهٔ «کس را نبود» بقرینهٔ معنوی از این عبارت حذف گردیده‌است.

۲۱ ـ آوردن صیغهٔ جمع فعل در مورد فاعل مفرد:

«عرب گویند ظلم وضع شیئی باشد در غیر موضع خود»

۲۲ ـ حذف (را) علامت مفعول بیواسطه که از مزایای این تفسیر است،

مثال: «عجب از توای غافل که شنوی که خدای تعالی بیک ترك مندوب بیک مخالفت فرمان، آدم‌وحوارا که پدر ومادر تو بودند باآن قدر ومنزلت ایشان بنزدیک خدای تعالی، از بهشت بفرستاد».

شیخ گاهی تفنناً (را) علامت مفعول را بتکرار نیز می‌آورد.

۲۳ ـ شیوهٔ ترکیب ضمیر منفصل«او» وضمیر مفعولی «ش» به‌هیأت(اوش) بدون افزودن حرفی.

۲٤ ـ عدم حذف (ت) آخر اسم مصدر: : «پاداشت» که بصورت نخستین در تفسیر باقیمانده. (مثالهای متعدد در ص ۱۳۷ و۲٦ ج ۲ تفسیر وص ۳۰۸ج ۱ وص ۱۱۰ ج ٤)

۲۵ ـ تقدیم فعل بر متعلقات‌آن واین شیوهٔ نگارش عصر شیخ است وامر رائج ومتداول نیست وفعل را درآخرآورند وارکان جمله ومتعلقات فعل را قبل از آن نویسند. (ج ۱ تحقیق ص ۱۷٤ و۱۷۵).

۲٦ ـ آوردن باء تأکید بر سر صیغه‌های نفی مانند (بنکشد) و(بنایستادی) و(بنکرد).

مثال: «ای قوم اگرمحمد را بکشند خدای محمد را بنکشند وما زندگانی خواهیم کردن» ج ۱ ص ٦٦۱ .

۲۷ ـ عدم رعایت موارد استثنائی قاعدهٔ نسبت درزبان عربی‌چون مدینیان بجای مدنی.

شیخ در این کار هم تفنن میکند وگاهی بشیوهٔ قواعد زبان عربی، «مدنی» می‌آورد.

مثال: «ودر او ناسخ ومنسوخ نیست وچهل‌وسه آیت است بعدد کوفیان وچهل‌وچهار بعدد مدینیان وپنج بعدد بصریان» ج ۱ ص ۱۷۰ ونیز به ج ۳ص ٥٤ رجوع شود.

مثال: «این سوره مکی است در قول قتاده ومجاهد وعدد آیات او سی‌وهفت است درکوفی وشش در بصری ومدنی...» ج ٥ ص ۳٦

سخن راکوتاه میکنم. از آنچه دربارهٔ خصوصیات این تفسیرگفته شد می‌توان درباب ارزش ادبی آن چنین استنتاج نمودکه نثر ساده وشیوای ابوالفتوح با اینکه در عدادکتب علمی قرن پنجم وششم بشمار میآید معهذا آثار سبک‌قدیم درآن آشکار است وشیخ بشیوهٔ پیشینیان از استعمال یاء استمراری وشرطی وتمنائی ومانند آنها در افعال انشائی سرباز نزده وبعلاوه لغات فارسی وترکیباتی ازکلمات فارسی داردکه برخی ازآنها مخصوص خود اوست ودرکتب آن دوره وحتی ادوار پیش از آنهم دیده نشده، از این گذشته درکتب لغت بعد از دوره وزمان شیخ هم لغات تفسیر بدان معنی که ابوالفتوح استعمال کرده ضبط نگردیده است و ترکیبات فارسی وعربی ازویژگیهای نثر خود اوست. با اینکه در تألیف تفسیرکه مستقیماً با قرآن وزبان عربی سروکار داشته حق بود نظیر آثار دیگر همزمان خود چون کلیله‌ودمنه وچهارمقاله عروضی کلمات ولغات عربی‌بیش‌ازحد معمول‌ومتداول عصر بکار برد،با اینهمه جز در مواردی که ناچار باستعمال لغات عربی بوده حتی‌المقدور از بکار بردن آنها خودداری کرده ولغات پارسی را برکلمات عربی ترجیح داده است وبهمین جهت نثری شیوا وتا حد مقدور برکنار از تکلفات الفاظ تازی فراهم شده که لطافت وروانی همراه با جزالت واستواری کلام در آن بخوبی محسوس است.

در بارهٔ صنایع بدیعی همانطور که قبلا اشاره شد شیخ سعی کرده که

تفسیر را از صنایع وتکلفات برکنار دارد. گذشته از موارد بسیار معدودی که عبارات مسجع آورده وبصنعت جناس تفنن کرده باید گفت دیگر گرداین کارنگشته ونثر تفسیر را بروانی وفصاحت آراسته است. البته بنا بضرورت مستدلات شعری (عربی وبندرت فارسی) واحادیث‌واخبار نبوی وعلوی وکلمات بزرگان‌دین‌ومردان راه حق زیادآورده وآنچه بعربی‌نقل کرده غالباً بپارسی روان نیز ترجمه نموده وچه بسیار اخبار واحادیثی که تنها بترجمهٔ فارسی آنها قناعت نموده است.

استناد واستشهادباحادیث واخبارا گرچه‌لازمهٔ هرتفسیری‌است‌ولی‌باید دانست که‌این کار اصولا ازقرن‌پنجم ببعد رواج پیدا کرده است ودرتألیفات دانشمندانی نظیر صاحب چهارمقاله ومترجم کلیله‌ودمنه هم‌دیده میشود. درکتابهای پیشینیان آوردن شواهد شعری واحادیث مرسوم‌نبوده‌مگرحدیثی ویاآیه‌وشعری که بامطلب کتاب بستگی داشته باشد. غرض‌اینست که تمثل وتوسل باشعار واحادیت ازنظر زیبائی کلام وهنرنمائی مخصوص همین عهد است. موزونی عبارات در نثر ابوالفتوح دیده میشود وبا اینکه در این کار زیاده‌روی نکرده معهذا تفسیر شیخ بکلی از این مزیت بی‌بهره نیست. بهر صورت نثر تفسیر، نثر روان وشیرین فارسی است وشیخ آنرا از زیربار تأثیر قواعد صرف ونحو عربی برکنارداشت وبشیوهٔ‌خاص خود مرقوم فرمود. لازم بیادآوری است که شیخ گاهی در ترجمهٔ لغات وتفسیر آیات بمشرب عرفا وصوفیه توجه داشت. اگر چه تفسیر شیخ را نمی‌توان تفسیری در مشرب ومذاق عارفان وصوفیان تلقی کرد معهذا همین اشاراتی که بمناسباتی چند دربارهٔ کلمات وآیات قرآن بمذاق عرفا درآن رفته حائز ارزش است چه وی‌در موقع مناسب لطف سخن وحلاوت مطلب را از نظر دور نداشته وبا اتخاذ این شیوه،نثر سادهٔ تفسیر را زیباتر وبحث خودرا جذابتر ساخته وپرداخته است. اینک یکی دونمونه از نثر ابوالفتوح که رایحهٔ عرفان ازآن بمشام میرسد.

در اثناء تفسیر آیهٔ: والذی هویطعمنی ویسقینی؟

«...یکی از جمله بزرگان گفت به‌بیمارستانی درشدم،مردی طبیب‌را دیدم نشسته وجماعتی بیماران براوگرد آمده وهرکسی علت خود شرح میداد. او هر کس‌را دوائی‌میکرد درخور او. برنائی برخاست بنزد او فراز آمد زرد روی واثر عبادت وسیمای صلاح براو پیدا گفت یا استاد، تو مرد طبیب زیرکی وهریک را از بیماران دوائی فرمودی. مرا نیزبیمارئی‌است، دوای آن دانی؟ گفت:آن‌چیست گفت: بیماری گناه را دوا چه باشد؟ گفت: بشنو، هلیلهٔ صبررا بگیر بـابلیلهٔ تواضع ودر هاون ندم وپشیمانی افکن وبدستهٔ قهر هوای نفس خود بکوب واز آنجا در پاتیلچهٔ صحت عزم افکن وآب حیا وشرم برو ریز وبآتش محبت بجوشان‌وبه‌ملعقهٔ عصمت بگردان تا حباب حکمت برآورد آنگه بر اووق صفا بیالا وبمروحهٔ استرواح بادکن آنرا ودر وقت سحر شربتی ازآن نوش‌کن ودیگرگرد گناه مگرد تا راحت یابی». ص ۱۲۷ ج ٤.

نمونهٔ دیگر از اشارات عرفا در توصیف مؤمن و منافق :

«حاتم اصم گفت: مؤمن از همه‌کس آیس بـود مگـر از خدای تعالی و منافق بهمه‌کس امید دارد مگر بخدای تعالی ومؤمن عمل صالح میکند ومیترسد ومنافق معصیت میکند وایمن میباشد ومؤمن مال را سپردین‌کند ومنافق دین را سپر مال‌کند. مؤمن طلب میکند مستحق راکه چیزی باو دهد ومنافق تعلـل میکند تاچیزی ندهد بکسی،ومؤمن‌طاعت میکند ومی‌گـرید ومنافق معصیت میکند ومیخندد. مؤمن را خورد وخفت عبادتـی باشد.مؤمن‌زلتی‌کند بخطا ازآن استغفار کند ومنافق هرگناه قصدکند واصرارکند. مؤمن طالب سیاست بود منافق طالب ریاست بود. مؤمن همه‌کرد باشد بیگفت، منافق همه‌گفت بیکرد، سعی این در فکاك نفس خود بود وسعی او در هلاك نفس خود بود، مؤمن آنچه‌کند خواهد که باز نگوید، منافق آنچه نکند خواهدکه بازگوید....»

نکتهٔ قابل توجه دیگر در تفسیر شیخ،استنباطات تربیتی‌واستنتاجات پرورشی است‌که در اثناء تفسیر بآنها اشاره می‌شود و اصول وموازین تربیت اخلاقـی را

منطبق با حقایق دینی والهی عرضه میدارد ـ شک نیست که با اتخاذ این شیوه علاوه بر استفادات اخلاقی، لطافت وملاحتی نیز به نثر ساده وشیوای تفسیرافزوده می‌شود. با ارائه یکی دونمونه از نثر تفسیر که حاکی از مسائل اخلاقی وتربیتی است بهتر می‌توان موضوع را درك نمود: در اثناء تفسیر آیهٔ شریفه الحمدلله رب‌العالمین: می‌نویسد «اما شکر اعتراف باشد بنعمت منعم باضربی ازتعظیم. واعتراف از دوگونه باشد یکی بدل یکی بزبان. اعتراف بدل آن باشد که بداند که آن نعمت که بدو میرسد از جهت منعم است سوا اگر بواسطه بدو رسد واگربیواسطه. دراثر آورده‌اند که یکی ازجملهٔ بزرگان درموسم حج صرهٔ زربغلام خودداد وگفت برو نگاه کن در قافله چون مردی را بینی ازقافله برکناره‌ای میرود این صره زر را بوی ده. غلام برفت ونگاه کرد مردی را دید بر طرفی میرفت تنها، غلام آن صره زربدو داد وآن مردآن را بستد وسر سوی آسمان کرد وگفت: بارخدایا توبحیررا فراموشی نمیکنی، بحیر را چنان کن که تورا فراموش نکند. غلام با نزدیک خواجه مرد آمد گفت: چه کردی؟ گفت: مردی را یافتم چنانکه گفتی وزر بدو دادم. گفت: او چه گفت؟ غلام گفت: چنین گفت: خواجه گفت: بسیار نکوگفت: نعمة راحواله بآن کرد که بحقیقت او داده بود». ج ۱ ص ۲٦

نمونه دیگر: حسین بن محمدالواعظ گفت:

« بکربن علی المصیصی از جملهٔ ابدال بودسی سال بود که بیماربود. اصحابش او راگفتند خواهی که بهتر شوی از این بیماری؟ گفت: نه. گفتند: خواهی تا بمیری؟ گفت: نه. گفتند: چگونه؟ گفت: اگر از این دوکار یکی خواهم، خلاف آن خواسته باشم بخود که خدای خواسته است ومن نخواهم که خواست من خلاف خواستهٔ خدای بود. مرا باین فضولی چه کار است. من بندهٔ مملوکم. خداوند من آنچه صلاح من باشد به داند، او خود می کند.»

نمونه دیگر:

«گفتند: خدای تعالی توبهٔ آدم بسه چیز قبول کرد. بحیا ودعا وبکا. اما

حیاء در خبر آمد از شهر بن‌حوشب که گفت: چنین رسید بمن که آدم از شرم آن کردهٔ خود سیصدسال سر بآسمان برنداشت ودویست سال بر کناری گریست وچهل روز طعام وشراب نخورد وصدسال با حوا خلوت نکرد. عجب از تو ای غافل که شنوی که خدای تعالی بیک ترك مندوب، بیک مخالفت فرمان، آدم را وحوا که پدر ومادر تو بودند باآن قدر ومنزلت ایشان بنزدیک خدای تعالی از بهشت بفرستاد واز میان ایشان سالها جدا کرد وایشانرا بسرای محنت وبلیت افکند وتو در شبانروز بسیار ترك واجبات وارتکاب مقبحات کنی واصرار کنی و توبه کنی و آنگاه طمع داری که این موجب‌آن بود که در بهشت شوی وصحبت حورالعین یابی. اینست تمنای محال وکژتقدیری...پس اگر درگناه پیاپی بشیطان اقتدا کردی، بتوبه بآدم اقتدا کن».

دکتر علیرضا حکمت

وضع ادبی و اجتماعی ایران از دیدگاه ابن‌یمین

امیرفخرالدین محمودبن امیریمین‌الدین‌طغرائی مستوفی بیهقی فریومدی متخلص ومعروف به‌ابن‌یمین‌درسال ۶۸۵ هجری درقریه‌فریومد در خراسان دیده به جهان گشود وپس از ۸۴ سال‌عمر پرثمر در سال۷۶۹ هجری درهمان دیار دیده از جهان بربست ودرکنار پدرش امیریمین‌الدین که از فضلا وبزرگان خراسان بود در فریومد بخاك سپرده شد .

ابن‌یمین پس از مرگ مجموعه‌ای نفیس وگنجینه‌ای گرانبها از آثار منظوم ادبی، اجتماعی، فلسفی که محصول‌عمری دراز و پرافتخار وروزگاری پرحادثه‌است از خود باقی گذاشت.

مجموع آثار وتعداد اشعاری که ابن‌یمین طی‌حیات خود نوشته بطور تحقیق معلوم نیست. اما مسلم است که به مراتب بیش از مقداری‌بوده است که امروز در دسترس میباشد. چون دیوان اشعارش تا سن چهل سالگی که نیمی‌اززندگانی اورا تشکیل میدهد ، درسال ۷۴۳ هجری در(زاوه) در هنگام جنگ میان وجیه‌الدین مسعود سلطان سربدار وملك معزالدین حسین سلطان هرات مفقود شد وخود شاعر نیز به اسارت درآمد.

دیوانی که ازاوا کنون در دست است ، در واقع محصول نیمهٔ دوم زندگی اوست ومشتمل بر پانزده هزار بیت ، (غزلیات ـ قصائد ـ رباعیات ـ قطعات‌واقسام

دیگر شعر).

نسخه های خطی متعددی بنام دیوان ابن یمین درکتابخانه های سراسرجهان بشرح زیر موجود است که طبق آخرین آمار ۳۳ نسخه میباشد :

۱ - ۲٤ نسخه در اتحاد جماهیر شوروی که ازاین تعداد یک‌نسخه‌بشماره ۳ . ٤ اصیل‌ترین وکاملترین نسخهٔ کلیات دیوان ابن یمین است- ٦ نسخه دیگر که ازابن یمین است ولی کامل نیست - هفده نسخه دیگرکه میکروفیلم چندتای‌آنها نیز درکتابخانه های (بدلی Bodley در آکسفورد) (ایندیاآفیس، بانکپور ودانشگاه بمبئی) در هندوستان موجود است ولی این نسخ چه از نظر سبک وچه‌از نظرمضمون وخصوصیات دیگر متعلق به ابن یمین نمیتواند باشد (شاید متعلق به مولانا آگه شبرغانی از دراویش ساکن شبرغان از توابع بلخ متوفی ۱۰۰۵ هجری باشدکه اونیز ابن یمین تخلص میکرده).

۲ - چهارده نسخه دیگر نیز درکتابخانه های شرق‌شناسی زیر موجود است:

موزه بریتانیا - کتابخانه وین - کتابخانه برلین - کتابخانه بدلی - کتابخانه ملی پاریس - کتابخانه سلطنتی‌آئود - کتابخانه بانکپور - کتابخانه انجمن آسیائی بنگاله - کتابخانه مجلس شورای‌ملی ایران

اهم نسخه هائی که مورد استفادهٔ تحقیقی اینجانب قرارگرفته چهار نسخه است :

۱ - نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس

۲ - نسخه موزه بریتانیا

۳ - نسخه مجلس شورای ملی ایران که اصیل وتقریباً کامل‌است.

٤ - نسخه لنینگراد ، این نسخه کاملترین واصیلترین نسخه های‌خطی کلیات دیوان ابن یمین است که درکتابخانه (سالتیکوشدرینا Saltekov - Shedrina واقع در لنین گراد تحت شماره ۳ . ٤ ثبت وموجوداست.

(این نسخه متعلق به کتابخانه شیخ صفی‌الدین بوده که گویا درجنگ روس وایران ازاردبیل به روسیه منتقل شده‌است).

دیوان قطعات‌ابن یمین یکی از ثروتمندترین گنجینه‌های اجتماعی، فلسفی واخلاقی‌ویکی از شاهکارهای ادبی‌ایران درقرن هشتم هجری است که درنوع خود کم‌نظیراست ویکی ازپربهاترین آثار قرون‌وسطائی میباشد که پس‌ازگذشت ۷۰۰ سال هنوز ارزش اجتماعی وفلسفی خودرا ازدست نداده ونه فقط برای‌اجتماع کنونی راهنمائی عالی وگرانبهاست ، بلکه میتواند بزرگترین سرمشق اخلاقی برای‌نسلهای آینده قرارگیرد.

عصری که ابن یمین درآن میزیست یکی ازپرهرج‌ومرج‌ترین، پرحادثه‌ترین‌ودر عین حال یکی از پرافتخارترین ادوار تاریخ‌ایران بعد ازاسلام تاقرن هفتم هجری است، که پس از یک قرن حکومت مغولان‌برایران،منجربه‌جنبش‌ضدمغولی‌وتشکیل حکومت ایرانی پنجاه ساله سربداران در خراسان گردید.

حملهٔ مغولان در ۶۱۶ هجری که منجر به حکومت صدوبیست‌سالهٔ‌آنان بر سرزمین ایران گردید صدها ده‌وشهرآباد وثروتمند ایران وخطه‌خراسان راویران‌نمود وهزاران مردم بیگناه ازهستی ساقط شده یا به‌قتل رسیدند.

ده‌ها مراکز علم وادب وکتابخانه در خراسان ـ ماوراءالنهر ـ ری،اصفهان نابود گردید . دراثر فقدان کتب علمی وادبی که طعمهٔ حریق وغارت اقوام‌وحشی مغول‌قرارگرفت و فرار واختفای دانشمندان از مناطق تحت تسلط ترکان مغول ، انحطاط ادبی بطور آشکار نمودارگردید .

فقدان دانشمندان وشعرای درجه اول‌مسلم گردید وجای آنانراشاعران‌ضعیف ومتوسطی گرفتند که آن جزآلت واصالت شعر وادب درآثارشان کمتر بچشم‌میخورد. اشعارشان پراز روح یأس ، عجز ، بدبینی و بی‌علاقگی نسبت به اوضاع اجتماعی ودر حداعلی ازحدود اشعار عشقی، گله، تقاضا،مناظره، مطایبه وعرفان ومرثیه تجاوز نمیکند؛ وبااشاعه وتلقین افکاردرویش‌مآبانه،خود وخلق‌راتخدیرومأیوس ترمینمودند

وبتدریج بازار علم وادب جای خودرا به جهل وفساد بخشید وجامعهٔ ایران سیر قهقرائی وانحطاط ادبی واخلاقی را آغاز نمود.

به گفتهٔ استاد ذبیح الله صفا «... اثر مغول در علوم وادبیات تنها یک چیز بوده وآن ازمیان بردن کتب وعلما وادبا وکاسد کردن بازارعلم وادبست ولاغیر...»

اگر شاعران عالیقدری مانند مولانا جلال الدین رومی، شیخ مصلح الدین سعدی وخواجه شمس الدین حافظ را که یامتولد وتربیت یافتهٔ ادواروحکومتهای قبل ازمغول بوده، ویا در خارج از منطقهٔ حکمروائی مغولان میزیسته‌اند، ازاین دوره مستثنی کنیم، تنها چراغ تابناک شعروادبیات نیمهٔ اول قرن هشتم هجری، که در دامان حوادث دشوار وحکومت بربر وعقب افتادهٔ مغولان، و در تاریکی مطلق، بازارادبی خراسان که بیش ازهر نقطهٔ دیگر ایران دستخوش تاخت وتاز وقتل وغارت اولادان چنگیز بوده، به ظهور رسیده به تحقیق باید ابن یمین را نام برد، که باقطعات فلسفی و اجتماعی خود به جهان دانش خراسان وایران روشنی بخشید.

همانگونه که سعدی وحافظ استادان بنام غزل، سنائی، خاقانی فرخی از زبردست‌ترین قصیده سرایان ایرانند، ابن یمین را نیز بحق باید از بزرگترین قطعه‌سرایان ایران ودر جزالت وقدرت کلام همدوش انوری ودراصالت واهمیت قطعات اجتماعی وفلسفی به تحقیق ازاوبالاتردانست.

گوابنکه ابن یمین قصائد وغزلیات ورباعیات نیز بسیار سروده، ولی نبوغ و شهرت و محبوبیت او بمناسبت قطعات اخلاقی و اجتماعی وانتقادی اومیباشد که درچنان دوره‌ای که فقرادبی وفساد اجتماعی سرزمین تحت‌اشغال مغولان بخصوص خراسان‌را فراگرفته بود، بانهایت شجاعت وفداکاری، خواجگان وامیران‌مغول‌را بباد انتقاد گرفته وبرای راهنمائی خلق پریشان خراسان به راه سعادت وحقیقت‌انتشار داده است.

درحالیکه نمیتوان ارزش آثاری (اندرزی‌وهجائی) مانند گلستان سعدی، جام‌جم اوحدی مراغه‌ای، غزلیات حافظ واشعار عبیدزاکانی را در راه بیداری‌مردم

آن‌زمان درمبارزه ضد حکومتها ودست‌نشاندگان مغولان نادیده گرفت.

اما هیچیک مانند قطعات ابن‌یمین منعکس کنندهٔ وضع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زمان خود نمیباشد ، که غالباً بصورت شعارهای مؤثرودستورهای‌صریح راهنمای جنبشها ونهضتهای‌ملی ضدفئودالی شده‌است.

وبدون تردید تأثیر همین‌شعارها ودستورات را باید یکی از عوامل محرکه جنبش سربداران دربرانداختن حکومت فئودالی مغولان دانست.

شد بسته کار فضل به‌دستان روزگار　　این خود بترکه عقده گشائی‌پدیدنیست
ازخود طلب مرادخودایدل که غیرتو　　درخانه هیچ خانه خدائی پدید نیست

« دیوان ص ۲۶ »

در قطعات‌ابن‌یمین روح‌آزادمنشی ، عزت‌نفس، مناعت، وارستگی وهمچنین انتقاد ازوضع اجتماعی، اعتراض به‌مقامات دیوان‌وافشای فساد ودنائت طبقات‌حاکمهٔ وقت‌به‌کرات دیده میشود.

این دم از رسته‌ی اکابر عهد　　غیر سودا نمیرسد سودی
صد از آنرا به آتش ارفکنی　　برنیاید ز هیچیک دودی

« دیوان ص ۱۲۱

همانطورکه دوران ابن‌یمین پر از حوادث گوناگون سیاسی و اجتماعی ، انقلابات وشورشها ، قتل وغارتها است وزندگانی خود شاعر نیز دائماً دستخوش تغییرات مادی ومعنوی قرار داشته، قطعات او نیزتحت تأثیرهمین‌تغییرات وتشنجات والهام از اجتماع ومحیطی که درآن میزیسته متغیروگاهی متضاد است.

بدین جهت است که در قطعات ابن‌یمین حالات گوناگون ازخوش‌بینی‌مطلق تابدبینی بحداعلی مشاهده میشود ، ولی درهرحال‌روح اعتراض و انتقاد همواره‌درآن حفظ شده است.

انتقاد هستهٔ اصلی واساسی نظریات وتعلیمات ابن‌یمین را تشکیل‌میدهد ودر کلیهٔ قطعات اواعم از اجتماعی ، اخلاقی ، تعلیمی‌بطور آشکار روح‌اعتراض‌وعصیان

ازوضع زمان،شکایت ونفرت ازاولیای امور وفقهای متعصب تسنن که پشتیبان‌وتکیه گاه نظام فئودالی ایشان بودند، دیده میشود.

میرو وزیر و مفتی و شیخ وفقیه را　　جز فکر جمع‌مال دگر هیچ کار نیست

«دیوان ص ۲۷»

ابن یمین اولین‌شاعری است که مکتب جدیدی درقطعه‌سرائی‌آغاز کرد و انقلابی در مضمون‌وشیوهٔ قطعه‌سرائی‌ایجاد نمود و آنرا مانند اسلحه‌ای برای مبارزهٔ آشکار ونشان دادن فساد زمامداران وقت بکاربرد.

ولیکن بزرگان این عهد ما　　که صیقل زنند از دل آئینه را

چنانند کز بهر توفیر خویش　　ز هفته بد زدند آدینه را

«دیوان ص ٦»

ابن یمین نه‌فقط اعتراضات شخصی خودرا ازاوضاع هرج‌ومرج ووخامت‌سیاسی واجتماعی آن روزگاران ابراز داشته ، بلکه بنام بلندگوی‌اجتماع عدم رضایت و محرومیتهای اجتماعی خلق را در قطعات خود برای تنبه اولیای امور وتوجه روشن بینان بیان کرده‌است.

برخلاف آثار تاریخ‌نویسان که بعلل گوناگون سیاسی وبرای اطاعت‌وخوش آمد از حکومتهای روز غالباً نارسا وگاهی عاری ازواقعیت نوشته‌شده‌است آثارواشعار شعرای کلاسیک شرق بخصوص ایران تنها وسیلهٔ کشف واطلاع صحیح ازاوضاع اجتماعی، سیاسی واقتصادی گذشته میباشد که شاعر نظریات خودرا باوجدان‌وصرفاً تحت‌تأثیر اوضاع زمان والهام ازآن‌به رشته تحریر درآورده است.

قطعات ابن یمین‌چه‌ازنظر کمیت وچه‌از نظر کیفیت ومضمون مقام‌اول‌را در تاریخچهٔ قطعه‌سرائی احراز نموده است، واورا نه‌فقط در صف بزرگترین قطعه‌سرایان ایران وآسیای میانه درآورده، بلکه به‌یقین در رأس کلیهٔ‌آنها ودرسرلوحهٔ مبتکرین ومتخصصین این مکتب قرار داده‌است.

قطعه،چنانکه ازنام‌آن استنباط میشود، نوعی‌ازشعر کوتاه است که شاعرعموماً

فی‌البدیهه، بدون انتخاب مضمون وآمادگی‌قبلی ، بدون‌درنظر گرفتن زمان ومکان معین ،در مسجد ومیخانه ، درکوچه وبازار در عیش وعزا، درمیدان جنگ،هنگام نابودی خلقی به‌دست غارتگری،سرنگونی ظالمی به‌دست خلقی،وفقط‌در نتیجه‌تأثرات آنی وعینی دربارهٔ اتفاقات وحوادث دنیای خاکی روی قطعه کاغذی، حاشیه کتابی، گوشهٔ‌روزنامه‌ای به‌رشتهٔ نظم درمیآورد.

انتخاب مکتب قطعه‌سرائی‌از طرف‌ابن‌یمین اتفاقی نیست، بلکه‌معلول‌ونتیجهٔ رابطهٔ مستقیم کیفیت‌وماهیت‌قطعه است باروح فلسفی‌وجهان بینی‌شاعروتأثروی از روزگار واجتماع پراز فساد وتضادی که درآن میزیسته وافکار ونظریات خودراتحت تأثیرآن بصورت قطعه که‌بهترین‌قالب‌شعری برای تجسم‌این منظور است بیان کرده است.

بهمین علت است که اینجانب برای تحقیق درچگونگی‌اوضاع اجتماعی‌دوران ابن‌یمین قطعات اورا که چکیدهٔ افکار ونظریات فلسفی اوست ودر تعلق آنها به ابن‌یمین هیچگونه اختلاف نظری میان‌دانشمندان ومحققین‌موجودنیست‌برگزیده‌ام.

هرچند ابن‌یمین ازدودمان مستوفیان وبزرگ‌زادگان خراسان بودهم‌از طرف پدرش(امیریمین‌الدین) امیرزاده بود وهم‌خود درزمان‌حکومت علاءالدین محمد حاکم خراسان،به‌درجهٔ استیفا ولقب‌امیری رسید وقسمتی اززندگی خودرا به‌رفت و آمد در در بارهای حکام و فرمانروایان و معاشرت و مجالست باطبقات اشراف گذراند، ولی‌ازطرف دیگر هیچگاه از دهقانان ومردم کوچه وبازار جدا نشد و هنگام اقامت‌در فریومد خودنیز به‌کار زراعت ودهقانی اشتغال‌داشت وبامردم‌وکشاورزان محشور بود.

این است که ابن‌یمین‌هم زرق‌وبرق‌زندگی اشرافی فئودالهاوناز ونعمت خانها را ازنزدیک می‌دید وهم شاهد زندگی دشوار ومحرومیتهای اجتماعی و اقتصادی قشر اکثریت مردم‌بود ، که‌چگونه مقدرات‌وناموس خلق‌ونان‌روزانهٔ دانشمندان‌در دست چند فئودال‌قرار دارد ومشاهدهٔ همین‌شکافهای عمیق بین‌طبقات و تضادهای

اجتماعی بود که روح حساس ووجدان پاك اورا برانگیخت ودفاع ازحق وسرزنش ستمکاران راپایه اساسی دیدهای اجتماعی خود قرارداد.

اگر این سؤال پیش آید که چه انگیزه‌ای باعث شده که (امیرفخرالدین محمود) اشراف‌زاده ومالك،ازمنافع‌وقوانین طبقاتی خود عدول کرده، زندگی‌مرفه‌را برخود دشوار نموده وراه ارشاد ودفاع خلق‌را درپیش گرفته‌است؟

پاسخ این سئوال کوتاه وتفسیرآن دردو کلمه‌است: «ندای وجدان».

وجدان همان نیروی درونی که اورا نهیب میداد که‌راه حق درپیش گیردو برای تأمین‌حقوق ازدست رفتهٔ خلق راه حقیقت را به‌آنها نشان‌دهد.

وگرنه ابن‌یمین بخوبی میفهمید که اگردربرابر حکام وامیران سرفرود آرد و جنایات ایشان‌را دربرابر خلق افشا نکند ویالااقل‌سکوت اختیار کند، اونیز مانند مقربان دیگر میتواند تمام عمررا بانعمت‌وثروت بسرآرد.

ولی دراینصورت لازم میآمد که وجدان خودرا باثروت ومقام تعویض کند وصفا وآرامش‌درونی‌را وقف‌آسایش جسمی وظاهری نماید، که‌این‌راه باروحیه‌انسانی وانساندوستی وی مغایرت داشت، اوخود دراین باره میگوید:

گر خواستمی که اهل دیوان شدمی — دانند هنروران که آسان شدمی
بااین حسب ارپاك نسب نیستمی — من نیز یکی از آن خبیثان شدمی

«نسخه مجلس ص ٦٧»

لذا او ندای وجدان را پذیرفت وراه مردمی وانسانیت را چنانکه در قطعه زیر میگوید برجاه وجلال‌زندگی ترجیح داد:

ره مردمی گیر ابن‌یمین — گرت دست قدرت بدان‌میرسد
که این است راهی که پایان‌او — به بستان سرای جنان میرسد

«دایوان ص٤٤»

ابن‌یمین نه فقط مانند یک شاعر بلکه مانند یک مبلغ وراهنمای‌اجتماع توانسته است فساد اجتماعی زمان خودرا که محصول حکومت فئودالی وعقب

افتادهٔ مغولان است بصورت شعر به مردم نشان دهدواین وظیفهٔ سنگین و مقدس را آنقدر که درآن شرائط خطرناك امکان داشته انجام داده وگاهی جان خود رادراین راه در معرض خطرقرارداده است ـ دراین باره میگوید:

من به دوری فتـــاده‌ام اکنـــون کـه عجـایب درآن فـراوانست
زان عجائب یـــکی بخـواهم گفت کـــه نمـــودار اکثـــرش آنست
بســـلامـــت نمی‌زیـــد اکنـــون جـــز کســـی کـــو مطیـــع فرمانست

« دیوان ص ۲۰ »

او مانند یک سورخ ، تاریخ اجتماعی دوران خودرا هرچند مختصر ولی بانهایت صداقت و از روی وجدان بصورت قطعات روان ودلنشینی که میتوان آنرا (تاریخ منظوم) نامید به‌رشتهٔ نظم درآورده است.

اگر در آن روزگاران استبداد واختناق افکار، کسی میخواست به‌مردم حالی کند که علل وعوامل اینهمه سختیها ومحرومیتها چیست وچه کسانی مقدرات ایشان را در دست دارند وبه زور برآنها حکومت میکنند وچرا بازار دانش رونقی ندارد و دانشمندان محتاج نان‌شبند ونادانان وچاپلوسان ازثروت ولذات زندگی متنعم، مسلماً هیچکس بهتر ازابن یمین این وظیفه‌را انجام نداده است، که بانوشتن قطعات ساده که فهمش برای هرطبقه چه‌عالی وچه دانی مقدور وبخاطر سپردن ، ودهان به دهان گشتنش آسانست، مردم‌را از وضع کشورشان آگاه میساخت.

او نشان میدهد که چگونه نادرستان در درجات عالیه وجزومقربین درگاهند ومردمانی که تمام‌مدت عمررا باراستی وپاکی گذرانده‌اند گوشه نشین‌اند وباسختی ومشقت روزگار میگذرانند.

اندرین ایام هرکو همچو فرزین کژروست
دارد از منصب چوفرزین خانه درپهلوی شاه

آنکه تابودست چون رخ راست‌روبودست‌وهست
دائماً درگوشه‌ای محروم و دور از روی شاه
«دیوان ص۱۱۵»

وچگونه دورویان‌و چاپلوسان در ناز ونعمتند وآزادگان خون جگر میخورند.

خون میخورد چوتیغ درین دور هرکه او
یک رو ویک زبان بود از نیک گوهری
مانند شانه هرکه دوروگشت وصدزبان
برفرق خویش جای دهندش به سروری
«دیوان ص۱۲۲»

خطاب به‌خواجگان وارباباں مفتخوری که مال‌رعیت را به غارت میبرند واز دسترنج‌آنان سفره خویش را رنگین تر میسازند وبزرگی را درلباس فاخر پوشیدن و زورگوئی وخشونت به‌زیردستان میدانند چنین میگوید:

نبود مهتری به روز و به شب — باده خوشگوار نوشیدن
یا طعام لذیذ را خوردن — یالباس لطیف پوشیدن
یا بدان کس که زیردست‌توبود — هر زمان بی‌سبب خروشیدن
من بگویم که مهتری چه‌بود — گر بخواهی زمن نیوشیدن
همگنان را زغم رهانیدن — در رعایات خلق کوشیدن
:دیوان ص ۱۰۸»

ترور افکار وسانسور عقاید در لفافهٔ قوانین شریعت مانندسایه‌ای‌اهل‌ادب‌را دنبال میکرد، مجالس شعر و ادب ومحافل انس والفت برچیده شد.

ابن‌یمین میگوید:

دیگر نه صدای چنگی از خانه‌ای شنیده میشد ونه آواز دلبری‌وبلبلی‌ازبوستان بگوش میرسید ، آسایش وشادی جای خود را به غم وسوگواری داده‌بود.

پیش ازاین گردوستی رفتی بـه‌نزد دوستی
بهـر آن بودی که تا از شادمانی برخورند
این زمان نزدیک یکدیگر زبهرآن روند
تادمی باهـم غم گردون دون پرورخورند
«دیوان ص ۵۳»

برای نشان دادن انحطاط ادبی وهنری دراین ایام، ابن یمین قطعاتی بیشمار دارد که برای اجتناب از اطالهٔ کلام بابیان این بیت از ذکر بقیه خودداری میکنیم:

نگاه کن زابنای فضل یک کس هست
که نیستش گله زوصد هزار ابن یمین
غم جهان چه خوری چون جهان نیرزد غم
دمـی که هست بشادی گذار ابن یمین
«دیوان ص ۲۱۲»

میتوان تصور کرد در دورانی که مشتی فئودال دائماً درحال جنگ وخونریزی وقتل وغارت باشند وهیچگونه تأمین جانی ومالی وناموسی برای کسی موجود نباشد وضع ادبا ودانشمندان چگونه است وچه بسا داشتن ثروت خود موجب خطرجانی بوده چنانکه ابن یمین ازتهی دستی خوداظهار رضایت میکند که لااقل جانش درامان است:

شکـرهـا میکنـم درایـن ایـام — که تهـی دست گشتـه‌ام چوچنار
زانکـه چـون گـل اگـر زرم بودی — دست گیتـی مـرا نهـادی خـار
بستندی بـه صـد شکنجـه و چوب — بقـیـاس جمـاعـت زردار
من چنین گشتمـی که اکنـونم — مفلس و بـاهـزار عیـب وعـوار
شکـر ایـزد بـدان همـی گویـم — کـه درایـن فتـرت و تقلب کـار
گـرچـه انـدك بضـاعتـم باری — سـودم آیـد شکنجـهٔ بسیـار
«دیوان ص ۷۱»

دوران حکومت مغولان در خراسان نه فقط از جهت فقر ادبی واجتماعی یکی

از عقب‌افتاده‌ترین ادوار تاریخ ایران است بلکه ازنظرفساداخلاقی، دروغ، دزدی، رشوه‌خواری وهمچنین خرافات وتعصبات مذهبی نیز یکی از تاریک‌ترین ایـــام محسوب میشود.

تعصبات واختلافات مذهبی میان دستجات طرفدار شعبه تسنن از یک جهت وپیروان تشیع ودراویش از جهت دیگر (صرف‌نظر از تفوق ایدئولوژیکی‌دومی‌یعنی تشیع وتصوف) بروخامت اوضاع اجتماعی افزود وبالاخره منجر به جنگهای مذهبی وبرادرکشی گردید که بازجز فلاکت ونابودی مردم وتحکیم موقعیت زمامداران امور، نتیجهٔ دیگری نداشت.

از یکطرف فقهای متعصب‌تسنن بنام شریعت وبه‌اتکای قانون خشن(یاسای) چنگیزی مردم‌را کورکورانه درحال‌عقب‌افتادگی‌مدنی وفکری نگاه‌میداشتند وازطرف دیگر زاهدنمایان شیعه نیز مردم‌را به تحمل هرگونه سختی باوعده ووعیدبه‌آسایش ابدی ازمبارزه‌علیه‌استثمارگران‌فئودال باز میداشتند. وکار را بجائی‌رساندند که‌میان دوجنبش‌مترقی وبرادران هم‌رزم یعنی‌شیعیان‌ودراویش جوری،«جناح‌مترقی‌وپایه گذار نهضت‌آزادیخواهانه‌سربداران»شکافی‌عظیم‌پدیدآوردندتا آنجاکه‌به‌اضمحلال‌حکومت سربداران‌منجر گردیدچنانکه‌شیخ خلیفه‌مازندرانی‌سرسلسلهٔ دراویش‌جوری‌درزمان‌ابوسعید بهادربه‌فتوای‌فقهای‌سنی‌جان‌خودرااز دست‌دادودرویش‌عزیز از پیروان‌او نیز به‌دستور خواجه علی‌مؤید سربداری به قتل رسید. ولـــی این بازار تعصبات وافیون خرافات نه‌فقط نتوانسته‌اند افکار مترقی و روشن بینی ابن‌یمین را تخدیر نموده و از جـــادهٔ حقیقت بینی منحرف نماید، بلکه دامنه تفکرات ودیدفلسفی اورا وسیعتر نمود واورا برای مبارزه با خرافات ونشان دادن مـــذهب واقعی به مردم برانگیخت وجنگها وبرادرکشیهای میان شیعه وسنی را احمقانه خواند.

زهـــی ابلـــه کســـی کز بهـرمرده کنـــد بازندگـــان عهد خود جنگ

«دیوان ص ۸۷»

ودر جای دیگر:

هرکــه بازنـده از پـــی‌مرده　　میکند جنـگ سخت نادانست

«دیوان ص ۲۱»

آزادی فکر ووسعت‌دید فلسفی‌ابن یمین‌مانع آن‌بود که‌در چهاردیوار خرافات مذهبی محبوس شود. او متفکری بود که وقایع‌جهان‌را از دیدگاه واقع‌بینی‌وفلسفی خود دورتر ووسیعتر از دیگران میدید از تقلید گریزان بود وتحقیق را پایهٔ فلسفهٔ زندگی ومذهب قرارداده بود ، چنانکه‌در انتحاب مذهب به فرزندش چنین توصیه میکند.

ای نور دو دیــده آن سزد مذهب‌تو　　کز منبع تحقیق بــود مشـــرب تو

آبستنـــی شـــب جهـــان می‌بینم　　خوش‌باش‌چه‌دانی که‌چه‌زایدشب‌تو

« نسخه مجلس ص ۶۱»

رشید یاسمی دربارهٔ نظریات فلسفی ابن یمین چنین‌اظهار نظر میکند :

« ... از مطالعهٔ عقاید فلسفی ، عقــلانی ، علمی‌ابن یمین معلوم میشود و برخوانندگان معرفی میگردد، یک خیام کوچک ملاحظه کاری که گردش روزگاررا روشنتر از معاصرین خود میدید ، وحقایق اخلاقی واجتماعی را بهتر از معاصریــن چشم بسته خود میسنجید وافکار پیش افتادهٔ خود راکه برگوشها گران‌میـــآید در لفافه‌های اخلاقی پیچیده وبیان میکند تا مستعــدان استفاده کنند ودشمنان چشم بسته ، چیزی ازآن درك ننمایند »

« یاسمی ـ احوال ابن یمین ص۳»

واقعاً تعیین یک عقیدهٔ ثابت وقاطع فلسفی ومذهبی برای ابن یمین کاری‌بس دشوار است ، بحدی تضاد در عقاید فلسفی وتمایلات مذهبی درآثار او دیده‌میشود که گمان میرود خوداو هم نتوانسته عقیده‌ای قاطع برای خود انتخاب کند.

او با اغلب مذاهب وفلسفه‌های معلوم تا آنروز آشنائی داشته است عقاید مذهبی ونظریات فلسفی ابن یمین‌مخلوطی‌است از تشییع ـ تصوف، فلسفه، وحدت وجود ـ فلسفه ارسطو ، ابوعلی‌سینا وخیام که تمایلات وگرایش به‌فلسفه‌اپیکوریسم

درآن مشاهده میشود ، همچنین مسلک رندی که غالب شعرای قرون وسطای ایران ازآن دم زده و به پذیرفتن نام رند افتخار کرده‌اند.

فلسفه رندیسم(رندی) ریشه‌ای بسیار کهن دارد. از نظر تشابه فلسفی میتوان تصور کرد که از فلسفهٔ یونانی(«اپیکور» (۳٤۰ - ۲۲۰قبل ازمیلاد) سرچشمه گرفته ومانند هرفلسفه دیگری باتحریف وتحولاتی دراثر خصوصیات زمان ومکان رنگ شرقی وصوفیگری بخود گرفته، وبهمین جهت است که تعداد زیادی از پیروان این مکتب از ترس مخالفین وفقهای متعصب تسنن دوران مغول بـرای حفظ جان ، خودرا در صفوف صوفیان ودراویش جوری مخفی نمودند.

برهان قاطع در تفسیر«رند» چنین مینویسد : (رند مردم محیل وزیرك وبی باك ولاابالی وبی قیدباشد ، که ایشان‌را ازاین جهت رند خوانند که منکر اهل قیدوصلاحند وشخصیکه ظاهر خودرا ملامت دارد وباطنش سلامت باشد، چنانکه خیام گوید:

رنـدی دیدم نشستـه برخنگـك زمیـن

نه کفر ، نه اسلام نه دنیـا ونه‌دیـن

نی‌حق ، نه حقیقت ، نـه شریعت نه یقین

اندر دوجهان کرا بـود زهـرهٔ ایـن

در قرن هفتم وهشتم هجری که ما ازآن بحث میکنیم ظاهراً رندی نامـی است که : (مردم روشن بین، آزاده ، متفکرین ورهبران اجتماعی برای خودانتخاب کرده بودند) ، چنانکه ابن یمین نیز خودرا به کرات «رند» خوانده، وزهد ورندی‌را دوقطب مخالف ودوشیوهٔ متفاوت دانسته وگروش خودرا به رندی بیان کـرده است:

من از آن رنـدم وقلاش کـه تـا خودبروم

ازمقامی که درو ، دم زده‌ام روزی‌چنـد

«دیوان ص ۵۲»

زهد راهی بود و شیوهٔ رندی راهی
زین دو بنگر که به‌دل میل کدامت باشد
«دیوان ص ٤٦»

در تعریف وتحسین هریک ازاین عقاید وفلسفه‌ها قطعاتی متعدد سروده و گرایش خودرا به یک یک آنها نشان داده ولی هیچیک ازاین عقاید وفلسفه‌هارا قطعی ودر بست قبول نکرده است .

او شیعه بودن خودرا در قطعه زیر صریحاً اظهار میدارد:

مرا مذهب اینست گیری تو نیز
همین ره گرت مردی ومردمی است
که بعد از نبی مقتدای بحق
علی بن بوطالب هاشمی است
«دنوان ص ۲۵»

ولی در جای دیگر بی‌تفاوتی‌خودرا نسبت به‌چهار خلیفه‌اسلامی‌ابوبکر ـ عمر عثمان وعلی ابراز میدارد:

از این یمین سئوال کردند آنها که ره نجات جویند
زین چار خلیفه کیست اول کاندر ره حق بصدق پویند
گفتم که مرا چکار باآن کاندر حق هرکسی‌چه گویند
من پیرو آن کسم به‌اخلاص کایشان همه پیروان اویند
«دیوان ص ٥٦»

چنانکه میرخوند نقل میکند :

« وقتی که شیخ خلیفهٔ مازندرانی پیشوای دراویش‌جوری‌در محضررکن‌الدین علاءالدین سمنانی ، قطب‌دراویش آن زمان حضور یافت رکن‌الدین ازوی‌پرسید تو پیروکدام یک از شعب چهارگانهٔ تسنن هستی ؟ شیخ خلیفه پاسخ داد :
«آنچه من میجویم ازاین مذهبها اولی است» ، واین بنحوی‌مشابه همان

نظریه است که ابن یمین اظهار داشته است.

رشید یاسمی درباره معتقدات ابن یمین چنین میگوید :

« ... اصولا اعتقاد مستحکمی نداشته چند دفعه هم پایش لغزیده و درامور مذهبی نیز بکار برده است وباید دانست که این لغزشها از دیر زمانی در شعر معفو بوده‌است وعرفای قدیم این‌سدرا شکسته وبخود اجازه داده‌اند که بازبان بی‌مسئولیت شعری دربعضی اعتقادات تردید کنند...» . (یاسمی احوال ابن یمین صفحه ۱۰۵)

ابن یمین مسائل بعد از مرگ وماوراء زندگی مربوط به دنیای دیگررابانظر مشکوك مینگرد وگاهی بکلی منکر میشود.

ایدل از احوال عالم باش دائم باخبر
طمطراق خواجگی روزی سه‌چاری بیش نیست
بگذر ازدوزخ نظر برجنت‌المأوی مدار
زانکه حاصل زین دومنزل انتظاری بیش نیست
عمرباقی‌جوی یعنی نام نیک ابن یمین
کین‌دو روزه عمرفانی مستعاری بیش‌نیست
«دیوان ص۲۷»

ودر جای دیگر میگوید :

غلام همت آنم که همچو باد سحر — زبار معصیت خود چو بید میلرزد
بگوی زاهد مغرور را که مدت عمر — به رسم اهل ریا طاعتی همی ورزد
که بیش‌رنجه مدار ومرنج بهر جنان — که دیده‌ای‌پس مردن زخاك سربرزد
«دیوان ص ٤٤»

وازاین نوع قطعات شکیه فراوان دارد.

دربارهٔ مفهوم حلال وحرام نیز عقیده‌ای بخصوص ونوبابیانی‌شیوا درقطعه‌ای زیبا بیان داشته است:

دهقان بچه‌ای داد می‌نابم‌دوش — گفتم که حرام باشد این، گفت‌خموش

من از رز خویش چیده‌ام انگـــورش　　تشویش مکن می حلال است بنوش

«نسخه مجلس ص ۱۸»

چقدر وجدان ، انسانیت ، اخلاق وفلسفه دراین دوبیت نهفته است دهقان بچه‌ای پاك سرشت که هنوز اجتماع اورا فاسد وآلوده نکرده وهنوز رنگ مذهبـی نگرفته که حلال وحرام ونجس وطاهر را از قوانین آن بیاموزد ـ فقط حلال آن را میداند که با دسترنج خود بدست آید اگرچه می‌باشد وحرام آنچه تعلق به او ندارد اگرچه مائدهٔ آسمانی است واین عالیترین مرحلهٔ تعلیم و تربیت اجتماعی است که فقط ازدیدگاه فلسفی انسانهائی کامل مانند ابن یمین تراوش می کند.

فلسفه وحدت وجود Pantheisme کـــه از مکاتب فلسفی بسیار قدیـم ملل سرچشمه گرفته و پیروانی را نیز در حلقهٔ خود درآورده ودراینجا نیز پارافراتـر نهاده چنانکه خصلت اوست خداپرست‌نمایان را رسوا کرده وباعالیترین بیان تفسیر این فلسفه وخداپرستی واقعی رادر قطعه زیر شرح داده‌است:

خلق خدا کـه خدمت دادار میکنند　　هستند برسـه فرقه که‌این کار میکنند
قومی شدند از پی جنت خداپرسـت　　این رسم وعادتیست که تجار میکنند
قومی دگر کنند پرستش زبیـــم او　　وین کاربندگانست کـه احرار میکنند
جمعی نظر ازاین دوجهت‌قطع کرده‌اند　　برکار هر دو طایفـه انکـار میکنند
چون غیر خویش مرکز هستی‌نیافتند　　برگرد خویش دور چو پرگار میکنند
اینست راه حق که سوم فرقـه میروند　　سیرو سلوك راه بهنجار میکننـــد

«دیوان ص ٥٤»

ابن یمین از هرچه رنگ‌تظاهر وعوام‌فریبی‌داشت متنفر بود وبه باطن‌ومضمون هرکاری وهر چیزی اهمیت میداد ، نه به ظاهر آن ، چنانکه وقتی صفای باطن درویشان وصوفیان جای خودرا به ظاهر سازیهاداد واز درویش ونادرویش،صالح وطالح همگی دریک جامه وخرقه درآمدند ، او زبان به ملامت‌آنها گشود:

ای شده ظاهر پرست باطنت آباد کـــن
خرقهٔ پاکت چه سود، گر بدنت پاك نیست
مرد ره عشق را، گر قدمـــی همدم است
حاجت سجاده وخـــرقه ومسواك نیست
« دیوان ص۲۸»

همچنین درجای دیگر میگوید :
زر بسیار چه حاصل که کنی صرف برآنک
خانقاهی زگچ و سنگ به عیوق بری
« دیوان ص ۱۲۲»

بهتر است ارزش فلسفی واجتماعی ابن یمین را در اینکه چه مذهبی داشته جستجو کنیم، او فیلسوفی است گرانمایه وانسانی بزرگ که مدت عمر را باوارستگی وصداقت فارغ از هر قید وتعصبی در راهنمائی خلق وخدمت به بشریت گذرانده و ونظریات خودرا درکمال صفا وصراحت وبدون تزویر وریا بیان نموده است.

اصولا آیا اینکه ابن یمین دارای چه مذهب و عقیده‌ای بوده در آنچه گفته ونوشته تغییری حاصل میکند ؟ ، آیا درآزادی فکر و تعلیمات او تأثیری دارد ؟ یا واقعاً برای جامعهٔ علم وادب فرقی دارد که چه مذهبی داشته ؟

انسان محقق باید عاری از هرگونه حب و بغض وتعصبات (مذهبی‌نژادی، ملی وسیاسی) باوجدان وصداقت به تحقیق بپردازد ، وگرنه هرنوع تعصب درراه تحقیق، سدراه (تعقل وتفکر ، کشف حقایق ، رسیدن به کمال مطلوب) و در نتیجه باعث رکود تحولات جامعه است.

آیا بهتر نیست ببینیم ابن یمین چگونه انسانی بوده ، چه گفته‌وچه‌نوشته ؟ وچه راهی به بشریت نشان داده؟

مسلماً او مسلمان شیعه بوده ، ولی آیا شخصیت ومقام اجتماعی‌اوتنهاناشی از مذهب اوست؟ وآیا درمیان قوم یهود عالمان ومتفکرین بزرگ کم بوده‌است؟

آیا کم انسانهای حقیقی ودانشمندان بزرگ ومتفکر درمیان مسیحیان بوده؟ آیا گوته یاویکتورهوگو شیعه یا سنی بوده‌اند ؟ ـ آیـا دقیقی‌شاعر بزرگ، رزدشتی‌نبوده ـ آیاوقتی‌از فلسفه وعظمت‌اخلاقی‌وادبی‌تولستوی‌یا تا گورصحبت‌میشود هیچگاه فکر میکنیم که چه‌مذهبی‌داشته‌اند؟ آیا تعلیمات آنها ـ فلسفه آنها ـ حاصل زحمات ، وآثار علمی آنهاخود کافـی نیست که ارزش آنها را تعیین کند؟

مهم آنست که ابن‌یمین انسانی‌است حقیقی، دانشمندی‌است ایرانی‌وفیلسوف ومتفکری‌است‌جهانی، متعلق به‌هر کسی که از فلسفه وتعلیمات اوبهره مند میشود.

اگر بتوانیم بشردوستی **Humanisme** را مانندیک‌آئین‌قبول کنیم‌شایسته‌ترین مذهب برای ابن‌یمین خواهد بود.

در سیر تحول انسان از جسمیت تامرحلهٔ انسانیت در تضمین‌از مثنوی‌مولانا (از جمادی مردم ونامی شدم) مثنوی زیبای زیر را گفته وبطوری که‌مشاهده‌میشود مرحلهٔ انسانیت را بالاتر از قدسیت دانسته است:

زدم از کتـم عـدم خیمه به‌صحرای‌وجود
از جمادی به نباتـــی سفری کردم‌ورفت
بعد ازینـم کشش طبع به حیوانی بـــود
چون‌رسیدم به وی‌ازوی گذری کردم‌ورفت
با ملائک پس از آن صومعـهٔ قدسی را
گرد برگشتم و نیکو نظری کردم ورفت
بعد ازآن در صدف سینهٔ انسان به صفا
قطرهٔ هستی خودرا گهری کردم و رفت
بعـــد ازآن‌ره سوی اوبردم وبی‌ابن‌یمین
همه اوگشتـم وترك دگری کـردم و رفت

«دیوان ص ۳۳»

نظریهٔ علمی «مقولات عشره» ابن‌سینارا که خیام نیز آنرا در «رسالهٔ وجود»

بیان کرده مورد تأیید قرار داده وابیاتی دراین باره سروده است:

هرچه موجودات آنرا یافتند — اهل حکمت منحصر در ده مقال
جوهر و کیف و کم واین و متی — وضع و ملک ونسبت وفعل،انفعال
وآنچه خارج زین مقولات اوفتد — تنگ بینم عقل را در وی مجال
پس هرآن موجود کاندروی خرد — هست حیران ، نیست الاذوالجلال

« دیوان ص ۹۱»

آرزوی دل :

آنگاه که ابن یمین از جنجال وتضادهای زندگی خسته میشود بخود میپردازد باشد تا دمی چند در محضر دوستان ازشروشور جهان بیاساید:

کنجی که دروگنجش اغیار نباشد — کس ازتوو بر کس زتو آزار نباشد
رودی وسرودی وحریفی دوسه یکدل — باید که عدد بیشتر از چار نباشد
نردی وکتابی وشرابی و ربابی — شرطست که ساقی بجز از یار نباشد
عقلست که تمییز کند نیک وبدازهم — او نیز در این کار به انکار نباشد
وآنکس که شود منکر اینکار که گفتم — از عالم ارواح خبردار نباشد
این دولت اگر دست دهد ابن یمین را — باهیچکسش در دوجهان کار نباشد

«دیوان ص٤٨»

تاچند این دولت به‌او دست داده است ؟ نمیدانیم !

دکتر محمود نشاط

نقش واژه‌ها و ترکیبات در آثار سعدی

مهمترین نکته در بحث واژه‌های سعدی اینست که از نظر گرفتن لغت و نقش آن، وی بهترین انتخاب‌ها را بعمل آورده است، به گزینی او بحدی است که اگر آن واژه را برداریم وهر چیز دیگر از مترادفات ومشابهات ومعانی ومفاهیم نزدیک بجای آن قرار دهیم دیگر آن لطف وزیبایی وآن رسائی وتکامل راندارد، دیگر کلام سعدی نیست ومثل آب زلالی است که با خس وخاشاك آلوده شده باشد. ملاحظه بفرمایید در عبارت منت خدای را عزوجل، اگر بگذارید سپاس خدای را جل جلاله، تصدیق میفرمایید که نثر کاملا سنگین است وآن خاصیت کلام نغز سعدی ازآن گرفته شده واز همین جاست کسانی که خواسته‌اند از او تقلید کنند اغلب از همان بادی امر قافیه را باخته وخود را رسوا کرده‌اند وحتی نام کتاب را نتوانسته‌اند به‌آن سادگی وبه آن‌لطف وصفا وطراوت‌وشادابی انتخاب کنند.

آنچه سعدی را در مقدم صفوف شاعران‌ونویسندگان گرانقدر ایران قرارداده استادی او در سخن سهل ممتنع، حکمت وفلسفهٔ عرفانی، شخصیت ممتاز ویگانهٔ او، سادگی وزود فهمی اشعار او، تسلط وی بر عقاید واخلاق وآداب فرق وفلسفهٔ اسلامی، جامعه‌شناسی و غور در اخلاق طبقات مختلف مردم در دیارگوناگون، عشق وشور وجذبه وحال، تسلط بر دانش ومعلومات عصر، تسلط بر دقایق زبان

وقواعد پارسی وعربی بخصوص در لغت ودست چین کردن آن ونظایر آنهاست.

سعدی به اصطلاح روانشناسان فردی بوده است «برون گرای» یعنی ازآن دسته مردم خون گرم، زودآشنا،اجتماعی واهل معاشرت وگفت وشنود و دوستدار مسافرت وسیر آفاق وانفس وبسیاری از اشعار او حاکی این مطلب است:

خوش بود یاری ویاری در کنار مرغزاری
بارفیقان دست درهم وزحسودان بر کناری
راحت جان است رفتن بادلارامی بصحرا
عین درمانست گفتن درد دل با غمگساری

وبا،

بهیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار
که برو بحر فراخست وآدمی بسیار

پس بی گمان چنین فردی گذشته از دانشهای اکتسابی دارای یک استعداد قوی برای پذیرفتن واژه‌ها وکلمات مختلف است وهمین حشر ونشر او موجب میشود که به اصطلاح فرانسویان یک «وکابولیر» یعنی لغت دانی موسعی داشته باشد.

نخستین بار، جائی که از لغات والفاظ سعدی نامی بمیان آمده ظاهراً درزمان حیات او بوسیلهٔ ابن الصابونی مورخ معروف متولد در هفدهم محرم ٦٤٢ ومتوفی در محرم ۷۲۳ است که درکتاب «تلخیص مجمع الاداب فی معجم الالقاب» ذکری از سعدی ولغات اوکرده است، از این کتاب که در اصل یک دوره بوده است فقط دومجلد به خط مؤلف باقی مانده که یکی ازآن دو مجلد حرف کاف تا پایان حرف میم است ودر لاهور بچاپ رسیده، در این مجلد دربارهٔ سعدی چنین آمده است:

«مصلح الدین ابومحمد عبداله بن مشرف بن مصلح بن مشرف معروف به سعدی شیرازی شاعر معروف به سعدی، نسبت وی به اتابک سعدبن ابی بکر، ووی

از صوفیان وعارفان است، وخدای گفتار نیکو که معانی تازه و الفاظ فصیح در آن هست به زبان دری بهرهٔ او کرده است ودر سال شست به او نوشتم وچیزی از اشعاری که به عربی گفته است خواستم واین ابیات را برای من نوشت....» از اینجا گذشته از اینکه نام صحیح سعدی تا سه پشت صریحاً ذکر شده، شهرت سعدی در زمان حیاتش را نیز به ثبوت میرساند واینکه خود میگوید: «ذکر جمیل سعدی که در افواه افتاده است وصیت سخنش که در بسیط زمین رفته....» لابد مراد امثال همین جریان‌ها میباشد واین بما نشان میدهد که لغات وواژه‌های سعدی وفصاحت آن از همان اوان جالب نظرها بوده وآوازهٔ آن حتی به این مورخ مشهور هم رسیده بوده است.

واینک به شرح برخی از نکاتی که در واژه‌ها وترکیبات سعدی در وهلهٔ اول جلب نظر میکند میپردازد:

واین نکات که در مقالهٔ حاضر گنجانده شده مسائلی است از قبیل: سادگی وبساطت لغات سعدی ـ وسعت استعمال کلمات ـ واژه‌سازی ومضمون آفرینی ـ واژه های محلی ـ لغات ترکی مغولی ـ لغات وترکیبات نادر، کلمات نامأنوس وثقیل به سبک نویسندگان پیشین ـ تعبیرات تمثیلی ـ اضافات تشبیهی، جناسهای تام و اضداد ـ سجع وقرینه‌سازی ـ لغات وترکیبات عربی ـ لغات واصطلاحات عرفانی و تصوف، برخی از انواع واژه‌های دیگر از قبیل لغات انتقادی ـ لغات می‌ومیخوارگی واصطلاحات غزلی ـ لغات رزمی ـ مطایبات وهزلیات، لغات نابجا وضرورات شعری تلمیحات و آیات قرآنی ـ احادیث نبوی ـ تمثیلات عربی ـ داستان پردازی سعدی ونظری کلی به سبک وروش شاعری ونویسندگی او.

۱ ـ سادگی و بساطت : هر فقره از نثر وهر قطعه و بیت و غزل سعدی شاهکاری است که چون کلمات قصار فشرده، پرمعنی، سهل ممتنع، سنجیده ومشحون از کنایات لطیف بی‌تکلف ودر عین حال ساده وجاذب وممتاز است واگر بخواهیم آنرا تشبیه کنیم جز به‌آب روان لفظ مناسبی نمی‌یابیم: برای غروب کردن آفتاب

چه ترکیبی بهتر از آفتاب رفتن می‌یابیم:

تا آفتاب میرود و صبح میدمد　　عاید بـه‌خیر باد صباح‌ومسای‌تو

و برای تحمل وحلم کلمهٔ آهستگی :

به عقل ارنه آهستگی کردمی　　به گفتـار خصمت بیـازردمی

و برای تفویض کردن ارزانی داشتن: ملک مصر به وی ارزانی داشت، و برای تواضع کلمهٔ افتادگی :

ز خاك آفریدت خـداوند پـاك　　پس‌ای‌بنده افتادگی کن‌چوخاك

و هزارها نظایر آن وچنانکه بعداً خواهیم‌دید لغات ثقیل و سنگین در آثار سعدی بسیار کمیاب است .

۲ ـ وسعت استعمال کلمات: نکتهٔ بسیار مم اینکه سعدی‌در بکار بردن‌یک واژه در معانی ومفاهیم وکنایات گوناگون و بوجود آوردن ترکیبات متعدد بـا استفاده از حروف وپیشوندها وترکیب آن باکلمات دیگر قدرتی شگفت‌انگیـز و معجزه‌آسا دارد به آسانی دست از سریک کلمه بر نمی‌دارد گویی تا شیرهٔ جانش را نکشد آن واژه رارها نمیکند، ساده‌ترین کلمات مثلا آب را اگر در نظر بگیریم می‌بینیم در غیر از معانی ساده وعمومی بمعنی اشک وعرق وشراب ودریا ورود و ابر و اعتبار ونطفه ورونق وصفا بکار میبرد واز آن ترکیبات فراوانی از قبیل: بـه آب فرو رفتن، غسل کردن ـ برآب صورتگری کردن، خلق وآفریدن ـ آب آزردن، ظاهراً آلوده کردن آب ـ آب آسمان، باران ـ وبرهمین قیاس: آب از دیده پـاك کردن، آب از سرگذشتن، آب بر آتش زدن، آب بردن، آب پشیمانی، آب تلـخ آب جو، آب چشم، آب چشم جام، آب حسرت، آب حیات، آب حیوان، آبدان،آب در دیده گردانیدن، آب در غربال کردن، آب دیدهٔ سرخ، آب رخ، آب رفتـه بـه جوی آمدن، آب رکن‌آباد، **آب** ریختن، آب زر، آب زندگانی، آب زندگی، آب‌شور آب شیرین، آب فرات، آبکاست، آبگینه، آب ناموس بر روی کار داشتن، آب‌وگل

وامثال آن بکار میبرد، آنهم باز غالباً در معانی مکرر، یعنی این رقم را با ضرائبی باید حساب کرد واین قیاس نسبت به بسیاری ازکلمات صادق است مثلا اگر کلمهٔآستین را در نظر بگیریم ، در حال مفرد بمعنی گنجایش درآستین (بعلاقهٔ ظرف ومظروف) ، رماندن ، رقص واهتزاز ، آستین لباس ، ودر حال ترکیب به صورتهای : درآستین بودن، کنایه ازآماده بودن ، درآستین کسی نهادن، بذل و بخشش کردن ،آستین افشاندن فشاندن برفشاندن، بر چیزی ترك دادن ،فراخواندن بخشودن ، انعام کردن ، رقص کردن ، تکان دادن‌دست ، اجازت دادن، وآستین بر سر زدن، ترك دادن، تحسین کردن و آستین پیش جمال بردن، روی پوشاندن ، آستین دراز بمعنی ثروتمند ،آستین در ریختن پند وموعظت گفتن ،آستین زدن تنبیه کردن ، دفع کردن. آستین کسی بدست افتادن بوصال رسیدن، آستین کسی را گرفتن دستور دادن‌وامر کردن و بسخره گرفتن ومایهٔ زیان شدن ، آستین کسی گرفتن به وصال رسیدن ، آستین کوتاه کنایه از فقر ، آستین ملال افشاندن بی‌لطفی کردن و امثال‌آن بکار رفته ست . ووقتی به سراغ کلمهٔ آمدن میرویم می‌بینیم در حال مفرد ومرکب قریب به ۸۰ معنی دارد . واز این قبیل نمونه‌ها که دال بروسعت کار رفتن واژه‌ها درآثار سعدی است بسیار زیاد است. کلمهٔ آوردن در ۳۵ معنی و مفهوم بصورت مفرد و مرکب ، افتادن و ترکیبات آن در ۳۳ معنی ومفهوم ، و افکندن وترکیبات‌آن در ۱۲ معنی مختلف ، انداختن وترکیبات‌آن در ۲۰ معنی ومفهوم از قبیل : بی اعتبار ساختن، تمام کردن ، تراشیدن، بمیان‌آوردن، شکست دادن ، افکندن ، کشتن ، محول کردن ، از دست دادن ، واگذار کردن ، اقامت کردن ، زبون و بیچاره ساختن ، خرج کردن ، ریختن، برداشتن ، بچهره آوردن ، تباه کردن ، افروختن بکار رفته [آخرین نمونه کلمهٔ انگشت‌را مثال میآوریم می‌بینیم ترکیبات زیبائی از قبیل : انگشت به خون کسی فرو بردن ، انگشت بدندان گزیدن ، انگشت بدهان ماندن ، انگشت بر حرف نهادن ، انگشت بر لب نهادن ، انگشت بر نیشتر زدن ، انگشت بر روی چیزی نهادن ، انگشت خاییدن

انگشت در خون بودن ، انگشت در دهان‌ماندن ، انگشت در سوراخ کژدم کردن انگشت درگوش نهادن ، انگشت گزیدن ، انگشت نمائی ، انگشت نما بودن ، انگشت نیل بر چیزی یا کسی کشیدن، بوجودآورده] وهرکدام در اشعار و قطعه‌های دلربا ونغز جلب نظر میکند و با زیبایی خاص بکار رفته‌است ، بدیهی است این واژه‌ها ونمونه‌ها اینجا بصورت مصدرآورده شد و شکل لغت‌نامه پیدا کرد و بدین شکل نمیتواند زیبائی استعمال آنرا در وجهی که سعدی بکار برده نمایان سازد وذکر اشعار وشواهدآنهم بمناسبت طول مقال میسر نبوده واینست یکی از دلایل دیگر قدرت سعدی در نظم ونثر ممتاز وبوجود آوردن آنهمه شاهکارهای ادبی .

۳ـ واژه سازی و مضمون آفرینی : سابقهٔ وضع‌لغت‌از طرف نویسندگان یک امر طبیعی است ابن سینا در دانشنامهٔ علائی، ابو ریحان بیرونی در التفهیم، ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین وزادالمسافرین ، افضل‌الدین کاشانی در رسائل خود ، عبدالسلام بن محمودبن احمد در ترجمهٔ اشارات ابن سینا و امثال آنهابسیاری از از لغات واصطلاحات فلسفی وعلمی وگاه کلمات معمول عربی را به فارسی برگردانده‌اند. همینطور پیروان فرقهٔ آذرکیوان در دساتیر وامثال‌آن‌واژه‌هایی برساخته اند ، اما سعدی برعکس ابن سینا وامثال او چنین ضرورتی را نداشته ودر صدد ترجمه‌وایجاد لغات پارسی واصطلاحات‌خاص‌فارسی بجای لغات واصطلاحات عربی معمولا بر نیامده بخصوص که سعدی مستغرق در معارف وعلوم اسلامی بوده است ، او بیشتر همان لغات معمول و مصطلح و بکار رفته وشناخته شدهٔ عصر خود را بکار برده است منتهی با دخل و تصرفهای ماهرانه ودر نهایت فصاحت. مثلا اگر ابن سینا واژه‌های درازا ،کنا ،کنندگی ، هراینگی‌بودن را در مقابل واژه‌های طول ، فاعل ، فاعلیت ، وجوب بکار برده سعدی چنین تعهدی نداشته است ولی در عین حال لغات را ماهرانه ومنحصر بفرد در جای خویش ودر معانی که میخواهد جای گزین میسازد ونثر ونظمی پخته وشیوا واصیل وبی‌نظیر بوجود

میآورد. مقصود اینست که همان لغات معمول را چنان بکار میبرد که گمان میرود خود ساختهٔ اوست ولغت پارسی را که بکار میبرد ازآن نوع لغاتی است که در خور قبول وفهم همگان است . در این قطعه :

ز خاك آفریدت خداوند پاك　　پس ای بنده افتادگی کن چوخاك
حریص وجهانسوز و سرکش مباش　　ز خاك آفریدندت آتش مباش
چوگردن کشید آتش هولناك　　به بیچارگی تن بینداخت خاك
چوآن سرفرازی نمود این کمی　　از آن دیو کردند ازین آدمی

اگر کلمات پارسی آنرا تحلیل لغوی بکنیم می‌بینیم کلمات افتادگی ، جهانسوز، آتش گردن کشیدن ، هولناك ، سرفرازی و کمی تقریباً واژه‌های غیر مأنوسی نیستند اما بکار بردن افتادگی برای تواضع ، جهانسوز برای ظلم ، آتش برای غضبناکی وحدت ، گردن کشیدن برای بالاگرایی وخود خواهی، هولناك برای مهیب و ترسناك ، سرفرازی برای عجب و تکبر ، کمی برای تواضع بهترین نوع انتخاب است واین چنین قطعهٔ دل انگیزی را بوجود میاورد . در ضمن همچنانکه گفتیم گاهی هم لغات بعضی از مترادفات یا تجنسیها ویا موارد دیگر را در معانی بکار برده که گویی خود بوجود آورده است مثل سرفرازی و کمی در دو قطعهٔ بالا ، اما همه در نهایت پختگی واستواری ، مثلا حکایت بمعنی افسانهٔ خیالی و امر غیر واقع وعاری از حقیقت در مصرع دوم این بیت :

حکایتی زدهانت بگوش هوش من آمد　　اگرحدیث دو عالم حکایت است بگوشم

وازاین قبیل تجنیسهای زیبا،سعدی زیاد داردوازاین نوع قرینه‌هااستقبال میکرده است وشاید یکی ازعلل زیبائی اینگونه اشعارسعدی همین توسع واستعمال لغات بمعنی مناسب باشد[اینجانب این قبیل موارد ومفاهیم واستعمال جناسهاوردیفهای شعری در اشعار مردف وانواع واقسام نوادر لغات وتغییرات وتشبیهات درآثار سعدی را در دومجلد حدود ۱٤ هزار واژه گردآوری کرده‌ام که آمادهٔ چاپ است .]

بحث دیگر موضوع استفادهٔ سعدی از واژه‌ها برای ایجاد مضامین نادر وعالی

وجالب است . از نقش سکه وعادت مخصوص گربه‌وحبس کردن مرغکان‌خواننده وبقال مزور وسر خرسقط شدهٔ‌روستائی ودندان‌درآوردن‌طفل‌وصدها نظایرآن،مضامین ویا داستانهای شیرین وجالب وزیبایی بوجودآورده است.

٤ ـ لغات محلی : از ویژگیهای سعدی از نظر فرهنگ عامه (فولکلریک) یکی هم‌آوردن برخی اشعار بزبان (لهجـه) محلی قدیمی است ، این واژه‌ها غالباً از بین رفته ویا امروز بدانصورت بکار نمیرود ، بعضی نوشته‌انـد ، آن‌لهجه‌یـی از نوع لهجهٔ کازرونی بوده است ، از این لغات محلی ، سعدی در دو موارد استفاده کرده است یک فقره درگلستان وحدود ۱۸ بیت در مثلثات که‌بزبان فارسی وعربی وهمچنین لهجهٔ محلی است . برای نمونه همان یک فقره ازگلستان ویک بیت از مثلثات را مثال میآوریم :

پر هفتاثلـه جـونـی مکنـــه عشق‌مقری شخی وبونی‌چش‌روشن

یعنی پیر هفتادساله جوانی میکند قاری کور بخواب هـم چشم روشن‌نمی‌بیند. واز مثلثات : زبسیارآمدن عزت‌بکاهد چوکم بینند خاطر بیش خواهد

وبرابر محلی آن

عزیزی کت من‌اش هردم‌مدوبش که صحبت‌هم ملال آردبش‌ازبش

۵ ـ لغات ترکی مغولی : در آثار قرن هفتم وهشتم رفته رفته و ازگوشه و کنار ورود تعدادی لغات ترکی مغولی (ایغوری) در متون پارسی بچشم میآیـد اگـر چه اصولا تعداد این واژه‌ها بویژه درآثار سعـدی بسیار محدود است ولـی کلماتی نظیر : الاغ بمعنی چاپار،

مثال اسب الاغنـد مـــردم سفری نه‌چشم‌بسته‌وسر گشته همچوگاوعصار

وابیک وسنقر :

بندگی درت کنم چندی بی‌ریا همچو ایبک وسنقر

وکلماتی نظیر اقچه ، سکهٔ زر و طلا ـ اکدش ، محبوب ـ ونژادازدو تخمه‌و امثال یرلیغ ، یرغو ، یتاق ، یاسه ، خان ، و شاق ، بدر ، ترخان‌وامثال‌آنهاازگوشه

و کنار بچشم می‌آید.

٦ـ لغات و ترکیبات نادر : شگفتی آنجاست که دربادی امر بنظر میرسد که سعدی لغات نادر و کمیاب وقلیل‌الاستعمال ندارد و سخنش ساده وهمگانی‌است و یا ترکیباتی چون قصب‌الجیب ونظایر آن بسیار اندك است ولـی پس از استقصا و تعمق وپژوهش ودقت‌خاص درمعانی کلمات ودقائق معنی‌وتوجه کامل به‌لغات‌بسیط ومرکب چند هزار واژه و ترکیب نادر یا نوآور در مفاهیم خاص در آثار سعدی موجود است که بعضی ازآنها بی‌تردید از لغات وترکیبات موضوعهٔ خـود سعدی است . برای نمونه مثلا آتش‌روی بمعنی زیبـا و خوش‌آب و رنگ و برافروختـه رخسار :

مسلمش نبـود عشـق یـار آتش روی
مگرکسی که چو پرانه سوزد و سازد

و آتش زبان بمعنی فصیح وسخنور وبلیغ،

سعدی آتش‌زبانم درغمت سوزان چو شمع
باهمه آتش‌زبانی درتوگیراییم نیست

وآتش صبح کنایه از آفتاب :

فتاد آتش صبـح در سـوختـه
بـه یکـدم جـهانی شـد افروختـه

آیا درمعنی آوخ و افسوس :

آیـا کـه بلب رسیـد جـانـم
آوخ کـه ز دسـت شـد عنـانم

***

نشست از خجالـت عـرق کرده روی
کـه آیـا خجل گشتـم از شیخ کوی

اژدها : کنایه از ناموزون ومخالف طبع وناهموار :

عاشق که برمشاهدهٔ دوست دست یافت

در هرچه بعد ازآن نگرد اژدهای اوست

ایستاده ، در معنی خوشبخت وتوانا :

ره نیکمردان آزاده گیر

چو استاده‌ای دست افتاده گیر

الف‌باتا ندانستن : کنایه از بیسوادی یا جهل مطلق:

اگر خود هفت سبع از بربخوانی

چو آشفتی الف با تا ندانی

انگبین روی : زیبا وخوش‌منظر :

انگبین رویان نترسند از مگس

نوش میگیرند و نشتر میزنند

افراسیاب افکندن : هموار کردن سختیها :

رستمی باید که پیشانی کند بادیونفس

گربرو غالب شویم افراسیاب‌افکنده‌ایم

آشفتن چشم : دردچشم :

آشفتن چشمهای مستت دود دل یار مهربانست

وین طرفه که درد چشم اورا خونابه ز چشم من روانست

به آخرت رفتن : مردن

من چو به آخرت روم رفته بداغ دوستی

داروی دوستی بود هرچه بروید ازگلم

حلق کسی آزردن : کنایه ازکشتن ـ بریدن حلق :

چو اندر سری بینی آزار خلق

به شمشیر تیزش بیازار حلق

سعدی ازاین دست لغات وتعبیرات بسیار دارد ودربکار بردن این قبیل‌لغات

وترکیبات نادر قدرتی عجیب نشان داده است و آنچنان دراین باب زبردست است که نخست خواننده متوجه نمیشود ولی اگر بویژه برای این کار تعمق وحوصله کند شمارهٔ فراوانی ازاین قبیل مییابد که همگی تازگی‌دارند و ودر نهایت انسجام‌درجای خویش قرارگرفته‌اند.

۷ـ کلمات نامأنوس‌و ثقیل به سبک نویسندگان پیشین : لغات سره‌ونامأنوس به قیاس امروز وآنچه نمونه‌های‌آن‌را در سبک خراسانی‌می‌بینیم درآثار سعدی بسیار کمیاب‌است. وی کوشیده است واژه‌هایی‌را بکار برد که با ذهن مردم سازواری داشته باشد و اگر احیاناً معانی برخی ازآنها نزد عامه‌رو بفراموشی نهاده یاناشناخته است درآثار او محدود باشد ازاین رو لغاتی که در سبکهای خراسانی زیادمی‌بینیم در نظم ونثر او نهایت کمیاب است واگر کلماتی نظیر آخال بمعنی‌چیزهای‌افکندنی تراشه وخاك دراین شعر:

زان روی وخال دلستان برکش‌نقاب‌پرنیان

تا پیش‌رویت آسمان آخال اختر برکند

ویا کلمهٔ آرنگ‌بمعنی رنگ ولون :

خاك سبز آرنگ و بادگل‌فشان وآب جوش

ابر مروارید باران و هوای مشکبوست

وکلمهٔ گش بمعنی خوب وخوشرفتار وباناز وتکبر:

دوستی باتو حرامست که چشمان گشت

خون عشاق بریزند وحلالش دارند

وکلمهٔ لبق بمعنی نرمخوی وچرب‌زبان وزیرك:

مارا نمی‌برازد باوصلت آشنائی

مرغی لبق‌تراز من بایدهم آشیانت

نکتهٔ مهم وقابل ذکر اینست که باوجود سنگینی این قبیل لغات ونامأنوس بودن آن، این دسته کلمات را نیز سعدی‌در جای استعمال‌وطرز قراردادن ، آنرا رام

ودست‌آموز نموده‌است. مثلا کلمهٔ سنگین «لویشه» که حلقه‌وریسمانیست که نعلبندان لب بالای اسبان وخران بدنعل رادرآن می‌نهند تاحیوان عاجز وآرام گردد دراین بیت:

مرا کمند میفکن که خود گرفتارم
لویشه بر سر اسبان بدلگام زنند

به‌ساده‌ترین روش بدان تمثل جسته واین‌قبیل لغات رااحیاناً هرجابکار برده چنانکه درمثالهای بالا دیدیم درمورد استفاده، آنرا ملایم‌طبع‌قرارداده است. ولی اصولا بطورکلی سعدی اصراری برای آوردن لغات سره‌فارسی ندارد ولغات مخصوص زمان‌را درنهایت‌سادگی وروانی وپختگی بکار میبرد.

۸ـ تعبیرات تمثیلی : این دسته ترکیبات وتعبیراتی هستندکه مجموع آنها درمعنی مجازی بکار رفته ونظربه اجزاء متشکلهٔ آن نیست وسعدی در تمثیلات و اندرزها در نظم ونثرخود، ازاین‌قبیل‌ترکیبات وتعبیرات بسیار استفاده کرده است، نظیر : آتش در هیزم‌تر اثر نکردن : به مفهوم بی‌اثر بودن امری . دیدم نفسم در نمی‌گیرد وآتشم درهیزم‌تر اثر نمی‌کند یا آتش زیر سرپوش کردن : کنایه‌ازپنهان کردن چیزی . دهل‌زیرگلیم‌ازخلق پنهان نشاید کرد وآتش زیر سرپوش‌ویاهمین دهل‌زیرگلیم‌پنهان کردن دربیت بالا یا افعی کشتن‌وبچه‌نگاهداشتن: کنایه‌ازابقاء ریشهٔ فساد . افعی کشتن و بچه نگاهداشتن کارخردمندان نیست. در پس‌دیوار گوشی بودن : متوجه خطر احتمالی بودن :

پیش دیوار آنچه گویی گوش‌دار
تانباشد در پس دیوار گوش

ونظائر : ازگرگ چوپانی نیامدن ، گرگ‌دهن‌آلودهٔ یوسف‌ندریده، گرگ‌را سوگند دادن، درکیلهٔ‌جوامانت شکستن، جوفروش گندم‌نمای‌وامثال‌آن. مقدارزیادی از تعبیرات نادر سعدی را همین گونه تعبیرات تمثیلی شامل است.

۹ـ اضافات تشبیهی : سعدی توجه شدید به اضافات تشبیهی دارد واین غیراز تعبیرات تمثیلی است که درسابق بیان داشتیم . مسلم‌است وقتی سعدی یک ناصح مشفق ویک‌نویسندهٔ زبردست ویک شاعر عالی‌مقام وبی‌نظیر غزلسراست‌برای بیان مقصود به‌تشبیه و تمثیل سخت نیازمند است و یکی از راههای تشبیه ، خود اضافات تشبیهی است، سعدی قریب ۱۲۵۰ مورد ازاین اضافات تشبیهی زیبا ودل انگیز درآثار خود آورده‌است که حقیر آنها را نیز استخراج ومرتب نموده است برای نمونه کلمهٔ آتش‌را میآوریم : آتش‌آه ـ آتش اندیش ـ آتش‌تفریق ـ آتش‌چشم ـ آتش‌خشم ـ آتش‌دل ـ آتش‌رخسار ـ آتش‌روی ـ آتش‌سودا ـ آتش‌سوزان‌آه ـ آتش صبح ـ آتش‌عشق ـ آتش‌غم ـ آتش‌فاقه ـ آتش‌فتنه ـ آتش‌لعل ـ آتش‌محنت ـآتش معصیت ـ آتش معیشت ـ آتش‌معنی ـ آتش‌مهر ـ آتش‌وسوسه ـ آتش هجران ـ و برهمین‌قیاس است در برخی کلمات دیگر.

۱۰ ـ جناسهای تام و اضداد : دیگر ازویژگیهای لغوی سعدی بکار بردن جناسهای تام ویااضداد است که در آن چنان ذوق و پختگی ویژه‌یی از خود نشان داده است که میتوان گفت این امر به معجزه بیشتر شبیه است‌تایک کلام‌صنعتی. ابداً خواننده احساس صنعت نمیکند ، آنچنان صنایع را جا افتاده وطبیعی وزیبا بکار برده که فقط زیبائی آن‌احساس میشود نه اصل جناس وتضاد و احیاناً صناعات‌دیگر مثل‌اینکه کلام مانند موم دردست‌وی‌نرم است وآنرا بهرشکلی که بخواهددرمیآورد باالفاظبازی میکند، یک لفظ را دردو استعمال بسیار شگفت‌انگیز استخدام میکند وگاه اضداد را بجای دومورد درچند مورد بکار میبرد ، مثل این حکایت نغزبوستان که گویی خود حکایت را بمناسبت این جناسها ساخته است:

برهنه تنی یک درم وام کرد — تن خویش را کسوتی خام کرد
بنالید کای طالع بد لگام — به گرما بپختم در این زیر خام
چو ناپخته آمد ز سختی بجوش — یکی گفتش از چاه زندان خموش
بجای آور ای خام‌شکرخدای — که چون مانیی خام بردست‌وپای

واز این قبیل است نمونه های زیر :

برسرپا عذر نباشد قبول تا ننشینی ننشیند غبار

واین عبارت تا فتنه بنشست ونزاع برخاست که برخاستن بمعنی زایل شدن واز بین رفتن است .

ونیز :

نظر از مدعیان بر تو نمی اندازم

تانگویند که من با تو نظر میبازم

سعدی بقدری دراین قسمت قدرت نشان میدهد که مثلا حتی از اسم خاص هم مضمون ساخته است وکلمات ارسلان بمعنی غلام وآغوش بمعنی کنیز ویاملک صالح از پادشاهان وملک صالح بمعنی سلطان نیکوکار درابیات زیر از این نوع است:

ملک صالح از پادشاهان شام برون آمدی صبحدم باغلام

بگشتی دراطراف بازار وکوی برسم عرب نیمه بر بسته روی

که صاحبنظر بود و درویش دوست هرآن کاین دو داردملک صالح اوست

وهمچنین :

ای خواجهٔ ارسلان و آغوش فرمانده خود مکن فراموش

۱۱ـ سجع وقرینه سازی سعدی : نثر خواجه عبدالله انصاری را دیده ایم شاید بتوان گفت سعدی همان شیوه را پیروی کرده است ، جزآنکه سجعهای سعدی بآن اندازه فراوان وزائد وچشم گیر نیست ، یعنی درعین حال که نثر سعدی نثر مسجع محسوب است ونثر را تاحدی از ردیف نثرهای مرسل خارج میسازد ، درسجع وقرائن لفظی واژه هایی را انتخاب میکند وبموقع بکار میبرد که نثر درعین حال سادگی خودرا نیز حفظ میکند . برای نمونه کلمهٔ جمال وکمال دراین عبارت : همه کس را عقل خودبه کمال نماید وفرزند خود به جمال .

وخیلی وسیلی : اندک اندک خیلی شود وقطره قطره سیلی : هرکه بابزرگان

ستیزد خون خود ریزد ونظائر آن ولی واژه‌های خواجه عبدالله مثلا خس‌ومگس وکس در عبارت مشهور ، برروی آب روی خسی باشد ، برهوا پری مگسی‌باشی، دل بدست آرتا کسی باشی قدری تصنعی بنظر میرسد واگر این‌دورا در نظرگیریم تفاوت دونوع سجع ودونوع واژه‌ها را بخوبی درمی‌یابیم .

۱۲ـ لغات و ترکیبات عربی : سعدی ترکیبات ثقیل عربی را در متنهای فارسی بکار نبرده وحتی واژه‌های عربی که احیاناً برابر پارسی هم داشته اگر بکار برده آنچنان استخدام کرده ودرجای‌خود گماشته وحسن‌انتخاب بخرج داده که گویی همان زیبایی پارسی را بخود گرفته است مثلا کلمات تعنت وطعنه دراینجا گنجایی واقعی خودرا پیدا کرده‌است : اگر هزار تعنت کنی و طعنه‌زنی و یا کجایی‌ایکه تعنت کنی وطعنه‌زنی وکلمهٔ‌سنگین«منعطش» درباب تفعل شکل کلمهٔ‌تشنهٔ فارسی را بخود گرفته است :

چندخواهی‌چومن براین‌لب چاه　　متعطش بسر آب حیوانش

وهمچنین جمعهای‌مکسر سنگین‌عربی‌را کمتر بکار میبرد وجمعهای‌غیر مأنوس از قبیل: سعداء، کملاء ، اخساء که درآثار دیگران مثلا اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین‌طوسی دیده میشود درآثار سعدی کمیاب است وکلماتی نظیر اعباء بمعنی باروسنگینی(هیچ موجودی یارای تحمل اعبای آن نداشت) وامثال انبوب معده بمعنی لوله ونی وهرچیز میان‌تهی :

پس او در شکم پرورش یافتست　　زانبوب معده خورش یافتست

واحدی الحسنیین و قصب‌الجیب درموارد انگشت شمار است . وانگهی اگر از کلمات عربی استفاده کرده تعداد زیادی در حالت ترکیب بایک جزء پارسی بوده است مثلا از طبیعت ، طبیعت شناسی بمعنی پزشک وطبیعت شدن ، عادت گرفتن . وطبیعت گرفتن ، تحت‌تأثیر قرارگرفتن‌وطاقت بردن وطاقت رسیدن وطاقت ماندن و امثال آنرا ساخته است ونکتهٔ دیگر اینکه عربی را بصورت قصائد بکلی از پارسی جداساخته ویا بشکل ملمع بیان داشته ومثلثات ساخته وقدرت وتسلط خویش‌را

برزبان عرب بدین شیوه نشان داده است. البته در موارد لازم ازگزیدن کلمات پارسی مناسب خودداری نکرده‌است مثلا کلمهٔ آگهی بجای اطلاع:

ندارند تن پروران آگهی که پر معده باشد ز حکمت تهی

۱۳ـ عرفان و تصوف : عرفان وتصوف سعدی درعین استحکام وقطعیت اصولا مانند سنائی وعطار وحافظ ومولانا بعلت یک‌نواخت نبودن و انحصار نداشتن در مطالب عرفانی وآمیختگی بامسائل دیگر ظاهر و روشن و چشم گیر نیست ، بسیاری ازمطالب و اصطلاحات عرفانی در اشعار سعدی هست که در نظر اول بخصوص برای افرادی که بصیر در عرفان و تصوف و اصطلاحات ویژهٔ آن نباشند قابل درك نیست ولی اگر آنها راجمع‌آوری کنیم مجموعهٔ نسبتاً جامعی ازاصطلاحات صوفیانه است . گذشته ازاینکه بابهای گلستان وبوستان وبرخی‌از رسالات تماماً ازمسائلی‌است که در درجهٔ اول‌علی‌الاصول بنیان وپایهٔ‌مسائل‌عرفانی‌است وبسیاری از صوفیه وعرفای مشهور بنای تصوف خودرا برهمین بابها استوار میساخته‌اند،مثلا بابهای گلستان، سیرت پادشاهان ، اخلاق درویشان ، قناعت ، خاموشی وصمت، عشق، تربیت، صحبت، وبابهای بوستان : عدل وتدبیرورأی، احسان ، عشق،تواضع وفروتنی، رضاوتسلیم ، قناعت ، تربیت، شکر ، توبه ، مناجات همه‌حاکی‌از عرفان محکم سعدی است . درعارف‌بودن اوکه بنقل کتب‌وآثار حتی در روزهای آخر عمر ظاهراً بمقام قطبیت‌هم رسیده‌است تردیدی نداریم ولی همانطورکه عرض شد خیلی زود وباکمال صراحت جلب‌توجه خوانندهٔ مبتدی‌را نمی‌کند ونوعی سلیقهٔ خاص خویش دارد، گویی باید شناسای تصوف به‌رنگ‌و مفهوم ودید عرفانی‌بنگرد وتا حدی در بعضی موارد درکنه‌امر دقیق شده تا عرفان سعدی‌راکه درعین‌سادگی است‌دریابد. مگر در چند مورد از غزلیات عرفانی محض‌وامثال‌آن. اینست که نزد عامه،سعدی بیشتر بیک‌شاعر غزلسرا ویک نویسندهٔ حکمی‌اشتهار دارد تایک‌شاعر عارف. مثلا اگر بحث عقل و عشق در نزد صوفیه را برای مثال ذکرکنیم‌سادگی گفتار سعدی وواژه‌هایی‌راکه انتخاب کرده دراین بیت هویداست:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست

برعارفان جز خدا هیچ نیست

و یکی‌از رسالات سعدی بنام رسالهٔ عقل وعشق است ویک باب گلستان ویک باب بوستان به عشق اختصاص یافته است. بهرحال ، اگر دقیق توجه‌شود مقدار زیادی ازاصطلاحات خاص‌عرفانی، لغات آثار سعدی را تشکیل‌میدهد. برای نمونه به ذکر چند اصطلاح وبه منظور جلوگیری از طول‌مقال بدون توضیح وتشریح مفاهیم عرفانی آن قناعت میورزیم : اهل‌دل ، اهل تمیز ، اهل‌رأی ، اهل‌تحقیق، اهل‌صفا، آزاده ، آستین در معنی رقص عرفانی ، آشفتگان در معنی مجذوبان حق، آشفته در معنی شیدای عشق‌الهی ، قناعت ، توکل ، سیروسلوك ، صبر ، محبت ، توبه ، رنج زهد ، فقر ، رضا وتسلیم ، اتصال ، ارادت ، ارزق پیرهن ، استتار ، تجلی ، ابرار ، وقت در مفهوم عرفانی ، الوقت‌سیف، انس ، وصدها نظائر آن.

۱۴- برخی از انواع واژه‌های دیگر : لغات انتقادی : سعدی در انتخاب کلمات مؤثربرای انتقاد وباصطلاح نیش‌دار وگزنده بمناسبت اوضاع آشفته ودرهم زمان، یدطولائی دارد مثلا موی‌زنگی را برای آشفتگی‌زمان انتخاب میکند و برای آشوبگران واژهٔ گرگان وپلنگان وبرای نزاع ومجادله وهم‌آزاری کلمهٔ تیزچنگی وخوی پلنگی بکار میبرد:

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی — شدم در سفر روزگاری‌درنگی

برون جستم از تنگ ترکان‌چودیدم — جهان درهم افتاده چون موی زنگی

وبرای معرفی یک نفر جاهل چنین میسراید:

دلیری سیه‌نامه‌یی سخت دل — ز ناپاکی ابلیس در وی خجل

بسر برده ایام بیحاصلی — نیاسوده تا بوده از وی دلی

سرش خالی از عقل و از احتشام — شکم فربه از لقمه‌های حرام

به ناراستی دامن آلوده‌ای — به ناداشتی دوده اندوده‌ای

نه چشمی چو بینندگان‌راست‌رو — نه گوشی چو مردم نصیحت‌شنو

چو سال بد از وی خلایق نفور نمایان بهم چون مه نو ز دور
هوا و هوس خرمنش سوخته جوی نیکنامی نیندوخته
گنهکار وخود رای و شهوت پرست به غفلت شب وروز مخمور ومست

جای یادآوری‌است که اصولا درآثار مهم قرن هفتم وهشتم نمونهٔ انتقاد در آثار شاعران زیاد دیده میشود . در آثار عبیدزاکانی و یا دیوان حافظ هم شواهد هجو وانتقادآمیزوکنایه‌دار پر است.

لغات می و میخوارگی : اصطلاحات معمول غزل‌از قبیل مطرب ومی‌وسماع و معشوق و ساغر و امثال آن اگرچه درآثار سعدی هست ولی مانند خیام و نظائر آن چشم گیر نیست وغزلهای سعدی‌هم مبین یک عشق‌سوزان ودر سبک‌خاص‌خود اوست که بعداً ازآن سخن خواهیم گفت:

لغات زرمی : سعدی مثنوی‌ساز است ، اما نه مثنوی ساز حماسی ورزمی، بوستان او نمونهٔ ممتازی از مثنویهای حکمی واخلاقی است ، بدین مناسبت ازاین نوع واژه کم دارد و در مواردی‌هم بخصوص در باب اول بوستان که طبع‌آزمایی کرده زیاد چشم گیر نیست وناجور بنظر میرسد وباز رائحهٔ اندرز دارد تا یک‌مثنوی حماسی خالص، برای نمونه ،

اگر پیل زوری و گر شیرچنگ بنزدیک من صلح بهتر که جنگ

*

به اسبان تازی و مردان مرد برآر از نهاد بداندیش گرد

*

مزن با سپاهی ز خود بیشتر که نتوان زد انگشت بر نیشتر

*

بیندیش در قلب هیجامفر چه دانی که زان که‌باشدظفر

*

چو بینی که لشکر زهم دست داد به تنها مده جان شیرین به باد

چو شمشیر پیکار برداشتی نگه‌دار پنهان ره آشتی
که لشکر شکوفان مغفر شکاف نهان صلح جستند وپیدا مصاف

*

به پیکار دشمن دلیران فرست هژبران بنا ورد شیران فرست

مدح و خودستایی : سعدی حق مسلم خودرا هم فراموش نکرده وبحق‌در مواردی خودرا نیز ستوده است ، برای مثال چند نمونه از آنرا ذکر می کنیم :

قلم است این به دست سعدی در یا هزار آستین در دری

*

سعدی آتش زبانم در غمت سوزان چو شمع
با همه آتش زبانی در تو گیرائیم نیست

*

ولیک در همه کاشانه هیچ بوی نبرد مگر شمامهٔ انفاس عنبرین‌بویم

*

ز لطف لفظ شکربار گفتهٔ سعدی شدم غلام همه شاعران شیرازی

*

شنیده‌ای که مقالات سعدی از شیراز همی برند به عالم چو نافهٔ ختنی

*

هر که بگوش قبول دفتر سعدی شنید دفتر وعظش بگوش همچودف‌تر شود

*

گه گه خیال در سرم آید که این‌منم ملک عجم گرفته به تیغ سخنوری
دربارگاه خاطر سعدی خرام اگر خواهی ز پادشاه سخن‌داد شاعری

۱۵ـ مطایبات و هزلیات : از خصوصیات دیگر سعدی طیبت ومزاح وخوش طبعی است که در آن زمان لازمهٔ پذیرا وهماهنگ ساختن کلام وبیان انتقادهای اجتماعی بوده است ، بتوصیهٔ خود او هزل بگذاشته وجد ازو بر میداریم ودر این

قسمت سخن را کوتاه میکنیم، تنها بطور اجمال واشاره یادآور میشویم که برخلاف آنچه بعضی تصور میکنند وشایع است سعدی عفت کلام را از دست نداده است، اولا هزلیات را به بابی‌ویژه ومبحثی خارج از متون دیگر برده است واز این گذشته وقتی با هزل‌پردازان دیگر مقایسه کنیم آنچنان پرده دری ندارد، درگلستان جز یک مورد آنهم اگر از باب مطایبات عیناً به آنجا راه نیافته باشد لفظ بی‌پرده‌یی نیست وتعبیرات را در سراسر آثار خود در حجاب ابهام وعفت بیان میکند:

تعبیر جسر بغداد، تیر، درفش، میخ، مقدم، مؤخر، نازنین عضو، سرمه‌دان عمود از اینگونه هستند ودر هر حال مسلم است که کلمات هزل روشن وصریح، نسبت به تعبیرات محجوب، بسیار کم است واز چند واژه تجاوز نمی کند.

۱٦ـ لغات نابجا یا ضرورات شعری : کلماتیکه مخل‌فصاحت باشد و به اصطلاح عیوب مشهور آنرا دارا باشند در آثار سعدی بسیار اندك وانگشت‌شمار است. ویکی از دلائل لقب گرفتن سعدی به افصح‌المتکلمین از این باب است. این قبیل کلمات غالباً بمناسبت ضرورات شعری ویا استعمالات آن عصر است واز لحاظ معانی‌وبیان‌قابل‌تحلیل وچشم‌پوشی‌است ومیتوان گفت‌اگر گفته باشدخود عین فصاحت ومصداق گفتهٔ خود او «فحش از دهن توطیباتست» میباشد واز این نوع چند واژه را نشان میدهیم، اقبیل ممال اقبال:

کنونم که در پنجه اقبیل نیست　　نمدپیش تیرم که از بیل نیست

عصار مخفف عصار :

مثال اسب الاغند مردم سفری　　نه‌چشم‌بسته‌وسرگشته همچوگاوعصار

العمرو: معمولا بر سر اسم‌علم‌بخصوص وقتی‌اعلام مرتجل باشند الف ولام داخل نمیشود اگر چه بعضی‌نحویون اجازه داده‌اند ودر حدیث نبوی‌هم: الحسن‌ـ والحسین سیدی شباب‌اهل‌الجنة علم با الف ولام آمده است.

آوریدن شکلی از آوردن :

بکار آمد آنها که برداشتند　　نه گرد آوریدند و بگذاشتند

استا مخفف اوستا: مهین برهمن را ستودم بلند که ای پیر تفسیراستاوزند مطران اذرپرست: که در حکایت بت سومنات اصولا آئین مجوس را برهمائی مشابه ومخلوط کرده است وهمچنانکه ذکر شد این قبیل نوادر و استعمالهای خاص در آثار سعدی نهایت اندك است.

۱۷ ـ آیات قرآنی : سعدی که خود از خاندان دین و ایمان ومستغرق در علوم ومعارف اسلامی است وبگفتهٔ او:

همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

بی‌شك نمی‌تواند از قرآن وتعالیم قرآنی واستشهاد به آیات کلام‌الله چنانکه رسم ادیبان وعارفان وبزرگان وسخن‌سنجان عصر است برکنار بماند، سعدی از کلام‌الله به دو نوع استفاده کرده یکی استشهادهای ضمنی و معنوی است، که از سیاق عبارت و توجه به معنی و دقت در ارتباط معنوی کلام باکلام‌الله درك میشود واینجانب همه را درضمن بررسی آثار سعدی استخراج کرده‌ام. نوع دیگر استشهاد به آیات قرآنی بطور صریح است که یا تمام آیه ویا قسمتی از آن را آورده است. باز در اینجا ناگفته نماند که هنر سعدی در انتخاب آیهٔ مناسب وموضوع کلام بحدی ماهرانه است که خواننده را به‌اعجاب‌بر می‌انگیزد. ملاحظه بفرمایید:

دوچیز حاصل‌عمر است نام‌نیك وثواب

وزین دو درگذری کل من علیها فان

کلمات عربی طوریست که غالب آن در زبان فارسی هم رایج است کلمهٔ کل، علیها، فانی ازکلماتیست که عادتاً هم در صحبت اهل علم رایج است. نمونهٔ دیگر:

زینهار از قرین بد زنهار و قنار بنا عذاب‌النار

که رب وعذاب ونارکلمات مشهوری هستند

سعدی حدود ۱۲۰ آیه از این نوع آیات مناسب را به استشهاد گرفته است وچنانکه ذکر شد مفاهیم بسیاری‌را هم به‌طورضمنی واشاره‌استفاده کرده‌است.

۱۸ـ احادیث نبوی : برخورداری سعدی از فلسفه وکلام و علوم اسلامی مانند غالب سخنوران بزرگ پارسی موجب استفادهٔ او از احادیث نبوی است. در گلستان وبوستان نمونه‌هایی از این احادیث موجود است ولی بیشتر در مجالس اوست، زیرا به ظن قوی این مجالس را سعدی بر منبر ایراد میکرده ودرآنجاست که بیان حدیث وتفسیر وشرح آن الزام بیشتری دارد. احادیثی راکه سعدی‌آورده غالباً محکم وصحیح وازآن دسته است که اولا سست نیست، ثانیاً احادیثی را برگزیده که کلمات ولغات آن مأنوس ذهن عامه بوده ومردم بخوبی‌آنرا درك وفهم می‌کنند نظیر: الفقر فخری- والدنیامزرعةالاخره - ولارهبانیة فی‌الاسلام - والناس علی‌دین ملوکهم. ضمناً بگوییم که احادیث را هم مانند آیات بعضی به صراحت میاورد وبعضی را بصورت اشاره یا ترجمه ونیز در موارد لازم از امثال وحکم‌عربی بمناسبت مقام استفاده کرده است.

۱۹ـ داستان پردازی سعدی و نظرکلی به سبك‌و روش او : آثار سعدی مخصوصاً گلستان وبوستان شامل داستانهای کوچك وبزرگ است. دوستداری افسانه ورغبت انسان به این نوع کلام خواه منظوم وخواه منثور حتی از همان روزگار پیشین بخوبی مشهود است. بسیاری از بزرگان سخن ایران چون سنائی و عطار ومولانا وفیلسوفانی نظیر ابن‌سینا وشهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق برای بیان افکار دقیق فلسفی خود و اندیشه‌های باریك فلسفی، قالب افسانه را برگزیدند. داستانهایی که بزبان پهلوی است وکتاب کلیله‌ودمنه وهزار ویکشب، مرزبان‌نامه، قصه حی‌بن یقظان، سندبادنامه، سمك‌عیار، داراب‌نامه سلامان وابسال، رموز حمزه، قصه‌الغربه‌الغربیه، موش‌وگربه عبید زاکانی، سام نامهٔ خواجوی کرمانی وصدها نظایر آن حاکی از توجه بزرگان از راه تمثیل و استشهاد به افسانه‌ها و قصص‌است. درعصر حاضر هم با وجود تمام پیشرفت‌های

علمی وادبی‌وهنری باز هم ذره‌یی از اهمیت افسانه و داستان کاسته نشده است امروز هم اساس ادبیات جهان با وجود فراتر رفتن از عصر رمانتیک بر روی پایه های داستان‌نویسی ونمایشنامه‌نویسی‌استوار است ویک رمان‌بی‌عیب ونقص‌بزودی جای خود را در اجتماع میگشاید و نویسندهٔ آن مورد تقدیر وتحسین شایان قرار میگیرد وبرای بیان‌مقاصد اجتماعی‌از آن بهره‌برداری میشود. حال اگر نوع افسانهٔ امروز با نوع تفکر یا شکل افسانهٔ سعدی متفاوت است اثرگذشت زمان وتحول فکر واحتیاجات انسانی است. خلاصه، داستانهای سعدی چکیده‌یی‌از وضع‌زندگانی مردم آن عصر است که به ادبیات عامه (فولکلور) بدلائل خیلی نزدیک‌وآمیخته بروح انتقاد از اوضاع نابسامان زمان است. داستان فقیه کهن جامه در بوستان سعدی یا مناظره توانگرزاده ودرویش بچه بر سر تجلیل قبر پدر آنها درگلستان جز بیان طرز فکر وزندگی مردم چیزی نیست وسعدی در داستان‌پردازی به نظم ونثر هر دو رغبت نشان داده است، وبا اینکه غالب داستانهای نظم معمولا منبع و سرچشمهٔ نثر دارد داستانهای سعدی‌اغلب زائیده فکر وطبع‌خود سعدی است واز جهات گوناگون این داستانها دارای ارزش عظیم ادبی است. وسعت نظر وقدرت سعدی در این باب بحدی است که میتوان گفت درآن زمان به نمایشنامه‌نویسی توجه کرد واگر نمایشنامه را درست وبی کم وکاست نخواهیم به شکل وسیاق امروزی بحساب بیاوریم جدال‌سعدی با مدعی در باب توانگری ودرویشی نوعی نمایشنامه محسوب است وجود قاضی وداور ومناظره ومشاجره‌والفاظ وواژه‌هایی که بکار رفته درست زمینهٔ یک نمایشنامه است. برخی حکایات دیگر نیز قریب به این شیوه دیده میشود ودر همگی از لغاتی استفاده شده که مورد استفادهٔ عصر وزبانزد طبقات مردم‌بوده است. گلستان سعدی بمناسبت روانی وپختگی نثرومفاهیم عالی اخلاقی وحکمی پیوسته کتاب درسی مدارس ومکاتب بوده و هنوز هم ذره‌یی از ارزش معنوی آن کاسته نشده است. بسیاری از نویسندگان قرون بعد خواسته اند ازآن تقلید کنند ولی میتوان ادعا کرد کسی کاملا وبی‌عیب و نقص نتوانسته

است هنوز به پایهٔ گلستان اثری بوجود بیاورد ومصداق گفتهٔ خود سعدی است که همه گفتند ولی گفتهٔ سعدی دگر است.

از نظر سبک و دستور زبان در نوشتهٔ سعدی نوعی ایجاز وصنعت سهل‌ممتنع بیش از همه چیز جلب نظر میکند، مقصود ما از ایجاز در این مورد آنست که در نظم جمله‌ها وبهم پیوستن الفاظ وترکیبات هیچ لغت وترکیبی نیست که درست وبی کم وکاست درجای اصلی خود قرار نگرفته باشد وآن لغت حشو وزائدپنداشته شود. در آثار سعدی کلمه‌یی را نمیتوان یافت که اگر بردارند، معنی‌مختل ونارسا یا سست نگردد وبی‌تناسب نشود، ومقصود از سهل‌ممتنع هم اینست که با وجود توجه به لفظ ولغت نویسنده معنی‌را هم از نظر دور نمیدارد وبین لفظ و معنـــی هماهنگی تامی موجود است. بنظر ساده میآید ولی پرداختن آن کاری بس دشوار است وجـــز استادان بزرگ سخن چنین سخنی را نتوانند آورد. زیرا اگر نثر صرفاً مرسل وروان باشد لفظ جای خودنمایی ندارد. اگر بجانب مقارنات لفظی وصنعتی کشیده شود معنی از صراحت وسهولت خواهد افتاد. سعدی استاد نظم ونثر این هردو را با هم سازش داده چنانکه نثر او هم‌مرسل است و هم مسجع. درجمله‌ها لغات قرائن مسجع وجود دارد ولی هیچگاه معنی فدای لفظ نشده است.

سعدی تا حدی که امکان دارد کوشیده است واژه‌هایی را بیاورد که بتوان به کمک آن مباحث مختلف را به زبان ساده بیان کرد وحتی در برخی از آثار او مثلا نصیحة الملوک ، استنباط میشود که تا حد زیادی تعمد واصرار دارد مطالب را در نهایت سادگی و اختصار وایجاز بیان کند و سخنش فشرده وخلاصه باشد وحتی سخن را به حسب شمارش موضوع ادا کند . چنین بنظر میرسد که میخواسته است خواننده بی‌هیچ زحمتی وتکلفی لب مطلب واندرزرا دریابد و بدان عمل کند .

از مختصات نثرهای کهنه در نثر سعدی نیست . اصراری ندارد که فارسی خالص بنویسد، شاعری سنگین راهم نمی‌پسندد . از نظر دستور زبان ورعایت قواعد آن نهایت دقت و سلیقه را بکار برده‌است ، در این باب نیز ذوقی سلیم دارد مثلا جمع بستن برخی واژه‌ها به «ان» از قبیل شب به شبان : «شبان تیره‌امیدم به صبح روی تو باشد» این به‌اینان: «اینان مگر زرحمت محض آفریده‌اند» . عارف به‌عارفان «عارفان‌از عبادت‌استغفار» . درلغت سازی سعدی نفوذ عربیت غیر مأنوس به چشم نمی‌خورد، لغات نادرعربی وترکیبات عربی غلاظ وشداد ولغات علمی ندارد،رعایت صرف ونحوعربی در پارسی کمتر میکند و بیشتر به سیاق فارسی مینویسد. جمعهای مکسر غیر مانوس عربی بکار نمیبرد ، حروف وپیشوندها را بحد وفور ولی در نهایت ابتکار بکارمیبرد کلمات خلاف قیاس در آثار او کم است . مصادرو کلمات‌بصورت قدیم از قبیل آغازیدن ، ابچ، اینت ، اوژنیدن . وامثال آن کم دارد .

گفتاراوازتکلفات بارد وایراد مترادفات و زوائد ناموزون و ناهنجارخالی‌است وبا این توضیح نثر سعدی نثری است بی‌همتا و درمیان کتب نثر پارسی به ارزش وجامعیت‌وپرفایدگی‌آثار او کتابی‌نتوان‌یافت‌زیرا دارای فواید فراوان ادبی وحکمی وروشی زیبا دارد و در طرز تحریر و پختگی مخصوص ودر طریقه و سبک و انشاء بنحوی است که درعالم خود بسیارکم مانند است وتتبع درآن برای آشنایی‌بزبان واقعی‌پارسی‌راهنما وپیشوای‌بی‌نظیری است. بهمین قیاس‌استادی‌او در بیان‌مسائل اخلاقی‌و حکمی که‌آثاراودر ردیف‌بهترین‌شکاهکارهای‌جاویدان‌جهانی‌قرارداده‌است.

دکتر ضیاءالدین سجادی

شرح اشعار خاقانی شروانی

شعر خاقانی ازآن روزکه از سر چشمهٔ ذوق سرشار وطبع وقاد بلند وخلاق او تراوش کرده ، هم مشهور ومورد توجه بوده[1] وهم دشوار ونیازمند به شرح به‌نظرآمده است .

شاعران وادیبان وتذکره نویسان که شرح حال یا گزیدهٔ اشعار او راتنظیم وتدوین کرده‌اند از عظمت مقام وبلندی طبع وقدرت سخن او یادکرده[2] وغالباً شعر او را موقوف به شرح دانسته‌اند چنانکه دولتشاه سمرقندی قصیدهٔ «فلک کژ روتراست» را موقوف به شرح می‌داند واز نقل تمام آن خودداری میکند.

ظاهراً نخستین شاعری که به خاقانی توجه فراوان کرده ودر اندیشهٔ حل مشکلات اشعار او برآمده ، امیر خسرو دهلوی بوده است (۶۵۲-۷۲۵ هـ . ق) که در باره‌اش نوشته‌اند : چون کودك بود پدرش او را در خرقه‌ای پیچیده نزد مجذوبی برد وآن شخص گفت : «شخصی می‌آید که از خاقانی چندین قدم جلوتر خواهد رفت»[3] وامیر خسرو در مواعظ خودرا تابع سنائی‌وخاقانی میداند[4] او کلام خاقانی را در ابتدای شاعری خوانده وبه نظرش بسیار مغلق آمد والفاظش را حل نمود اما در تحفةالصغر می‌نویسد که :«تتبع‌آن میسر نشد»[5] اما این تتبع بعدها برای او میسر شد وبعضی از قصائد خاقانی را استقبال کرد[6]

اگرآنچه را امیر خسرو در حل مشکلات دیوان خاقانی یادداشت کرده ،

(اگر چیزی نوشته بوده) در دست داشتیم ، قدیم‌ترین شرح مشکلات خاقانی محسوب می‌شد .

اما اکنون باید قدیم‌ترین شرح اشعار خاقانی را از شیخ جمال‌الدین‌علی ، آذری طوسی (متوفی ۸۶۶ ه .ق)[۷] بدانیم که« قصیدهٔ: «فلک کژروتر است ...» را شرح کرده ودر بارهٔآن نوشته است : «اشکال این قصیده در لغت است که اصطلاحات نصا را در او خرج کرده و این وقتی گفته که محبوس بوده آنچه از این ابیات مشکل‌تر است ترجمه گفته شود» وسی وسه بیت شرح کرده واین شرح در جواهرالاسرار که منتخب کتاب دیگر او ، مفتاح‌الاسرار ، است آمده وضمیمهٔ اشعةاللمعات جامی بچاپ رسیده است . (ص ۳۸۴ - ۳۹۰) ونگارنده در تعلیقات دیوان خاقانی در ضمن شرح ابیات این قصیده شرح‌آذری را به تناسب نقل کرده است .

از شروح خاقانی در قرن نهم هجری ، شرحی است که به عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ ه.ق) نسبت داده شده ونسخهٔآنرا درکتابخانه‌آصفیه نشان داده‌اند . (فهرست منزوی ج ۲ ص ۱۳۲، نقل از فهرست‌آصفیه ج ۲ص ۱۲۵۲)

مینو رسکی نیز نوشته است[۸] : « مراجعه به نسخهٔ نادر خطی شرح خاقانی به قلم جامی شاعر بزرگ ایران (۱۴۱۴ م - ۱۴۹۲ م)راکه به کتابخانهٔ آصفیه استانبول متعلق است مدیون‌آقای پرفسور سی ، ای ، استوری می‌باشم» .

اما ضمن‌آثار جامی نامی از این شرح برده نشده است(جامی تالیف‌علی‌اصغر حکمت وسعدی تا جامی تالیف ادوارد برون ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت)

ومی‌دانیم که جامی به خاقانی توجه زیاد داشته وقصیدهٔ مرآت الصفای خاقانی را استقبال کرده وآنرا جلاءالروح نام نهاده ودر پایان‌آن گفته است : «سخن‌آن بود کز اول نهاد استاد خاقانی ....»[۹] و با توجه به شرحی که در بارهٔ اشعار شاعران دیگر نوشته ، بعید نیست ابیاتی از خاقانی شرح کرده باشد .

شروح دیگر اشعار خاقانی همه بعد از قرن نهم نوشته شده است وبه‌ترتیب

تاریخی پیش از دیگران محمدبن داودبن محمدبن محمود علوی‌شادی آبادی‌است که شرحی بر چند قصیده خاقانی نوشته واو در دربار ناصرالدین خلجی (۹۰۶ - ۹۱۶ هجری) می‌زیسته وشرح دیوان انوری را نیز بنام او تالیف کرده است[۱۰].

از این شرح نسخه‌های متعدد در دست‌است وشاید قدیم‌ترین‌آنها نسخه‌ای باشد که اینجانب در اختیار دارد[۱۱] وتاریخ کتابت‌آن سال ۱۰۵۳ هـ.ق است و. دارای ۵۶۴ صفحه است ، وبخط نستعلیق نا زیبا نوشته شده وکلمهٔ «بیت» و «ابیات» را با شنگرف نوشته است . در این نسخه ابیاتی از ۶۱ قصیده شرح شده که حدود ۱۲۵۰ بیت دارد ، مینو رسکی تعداد قصاید شرح شده را ۴۴ نوشته است[۱۲].

درآغاز این نسخه نوشته است : «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ، جواهر زواهر سپاس بی‌قیاس نثار حضرت صمدیت ...» وپس از توحید ونعت پیامبر وذکر این بیت در بارهٔآن حضرت : «امی گویا به زبان فصیح - از الف‌آدم ومیم مسیح» می‌گوید : « اما بعد ، شارح این قصیده شریفه وفاتح این جراید لطیفه محمدبن محمود شادی‌آبادی ...» وچند سطر بعد : «.. شرح بعضی ابیات مشکلهٔ قصاید و اشعار مفصلها (ظاهراً مفصله) دیوان افضل‌الفضلا سلطان‌الشعراسحبان العصر حسان‌الدهر افصح‌العرب افضل‌الدین عثمان‌بن علی‌المعروف بخاقانی نور الله مضجعه که در اشکال مسمره‌اند مسوده گردانید» .

ونخستین قصیده ، مرآت‌الصفا به مطلع : «دل من پیر تعلیم است ومن‌طفل زبان دانش ..» است وچنانکه خواهیم دید همهٔ شروح با همین قصیده‌آغاز شده است ونسخ خطی دیوان نیز از همین قصیده‌آغازکرده‌اند[۱۳] وآخرین‌قصیده به مطلع : «درین منزل‌اهل وفائی نیابی - مجوی اهل کامروز جایی نیابی» وآخرین بیت شرح شده :

سخنهاش موزون و عیار آمدآوخ

که ناقد بجز ژاژخائی نیابی»

وپس از شرح بیت : «والله‌اعلم‌والحمدلله‌علی‌الاتمام والصواب والسلام‌علی افضل‌الانام سنه ۱۰۵۳ م) .

بعد از این نسخه ، نسخه‌ای است که به وسیلهٔ محمد فاضل‌بن محمد شفیع در احمدآباد روز ۱٦ رمضان سال ۱۱۱۰ (سال ٤۳ سلطنت اورنگ زیب) کتابت شده ، وبه شماره ۲٤٦۱ نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضبط است وشرح‌آن درج ۹ ص ۱۲۰۰ فهرست‌آن کتابخانه تالیف دانش پژوه آمده است . آغاز این نسخه ۱۲ سطر افتاده دارد واز این‌عبارت : « دل این‌داعی غایت رسوخ ...»آغاز میشود ودر پایان قطعه‌ای از خاقانی ضبط کرده به مطلع:

پاکا ملکا قد فلک را

جز بهر سجود خم نکردی[۱٤]

وبعد ازآن نوشته است : «تمت‌بالخیر بتوفیق‌الله تقدس وتعالی » وآنگاه قصیده‌ای «در شکرانهٔ تمامیت کتاب در مدح صاحب نسخه مرقوم شده» قصیده :

«شکرلله که شرح خاقانی

شد مرتب به فضل ربانی»

وپایان قصیده‌آمده است .

«طرزی اکنون پی دعا بردار

دست در بارگاه سبحانی

این دعاگویمت که تا به ابد

شاد و خوشحال در جهان مانی

ومالک نسخه پشت صفحهٔ اول راجع به این قصیده نوشته‌است که « در آخر کتاب قصیده‌ای از شاعر طرزی تخلص تحت این عنوان است : «در شکرانه .» ودر عصر صفوی ومقارن این اوان فقط طرزی افشار معروف است ، معلوم می‌شود زمانی که در هند بوده این‌قصیده را در تعریف این کتاب سروده ونسخه‌های دیگر فاقد این قصیده می‌باشد .»

نسخه‌ای دیگر از این شرح درکتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۱۱۱۳ هست که در فهرست ابن یوسف (ص ۴۹۲ - ۴۹۵) راجع به آن نوشته است : «این نسخه را به خط نستعلیق بسال ۱۲۶۱ نوشته‌اند وقلم نگارش در آغاز ومیان وانجام فرق کرده ونویسنده دقیق نبوده وکلمات وحروف انداخته زیاد دارد ودیباچه‌راهم دارد، جلد تیماجی ، کاغذ فرنگی، شماره برگها ۱۲۸ صفحه‌ای ۲۷ سطر» .

اما در جزء نسخ عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه ، نسخه‌ای است به‌شماره ۲۰۸۰/۱۴۳۸ کتابخانه ملی که عکس آن بشماره ف ع ۱۸۰۲/۴۴۳۷ است و این نسخه باشرح شادی‌آبادی اختلاف کتابت مختصر دارد وبعضی‌موارد برشرح کمی‌اضافه کرده ودرص ۱۳۱ فهرست‌میکروفیلمهای کتابخانه‌آنرا غیراز شرح شادی‌آبادی و غنائی دانسته‌اند، درآغاز آن دوسه‌سطر خطبه‌دارد به‌این‌شکل: «یاالله رب‌العالمین والصلوة والسلام‌علی‌رسوله محمد.... اما بعداین تحفه تذکره‌ای‌است بلکه‌تبصره علمای وقت والذین مجنون‌الهی....» وبنابرقول اته درتاریخ ادبیات خودکه می‌نویسد[۱۵]: « ایضاً شرح‌علوی‌لاهیجی‌است که درواقع شرح مذکور درفوق(یعنی شرح شادی‌آبادی) را عیناً ازنو نوشته » . باید این نسخه عکسی همان شرح‌علوی لاهیجی ازدرباریان جهانگیر پادشاه هند باشد.

چون از شروح مشکلات خاقانی که‌درقرن دهم هجری نوشته شده سخن می‌رود، باید از فرهنگ‌خاقانی که‌دراین قرن تألیف‌شده وحدود ۴۰۰ لغت، مخصوصاً از قصیده مسیحیت ، را معنی کرده‌است ، سخن بگوییم که فعلا یک نسخه‌ازآن را بیشتر سراغ نداریم[۱۶]

شرح کامل وجامعی که بعداز شرح شادی‌آبادی نوشته شده، ازعبدالوهاب‌بن محمدحسین حسنی‌معموری‌متخلص به‌غنائی‌است که‌اته[۱۷] سال‌وفات اورا ۱۰۹۰ ه.ق دانسته است وازشرح او به نسخه‌هایی که‌درکتابخانه‌های برلین ووین اشاره میکند.

عبدالوهاب حسینی شرح خودرا بسال ۱۰۱۸ ه.ق نگاشته است‌ونسخه‌ای ازآن به‌شماره ۲۱۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست که نویسنده‌آن‌معصوم پسر محمدباقر بوده و به‌دستور آق‌اولی‌خان درسال ۱۰۳۷ [۱۸] آن راکتابت کرده و شعرها باشنگرف نوشته شده ، پشت‌صفحهٔ یک نوشته است: « شرح بعضی‌از اشعار بلاغت شعار افضل‌الدین‌خاقانی للسیدعبدالوهاب معموری».

این نسخه کهنه ۷۳ صفحه دارد ، به‌طور متوسط هر صفحه ۲ بیت پس‌در حدود ۱۴۶۰ بیت‌ضبط کرده اما همه ابیات شرح ندارد.

نسخه دیگری ازاین شرح‌درکتابخانه‌مجلس‌شورای‌ملی‌به‌شماره ۴۱۱ هست که ۲۸۶ ورق‌دارد وتخمیناً پانصدبیت‌را شرح کرده است[۱۹] ودیباچه‌آنرا نیز دارد که اینطور آغاز میشود : «خاقانی کشورسخنوری وسلطان‌ملک‌بلاغت گستری سزاوار.» وبعد از سه صفحه: «نگارنده این‌صور محسنهٔ معنوی و صوری عبدالوهاب بن‌محمدالحسین‌الحسنی‌المعموری المتخلص به‌عبابی(کذا) رقم‌پرداز این کلام و نقش‌طراز این مرام‌می گردد...» ونخستین‌قصیده چنانکه‌اشاره شد همان‌قصیده‌مرآت الصفااست. عبدالوهاب حسینی در دیباچه به سخن‌عرفی درباره شعرخاقانی‌اشاره کرده‌که : «تخمیناً در پانصد بیت زیاده احتمال معنی را راه نیست»[۲۰]

عبدالوهاب حسینی ظاهراً شرح خودرا «محبت‌نامه» نامیده زیرا پیش‌ازشرح اشعار درپایان دیباچه می گوید:

طمع دارم‌که گرناگه شگرفی بخواند زاین محبت نامه‌حرفی
نتابد نامه‌سان بر روی من پشت نشاید خامه وش‌برحرفم انگشت..

مینورسکی نیز به محبت‌نامه اشاره‌کرده سال‌تألیف را اشتباهاً ۱۰۹۰ هجری نوشته است[۲۱]

نسخه‌ای دیگر ازاین شرح به شماره ۱۱۵۹ کتابخانه ملی هست که‌نسخه عکسی‌آن‌بشماره ف ع $\frac{۲۲۸۱}{۵۲۴۳}$ درکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. این کتاب بسال ۱۲۳۲ هجری قمری، در۴جمادی‌الثانیه، به‌فرموده عباس میرزا

کتابت شده ، خط نستعلیق خوش دارد وپایان کتاب نیز یک رباعی ازخاقانی دارد: «هرنیمه‌شبی بت‌مراتب‌بینی....»[۲۲] وآغاز کتاب: خاقانی کشورسخنوری وسلطانی ملک‌بلاغت گستری سزاوار ... این نسخه دراصل ۴۹۰-ورق یعنی ۹۸۰ صفحه وهرصفحه بطور متوسط سه‌تاده بیت‌یابیشتر نوشته قصیده ردیف«آفتاب» را نیز که نسخ خطی اغلب ندارند[۲۳] شرح کرده‌است در ابتدا چنین بنظر می‌آید که‌این شرح مفصل‌ترین‌وکاملترین شروح وهم‌چنین کامل ترین نسخه ازاین شرح است اما بامقابلهٔ سایر نسخ همین شرح این نتیجه بدست می‌آید که شرح ابیات بیشترازسایر نسخ عبدالوهاب حسینی نیست ولی کاتب‌سعی کرده‌است ابیات بیشتری از خاقانی را نیز ضبط کند ، چنانکه درپایان کتاب بسیاری از قطعات وغزلها وقصایدراتماماً نوشته است، و برای مثال در ورق ۲۳۱ نسخه قصیده«کوی‌عشق‌آمد شد ما برنتابد بیش‌ازاین » در نسخهٔ خطی‌سه بیت‌را ابتدا نوشته وبه‌شرح پرداخته اما در نسخه عکسی همین مورد ۱۹ بیت نوشته است وبعد درخطی یک بیت ودرعکس ۵ بیت است.

از شرح عبدالوهاب حسینی اینجانب در تعلیقات استفاده کرده‌ام ، درحاشیهٔ نسخهٔ خطی پاریس نیز که مورد استفاده بوده‌ازاین شرح نقل شده‌است[۲۴] پس‌ازاین از شروحی که بربعضی اشعار خاقانی نوشته شده باید شرحی را نام ببریم که قاضی‌نورالله شوشتری(مقتول در ۱۰۱۹ ه ق) صاحب‌مجالس‌المؤمنین بریک قطعه خاقانی نوشته‌و ازآن‌شیعه بودن اوراستنتاج کرده‌است[۲۵] که قطعه‌مطلعش این است[۲۶] «خطی مجهول دیدم در مدینه ـ بدانستم که‌آن خط آشنا نیست».

ونیزابوالحسن‌حسینی فراهانی در شرح مشکلات دیوان انوری اشاره‌ای به چند شعر خاقانی کرده وشرحی مختصر نیز بریک دوبیت داده‌است[۲۷] واین شرح قبل وبعد از سال ۱۰۱۵ ه.ق تألیف شده است[۲۸].

از شروحی دیگر که نام برده‌اند اما نسخه‌ای‌ازآنها در دست مانیست، یکی شرح قبول‌محمد بنام فرخ افزا[۲۹] ودیگر شرحی به زبان اردو، ازاحمدحسن‌شوکت

است[۳۰] فرح‌افزا متضمن شرح ده‌قصیده‌است، قبول‌محمدمؤلف‌لغت‌فارسی بنام هفت‌قلزم نیز هست.

شرح‌احمدشوکت بسال ۱۹۰۷ در شهر میرت انتشار یافته است.

هدایت‌صاحب‌مجمع‌الفصحا ضمن تألیفات خود «مفتاح‌الکنوز»را درشرح‌بعضی ازاشعار خاقانی نام می‌برد[۳۱] وضمن شرح حال‌خاقانی‌مینویسد « وقتی شرحی‌مختصر موسوم به مفتاح‌الکنوز بربعضی‌از اشعارش نوشته‌ام[۳۲]».

در حواشی چاپ‌لکنهو از دیوان خاقانی شروحی به امضای مولانا سید محمد صادق‌علی‌دیده میشود.

محمدعلی‌تربیت‌در کتاب‌دانشمندان آذربایجان‌ضمن‌شرح‌حال‌خاقانی‌مینویسد[۳۳] «بعضی ازارباب تتبع وتحقیق... شرح اشعار اورا نوشته‌اند معروفترین آنها حسن دهلوی، شیخ‌آذری، عبدالوهاب‌اصفهانی ، محمدبن داود شادی‌آبادی، رضاقلی‌خان هدایت....» اما از حسن‌دهلوی شرحی ذکرنشده وشاید حسن‌دهلوی را باامیر-خسرو یا احمدحسن‌شوکت اشتباه‌کرده باشد وعبدالوهاب اصفهانی ممکن است همان عبدالوهاب حسینی غنائی باشد.

شروح وترجمه‌های خاورشناسان :

خانیکوف خاورشناس روسی‌که تحقیقات مفصل دربارهٔ شرح‌حال خاقانی‌کرده وخلاصه تحقیقات او را ادوارد برون در تاریخ ادبیات خود آورده است ، چهار قصیدهٔ اورا نیز ترجمه وشرح‌کرده‌است (روزنامه آسیائی ماههای مارس و آوریل سال ۱۸۶۵ صفحات ۲۹۶-۳۶۷)[۳۴].

مینورسکی قصیده مسیحیت اورا ترجمه‌وشرح‌کرده است[۳۵] دیگرخاورشناسان مانند یوری‌مار، چایکین‌ودیگران‌هم‌کم‌وبیش‌دراین‌باره‌کارکرده‌اند. ث، زالمان، درباره رباعیات خاقانی رساله‌ای به روسی باشمارش لغات تدوین‌کرده[۳۶] و درسنت پترسبورك انتشار داده‌است.

در پایان به‌این نکته اشاره می‌کند که نگارنده این‌سطور گذشته از شرحی

که برابیات خاقانی در تعلیقات دیوان به‌چاپ رسانده ، فرهنگ کامل لغات وترکیبات خاقانی را در دست تألیف دارد که تا اواخر حرف الف آن تدوین شده است، همچنین حدود دوهزار بیت از دیوان خاقانی را باشرح وتوضیح کامل نکات ادبی ولغوی و واشاره به‌داستان‌ها ونکات دیگر در دست چاپ‌دارد.

ضیاءالدین سجادی

مرداد ماه ۱۳۴۹

حواشی

۱ـ دربارهٔ شهرت اشعار خاقانی و ذکر آنها درکتب مختلف از راحةالصدور به بعد. رك مقدمه دیوان خاقانی به قلم نگارنده ص ۶۳.

۲ـ درباره اقوال صاحبان تذکره و شعر رك مقدمهٔ دیوان ص ۵۹ تا ۶۳.

۳ـ شعرالعجم ج ۲ ص ۷۸

۴ـ شعرالعجم ص ۱۰۸ ج ۲.

۵ـ شعرالعجم ج ۲ ص ۱۰۴

۶ـ رك مقدمه دیوان ص ۶۰ و شعرالعجم ج ۲ ص ۱۲۰.

۷ـ راجع به شرح‌حال وآثار آذری طوسی، تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف‌سعید نفیسی ج ۱ ص ۲۹۳-۲۹۴ و نیز ج ۲ ص ۷۸۶.

۸ـ ترجمهٔ مینورسکی ص ۱۱۴.

۹ـ مقدمهٔ دیوان خاقانی ص ۶۱.

۱۰ـ مقدمهٔ شرح مشکلات دیوان انوری از استاد مدرس رضوی ص ب ـ ج

۱۱ـ این نسخه را دوست دانشمند آقای دکتر یحیی قریب از راه لطف در اختیار من قرار داده‌اند.

۱۲- فرهنگ ایران‌زمین دفتر ۲، تابستان ۱۳۳۲ ترجمهٔ دکتر زرین‌کوب ص ۱۱٤

۱۳- رك مقدمه دیوان ص ٦۱ و صفحات : ٦۷و٦۷

۱٤- در دیوان تصحیح نگارنده ص ۹۳۲

۱۵- ترجمه دکتر شفق ص ۱۱٦.

۱٦- و آن متعلق به آقای دکتر عبدالعلی طاعتی است که در مقدمهٔ صحاح‌الفرس ص ۲۱ نیز به آن اشاره کرده‌اند.

۱۷- ترجمهٔ دکتر شفق ص ۱۱۵

۱۸- فهرست منزوی ص ۱۳۵

۱۹ - فهرست کتابخانه مجلس تألیف اعتصام‌الملک ج۲ ص ۲۳۹

۲۰- مقدمهٔ دیوان ص ٥٤

۲۱- رسالهٔ مینورسکی ترجمهٔ دکتر زرین‌کوب ص ۱۱٤

۲۲- دیوان ص ۷٤۰ «هرنیمشبی بتی مرتب بینی»

۲۳- دیوان ص ٥۸ ج۱۱

۲٤- مقدمهٔ دیوان ص ۷۰

۲۵- مجالس‌المومنین چاپ کتابفروشی اسلامیه ج ۲ ص ٦۱۸.

۲٦- دیوان ص ۸۳۸

۲۷- از جمله ص ٤ چاپ آقای مدرس رضوی

۲۸- مقدمهٔ شرح انوری ص‌یاویب.

۲۹- ترجمهٔ مینورسکی ص ۱۱٤

۳۱- مجمع‌الفصحا چاپ مظاهر مصفا ج٦ ص ۱۲۱۰.

۳۲- نسخه‌ای از این شرح ظاهراً در کتابخانهٔ مرحوم مخبرالسلطنه هدایت بوده است.

۳۳- ص ۱۳۰

۳٤- ترجمهٔ رساله مینورسکی ص۱۲۰

۳۵- این رساله بوسیله دکتر زرین‌کوب ترجمه ودر دفتر ۲ فرهنگ ایران‌زمین چاپ شده و از این شرح در تعلیقات دیوان استفاده کرده‌ام.

۳٦- ترجمهٔ رساله مینووسکی ص ۱۱۵ و ص ۱۲۰

مأخذ

۱ - از سعدی تاجامی ادواردبرون ترجمهٔ علی اصغر حکمت

۲ - تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ترجمهٔ دکترشفق

۳ - تاریخ نظم ونثردرایران سعید نفیسی

٤ - جامی علی اصغرحکمت

٥ - جواهرالاسرار شیخ آذری (منتخب مفتاح الاسرار)

٦ - دیوان خاقانی شروانی تصحیح دکترضیاءالدین سجادی

۷ - رسالهٔ مینورسکی درباره خاقانی وآندرونیکوس ترجمهٔ دکترزرین کوب، فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۳۲.

۸ - شرح خاقانی شادی آبادی نسخهٔ شخصی

۹ - شرح خاقانی شادی آبادی، نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی

۱۰ - شرح خاقانی شادی آبادی نسخه خطی کتابخانه مجلس

۱۱- شرح خاقانی عبدالوهاب حسینی نسخه خطی کتابخانه مجلس.

۱۲ - شرح خاقانی عبدالوهاب حسینی نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی.

۱۳ - شرح خاقانی عبدالوهاب حسینی نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی.

۱٤ - شرح خاقانی علوی لاهیجی (احتمالا) نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی.

۱٥- شرح مشکلات دیوان انوری تصحیح استاد مدرس رضوی

۱٦ - شعرالعجم شبلی نعمانی

۱۷ - فهرست کتابخانه خطی منزوی
۱۸ - فهرست میکروفیلم ها دانش پژوه
۱۹ - فهرست کتابهای خطی
کتابخانه مرکزی دانش پژوه
۲۰ - فهرست کتابخانهٔ مجلس اعتصام الملک
۲۱ - فهرست کتابخانهٔ مجلس ابن یوسف
۲۲ - صحاح الفرس محمدبن هندوشاه ، تصحیح دکتر طاعتی
۲۳ - مجالس المؤمنین قاضی نوراله شوشتری
۲۴ - مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت .

دکتر محمد خزائلی

نکاتی در بارهٔ گلستان و بوستان

۱ـ تجدد در شالوده ریزی اختلاف :

پیش از سعدی شیراز، داب دانشمندان اخلاق چنان بود که خصال اخلاقی را یا بر آثار دینی مبتنی میساختند یا آنکه به بحث‌های فلسفی طولانی در باب فضائل اخلاقی میپرداختند. گاهی هم کسانی به فرزند یا فرزندان خویش که بنا بود متصدی کار مهمی از قبیل سلطنت وامارت شوند دستورهای زندگی میدادند

ابن‌مسکویه کتاب طهارة‌الاعراق خود را در اخلاق نظری وعملی به شیوه فلسفی نگاشته وخواجه نصیرالدین طوسی آنرا دگرگونه کرده وبفارسی برگردانده واخلاق ناصری نامیده است. کیمیای سعادت حجت‌الاسلام امام محمد غزالی بر مبانی دینی شالوده‌ریزی شده وکتاب نصیحة‌الملوك او نیز متفرع از ده اصل وده فرع دینی است. قابوس‌نامه یکی ازکتابهایی است که شامل دستورهای زندگی است وآیین امارت را بیان میکند ودرباره هریک از شئون آن یاگروههایی که با امیر پیوستگی دارند سخن میگوید.

پیداست که هیچیک از این سه نوع کتاب فایده همگانی ندارد وثمرات و نتایج خود را در اختیار همهٔ اصناف نمیگذارد. از سوی دیگر هیچکدام از این سه گونه کتاب انگیزندهٔ ذوق ادبی نیست، چه بحث‌های فلسفی خشک وجامد مینماید وگفتگوهای دینی مقید ومحدود است ودستورهای زندگی غایتش تأمین زندگانی مادی وارضای مردم عادیست.

استاد بزرگوار، در عین حال که هیچ یک از سه راه‌را فرو نگذاشته‌در هر راه قدمی چند برداشته وطرق را بهم پیوسته است. گاهی در بیان اخلاق پسندیده به احادیث وآثار بزرگان دین استناد میجوید وبطریق درج از بیان قرآن یازبان پیغمبر سخنی میگوید، اما بسخن ترکیب ادبی میدهد وبرآن مهر قریحه وذوق مینهد میگوید:

بنی آدم اعضای یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

اشاره است باین حدیث شریف:

«مثل المؤمنین فی‌توادهم و تواصیهم وتعاطفهم مثل‌الجسداذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر والحمی»

قطعه‌ای دیگر ازگلستان:

صاحبدلی بمدرسه آمد ز خانقاه — بشکست عهد صحبت اهل طریق‌را
گفتم میان عالم وعابد چه فرق‌بود — تا اختیارکردی ازآن این فریق را
گفت‌آن گلیم‌خریش برون‌میبرد زموج — این سعی میکندکه بگیرد غریق‌را

باین خبر مبارك اثر اشاره دارد:

« اذا اجتمع‌العالم والعابد فقیل‌للعابد ادخل الجنة و تنعم بعبادتک وقیل للعالم قف‌هنافا شفع من‌احببت فانک لاتشفع‌احداً الا شفعت(ای‌قبلت) فقام مقام الانبیاء»

قطعه دیگر :

اندرون از طعام خالی‌دار — تادرآن نور معرفت بینی

مضمون این حدیث شریف است:

اذا اقل الرجل الطعم فقد ملی جوفه نوراً.

در بوستان دروصف پیغمبراگرم گفته است :

بلند آسمان پیش قدرت خجل　　تو مخلوق وآدم هنوزآب وگل

اشاره است باین حدیث شریف:

«کنت نوراً وادم بین الماء والطین»

ودر مدح ابوبکربن سعدبن زنگی‌سروده است:

سزد گر به دورش بنازم چنان　　که سید به دوران نوشین روان

بااین بیت مضمون حدیث شریف بیان شده است:

«ولدت فی زمن الملک العادل».

بااندك نمونه‌ای که داده شد کیفیت‌استفاده‌استاد سخن‌از احادیث‌نبوی‌بخوبی روشن میگردد، از جانب‌دیگردرعین حال که کاخ اخلاق پسندیده‌را برشالوده‌محکم دین‌استوار میکند ، به بیان خصال صوفیانه وطرز تفکر عارفانه میپردازد وشبلی وجنید وبایزید را بشاهد میگیرد و از ایشان دستور زندگی میپذیرد . اما از حال عامه مردم‌هم غافل‌نیست، میداند که جوانان به چه سوی میشتابند و از چه چیز روی برمیتابند . هم‌چنین از حال پیران هم‌بی‌خبر نیست، درویشی را میشناسد واز لوازم پادشاهی هم‌آگهی دارد.

ازاین رو درس اخلاق او جامع است وخوان عام گسترده، وضیع‌وشریف را برسفره‌خود پرورده‌است.

۲ـ تصوف و عرفان در نظر شیخ :

سعدی‌علیه‌الرحمه ، جابجادرگلستان‌وبوستان از تصوف‌وعرفان سخن بمیان آورده وخصال‌معنوی‌وفضایل اخلاقی عرفا وصوفیان‌را شمرده. جامهٔ درویشی راخرقه اهل رضا دانسته وتحمل بی‌مرادی‌را دراین راه واجب شناخته است . اخوان‌الصفا موظفند که کمینه حاجت برادران را برحاجت خویش مقدم‌دارند واهل‌خدمت‌وایثار باشند. طریقت‌فقط خدمت‌خلق‌است وبس وتسبیح وسجاده ودلق بکار نمیآید، گاهی هم‌صوفی‌نمایان‌را در معرض تیر انتقاد قرار داده و آنان را قومی بصورت جمع‌وبمعنی

پراکنده‌خوانده است . حال قلندران حریص را در برابر طعامهای لطیف نکوهش کرده که‌آنان « تادر معده جای نفس نماند وبرسفره روزی کس» از خوردن دست برنمیدارند .هم‌حال زاهدان واقعی‌را باز نموده وهم زبان طعن‌درباره زاهد نمایان گشوده‌است . بنابراین گلستان وبوستان درعین‌حال که حقیقت‌تصوف رابازمی‌نمایند، زاهدان ریائی وصوفیان قلندرمنش را معرفی ونکوهش میکنندوشیخ دراین‌دوکتاب وضع‌اجتماعی دوران خودراکه درهرزمان بشکلی جلوه‌گراست روشن میسازد.

حال، نظرات سعدی را با آنچه درمقامات حمیدی درباب تصوف آمده است مقایسه کنیم تابه‌بینیم تفاوت ره ازکجا تا بکجاست.

قاضی حمیدالدین با حیرتی تمام با خود می‌اندیشدکه چگونه صوفیان دستورهای شرعی راکنار میگذارند وبرقص وسماع ومستی میپردازند تا آنکه به خدمت یکی از مشایخ مشرف میشود ومسائل خود را در حضور وی مطرح میکند نخستین پرسش قاضی از شیخ، علت‌کبودی جامه صوفیان است جواب می‌شنود: کبودی، لباس ماتم است وچون صوفیان دچار هجرانند، جامه ماتم در بردارند. رنگ جامه آسمان نیزکبود است زیراگردون ماتم‌زده است. همه رنگهارا دیگران اختیارکرده‌اند، فقط رنگ‌کبود بجای مانده بودکه همه ازآن اعراض داشتند و صوفیان آنرا برگزیدند.

قاضی راجع به وجد ورقص میپرسد، پاسخ می‌شنود: مرغ دل که‌از جهان ملکوت است، میخواهد قفس سینه‌را بشکند، از اینرو بحرکت‌در میآید وآن‌حرکت موجب جنبش اندامها ورقص موزون‌میشود. صاحب‌مقامات ، درباب سماع ،میپرسد شیخ، قوت سامعه را بر باصره رجحان مینهد ودر مسئولیتش تخفیف میدهد وقاضی متشرع، با شنیدن این سخنان که فاقد مایه علمی وذوقی است قانع می‌شود وبه تصوف میل میکند. اما همه جا او صوفی را غیر از صافی میشناسد وصافیان که اهل صفایند، مردم‌فریب‌نیستندوصوفیان، درکار ریا وتزویر در خور شرم‌وتشویراند

خلاصه مطالبی که ضمن یک مقاله درباره تصوف عنوان شده است بیان شد

واز روی آن بخوبی معلوم میشود که محتویات مقامه بهیچ روی در برابر کلمات موجز وحکیمانه سعدی نیروی همسنگی ندارد ودر بازارگوهریان ارزی نیارد . دیگران هم که در این باب دفترها ساخته‌اند ومقالات و منظومه‌ها پرداخته‌اند هیچکدام نتوانسته‌اند حقیقت تصوف را چنانکه سعدی شناسانده است،معرفی کنند وجزئیات اندیشه وطریقه سیر وسلوك آنان را نشان دهند.

۳ـ عشق در نظر سعدی :

سومین باب بوستان، در عشق ومستی وشور است. در این باب شاعر غزلسرای شیراز داد سخن داده والحق از عهده وصف چگونگی عشق وحالات عاشق، نیکو برآمده است. داستان‌های این باب قصه‌های الهی‌نامه‌شیخ فریدالدین محمد عطار را بیاد میآورد ونیز افکار حکیم سنائی غزنوی در خلال ابیات این باب پیداست.

بدون شك همه شعرای غزلگوی ما، دل بعشق سپرده‌اند و در آتش آن سوخته‌اند، نازها تحمل کرده‌اند ونیازها آورده‌اند. شعرای عارف وصوفی مشرب‌ما از عشق مجازی برای ایجاد عشق حقیقی زمینه‌ها ساخته‌اند وجهت تفهیم مطالب واندیشه‌های باریك خود قصه‌ها وتمثیلاتی پرداخته‌اند .

پیش‌از شیخ اجل ، دوسراینده‌را میشناسیم که مثنویهای عشقی‌آنان‌دراوج کمال‌بوده‌وبه‌ادبیات ما رونق وجلال‌افزوده‌است؛ یکی‌از آنان «مجدودبن‌آدم‌سنائی» است که مثنوی حدیقةالحقیقةوی نصب‌العین شعرای معاصر وخلف‌او بود . دیگر «شیخ‌فریدالدین محمدعطار نیشابوری» است که ۱۱٤ منظومه به او نسبت میدهند و منطق‌الطیر والهی‌نامه‌اش از جمله گوهرهای ثمینی‌است که دریای شور و شوق عارفانه همیشه‌بپروردن‌آنها برخویشتن میبالد وموجهای وجدو حالش در دماغ هر خواننده‌ای اوج میگیرد.« حکیم‌نظامی گنجوی» درطرح مسأله عشق،نقش دیگری زده وخلال داستانهای «خسروشیرین»و«لیلی ومجنون» صورتهای مختلف عشق و

عاشقی را نشان داده است ، بدانگونه که در گلشن تغزلات‌او، هرگـــونه گل و شکوفه‌ای از عشق میتوان به‌دست آورد. اما بگفته شیخ اجل : « همه گویند ولی گفته سعدی دگراست ». اشعارحکیم‌سنائی‌خشک وجامد می‌نماید والفاظی که در بیان رموز عشق بکار میبرد آن اندازه نرم ورقیق نیست که برهمهٔ دلهـــا نشیند و هرکس بتواند مطابق ذوق خود راه و رسم عاشقی از آن برگزینـــد . منظومات فریدالدین عطار چنان خواننـده را در وادی طرب و حیرت گم میکند که بسا دست وپای پوینده ، درگل عشق مجازی‌فرورود ومانند انبوه مرغان که هواخواه سیمرغ بودند ازوصول به سرمنزل مطلوب بازماند ومقدمه را از نتیجه ووسیله را از غایت باز نشناسد. حکیم‌نظامی باعلو مقامی که دراشعاربزمی دارد وخداوند شعرپارسی شناخته شده است نکات عرفانی را فقط در منظومه‌های الهی ونبوی وی بایدجستجو کرد وسوزوگداز را از مجموعهٔ داستانهایش باید بدست آورد ومیتوان ابیاتی چند از داستانی برگزید ودرشور ووجد وعشق ازآن سرمشق گرفت. اگر راست بخواهیم، عشق را سعدی شیراز از عالم عقل متنزل ساخته است . همچنانـــکه پیرو سقراط از هرطبقه که باشد بحکمت دست مییابد ، شاگرد سعدی نیز در هرپایه که‌قرارگیـرد از عشق، ذوق خودرا سرشارکند وجز عاشقی برای خود راهی نبیند... براستی استاد بزرگ، سخن ، چنان درس محبت برشاگردان خود بتمام وکمال‌القاء کرده است که جز تکرار وتقلید کلمات برای پیروان، کاری نمانده‌است.

ماهمه، گفته‌های عاشقانه سعدی‌را درگلستان وبوستان بخاطر داریم. ازباب مقایسه، عبارتی از پانزدهمین مقامه مقامات حمیدی درباب عشق‌یادآور می‌شویم تابایک نظر سنجشی، علو مقام شیخ اجل هویدا گردد.

پزشک درمان‌بخش عشق پس از دریافتن حال کسی که از همه عاشق‌تر است درباره عشق باوی چنین سخن میگوید:

« بدانکه عشق صورت چیزیست که بی‌صبر بسرنشود وعشق چیزیست کـــه باسرمایه بیصبری راست‌نیاید، پس کاس‌دیگرگون نهاد واساس دیگرگون نهاد.

گفت: بباید دانست که عشق را دو مقام است ومحبت را دو گام، صوفیان را مقام مجاهدتست وصافیان را مقام مشاهدت. عاشق صوفی ، صاحب رنج است ومحبت صافی،صاحب گنج. صوفی دائم در زیربارست و مردصافی در بریار. صوفی در رنج جگر میخورد وصافی ازگنج برمیخورد بحکم آنکه در عشق دوئی نبیند ومنی‌وتوئی نداند . عشق، بامرد ، یک پیراهن‌ویک‌پوست گردد ومرد ، باخود ، دشمن‌ودوست. نفس عاشق ، دعای‌معشوق گردد وپوست محب ، وطای‌محبوب. مرد گرم‌نفس را کار با نفس افتد ونفس ، محل مجاهدت است چنانکه گفته:

حالیست مخالف خرد افتاده — کاریست مرا باتن خود افتاده
در سینه چو در آب ، نمدافتاده — عشق است مرا ز بخت بد افتاده

. . . . . .

این کنوز ورموز ، تعلق به مقامات اهل تصوف وخداوندان رنگ وتکلف دارد . باز صافیان مجرد وپاکان مفرد ازاینهمه‌رنگها آزادند وبا اینهمه‌غمهادلشاد که ایشان صورت وقالب نگویند و از معشوق، رخ وزلف ولب نجویند . حضرت روح ایشان در دارالملک فتوح است و دور شراب ایشان در این صبوح ،که ایشانرا درین عشق، زر وسر درمیانست وعروس محبت در حجرهٔ حجر ایشان. چون درمیان جدائی نبود، عاشق را چندین عناد شیدائی وبینوائی نبود ،که آنجاکه ایتلاف ارواح اصل است، عالم عالم وصل است. صورت معشوق در حجرالاسود سینه‌شان منقوش است وصورت محبت در قالب قلب ایشان منقور ونقش محبت برورق‌الابیض دیده ایشان مسطور.

در راه محبت قدمی بیتو نه‌ایم — در صورت شادی وغمی بیتو نه‌ایم
حاشاکه زهجر تو دمی سرد کشیم — چون در همه احوال دمی‌بیتونه‌ایم

٤ـ جامعیت

دوکتاب گلستان‌وبوستان جامع همه نکات اخلاقی ودستورهای زندگانی‌است خصوصیت جامع بودن برای این دوکتاب ناشی از سه اصل است : نخست آنکه،

گلستان به هشت باب وبوستان به ده‌باب منقسم شده و دراین تقسیم چندملاك منظور آمده است . یکی ملاك طبقاتی است که برمبنای آن سیرت پادشاهان وهیأت‌حاکمه ومتعلقان‌آنان را دریک باب واخلاق درویشان‌را درباب دیگر ازگلستان‌جای‌داده دیگر ملاك روابط انسانی است که باب قناعت درگلستان وباب‌های رضا وتسلیم در بوستان ،حاکی‌از رابطهٔ هر شخص با خویشتن خویش است وباب‌های‌خاموشی وآداب صحبت‌ازگلستان، وتواضع وعدل‌واحسان از بوستان ، رابطه فرد را باجامعه تعیین میکند وابواب شکر وپوزش ودعا ، کیفیت معامله مخلوق و خالق است و بابهای حکمت وتربیت جامع همه گونه‌رابطه‌هاست. همچنین ، دورانهای‌جوانی و پیری، هرکدام مقتضیاتی دارد وعاشقان برای خود جهانی‌جداگانه‌دارند، ازاینرو باب جوانی وباب پیری درگلستان، وباب عشق، در بوستان، هریک عنوانی خاص بخود گرفته است.

اصل دیگرکه شالوده جامعیت این دوکتاب‌است، تنوع حکایات‌درگلستان وبوستان میباشد. بیشتر چنان است که حوادث عادی زندگانی، موضوع حکایت قرار میگیرد وفی‌المثل، دو همسر با هم گفتگو دارند یا فرزند وپدر با هم مهمی در میان میگذارند، واز این نظر میتوان گفت که شیخ اجل به «چخوف»وهمانندان وی، سبک داستان‌پردازی آموخته است. گاهی موضوع حکایت، واقعه‌ای است در دربار خلفا وسلاطین و زمانی رویدادی است درکوی وبرزن وجای بجای روش عارفان بزرگ وصوفیان سترگ همچون «حسنیه» و«شبلی» و«بایزید» و«ذوالنون» در بوستان وگلستان منعکس است .

درکتاب بوستان، شیخ مشرف‌الدین به پادشاهان پیشین ایران توجه‌داشته واز زبان‌آنان آیین‌عدل واحسان را با زبانی فصیح وشیرین بیان‌کرده است. کمتر نام پادشاهان زمان در میان است وغالباً اگر نامی هم برده شده مربوط به‌حاکمان جزء از قبیل، «اغلمش» و«ملك زوزن» میباشد. حکایات هر باب گلستان وبوستان مانند گلها ومیوه‌های گلشن وبستان، رنگارنگ وگوناگون است واینچنین تنوع و

رنگین بساطی، در آثار دیگران بچشم نمیخورد. مقامات حمیدی، یکنواخت است وحکایات فریدالدین عطار، بعضی طولانی وبرخی هم نتیجه هستند، اما از هر قصه یا نکته گلستان وبوستان، نتیجه‌ای مستقل وحکمتی تازه بدست می‌آید.

سومین اصل جامعیت که در بوستان وگلستان رعایت شده، اصل مناظره است. در بیشتر حکایات دویا چند تن مخالف وموافق عقیده‌ای سخن میگویند و هرکدام برگفتهٔ خود دلایلی اقامه میکنند، بقسمی که هر یک از حکایات کتاب مستطاب گلستان ممکنست موضوع برای یک نمایش‌تئاتری باشد واگر منظره‌های هر حکایت را تعبیه کنند وحالات وسخنان قهرمانان هر قصه را بسط دهند، درام دلنشین یاکمدی شیرین بوجود میآید.

حق همین است که باید سخنان سعدی شیراز جامع ومشبع باشد، زیرا هر کلام او ناشی از تجربه‌هاست. دیر زمانی گرد آفاق برآمده وسرد وگرم روزگار چشیده وبا تازی وترك وروبی همدامن نشسته واز هر خرمن، توشه‌ای برای میهن خویش در پیوسته است. بموطن خود بازگشته تا سلسله جنبان اصلاحاتی شود و جهت ترفیه حال مردم بااتابک زمان‌ودیگر حاکمان‌عصر، همکاری پیوندد تامگر چراغ ادب وتمدن ایران راهمچنان روشن‌نگاهدارد وسرمایهٔ معنوی کشور خویش راکه نیاگان بقیمت‌جان‌فراهم آورده‌اند به نسلهای آیندهٔ مملکت، باکمال امانت تسلیم دارد.

۵ ـ تجدد درگسست و پیوست سخن :

هرگاه در دیباچه گلستان بدقت بنگریم، می‌بینیم که کتاب، با حمد خدا آغاز شده وآنگاه از سلطان زمان ستایش بمیان آمده ودرپی آن سبب تألیف گلستان بیان گردیده است. هرکدام از این سه قسمت دارای تقسیمات فرعی است وهرجزء برای خود مستقل است. مثلا در اولین جزء از حمد خدا، نعمت حیات راکه به آدمی ارزانی شده است مورد توجه قرار داده وعجز آدمی را از ادای شکر درطول

حیات، روشن ساخته است. در جزء بعدی قلم را به وصف طبیعت ونعم طبیعی به گردش در آورده، آنگاه بی‌آنکه به شیوه قدما نعت پیغمبر را از حمد خدا جدا کند در سرآغاز خبر، صفات پیامبر گرامی را بقلم آورده وسپس با بیان حدیثی ، کرم و لطف خداوندی را که ازگناهکاری بندگان اظهار شرمساری‌میکند باز نموده‌است در اجزاء اخیر، طلب را به حیرت وفنا خاتمه داده وپروانه‌وار خبری از اوبرنیامده است، مجلس تمام گشته وعمر بآخر رسیده وهنوز سعدی در اول وصف او وامانده است.

بنابر آنچه گفته شد، اجزاء سخن در عین‌استقلال وگسستگی با هم‌پیوستگی معنوی دارند، بصورت پراکنده مینمایند و به معنی جمعند . هر جزء مرکب از نثر ونظم است، باز میان قسمت‌های نثر ونظم رابطه برقرار است ودر عین حال هر یک بجای خود مستقل و تمام است. گویی فقره منثور در حکم موسیقی و پیش درآمد شعر است اما موسیقی‌تکنواز نیست، بلکه مانندموزیک سمفونی، خود مبین احساسات شعری است. کلمات نثر چنان آهنگ موزون دارد که گاه تشخیص آن‌از شعر دشوار مینماید وشعر آنچنان روانست که از نظر تفهیم‌معنی با نثر برابر می‌افتد وبطورکلی نثر وشعر مکمل یکدیگرند. از جهت کمیت هم میان نظم ونثر رعایت تناسب شده وبهیچ وجه با مقامات حمیدی قابل مقایسه نیست، زیرا در مقامات ابیات سنگین فراوان است واز جانب دیگر در بسیاری موارد مقدار شعر بیش از نثر است وبین قطعه‌های منثور ومنظوم رعایت رابطه نشده است. درگلستان هر فقره مرکب از چند قرینه مسجوع است که غالباً قرینه‌ها دوبدو تنظیم شده وهر دو قرینه استقلال‌دارند وبا قسمت‌دیگر از آن‌فقره نیز بنوعی‌مربوطند. میان‌قسمتهای فقرات کمال اتصال یا کمال انقطاع یا شبه کمال اتصال یا شبه کمال انقطاع وجود دارد و از اینرو رعایت وصل و فصل شده و واو عطف بیمورد بکار نرفته است. بطور کلی باید گفت، گلستان، رشته‌های مرواریدی است که هرکدام بتنهائی زیور اندامی هستند ومجموعهٔ آنها پیکری را زیور میدهند.

٦ـ کسانیکه شیخ از آنان اقتفا کرده است:

بیگمان شیخ اجل در آثار شعراء وادبای عربی بیان وفارسی زبان تتبع کرده ودر نتیجه این تتبع، بابداع مضامین بکرنائل آمده است. ترجمه بسیاری ازابیات «ابوطیب متنبی» و«ابوالعلاء معری» وچند شاعر تازی را در بوستان می‌بینیم. از «ابوعثمان جاحظ» شیوه ترکیب هزل‌وجد را تقلید کرده، ودر پرداختن داستانهای پادشاهان قدیم به کتاب «التاج» جاحظ نظر داشته است. همچنین کتاب «طهارة‌ـ الاعراق» ابوعلی مسکویه‌منظور نظر او بوده ودر باب هفتم گلستان،خلال تأدیب کودکان وجوانان، ترجمهٔ کلام او را آورده است. کتاب «نصیحةالملوك» ابوحامد غزالی در تصنیف گلستان وبوستان بسیار مؤثر افتاده وسریانی مانند سریان روان در تن دارد وبسیاری از تمثیلات نصیحةالملوك را درگلستان وبوستان میتوان یافت. «آداب‌الحرب» ابن‌قتیبه دینوری که خود ترجمه آیین‌نامه از زبان پهلوی است، در باب اول‌بوستان برشته نظم درآمده ودر نقل ودرج احادیث، بیگمان ، شیخ به «احیاء علوم‌الدین» غزالی و کتب ابوالفرج ابن‌الجوزی،توجه کرده‌است. دربوستان از شیخ شهاب‌الدین سهروردی ابوحفص عمربن محمدصاحب «عوارف‌المعارف» دو اندرز یاد شده وهمچنین بیتی از حکیم فردوسی وبیتی‌از ابوالقاسم‌عنصری، بصورت تضمین در بوستان آمده است.

شیخ مصلح‌الدین در نظر داشته که فردوسی‌وار حماسه‌سرائی کند، اما تنها در این میدان، کمیتش لنگ شده ونگارنده معتقد است که قصد شیخ آن بوده که مطالب حماسی را هم متنزل سازد ودر سطح همگانی قرار دهد وبفرض این تصور باز هم ساحت شیخ را در این خصوص نمیتوان تبرئه کرد .

۷ـ آنچه ما باید از گلستان بیاموزیم :

گلستان، حافظ ویژگیهای فارسی است در عین‌حال که بسیاری از شیوه‌های گذشته را زنده کرده، طرحی افکنده‌است که نثر فارسی، قابل‌خلودوسزاوار جاودانی

باشد. گلستان بما میگوید:

۱ ـ تکلف در سخن بکار ندارید.

۲ ـ جمله های مسجوع را از دو قرینه بیشتر نکنید.

۳ ـ جمله ها را کوتاه بیاورید.

٤ ـ الفاظ عربی نامأنوس در قلم نیاورید وحتی اگر لفظی عربی در زبان فارسی پذیرفته میشود، مشتقات وترکیبات آنرا بشیوه فارسی درآورید، مثلا چه عیب دارد که بجای «وزارت» «وزیری» وبجای«امارت» «امیری» بگوئیم وبنویسیم

٥ ـ گسست وپیوست سخن باید از هر جهت رعایت شود .

٦ ـ باید بساط ادب رنگین باشد ودر هرگفتار مطالبی متنوع درج گردد که صاحبان ذوقهای گوناگون از شنیدن آن گفتار راضی شوند.

۷ ـ باید همه مردم بتمام مسائل اجتماعی وارد شوند، لیکن رعایت تدریج ورود وتناسب مقام وحفظ عفت کلام لازم است چنانکه شیخ حتی مسائل جنسی را با رعایت عفت در بیان مطرح کرده ونیکو از عهده برآمده‌است. در نظر مصلح اخلاق همه کس، همه چیز را باید بداند ودانسته اجتناب یا ارتکاب کند.

مسعود فرزاد

در جستجوی حافظ صحیح

تصحیح متن یک شاعر ایرانی فنی است که به نظر بنده به چند مرحلهٔ مجزا (که البته مکمل یکدیگر هستند) تقسیم میشود وتا وقتیکه همهٔ این مراحل پیموده نشده باشد از نظر تحقیقی نمیتوانیم اطمینان داشته باشیم که به‌متن نهائی اودست یافته یا لااقل بمیزان معتنابهی نزدیک شده‌ایم . در مورد حافظ مانند هر شاعر غزلسرای دیگر مراحل مزبور چنین است :

۱ - جمع آوری مجموع متن منسوب به او

۲ - تحقیق در صحت کلمات

۳ - تحقیق در اصالت غزلها

٤ - تحقیق در اصالت ابیات

٥ - تحقیق در توالی اصیل ابیات

در هر مورد لازم است که محقق همهٔ مآخذ ودلایل خود را برای نتیجه‌ای که گرفته است ارائه کند تا برای جویندگان دیگر معلوم باشد که نقائص واشتباهات درکار او کدام است وبالنتیجه دیگران به تکمیل آن نقائص ورفع آن اشتباهات اقدام کنند .

جمع آوری و نشانه‌گذاری و تنظیم .

چون کلام حافظ را باید منقسم به سه واحد مختلف یعنی کلمه وبیت وغزل

دانست روشن است که آنچه باید جمع آوری شود از این قرار خواهد بود:

۱ ـ همهٔ غزلهای منسوب به حافظ

۲ ـ همهٔ ابیات منسوب به هر غزل

۳ ـ همهٔ نسخه بدلهای منسوب به هر بیت .

اینجا میخواهم بعنوان معترضه متذکر شوم که کلمهٔ « نسخه بدل » را بسیار کلمهٔ زشتی میدانم وامیدوارم یکی از فضلای با ذوق کلمهٔ کوتاهتر، ساده‌تر و رساتری بجای آن پیشنهاد کند .

جمع آوری بدون نشانه گذاری بدرد محقق نمیخورد. بموقع خود باید هر کلمه وهر بیت وهر غزل را بوسیلهٔ حروف الفبائی که هر یکی از آنها نمایندهٔ یکی از منابع مورد استفاده در نگارش کتاب تحقیقی راجع به‌متن‌شاعر باشد نشانه گذاری کرد تا معلوم شود کلمه یا بیت یا غزل مزبور در کدام منبع یا منابع ضبطشده‌است

جای درست نسخه بدل

همچنین جمع آوری ونشانه گذاری بدون تنظیم صحیح بدردمحقق نمیخورد. نکتهٔ عمده‌ای که میخواهم در بارهٔ تنظیم‌خاطر نشان کنم‌مربوطبه نسخه‌بدلهاست. یکی از متون شاعر را باید اساس جمع آوری قرار داد وآن را عیناً ولی با فاصلهٔ چهار بلکه پنج سطر میان هر بیت و بیت دیگر پاکنویس کرد . سپس با مقابلهٔ منابع دیگر هر غزل و بیت وکلمهٔ اضافی را که در آنها یافت میشود باید به این متن اساس افزود . فاصلهٔ چهار پنج سطر میان ابیات برای آن است که هر نسخه بدل مستقیماً زیر کلمهٔ مربوط در متن اساس نوشته شود تا محقق یا هر جویندهٔ جدی بتواند به یک نظر مجموع قرائتهای مختلفی راکه برای هر قسمت از متن شاعر در نسخ ضبط شده است بانشانی هر یک از آنها ببیند . جای صحیح نسخه بدل‌نه در حاشیه پای صفحه است نه در حاشیه دست راست یا دست چپ صفحه (وبه اصطلاح بعضی از فضلا در « هامش ») ویا در صفحهٔ دیگر کتاب . اگر

نسخه بدل در هر جا جز در زیر کلمهٔ مربوط در متن اساس ضبط شود بی جهت کار منتقد ومتجسس را مشکلتر وطولانی‌تر خواهد کرد زیرا او مجبور خواهدبود دائماً چشم خود را (وبه دنبال چشم ، ذهن خودرا) به حرکت میان متن وحاشیه‌وادار کند .نباید فراموش کرد که منتقد محتاج آن است که در وهلهٔ آخر همهٔ نسخه بدلهای مربوط به قسمت واحد از هر بیت را بیفاصله زیر یکدیگر قرار دهد تابتواند آنها را با یکدیگر مقایسه کند وصحیح یا لااقل اصح را از آن میان تشخیص بدهد. پس تنظیم نسخه بدلها در زیر کلمه مربوط در متن‌اساس، در حقیقت تسهیلی‌برای مصحح در وهلهٔ قضاوت قرائتهای مختلف خواهد بود .

استقلال مرحلهٔ جمع‌آوری

کتاب موقوف به جمع‌آوری ونشانه‌گذاری وتنظیم متن شاعر میکوشد که آئینهٔ تمام نمای متن منسوب به او باشد . این کتاب منحصراً بمنظور مراجعه در بارهٔ یک موضوع کاملا فنی تنظیم میشود وخطاب به خوانندهٔ عمومی نیست. نیز مرحلهٔ جمع آوری و نشانه گذاری و تنظیم ، مرحلهٔ علیحده و مستقلی است که در حقیقت اساس و مقدمهٔ مراحل مختلف تصحیح است . در این مرحله لازم است که مولف یا به عبارت بهتر مدون‌این کتاب متعمداً از تصحیح (حتی‌تصحیح اشتباهات‌آشکاری که در منابع تحقیق ضبط شده است) خودداری کند واین کار را به بعد موکول نماید . یکی از مهمترین اصولی که در امر تحقیق باید پیروی شود تشخیص مراحل مختلف کار وتفکیک‌آنها از یکدیگر ومخلوط نکردن‌آنها با یکدیگر در عمل است . اینجاست که حقیقتاً نمیتوان با یک دست دو هندوانه برداشت وعجله نتیجه را بعکس میدهد وکار را واقعاً عقب میاندازد .

حروف برای نشانه‌گذاری

قبل از پرداختن به مطلب عمدهٔ بعدی در این گفتار مفید میدانیم که به موضوع نشانه گذاری بازگشت کرده سه نکته را بشرح ذیل متذکر شوم :

۱ - بهتر است منابع تحقیق حتی‌المقدور به ترتیب تاریخی بدنبال یکدیگر قرار داده شوند .

۲ - حروف الفبائی نیز بمنظور نشانه گذاری به ترتیب‌الفبائی‌دنبال‌یکدیگر قرار داده شوند وبالنتیجه حرفی که در الفبا مقدم بر حرف دیگر است برای نسخهٔ قدیمتر تخصیص داده شود تا در ضمن تحقیق (وهمچنین در ضمن مراجعهٔ خوانندگان پس از چاپ کتاب) هر حرف نشانه تا حدی کمک به تشخیص‌میزان قدمت منبع مربوط وقرائت ضبط شده درآن متن بکند .

۳ - از میان سی‌وسه حرف الفبای فارسی بهتر است‌آنها که با یکدیگرتفاوت مختصر (مثلا فقط در نقطه گذاری یا سرکش) دارند انتخاب نشوند زیرا احتمال اشتباه شدن‌آنها با یکدیگر در ضمن کتابت و چاپ بیشتر است. نظر من این است که پانزده حرف ذیل برای استفاده در ضمن نشانه گذاری بمناسبت اینکه نسبتاً تفاوت صوری بیشتری با یکدیگر دارند مناسبتر هستند :

ب ، ج ، د ، س ، ص ، ط ، ع ، ف ، ق ، ك ، ل ، م ، ن ، ه ، ی

از این قرار تا پانزده منبع مختلف را میتوان در ضمن هر تحقیقی به راحتی بوسیله حرف واحد نشانه گذاری کرد واز قید نشانه گذاری بوسیلهٔ ترکیبات دو حرفی یا بیشترآزاد شد . نیز معتقدم که برای تصحیح متن شاعری بیش از پانزده منبع عمده لازم نخواهیم داشت .

تصحیح کلمات

در متن جمع‌آوری شده منسوب به حافظ لااقل ده هزار مورد هست که در هر مورد دو قرائت مختلف (یا بیش از دو قرائت مختلف) برای هرکلمه در نسخ ضبط شده است . به عبارت دیگر مرحلهٔ تصحیح کلمات حافظ عملا عبارت خواهد بود از لااقل ده هزار قضاوت در بارهٔ کلماتی که باید بعنوان قرائت صحیح درمتن پذیرفته شوند ونیز نگارش ده هزار یادداشت توضیحی شامل ذکر مآخذ ودلایل مربوط به هر قضاوت . نیز ناگفته معلوم است که هر محققی در مواردی دچار

اشتباه قضاوت خواهد شد وهرگروه منابعی هر قدر هم جامع باشد نمیتواند شامل همهٔ غزلها وابیات ونسخه بدلهای منسوب به حافظ در همهٔ جهان باشد ، ولـی اینگونه نقائص واشتباهات را نباید مانع اقدام به امر تصحیح قرار داد. دیگران (مخصوصاً آیندگان) بتدریج نقائص را تکمیل و اشتباهات را رفع خواهند کرد.

اصالت غزلها .

به عدد بی خرده تاآنجا که من اطـلاع دارم هفتصد وچهل ونه قصیده و نودو دو قطعه ودویست وسی ودو ربـاعی ویک ترجیع بند (در هفت بند) ویک ترکیب بند (آن نیز در هفت بند) ودو مخمس ودو مسدس وچهار مثنوی در بحر هزج وسه مثنوی در بحر متقارب ودو مثنوی در بحور دیگر به حافظ منسوب شده است . پس از تصحیح کلمات‌در هر یک‌از اشعار مرحلهٔ مستقلی از تصحیح باید آغاز شود وآن عبارت از این است که باید معلوم شود هریک از این غزلها (و یا اشعار غیر غزل) متعلق به حافظ است یا باید مشکوك یا مردود شناخته شود.

غربیها برای تصحیح متن شکسپیر وکتاب مقدس کار فراوان ودقیق کرده‌اند ودر نتیجه این کار را بر اساس علمی قرار داده‌اند . در قسمت قضاوت راجع بـه کلمات‌مسلم‌شده‌است که‌دونوع دلیل موجوداست که‌به‌انگلیسی‌چنین‌خوانده‌میشوند:

INTERNAL EVIDENCE
EXTERNAL EVIDENCE

این دو را میتوان بترتیب قرائن داخلی وقرائن خارجی خواند . قرائن عمده‌خارجی عبارتند از رأی اقدام نسخ ورأی اغلب نسخ وقرائن عمدهٔ داخلی عبارتند از صحت معنی ، ودرست بودن وضع دستوری ، ومؤید بودن به استعمال عین یا شبیه همان کلمه در قسمتهای دیگر متن در آثار همان شاعر یا نویسندگان هم سبک با او .

نکته این است که همه این وسایل باید ما را به متن صحیح دلالت کنند وهروقت چنین نکنندبی ثمر هستند. منجمله اتکای بنده واروبی‌تعقل‌بر قدمت‌تاریخ کتابت‌مستلزم‌نادیده گرفتن‌سایرقرائن تحقیقی‌است وبرخلاف‌اصول‌علم‌انتقادمتن‌است.

مصحح حافظ باید متوجه باشد که کاری از دست اوساخته نیست جز آنکه بکوشد تا اشتباهات آشکار و اختلافات فاحش، حتی‌المقدور بحداقل‌ممکن تقلیل داده شود زیرا همانطور که سطح زمین هرگز از لرزشهای مختصر خالی نیست‌متن حافظ نیز هرگز از اختلافات مختصر قضاوتی وذوقی خالی نخواهد بود . درصدها مورد هرکسی به سلیقهٔ خود به قرائتی علاقمند است ویا تعبیری را مرجح خواهد شمرد . ولی حتی این حقیقت را نیز نباید مانع کار قرار داد وبقدر مقدور باید برای طی مراحل مختلف تصحیح متن حافظ همت کرد . قضاوت نهائی بر عهدهٔ حافظ شناسان بلکه همهٔ حافظ دوستان فارسی زبان جهان خواهد بود .

اصالت ابیات

در هر مرحلهٔ تصحیح قسمتهائی از مجموع متن منسوب به حافظ حذف میشود وبه عبارت دیگر آن توده تا حدی جمع‌تر و خالصتر میگردد . در مرحلهٔ تصحیح کلمات از سی وچندهزار قرائت مختلف فقط در حدود ده هزار بجا میماند. ودر مرحلهٔ تشخیص اصالت‌غزلها از مجموع هفتصد وچهل غزل در حدود دویست غزل مردود تشخیص داده شده حذف خواهد گردید وفقط قریب پانصدوده غزل بعنوان اصیل وسی چهل غزل بعنوان مشکوك بجا خواهد ماند . در این هنگام است که نوبت تشخیص اصالت ابیات فرا خواهد رسید ، به این معنی که باید فرد فرد ابیات در غزلهای اصیل مطالعه شده بالنتیجه معلوم شود که از مجموع ابیات منسوب به هر یک از این غزلها کدامها اصیل هستند وکدامها باید مشکوك یا مردود شناخته شوند . کمتر جای شک است که عدهٔ معتنابهی (شاید در حدود پانصد بیت) در نتیجهٔ این تحقیق کنارگذاشته خواهد شد .

توالی ابیات

در اردیبهشت ۱۳۱۸ در مقاله‌ای تحت عنوان «کشف معنی نامهٔ حافظ »

(مجله موسیقی سال ۱ شماره ۱) چنین نوشتم :

«با اینهمه هنوز معنی نامهٔ صحیح بدست نیامده بود زیرا یک مسئلهٔ بسیار مهم دیگر که تعیین توالی ابیات باشد حل نشده بود . نه تنها حافظ بلکه هیچ یک از شعرای ما هنوز ازین نظر انتقاد نشده است وتا این کار بانجام نرسد متن صحیح غزلها وسایر اشعار هیچ شاعر ایرانی در دسترس نخواهد بود . »

تعیین متن « معنی نامه » (وقبل از آن ، تعیین متن « ساقینامه ») بدون توجه به وجود این مرحله از مراحل تصحیح متن ، وطی آن مرحله به کمک وسایل ابتکاری فنی غیر ممکن بود . اینجا فقط میخواهم متذکر شوم که تا آن زمان نظر فضلای ایرانی وخارجی در بارهٔ توالی ابیات در شعر حافظ درست بر عکس این بود . غزل حافظ (و در حقیقت غزل هر شاعر دیگر ایرانی را نیز) به گردن بند مرواریدی تشبیه میکردند که دانه‌های آن با یکدیگر عیناً مساوی باشد .ومیگفتند دانه‌های مروارید ارتباطی با یکدیگر جز بوسیلهٔ ریسمان گردنبند ندارند . پس اگر ازچنین گردن‌بندی چند دانه مروارید کم شود یا برآن چند دانه مروارید از همان قبیل افزوده شود وهمچنین اگر بعضی از دانه‌های مروارید پس وپیش بشود گردن‌بند هویت خود را از دست‌نخواهد داد . نتیجه‌ای که فضلا از این مقدمه میگرفتند این بود که چون در غزل‌نیز ابیات بمنزلهٔ دانه‌های مرواریدو وزن وقافیه بمنزلهٔ ریسمان‌آن هستند هر بیت مانند هر دانه مروارید مستقل است و ارتباطی سوای یگانگی وزن وقافیه با بیت دیگر در غزل ندارد . پس میتوان در هر غزلی‌ترتیب وعدهٔ ابیات را تغییر داد بدون آنکه تغییری اساسی در غزل حاصل شودچنانکه خاطرنشان کردم استدلال من لااقل در مورد غزلهای حافظ درست بر عکس این است . معتقدم یکی از اصول هنری که غزل حافظ را از غزل اغلب شعرای دیگر ایران زیباتر میکند همین رعایت دقیق توالی ابیات است که در نتیجه غزل او را به شکل یک واحد منسجم مرکب از ابیات مختلف در میاورد . غزل او پس از

آغاز مطلب در مطلع با دقت هر چه تمامتر توالی احساسی وفکری روشن ودقیقی را پیروی میکند . هر بیت وظیفهٔ خاص انفرادی خود را در این توالی ایفا میکند یعنی مقدمهٔ ناگزیری برای بیت بعد تهیه میکند . تغییر دادن عده یا ترتیب ابیات در حقیقت جایز نیست زیرا رشتهٔ معنی را میگسلد واین واحد منظم را به تفرقه واغتشاش مبتلا میکند .

به گمان من شایسته است بجای تشبیه غزل به گردن بند مروارید از تشبیه دیگری برای روشن شدن حقیقت ارتباط ونظم ابیات غزل حافظ استفاده کنیم در بازی «پله پله چند پله» انسان سنگ کوچک ورویهمرفته مسطحی را اختیار میکند ودرکنار استخر ایستاده وبه قوت سنگ را بنحوی که جانب مسطح آن با سطح آب تقریباً موازی باشد بجانب استخر پرتاب میکند . سنگ پس از مماس شدن باآب مسافتی را بر روی سطح استخر طی میکند سپس در هوا بر خاسته پس از چندی باز بر سطح آب فرو میاید وبه سیر خود در همان خط پرتاب ادامه میدهد واین توالی سیر متناوب بر سطح استخر ودر هوا چند بار تکرار میشود تا بالاخره نیروی پرتاب به پایان برسد و سنگ درآب فرو برود . رشتهٔ معنی‌در غزل حافظ به نظر من مانند خط سیر سنگ است ازهنگامی که از دست پرتاب کننده رها میشود تا لحظه‌ای که سنگ درآب فرو میرود . وابیات غزل مانند فواصلی هستند که در هر یک ازآنها سنگ با سطح آب مماس است .

در پیرامون ابیات غزل

رشتهٔ معنی درآغاز تا پایان غزل بی‌اختلال وانقطاع ادامه دارد ، ولی فقط بعضی از قسمتهای‌آن به شکل ابیات غزل ظاهر میشوند . در میان هر بیت وبیت دیگر مقداری از معنی غزل موجود است که به لفظ نیامده است وبایدآن را استنباط کرد . همچنین باید زمینهٔ احساسی یا فکری راکه قبل از انشاد مطلع در ذهن وقلب حافظ موجود بوده وموجب انشاد غزل شده دریابیم . به عبارت دیگر

مطالب غزل حافظ منحصر به مطالب ابیات‌آن نیست بلکه قبل ازآغـاز غـزل و میان‌هر بیت غزل وبیت بعد مطالبی هست که مفاهیم ابیات غزل‌را تکمیل میکند ومجموع معنی غزل را تشکیل میدهد . درآن صورت است که ارتباط معنوی میان هر بیت غزل با بیت بعد ازآن معلوم میشود وترتیب ابیات غزل نیز معین میگردد

پری و دیو

برای توضیح سخن خود از مثالی که‌عبارت‌از دوبیت درآغاز غزلی از حافظ میباشد استمداد میکنم :

اگر چه عرض هنر پیش یاربی ادبی است
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی‌است
پری نهفته رخ ودیو درکرشمهٔ حسن
بسوخت عقل زحیرت که این‌چه‌بوالعجبی‌است

در صورت ظاهر «دهان پر از عربی‌است»عبارتی ناغزل‌واراست وکوچکترین ارتباط معنوی میان مطلع وبیت دوم وجود ندارد. این استنباط در صورتی قهری است که اساس قضاوت خود را به کلمات این دو بیت منحصر کنیم. اینجاست که اهمیت قاطع زمینهٔ فکری واحساسی قبل از مطلع ومیان این دوبیت معلوم میشود.

به نظر من موردی که موجب شد حافظ این غزل را بسرایدرویهمرفتـه چنین بوده است: حافظ ویکی از دوستان معتقد او در مجلسی که در آن بحث در بارهٔ یک نکته مربوط به زبان عربی به میان آمده‌حضور داشته‌اند، حافظ با تبحری که در زبان وادبیات عرب وآشنائی عمیقی که با قرآن مجید داشت (قرآن زبـر بخوانی در چارده روایت) جواب مسئله را میدانست. ولی قبل از آن که اوفرصت کند که چیزی بگوید مرد وقیح وناواردی در باب این مسئله آغاز سخن کرد.

باطل گفت ولی پیوسته گفت. حافظ خاموش ماند وبعداً با دوست خود از مجلس بیرون آمد. در خارج، دوست حافظ که از خاموش ماندن او متعجب شده بود پرسید مگر جواب مسئله را نمیدانستی؛ حافظ در جواب با فروتنی ولطف خاصی که در طبع خود داشت چنین گفت:

«اگر در نزد یار خودم که تو باشی فضل فروشی کنم بی‌ادبی کرده‌ام ولی در آن مجلس با وجودی که دهانم پر از عربی بود ومیخواستم سخن بگویم به مناسبت وقاحت وتجاوز آن مرد جاهل پرمدعای عالم‌نما زبانم خاموش ماند. به همینگونه است که پری زیبا روی از انظار مردم نهفته میماند ولی دیو به کرشمهٔ حسن میپردازد. وعقل انسان دچار حیرت میشود که چرا وضع چنین است».

مرحلهٔ نهائی تصحیح متن

تعیین توالی اصیل ابیات در هر غزل‌حافظ با وجودی که در هیچیک از منابعی که محقق با آنها کار میکند ضبط نشده باشد امکان‌پذیر است. برای این منظور تنظیم جداول تطبیقی که روی آنها خطوط رنگی (مانند گرافیک) کشیده شود لازم است وسپس باید کار دقیق ومفصل علمی را روی آن جداول ادامه داد تابه مقصود رسید. مفصلترین کار دربارهٔیک منظومهٔ حافظ با این روش را، سی وچند سال پیش از این در مورد ساقینامه انجام دادم که‌مجموعاً از دویست‌وهفتاد بیت به‌آن منسوب است. در نتیجهٔ همین تحقیق بود که‌متن اصیل ساقینامه حافظ در بیست‌وشش بیت هریک از دوبند کاملا متقارن سیزده بیتی پیدا شد وهمچنین معلوم شد که حافظ «معنی‌نامه»ای نیز ساخته است که مانند ساقینامه به مثنوی در بحر متقارب انشاد شده است وسابقاً جز اسم چیزی ازآن شنیده نشده بود واتفاقاً شاهکار حافظ همان «معنی‌نامه» است.

قبل از طی این مراحل ممکن نیست که متن صحیح حافظ بدست بیاید. وپس ازطی این مراحل وبدست آمدن متن تقریباً کامل وصحیح حافظ به تعبیری میتوان گفت که تازه اول کار خواهد بود.

دکتر اسماعیل حکمی‌والا

جهان بینی حافظ

چنانکه می‌دانیم عرفان حافظ از نوع مکتب عطار ومولوی است که‌اصطلاحاً آن‌را مکتب‌عرفان یا تصوف عاشقانه می‌نامند (درمقابل عرفان عابدانه یاخانقاهی)

در عرفان عاشقانه عناصر اصلی تصوف اعم‌از (خوف‌وتعبد) و (ترک‌دنیا و رهبانیت) وغیره به عشق واخلاص ومهرورزی به تمام جهان ونیل به مقام(فناء فی‌الله) تغییر ماهیت می‌دهد وفقر وزهد ساده تبدیل به یک فلسفهٔ عمیق ووسیع می‌شود.

مخالفت شدید اهل قشر وشیخ وزاهد با تصوف به خصوص باعرفان‌عاشقانه معلول دوعلت بوده است:

نخست ـ اینکه اهل ظاهر ماهیت فلسفی تصوف وروش آزادمنشانهٔ صوفیه‌را مباین بامبانی دین وشریعت می‌دانستند.

دوم ـ مخالفت برخی شیخان وزاهدان ریاکارکه رواج‌اصول اخلاقی‌تصوف را موجب بی‌رونقی بازار متاع ظاهرپرستی خود می‌دانستند وبرای حفظ مقام وموقع خوداز حربهٔ تحریک عوام نادان استفاده می‌کردند. حافظ بااین جماعت متظاهر وعوام‌فریب به مخالفت برمی‌خیزد.

بطورکلی اصول عقاید ژرف‌بینی‌حافظ را درباب عالم‌هستی می‌توان بدین شرح خلاصه کرد:

۱ ـ به عقیدهٔ حافظ عشق موهبتی خداداد است و دراین باب گوید :

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است
عشق کاری‌است که‌موقوف هدایت باشد

عشق ، امانت آسمانی وودیعهٔ الهی در نزد بشر است وفضیلت بشر ورجحان اوبرفلک وملک ازاثر پرتو همین ودیعه است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند

***

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق‌نداشت
عین آتش شد ازاین غیرت و برآدم زد

***

کمتر از ذره نه‌ئی پست مشوعشق بورز
تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

***

جهانیان همه گر منع من کنند از عشق
من آن کنم که خداوندگار فرماید

حافظ بکرات به‌دشواریهای راه عشق اشاره کرده وعقیده دارد که هرکس‌از ازاین راه پر بلا نپرهیزد و مردانه قدم درآن نهد سودها خواهدبرد و به‌مرحلهٔ کمال ومعرفت واقعی خواهد رسید :

به عزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی
که سودها کنی ارایـن سفرتوانی کرد

در مکتب‌حافظ ، عشق مفهومی پاك وبی‌شائبه ودوراز تکلف دارد نه آن عشقی که ازروی تصنع ورنگ وریا وموجب ننگ باشد:

صنعت‌مکن که هر که محبت‌نه‌پاك‌باخت

عشقش به روی دل در معنی فرازکرد

از این رو دل به عشق می‌سپارد و با طبعی که از نفس فرشتگان هم ملول می‌شود ، برای خاطر عشق ، قال و مقال عالمی را تحمل می کند :

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگـــان

قال و مقال عالمی‌می کشم از برای تـــو

در عاشقی دلی عجیب دارد که درآن ، صورت‌ومعنی هردومی گنجد.

نخستین گوهری که ازگنجینهٔ گرانبهای حافظ زیب‌پیکرجان‌می‌شود شاگردی مکتب عشق است وترك افسون‌عقل. به عقیدهٔ استاد، شاگردانی که رموز عشق‌را ازدفتر عقل می‌آموزند به‌گمراهی می‌روند وسرگشتهٔ وادی ضلالت‌می‌شوند ؛بلکه طلبکاران حقیقت و رسیدگان به منزل سعادت سالکانی هستند که با کیمیای عشق مس‌وجودرا زرناب ساخته‌اند وآخرکار حل تمام مشکلات عالم که عقل در پی‌آن حیران وعاجز است به برکت هدایت عشق برای طالب حقیقت آسان می‌شود:

دل چو از پیر خرد نقد معانی می‌جست

عشق‌می گفت به‌شرح آنچه براو مشکل‌بود

***

خـــرد هر چنـــد نقد کاینـــات است

چه سنجـــد پیش عشـــق کیمیـــا کار

حافظ تشنهٔ خوبی وزیبائی است و (شهرهٔ شهر است به عشق ورزیدن):

منم که شهرهٔ شهرم به عشق ورزیـدن

منم که دیـــده نیالوده‌ام به بد دیدن

عشق که آمد همه چیز هست ،کشیدن بارزندگانی آسان است زیرا این دل پراز تپش واین سر پرهوس به سامانی رسیده.

عشق‌دراندیشهٔ‌حافظ،ارجمند، ویگانه پناهگاه‌انسان‌ازشر وبدی‌است. ازاین‌رو

آن‌را مایهٔ سعادت ورهایی از زشتی‌ها وبدیها دانسته می گوید :

عرضه کردم دو جهان بردل کـــار افتاده

بجز از عشق تو ، باقی همه فانی دانست

۲ ـ عشق به طبیعت : حافظ به طبیعت زیبا وجهان عشق می‌ورزد ومعتقد است که دراین دوران کوتاه زندگانی باید از عمر عزیز حداکثر استفاده را نمود :

شکفته شد گل حمرا وگشت بلبل مست

صـــلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست

***

صحن بستان ذوق بخش وصحبت یاران خوش است

وقت گل خوش باد کزوی وقت میخواران خوش است

***

خوشتر ز عیش وصحبت وباغ و بهار چیست ؟

ساقی کجاست گو سبب انتـــظار چیست ؟

***

کنون که می‌دمد از بوستان نسیم بهشت

من و شراب فرحبخش و یار حور سرشت

***

غنیمـــت دان و می‌خور در گلستـــــان

کـــه گل تا هفتـــــهٔ دیگر نباشـــــد

***

به دورگل منشین بی‌شراب وشاهد وچنگ

که همچو روز بقا هفته‌ای بود معـدود

***

شب صحبت غنیمت دان وداد خوشدلـــی بستان

که مهتابی‌دل افروز است‌وطرف‌لاله‌زاری‌خوش

وی از آواز طبیعت به گوش هوش راز دانش را استماع می‌نماید:

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگـرست

حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

***

گوش بگشای که بلبل به فغان می گوید

خواجه تقصیر مفرما گل تحقیـــق ببـوی

***

طریق صدق بیاموز زاب صاف ای دل

به راستی طلب آزادگـی ز ســرو چمن

۳ ـ وسعت دید حافظ در طریق معرفت :

حافظ به تمام جهانیان وملل وادیان مختلف به چشم رأفت وترحم‌می‌نگرد وازاینکه گروهی به بیراهه می‌روند آنان را معذور می‌دارد واختلافات بشری‌راناشی ازمحدود بود افق دیدوفکر کوتاه آنها می‌داند.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنـه

چون ندیدند حقیقت ره افسانـــه زدنـد

از زهد وریا ومرید وپیروخانقاه بیزار است:

رطل گرانم ده ای مریـــد خـرابـات

شادی شیخـــــی کـــه خانقاه ندارد

ومی‌فرماید طالب علم وحقیقت باید دست از دامان علم فروشان ریائی‌رها کند ویه ترك این جماعت که به‌ظاهر مدعی ارشاد خلایق هستند بگوید:

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعـــظ

اگرچـــه صنعت بسیار در عبارت کرد

صوفی نهـاد دام و سر حقه بـاز کـرد

بنیاد مکر با فلک حقـه بـاز کـرد

به جای این معلمان ظاهری استادانی را باید طلب کرد که بساط تعلیم و فضل فروشی را وسیلهٔ ارتزاق قرار نداده، حقایق عالیهٔ عالم وجودرا بی‌مزد و منت به‌طالبان نیکوگوهر بذل می‌فرمایند . خواجه از این استادان بزرگوار به پیرمغان ، پیرمی‌فروش وپیرخرابات تعبیر می‌فرماید :

زکـوی مغان ره مگردان کـه آنجـا

فـروشنـد مفتاح مشکل گشائـی

***

کیمیائیست عجب بندگـی پیرمغـان

خاك اوگشتم وچندین درجاتـم دادند

دراین گریزی که حافظ از زشتی وپلیدی وغدر وخیانت‌وظاهرفریبی‌وسفسطه دارد طبعاً به تنهایی ودوری ازمعاشران ریایی پناه می‌برد .

دراین زمانه رفیقی که خالی از خلل‌است

صراحی می‌ناب وسفینهٔ غـزل اسـت

۴ ـ بی‌نیازی‌وبلندنظری که در اوبود نمی‌گذاشت تاعمر خویش رایکباره‌در خدمت برخی‌ارباب بی‌مروت دنیا تباه کند ، با این همه از آنان نیز یکسره نمی‌برید .

بـر در اربـاب بـی‌مروت دنیـا

چنـد نشینی کـه خواجه کی به‌درآید؟

***

خشت زیر سرو برتارك هفت اختر پـای

دست قدرت نگر ومنصب‌صاحبجاهـی

۵ ـ فلسفهٔ خیامی حافظ : دنیای حافظ مثل دنیای خیام است ، بی‌ثبات‌و دائم درحال‌ویرانی . نه در تبسم گل نشان وفاهست نه در نالهٔ بلبل‌آهنگ‌امید:

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل

بنال بلبل عاشق که جای فریاد است

انسان هم برلب بحر فناست وتا چشم برهم زده است درون ورطه می‌افتد . در چنین دنیائی کدام رفیق می‌تواند بهتر از صراحی شراب با انسان یکرو ویکدله باشد؟:

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است

صراحی می‌ناب وسفینهٔ غزل است

ازاین روست که شاعر برای رهایی از غم وبرای آسودگی به شراب روی می‌آورد ودرگیرودار اندیشه‌های جانکاه از خود می‌گریزد... وزاهد چنانکه شیوهٔ اوست زبان ملامت می‌گشاید وطاعت خودرا به رخ وی می‌کشد . مگر نه آنچه بر سرانسان می‌رود حکم تقدیر است؟ وقتی قسمت ازلی بی‌حضور ما کرده‌اند چه حاجت است که دائم گره به‌جبین بیفکنیم واز سرنوشت خویش بنالیم؟:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای

که بر من و تو دراختیار نگشادست

فلسفهٔ حافظ بسیار ساده است وچون اساس آن یک نوع جبر است نتیجهٔ ظاهریش قهراً تسلیم ورضا خواهد شد .در فکر حافظ نیز چون خیام شک‌وتردید نمایان است بااین تفاوت که آن شک‌وتردیدی که فلسفهٔ‌خیام وابوالعلای معری‌را خشک وخشن کرده فکر حافظ را لطف وطراوت خاص بخشیده است. بدبینی درافکار خیام یک فکر فلسفی است ، چه او می‌گوید : امروز هستم و از دیروز وفردا کسی خبر ندارد ولی بدبینی حافظ محدود ومتوقف دراین حد نیست. ومعتقد است که اگر چه دربارهٔ راز دهر همه کرو کورند ولی آنچه مسلم است خدایی هست مهربانتر وتواناتر از خدای ظاهرپرستان :

مکن به نامه سیاهی ملامت من مست

که آگهست که تقدیر بر سرش چه‌نوشت؟

قدم دریغ مدار از جنـــازهٔ حـــافـــظ

که گرچه غرق گناهست می‌رود به بهشت

۶ ـ درس زندگی :

حافظ آسایش دوگیتی را در سازش با دشمنان ومروت بادوستان می‌داند . از آزار رساندن به دیگران بیزار است ومارا نیز بدین فکر عالی‌ترغیب می‌نماید:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است

بادوستان مروت ، با دشمنـان مـــدارا

***

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی‌نیست

***

وفا کنیم وملامت کشیم وخوش‌باشیم

که در طریقت ما کافـریســت رنجیدن

۷ ـ وقت شناسی :

موفقیت درکار را در رعایت کردن وقت وصبر وثبات می‌داند:

قدر وقت ارنشناسد دل وکاری نکنـــد

بس‌خجالت که ازین حاصل اوقات بریم

***

این یک دودم که‌دولت دیدار ممکن‌است

دریاب کام‌دل که نه‌پیداست کار عمـــر

***

هاتف آن روز به من مژدهٔاین دولت داد

که برآن جوروجفا صبر وثباتـــم دادند

***

صبر وظفر هردو دوستـــان قـــدیمنـــد

بر اثـــر صبـــر نوبـــت ظفـــر آیـــد

۸ ـ حقیقت طلبی : که قبلاهم بدان اشارت رفت:

به عقیدهٔ خواجه طلب معرفت وجستجوی‌حقیقت و کسب فضیلت از وظایف واجبات انسان است. چه بدون معارف معنوی‌سرمایهٔ مادی‌پشیزی ارزش‌ندارد :

روندگان طریقـت به نیـم جو نخرنـد

قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست

***

گوهر معرفت اندوز کـــه با خـــود ببری

که نصیب دگرانست نصاب زرو سیـــم

۹ ـ راز موفقیت :

در راه موفقیت قائل به استعداد جوهری‌وگوهر ذاتی است واگر سعادت‌ازلی درکار نباشد سعی متعلم وتربیت استاد به‌جایی نخواهد رسید :

گوهر پاك بباید که شود قابـــل فیضـــ

ورنه هرسنك وگلی لؤلو ومرجان نشود

***

چو مستعد نظر نیستی وصـــال مجـوی

که جام جم ندهد سود گاه بی‌بصری

۱۰ ـ افکار فلسفی حافظ : دراشعار حافظ به افکار فلسفی کلامی نیزبرخورد می‌کنیم ... افکاری از قبیل شك فلسفی ، اعجاب وانکار وحیرت . وحتی نام پاره‌ای اصطلاحات وکتب فلسفی نیز در اشعارش به چشم می‌خورد:

بعـــد از اینـــم نبود شائبه درجوهرفرد

که‌دهان تودراین نکته خوش استدلالی‌است

***

دی گفت طبیب از سر حسرت چو مرادید

هیهات که درد تو زقانون شفا رفت

البته هیچ یک از این ابیات‌دال براین نیست که حافظ فیلسوف به معنای اخص بوده است ، بلکه مراد از فیلسوف بودن ، درگیر بودن بامشکلات هستی، جهان وزندگانی است.

۱۱ ـ معتقدات حافظ ـ حافظ معتقد است که غرض از شرایع آسمانی و تمام واجبات ومنهیات اجتناب از رذایل وپلیدیهایی است که جامعهٔ انسانی را تاریک‌و احیاناً بشر عاقل ومتمدن را از هر حیوانی پست‌تر می کند ، به عقیدهٔحافظ: (کاربد مصلحت‌آنست که مطلق نکنیم) اما آنچه میان جامعهٔ اورواج‌دارد خلاف آنست:

ریا حلال شمارند وجام باده حرام

زهی طریقت وملت زهی شریعت و کیش

قرآن برای این نیست که آن را فقط بخوانند بلکه برای آنست که به‌تعالیم آن، مخصوصاً راجع به تکالیف مردم نسبت به یکدیگر عمل کنند ودرغیر این‌صورت از نماز و روزه وخواندن قرآن چه‌حاصل ؟ :

خد ازین خرقه بیزار است صدبار

که صد بت باشدش در آستینی

***

حافظامی‌خور ورندی کن‌وخوش‌باش‌ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

در نظر حافظ دیانت چیزی جز اخلاق کریمه وملکات فاضله نیست ازاین روست که از بی‌معرفتی قوم رنج برمی‌برد وفریاد برمی‌دارد:

معرفت نیست دراین قوم خدایا مددی

تابرم گوهر خودرا به خریدار دگر

بردلش گرد ستمها است وازخدامی‌خواهد که آئینهٔ مهر آیینش مکدرنگردد:

بردلم گرد ستمهاست خدایا مپسند

که مکدر شود آیینهٔ مهر آیینم

به‌طور خلاصه باید گفت : جهانی که حافظ پیش ما گسترده فراخنایی است که نهایت نمی‌شناسد . در آنجا مروت با دوستان و مدارای با دشمنان ، دوری از خودخواهی وسالوس وپرهیز از آز وولع ، شتاب روحانی وحرص عقل درفهم آنچه در حدود توانایی اونیست برهمه کس وهمه‌چیز حکمفرما است:

درخت دوستی بنشان که کام دل به‌بارآرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

***

دلم ز صومعه بگرفت و خرقهٔ سالوس

کجاست دیر مغان وشراب ناب کجا ؟

در وحشت وسکوت دنیائی محدود که‌در حال خرد شدن وفروریختن بود ، حافظ ندای شادی، ندای نشاط وزنده دلی درافکند واز ورای آلام و دردهای‌ظاهری عشقها وزیباییهای باطنی‌را نشان‌داد چنانکه قرنها بعد که ندای او به‌اروپا رسید ، (گوته) شاعر نامدار آلمان ودیگر شاعران با تحسین و اعجاب ازوی یاد کردند. ندای حافظ چنین بود:

بیا تا گل برافشانیم ومی در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم وطرحی نودراندازیم

اگر غم‌لشکرانگیزد که خون‌عاشقان ریزد

من‌وساقی‌به‌هم تازیم وبنیادش براندازیم

مایکل ـ هیلمن

M. HILLMANN

حافظ شناسی در آینده

بقول شاعر ومنتقد فقید انگلیسی تی . اس . الیوت : شاعر بزرگ وجهانی سراینده‌ای است که در عصر خویش بوسیلهٔ قریحهٔ شاعری خود زبان مادریش را کمال می‌بخشد وبا این تکامل مانع شود که شاعران بعدی به کاری جز تقلید و تصنع قادر شوند . بعبارت دیگر شاعر ممتاز بوسیلهٔ آثار خود در بروی پیشرفت و تکامل نوع یا قالبی از شعر می‌بندد وشاعران جانشین اوبناچار یا بعنوان اهـــل مکتب وی قالب تکمیل شده را تزیین می‌نمایند ویا قالب جدیدی برای ابـــراز افکار واحساسات خود کشف وابداع می کنند .

تاریخ شعر فارسی پس از اواخر قرن هشتم هجری قمری شهادت میدهد که غزلهای حافظ چنین تأثیری در شعر فارسی داشته است وبطور مسلم این شاه غزلها نمایندهٔ کمال قالب غزل فنی فارسی میباشد . وقتی آقای علی دشتی در کتاب « نقشی از حافظ » نشان میدهد که در دیوان حافظ افکار خیام وروح مولاناوسبک سعدی مشاهده میشود وصف همین کمال است . واین حقیقت را که همه قبول‌دارند دلیل کافی واصلی ادبی است برای ادامهٔ مطالعات وتحقیقات در زمینهٔ دیوان‌حافظ به منظور نزدیک شدن هر چه بیشتر به تفهیم علل وخصایص کمال زیبایی‌شعری غزلهای حافظ . بی گمان دلایل دیگری نیز برای مطالعهٔ و کند و کاو هر چه بیشتر در دیوان حافظ وجود دارد مثلا : اهمیت اشعار حافظ بعنوان متن افکاریک

عارف بزرگ آزاد فکر ، یا اهمیت دیوان حافظ بعنوان مدرك تاریخی واجتماعی استان فارس در قرن هشتم ؛ یا اهمیت حافظ بعنوان شخصیت برجستهٔ تمدن‌ایران در دورهٔ اسلامی .اما بنظر میرسد که مهمترین دلیل وانگیزهٔ همگانی برای مطالعهٔ دیوان حافظ ممتاز بودن وجهانی بودن اشعار اوست .

بنابراین نکتهٔ مورد بحث در این مقاله یک نظر اجمالی در حافظ شناسی دورهٔ اخیر یعنی از زمان جنگ جهانی دوم بدین طرف از نظر اهمیت دیوان حافظ بعنوان صفحه‌ای درخشان در تاریخ شعرگویی جهان است . از این رواز شرح کوششهای متعدد حافظ شناسان بیست سی سال اخیر در شناخت فلسفهٔ حافظ و بیوگرافی شاعر واوضاع سیاسی واجتماعی زمان حیات وی در اینجا صرفنظر میشود وتنها به فعالیت‌های این دوره در تصحیح دیوان حافظ وشناخت ویژگیهای‌شعری غزلهای حافظ میپردازیم همراه با پیشنهادی‌از طرف‌این بنده در مورد روش جدیدی برای کسب اطلاعات بیشتر در بارهٔ علل توفیق مسلم شعری غزلهای حافظ .

همه میدانند که هنوز دیوان صحیح و کاملا قابل اطمینانی از اشعار حافظ فراهم نشده است . علت اصلی مشکلات متعدد دیوان حافظ اینست که شاعر ظاهراً اشعار خود را شخصاً جمع آوری نکرده بود و هنوز ازنسخ همعصر شاعر که احتمالا کتابت شده بوده خبری نیست بدین معنا که یا همهٔ آنها از بین رفته یا اینکه قسمت حافظ دوستان تا بحال این بوده است که پیدا نشود . بنابر این حافظ شناسان در بیست سی سال اخیر ناچار بوده‌اند با دسترسی به یک چند نسخه متعلق به اوایل قرن نهم قانع شوند ومشهورترین اینها نسخهٔ خلخالی است که مرحومان محمد قزوینی و قاسم غنی در سال ۱۳۲۰ شمسی آنرا بچاپ رساندند . با چاپ قزوینی وغنی برای مدت پانزده شانزده سال‌توجه حافظ شناسان به نقایص ومبهمات ودیگر مسائل نسخهٔ خلخالی جلب شده بود . بطور مثال مقاله‌ای هست به اسم «یادداشتهایی‌دربارهٔاشعارحافظ» مشتمل براصلاحات مرحوم‌علی‌اکبر دهخدا برچاپ قزوینی‌و غنی . آقای‌محمود هومن بکوشش‌آقای اسماعیل خوئی‌در کتاب «حافظ» نیز

اصلاحات قابل توجهی برچاپ قزوینی وغنی نموده است و آقای دکتر پرویز ناتل خانلری درسلسلهٔ مقالاتی باسم «چند نکته در تصحیح دیوان حافظ» برچاپ قزوینی وغنی با کمک نسخه‌ای قدیمیتر از نسخهٔ خلخالی اصلاحاتی کرده است. در سال ۱۳۳۷ دکتر خانلری کتابی باسم « غزلهای خواجه حافظ شیرازی » چاپ نموده است که در آن کتاب ومتن نسخه‌ای دارای ۱۵۲ غزل غیر مکرر و تاریخ کتابت ۸۱۳ و ۸۱٤ هجری قمری ضبط شده است با چاپ این نسخه که درست سیزده سال قدیمیتر از نسخهٔ خلخالی است عموم حافظ شناسان ملتفت شده‌اند که دیگر نمیتوان منحصراً روی نسخهٔ خلخالی بعنوان صحیح ترین منبع موجود اشعار حافظ تکیه کرد بلکه باید در هر موردی که شعری هم در چاپ خانلری وهم در چاپ قزوینی وغنی ضبط میباشد هر دو روایت را در نظر گرفت . در همان سال یعنی ۱۳۳۷ آقای مهدی کمالیان مقالهٔ جالبی باسم « نسخه بدلهای دیوان حافظ » تألیف کرده است که در آن مقاله نسخه‌ای از دیوان حافظ دارای ۳۵۸ غزل وتاریخ کتابت ۸۱۸ هجری قمری وصف شده است همراه با ذکر اختلافات مابین این نسخه وچاپ قزوینی وغنی

وجود این نسخه به حافظ شناسان نشان داده است که احتمالا دیگرنسخهٔ خلخالی نقش خود را بعنوان نسخهٔ اساسی هر چاپ انتقادی دیوان حافظ از دست داده است . واین اعتقاد با چاپ سلسلهٔ مقالاتی باسم « چند غزل اصیل حافظ » بقلم دکتر خانلری قوت گرفت . در این مقالات مؤلف، متن بیست و چهار غزل منسوب به حافظ را ضبط میکند که همه در نسخ قدیمیتر از نسخهٔ خلخالی موجود است لیکن در خود نسخهٔ خلخالی ضبط نشده است. چندی بعد ایرانشناس امریکایی آقای رابرت ریدر در مقاله‌ای باسم « منابع جدید دیوان حافظ » در ضمن معرفی نسخهٔ آیا صوفیا شمارهٔ ۳۹٤۵ که دارای ٤۵۸ غزل حافظ میباشد وتاریخ کتابت آن ۸۱۳ هجری قمری است نتیجه میگیرد که وجود نسخهٔ کمالیان ونسخهٔ خانلری ومخصوصاً نسخهٔ ایا صوفیا شماره ۳۹٤۵ ثابت میکند که دیگر به هیچ وجه نمیتوان نسخهٔ خلخالی را کاملترین وصحیح ترین نسخهٔ قدیمی موجود دیوان حافظ دانست

بلکه در صورتی که در آینده چاپ انتقادی‌از دیوان حافظ انجام گیرد نسخهٔ خلخالی نمی‌تواند نقش نسخهٔ اساسی را داشته باشد . در سال ۱۳۴۷ جلـــد اول سری « در جستجوی حافظ صحیح » باسم « جامع نسخ حافظ » تالیف آقای مسعودفرزاد بچاپ رسید . هدف مؤلف در این کتاب مشتمل بر محتویات دوازده نسخهٔ خطی وچاپی این بود که همهٔ غزلهای منسوب به حافظ وهمهٔ ابیات منسوب به هرغزل وهمه نسخه بدلهای منسوب به هر بیت جمع آوری شود . در ادامهٔ این تألیف آقای فرزاد در سال جاری جلد دوم وسوم مجموعهٔ « در جستجوی حافظ صحیح » را چاپ نموده است زیر عنوان « حافظ ـ صحت کلمات و اصالت غزلها ـ الف تا پایان ز» که کوشش مؤلف در این کتاب قضاوت در صحت آنچه در جلد اول‌ضبط شده میباشد . در سال جاری نیز آقای ایرج افشار تألیفی باسم «دیوان کهنهٔ‌حافظ» بچاپ رسانده است که شامل محتویات نسخه‌ای بی‌تاریخ ولی بسیار قدیم ودارای در حدود ۳۶۰ غزل حافظ است . واین نسخه را هم در هر تحقیق وبررسی جدیدی در تصحیح دیوان حافظ بایددر نظر گرفت . بعلاوه آقای افشار درمقدمهٔ این کتاب باطلاع میرساند که آقایان مجتبی مینوی و دکتر خانلری در حال حاضر مشغول آماده کردن چاپ جدیدی از دیوان حافظ با استفاده از اکثر نسخ قدیمی‌چاپ‌نشده دیوان حافظ هستند .

بطور خلاصه در این بیست سی سال اخیر پیشرفت شگفت انگیزی درشناخت دیوان صحیح اشعار حافظ حاصل شده است وانتظار میرود که با چاپ جدیدآقایان مینوی ودکترخانلری زمینهٔ متناسب برای تهیهٔ چاپ انتقادی دیوان حافظ بوجود آید . البته حتی وقتی چاپ انتقادی دیوان حافظ صورت گرفت‌هنوز مسائل‌زیادی وجود خواهد داشت وشایدهم هرگز دیوانی مطلقاً صحیح از اشعار حافظ نخواهیم داشت . اما لااقل‌در آیندهٔ نزدیک خواهیم دانست که آنچه از اشعار حافظ باقی ودر دسترس هست کدامست .

وقتی به فعالیت‌های مربوط به شناخت ویژگیهای اشعار حافظ در دورهٔ‌اخیر

بنگریم می‌بینیم که غیر از تک مقاله‌هائی بقلم مرحوم ای. جی. آربری و آقایان علی اصغر حکمت ودکتر محمد علی‌اسلامی نوشته‌ای‌قابل توجه نیست که موضوع بحث آن یک یا چند غزل تمام بعنوان یک اثر کامل هنری باشد . بدین جهت بنظر میرسد که در آینده همراه با ادامهٔ تلاش برای کشف منابع جدید دیوان‌حافظ وهمچنین تصحیح دیوان حافظ (مخصوصاً تألیف وتدوین چاپ انتقادی) ، واجب است که با استفاده از اصول نقد ادبی وزیباشناسی به دیوان حافظ بپردازیم وگرنه احتمالا حافظ شناسی درآینده غیر از یک نوع کهنه پرستی وقبر شناسی چیزدیگری نخواهد بود . بعبارت دیگر هرکس که سروکار با دیوان حافظ دارد حس میکند وشاید هم یقین میکند که اشعار حافظ معانی وزیبایی ولذت همیشگی را دربر دارد که به امروز وزندگی امروزی خیلی مربوط است . لیکن مسأله در این است که حافظ دوستان تا بحال کمتر به تحقیق و تفحص علل این احساس خود نسبت به شعرگوئی‌حافظ بوسیلهٔ عبارات علمی که میتوان به خواننده و شنونده تحویل داد پرداخته‌اند در حالی که بحث اصلی در هر نوع اثر هنری باید شامل توضیح همین علل پسندیدن اثر هنری باشد بطوری که برای خواننده وشنونده لذت ودرک‌بیشتر دربرخوردهای او باآن اثر هنری ایجاد شود. در مورد اشعار حافظ در مقابل کمال زیبایی که همه کم‌وبیش درمطالعهٔ غزلهای خواجه احساس میکنیم مسألهٔ‌عدم وحدت ظاهری‌شعری‌دراین غزلها وجود دارد. موضوع اینست که درغزل‌فنی‌بقول مرحوم‌دهخدا: هریک‌ازمسائل‌وواردات‌عشق ومحبت‌بیانی که‌میشود مسلسل‌نیست، بلکه هرشعرآن مستقل است یعنی در هربیت‌آن یک معنی ویک خیال مفردویایک واقعه‌ای جداگانه بیان میشود.

در دیوان حافظ شاهدهای بی‌شماری برصحت نظر مرحوم دهخدا بچشم میخورد. بدین جهت چون وحدت شعری ویا یگانگی شعر موضوع اصلی نقد ادبی میباشد مثل اینکه واجب‌ترین وضروری‌ترین موضوع بحث وتحقیق در غزلهای حافظ برای حافظ شناسان درآینده معین ومشخص است . ودراینجا کوشش بنده‌براین

است که باررسی یکی از غزلهای حافظ نشان داده شود که یکی از طرقی که شاعر برای پیوند دادن واردات ومضامین مختلف غزلهای خودبکار میبرد کدامست .در ضمن پیشنهاد بنده اینست که درآینده حافظ شناسان تمام غزلهای حافظ رایک‌یک بوسیلهٔ اصول‌نقد ادبی مورد تحقیق قرار دهند تا طرز ایجاد آن وحدت شعری که همگان احساس میکنند ولی تا کنون علل این احساس را هیچ کس توضیح نداده است روشن شود .

غزل مورد بحث دراینجا که در چاپ‌های قزوینی وخانلری بدون اختلاف‌از لحاظ تعداد وترتیب ابیات ضبط است چنین است:

مدامم مست میدارد نسیم جعد گیسویت
خرابم میکند هردم فریب چشم‌جادویت
پس از چندین شکیبائی شبی‌یارب‌توان‌دیدن
که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت
سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم
که‌جان‌رانسخه‌ای‌باشدزنقش‌خال هندویت
توگرخواهی که جاویدان‌جهان‌یکسربیارائی
صبارا گو که بردارد زمانی برقع‌از رویت
وگر رسم فنا خواهی که ازعالم براندازی
برافشان تافرو ریزد هزاران جان‌زهرمویت
من‌وباد صبا مسکین دوسرگردان بی‌حاصل
من ازافسون‌چشمت‌مست‌واوازبوی گیسویت
زهی همت که حافظ راست کزدنیا وازعقبی
نیاید هیچ در چشمش بجزخاك سر کویت

آنچه از مطالعهٔ این غزل ورجوع به‌توضیحات سودی وملاحظات بسیارقابل توجه آقای‌دکتر اسلامی در مقاله‌ای باسم«تأمل در حافظ» برمی‌آید این است که

شاعرحالات عاشق‌را دربرابر معشوقهٔ بی‌نظیری وصف‌میکند با استفاده ازاصطلاحات وتشبیهات بسیار معمول ومتداول در غزلسرایی‌قرن‌هشتم. اتفاقاً کلمه‌ای‌ویاترکیبی دراین غزل وجود ندارد که مکرراً دردیگر غزلهای خواجه نرفته باشد. ولی در عین‌حال تردید نیست که براثر استفاده از مطلبی جالب وآهنگی متناسب وصنایع لفظی ومعنوی امثال توزیع، ترصیع، جناس، قرینه‌سازی، وایهام خواجه‌غزلی‌موفقیت آمیز سروده‌است وتنها مورد اختلاف نظر در مفهوم‌غزل‌از درك مرحله‌ای‌است که شاعر درآن به‌وصف معشوقه وحالات خود پرداخته است.لیکن به عقیدهٔ بنده اگر متوجه ایهام دراین غزل بشویم این‌مسأله به‌حساب نمی‌آیدبدین معنا که عشق شاعرهم مربوط به‌این دنیاست وهم‌مربوط به دنیای معنوی ومعشوقه‌اگرچه‌سمبل باشد اما لمس کردنی‌هم هست دراین غزل آنچه مسلماً از نظر نقد ادبی مسأله‌است ترتیب‌ابیات بدین‌معنا که‌اگرچه جای‌بیت‌اول‌وبیت هفتم ثابت است(هم از لحاظ معنی وهم‌ازلحاظ ردیف وقافیه، درمطلع وتخلص در مقطع) اما به‌چه دلیل جای ابیات دیگر را ثابت ومعین‌بدانیم زیرا که بنظر میرسد که باپس‌وپیشی ابیات دوم تاششم‌به‌ترتیب‌ذیل، غزل زیانی از لحاظ مفهوم نمی‌بیند:

۱	۱	۱	۱	۱
۳،۲	۵،٤	۵،٤	٦	٦
٦	۳،۲	٦	۵،٤	۳،۲
۵،٤	٦	۳،۲	۳،۲	۵،٤
۷	۷	۷	۷	۷

مسلماً دراین پس وپیشی فرضی حدودی وجود دارد. مثلا بیت‌سوم ادامهٔ تشبیه ومفهوم‌بیت دم میباشد و بیت‌پنجم با کلمهٔ «و» شروع میشود که‌آن کلمه‌بیت را به بیت چهارم وصل میکند.

اما بطورکلی از نظر مفهوم ابیات وتشبیهات ،قرینه‌سازی ودیگر صنایع‌لفظی ومعنوی وهمچنین از جهت سنت غزلسرایی اشاره‌ای نیست به توضیح علت‌ترتیب

ابیات دوم تاششم این غزل، بعبارت دیگر اگر این غزل دارای وحدت شعری باشد دلیلش مربوط به‌واردات آن نیست وطبیعی است که برای علت احساس یگانگی این غزل که تقریباً همه‌آن احساس را دارند به بررسی آهنگ غزل بپردازیم.

این غزل در بحرهزج مثمن سالم سروده شده یعنی در هرمصراع پارهٔ «مفاعلین» چهاربار تکرار میشود . از نظر ضروریات وزن این غزل نسبتاً مرتب است فقط در چهار مورد یعنی کلمهٔ«مست» در بیت‌اول، کلمهٔ «افروزیم» در بیت‌دوم و کلمهٔ «حافظ‌راست» و«هیچ» در بیت هفتم دارای سیلاب نیم فتحه هست که آن سیلاب اگرچه خوانده نمیشود ، اما باید در نظر گرفته شود. بوسیله علامت«//» در نقل فوق این غزل تأثیر ودخالت وزن عروضی درآن نمایان است بدین معنا که بیشتر مکثها در خواندن غزل در مقابل ختم پارهٔ «مفاعلین» دوم هر مصراع واقع است. بعلاوه درمورد قافیه وردیف که باهم سه سیلاب است توجه شود که در هفت مصراع سیلاب«مَ» در «مفاعیلن» قافیه‌دار یکسان است‌یعنی‌یک حرف صامت‌همراه بامصوت زیر(مصرع اول ، دوم ، چهارم ، پنجم، ششم، یازدهم، چهاردهم)چنین یکنواختگی در تطبیق قافیه وردیف باوزن در پیوند شدن ابیات غزل‌لابد مؤثر است همانطور که مرتب بودن خود وزن در طول غزل ومخصوصاً پاره‌های وزن با اعضاو ترکیبات مؤثر است. اما باوجود توفیقی که‌خواجه دراین‌غزل در وزن عروضی‌مورد استفاده‌خود یافته است هنوز دلیل کافی برای احساس وحدت شعری دراین غزل روشن نگردیده یعنی تا آنجا که در تشخیص جنبه‌های آهنگ این غزل رسیده‌ایم فقط معلوم‌است که ترکیبات و مصراع غزل‌زنگ یک‌وزن معین همراه باقافیه‌ای منظم پذیرفته است ولی مثل یک قالی‌اگر چه تارآهنگ غزل‌مشخص‌است اما هنوز پودش معلوم نیست وبنظر بنده پود این‌غزل در تشخیص یک خصیصهٔ زبان فارسی یافت میشود که علم عروض این خصیصه را در نظر نمیگیرد. و آن اهمیت تکیهٔ سیلاب‌است که درزبان فارسی موضوعی حیاتی است ولی‌درزبان وعروض عربی‌مطرح

نیست. البتــه همه متوجه این نقص بزرگ عروض عربی در تطبیق آن در نظم فارسی بوده وهستند ودکترخانلری وآقای دکتر مهدی‌حمیدی تألیفاتی دراین باره دارند . لیکن هنوز درمطالعه وتحقیق نظم کلاسیک فارسی چندان توجهی بدین موضوع بسیار قابل تأمل نشده است. مثلادر غزل مورد نظر می‌بینیم که‌علاوه بروجود وتأثیر بحرهزج آهنگ دیگری برطبق طبع زبان‌فارسی هم‌بکار رفته است بدین‌ترتیب که در مصرع این‌غزل گویاپنج‌سیلاب تکیه‌دار همراه با تعدادی نامعین‌سیلابهای بی‌تکیه وجود دارد . واگرچه شاید هر خواننده باروش وسبک خود این غزل‌را بخواند اما بنظر میرسد که شاعر بطور درك‌مستقیم‌وبوسیلهٔ تسلط خود درآهنگ‌زبان فارسی صرفنظر از قواعد علم عروض چنین‌آهنگی‌را بکار برده است . وجود این‌وزن تکیه‌دار در جدول ذیل نمایان است:

(۱)	دا .	مست .	سی .	جع .	سو .
	را .	دم .	ری .	چش .	دو .
(۲)	این .	ای .	ش .	یا .	دن .
	شم .	ده .	اف .	را .	رو .
(۳)	وا .	لو .	نش .	ایز .	آن .
	جان .	خه .	نق .	خا .	دو .
(٤)	فرا .	دان .	هان .	سر .	ای .
	با .	بر .	ما .	قع .	رو .
(٥	رس .	نا .	خوا .	لم .	بر .
	بر .	رو .	آن.	جان .	مو .
(٦)	م .	با .	کین .	دا .	صل .
	من .	چش .	مس .	او .	سو .
(۷)	ز .	مت .	قط .	یا .	با .
	هیچ .	چش .	خا .	س .	کو .

بنده باید تذکر بدهم که عقیدهٔ مورد توضیح دراین غزل شاید بر اثر کم تجربگی خودم مایه‌ای نداشته باشد . لیکن آنچه مسلم است اینست که در نظم فارسی از دورهٔ سامانیان تا به امروز وجود آهنگها ویا اوزانی که برطبق درنظر گرفتن تکیه سیلاب در کلمات وترکیبات وجملات فارسی ایجاد میشود مطرح است. وحدس بنده این است که درصورتی که تلاش وجستجو در کشف کلیه این آهنگها ادامه پیدا کند جواب قانع کننده‌ای برای افرادی که غزلسرایی فارسی رامتهم به نداشتن وحدت شعری میدانند به دست خواهیم آورد . بطور مثال در غزل مورد بررسی متوجه میشویم که وزن عروضی ووزنی که برطبق تکیه سیلاب در کلمات وترکیبات بوجود آمده است درایجاد یک آهنگ مرکبی که کیفیت آن ازاستعداد جداگانهٔ هرکدام از دو وزن بسیار بالاتر است شریکند ومثل کنتراپونت در موسیقی پیچیدگی و پیوندگی فوق‌العاده‌ای به غزل می‌بخشد .

خلاصهٔ کلام اینست که حافظشناسی درآینده شاید سه جنبهٔ مختلف وثمربخش داشته باشد : یکی اینکه تلاش در تصحیح دیوان حافظ ادامه پیدا کند برای اینکه تاحدامکان به‌متون غزلها همانطورکه خواجه سروده‌است نزدیک شویم وحداقل بدانیم تعداد درست وترتیب صحیح ابیات درا کثر غزلهای منسوب به‌حافظ کدامست دوم اینکه بیشتر روی یک‌یک غزلهای حافظ هریک بعنوان یک اثر کامل هنری کار کنیم تااینکه روش مخصوص خواجه دراستفاده از قالب غزل فنی بهتر شناخته شود وهمچنین ویژگیهای غزل فنی‌را بطورکلی بهتر بشناسیم. سوم اینکه باتوجه بیشتر به خصوصیات آهنگی زبان فارسی صرفنظر از قواعد علم عروض تشخیص بدهیم که آهنگهایی که از تکیه سیلاب در نظم فارسی ایجاد میشود کدامست ونفوذاین آهنگها دراشعار عروضی فارسی تاچه حدی دروحدت شعری آنها مؤثر است.

علی غروی

بازنامه نویسی و بازنامه‌های موجود به پارسی

پیداشدن شکره وآداب شکره‌داری امری قدیم است. طبق روایت شاهنامه تهمورث ازددان، سیه گوش ویوز وازمرغان بازوشاهین را بیاورد وآموختنشان گرفت[1] صاحب فارسنامه گوید تهمورث اول کس بود که «خط پارسی نهاد و زینت پادشاهان ساخت ازاسبان برنشستن وبارها برچارپایان نهادن واشکره‌ها از بهرنخچیر بدست آوردن»[2] این قدمت آشنایی باشکره سبب شده‌است که بازنامه‌نویسان در پی آن باشند تامؤلف اولین بازنامه را بیابند. وهمچنانکه کتب افسانه وادب وتاریخ پارسی جمشید را مخترع بسیاری از ضروریات اولیه زندگی بشر دانسته‌اند؛ بازنامه‌نویسان هم اورا مؤلف اولین کتاب در شکره‌داری دانسته‌اند. خدایارخان عباسی مؤلف صیدالمرادفی قوانین الصیادمی نویسد: چنانکه از کتب وتواریخ معلوم شداول کتابی که درین فن ساخته‌اندجمشید ساخت واوپادشاهی بود بغایت‌دانا وزیرك وتمامی ربع مسکون را در تصرف داشت. اکثری ازمرغان‌جوارح وددان وحیوانات وحشی را مسخر کرده نزد اوبردندی واوبرهر کدام نامی‌مقرر کردی وهیچ کار بهتراز جانورداری‌پیش او نبودی‌ومی‌خواست که این علم ازویادگار باقی‌بماند‌اول کتابی که‌دراین فن‌ساخته‌اند اوساخته بود[3].

بزعم مؤلف صیدنامهٔ ایلخانی‌وصیدالمرادفی قوانین الصیاد مأخذ همهٔ‌بازنامه هایی که برای مهارت سلاطین ماضی‌به زبانهای عربی ویونانی تصنیف شده همین کتاب جمشید بوده است منتهی‌هرقوم بزحمت وریاضت وفکر درمزاجهای مرغان

جوارح تصرفها نموده و برآن افزوده‌اند .

آنچه مسلم است شکره‌داری اختصاص به قومی‌خاص ندارد واکثر اقوام‌از عجم وترک‌وروم وهند ویونان وعرب دراین‌فن رنجها برده وحاصل تجربیات‌خودرا بصورت‌بازنامه‌ها و شکارنامه‌ها درآورده‌اند. حکیم‌نسوی ازدانشمندان‌قرن پنجم هجری در بازنامهٔ خود می‌نویسد: وکتابها که اندرین علم ساخته‌اند چون‌شکارنامهٔ سامانی وسغدی وهندی‌و رومی وپارسی بدست آوردم وخواندم وتجربه نمودم[۴].

ابن‌الندیم درالفهرست به چهارکتاب از چهار قوم اشاره می‌کند : کتاب‌البزأة‌للروم، کتاب البزأة‌للترك، کتاب‌البزأة‌للفرس، کتاب‌البزأة‌للعرب. بدون‌آنکه نام مؤلفان این کتابهارا ذکر کند[۵] این کتابها که‌در طی‌قرنها تألیف یافته ومأخذ همهٔ بازنامه‌نویسان پس از اسلام بوده‌است نه‌تجربهٔ یک فرد بلکه تجربهٔ یک‌قوم دراین فن بوده و از اینروی بنام همان قوم مشهور شده است. علاوه‌براینها دربازنامهٔ موزهٔ بریتانیا به روایت از نصربن‌لیث ومعدی‌بن اهرم کتابی به استادان بابل‌نسبت می‌دهدواین دوراوی‌آن کتاب را دیده وقسمتهایی ازآن‌را نقل کرده‌اند[۶]. ونیز بنقل ازکتاب‌بهرام‌بن‌شاپور واستادان بابل کتابی ازخاقان اعظم‌ملک ترك نام می‌برد و مطالبی ازآن‌درکتاب خویش می‌آورد.[۷] خدایارخان دوادعباسی درصیدالمراد کتبی درصیدوشکره‌می‌آورد که از آنجمله‌اندبازنامهٔ بقراط ورسالهٔ‌جالینوس‌وبازنامهٔ‌جاماسپ وصیدنامهٔ‌ابوزکریا[۸].

اما در میان پادشاهان ایران ـ پس از جمشید ـ کتابی در باز داری به انوشیروان نسبت داده‌اند بنام بازنامهٔ نوشیروانی . طبق روایت علی بن منصور صاحب چندنامهٔ ایلخانی : « طلب فرمود (نوشیروان) ابوذرجمهر راوگفت چنان خواهم که به اطراف عالم فرستی وکتب و رساله‌ای که در این فن‌ساخته‌اند جمع گردانی و به زبان پهلوی ترجمه کنی ... ابوذرجمهر آنچه دانست و از استادان معلوم کرد... جمع کرد و کتاب بازنامه نوشیروانی نام نهاد[۹]. در صیدالمراد نیز رساله‌یی در این فن به خود بزرجمهر نسبت داده شده است[۱۰].

نسوی خود بازنامه‌یی از پرویز ملک پارسیان در دست داشته و در درمان گرچه آورده : درمانی دیگر گرچه را از بازنامهٔ پرویز ملک پارسیان[۱۱]. بهرام بن شاپور هم کتابی در صید وشکره داشته‌وصاحب بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا نام آنرا درچند جای ذکر می کند ومطالب بسیار از این کتاب نقل می کند[۱۲].

پس از غلبهٔ اسلام اکثر این بازنامه‌ها وشکار نامه‌ها به‌تشویق پادشاهان وامراء به عربی وپارسی ترجمه شد مانند بازنامهٔ نوشیروانی. در سبک شناسی به ترجمهٔ بازنامک از پهلوی به عربی اشاره شده که مترجم آن معلوم نیست[۱۳]. علت این امر در علاقهٔ امرا به شکره وشکره‌داری‌بود. حتی خلفای اموی وعباسی به این کار دلبسته بودند و این امر سبب شد تا کتابها در بارهٔ شکره و شکار نوشته شود و باز یاران و شکارگران در دستگاه خلافت‌تقرب یابند[۱۴]. ابودلف عجلی (متوفی در ۲۲۵ هـ ق)دو کتاب‌در باز داری وصید واشکره داری نوشت : کتاب الجوارح واللعب‌بها ـ کتاب‌البزاة والصیدوعبداله‌بن عمر بازیار کتاب الجوارح را[۱۵]. بازنامهٔ نوشیروانی‌به فرمان شهنشاه ابوالفوارس عبدالملک بن‌نوح پادشاه خراسان (متوفی‌در ۳۵۰ هـ. ق) وبه‌کوشش ابوالخیری نامی از پهلوی به پارسی‌ترجمه شد وجوارحنامهٔ شاهنشاهی نام گرفت[۱۶].

وظاهراً همانست که در صیدالمراد بنام جوارحنامهٔ ابوالخیری ورسالهٔ ابوالفوارس آمده است .

شاه خلف پادشاه سیستان که‌در شکره‌داری استاد کامل بود چون به بخارا آمد بحضرت شاهنشاه التماس نمود تا جوارحنامهٔ‌شاهنشاهی پیش او آوردند و مطالعه فرمود ویک باب در نگاه داشتن بحری وکار فرمودن‌او اضافت فرمود[۱۷]. علاوه بر سامانیان مردم خراسان وعراق بازنامه‌یاباز نامه‌هاداشتند وحکیم نسوی بارها از بازنامهٔ خراسانیان وبازنامهٔ عراقیان یاد می کند.

بنابراین کار تألیف وتدوین بازنامه پس از اسلام ادامه یافت. معروفترین بازنامه‌یی که ازقرن پنجم هجری برجای‌مانده باز نامهٔ نسوی است. حکیم نسوی

که از دانشمندان قرن پنجم هجریست برای تألیف بازنامهٔ خود اکثر بازنامه‌هارا دیده وآراء بیشتر امراء وبازیاران زمان خود را که با آنان رابطه داشته آورده‌است. در مقدمه بازنامه می‌نویسد: «وبااشکره‌داران که از فخرالدوله نورالله قبره‌باز مانده بود چون نصر کوتاه وپسرانش وهاشم وپسرش وبوعلی وبوالفضل وشیرانگیز وگور زاد که این جمله اندر خیل فخرالدوله بوده‌اند و بعد از آن بخدمت شمس‌الدوله ملک طبرستان پیوستند وهمچنین اشکره‌داران علاء الدوله را دیدم ومصاحبت کردم خاصه ابراهیم باز سالار وعلی مظفر وپسرش عبداله بازیار وپسرش واشکره داران امیر محمود وامیر مسعود وسلطان ماضی طغرل بیک را در یافتم ... وکتابها که اندرین علم ساخته‌اند چون شکار نامهٔ سامانی وسغدی وهندی ورومی وپارسی‌بدست آوردم وخوانـــــدم»[۱۸]

وی نزدیک به شصت سال عمر خود را در این راه صرف کرده وعلاقه‌یی وافر بـــه شکره وشکره‌داری داشته است[۱۹].

در نوروز نامه نام کتابی از ماهان مه وشمگیر به زبان کوهی آمده واز آن بعنوان «بزرگ تصنیف وی» یاد می‌کند[۲۰].

علی کامه سپاهسالار بدر حسنویه شکره نیکو می‌شناخت و صاحب بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا مطالبی ازکتاب وی نقل‌می‌کند[۲۲] وی از امراء وی‌بوده وسلطان‌طغرل در ۴۳۲ هجری خانهٔ اورا در ری می‌گیرد وخواستهٔ بسیار از آن بیرون می‌آورد[۲۳].

راوندی صاحب راحةالصدور در شکار نامهٔ ملکشاه سلجوقی بخط ابوطاهر خاتونی‌یاد می‌کند علاقهٔ ملکشاه به‌شکارو اشکره تا آن درجه‌بوده که در مجلس وی پیوسته بازنامه نوشیروانی وجوارحنامه ابوالخیری می‌خواندند. «پس سلطان خواست که در زمان اوکتابی‌سازند، خواجه‌نظام‌الملک را فرمود که خواهم کـــه رسولان باطراف واکناف عالم فرستی وکتب ورسالاتی که در علم جانوران‌شکاری از پرنده و دونده ساخته باشند جمع کنی ... چنانکه بهتر ازین درین باب کسی تصنیف نکرده باشد. پس بر موجب فرمـــودهٔ خواجه بنشست چون ابوالجوارح

و خواجــه علی بن نیشابوری و استاد ملک بهل را از بلخ و ابوالعباس فضل را از ترمذ و از مرو عبداله‌بن خـــــالد را ، از هرات سران شاه را ، از خوارزم علی بن عبداله را ، از روم صاحبک‌را، از عراق خواجه [شاید . برمکی] رمکی اصفهانی را ، از فارس افضل الدین‌را ، از تبریز خواجه مجدالدین را ، از سیستان اسمعیل ابان را ، از هندوستان سرباد را ، از ترکستان تالش ترك را و از مصر عبدالعزیز را واز دیار مغرب‌صدف‌نوش‌را واز ایشان‌سؤالها کرد واز کتب‌وتجربه‌هر کس جوابها گفتند ... و استادان تقریر نموده واستادجهان علی بن‌محمد پسندیده در سلک تحریر کشید وآن مجموعه راصیدنامهٔ ملکشاهی نام نهادند[۲۴] .

درکتاب صیدالمراد فی‌قوانین الصیاد ذکر تعداد بسیاری بازنامه رفته‌است از آنجمله : باز نامهٔ جاماسب و بقراط و رسالهٔ جالینوس و بزرجمهر و جوارحنامهٔ ابوالخیری ورسالهٔ ابوالفوارس وجوارحنامهٔ دهقان‌ماه‌گین‌وفیاورزی[۲۵] وشکره نامهٔ ابوالفرج باز دار ودهقان شکینی‌وصیدنامهٔ ابوزکریا ودهقان بخاری[۲۶] ودر بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا ازکتاب عباس شیرازی وحسن سامانی پاره‌یی مطالب نقل‌شده است.

بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا مطالب خود را از نصربن لیث واز معدی بن اهرم‌نقل می‌کند واین دوتن ازکتاب بهرام بن شاپور و استادان بابل وکتب اخیرازکتاب خاقان اعظم ملک ترك وخاقان از بازنامه‌های یونانیان که‌در زمان اسکندر و پس از وی به اسکندریه نقل شده است . ظاهراً تعدادی‌ازین کتابها به بغدادافتاده و بوسیلهٔ کسی بنام شماس یا شماش از یونانی به سریانی ترجمه شده وکسی‌از خیل ازلق ترك از اهل یاریاب مرو آنرا برای خاقان ترجمه کرده است[۲۷] . این‌باز نامه‌در بیان مطالب به آراء ایرانیان ورومیان و یونانیان وترکان نظر دارد مثلادر بـــاب ششم در شناختن شکره می‌نویسد : چنین گویند اهل علم شکره از خاقان تـــرك و مرنوبانان عجم و بطریقان روم . یا در باب نوزدهم در شناختن بازدلیر می‌نویسد خاقان ملک ترك گفت که باز دلیر مؤید است ونوشیروان گفت بازشکریان نیکست چون بر غرض خود قادر شود تأخیر نمی‌افکند و قیصر ملک روم گفت باز پادشاه

خویشتن دار است چون شکار کند وبخورد دیگر بار بر سر آن نمی‌رود.

صیدنامهٔ ملکشاهی را که به فرمان خواجه نظام‌الملک وبه کوشش گروهی از خبرگان این فن نوشته شده کسی بنام علی‌بن منصور الحورنی؟ در قرن هشتم هجری بامر طغاتیمورخان[۲۸] مصور گردانید و «چون کتاب صید نامهٔ ملکشاهی در باب بازو یوز وچرغ و معالجهٔ آن‌بیشتر نبود این بنده [علی‌بن‌منصور] را مرادچنان بود کار و کردار شکرگان پرنده و دونده تمامی اضافت آن کتاب شود»[۲۹]. مؤلف برای کامل کردن صیدنامهٔ ملکشاهی آراء باز داران مغول وتازیک را گرد آورده ودر سه باب بر آن افزوده واز کتب عهد خویش مطالبی در بارهٔ شکرگان دونده به کتاب اضافه کرده است. آنچه‌امروز ازاین باز نامه‌برجای است مختصری بیش نیست، نه مصور است ونه کامل.

اما همین مختصر از نظر اشتمال بر بسیاری نکات تاریخی در شکره‌داری در خور توجه است. خدایار خان داود عباسی صاحب صیدالمراد فی‌قوانین الصیاد ظاهراً نسخه‌یی کامل ازاین کتاب‌رادراختیارداشته‌است. صیدالمرادا گرچه کتابی‌مفصل است اما درتطبیق باصیدنامهٔ ایلخانی‌معلوم‌می‌شود که خدایارهمان جملات صیدنامهٔ ایلخانی‌راباتغییرمختصرو گاه‌بدون‌تغییرنقل کرده‌است‌ودرهمین‌قرن‌محمدبن زاهدالتستری کتاب التذکرة فی‌علم‌البیزره را از عربی به‌پارسی ترجمه کرد به تشویق شیخ حسن بزرگ (متوفی در ۷۵۷ ه ق). این کتاب در یک مقدمه وچهار مقاله است و مزیت آن در آنست که اقوال ملل مختلف را که در باز نامه‌های گذشته مدون نیست مرتب ومدون کرده وآراء هرقوم را در یک مقاله آورده است و مقدمه را به بحث کلی در بارهٔ باز اختصاص داده است بدینگونه: مقدمه در سخن کل دربارهٔ بازمقالهٔ‌اول درسخن حکمای روم درباب‌باز ـ مقالهٔ‌دوم‌درسخن‌حکماءترك درباب‌باز ـ مقالهٔ سوم در سخن حکماء هند در باب باز ـ مقالهٔ چهارم در سخن حکماء فرس در باب باز. شاید کتاب قانون فی‌علم‌البیزرة که جزء کتب خزانهٔ تیموریه بوده[۳۰] متن اصلی همین کتاب باشد.

رساله‌یی در صید و شکار از اوایل قرن دوازدهم هجری در دست است . امامایهٔ بازنامه‌های گذشته را ندارد. فصولی که‌درباحت‌واحکام صید بر آن افزده شده اگر چه در کتب حیوان شناسی از قدیم مرسوم است اما در باز نامه‌ها تازگی دارد .در خاتمه باید به بازنامهٔ ناصری تالیف حسام الدوله تیمورمیرزا اشاره کرد. نویسنده‌اگرچه آنرا از تجربیات وافکار خود می‌داند اما در مقایسه بابازنامه‌های گذشته معلوم می‌شود که او متأثر از تجارب آثار گذشته‌دراین فن است.

از قرن نهم ودهم ببعد بازنامه‌نویسی بتدریج رونق خودرا از دست‌می‌دهد آن شور در تحقیق حالات شکره وجمع‌آوری آراءوعقاید دراین باره وجود نداردظاهراً عدم توجه پادشاهان وامیران و پیدا شدن‌سلاحهای آتشین درآن بی‌تأثیر نیست.

از افزون به چهل رساله وکتاب که ذکر آنها باختصار رفت تنها معدودی برجای مانده که درکتابخانه‌های‌ایران وخارج‌پراکنده است‌ویانزد اشخاص‌است که دسترسی بآنها میسر نیست . آنچه در زیر می‌آیدآگاهی مختصری دربارهٔبازنامه‌هایی است که نگارنده ازوجود آنها اطلاع یافته است .

۱ ـ بازنامه‌نسوی ـ تألیف‌مختص‌ابوالحسن‌علی‌بن‌احمدنسوی متعلق‌به کتابخانه ملک که بااین مقدمه شروع می‌شود:

سپاس‌آن‌خدایی‌را که آفریدگاردوجهانست و روزی دهندهٔ جانوران وشناسندهٔ آشکاره‌نهان وآمرزندهٔ گناهان. ودرود ایزد جل‌وجلاله بربهترین پیغمبران وخاتم ایشان محمدمصطفی‌صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم وبراولاد طیبین وطاهرین اوصلوات‌اله وسلامه‌علیه وعلیهم‌اجمعین . امابعد در تاریخ‌آغاز این کتاب وعمر مصنف‌این کتاب گوئیم چینین گوید استادجلیل سید مختص‌ابوالحسن‌علی‌بن‌احمدالنسوی مصنف‌این کتاب که ولادت من‌در شهر ری بود سال برسیصد وهفتاد ویک از تاریخ پادشاهی یزدجردشهریار وآغاز تصنیف این کتاب شهریورماه بود سال برچهارصد وچهل‌ونه ازآغاز عمر من هشت‌سال‌تمام که گذشت‌مرا آرزوی شکره‌داری پدید آمد ودل‌اندران بستم ومدت شصت سال باین‌شغل‌اشتغال نمودم وسپاهیگری و خدمت سلطان باین

سبب اختیار کردم وآنچه خدای‌عز وجل‌مرا روزی کرد از درمی‌چهار دانگ دراین شغل خرج کردم ودانایان متنفقند که ایزدتعالی‌آدم‌را بی‌عشق‌نیافریده ، هر کسی را شوق بچیزی بود ناچار پسندیده یا نکوهیده.

نسوی خود از دانشمندان قرن‌پنجم هجریست[۳۱] وبادقت‌و کنجکاوی دراحوال شکره تحقیق می کند . بعلاوه کتاب وی مشتمل است بر عقاید و آراء بسیاری از پادشاهان وبزرگان وامراء وشکره‌داران وقت ، نام بسیاری از پرندگان ، و آلات صید، آراء خراسانیان وعراقیان ومردم طبرستان‌درباب بازوصید و نیز تجربیات شصت سالهٔ خوداو، و ازاین جهات کتابی بسیارگرانبهاست. پایان کتاب‌چنین‌است : واین کتاب را بدین جایگاه ختم کردیم و از درازی کوشیدیم تاموجب ملال خاطر خوانندگان نشود.

۲ ـ بازنامهٔ معروف به بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا که نسخهٔ عکسی آن درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران‌است در صدوسی‌وپنج باب. صدوسی‌ویک باب آن نوشته‌شده وچهار باب آن افتاده است. نسخه‌یی کامل ازآن درکتابخانهٔ مجلس وجود دارد اما کاتب درآن تصرف کرده‌است. این‌بازنامه مقدمه‌یی‌مبسوط درشکره‌داری رومیان ویونانیان دارد وبعلاوه اقوال‌ترکان‌وپارسیان‌را در هر مبحث‌می‌آورد مقدمهٔ آن‌چنین است: بدانکه حق سبحانه‌وتعالی شکره را بیافرید از چهارعنصر و درانسان پیدا کرد اختلاف مزاج وبیماریهای گوناگون چنانکه در همه‌حیوان. ویاد کردند استادان‌در ایشان بیماریها بدلایل‌وبرهان، بقدرآنکه تجربه یافتند وعمل ایشان یاری داد. و باشد چیزهای دیگرکه به ایشان روی نموده باشد که متأخران در معرفت آن نرسند زیراکه به زیرکان چیزی پوشیده نباشد وهیچ دستی نیست که ورای اودستی‌نیست چنانکه گفته‌اند کل ذی‌علم‌علیم وبااین هم نشاید ازگزاف‌چیزی‌آزمودلیس‌المخاطره لجمود وان کان سلیماً . برای آگاهی از نثرکتاب چند سطر در ذیل نقل می‌شود:

اول کسی که‌بیان‌شکار کردملکی‌بود نامش دیمهرش. روزی بتماشامی گشت ناگاه چشمش بر بازپران افتاد نظارهٔ وی می کرد چون باز در پرواز از پی‌طعمه گاه

چون ملک همراز فلک و گاه چون غواص چالاک همساز مرکز خاک دیگر باره چرخ می زد تا به چرخ می رسید و در موج اوج هوا جلوه می کرد و در میدان فضا چون مبارزان جولان می کرد بطریق سیاحت هوامی کرد ملک براثر وی می برفت تا از تک و تاز بنا زآسایش کرد . . . .[۳۲]

متأسفانه نویسنده این بازنامه شناخته نیست اما پیداست که پس از بازنامهٔ نسوی نگاشته شده زیرا درورق ۲۹ می نویسد: ومختص رازی چنان یاد کرد در کتاب خود ... و پیداست که منظور او از مختص رازی سید مختص ابوالحسن علی بن احمد نسوی است که در ری مسکن داشته است .

۳ـ صیدنامهٔ ایلخانی در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ـ مؤلف این کتاب علی بن منصورالحورنی؟ است که در زمان طغاتیمورخان (متوفی در ۷۵٤ هـ. ق) ریاست قوشخانه وپاره یی امور دیوانی داشته .

خودوی یکجا اشاره می کند که در تاریخ ذی الحجهٔ سنهٔ خمس وسبعمأة در ولایت دستجردان بجهت این ضعیف شاهین دینارگان نادرآورده بودند . . . بنابه گفتهٔ مؤلف روزی صیدنامهٔ ملکشاهی را برطغاتیمورخان عرض کردند وچون تنها درباب بازویوزوچرغ بود مؤلف سه باب درشاهین وشنقاروترمتای وسه باب در گشاد کردن شیروپلنگ وسیاه گوش وسگ به آن افزوده وآن رامصور گردانیده است . چنان که ازمقدمه برمی آید مأخذ صیدنامهٔ ملکشاهی جوارحنامه شاهنشاهی است وآن ترجمه ای بوده است ازباز نامه نوشیروانی که به فرمان ابوالفوارس عبدلملک بن نوح پادشاه خراسان بوسیله ابوالخیری ازپهلوی به پارسی ترجمه شده است .

مقدمهٔ صیدنامهٔ ایلخانی چنین است ، «بسم الله الرحمن الرحیم حمد بیحد وسپاس بی قیاس (خداوندی را) که سیمرغ قاف دواسبه بسرحد عد واحصاء آن نرسد حضرت منزه خداوندی را جلت نعماؤه و تبارك اسماءه که بنابر ارادت ابداع انواع اجناس ، و اجتماع قواوحواس ، ظلمات طلسم آدم خاکی را مخزن ابداع ومنبع آب حیات گردانید» .

این کتاب نسخه یی ناقص از کتاب اصلی است زیرا در پایان کتاب با خط دیگر غیر از خط اصلی جملهٔ فی الفور به شود والله اعلم خاتمه به آن اضافه شده است

ومتاسفانه از نسخهٔ اصلی که مصور بوده ومحتوی بازنامهٔ نوشیروانی و جوارحنامهٔ شاهنشاهی وصیدنامهٔ ملکشاهی‌اند کی مانده است .

۴ ـ کتاب التذکرة فی العلم البیزره از محمدبن زاهدالتستری که به امر شیخ حسن بزرگ (متوفی در ۷۵۷ ه ق) از عربی به فارسی پاك برگردانیده شده است تاریخ تحریر ۱۳۰۸ هجری قمری است با خطی زیبا بوسیلهٔ علیرضا الحسینی‌ـ شیرازی مقدمهٔ کتاب چنین‌است : «شکر وسپاس بی‌غایت وثنا وستایش بی‌نهایت خدای جلت قدرته که نقش بند حکمت وقدرت او ، آسمان فطرت را به ابداع تصاویر غرایب طیور مصنوعات‌آراسته است و زمین خلقت به‌اصناف تماثیل‌عجایب وحوش پیراسته .» کتاب ناتمام‌است وجای خالی ازآن نا نوشته مانده است. کتاب متعلق به سپهبد نصراللهی است که بر بنده منت نهادند وچندی‌آنرا در اختیارم گذاردند .

۵ ـ بازنامهٔ بادلیان اکسفورد (شماره ۱۸۶۰) تألیف علی‌بن حسین‌بن علی میران الحسینی (۷۵۹ ه ق) در هفت مقاله ویک خاتمه : مقالهٔ اول در باز نمودن اجناس انواع شکره ـ مقالهٔ دوم‌در اوصاف باز ـ مقالهٔ سیم‌در اوصاف‌شاهین وذکر نشانی چند که دلالت کند بر خوبی وی . مقالهٔ چهارم در اوصاف چرغ مقالهٔ پنجم در ذکر شرایط وآداب شکره آموختن ونگاه‌داشتن وتدبیر خوبیهای‌وی مقالهٔ ششم درذکرتندرستی شکره‌وتعداد بیماریها که در وی می‌باشد ـ مقالهٔ هفتم درذکرعلاج‌وعلامات‌مرضها که ذکر کرده‌شد. وخاتمه درکیفیت کریج‌دادن‌شکره.

۶ ـ بازنامه خدایارخان داود عباسی مشهور به صیدالمراد فی‌قوانین‌الصیاد این بازنامه یکبار درکلکته چاپ شده ودستنویسی از صیدنامه ایلخانی است به خصوص مقدمه بسیار جالب صیدنامه ایلخانی‌را باحذف واضافاتی نقل کرده است مقدمهٔ‌آن چنین است « حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد مالك الملکی را سزد که سیمرغ وهم‌وشهسوار عقل‌دواسبه بسرحد واحصای‌آن نرسد حضرت منزه خداوندی راجلت نعماؤه وتقدست وتبارکت اسماءه که بنا بر ارادت ابداع انواع واجناس و اختراع

قوا وحواس ظلمات طلسم‌آدم خاکی را مخزن ابداع ومنبع آب‌حیات گردانید»[۳۳]

۷ ـ رسالهٔ صید وشکار (کتابخانه مرکزی‌دانشگاه تهران) تألیف مجدالدین بن محمد شفیع‌الهاشمی‌العباسی که‌در اوایل قرن‌دوازدهم بنام‌عبدالله‌خان‌از امرای دربار صفوی نوشته شده وتاریخ تحریرآن ۱۱۲۵ هجری قمری است. کتاب در ۱۲ باب تنظیم شده ومقدمهٔ‌آن چنین است: (پس از ده صفحه در مدح ممدوح) «مشهور اینست که اول کسی که دام‌نهادن راابداع کرد وجانورگرفتن‌را اختراع نمود جمشید بود وکسب علوم وسایر فنون در خدمت افلاطون کرده شوق بیشمار به شغل شکار داشت روزی دقت‌نظرش برمگسی افتاد که‌از هواآمده بدام‌عنکبوتی که در بعضی از جدار منزل نشیمن او بود گرفتار شد. همان وضع ترتیب دام وجهة نظر اهتمام ساخت وباین هیأت که تعارف دارد به صید جانوران‌پرداخت» کتاب در دوازده باب تنظیم شده و از باب هشتم ببعد اختصاص به اباحت صید واحکام‌آن دارد.

۸ ـ بازنامهٔ ناصری ـ این کتاب تألیف حسام الدوله تیمورمیرزا فرمانفری فارس است وتاکنون چند بار بچاپ رسیده است. آغاز کتاب چنین است: «بازنامه را به طراز بی‌نیازی مطرزوخامه را به نیاز ثنای کارسازی معرز که طرهٔ‌اجنحهٔ شاهبازان ارواح مکرم در شاهراه عبادتش چون ابواب رحمت او بر چهرهٔ اربابِ ارادتش باز است ...» و پایان کتاب بدینگونه است:

تمت‌الکتاب بعون الملک الوهاب فی‌یوم الاربعاء فی‌شهرذی‌القعده‌الحرام فی‌سنه‌الف ومأتین خمس وثمانین‌من‌الهجرة النبویه من افکار وتجربیات تیمورمیرزا بن حسنعلی‌میرزا ملقب به فرمانفرمای مملکت فارس.

همچنین باید از دستور صید یا رسالهٔ بازنامه (شمارهٔ ۱۸۵۹) متعلق به کتابخانهٔ بادلیان تألیف خواجه محمدآصفی که بنام ابوالمظفرمحی‌الدین فیروزشاه تألیف شده و دوبازنامهٔ در فهرست ایوانف (ص ۷۴۲) که مؤلف‌اولی معلوم نیست ودومی از محبعلی خان خاص علی‌بن نظام‌الدین که بنام اکبرشاه(۹۶۴-۱۰۱۴

ه ق) تألیف شده است وبازنامهٔ عرب نجفی متعلق بـه‌آستان قدس وبازنامـــهٔ کتابخانـهٔ ایندیاافیس (شمارهٔ ۲۱۹٤) نام برد در خاتمـه یادآور می‌شود که در بسیاری از کتب لغت وطب وجانورشناسی وادب چون صبح الاعشی وتذکرهٔداود ضریر انطاکی وتحفهٔ حکیم‌مومن وحیوة‌الحیوان و نوروزنامه وغیره از شکره وشکره داری وآداب‌آن سخن رفته است .

حواشی

۱- شاهنامهٔ فردوسی به‌کوشش دکتر دبیر سیاقی ج ۱ ص ۳

۲- فارسنامه ابن‌بلخی چاپ اروپا ص ۲۸

۳- مقدمهٔ صید المراد فی‌قوانین‌الصیاد ، چاپ کلکته۱۹۰۸م و نگاه‌کنید به مقدمهٔ صیدنامهٔ ایلخانی خطی کتابخانهٔ مجلس ص ۲٤

٤- بازنامهٔ نسوی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک ص ۲. نام این بازنامه‌ها مکرر در بازنامهٔ نسوی آمده است.

٥- الفهرست ترجمهٔ رضا تجدد ص ٥٥۹

٦- بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه عکسی کتابخانه ص ۹

۷- همین کتاب ص ۹

۸- صید المراد فی قوانین الصیاد چاپ کلکته ۱۹۰۸ میلادی ص ۱۸

۹- مقدمهٔ صید نامهٔ ایلخانی خطی مجلس .

۱۰- صیدالمراد چاپ کلکته ۱۹۰۸ م ص ۱۸

۱۱- بازنامهٔ نسوی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک ص ٤۳

۱۲- بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا ص ۹

۱۳- سبک‌شناسی ملک‌الشعرای بهار ج ۱ ص ۱٥۹

۱٤- تاریخ تمدن اسلام ترجمهٔ علی جواهرکلام ج ٥ ص ۲۱٤-۲۱٥

۱٥- ترجمهٔ الفهرست از رضا تجدد ص ٥٥۹ و ۱۹۱

۱٦- صیدنامهٔ ایلخانی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس ص ۳۰

۱۷- صیدنامهٔ ایلخانی ص ۲۹-۳۰

۱۸- بازنامهٔ نسوی نسخهٔ کتابخانهٔ ملک ص ۱-۲

۱۹- همین کتاب ص ۲

۲۰- نوروزنامهٔ جیبی ص ۷۶

۲۱- نوروزنامهٔ جیبی ص ۷۶

۲۲- بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی ص ۲۹

۲۳- تاریخ گزیده باهتمام عبدالحسین نوائی ص ۴۲۸-۴۲۹

۲۴- مقدمهٔ صیدنامهٔ ایلخانی نسخهٔ خطی مجلس

۲۵- ممکنست مقصود از ابولفوارس و فیاورزی خواجه عمید ابوالفوارس فناورزی معاصرنوح بن نصر سامانی (۳۳۱-۳۴۱ هجری) باشد که در سال ۳۳۹ سند بادنامه را از پهلوی به زبان فارسی در آورد (دکتر غلامحسین صدیقی - حکیم نسوی مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات سال ۶ شمارهٔ ۱)

۲۶- صیدالمراد چاپ کلکته ص ۱۸

۲۷- مقدمهٔ بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا

۲۸- از نبیره زادگان جوجی برادر چنگیز که از ۷۳۷تا۷۵۴ هجری قمری درخراسان و جرجان حکومت داشت. (لغت‌نامه).

۲۹- صیدنامهٔ ایلخانی ورق ۲۰-۲۱

۳۰- آداب اللغةالعربیه ج ۲ ص ۲۷۹

۳۱- رجوع شود به مقالهٔ حکیم نسوی آقای دکتر غلامحسین صدیقی در مجله دانشکدهٔ ادبیات سال ۶ شمارهٔ ۱

۳۲- نقل از بازنامهٔ موزهٔ بریتانیا نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی ورق ۱۳

۳۳- مقایسه‌شود بامقدمهٔ صید نامهٔ ایلخانی . ونیز رجوع شود به مقاله حکیم نسوی از دکتر غلامحسین صدیقی مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیاب تهران سال ۶ شمارهٔ ۱

فیروز حریرچی

نکاتی چند دربارهٔ سبک اشعار عربی هاتف اصفهانی

پیش ازآنکه دربارهٔ موضوع وسبک أشعار عربی هاتف اصفهانی سخن بگویم به دو نکته اشاره مینمایم : نخست آنکه منظور اساسی از انتخاب این موضوع آن است که أشعار شاعرعربی ایرانی باتوجه به سبکهای ادب عربی مورد مطالعه قرار گیرد وارتباط آنها با أشعار شاعران تازی گوی (اعم از ایرانی وغیر ایرانی) ومقام شاعری هاتف در زبان عابی واضح ومشخص شود زیرا برخی از محققان اشعار عربی شاعران پارسی گوی را چندان مورد توجه قرار نداده ، دربرابر آن سکوت اختیار کرده‌اند در حالیکه اگر أشعار عربی سعدی وحافظ وفرصت شیرازی ومولوی وخاقانی وغیره دقیقاً مورد بررسی واقع شود مسلم خواهدشد که هریک از شعرای مذکور در زبان عربی نیز سبک مخصوصی داشته ، یادر قلمرو یک یـــا چند سبک مختلف ادبیات عرب آمیخته باشیوهٔ خاص خود سخن سرائی کرده‌اند. نکته دوم آنکه أشعار عربی هاتـف اصفهانی درپایان دیوان هاتف به اهتمام وحیددستگردی (رحمه‌الله) بچاپ رسیده[1] است. مرحوم وحید چنانکه خود در مقدمهٔ دیوان اشاره کرده است أشعار عربی هاتف هاتف را ازروی نسخهٔ خطی نگارستان[2] دارا تألیف عبدالرزاق دنبلی (متوفی به سال ۱۲۴۳ ه.ق) متعلق به مرحوم سعیدنفیسی (تغمده‌الله برحمته) استنساخ کرده عیناً بدون تصحیح درآخر دیوان شاعر درج نموده‌است بهمین جهت اشعار چاپ شده در دیوان هاتف خالی از اغلاط نمیباشد . لذا اینجانب اشعار عربی شاعر را تصحیح

نمودم وپس از شرح به زبان عربی، در رساله‌ای[۳] جداگانه‌چاپ کردم اما همین رساله علاوه‌بر نقائصی چند از لحاظ احتوای کامل اشعار عربی هاتف اصفهانی نیزناقص است زیرا پس از استقصای مجدد ۲۷ بیت از قصیده ذیل را.

تجافی طبیبی نائیاً عن دوائیا　　أخلای خلونی أبیت ودائیا

در نسخهٔ خطی کتاب تجربةالاحرار و تسلیة الابرار تألیف عبدالرزاق‌دنبلی بدست آوردم این نسخهٔ به شماره ۱۲۵۳ درکتابخانهٔ ملی مضبوط و از خاندان محتشم‌السلطنه خریداری شده است و اشعار عربی هاتف از صفحه ۲۲۶ تا ۲۳٤ نسخهٔ مذکور ذکر گردیده ، بنابراین بی‌مورد نخواهد بود اگر اشعار عربی هاتف اصفهانی مجدداً طبع گردد.

هاتف‌سه قصیده به زبان عربی سروده است که اکنون چند بیت از قصیده‌ای راکه بالغ برسی بیت میشود جهت بررسی ذکر مینمایم :

سلمی علی رحلها والرحل محمول　　والرکب مرتحل و القلب متبول
تودع الصحب فی‌لهف وفی‌أسف　　و قلبها بی‌عن الاصحاب مشغول
دخلت منزلها لیلا علی وجل　　من أهلها وقناع اللیل مسدول
مالت الی وقالت وهی ضاحکة　　یاطارق اللیل جن أنت أم غول
فقلت صبک لابل عبدك العاصی　　أمری الیک ومنک العفو مأمول
فقبلتنی و قالت مرحباً بفتی　　أغواه حبی وعذر الصب مقبول

باتوجه باابیات مذکور میتوان گفت که هاتف در موضوع این‌قصیده ازشاعران دورهٔ جاهلی وصدراسلام متأثر شده است‌واینکه دورهٔ صدراسلام‌وجاهلی‌را بایکدیگر بکار میبریم ازآنجهت است که سبک‌شعرعربی تاظهور محدثین خصوصیات‌ومیزات مشترکی داشته وتحول عمیقی ازلحاظ سبک در شعرعربی تا پیدا شدن شاعرانی‌چون ابونواس وبشاربن‌برد بوجود نیآمده است فقط در دوره بنی‌امیه‌تحول قابل‌ملاحظه‌ای پس از خلافت معاویه موجب شده است که سه مکتب یا سه مدرسهٔ بدویه و

حضریه وصناعیه[٤] در غزل عربی بوجود آید چنانکه از اشعار ابونوس وبشارین[٥] برد به تغییرسبک وموضوعات شعر عربی میتوان بی‌خوبی پی‌بردابونواس گوید :

دع الاطلال تسفیهـــا الجنـــوب وتبلی عهـد جدتهـا الخطـوب[٦]
وخل‌لراکب الوحبـــناء ارضـــا تخب بها النجیبة و النجـــیب
ولا تـــأخـــذ عن الاعـــراب لهواً ولاعیشـــاً فعیشهـــم جـــدیب

*

در قطعه دیگر گوید:

لتلک أبکی لاأبکـــی لمنزلـــة کانت تحل بهـا هند و اسماء[٧]

درجای دیگر گفته است:

عاج‌الشقـــی علـــی رسم یسائلـه وعجت اسأل عن خمـــارة‌البلـــد
ومن تمیم ومن قیس واخوتهـم لیس الاعاریب عندالله من احد[٨]

بشاربن برد گفته است :

هل مـن رسول مخبـر عنـی جمیـــع العـــرب
بـــاننـــی ذوحـــســـب عال علـــی ذی‌الحسب
ولاشـــــویـــنـــــاورلا منضنضا بـــالـــذنـــب
ولا حـــد اقط ابـــی خلـــف بعیـــر اجـــرب

گمان میکنم ابیات مذکور برای اثبات تغییر سبک کافی باشد اما اینکه گفتم هاتف در قصیدهٔ سابق‌الذکر از شاعران دورهٔ جاهلی واسلامیین متأثر شده است‌شاید پاره‌ای ازفضلاء برسبیل اعتراض بگویند که این نوع مغازله را در أشعار شاعران دوره‌های بعد نیز میتوان یافت درپاسخ میگویم این‌جانب نیزاز لامیة‌العجم‌طغرائی اصفهانی (متوفی‌به‌سال ٥١٣) آنجا که میگوید :

انی أرید طروق الحـــی من اضـــم وقدحماه رماة الحی من ثعـــل
یحمون بالبیض والسمراللـــدان به سود الغدائر حمـــرالحلی والحلل

والحب حيث العدى والاسدرا بضة حول الكناس لها غاب من الاسل

واز اشعار نظير آن غافل نيستم ولى اين نوع معاشقه كه عاشق شبانه بسرا-

پرده معشوق درآيد واز غفلت نگهبانان قبيله وساكنان معشوق استفاده كند وأحياناً اگرهم بيدار شوند جهت رسيدن به دلداده خود هرگونه منازعه وجدالى را تحمل نمايد دراشعار شاعران دورهٔ جاهلى كاملا اصالت دارد ودراسلاميين با اصالت كمتر ودوره‌هاى بعد تاحدى با تكلف تلقى ميشود زيرا مغازله به عنف و آميخته به فخر ومباهات بامحيط جاهليت وتندخوئى اعراب قبل از اسلام مناسبتر است واضافه‌ميكنم اين بيت‌عروة‌بن‌الورد يا عروة‌الصعاليك .

وان جارتى ألوت ريـــاح ببيتها تغافلت‌عنه حتى‌يسترالبيت‌جانبه[۹]

واين بيت عنترة‌بن‌شدادعبسى

أغض طرفـــى مابدت لى جارتى حتى يوارى جارتى مـــأ واها[۱۰]

در حكم‌النادر كالمعدوم است ودر عدم اشاعهٔ نوع مغازله‌اى كه براى زمان جاهليت ذكر گرديد نميتواند تأثير بسزائى داشته باشد . مضافاً باينكـــه هاتف اصفهانى علاوه برانتخاب موضوع از شاعران عصر جاهلى واسلامى در بـــرخى از تراكيب‌لغوى واوصاف‌نيز چنانكه بآنها اشاره خواهد شد از دوطبقهٔ مذكور متأثر شده‌است‌اكنون‌ابياتى ازشاعران‌دورهٔ‌جاهلى كه‌نظيرمضمون‌قصيدهٔ‌هاتف‌اصفهانى‌است بعنوان نمونه ذكر ميشود :امرؤالقيس گويد :

سموت اليهـا بعـد مـانام‌أهلها سمو حباب الماءحالا على‌حال[۱۱]

فقالـــت سباك الله انك فاضحى ألست‌ترى السماروالناس‌أحوالى

فقالت يمين الله أبرح قاعـــداً ولو قطعوا رأسى‌لديك وأوصالى

فلما تنازعنا الحديث و أسمحت هصرت بغصن ذى شماريخ‌ميال

وصرنا الـى الحسنى ورق كلامنا ورضت فـــذلـــت اى اذلال

وهم امرؤالقیس درمعلقه گفته است

وبیضة خدرلایرام خباؤها — تمتعت من لهوبها غیر معجل[۱۲]

تجاوزت أحراسا الیها ومعشراً — علی حراصالو یسرون مقتلی

فجئت لقد نضت لنوم ثیابها — لدی الستر الالبسة المتفضل

فقالت یمین الله مالک حیلة — وماانأری عنک الغوایة تنجلی

خرجت بها أمشی تجروراءنا — علی اثرینا ذیل مرط مرحل

هصرت بفودی رأسها فتمایلت — علی هضیم الکشح ریاالمخلخل

نابغهٔ ذبیانی گفته است :

ولقد دخلت علی الفتا — ةالخدر فی الیوم المطیر

و الکاعب الحسناء تر — فل فی الدمقس و فی الحریر

ولثمتها فتنفست — کتنفس الظبی البهیر[۱۳]

سموأل بن عادیا گفته است :

وقبة حاصن أدخلت رأسی — و معصمها الموشم قد لویت[۱۴]

تأثر هاتف تنها در شاعران دورهٔ جاهلی منحصر نمیشود بلکه وی درقصیدهٔ مذکور از پیشوا وزعیم غزلسرایان مدرسهٔ حضریه یا بقول دکتر شوقی ضیف گویندگان غزل صریح یعنی عمربن ابی ربیعة مخزومی متأثر است چنانکه میدانیم عمربن ابی‌ربیعة را قصیده ایست بمطلع ذیل:

أمن آل نعم أنت غاد فمبکر

غداة غد أم رائح و فمهجر[۱۵]

این قصیده بی‌تردید از بهترین غزلهای ادب‌عربی محسوب میشود ، ماجرائی که درآن بهنگام شب درذی دوران وغرور برای‌عمربن ابی ربیعةاتفاق میافتدشباهت کاملی به قصیدهٔ هاتف‌دارد زیرا همچنانکه هاتف بهنگام‌صبح معشوق‌خودرا باچشم گریان‌ترك میکندعمربن ابی ربیعةنیز بادیدن‌صبح از دلدادهٔ خود جدا میشود و باحیله ونیرنگ خانهٔ محبوب را ترك میگوید اگر این دوقصیده‌در تراکیب لغوی ومیزات

سبکی نیز مانند هم بودند تشخیص آندو از یکدیگر کار ساده‌ای نبود . اکنون چند بیت ازآن بعنوان نمونه ذکر میشود .

ولیلة ذی دوران جشمنی السری — و قد یجشم الهول المحب المغرر
وبت أناجی النفس أین خباؤها — و کیف لما آتی من الامر مصدر
فلما فقدت الصوت منهم وأطفئت — مصابیح شبت بالعشاء وأنور
و غاب قمیر کنت أرجوغیوبه — و روح رعیان و نوم سمر
وقالت وعضت بالبنان فضحتنی — و انت امرؤ میسور امرك أعسر
فوالله ما أدری أتعجیل حاجة — سرت بك أم قدنام من کنت تحذر
فقلت لها بل قادنی الشوق والهوی — الیك و ساعین من الناس تنظر

*

فقالت وقدلانت وأفرخ روعها — کلاك بحفظ ربك المتکبر
یرف اذایفترعنه کأنه — حصی برد أو اقحوان منور
أشارت بأن الحی قدحان منهم — هبوب و لکن موعد لك عزور
فماراعنی الامناد بسر حلة — و قدلاح مفتوق من الصبح اشقر

هاتف اصفهانی در قصیدهٔ مذکور پاره‌ای از تراکیب لغوی را با اختلاف اندکی از شاعران دورهٔ جاهلی واسلامی گرفته است برای مثال چند نمونه ذکر میشود :

اعشی گفته است :

و دع هریرة ان الرکب مرتحل
وهل تطیق وداعاً ایها الرجل[١٦]

هاتف گفته است:

سلمی علی رحلها و الرحل محمول
والرکب مرتحل والقلب متبول

کعب‌بن زهیر در قصیدهٔ بانت سعاد گفته است:

وما سعاد غداة البین اذرحلوا

الا أغن غضیض الطرف مکحول [۱۷]

در قصیدهٔ دیگری کعب زهیر گفته است:

أغن غضیض الطرف رخص ظلوفه

یرود بمعتم من الرمل هائل[۱۸]

هاتف گفته است :

صحبی أراقت دمی‌ظلماً بلحظتها

عین علیل غضیض الطرف مکحول

کعب‌بن زهیر گفته است:

نبئت أن رسول الله أو عدنی

والعفو عند رسول الله مأمول

هاتف گفته است:

فقلت صبک لابل عبدك العاصی أمری الیک ومنک العفو مأمول

کعب‌بن زهیر گفته‌است:

لذاك أهیب عندی اذ أکلمه وقیل انک منسوب و مسؤول

هاتف گفته است:

قتلت تفساً بلا ذنب و لاحرج تالله انک عن هذا لمسوول

هاتف علاوه بر استعمال پاره‌ای ترا کیب لغوی‌شاعران‌دورهٔ جاهلی‌واسلامی برخی تشبیهات و اوصافی را بکار برده است که مانند آنها را دراشعار فحول‌شعرای دورهٔ جاهلی واسلامی از قبیل امرؤالقیس ، طرفةبن‌العبد ، عنترة بن‌شداد ، کعب بن زهیر، عمربن‌ابی‌ربیعة ، حسان‌بن ثابت ، اعشی میتوان بحدوفور مشاهده کردمثلا هاتف سروده‌است.

بیض ترائبها سود ذوائبها ما بینها من نظیم الدر عثکول
قز عقائصها بالبان فائحة ممسک بیدالحوراء مفتول
نار قد تنی وجاءت فی غلالتها تمیس نحوی رویداً وهی عطبول

امرؤالقیس گفته است:

مهفهفة بیضاء غیر مفاضة ترائبها مصقولة کالسجنجل
و فرع یزین المتن أسود فاحم أثیث کقنو النخلة المتعثکل
وجید کجید الریم لیس بفاحش اذاهی نصته ولا بمعطل

أعشی گفته است:

وثدیان کالرمانتین وجیدها کجید غزال غیرأن لم یعطل [19]

طرفة بن العبد گفته است:

وفی الحی أحوی ینفض المردشادن مظاهر سمطی لؤلؤ و زبرجد [20]

عنترة بن شداد گفته است:

و کأنما نظرت بعینی شادن رشاء من الغزلان لیس بتوأم
و کأن فارة تاجر بقسیمة سبقت عوارضها الیک من الفم [21]

حسان گفته است:

وجید کجید الریم صاف یزنیه توقد یاقوت و فصل زبرجد
کأن الثریا فوق ثغرة نحرها تو قد فی الظلماء أی توقد [22]

عمربن ابی ربیعة گفته است:

وترنو بعینیها الی کمارنا الی ربرت و اسط الخمیلة جوذر
یمج ذکی المسک منها مفلج رقیق الحواشی دو غروب مؤشر

قصیدهٔ دیگر هاتف به مطلع ذیل:

تجافی طبیبی نائیاً عن دوائیا أخلای خلونی أبیت ودائیا

چهل وپنج بیت است. اگرچه هاتف آنرا درباره میرزا محمد نصیر اصفهانی استادخود سروده است ولی من البدایة الی النهایة از موضوع غزل تجاوز نمیکند واگر

آنرا قصیده وداعیه یاشکوائیه‌بنامم چندان خطا نکرده‌ام با توجه‌به اسلوب‌و کیفیت تعبیر آن چنین استنباط میشود که هاتف‌در نظم قصیدهٔ مذکور از شعرای مدرسه بدویه یا شاعران‌عذری از قبیل‌عروة‌بن حزام‌العذری وجمیل‌بن‌معمرالعذری ومجنون بنی‌عامر متأثر شده‌است. اکنون چند بیت ازآن بعنوان نمونه ذکر میشود :

تداوونني رفقاً علی و أنتمـوا — علی غفلـة منی و جهـل بحالیا
ترومونی اصلاحی‌وأفسدنی الهوی — فهیهـات ماأنتم علیـه ومابیا
فیالیتنی ألقـی لـدائی وکربتی — سواه دواء أو طبیباً مداویـا
بنی‌أم قدأبکی دما وترونني — فما بالکم لاترحمون بکـائیـا
فصرت ولا ادری مـن‌الیـوم‌لیلتی — ولاعن یمینی لو نظرت شمـالیـا
فقوموابلامهل وسوقوا مطیکـم — الی کعبة الآمال دار الأمـانیـا
وقصوالـه همی وکربی ولوعتی — و شدة اسقامی و طول عنائیـا
قفوا عنده مستأنسیـن و بلغـوا — الیـه سلامی ثم بثوا غـرامیـا
وکثرة آلامـی و قلـة حیلتـی — وطول مقاساة النـوی واصطباریا
وقولوالـه یاصاح یاغایة المنـی — وقاك الـه العالمیـن الدواهیـا
الی‌الله أشکو من هموم صغارهـا — تحاکی الجبال الشامخات الرواسیا
الی‌الله اشکو لیلـة مدلهمـة — علی‌العیـن أرخت‌من‌دجاها غواشیا

باتوجه بابیات مذکور تأثیر اشعار ذیل را در قصیده هاتف میتوان بخوبـی مشاهده کرد .

مجنون‌بنی‌عامر گفته است:

دعونی دعونی قـد اطلتم عـذابیا — وانضجتم جلـدی بحر المکاویا[۲۳]
دعونی أمت هما و غمـا و کربة — أیا ویح قلبی من به مثـل مابیا
برانی شوق لوبرضـوی لهـده — ولـو بثبیر صـار رمسا وسافیا

درجای دیگر گفته است :

لقـد لامنـی فی‌حب لیلـی أقاربی — ابی وابن‌عمـی وابن‌خالی‌وخالیا[۲٤]

یلومون قیساً بعد ماشفه الهوی — وبات یراعی النجم حیران باکیا
فیا عجباً ممن یلوم علی الهوی — فتی دنفا أمسی من الصبر عاریا

در قطعه دیگر گفته است :

الی‌الله اشکوما ألاقی من الهوی — بلیلی‌ا ففی قلبی جوی وحریق[۲۵]

کثیر عزة گفته است:

خلیلی هذا رسم عزة فاعقلا — قلوصیکما أنظرا حیث حلت[۲٦]
ومسا تراباً کان قد مس جلدها — وبیتاً وظلا حیث بانت وظلت

عروة‌بن‌حزام عذری گفته است:

خلیلی من علیا هلال‌بن عامر — بصنعاء عوجا الیوم و انتظرانی
ألا أحملا بارك‌الله فیکما — الی حاضر الروحاء ثم دعانی
تحملت من عفراء مالیس لی‌به — ولاللجبال الراسیات یدان[۲۷]

سومین قصیدهٔ هاتف به مطلع ذیل در مدح رسول‌اکرم واهل بیت میباشد که بالغ بر چهل وهفت بیت است:

نادمت أهل الحمی بذی سلم — فارقتهم و ندیمی بعدهم ندمی

از مطالعهٔ ابیات این قصیده میتوان گفت که هاتف درسرودن آن از قصیدهٔ مشهورالامام بوصیری یعنی البردة که بمطلع ذیل میباشد متأثر شده است:

أمن تذکر جیران بذی سلم — مزجت دمعاً جری من مقلة بدم

هاتف در قصیدهٔ مذکور علاوه بربردة در برخی از معانی از قصیدهٔ مشهور دعبل خزاعی نیرمتأثر شده است دعبل گفته است:

مدارس آیات خلت من تلاوة — و منزل وحی مقفرالعرصات
سوی أن منهم بالمدینة عصبة — مدی الدهر أنضاء من الازمات
قلیلة زواء سوی بعض زور — من الضبع والعقبان و الترخمات
فلولاالذی أرجوه فی‌الیوم أوغد — تقطع قلبی اثرهم حسراتی
خروج امام لامحالة خارج — یقوم علی اسم‌الله والبرکات

یمیـز فینا کـل حـق و بـاطـل و یجـزی علی النعماء والنقمات

هاتف گفته است:

فاضحت مساکن سادات اولی‌خطر ظلـت منازل أشراف ذوی همـم

مأوی الثغالب والذئبان والضبـع مثوی الرفاریف والغربان والرحم

أو ذواوقد صبرو افی کل ماظلموا والله من ظالمیهـم خیـر منتقـم

یعجل الله فی‌اظهار قائهـم حتی یزیح ظلام الاعصـراندهـم

از بررسی اشعار مذکور میتوان گفت که هاتف در زبان وادبیات عرب مهارت کامل داشته، در دواوین وآثار ادب عربی متظلع بوده است . وی رابایداز شاعران ممتاز محسوب کرد زیرا چنانکه روشن شد هاتف مانند بسیاری از شاعران عرب از ریزه‌خواران شعر عربی شعرای درجهٔ دوم‌وسوم‌متأثر نشده بلکه‌درهرسبکی‌از امراء و وپیشوایان آن شیوه اقتباس کرده است و دراین‌تأثر نیز بهترین و شاهکارهای‌قصائد آنها را ممثل خویش قرار داده است . امتیاز هاتف برشاعرانی که از آنها پیـروی نموده، وحدت موضوع قصائد اوست. مثلا اگرچه امرؤالقیس یا اعشی یا کعب‌بن زهیر و کثیرعزه در موضوع غزل سخن گفته‌اند ولی در کمتر قصیدهٔ آنها وحدت‌موضوع توان یافت ولی هاتف درهرسه قصیدهٔ خویش نظم فکری ووحدت موضوع را بحد کامل رعایت کرده وهمین هم‌آهنگی وتناسب‌ابیات از لحـاظ موضوع به‌اشعار وی زیبـائی خاص بخشیده است امتیـاز دیـگر هاتف آنستکه وی در استعمال اوصاف وتشبیهات از ذوق‌سلیم ایرانی بهره‌مند شده ومانند شاعرانی که از آنهامتأثر شده است معشوق خویش را به بیضة‌الخدر، ربرب‌بکر، سفین‌ابن‌یامین یاعدولیـه تشبیه ننموده است از مهمترین امتیازات هاتف سادگی وسلاست بیان اوست اومانند امروالقیس مستشزرات وسجنجل ومهفهف‌و عقنقل‌بکار نبرده بلکه پاره‌ای از مضامین امرؤالقیس ودیگر شعرای جاهلی واسلامی را با الفاظی زیبا درترا کیبی زیباتربیان کرده است واما اینکه هاتف در سرودن این اشعار ازچه محیطی متأثرشده است باید

گفت که وی از بیئةذهنیة یامحیط ذهنی تأثر پذیرفته است بعبارت دیگر هاتف ادبیات عرب را دقیقاً مطالعه کرده وشاهکارهای ادب عربی را بخاطر سپرده است آنگاه قصائد خودرا تحت تأثیر آنها آمیخته باشیوه وذوق خاص خود سروده است.

حواشی

۱- رجوع کنید به دیوان هاتف اصفهانی چاپ سال ۱۳۳۲ از ص ۱۲۷ تا ۱۳۱

۲- نگارستان دارا به اهتمام آقای دکتر خیامپور چاپ شده است ولی آقای دکتر خیامپور اشعار عربی را حذف کرده‌اند وچاپ آنها را به جلد دوم نگارستان محول نموده‌اند.

۳- رجوع کنید به دراسة وجیزة حول أشعار هاتف العربیة تألیف نگارنده چاپ طهوری

٤- رجوع کنید به فنون‌الادب العربی - الغزل ص ۷۵ .

٥- رجوع کنید به فن‌الوصف ج ۲ ص ۱۰ .

٦- دیوان ابونواس چاپ احمد عبدالمجید غزالی سال ۱۹۵۳ ص ۱۱ .

۷- دیوان ابونواس ص ٦ .

۸- دیوان ابونواس ص ٤٦

۹- دیوان عروة بن‌الورد شرح ابن‌السکیت ص ۳۰ چاپ مصر سال ۱۹٦٦ .

۱۰- الروائع ، الشعرالجاهلی بقلم فواد افرام‌البستانی ص ٤۸ .

۱۱- فنون‌الادب‌العربی تألیف دکتر سامی دهان بخش غزل چاپ ۱۹٥٤ ص ۱۹ .

۱۲- المعلقات‌السبع - شرح زوزنی چاپ مصر سال ۱۹٦۱ ص ۱۱ .

۱۳- فنون‌الادب العربی - الغزل ص ۲۳ .

۱٤- دیوان سموال بن‌عادیا باهتمام عیسی سابا چاپ دارصار بیروت ص ۱۹ .

۱٥- دیوان عمربن‌ابی ربیعة از محمد عنانی مصر چاپ مطبعهٔ سعادت ص ۱۸۳ .

۱٦- دیوان أعشی چاپ دارصادر بیروت چاپ ۱۸٥۰ م ص ۱٤٤ .

۱۷- شرح دیوان کعب‌بن زهیر از عبیدالله سکری . قاهره ۱۹٥۰ م ص ٦ .

۱۸- شرح دیوان کعب‌بن زهیر ص ۷۹ .

۱۹- دیوان اعشی ص ۱٤۰ .
۲۰- المعلقات‌السبع ص ۵۳ .
۲۱- المجانی‌الحدیثة تألیف فواد افرام البستانی جلد ۱ ص ۱۵٤ .
۲۲- فنون الادب العربی ، الغزل ص ۳٤ .
۲۳- دیوان مجنون چاپ دکتر شوقیه انالجق چاپ آنکارا سال ۱۹٦۷ ص ۱۰ .
۲٤- دیوان مجنون ص ۷ .
۲۵- دیوان مجنون چاپ بمبئی ص ۳۰ سال ۱۳۱۰ .
۲٦- فنون‌الادب العربی - الغزل ص ۵۹ .
۲۷- الاغانی تألیف ابوالفرج الاصبهانی جلد ۲۰ ص ۱۵۲ .

منوچهر امیری

دکتر درزبان وادبیات فارسی

تحقیقات جدید در باره کتاب‌الابنیه

کتاب‌الابنیه عن حقایق‌الادویه تألیف ابومنصور موفق‌بن‌علی‌الهروی نه فقط قدیم‌ترین کتاب فارسی در داروشناسی است بلکه نسخهٔ خطی کامل‌منحصر به‌فردآن نیز قدیم‌ترین نسخهٔ خطی تاریخ‌دار فارسی است که امروز دردست‌داریم. تاریخ کتابت این نسخه ٤٤٧ هجری قمری است. کاتب آن شاعرمعروف اسدی‌طوسی سرایندهٔ گرشاسب‌نامه ومؤلف لغت‌فرس است.

در ١٨٥٩ میلادی رومئوزلیگمان چاپ سربی زیبائی از روی نسخهٔ خطی اسدی در وین به چاپ‌رسانید. در ١٣٤٤ شمسی عکس‌قسمتی از نسخه‌خطی الابنیه مکتوب به خط اسدی با مقدمهٔ استاد مجتبی‌مینوی از طرف بنیاد فرهنگ ایران‌منتشر شد. بیست‌سال قبل(١٣٢٩ شمسی) شادروان استاد احمدبهمنیار الابنیه رابانوشتن حواشی مختصر ومفید آمادهٔ چاپ کرد که در ١٣٤٨ به اهتمام آقای حسین‌محبوبی اردکانی از طرف دانشگاه تهران انتشار یافت. بنده نیز ازسالها قبل سرگرم تصحیح وتحشیه وتعلیق این کتاب بوده‌ام واکنون می‌خواهم در این مجلس که‌نخبه‌ای از دانش پژوهان در آن گرد آمده‌اند فقط دو مطلب مهم را در بارهٔ ابنیه مطرح کنم: یکی تاریخ تألیف‌الابنیه ودیگر آنکه آیاالابنیه تألیف است یاترجمه.

استاد علامه مرحوم محمد قزوینی در مقدمهٔ کوتاهی که به خواهش

شادروان دکتر مهدی بیانی برای الحاق به عکس نسخه خطی‌الابنیه (خط اسدی) ترتیب داده است چنین می‌نویسد ، « .... از شرح احوال مؤلف وتعیین عصر او علی‌التحقیق در هیچیک از مآخذی که به دست‌است هیچگونه‌اطلاعی حاصل نشده .... » الی آخر در جای دیگر (بیست مقالهٔ قزوینی) در بارهٔ صاحب‌الابنیه‌چنین می‌نگارد : « ... ابداً معلوم نیست .. که مؤلف درچه عصری بوده ودر چه‌شهری می‌زیسته وبه نام که این کتاب را تألیف نموده . فقط وفقط آنچه در دیباچهٔ کتاب در خصوص آن امیر یا پادشاهی که این کتاب را مؤلف بـه اسم اوتألیف نموده ذکرشده این عبارت است .« تا آن هنگام که حاصل آمدم اندر حضرة عالـی مولانا امیرالمسددالموید المنصور ادام‌الله علوه پس اورا دیدم ملکی بـزرگوارو دانا ... » الـی آخـر . فلوگل و سایر مستشرقین از این عبارت چنین فهمیده‌اند که مقصود منصوربن نوح‌بن‌نصربن احمدبن‌اسماعیل سامانی (۳۵۰ - ۳۶۵) است وبه نظر بنده این مسأله بسیار بسیار مشکوك می‌آیـد زیرا که ظاهر عبارت چنان می‌نماید کـه کلمات امیرالمسددالمویدالمنصور همه از القاب تعظیم و تفخیمی معموله باشد که به اغلب‌ملوك وامرا اطلاق می‌شده است نه اینکه‌مراد ازالمنصور اسم آن پادشاه بوده است ...وانگهی لقب رسمی منصوربن‌نوح مذکور به‌تصریح عموم مورخین الامیرالسدید بوده است نه امیرالمسدد ، ولی معذلك کلـه حدس فلوگل وسایر مستشرقین در اینکه مراد منصوربن‌نوح باشد بکلی محال و غیـر ممکن نیست بخصوص که کلمهٔ « المسدد » بالقب رسمی منصوربن‌نوح«السدید » هر دو از یک ماده‌اند . این یک مسأله که مورث شک است . مسأله دیگر کـه انسان را در صحت مقولات مستشرقین ... در موضوع عصر مؤلف بشك می‌اندازد اینجاست که در پشت صفحه اول نسخهٔ این عبارت به همان خط کاتب اصـلی مسطور است : « کتاب‌الابنیه‌عن‌حقایق‌الادویه‌تألیف ابومنصورموفق‌بن‌علی‌الهروی حرسه‌الله » که جملهٔ دعائیه « حرسه‌الله » تقریباً صریح است که مؤلف کتاب در حین استنساخ این نسخه بتوسط اسدی یعنی در سنهٔ ٤٤٧ در حیات بوده‌است ودر

حین استنساخ این نسخه بتوسط اسدی یعنی در سنهٔ ٤٤٧ در حیات بوده‌است ودر این صورت چگونه معاصر منصوربن نوح سامانی میتواند باشد. ولی احتمال ضعیفی نیز می‌ورد که اسدی تمام عبارت مذکور را عیناً از روی نسخهٔ اصلی که در حیات خود مؤلف نوشته شده بوده استنساخ کـــرده است . پس در این صورت جملهٔ « حرسه‌الله » راجع به عصر اسدی نخواهد بود بلکه متعلق به اصل نسخهٔ منقول عنها خواهد بود[1] » .

در بارهٔ جمله دعائیه حرسه‌الله و استنباطی که مرحوم قزوینی کرده است (استاد مینوی نیز در این‌خصوص نظر مرحوم قزوینی را تأییدمی‌کند) آقای‌محبوبی اردکانی مینوسد : « اما اینکه از جملهٔ دعائیهٔ حرسه‌الله حدس زده شده است که کاتب نسخه موجوده (اسدی‌طوسی شاعر) با مؤلف هم عصر بوده است ، مطلب مسلم وقطعی نیست زیرا چنانکه خود مرحوم قزوینی هم متذکر شده‌اند ممکن‌است اسدی نسخهٔ خودرا از روی نسخه‌ای نوشته باشد که آن‌نسخه این‌عبارت را داشته بوده است واسدی عیناً به رعایت امانت آن را نقل کرده‌است ...[2] » .

قبل از آقای محبوبی اردکانی شادروان استاد ملک الشعرای بهار در بارهٔ امکان اینکه هروی عین‌جمله حرسه‌الله را عیناً از نسخه دیگری نقل کرده باشد چنین نوشته است : « ... غالباً دیده شده است که کاتبان کتب عین عبارت کاتبان پیشین را درکتابها باتوجه به‌معنی‌ومفهوم‌آن یابدون توجه ، نقل کرده‌اند، و حتی دیده‌ام که عین خط و امضای مؤلف را که در پایـــان تألیف خود رقم کرده ودر آخر نوشته است که (بخط مؤلف نوشته شد) وحال آنکه دلایلی داریم که آن کتاب خطمؤلف نیست[3] » .

۱- بیست‌مقالهٔ‌قزوینی به‌اهتمام‌عباس‌اقبال(طهران ۱۳۱۳ شمسی)، ص ۲۰۲ - ۲۰٤

۲- الابنیه عن حقایق الادویه به تصحیح استاد احمد بهمنیار ، به کوشش حسین محبوبی اردکانی (طهران ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳٤٦) ، ص ۹ - ۱۰ .

۳- سبک شناسی ، تألیف استاد ملک‌الشعرای‌بهار (جلد اول ، طهران ۱۳۲۱) ، ص ۲٤ - ۲۵ .

پس تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که بااستناد به جملهٔ دعائیه حرسه‌الله نمی‌توان به ضرس قاطع گفت که : « مؤلف کتاب در حین استنساخ این نسخه به توسط اسدی یعنی در سنهٔ ٤٤٧ در حیات بوده است ودر این صورت چگونه معاصر منصور بن نوح سامانی میتواند باشد » .

واما پادشاهی که هروی اورا ظاهراً بدون ذکر نام به الفاظ « مولاناالامیر المسدد المؤید المنصور » در مقدمهٔ کتاب ستوده است به عقیده من همان‌منصوربن نوح‌بن نصربن‌احمدبن اسمعیل سامانی باید باشد زیرا گذشته از قرینه‌ای که خود علامه قزوینی بدست می‌دهد (یکی بودن ماده المسدد والسدید) دلایل ذیل نیز قابل توجه است :

۱ ـ ممدوح هروی چنانکه خود او می‌نویسد « امیر » است ولفظ امیر گذشته از معنی عامی که دارد از القاب پادشاهان سامانی بوده است (امیر اسمعیل ، امیر نصر ...) . چنانکه سلطان علاوه بر مفهوم کلی این کلمه از القابی است که سلاطین غزنوی به خود می‌بستند (سلطان محمود ، سلطان مسعود ...) .

۲ ـ اگر این نظر مقبول باشد که ممدوح هروی یکی از امرای سامانی بوده است ونه فرضاً یکی از سلاطین غزنوی ، این امیر از امرای اخیر سامانی نبوده‌است یعنی از امیرانی که بعد از منصوربن نوح به تخت نشستند زیرا « همه مورخان متفق‌اند که صغر سن شاهان اخیر سامانی... مایهٔ ضعف حکومت سامانی وزوال آن گردید[٤] » . شاهان اخیر سامانی نوح دوم ومنصور دوم وعبدالملک دوم‌اند که در فاصله سالهای ۳٦٥ تا ۳۸۹ فرمانروا بودند وهمه به تصریح گردیزی پیش‌از رسیدن به حد بلوغ به تخت ملک بر آمدند . وستایشی که مؤلف الابنیه ازممدوح خود می کند واورا « ملکی بزرگوار و دانا و حکمت شناس و ... دانشجوی » می‌خواند قابل انطباق با این امیر نبوده است . برعکس ، این ستایشها با امیر

٤ـ تاریخ ادبیات درایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا (جلد اول ، طهران ، ابن‌سینا ، ۱۳۳۲) ، ص ۱۷۹ .

سدید منصوربن نوح سازگار است که بی‌شک « دانش جو » ترین ودانش پرورترین امیر سامانی بود و وزیران دانشمند ناموری چون ابوعلی بلعمی وجیهانی داشت و بفرمان همین منصور بود که بلعمی تاریخ طبری و تفسیر طبری را بفارسی ترجه کرد واین دو کتاب چنانکه می‌دانیم نه‌همان از امهات کتب تفسیر وتاریخ که از شاهکارهای نثر پارسی است .

۳ ـ واما اگر فرض کنیم که ممدوح صاحب‌الابنیه یکی از امیران سامانی پیش از امیر سدید منصوربن نوح بوده است در این صورت بر فرضی که مدح وثنای هروی منطبق باحال چنین امیری باشد لازم می‌آید که تاریخ تألیف الابنیه را قبل قبل از سال ۳۰۰ هجری (تاریخ جلوس امیر سدید) فرض کنیم . یعنی حتی قدیم‌تر از تاریخ تحریر مقدمه شاهنامهٔ ابومنصوری (۳٤٦ هجری) والبته از نظر سبک شناسی‌هم که باشد نمیتوان چنین نظری را پذیرفت .

٤ ـ راست است که بقول مرحوم قزوینی ظاهراً کلمات «الامیرالمسددالمؤید المنصور » از القاب تعظیمی وتفخیمی است که «به اغلب ملوك وامرا اطلاق‌می‌شده است » اما چه مانعی دارد که این القاب تفخیمی متضمن نام ممدوح هم باشد و نویسنده صنعت ایهام بکار برده وبا یک تیر دونشانه زده باشد .

بهترین دعائی که سخنور روزگار کهن میتوانست در حق ممدوح‌خود برزبان وبنان راند آرزوی نصرت وتأئید برای اوبود . نام پادشاه منصور است . چه بهتر . مادح نیز اورا به همین صفت می‌ستاید واسم ومسمی وصفت وموصوف را در هم می‌آمیزد ویکی میگیرد وباایهامی که‌در نام اومی‌نشاند برلطف سخن خودمیافزاید سپس برای امیر تأئیدالهی را آرزو می کندوویرا مؤید می‌خواند وبعد لقب اورا که سدید است بصورت مسدد در می‌آورد تا هموزن مؤید باشد . بدین گونه نویسنده عبارت « الامیرالمسددالمؤید » را میپردازد وچنان شیفتهٔ این صنعتگری وبازی با الفاظ می گردد که دیگر لازم نمی‌بیند نام ولقب‌او را بیاورد زیرا در آن واحد توانسته است نام ولقب رسمی ممدوح را در القاب تعظیم و تفخیم بگنجاند.

اساساً خواه پیش ازهروی وخواه پس ازاو کدام نویسنده آنهم نویسندهٔ چیره‌دستی چون مؤلف‌الابنیه را سراغ داریـد که فقط بذکرالقاب تعظیم وتفخیم برای ممدوح خویش بسنده کرده وازیاد کردن نام اوغافل مانده باشد؟

۵ ـ علاوه‌برقراین ودلایلی که آوردم، آقای محبوبی اردکانی دلیلی توجه کردنی در مورد تاریخ تألیف‌الابنیه ذکر کرده است که دراینجا عیناً نقل می‌شود:

« در مورد تاریخ تألیف یا ترجمهٔ کتاب، ازخود کتاب می‌توان استنباط کرد که عقیدهٔ فلوگل ومستشرقین از مرحلهٔ صواب‌دور نیست چه آنکه مؤلف‌ازدوپزشک مشهور ایران قدیم یعنی محمدزکریای‌رازی وابوعلی‌سینا که بین آن‌دویک‌صدوده سال فاصله بوده است، فقط از نخستین نام می‌برد ونامی ازدومی‌درکتاب اودیده نمی‌شود، درحالی که این هردو از جهت‌مقام طبی وشهرت وتألیف‌وتصنیف‌دریک‌درجه‌واتفاقاً هردو درخراسان ودردربار سامانیان معروف بوده‌اندواینکه‌درکتاب‌الابنیه‌فقط‌به‌عقاید رازی‌اشاره شده علت‌آن به اغلب احتمالات معاصر بودن یا قریب‌العهد بودن مؤلف یامترجم است‌باآن پزشک‌بزرگ‌ومعروفیت‌ومتداول‌بودن کتب‌وی اگراین نظرپذیرفته وباعقیده‌فلوگل تلفیق‌شود میتوان گفت که کتاب‌حاضر در حدود چهل‌سال‌بعدازوفات رازی وانتشار کتاب‌معروف او (حاوی) تألیف یاترجمه‌شده‌است[۵].»

این دلیلی که آقای محبوبی می‌آورد قابل انکار نمی‌نماید واگردر کناردلایل وقراینی که بنده پیش ازاین ذکر کردم قرار داده شود، شاید تردیدی باقی‌نماند که مراد هروی از «مولاناالامیرالمسدد المویدالمنصور» کسی‌جزمنصور بن‌نوح بن‌نصربن احمدبن‌اسمعیل‌سامانی(۳۵۰ -۳۶۵)نمیتواند باشد.

آیاالابنیه تألیف است یا ترجمه؟ استادعلامه‌مجتبی‌مینوی می‌نویسد: «مؤلف دردومورد[۶] گفته‌است که من درمداوا راه‌حکیمان‌هند گرفته‌ام (پس طبیب بوده‌است) ودرهندبوده‌ام. آیا این طبیب که درهندهم بوده است همـان موفق هروی است؟

۵- الابنیه، چاپ بهمنیار، مقدمه، ص ۸.

۶- الابنیه، چاپ بهمنیار ص ۵ - ۶.

سبب این شکی که به‌دل این جانب راه یافته است این است که در ذیل لفظ ودع این جمله آمده است: (ودع را هیچ نگفت). آیا این را اسدی بر کتاب افزوده؟ آیا موفق هروی این را نوشته. واگر این وجه دوم درست باشد آیا دلیل براین می‌شود که که او ازروی یک متن عربی ترجمه می کرده ومرادش اینست که مصنف اصل درباب ودع چیزی نگفته بوده؟[۷]».

آقای محبوبی ارد کانی پس از نقل این فقره ازمقدمهٔ استادمینوی می‌نویسد: «بنده برای امثال خودم عرض می کنم که این جمله اجمالا مبین آن است که اصل کتاب تماماً یا در مرحله‌ای به صورت امالی بوده است یعنی یکی تقریر ودیگری یادداشت می کرده است. بنابراین احتمال اینکه این جمله از کاتب کتاب موجود یعنی علی بن احمد اسدی طوسی شاعر باشد منتفی است برای اینکه لازم می‌آید که وی، همعصر مؤلف باشد وچنین نیست. پس باید یا تمام یا قسمتی از مطالب کتاب را دیگری از زبان... هروی یادداشت کرده باشد یا او از زبان دیگری»[۸].

به‌عقیده بنده عبارت «ودع را هیچ نگفت» ازاسدی است نه هروی. ودع از جملهٔ صدفها وحلزونها وهمان است که مترجم صیدنهٔ ابوریحان قسمی ازآن را «سپیدمهره» نوشته است وامروز عوام گوش ماهی گویند. در روزگار قدیم این ودع یا سپیدمهره از ادویهٔ مفرده مهم محسوب می‌شده که در پزشکی به کار می‌رفته است و در ردیف پانصد ششصد داروئی بوده است که عموماً نامشان در کتب عقاقیر یا صیدنه یا داروشناسی نظیرالابنیه آمده است. شاید شاعروادیب ولغت‌نویس بزرگی مانند اسدی چون دیده است که نام این جانور معروف واین داروی مهم در نسخه‌ای که ازآن نقل می کرده است نیامده به عنوان معترضه یاحاشیه نوشته است: «ودع را هیچ نگفت». درهرحال به نظر من بسیار بعیدمی‌نماید که عبارت مورد بحث از مؤلف الابنیه هروی باشد که در دیباچهٔ کتاب از اهمیت تألیف خود و امتیاز آن بردیگر کتابهای ادویه حقاً

۷- الابنیه، چاپ بهمنیارفرهنگ، مقدمه.

۸- الابنیه، چاپ بهمنیار، مقدمه، ص ۹.

بالحنی قاطع وغرورآمیز یاد می کند.

باری آقای محبوبی نیز احتمال ترجمه بودن الابنیه را بکلی منتفی ندانسته و نوشته است:

« اینکه از ترجمه صحبت می‌شود بنابراین است که استادمینوی آن‌رامطرح کرده‌اند وازخود کتاب هم کم وبیش می‌توان استنباط کرد. زیراعناوین کتاب اغلب عربی است وبسیار دشوار است که فرض کنیم درقرن چهارم هجری ، درهرات ودر قلمرو سلطنتی که به ترجمهٔ تنسر وتاریخ طبری دستور می‌دهد ودرشهری که خود یکی از مراکز زبان وادب فارسی است طبیبی پیدا شود که به‌جای گل گاوزبان بگوید لسان‌الثور وبنفشه‌را بنفسج بنویسد... وازاین قبیل الفاظ وتعبیرات که در کتاب مکرر دیده می‌شود (از آن جمله ص ۱۳۹ س ۸) ولااقل گواه براین معنی است که اگر کتاب به‌صورت ترجمه هم نباشدمؤلف آن قطعاً تحت تأثیر متون ومفردات عربی بوده‌است[۹] ».

درنظر استاد مینوی احتمال اینکه الابنیه ترجمه شده باشد نه تألیف به مناسبت نکته‌ای است که هروی دربارهٔ «ودع» نوشته‌است. اما دلیلی که آقای اردکانی عنوان میکند یعنی عناوین عربی الابنیه برای کسی که با کتب پزشکی بخصوص مفردات طبی قدیم آشنا باشد عجیب است. زیرا چنانکه میدانیم زبان علمی سرزمینهای اسلامی تازی بوده است و اصطلاحات علمی عربی در هر رشته ازعلوم ودرمیان دانش پژوهان چندان رایج ومتداول بوده است که حتی وقتی می‌خواسته‌اند کتابی علمی به زبانی غیراز عربی بنویسند اصطلاحات عربی رانیز کمابیش وبه جهت مانوس بودن باآنهابکار می‌برده‌اند بخصوص درعناوین ومواد وفصول وابواب کتاب. ازاین رومی‌بینیم که صاحب هدایة‌المتعلمین در کتاب خود که ازتألیفات قرن چهارم هجری است، عناوین غالب فصول رابه عربی آورده وفی‌المثل نوشته است: باب علل الانف (بجای بیماریهای بینی)، باب علل القلب (بجای بیماریهای دل) باب اوجاع الرحم (بجای بیماریهای زهدان یارحم) وامثال اینها. این نکته شامل حال الابنیه وتمام کتب مفردات طبی

۹- همان کتاب ، مقدمه ، ص ۸ .

است وازصیدنهٔ ابوریحان گرفته تا مخزن‌الادویه میرمحمد حسین شیرازی که من دیده‌ام عناوین ادویه راهمه‌جابه عربی ومعادل‌فارسی‌آنها را غالباً(امانه همیشه) در متن هم به عربی وهم به‌فارسی‌آورده‌اند.

آقای محبوبی تعجب می کند که چرا هروی به‌جای گل گاوزبان‌مطلقاً لسان‌الثور نوشته است غافل ازاین که در هدایة‌المتعلمین از تألیفات قرن چهارم که قدیم ترین کتاب‌طبی(نه‌داروشناسی) موجود است‌به‌جای گل گاوزبان فقط لسان الثورآمده است‌ازجمله‌درباب‌مالیخولیا که مؤلف این نسخه را برای درمان آن تجویز می کند: «هلیلهٔ‌سیاه... ولسان‌الثور....» الی‌آخر[۱۰].

درالاغراض‌الطبیه از مؤلفات سدهٔ ششم تألیف‌سیداسماعیل‌جرجانی صاحب کتاب معروف ذخیره‌خوارزمشاهی نیز به‌جای گاوزبان فقط‌لسان‌الثور ذکر شده است: «لسان‌الثور.... مفرح است ، خفقان ودل‌تنگی زایل کند[۱۱]....» الی‌آخر.

در نزهة‌القلوب حمدالله‌مستوفی که ازکتب‌قرن هشتم‌است نیزعنوان‌داروی مورد بحث عربی یعنی لسان‌الثور است اما در ضمن تعریف‌آن به معادل فارسی این کلمه یعنی گاوزبان نیز اشاره شده است‌واین نخستین‌مأخذی است که‌درآن‌به‌اصطلاح فارسی گاوزبان برخورده‌ام: «لسان‌الثور گاوزبان است... تقویت وتفریح دل‌دهد[۱۲]»

واما اینکه هروی تحت‌تأثیر متون طبی ومفردات عربی‌بوده است دراین‌مطلب جای تردید نیست. نهایت آنکه این قاعده شامل حال تمام نویسندگان قدیم اعم از مؤلفان کتب طبی وغیرطبی بوده است. آقای محبوبی به «تعبیرعربی» که درالابنیه صفحه ۱۲۹ سطر ۸ آمده است اشاره کرده‌اند. ناچارمقصودشان‌این عبارت بوده‌است: «دهن‌اسمسم‌نافع است سعال را ودرشتی گلورا». اگر قرارباشد تقدیم فعل رابرمفعول

۱۰- هدایة‌المتعلمین فی‌الطب ، تألیف ابوبکر اخوینی به‌اهتمام دکترجلال متینی (مشهد ، انتشارات دانشگاه مشهد ، ۱۳٤٤) ، ص ۲٤٥ .

۱۱- الاغراض‌الطبیه و المباحث العلائیه ، تألیف سید اسماعیل جرجانه ، عکس نسخهٔ مکتوب (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳٤٥) ، ص ٦۲٥ .

۱۲- نزهة‌القلوب (چاپ بمبئی ، ۱۳۱۱ قمری) ، شمارهٔ صفحه ندارد !.

یاسایر اجزاء جمله(به‌شیوهٔ زبان تازی) دلیل ترجمه بدانیم پس تقریباً تمام آثارمهم منثور زبان فارسی‌ترجمه‌است. تاریخ بیهقی پراست‌از جمله‌هایی که درآنهافعل برفاعل ومفعول مقدم‌آورده شده است‌همچنین جمله‌بندیهای مخصوص‌زبان عربی.وقتی که نویسندهٔ تاریخ‌آنهم نویسندهٔبزرگی‌چون ابوالفضل‌بیهقی‌تااین‌درجه تحت تأثیرزبان عربی قرارگرفته باشدشما انتظارداریدکه نویسندهٔ کتاب‌علمی(طبی) که پیوسته‌سرو کارش بااصطلاحات تازی‌ولازمهٔشغل اومراجعهٔدائم به مراجع ومنابع عربی است تحت تأثیر زبان‌عربی نباشد. پس‌حقیقت‌آنکه‌الابنیه‌همچنان که مؤلف دانشمندش ادعا کرده‌است«تصنیف» است‌نه ترجمه. علاوه‌براینکه ترجمهٔخوب واستادانه مانند ترجمهٔ تاریخ‌طبری و کلیله‌ودمنه‌مقام‌ومنزلتش کمترازاصل تألیف نیست.

دکتر سید علی موسوی بهبهانی

اطلاعاتی در بارهٔ صائن‌الدین اصفهانی خجندی معروف به ترکه

در خصوص آثارصائن‌الدین ترکه تنها باشاراتی‌دربارهٔ رسالات‌وکتبی‌ازصاحب ترجمه‌که تااین تاریخ بدان‌آگاهی یافته است‌بسنده‌میکند.

اطلاعات‌نگارنده بیشتر مستند به مجموعه‌ایست که‌درحدود ۵واندی‌رساله وکتاب‌ازمصنفات صائن‌الدین ترکه رادربردارد.

این مجموعه دراصل ازمرحوم‌ملک‌الشعرابهار، بوده وفعلاجزء کتب خطی کتابخانه مجلس‌شورایملی وتحت‌شماره ۷۰۵۰۷ (فهرست‌موقت) به‌ثبت رسیده‌است.

البته دیگر نسخ خطی که ازآثار اودرایران موجود بوده مطالعه وبررسی‌شده است. وعلاوه براین شاید بیشتر مآخذی که درآنها ذکری ازصائن‌رفته، دیده شده است.

درمیان نسخه‌هائی که از آثار این شخصیت دردست است این‌مجموعه ازهمه قدیمتراست.

زیرا حواشی و تصحیحاتی باخط مؤلف در آن دیده می‌شود و علاوه براین در مقابله‌ایی که بانسخ دیگر در مورد پاره‌ای ازرسالات بعمل‌آمد بنظررسید که نسخه های این مجموعه از همه صحیح تر است.

نکتهٔ‌دیگر اینکه این مجموعه ازهمهٔ مجموعه‌هائی که‌آثاری ازمصنف دربر

دارد کامل‌تر است. یعنی میتوان گفت بیشتر نزدیک به تمام آثار مؤلف را شامل می‌باشد.

اینک فهرستی از مؤلفات صائن را برمی‌شمارم.

در گردآوری این آثار از همه نسخ موجود استفادت برده‌ام. این نکته را اضافه باید کرد که در هیچیک از مراجع و کتب تراجم که بنظر رسیده مجموع این آثار که دراینجا بعرض میرسد دیده نمی‌شود.

وچنانکه گفتیم. این آثار از روی نسخ موجود تهیه شده است.

بهرحال به اختصار به معرفی رسالات و کتبی که از صائن الدین اصفهانی دراین مجموعه وجود دارد می‌پردازد.

اسرار صلوة:

دربیان رموز واسرار نماز به‌شیوهٔ عرفانی است. مورخ ۸۲۸ در یزد از فهرست امام جمعه کرمان.

اصطلاحات صوفیه:

دراین رساله اصطلاحات به ترتیب الفبا تنظیم شده است. (عربی)

اطوار ثلاثه:

درتصوف وعلم حروف. (فارسی)

اعتقاد:

رسالهٔ کوچکی است بفارسی دربیان اعتقادات خود مصنف مجموعه شماره ۸۰۵۳ مجلس شورایملی.

اعتقادات:

رساله کوچکی است دربارهٔ اعتقادات خود مصنف. و درتاریخ ۹ جمادی الاولی ۸۲۹ درهرات بانجام رسیده است. (فارسی)

الاربعینیه، یاخصائص عددالاربعین:

این رساله درشرح حدیث نبوی معروف (من حفظ اربعین حدیثا ....) وبه عربی است.

انزالیه :

رساله‌ایست در بیان انزال کتب آسمانی. در این رساله کیفیت ونظرات مختلف درباره انزال بررسی گردیده. ونظری که مبتنی برعلم حروف است برهمه ترجیح داده شده‌است. (عربی)

نگارنده این رساله را بامقابله باچندین نسخه‌ئی که ازآن موجود بود تصحیح کرده وبامقدمهٔ تفضیلی درشرح عقائد و گزارش آثار صائن مقاله‌ای ساخته که در دست طبع است. ودر نشریه مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا شعبهٔ ایران بزودی منتشر خواهد شد.

البائیه :

واین غیر از شرح حدیث انا النقطه است که صائن الدین به فارسی نوشته است.

بزم ورزم :

مناظره‌یی است میان عقل وعشق وجزآن وغیرازمناظرات خمس اواست.

ودر تاریخ ٢٤ ربیع الثانی ٨٢٩ بانجام رسیده است. (فارسی)

تحفه علائی :

ازاین رساله تا کنون یک نسخه بیشتر بنظرنگارنده نرسیده است این نسخه جزء مجموعه شماره ٨٠٥٣ مجلس شورایملی می‌باشد و از رسائلی است که بضمیمهٔ چند رساله فارسی دیگر مصنف نگارنده تصحیح کرده وبزودی بعنوان جلداول از مصنفات صائن الدین ترکه از طرف دانشگاه تهران بطبع خواهدرسید.

تفسیر آیهٔ (ثمانیة ازواج).

ترجمه احادیث ممزوج بسخنان علی(ع)وائمه:

این رسالهٔ ترجمه چند حدیث است که باشرح پارهٔ از سخنان علی(ع)ممزوج می‌باشد. ونسخهٔ موجود ازآن ناقص است. ومعلوم نیست مؤلف به اتمام آن توفیق نیافته وبیش ازاین ننوشته یا اینکه نسخه ناقص است. باری این رساله نیز از مصنفات فارسی صائن است.

تقدیم العقل علی النفس :

این رساله بعربیست ومشتمل برچهار مسلک. (عربی)

دراین رساله بروش حروفیان مسائل بررسی شده است.

التمهید فی شرح قواعد التوحید :

مورخ دوشنبه ۸۳۰ شیراز - این کتاب در ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ درتهران بچاپ رسیده ومخلوطاست. (عربی)

حاشیه خطبه کشاف:

تفسیر گونه ایست بعربی.

الختمیة : (رسالة فی المنزلة علی الخصرة الختمیة). (عربی)

رساله انجام :

دربیان علم حروف وتصوف. (فارسی)

رسالهٔ خواص علم صرف.

رساله حروف :

این رساله دربررسی علم حروف است. (فارسی)

رساله نقطه. (فارسی)

شرحی است برحدیث:

اناالنقطة التی تحت الباء وآنرا در ۱۶ رمضان ۸۲۸ نوشته است. و این رسالهٔ غیراز(البائیه) است.

رسالهٔ معما :

این رساله درپیرامون معما است وبه فارسی نگارش یافته است.

سؤال الملوك :

دربیان علم حروف دریکمقدمه ودو وصل وخاتمه بنام امیرزاده بایسنقر. (فارسی)

سلم دارالسلام :

دربیان احکام ارکان ایمان و اسلام درپنج باب. (فارسی)

شرح البسمله:

این رساله بعربی ودرشرح وتفسیر بسم‌الله است.

شرح تجلی‌ذاتی :

شرحی است‌بر کلام ابن‌هود مغربی درتجلی‌ذاتی. (عربی)

شرح حدیث‌الایمان :

بروش فلسفی‌وعرفانی وحروفی تحریر یافته‌است. (عربی)

شرح حدیث : لکل‌شئی قلب‌وقلب‌القرآن‌یاسین.

رساله‌ایست به فارسی جزء مجموعهٔ شماره ۸۳۸۷ مجلس شورای‌ملی.

شرح حدیث غمام. (فارسی)

جواب وسؤال :کسی‌معنی حدیث‌غمام‌را خواسته وخجندی پاسخ داده‌است.

شرح ده‌بیت‌محی‌الدین:

این رساله شرحی است عرفانی برده بیت‌شعر از محیی‌الدین‌ابن عربی که‌مصنف آنرا در تاریخ ۱۵ رمضان ۸۳۸ درشیراز به فارسی‌نگارش داده است.

شرح‌فصوص‌الحکم :

شرحی است مفصل برفصوص‌الحکم بعربی.

این کتاب‌درسوم ربیع‌الاول ۸۳۱ نوشته شده است.

شرح گلشن‌راز:

شرحی است برگلشن‌راز که به روش عرفانی وبه فارسی نگارش‌شده است.

شرح‌لمعات عراقی:

این رساله بنام ضوءاللمعات نیز خوانده شده وبه فارسی‌نگارش یافته‌است.

شرح‌نظم‌الدر ـ (شرح‌تائیه‌ابن‌فارض) :

شرح بسیار دقیق ومفصلی است برقصیدهٔ معروف تائیه‌ابن‌فارض که بعربی نگارش یافته است.

شرح‌نظم‌الدر (تائیه‌ابن‌فارض).

این شرح دیگری‌است بفارسی که خجندی‌آنرا در ۱٤ ذیحجه ۸۰٦ تألیف کرد. این کتاب دریک اصل ودوازده فصل ترتیب یافته است.

شق‌قمر وبیان‌ساعت:

دراین رساله مصنف آیهٔ‌شریفهٔ(اقتربت‌الساعةوانشق‌القمر) را به هفت طریق تفسیر کرده است. وروش علم حروف‌رادرتفسیرآیهٔ مزبور بردیگر روشها ترجیح نهاده است.

قابلیت :

نسخهٔ ازاین رساله که به فارسی ودر شرح معنی قابلیت است‌درمجلس‌شورای ملی مجموعه : ش ۸۰۵۳ فهرست شده موجود است. (فارسی)

مبدء ومعاد:

درباب دومسئله مهم کلامی است وبه فارسی‌است.

المحمدیة :

نسخهٔ از آن در مجلس شورایملی موجود است وتحت : ش۸۰۵۳ فهرست شده. (عربی)

مخزن‌القرائب:

ازخجندی به نقل از مجموعه فهرست‌بادلیان(ش۱۲۹۸ گ٤٥-٤۷).

مدارج‌افهام‌الافواج فی‌تفسیرآیه ثمانیه‌ازواج:

این رساله تفسیری است برآیهٔ شریفهٔ(ثمانیه‌ازواج ... که مصنف آنرابفارسی نگارش داده‌است:

معنی‌علم‌صرف : (رساله فی‌خواص ...)

فارسی مانند نحوالقلوب قشیری است.

المفاحص: عربی، خجندی آنرا در ۸۳۳ تألیف‌نموده است.

مناظرات‌خمس:

درپنج‌مناظره : ۱ - عقل‌باعشق ۲ - وهم باعقل ۳ - وهم باخیال ٤ -سمع‌بابصر

۵ - عاشق بامعشوق.

المناهج :

درمنطق که آنرا برای فرزندخود محمد نوشته است. (عربی)

منشأت :

درمجموعهٔ مرحوم دکتر مهدی بیانی.

نشریه دانشگاه ج ۲ ص ٤٥ .

راهنمای کتاب سال‌چهارم‌شماره ۳ص ۲۳۷ . از منشأت خجندی یاد شده‌است

مهرنبوت :

مورخ جمعه‌چهارم جمادی‌الثانیه ۸۳۱ . (عربی)

نفثةالمصدوراولی .

خطاب‌به امیرزاده شاهرخ میرزا. (فارسی)

نفثةالمصدورثانی :

به‌امیرزاده بایسنقر مورخ ۱۷ رمضان ۸۳۸ .

آنچه برشمردیم حدود پنجاه اثر علمی وتحقیقی بود ازصائن‌الدین‌اصفهانی که نگارنده تا این تاریخ بدانها دسترسی داشته‌است. دراینجاچون مجال‌بررسی تفضیلی آنها را نداریم به‌این مقدارا کتفامیکنیم.

گزارش مفصل مؤلفات‌صائن . درمقدمهٔ که بـرمجلداول‌ازمجموعهٔ مصنفات خجندی نگاشته‌ام آمده‌است. امیداست‌بزودی بطبع رسیده‌ودر دست‌رس قرارگیرد.

در خصوص شرح حال وافکار این دانشمند نیز نکاتی یادآور می‌شود.

اسم و لقب و نسب :

علی‌بن‌محمد ابن‌افضل‌الدین ابوحامدمحمدبن‌حبیب‌ملقب به‌صائن‌الدین‌وخواجه صائن‌وخجندی وترکه‌وصائن اصفهانی.

او از خاندان علم واز سادات اصفهان بود . اصل وی از خجند ترکستان بوده وازاین رو به خجندی وترکه شهرت داشت وچون از مردم اصفهان بود اورا

صائن اصفهانی نیز می گفتند .

دوران تحصیل : صائن‌الدین ابتدا نزد برادر بزرگ خود بتحصیل علـــوم اشتغال یافت وپس از آن بامر برادر پانزده سال تمام بسیاحت بلادو تحصیـــل علوم گذرانید و در علوم عقلی و نقلی وتصوف عالی وعلوم غریبه مانند علم نقطه وحروف واعداد وجفر وجزآن تبحر یافت ودر این علوم کتابها ساخت که یک‌یک مصنفات او بر مهارت واستادیش گواهی صادق است .

از دوران کودکی وجوانی وچگونگی مسافرتهای اواطلاع دقیقی در دست نیست تنها میدانیم که به شام وحجاز و مصر مسافرت کرده و در شهر اخیر مدتی در خدمت شیخ سراج‌الدین تلمذ نموده است .

تاریخ ولادت صائن بدرستی معلوم نیست و در باب وفات وی نیز خلاف است . صاحب حبیب‌السیر فوت اورا در بلدهٔ هرات‌در سال ۸۳۰ هجری ضبط کرده ودر نسخهٔ خطی مرحوم بهارکه اقدم واصح نسخ وجزء مجموعه‌های کتابخانـــه مجلس شورایملی است فوت اودر سال ۸۳٦ هجری ضبط شده و این‌قول بنظرصحیح است ، زیرا مصادره اموال وحبس‌وتبعید وی در سال ۸۳۰ ه اتفاق افتاده وظاهراً سید حدود شش سال بعد از آن واقعه بدرود حیات گفته است و تاریخ وفات او در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ۸۳۵ ضبط شده است . مؤلف مجالس المؤمنین وصاحب تذکره القبور نیز وفات او را در ۱٤ ذی‌حجه بسال ۸۳۵ هجری ضبـــط کرده‌اند .

صاحب ریحانة‌الادب درگذشت صائن (ضل) = ۸۳۰ یا (ضلو) = ۸۳٦ نوشته است . بنابراین وی درگذشته ۸۳۵ ویا ۸۳٦ هجری است[1] .

شخصیت اجتماعی :

اواز خاندان علم وریاست بود وچندین قرن خاندان وی بدین دوصفت‌شهرت

۱- رجوع شود به مجموعهٔ خطی شماره ۷۰۷۵ فهرست موقت مجلس شورایملی و سبک شناسی مرحوم بهارج ۳ ص ۲۳٦ .

داشتند . خود او بارهـا بمنصب قضاء رسید و همین شخصیت وی او را محسود معاصران‌واقران‌ساخت مؤلف تذکرةالقبور ذیل‌عنوان « آل ترکه » چنین‌می‌آورد :

جد این خاندان در زمان خوارزمشاهیان یا سلاجقه از خجند به اصفهان آمد واز خاندانهای معروف شیعه اصفهان هستند که مدت چندقرن بعلم و ریاست شهرت داشتند هموچندتن از بزرگان این خاندان‌را برمی‌شمارد :

۱ ـ خواجه حبیب‌الله ترکه .

۲ ـ صائن‌الدین علی بن محمدابن افضل‌الدین ابوحامـد محمد بن حبیب ترکه (صاحب ترجمه) که از معروف‌ترین این خاندان است .

۳ ـ ضیاءالدین علی‌ترکه .

٤ ـ افضل‌الدین محمـــد .

٥ ـ افضل الدین محمد صدر ترکه ابن‌حبیب

٦ ـ جلال‌الدین محمد ترکه

۷ ـ صدرالـــدین محمـد .

۸ ـ ملا مظفـر ترکه .

واز میان بزرگان این خاندان از همهٔ معروف‌تر وبا شخصیت وباعلم‌ترهمین صائن‌الدین است که‌مورد بدگوئی‌حسودان وتکفیر والحاد وزجر تبعید قرارمی گیرد این نکته از نوشته‌های خود او در نفثةالمصدور استنباط می‌شود .

از همین جامعلوم می‌شود که در زمان حیات شهرت فضل وعلم‌وی‌باقطارو اکناف رسیده بوده است .

شخصیت علمی و اجتماعی صائن : خجندی‌ازشخصیتهای بزرگ‌علم‌ودانش عصر خود (نیمهٔ دوم قرن هشتم ونیمه اول قرن نهم) بشمارست .

وبی‌گمان از حلقه‌های مفقوده دوران تاریخ فکر وفلسفه و عرفـان اسلام . اکنون دیگر تردید نیست در اینکه فلسفه وعلوم اسلامی به ابن‌رشد ختم‌نگردیده

وفروغ دانش ومعارف‌اسلامی لااقل همواره تا دوران اخیر در ایران تابان بـــود افکار و اندیشه‌های پر ارجی در رشته‌های‌مختلف معارف بشری بیادگار گذاشته است .

لیکن مع‌الاسف‌شخصیتهای علمی وافکارواندیشه‌های کسانی که‌بعدازروزگار ابن‌رشدمیزیسته‌اند. موردفحص وتتبع قرارنگرفته وبهمین جهت‌این گمان بمیان‌آمده که‌فلسفه‌وعلوم‌اسلامی‌در آنزمان بتوقف ورکود گرائیده است. مادام که‌دانشمندان برگزیده این قرون مورد تحقیق وافکار آنان در سنجش تجزیه وتحلیل علمی قرار نگرفته باشد تاریخ تحولات فکری این اعصار همچنان مجهول میماند .

امید، اینکه مردان میدان دامن همت‌برکمر زده‌واین‌کار را بانجام‌رسانند.

چنانکه گفتیم یکی از شخصیتهای علمی ارجمند این دوران صائن‌الدیـــن ترکه است واز احوال افکار وزندگانی وی بجز مختصر نوشته‌هایی‌که بیشترجنبه شرح حال دارد اطلاعی در دست نیست و جزاین نیز نمی‌تواند باشد زیرا آثار و مصنفات وی بصورت علمی و انتقادی بطبع نرسیده است و میدانیم‌که تنها مأخذ صحیح ومورد اعتماد برای بررسی احوال وافکار هرکس نگارشها وآثار اوست .

باری صاحب ترجمه را نمی‌توان منجزاً فیلسوف یا متکلم یا عارف ویاصوفی دانست . وی در همهٔ علوم زمان خود جامع بود و از همه آنها بهره‌ها برده بود. وچنانکه‌گفتیم در باب بیشتر دانشهای مزبور آثار وتألیفات دارد . ولی در عیـــن حال از سیاق‌کلام وروش و استدلال وی می‌توان چنین حدس زد که تمایل وی بتصوف واطلاعات او برعلوم غریبه فکری خاص در او بوجود آورده که درعیـــن احترام و اعتقاد به اصول دینی و اخلاقی بروش‌های علمی واستواری فلسفه نیز معتقد بود وعلاوه براین طریقه تصوف را خوب می‌شناخته وبعلوم غریبه نیزمتمایل بوده واز تلفیق همهٔ آنها روش‌خاصی در تحقیق مسائل علمی‌گشوده که‌همان‌روش بعدها اساس فلسفه خاص شیعه گردید وفیلسوف‌گرانقدر ملاصدرای شیرازی آنرا استوار وکامل ساخت وآنرا « حکمت متعالیه » نامید .

البته در خصوص صائن‌الدین باید این نکته را نیز توجه داشت که تبحر وی در علم حروف این حدس را بمیان آورده که خود او حروفی و یا لااقل بدانها متمایل بوده است .

در این خصوص سبک واستدلال وروش گفتار وی در تحلیل مسائل نشان دهنده تمایل او به این فرقه است . زیرا در تفسیر آیات قرآن یا در تحلیل اسرار صلوة ، تفسیرهای گوناگون از طرف فرقه‌های مختلف همچون محدثان ، فقهاء متکلمان ، حکماء ومتصوفان می‌آورد ودر آخر تفسیر مطلب را بروش علم حروف می‌آورد وآنرا خاص مقربان واهل بیت وامامان میداند . وچنین می‌نماید که نظر آنان را بر دیگر نظرها ترجیح می‌نهد .

نکتهٔ قابل ذکر دیگر آنکه جنبهٔ ادبی و **سبک نویسندگی** صاحب ترجمه نیز امتیاز خاصی دارد که علاوه براینکه مهارت واستادی او را در دانشهای ادب فارسی وعربی میرساند امتیاز خاصی بنوشته‌های اومیدهد که آثار اورا بخوبی مشخص میدارد ، ترکیبات و تشبیهات و استعارات خاصی بکار می‌برد که قبل از او دیده نشده است .

نگارنده ترکیبات واصطلاحات تازه‌ای راکه صائن در مؤلفات خودبکاربرده استخراج کرده وآنها را بصورت یکی از فهارس بضمیمه مؤلفات وی بطبع خواهد رساند . ونیز نکات دستوری واصطلاحات علوم مختلف را استخراج کرده وهر کدام بصورت فهرست ضمیمه مؤلفات بطبع خواهد رسید .

بنظر رسید برای اینکه از طرز تفکر وروش استدلال وسبک نگارش مؤلف آگاهی بیشتری حاصل شود ، نمونه‌هائی از آثار فارسی وعربی صائن آورده شده باشد که علاوه بر مقصود فوق شاهد ونشانی بر استنباط نگارنده از نحوهٔ فکر و اندیشه وی باشد .

در اوائل رساله شرح حدیث انا النقطة التی تحت‌الباء گوید :

تنبیه

بباید دانست که حروف مقطعه قرآنی که تحفهٔ انبیا و رسل از حضرت عزت به سوی سرگشتگان بادیهٔ ضلال وحیرت مهمان آمده بر مقتضای نص : وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ماتشکرون. او را در این عالم سه مجلی بیش نیست که در آنجا روی بنماید و منبع علوم کشفی ومصدر شروح صدری گردد وآن همین سه مشعر است که درین آیه کریمه بدان اشعار فرموده ، چه حروف را به‌ازای هر مشعری از ین مشاعر ثلاثه صورتی خاصی وهیکلی معین پرداخته شده که در آنجا بدان صورت ظاهر گـــــردد .

اولا صورت کـلامـی است کـــه مورد نـزول آن سمع است و ثـانی صورت کتابی که مصدر ظهورآن بصراست وثالث‌صورت معنوی‌لبابی که محل بروزآن فؤاد است. چون‌این مقدمه روشن گشت‌بباید دانست که هرصورتی‌ازین‌صور ثلاثه مادهٔ خاصی‌دارد که به‌منزلهٔ هیولای‌این‌صورت می‌شود ومبدأ تقوم‌و منشأ تفاصیل‌اوهمان میگردد چنانچه صوت‌هوایی درصورت کلامی ونقطه‌ضیایی درصورت کتابی ووحدت اصلی‌درصورت لبابی وازین‌صور ثلاثه‌آنکه تعلق‌به‌طرف ولایت‌دارد وزبان‌حکمـــت نشانش هیکل کتابی است که اصل‌آن نقطه است ولهذاازوجهی‌نقطه مبدأ وجودحرف واقع گشته وازوجهی‌دیگر هومبدأ تمییزاو وعلم بدان.

وازاینجا روشن گشت وجه اختصاص نقطه به حضرت ولایت شعاری امیری سلام‌الله‌علیه‌وعلی‌آله چنانچه عبارت حقایق نشانشان‌بدان اشارت فرموده چون ایـــن مقدمه روشن شد وقت‌آمد که شروع دروجوه تحقیق‌آن کرده شود وبنیاد ازوجهی که به زبان ابنای زمان‌نزدیک‌تر است نهاده تا واردان بوادی بعدرا سبب انس شود ودرمدارج بطون این سخن عروج نمایند واز توغل‌درمکانی‌آن مستوحش‌نگردند.

شعر:

ده پایه پست کرده‌ام آهنگ قول خویش

تابو که فهم آن به مذاق تـــو در شود

نهفته نخواهد بود برو اقفان عرف مناسبت که بنای زبان رمزبر آن است که نقطه سبب اظهار حرف می‌شود وهویدا کردن خصوصیات هریک ازآن، پس نقطه برین وجه لباسی باشد از آن حرف که بدان می‌تواند برصدر اظهار واشعار خرامیدن وحروف در تلبس بدان لباس مراتب متفاوت دارند چه بعضی آنند که بـه صورت وجودی نقطه متمیز وهویدا می‌شوند که آن را حروف ناطقه خوانند وبعضی به‌صورت عدمی او ظاهرمی‌شوند وآن صوامت وقسم اول که نقطه به صورت وجودی خودسبب هویدایی آنها اند چندی لباس نمایش کونی حرف وتفوق خارجی او واقع اند چنانکه نقطه خاوفا وچندی لباس نمایش وجودی ومدارج تبطن داخلی افتد چنانچه نقطه باوجیم چون این روشن گشت بباید دانست که باعبارت از صاحب مرتبت نبوت است چه نبی به زبان هدایت نشان حرف با بیان وابانت است که به صورت نون ویا که تمام سویت اعتدالی است ظاهر گشته .

نمونهٔ از نثر عربی صائن از کتاب انزالیه . این قسمت ازمطالب آخر کتاب نقل شده است:

«ثم اذا ظهرهذا فلنختم الکلام بوجه مصحح عن لسان اهل الحرف وهم اصحاب الخاتم وورثته الذین یفهمون المعانی من الصورالثلث التی للحروف انفسها عندما کانت فی قدس تنزهها وتجردها عن ملابس التعلق والترکیب بدون ان یتوسل فی ذلک الی وضع من الواضع اوبتوسط جعل من الجاعل الاانه لعدم انس طباع الاکثرین بذلک الطریق واعتیادهم فهم المعانی المتداوله من الترکیبات والاوضاع المتعارفه بین ایدیهم استوحشوا فی هذا الطریق استیحاش الطفل الرضیع من الاغذیة القویة التی بهاقامت اعضائه الی اقدام النهوض واستوی الی تمام مرتبة الرجولیه والبلوغ فلنتعرض فی بحثنا هذاالی ماهوالاقرب الی الطباع من تلک الوجوه تنزلا الی مدارک الافهام...» .

این نکته رانیزیادآور می‌شود: که خواجه صائن شعرنیز می‌سروده واشعاروی مشحون است ازاصطلاحات عرفانی وعلوم غریبه . اودراشعارخودبه «علی» تخلص می کند .

درمجموعهٔ شماره ۷۰۰۷ (فهرست موقت) مجلس شورا چندین قطعه وغزل

هست که برای نمونه یکی از غزلهای اورا نقل می کنیم .

علاوه‌براین در ضمن رسالات وآثار خود به اشعار وابیات استشهادمیکند. که گمان‌میرود بسیاری ازآنها از خود مصنف است.

ساقی به آستانهٔ دولت پنـــاه — کز چشم پرخمار خودم کاسهٔ بگیر
منشورعقل راقلم‌عزل کش به‌سر — تاعشق باشدم همه‌درملک‌دل‌امیر
جزجام‌می‌مجوی‌فتوحی‌به‌هیچ باب — ای‌دل‌اگر زروزن عشقی سخن پذیر
درطی‌جان ذخیره کنم‌روز حشر را — گرنامه‌ای ز پیر مغان آردم بشیر
باخاك دیرروی امیـــدم سیاه‌باد — گرآب کوثر آیدم ای‌شیخ درضمیر
سلطانی‌دو کون‌به‌یک‌جو کجاخرد — رندی که‌شدبه کوی‌خرابات‌عشق‌اسیر
خاك‌درش علی به‌نظر مغتنم‌شمار — کزبهرروشنائی کحلی است‌بی‌نظیر

منابع و مآخذ

۱ - ریحانةالادب چاپ افست.

۲ - لغت‌نامه دهخدا ذیل کلمه «صائن‌الدین اصفهانی».

۳ - سبک شناسی تألیف ملک‌الشعراء بهارج ۳ ص ...

٤ - مجالس‌المؤمنین مجلسی.

٥ - جیب‌السیر.

٦ - تاریخ ادبیات براون (از سعدی تاجامی) ترجمه علی‌اصغرحکمت.

۷ - فهرست کتابخانه مجلس‌شورایملی...

۸ - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه.

۹ - میکروفیلم مجموعه شماره ۸۲۹ دانشگاه.

۱۰ - فهرست کتابخانه دانشکده ادبیات.

۱۱ - فهرست کتابخانه مدرسه‌عالی سپهسالار.

۱۲ - رسالهٔ سه‌اصل ملاصدرا تصحیح دکترسیدحسین نصر.

۱۳ - مقالهٔ محمدتقی‌دانش‌پژوه.

۱۴ - مقالهٔ از پرفسورهانری کربن .

۱۵ - رسالات ومصنفات صاحب‌ترجمه.

۱۶ - مقدمهٔ ترجمهٔ ملل‌ونحل(تنقیح الادله والعلل فی‌ترجمهٔ کتاب‌الملل و النحل مترجم افضل‌الدین‌محمدصدر یامحمدبن‌صدرترکه اصفهانی - از خویشاوندان سیدصائن‌الدین‌علی‌ترکه‌است.

۱۷ - فرهنگ فارسی دکترمحمدمعین.

۱۸ - دبستان‌المذاهب.

۱۹ - تاریخ نظم ونثر درفارسی(سعیدنفیسی) ج۱ص ۲۷۴.

۲۰ - فرهنگ ایران‌زمین - مقاله‌های محمدتقی‌دانش‌پژوه.

۲۱ - فهرست‌امام‌جمعه کرمان (ص۴۶ به‌بعد).

۲۲ - طرائق‌الحقایق.

۲۳ - الذریعه الی تصانیف‌الشیعه (حاج‌آقابزرگ تهرانی).

۲۴ - مجمل فصیحی.

۲۵ - سلم‌السموات.

«عمدهٔ استناد نگارنده در تنظیم این نسخ خطی‌آثار مؤلف است‌بدین‌شرح»:

۱ - نسخهٔ نفیسی مجموعهٔ شماره ۵۸۵۸ فهرست دانشگاه.

۲ - مجموعهٔ شماره ۳۲۶ فهرست شده امام‌جمعه کرمان (دانشکدهٔ ادبیات).

۳ - مجموعهٔ شماره ۸۰۵۳ فهرست شده مجلس شورایملی.

۴ - مجموعهٔ شماره ۲۹۳۰ فهرست شده کتابخانه مدرسه سپهسالار.

۵ - مجلس شورایملی مجموعهٔ شماره ۱۹۱۸ - یک‌رساله(اطوارثلاثه) رساله شماره ۱۹ همان مجموعه.

۶ - مجموعهٔ شماره ۷۵۰۷ فهرست موقت مجلس‌شورایملی .

۷ - دومجموعه در موزهٔ بریتانیا (فهرست‌ریو۸۳۱).

۸ - مجموعهٔ شماره ۸۱۰ فهرست شده دانشکدهٔ الهیات.

۹ - مجموعهٔ کتابخانهٔ‌ملک.

۱۰ - فهرست‌ریو.

پوران شجیعی

در پیرامون سبک

تعریف سبک:

سبک در لغت بمعانی چندی آمده است : ۱ - بقالب ریختن فلزذوب شده . ۲ - طرز ، شیوه ، روش ۳ - روش خاصی که شاعر یا نویسنده ادراك واحساس خودرا بیان‌میکند - طرز بیان مافی‌الضمیر[1] .

تعریف اخیر که ببیان دیگر عبارتست از مجموع روش ها وطریقه هائیکه نویسنده برای بیان افکار ونیات خود بکار میبرد ، از آنجهت که تنها شامل جنبه صوری ولفظی(شعرونثر) میشود ناتمام است. زیرا معانی ومضامین نیز در چگونگی سبک یاشیوه گوینده مؤثر میباشد دراینصورت میتوان گفت: « سبک عبارتست از کیفیت‌خاص نظم فکری که از جهتی باعالم‌معنی‌واز سوئی‌باترکیب‌الفاظ و کلمات ارتباط وبستگی دارد.»

عواملی که درایجاد سبک مؤثر است:

عوامل چندی در چگونگی شیوه یا سبک شاعر و گوینده‌مؤثر میباشد: نخست قریحه وذوق وعواطف وسرشت‌شاعر است واز عوامل اصلی انگیزه وی در الهام شاعری محسوب میشود، زیرا ادبیات چیزی جزنمودهای نفسانی نیست. بدین معنی که شاعر بیکی از جلوه‌های حیات یا جهان طبیعت مجذوب میشود روح واحساس

۱- فرهنگ معین .

وعواطف وی مسخرآن‌جلوه میگردد تا بدانجا که جز او چیزی در ذهن وی باقی نمی‌ماند درآنحال شاعر نادخودآگاه بدان جلوه رنگی خاص وفروغی‌جاودانی‌میبخشد وآنرا در عالمی برتر وبالاتر از جهان عادی واعتیادی زندگی‌قرار میدهد. عالمی که درجهان آرزوی او وجود دارد نه آنچنانی که در دنیای‌خارج هست. این هیجان و انقلاب درونی محرك ذوق وی میشود . میخواهد این کیفیت نفسانی رادر هرقالبی که‌هست بریزد. قالبی که نمودار واقعی‌هیجان‌درون وی وبیان کننده‌حال و کیفیات نفسانی وی باشد.

اینجاست که شاعر بدنبال کلمه ولفظ میرود وبیاری الفاظو کلماتی که مبین حال اوست سردرون خویش را بدیگران منتقل میکند . وادبیات چیزی جز ابلاغ وانتقال این نمودهای نفسانی نیست. درحالی که واسطه این ابلاغ و انتقال الفاظ و کلمات هستند. دراینصورت لفظ که موجد صورت‌وتحقق‌هر اثر ادبیست یکی‌دیگر از عوامل مهم سبك شعر بشمار میرود.

درباب برتری لفظ برمعنی یا رجحان معنی برلفظ سخن‌شناسان هردوره عقاید مختلفی اظهارداشته‌اند برخی در مقام سنجش هر اثر ادبی مرتبه لفظ را مقدم‌برمعنی داشته‌اند و بعضی مانند فیشه[1] و هگل[2] و بوفون[3] وعنصری و فرخی و حافظ جنبه یا اصل و جوهر و مادهٔ شعریعنی چیزی که در ضمیر شاعر وجود دارد مهم شمردند عنصری میگوید:

زانکه فعلش جمع گردانیدمعنی‌های نیك

« چون معانی جمع گردد شاعری آسان‌بود»

فرخی در قصیده معروف (کاروان حله) سخن سهل معنوی را می‌پسندد و میگوید:

۱- 1824 - 1907 Kunu. Fischèr

۲- George Wilhelm Freidrich. Hégel (1770 - 1831.

۳- Bufon نویسنده ناتورالیست فرانسه (1707) .

کردار او بنزد همـه خلـق معجزه است

« چون نزد شاعران سخن سهـل معنوی»

حافظ گوید :

باعقل وفهم ودانش داد سخن توان داد

چون جمع شد معانـی گوی سخن توان‌زد

در تاریخ طبرستان آمده است که روزی‌در خدمت عضدالدوله،متنبی واستاد علی‌پیروزه حضور یافتند علی‌پیروزه را بنشاندند ومتنبی رابرپای داشتندتا متنبی گفت: أتفتخر بشویعرلالسان‌له،. عضدالدوله فرمود تا معنی‌شعراو بامتنبی‌بگویند و گفت: حرمت معانی سخن راست که بمنزلت روح است نه لغت را که بمحل قالب است[٤] بوفون در خطابه مشهوری که راجع‌بسبک‌درآکادمی فرانسه ایراد کرد چنین گفت:

«سبک عبارت ازحرکات و انتظامی است که گوینده بافکار خود میدهد. هرگاه افکار تنگ وفشرده تنظیم شوند سبک بیان محکم وجزیل میگردد بعکس اگر افکاری بکندی دنبال یک دیگر آیند وبزور الفاظ بهم بپیوندند هر اندازه ظریف‌وزیبا باشند بالاخره سست ونازیبا خواهد بود وآنگاه راجع بسبک عالی وفاخر میگوید: «اصل وزمینه سبک معانی است. معانی وموضوعهای عالی‌وبلند میتواند سبک‌عالی‌را بوجود آورد. موزونیت‌الفاظ از متعلقات آن بشمار میرود. وهرگاه موضوع ومضمون ذاتاً عالی‌وبلند باشد آهنگ‌نیز بهمان درجه‌بلند خواهد شد . برای‌آن دسته مردمی که فکری قوی‌وذوقی‌دقیق وحسی لطیف دارند آهنگ وطنین کلمات چه‌اززشی‌دارد؟ برای آنها مضمون و مطلب لازم اسست دراینجا مشغول کردن چشم وگوش کافی نیست‌سروکار با جان ودل است. باید مضمونی یافت که درجان‌آدمی نفوذ نماید.»

شک نیست که الفاظ جلوه ومظهریا نمود الهامها و کیفیات نفسانـــی‌شعرا میباشند. دشواری کار این گویندگان نیز دراین است که می‌بایست کیفیات نفسانی

٤- تاریخ طبرستان تصحیح عباس اقبال ص ۱۳۸ .

نامحدود خودرا بقالب الفاظی درآورند که محدود ومتناهی است اینجاست که بقول مولوی :

لفظ در معنی همیشه نارسان
زان پیمبر گفت قد کل اللسان

نظامی میگوید:

بکر معانیم که همتاش نیست
جامه باندازهٔ بالاش نیست
نیم تنی تر سر زانوش هست
از پی آن بر سر زانو نشست

اگر بقول مرحوم صورتگر آنچه بیان کردنی بود نمایش دادنی نیز میبود کار شاعر آسان میگشت اما مهم اینست که وظیفه شاعر تنها «بیان» حالات وهیجانات درونی خویش نیست بلکه تجسم ونمایش آن احوال والهامی که بروی وارد میشود مهمتر واساسی‌تر از وظیفه نخست میباشد وازآنجا که ایندو مهم یعنی «بیان» و «نمایش» عواطف واحساس والهام شاعر را نیروی کلمات تعهد میکند لذا درمقام سنجش ادبیات نمیتوان گفت کدام یک‌بردیگری‌تفوق‌دارد، لفظ‌برمعنی‌یامعنی برلفظ؟ وازطرفی بقول سعدی :

زبان در دهان خردمند چیست
کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه‌داند کسی
که گوهر فروش است یا پیله‌ور

دیگر از عواملی‌مهمی که در چگونگی سبک شعر ونثر تأثیر بسزائی دارد محیط اجتماعی‌شاعر و گوینده است. برتراندراسل فیلسوف‌مشهور معاصر درباره‌فلاسفه میگوید: «فلاسفه هم زاده محیط وعوامل آن هستند وهم سازنده آن یعنی از جهتی نتیجه عوامل اجتماعی وسیاسی ومقرراتی هستند که برعصروزمان ایشان مسلطاست

وازسوئی اگر بخت‌بدیشان یاری کند وضع سیاسی واجتماعی زمان بعد را بوجـود میآورند.»

این حکم تنها در مورد فلاسفه صادق نیست بلکه شامل ادبا ونویسندگان نیز میشود بی‌شک شاعر ونویسنده پرورش‌یافتهٔ تربیت زمان خویش‌است. خصلت وسرشت‌وی که یکی از عوامل چگونگی شیوه شعر و نویسندگی است‌ساخته شده محیط زندگانی وی میباشد وسرچشمه الهام اواز هر نوع که‌باشد تابع این‌اصل کلی است ازاینروست که نویسندگان وشعرای هر دوره شیوه‌ای خاص زمان خوددارند. مثلا عصر حاضر زمان‌ازهم گسیختن سنت‌هاوعادتهاست عصرعصیان عقایدواحساسات جوانهاست عصریست که بسیاری از اصول‌وعقایداخلاقی وعادات ملی کشورهاسست شده ودرهم فرو ریخته است مظاهر ایـن‌نافرمانیها دروضع ظاهر جوانهای هیپی در آهنگ‌های موسیقی بیتلی و درتابلوهای نقاشی پیروان پیکاسویی ودر تربیت‌اجتماعی واخلاقی جوانهای امروزی سراسر دنیا کمابیش دیده میشود . دراینصورت جـای تردید نیست که ادبیات نیز مانند سایر هنرهـا (شعر و موسیقی ونقاشی) تبعیت زمان پیرو بیوزنی میشود وسیر انتخاب کلمات وترکیب‌های الفاظ تغییر مییابدتاآنجا که مکتبی جدید وشیوه‌ای تازه‌ونو، خواه ناخواه درادبیات بوجود میآید که باسایر هنرها ازهر جهت‌هم‌آهنگی دارد. زیرا هنر تابع محیط است وهنرمند پیرو مقتضیات زمان.

عرب دوره جاهلی که با فقر وسختی وخشونت زندگانی بدوی را طی میکند وغالباً در جنگ وستیز باقبایل عمر را میگذراند طبعاً اشعارش از نظر معنی ومضمون وکلمه ولفظ باعرب عصر عباسی ودورانهای بعد متفاوت است .

شاعردوره جاهلیت‌فصاحت کلامش‌آمیخته باسادگی‌وبساطت‌است. احساسات خودرا خیلی‌طبیعی‌بیان‌میکند. در بند آراستن‌الفاظ وصنعتگری کلام نیست ذهنش‌از تخیل‌معانی‌دقیق واستعاره هاوتشبیه‌های غریب‌وکنایه‌های بعید وامثال آن قاصر است. پیرامون اغراق ومبالغه نمیگردد. واگرفی‌المثل‌میخواهد شدت‌گریه خودرا

وصف کندمیگوید « بقدری گریستم که اشکم‌عبایم را تر کرد» ویا در مرثیه محبوب خودمیگوید « ای کسی که‌بامردن توسقف‌چادر من‌فرو ریخت. » اما در دوره تمدن اسلامی یاروزگاری که احوال واوضاع دولت اسلامی‌دگرگون می گردد وملت عرب از زندگی ساده بدوی دور میشود ودر نتیجه آمیزش با مردم شهر نشین لذت تمدن وتنعم وزندگی شهری را درك میکند ادبیات او نیز همراه سیر تحول مدنیت رفته رفته از شیوه جاهلی دور میشود واین تطور نه تنها در شیوه فکر و الهام وی بلکه در الفاظ وترکیب‌ها و اوزان وبحور شعر نیز دیده میشود.

وصف‌های دوره جاهلی که منحصر باسب وشتر وصحراهای سوزان وآسمان صاف وپرستاره عربستان است جای خودرا بتوصیف آلات وادوات تجملی، مأکولات و مشروبات ، ابنیه وعمارات ، مجالس بزم، و شرح آداب و رسوم زندگی اجتماعی میدهد تا آنجا که هیچ مضمونی از اینقبیل ناگفته نمیماند . تا ابوالعلائی قدم بجهان ادبیات میگذارد که فلسفهٔ بی اعتباری جهان را بحد اعلای خود میرساند ومعانی ومضامین فلسفی عمیقی در شعر میآورد که در منتهای جذبه ونفوذ است .

نه تنها محیط اجتماعی شاعر عامل مؤثری در پیدایش شیوه‌های مختلف شعر میباشد بلکه تمایلات واحساسات مردم یعنی کسانی که خریدار هنر هستندنیز مانند عوامل دیگر در آفرینش‌سبك شعر وبیان شاعرتأثیر دارد. خریدار هنرعنصری وفرخی ، سلطان محمود ومسعود غزنوی هستند ولذا طولانی‌ترین وزیباترین‌قصاید ادبیات فارسی در مدح این دو سلطان و امرای آنها گفته میشود . شاعر مزدورکه برای گرفتن صله وپاداش شعر میسراید واز این راه امرار معاش میکند خواه‌ناخواه بذوق وسلیقه حامیان وخریداران خود مداحی میکند و لـذا زبان شعر او با زبان شاعری که بیان احساس میکند ونمایشگر دردهای مردم واجتماع است است‌فرق بسیار دارد . این یك زبانش زبان دل است و بردل می‌نشیند و آندیگری مدح و تملق است آنهم برای طبقه‌ای خاص .

زبان مولوی وحافظ وخیام وسعدی زبان عامه مردم است . سرچشمه الهام

آنها روح بشریت ونیازهای اجتماعی‌است و ازینروست که آزاد کننده‌ای روحهاست وتسلی بخش دلها وبرای همیشه هم جاویدان .

عنصری بخاطر ممدوح خود شعر میگوید اما مولوی بخاطر دل خـــود . اختلاف سبک نیز از همنیجا آغاز میشود . زیرا ممدوحان عنصری طاقت شنیدن معانی بلند عرفانی ، و مضامین آسمانی قرآنی ، حکایات و امثال و اصطلاحات و ترکیبهای بلند پایه‌ی ادبی را ندارند ونمی‌فهمند . با سلاطین ترك غزنوی باید بشیوه‌ای سخن گفت که قابل فهم ومورد پسند آنها باشد . اینجاست که‌محدودیت بوجود می‌آید وشاعر آزادی اندیشه و احساس را از کف میدهد . و از خودی خویشتن خارج میشودوشعرش آن‌اثر جاودانی که‌لازمه‌ادبیات است پیدا نمی کند. چون حماسه فردوسی نیست که از باد وباران گزندی نیابد . غزل حافظ نیست که شور ودل انگیزیش قرنها بآدمی جان بخشد وشور وحال بیافریند .

موضوعها ومضمونهای شخصی وفردی هر چند زیبا ودل انگیز باشند منشاء شعر ماندنی نخواهد بود .

گفته شد که شعراوادبازاده محیط وعوامل آن‌هستند ولی‌بقول برتراند راسل درست است که فرد مولود حیات اجتماع است‌ولی‌قدرت ایجاد وابداع را درپاره‌ای افراد نباید از نظر دور داشت چه‌بسیار بزرگانی که نبوغ اندیشه و تفکر یاالهام آنها خیلی برتر ویالاتر از قدرت ونفوذ محیط واجتماع میباشد . اینگونه با محیط مبارزه میکنند ومیخواهند جهانی تازه ونو بوجود آورند که‌نابسامانیها ونادرستی‌های زمان دران وجود نداشته باشد ولذا هرگز ذوق وپسند جامعه را در نظر نمیگیرند وطبق میل مردم روزگار خود شعر نمیگویندوچیزنمینویسند. هجوهـای نیشدارولتر برعلیه ستمگران وروحانیان هیچگاه مورد پسند و رضایت جامعه نبود . اشعاری که حافظ بر علیه سالوسان ریا کار سرود هرگز برای مردم متظاهـــر دغل باز، دلنشین ومورد پسند نبود . اما این نوابغ دنیای ادب با سلاح اندیشه وبیان نافذ وعالی خود برعلیه فساد جامعه قیام میکنند تا دنیای دیگری بسازند . اینجاست

که ادبیات همراه جامعه تحول مییابد ودگرگون میشود وشاعر ونویسنده اخلاق وعادات اجتماع خودرا بهم میریزد و جامعه فرداراپی ریزی میکند .

دراینصورت تجلی عواطف واندیشه‌های فردی در شعر وادبیات وبلکه در کلیه آثار ذوقی وهنری اصیل تر وبدیع‌تر ومهمتر از سایر عوامل است . زیرا چه بسیارند سخنورانی که نیروی ابداع و ابتکار در مضمون‌ومعنی ندارندو چه‌بسیارند کسانی که موضوعهای بسیارعادی‌ومبتذل‌ویا تقلید از مضامین‌شعری‌دیگران‌موضوع شعر آنهاست . در هر دوحال اثر آنها در ایجاد تحول اجتماع بی‌تاثیر میباشد .

مقالات شعبهٔ

تاریخ وجغرافیای دورهٔ اسلامی

دکتر محمد اسماعیل رضوانی

تاریخ ایران چگونه باید تدوین شود

موضوع صحبت من همانطوری که استحضار دارید این است : « تاریخ ایران چگونه باید تدوین شود » یا « برای تدوین تاریخ ایران چه باید کرد » منتهی قبل از آنکه متن اصلی عرایض خودم را شروع کنم به دو نکته اشاره می‌نمایم .

نخست اینکه برای دانشمندان مجلس نه گفتار خیلی تازه‌ای دارم و نه خیلی کهنه یعنی نه مطالبی دارم که تازه بگوشتان خورده‌باشدونه تکرار مکررات است یک قسمت مطالبی است که بطور پراکنده‌در محافل‌ومجالس علمی موردبحث قرارگرفته یک قسمت هم‌نکاتی است که ضمن مطالعه به آن برخورده‌ام وتنهاامری که نشان داده‌ام این است که این مطالب را به اصطلاح روزنامه نگاران تنظیم کرده‌ام .

دوم اینکه عرایض این بنده را در حد کمال وجامع و مانع نخواهید یافت غرض اصلی من طرح این موضوع بوده نه بیان آن . می‌خواهم از دانشمندان نخستین کنگره ایران شناسی و بخصوص دانشمندان حاضر در این‌جلسه استدعا کنم اکنون که امر براین دایر شده که تاریخ کامل ایران تدوین شود بفرمایند « چه باید کرد » بنابراین ازساحت اقدس‌آقایان تمنی دارم منتی بیش‌از حضور در این جلسه بر بنده نهند و در پایان عرایض من‌نکاتی‌را که فوت شده می‌بینند یادآوری

فرمایند وعقاید خودرا آشکار سازند تا سخنرانی من کامل گردد و ارزشی پیدا کند.

۱ ـ نخستین نکته‌ای که بایـــد عرض کنم این است که تدوین تاریخ کامل ایران آنقدرها که تصور می‌رود آسان نیست . اکثر مردم وحتی بعضی از صاحب نظران خیال می‌کنند که اگر ما کتبی را که راجع به تاریخ ایران تالیف شده گرد آوری کنیم ودر قفسه‌های اطراف کتاب خانه‌هـا جای دهیم آنگاه‌چندتن از اهل تحقیق و مطالعه را که هریک در فصلی از تـاریخ ایران تخصص دارند دعوت کنیم تا در این کتب خانه بنشینند وبه‌نگارش فصل مربوط به خود مشغول شوند مطلوب حاصل خواهد شد، در حالیکه چنین نیست وتدوین تاریخ ایران به این سادگی امکان ندارد زیرا تـاریخ ایران اگر روزی بطور کامل تدوین شود شامل تاریخ جهان هم خواهد بود به عبارت دیگر تدوین تاریخ کامل ایران‌یعنی تدوین تاریخ کامل جهان . برای بیان این‌نکته باید به یک توضیح واضح مبادرت ورزم وآن اینکه :

ما ایرانیان از روزی که به سعادت استقلال رسیده‌ایم ـ وبطور دقیق نمی‌توان سال آن‌رامعین کرد ـ باجهان‌ارتباط پیدا کرده‌ایم . در دورهٔ مادها بالیدی‌وآشورو کنده وحکومت‌های ازمیـــان رفته‌ای که حتی نامی هم ازآنان نمـــانده است . دردورهٔ هخامنشیان که بقول مورخین قدیم برربع مسکون حکومت کرده‌ایم باسراسر جهان آن‌روز ارتباط داشته‌ایم . در دورهٔ اشکانی وساسانی نیز وضع چنین بوده است . بعدها بطور موقت جزء امپراطوری اسلام قرارگرفته‌ایم وسپس نیز که حکومت‌های‌مختلف طاهریان، صفاریان سامانیان دیلمیان وغزنویان وشاهنشاهی‌های بـــزرگ وعظیم سلجوقیان ،خوارزمشاهیان ، ایلخانیان ، تیموریان ، صفویان ، افشاریان تشکیل‌شده این ارتباط وجود داشته و از دورهٔ قاجاریه ببعد دامنه ارتباط وسیع‌ترشده و میشود درحالیکه چه بسیاری از ملتهای جهان صدهاقرن دریک منطقه‌ای از جهان بحالت انزوا بسر برده‌اند وجزباهمسایگان اطراف خود ارتباطی نداشته‌اند.

بومیان آمریکا واسترالیا وافریقای مرکزی وجنوبی در چنین حالی بسربرده‌اند

شاید کشورهائی از قبیل ژاپن،فنلاند وامثال‌آنها تا اوایل قرن پانزدهم یا شانزدهم میلادی در چنین وضعی بسر برده‌اند ولی همان‌طوری که‌عرض کردم ازآغازاستقلال تاکنون درگردونه جهان قرار داشته‌ایم وبه دست‌یونیان، رومیان، اعراب، مغولها، تاتارها، ترکها، اسپانیائیها ، پرتقالیها، هندیها انگلیسی‌ها فرانسویها اطریشیها آلمانیها روسها وآمریکائیها از این پهلو به آن پهلو و ازاین‌سو به آن سوغلطیده‌ایم. بطور مسلم وبطور قطع وبقول‌ادبای قدیم‌به‌ضرس قاطع‌عرض‌می کنم که‌هیچ کشوری درجهان چنین سرنوشتی نداشته است تنها بعضی‌ازکشورهای خاورمیانه هستند که دچار چنین حالتی شده‌اند بااین تفاوت که بسیاری ازآنان در برابر سیلهای مهیب حادثه مقاومت خودرا از دست داه و از میان رفته‌اندوما بصورت‌سنگی عظیم‌مقاومت کرده‌ایم وازجای خود تکان نخورده‌ایم برای مثال در سرزمینی که امروز ترکیه نامیده میشود در طول تاریخ چندین‌نوبت‌نژاد،زبان ومذهب‌عوض شده وبه‌اصطلاح پوشش انسانی آن دگرگون گردیده وسرزمین‌بین‌النهرین هم که امروز عراق نام‌دارد همین سرنوشت‌را داشته وچندین نوبت تغییر چهره داده است. دراین سرزمین،ملت‌ها ونژادهای گوناگونی مانند لیدیها ، سومریها، اکدیها، بابلیها، آشوریها، کلدانیها بوجودآمده‌اند وچند صباحی زیسته‌اند وسپس از صحنه روزگار محو شده‌اند فلم‌یبق الاذکرهم وحدیثهم وباقی نمانده است مگر یاد آنها وداستان آنها.

این امر و این سرنوشت زائیده موقع خاص جغرافیائی است زیرا ما بصورت نقطه‌ای درمرکز دایره‌ای که جهان باشد قرارگرفته‌ایم بعبارت دیگر ما مانند بسیاری‌ازکشورها ازقبیل ژاپن، چین ، فنلاند ، سوئد، نروژ ، انگلستان ، فرانسه اسپانیا ، پرتقال هندوستان در حاشیه خشکیها و دوراز غوغای جهان (البته جهان قدیم نه جهان امروز) قرار نداشته‌ایم‌در چهارراه‌حادثه‌جای گرفته‌ایم‌جادهٔ‌ارتباط‌شرق وغرب‌عالم ازکشور ما می‌گذشته وبهمین سبب از نخستین روزهای زندگی،ارتباط ما باملتهای مختلف برقرار شده‌است واگرروزهائی‌هم‌در تاریخ‌وجودداشته که‌بعلت ناتوانی،به‌جهان کاری‌نداشته‌ایم‌جهان به‌سبب‌چنین‌موقع خاص‌باما کارداشته است.

بنابراین : مورخینی که برای تحقیق در تاریخ ایران یـا دوره‌ای از ادوار ایران فقط به منابع واسنادومدارك ایرانی مراجعه می کنند وحاصل مطالعات خودرا تدوین می‌نمایند بی گمان کار ناقصی انجام می‌دهند . ما باید به موازات تحقیق‌در تاریخ ایران درتاریخ جهان نیز تحقیق بکنیم وفصولی از تاریخ کشورهائی که‌باما ارتباط داشته‌اند تا جائیکه به فهم تاریخ کشورما کمک کند در متن کتاب تاریخ کامل ایران جای دهیم.

برای مثال، ما نمی‌توانیم تاریخ ایران‌را در دورهٔ هخامنشیان بنویسیم‌وتاریخ یونان آن روزرا که در حقیقت اروپای آن روز بوده است ننویسیم و یا مثلا لیدی و کلده وآشورا نشناسیم. چگونه میشود تاریخ صفویه را بدون شناخت اروپای آن‌روز وعثمانی‌آن‌روز وچین وهند آن‌روز وبطور کلی‌دنیای آن روز تدوین کرد. چگونه‌ممکن است تاریخ ایران‌را در دورهٔ قاجاریه بدون شناخت تاریخ روسیه ، انگلستان وفرانسه سوئد ، آلمان ، اطریش ، بلژیک ، آمریکا ، هندوستان ، افغانستان، عثمانی‌وبسیاری ازکشورهای دیگر نوشت. هر حادثه‌ای‌در قرن‌نوزدهم ودرهر گوشه‌ای‌از جهان رخ داده درسرنوشت کشور ما تأثیر کرده است.

این است که‌درابتداعرض کردم که«تدوین تاریخ ایران یعنی‌تدوین تاریخ جهان» .

۲ ـ اسناد ومدارك تاریخ ایران منحصر به کتب تاریخی ومکاتبات‌دیوانی وشرح حال‌زمامداران وافزار واشیاء بجامدنده ونقش ونگار در و دیوارهای شکسته نیست کلیه آثار مکتوب‌وغیر مکتوب باید جزء مدارك تاریخ ایران بشمارآیدومورد مطالعه قرارگیرد همانطوری که دانشمندان بزرگوار مجلس می‌دانندتاریخ نویسان گذشته ما در نگارش تاریخ بیش از چهار هدف نداشته‌اند :

اول ـ بزرگداشت پادشاهان و فرمانروایان و بزرگان بمنظور خوشامد گوئی و تملق‌پردازی. دوم ـ پندآموزی وعبرت گیری. سوم ـ قصه‌سرائی و مجلس‌آرائی. چهارم ـ تقویت حس ملیت ووطن‌خواهی.

درهر چهار هدف مورخین بشرح‌حال پادشاهان ، فرمانراویان، وبزرگان‌وبه

شرح حوادث مهمی که رخ داده اکتفا کرده‌اند وبه سایر شئون اجتماعی از قبیل اقتصاد ایران ، عادات و مراسم مردم ، نحوهٔ زندگی آنان و امثال آن توجهی مبذول نداشته‌اند بنابراین تنها متون تاریخی برای وقوف براین مطالب کافی نیست باید تمام آثار ادبی ومذهبی‌وعلمی‌ایران مورد مطالعه وتحقیق‌قرارگیرد . برای مثال باید عرض کنم همین گلستان‌سعدی که ما همیشه آن‌را بعنوان یک‌اثر ادبی‌می‌خوانیم یکی از اسناد مهم تاریخ ایران است . درگلستان‌وبوستان‌داستانهای بسیاری است که گوشه هائی‌از اوضاع اجتماعی‌ایران را در روزگار مغول به‌وضوح نشان‌می‌دهد . دیوان حافظ‌خود یکی از اسناد تاریخ ماست . قصاید فرخی‌وعنصری وامثال آنها از اسناد تاریخ ایران در دورهٔ غزنوی است . قرآن کریم و احادیث واخباری که از خاندان رسول‌اکرم نقل شده در تاریخ ایران اثر شدیدی داشته است . بنابراین اگر روزی قرار شد که دانشمندان برای تدوین تاریخ کامل ایران بنشینند باید عده‌ای ازآنان مأمور تحقیق وتتبع در متون ادبی وجغرافیائی‌ومذهبی وعلمی بشوند ومطالبی‌را که برای روشن شدن گوشه هائی‌از اجتماع ایران مفیداست‌بیرون‌بیاورندویادداشت کنند .

۳ ـ تاریخ ایران باید به دست دانشمندان ایرانی تدوین‌شود:

برای بیان این نکته ناچارم عرض کنم تاریخ، علمی است سهل وممتنع . عبارت سهل‌وممتنع را که معمولا اصطلاحی است خاص‌شعر برای این‌بکار بردم که عبارتی بهتر ازآن نیافتم وشعرا اصطلاح سهل وممتنع را برای‌اشعاری بکار می‌برند که سرودن‌آن بنظر آسان آید اما در عمل برای شاعران کم‌مایه وناتوان مشکل یا محال‌باشد . تدوین تاریخ یک دوره نیز بنظر مردمان کم‌مایه وسطحی کاری است که بسیار سهل بنظر نمی‌رسد درنظر اینان همین قدر کافی است که‌چند متن‌تاریخی دراطراف خود بگسترانند وازهر متن مطالبی که‌به ذائقه آنان‌سازگار می‌آیدیادداشت کنند وسپس این یادداشت‌هارا تنظیم نمایندو درصف‌دانشمندان‌خودرا جابزنندواین همان کاری است که‌اکنون درمملکت میشود .

اما مورخین عالیقدر وقتی می‌خواهند تاریخ یک دوره را تدوین کنند آنقدر

مطالعه می کنند تابتوانند مانندمردم همان دوره فکر کنند. آن‌وقت است که هر کلمه که از قلم‌آنان برروی کاغذ می‌چکد دارای معنا ومفهوم خاص‌آن دوره است‌وچنین تاریخی است که مانند آینه چهره زمان‌را به وضوح نشان می‌دهد واین‌راهی است بس دور ودراز وصعب وسخت ودشوار که طی‌آن بسیار مشکل است وبرای مردمان بی‌حوصله امری است محال .

بنابراین مورخی که درایران زائیده شده ودرایران زندگی کرده وعمررا در محافل ومجالس ایرانی بسرد برده ودر همین ایران‌تحصیلات تاریخ را دنبال کرده است زودتر می‌تواند دارای آن‌چنان‌فکر تاریخی که منظورماست بشود. یک محصل ایرانی تاریخ زودتر میتواند آغامحمدخان‌قاجارونحوه‌تفکر اورا درك کندتایک‌جوان فرنگی. مردم کشورهای‌دیگر بخصوص کشورهای‌اروپائی‌وآمریکائی‌در دنیائی‌زائیده شده وزندگی می کنند که هیچ گونه وجه شباهتی چه از نظر مذهب وچه از نظرنژاد وزبان وچه از نظر اقتصاد با کشورما ندارد وبنابراین برای یک محقق فرنگی بیست سال‌مطالعات مقدماتی لازم‌است تا تفکرات تاریخی او به اندازه تفکرات یک جوان عادی ایرانی بشود وهمین‌یک نکته است که ما در تحقیقات تاریخی اروپائیان در مورد کشورخود به لغزشهای فراوان و عجیب وغریبی برخورد می کنیم تنهاتفاوتی که فرنگیان باما دارند این است که عوامل واسباب کار چه از نظر مادی وچه ازنظر معنوی برای‌آنان فراهم‌تر است توفیق کارهم به علت وضع خاص محیط خود بیشتر دارند واگر این عوامل واسباب وتوفیق کار برای دانشمندان ایرانی فراهم‌شود بهیچ صورت‌فرنگیان‌رایارای‌برابری‌باآنان‌نیست. امامتأسفانه‌بسیاری‌ازدانشمندان‌ایرانی را که‌من‌می‌شناسم‌درهمین‌حالی که‌باشماصحبت‌می کنم‌مصداق‌این شعرسعدی‌هستند:

شب که عقد نماز می‌بندم　　چه خورد بامداد فرزندم

خوشبختانه دوسه‌سالی‌است که به‌این نکته‌توجه شده ودربهبود وضع‌مادی استادان سعی‌فراوان مبذل گردیده است وامیدوارم که به هیمن نسبت‌برای فراهم شدن‌عوامل‌مادی‌ومعنوی که‌درراه‌تحقیقات‌تاریخی‌لازم‌است‌توجه‌زیادتری‌مبذول‌شود.

مهوش نیکجو

نخستین اقدامات سیاسی و استعماری دولت انگلستان در وطن ما ((ایران)) ((۱۷۹۹ - ۱۸۱۰ میلادی))

دست‌اندازیهای تجارتی ممالک‌اروپائی به ممالک‌آسیائی ازآغاز قرن هفدهم میلادی شروع میگردد. هندوستان‌از جمله‌مهمترین کشورهای آسیائی‌است که‌مورد توجه قرار میگیردچه که طبیعت زرخیز واجتماع عقب‌افتاده مردم این سرزمین اجازه میدهد که عمال اروپائی‌بتوانند هرگونه تجاوز وتعدی را نسبت به‌ایشان مجری دارند. دولت‌های‌هلند، پرتقال، فرانسه وبالاخره انگلستان ازجمله کشورهای قوی اروپائی می‌باشند که‌یکی پس از دیگری فعالیت‌های تجارتی خودرا در خاك هند آغاز نمودند وآخرین ایشان دولت انگلستان است که کار تجارتی خودرا از سال ۱۶۳۲ میلادی درهند شروع می‌نماید.

انگلستان تنها کشوری است که توانست تجارت خودرا درآسیابه حدا کثر توسعه بخشیده موجبات رقابت‌های شدیدی‌را بین دولت‌های ذینفع اروپائی بوجود آورد. درسال ۱۷۵۶ میلادی سراج‌الدوله[1] حا کم‌ایالت‌های بنگال بهار واورسیااز ازدیاد قدرت وتعدی عمال تجارتی انگلستان درهند به وحشت افتاده دستور داد که حصارشهر کلکته که بنام قلعهٔ‌ویلیام‌معروف بوده‌وپناهگاهی برای اعمال انگلیسی درهند محسوب می‌شد خراب گردد. چون مقامات تجارتی انگلستان اطاعت‌ننمودند

سراج‌الدوله شخصاً دستورداد که‌دیوارقلعهٔ‌مزبور را نابود کردند وباین‌طریق‌صاحبان شرکت تجارتی انگلستان رابی‌اندازه خشمگین نمود.

لرد کلایو Lord Clive متصدی شرکت تجارتی انگلیسی دریافت که سراج‌الدوله در صدد بیرون راندن ایشان می‌باشد درحالیکه شرکت به‌هیچ‌وجه یارای مقاومت نظامی را باعمال هندی نداشت بنابراین تصمیم گرفت که‌انگلیس‌ها درمبارزه بامخالفین خود بایستی راهی‌غیر از مبارهٔ نظامی درپیش گیرند.

آغاز عملیات سیاسی وپنهانی شرکت برضد مخالفین‌هندی خودازاین زمان مقدمهٔ اقدامات سیاسی واستعماری بود که درسرزمین هند به منظور حفظ منافع‌تجارتی انجام‌شد و رویهمرفته مبتنی‌براصل‌ایجاد نفاق بین سران متنفذ هند واغفال‌ایشان بوسیلهٔ رشوه‌بود . این‌همان اصلی‌است که درطی‌قرون هفدهم، هیجدهم، نوزدهم وبیستم پایه واساس پیشرفت‌مقاصد سیاسی دولت انگلستان رادرکشورهای عقب افتادهٔ جهان تشکیل داد وبنام«سیاست استعماری کشورانگلستان» مشهورگردیده وقایع ونتایج‌آن نیز بنام «تاریخ‌استعمار» مشهورگردید.

چگونگی روابط دولتهای بزرگ اروپائی انعکاسی از تصادمات ایشان برای منافع تجاری‌درکشورهای مستعمره‌شان بوده بطوریکه دراوائل قرن نوزدهم‌فعالیت های سیاسی دولت انگلستان دراروپا برضدفرانسه عکس‌العملی برضدطمع دولتین روسیه وفرانسه برمستعمره زرخیز انگلستان یعنی کشورهند است. انگلستان‌بمنظور عقیم‌گذاردن عملیات ناپلئون نسبت به تسخیرهند به‌انواع و اقسام حیل سیاسی متوسل گردیده تابتواند رقیب‌رااز میدان خارج‌نماید.

قبل ازاینکه ناپلئون منافع انگلیس را درهند تهدید نماید عمال کمپانی متوجه شدند که‌کمک زمان‌شاه‌امیربرجستهٔ افغانی‌به‌هندی‌های مخالف شرکت انگلیسی وحملات‌احتمالی افغانها به تأسیسات‌تجارتی ایشان خطر بسیار مهمی‌است که باموجودیت شرکت انگلیسی‌درهندبستگی دارد. بنابراین‌دراین موقع‌انگلیس‌ها برای نابودی افغانها درصدد استفاده از نیروی نظامی ایرانیان در مغرب افغانستان

برآمدند وباین ترتیب اصطکاك منافع کمپانی انگلیسی وسران افغانی باعث گردید که توجه انگلستان بطرف ایران معطوف گردد. ایران هنـــوز کشوری قوی درنظر خارجیان می‌نمود وضعف واقعی آن بکلی پنهان بوده عمال شرکت‌های تجارتی درایران تابحال نتوانسته بودند که هیچگونه مداخلهٔ سیاسی نمایند و بعداز روی کارآمدن خانـــدان قاجار نیز درایران ملل اروپائی فکر می کردند که اوضاع ایران در زمان فتحعلیشاه نیز مانند ایران درزمان نادرشاه ویا کریمخان است.

ولی حقیقت غیرازاین بود. نادر درزمان خود از تضادسیاست‌های روسیه و عثمانی بنحواحسن بمنظور ایجادوحدت‌ملی در کشورخویش استفاده‌نمود و کمپانی‌های تجارتی خارجی‌رادر اصفهان کاملا مطیع خود کرده تنها بنفع تجـارت کشور ایران فعالیت‌آنان راآزاد گذارد.

درزمان فتحعلیشاه وضع بدین منوال باقی نماند .شاه‌قاجار ودرباریانش هیچکدام آشنایی کامل به‌چگونگی اوضاع سیاست جهانی نداشتند و بنابراین از بروز هروضع مساعدی که‌درسیاست بین‌المللی بنفع ایران بوقوع می‌پیوست نمی‌توانستند بنفـع کشورازآن بهره گیرند وبهمین جهت‌است که مشاهده می‌نمائیم تمام عملیات‌سیاسی انگلستان درایران ازسال ۱۷۹۹ میلادی ببعد منتج به نتایج فوق‌العاده درخشان گردید واساس سیاست استعماری انگلستان درایران را بنیان گزارد.

در پائیز ۱۷۹۹ میلادی شخصی بنـام مهدیعلی‌خـان که از مستخدمین کمپانی بود از طرف حاکم بمبئی بدربار ایران فرستاده شد . وی حامل هدایای فوق‌العاده برای فتحعلیشاه بود ودر مدت شش ماه توقف خود در ایران موفق شد نظریات سیاسی عمال کمپانی انگلیسی را برضد افاغنه بردولت ایران بقبولاند. در واقع مهدیعلی خان که خود ایرانی بود پیشاهنگ خدمت به انگلیسها وخیانت به وطن نیاکان خود گردید . هنگامی که مهدیعلی خان به تهران وارد شد فتحعلی‌شاه نیز از سفر خراسان وسرکوبی نادر میرزا [۲] باز می گشت واوضاع رو بارامش و امنیت گذارده بود . مهدیعلی خان که واقعا یک دیپلمات فوق‌العاده ماهر وتربیت

شده دست کمپانی انگلیسی در هند بود. برای انجام دادن منظور هیچگونه علاقه‌ای به حفظ حقیقت وراستی ابراز نکرده و به صدر اعظم شاه اظهار داشت که مقامات انگلیسی ابدا از ناحیه پادشاه افغانستان نگران نبودند ...[۳] و در حالیکه فقط از ترس تعرضات افاغنه به خاك هند و ضعف قدرت کمپانی در مقابله با ایران بود که وی بدربار ایران گسیل گردید. مهمتر از این مهدیعلی خان در ضمن مذاکرات خود با سران حکومت ایران در یافت که ایشان واقعاً از آنچه در دنیا میگذرد بدون اطلاع بوده[۴] وهرگز پی به موقعیت حساس خود در اختلاف بین افاغنه و کمپانی نبرده‌اند بنابراین با تردستی کامل اصل مأموریت خویش را که امضای یك قرار داد بر ضد افاغنه و تقاضای کمك از دولت ایران بود مکتوم داشته ومتن نامهٔ حاکم بمبئی را عوض نموده ، خود را فرستاده‌ای قلمداد نمود که برای عرض تسلیت مرگ آغامحمدخان قاجار و تبریك جلوس فتحعلیشاه به تخت سلطنت ودرضمن برای عرض تعدیاتی آمده است که ازجانب افاغنه به شیعیان قلمرو ایشان وارد گردیده و باعث شده که عدهٔ زیادی از آنها اجباراً به خاك قلمرو کمپانی انگلیسی در هند شرقی پناهنده شوند .

اوضاع سیاسی اروپا نیز در این موقع دستخوش تغیر وتحولات بسیاری بود که مستقیماً فعالیت‌های سیاسی این دول را در کشور مستعمرهٔ خویش تحت‌الشعاع قرار میداد . ناپلئون با تمام قوا ملت فرانسه را برقابت‌های مستعمراتی با دولت انگلستان تشویق نموده قصد داشت چنانچه بتواند هند را از چنگال وی خارج سازد و سیادت بر اروپا را نیز آغاز نماید. مرگ کاترین دوم امپراطریس روسیه و جلوس پل Paul به تخت سلطنت روسیه در ۱۷۹۶ زنگ خطری برای دولت انگلستان در آسیا و اروپا نواخت . پل بر خلاف مادر خود از سیاست « پشتیبانی از انگلیسها » متنفر بود . بنابراین مقدمات دوستی‌واتحاد با ناپلئون‌را احتمالا فراهم می‌نمود . چنانچه فرانسه در دوستی خویش با روسیه کامیابی می‌یافت می‌توانست رقیب بسیار خطرناکی از برای انگلستان بشمار آید زیرا این امکان وجود داشت

که فرانسه با جلب رضای روسیه مقدمات یک حمـــلهٔ نظامی را بخاك مستعمره انگلستان از راه خشکی فراهم سازد ° . و در این صورت موافقت دولتهای عثمانی و ایران لازم بنظر می‌رسید و به این جهت دولت انگلستان دچار وحشت گردیده با فعالیت‌های خستگی ناپذیر سیاسی خود سعی نمود که این مشکل بزرگ‌را درآغاز قرن نوزدهم از میان بردارد.

در اوائل سال ۱۸۰۰ میلادی سروان مالکولم Major Malcolm از طرف کمپانی انگلیسی هند شرقی بدربار ایران فرستاده شد،زیرا مقامات کمپانی ازنتایج مسافرت مهدیعلی‌خان هنوز بی‌اطلاع بودند . مالکولم در بوشهر مهدیعلی خان را ملاقات‌نمود و وی نیز مانندمهدیعلی‌خان‌موفق‌به اخذ پیروزی‌هائی بسیار شایان در ملاقات خود با سران ایرانی گردید و دولت ایران برای دومین بار به مالکولم قول داد که روابط خود را با افاغنه کاملا تحت الشعاع روابط افاغنه با کمپانی انگلیسی هند شرقی قرار دهد وتا هنگامی که امیران افاغنه دست از حمله‌خود به هند برنداشته‌اند دولت‌ایران نیز با ایشان‌در حال جنگ باشد ودر ضمن به مالکولم قول داده شد که‌فرانسویان را از خاك‌ایران برانندواین جریان متأسفانه‌برای اولین بار در تاریخ ملت دیده شد که رهبران این کشور مداخله یک دولت خارجی رادر تعیین خط مشی سیاسی خود نسبت به سایر ملل کورکورانه پذیرفته و بدون اعتنا به‌نقشه‌های سیاسی‌دولت روسیه تزاری نسبت به سرزمین گرجستان وحملات‌احتمالی ایشان بفکر مخالفت با فرانسویان و جنگ با افاغنه بخاطر منافع انگلیسها افتاد و در واقع بدون هیچگونه مطالعه،در صف پشتیبانان انگلستان در آمده بدون اینکه از این دوستی بتواند بنفع خویش استفاده نماید .

موقعیت متشنج‌جهان‌در قرن نوزدهم‌موقعیت بسیار مناسبی‌بود که‌دولت‌ایران برای تحکیم موقعیت خویش قیام نمایدولی علاوه براین که نتوانست این موقعیت را درك نماید بلکه قدمهای بسیار زیان آوری در صحنه سیاست‌خارجی‌خود برداشت که هنوز ملت ایران در صدد رفع نتایج تـــلخ آن می‌باشد. قتل تزار روسیه و

روی کار آمدن الکساندر Alexandre بار دیگر زنگهای غم و شادی را در صحنهٔ سیاست جهانی بصدا در آورد ـ در بار انگلستان غرق شادی و ناپلئون ساکت و متفکر دیده میشد ـ الکساندر اول بر خلاف پدر پیر و سیاست پشتیبانی از دولت انگلستان در اروپا یود وباین نظر حتی در جنگهای مخالف فرانسه شرکت نموده وقشون وی برای ضمیمه نمودن گرجستان اقدامات نظامی را از سر گرفتند . در این موقعیت با اینکه انگلیسها تعهد کرده بودند که به ایران کمک نمایند ولی معلوم بود که بهیچوجه نمی‌توانستند به خاطر منافع ایران با متحد خود دولت روسیه در مرزهای قفقاز وارد جنگ شوند. حملات پی‌درپی قوای روسیه به شهرهای گرجستان فتحعلیشاه را بر آن داشت که دست نیاز بسوی دولت فرانسه به منظور اخذ کمک نظامی برضد تجاوز روسیه تزاری دراز نماید٦ دولت فرانسه نیز با تغییر دادن نقشه های سیاسی خود وعملیات برضد هندوستان رویهٔ سیاسی متغیری نسبت به ایران‌در پیش گرفت . در سال ۱۸۰۵ که برای بار دوم نقشهٔ حمله به هند را در سرمی پروراند بفکر افتاد که نماینده ای به دربار ایران بفرستد . در ۱٦ ماه فوریه ۱۸۰۵ میلادی مسیو ژوبر M. Jaubert از طریق خاك عثمانی به ایران آمد که مقدمات اتحاد ایران وفرانسه را مهیا نماید . مقامات ایرانی هم مأیوس از اخذ هرگونه کمک نظامی از انگلستان مقدم ژوبر را گرامی داشته ومیرزا رضای قزوینی را در رأس هیأتی به حضور ناپلئون فرستادند که نتیجه این سفارت عقد معاهدهٔ فین کن اشتاین Finken Stein در ماه مه ۱۸۰۷ میلادی و بلافاصله پس از آن اعزام ژنرال گاردن Gardanne به ایران بود .

ژنرال گارن در رأس هیأت نظامی خویش بسرعت به اصلاح و تربیت سپاه ایران همت گماشت ولی دیری نپائید که عقد معاهدهٔ تیلسیت Tilsit بین ناپلئون والکساندر اول باعث عقیم ماندن فعالیت‌های فرانسه در ایران شد .

وزارت خارجهٔ انگلستان در لندن بلافاصله پس از اطلاع بر عقد معاهدهٔ تیلسیت دانست که ایران دوباره در مقابل حملات روسیه تنها خواهد ماند زیرا

ناپلئون نمی‌توانست کمک نظامی خودرا در جبهه‌های ضد روسیه ادامه دهدبهمین نظر فوراً سفیر خود سرهارفورد جونز Sir Harford Jones را در اواسط سال ۱۸۰۷ میلادی از راه دماغـــه امید بایران فرستاد که سیاست ضد فرانسوی را در ایران ترویج نمایـــد و از این فرصت برای نفوذ دوبـــاره در صحنهٔ سیاست ایران استفاده کاملا شایانی برند . همزمـــان باورود سر هارفورد جونـــز بایران مقامات ایرانی در یافتند که ادامهٔ فعالیت ژنرال گاردان در ایران غیر ممکن است زیرا معاهدهٔ تیلسیت ناپلئون را امپراطور غرب والکساندررا امپراطور شرق نمود . وامکان‌اخذ کمک‌از فرانسه برضد روسیه‌امکان ناپذیر است وروی‌این‌اصل‌نتایج کار دیپلماتهای انگلیسی در ایران کاملا بنفع دولت انگلستان بوده سیاست استعماری آن دولت را روز بروز تـــوسعه می‌بخشید . ایران که در این زمـــان با وجود رقابت بین‌دو امپراطوری یعنی انگلستان و فرانسه تنها مانـــده بود دوباره بوعده‌های حکومت انگلستان امیدوارگردیده مقدم سرهارفورد جونز راگرامی داشته‌برگ‌اقامت گاردان را بوی تحویل نمود .

مأموریت سرهارفورد جونز یکی از مهمترین مأموریت‌های سیاسی درتاریخ استعمار انگلستان بشمار میرود . وی حامل هدایای فوق‌العاده برای فتحعلیشاه و در باریانش بود وتعهد پرداخت مبلغ سالیانه به حکومت ایران را در اختیارداشت از این تاریخ تا سقوط دولت قاجاریه در ۱۹۲۵ میلادی دولت ایران هرگز بـــه نیروی خود متکی نبوده پیوسته درصدد گرفتن کمک سالیانه از دولت انگلستان و در صورت عدم آن بافروش منابع ثروت طبیعی وملی این ملت می‌خواست چرخهای استقلال کشور را به کندی وادار به حرکت نماید .

فتحعلیشاه شادمان از امضای عهد نامه با سرهارفورد جونز اقدام به فرستادن سفیر خود به دربار انگلستان نمود . میرزا ابوالحسن خان شیرازی خواهرزاده‌اولین صدر اعظم وی (حاج ابراهیم کلانتر) اولین سفیر ایرانی است که در قرن‌نوزدهم به انگلستان میرود وی در حقیقت بمنظور ترتیب کارپرداخت مبلغ سالیانه، درماه

ژوئن ۱۸۰۹ میلادی (۱۲۲٤ هجری قمری) بلندن رفت و نه‌ماه در آنجا توقف نمود و در این مدت بخوبی با سیاستمداران انگلیسی آشنا گردیده و وزارت خارجهٔ انگلستان نیز سعی تمام در ایجاد این آشنائی نموده وبفکر ریختن یک طرح اساسی برای تحکیم موقعیت خویش درایران افتاد که باین وسیله بتواند بخوبی از مرزهای هند حفاظت‌نماید. مقامات سیاسی انگلستان باتعیین سفیر دیگری مبادرت‌باجرای منویات ونظریات سیاسی‌خود درایران نمودند.

سرگوراوزلی Sir Gourouseley که بسمت سفیرانگلستان در ایران تعیین‌شده بود موفق گردید که بامیرزاابوالحسن‌خان شیرازی درلندن کاملا آشنا ووی را برای برای قبول‌هرنوع پیشنهادی از طرف وزارت خارجهٔ انگلستان آماده نماید و باین‌ترتیب‌آغاز روابط سیاسی‌ایران‌وانگلستان بطور جدی از این تاریخ شروع می‌شود. سرگوراوزلی در هنگام عزیمت بایران فرمانی از طرف جرج‌سوم پادشاه انگلستان دریافت میدارد که درواقع جالب‌ترین سندآغاز سیاست استعماری انگلستان درایران است ـ این فرمان که جزو اوراق بایگانی شده وزارت خارجهٔ انگلستان در لنـــدن محفوظمانده نشان دهنده چگونگی عمل‌سیاست استعماری‌انگلستان درایران است.

درتاریخ ۱۳جولای ۱۸۱۰ این فرمان بامضای پادشاه انگلستان جرج سوم[۷] برای‌سرگوراوزلی صادرگردیده که گرچه ترجمهٔ کامل‌آن از حوصلهٔ این مقاله خارج است ولی نکات مهمی‌ازآن که‌چگونگی‌شروع‌سیاست استعماری‌انگلستان را درایران روشن میسازد قابل توجه است: درماده پنجم [۸] این دستورالعمل به سفیر انگلستان دستور داده می‌شود وی‌بایستی کاملا مواظب اوضاع بوده زیرا نمایندگان فرانسه وروسیه دائماً درصدد قطع نمودن اتحاد وارتباط بین ایران و انگلستان‌می‌باشند و همچنین سفیر بایستی آنقدر در مزاج‌شاه ودربارپانش نفوذ نماید که مقامات‌ایرانی‌را متقاعد سازد که درهای خوشبختی، امنیت، پیشرفت‌تجارت‌ونیروی نظامی فقط‌بستگی بااتحاد ودوستی بادولت‌انگلستان میسرخواهد بود. باین‌طریق مشاهده میکنیم که مسئولیت سفیر انگلستان علاوه‌بر سفارت جنبهٔ‌مشاورت‌را نیزدربر گرفته. مشاوری که

قصد دارد فقط نظریاتی تنفیذنماید که البته بنفع دولت انگلستان باشد. درمادهٔنهم[۹] این فرمان یادستورالعمل به سفیر دستور داده می‌شود که تمام هم خودرا بکار برده تابتواند اطلاعات بسیار دقیقی‌دربارهٔ اوضاع نیروی نظامی، منابع‌سرمایه ، میزان مالیات، چگونگی جمع‌آوری‌آن درزمان صلح وجنگ، محصولات‌عمدهٔ کشور، ثروت نقاط‌غیرمسکون، صنعت وبالاخره چگونگی زراعت وتجارت‌را بدست آورده مرتباًبه وزیر امور خارجه اطلاع داده تا وزارت خـارجه بتواند نظریات خودرا دربارهٔاین کشور ابراز وبمنظور پیشرفت مقاصد سیاسی خود نقشه‌هایی‌طرح نماید. علاوه‌بر اطلاعات فوق سفیر بایستی اطلاعاتی راجع به‌آداب‌ورسوم، درآمد، کسب، تاریخ، وعتیقه‌جات مردم‌ایران بدست‌آورد. زیرا مورد علاقهٔ وزارت خارجه می‌باشدبه‌سفیر همچنین اختیار داده می‌شود که افرادی‌را برای کسب این‌اطلاعات شخصاً استخدام نماید که مخارج آن بعهده دولت انگلستان خواهد بود. بنابراین‌آنچه‌درمادهٔ نهـم مشاهده می‌نمائیم سفیرانگلستان در تهران ودستیارانش نه بعنوان نماینده‌یک کشور خارجی‌در کشور دیگر بلکه بعنوان محقق امور سیاسی، اقتصادی، واجتماعی‌درایران مشغول‌بکار می‌شوند واین گویا ازوظایف سفیر استعمارگر دولت انگلستان بود کـه شخصاً برای بررسی وضع کشور ایران اقدام نماید ودرمادهٔ دهم[۱۰] این فرمان ازسفیر خواسته می‌شود که بمستخدمین خود برای تحقیقات زمین‌شناسی وگیاهی آزادی ومرخصی داده درصددبرآینـد که مجموعه‌ای ازنسخ خطی کتابهای قدیمی فارسی وعربی بدست‌آورده درفکر تهیهٔ نقشه ویا نقشه‌هائی ازشهرها ودهات باشند که‌قبلا ترسیم گردیده، چگونگی مبادله بین سیلان‌وخلیج‌فارس‌وارقام قابل تجارت آن نیز مورد لزوم سفیر می‌باشد. باین ترتیب سفیر انگلستان تمام اطلاعات مربوطبه کشور مارا الزاماً بایستی بدست آورد که بتواند بعنوان مستخدم خدمتگزاری صدیق‌برای کشور وملت خویش باشد.

درمادهٔ یازدهم این فرمان بسفیر انگلستان مأموریت داده می‌شود که‌بایستی ازایجادهرگونه ارتباط نزدیک بین‌ایران باکشورهای اروپائی مخصوصاً فرانسه و

روسیه حتی‌المقدور جلوگیری بعمل‌آورد. وبتدریج باانعقاد قراردادهـای گوناگون منابع ثروت ایران‌را به اختیار درآورد این ماده واقعاً نحوهٔ مأموریت سفارت انگلستان درایران‌را روشن نموده ودخالت انگلستان‌را درسیاست‌خارجی‌ایران واضح میگرداند. جالب‌تر ازآنچه دیده‌شد ماده۱۲ '' این فرمان است که سفیر موظف‌است بعنوان‌یک روانشناس‌پی‌به‌خصوصیات روحی شخص پادشاه ودرباریانش برده وطرز تفکر آنان‌را دریافته سعی‌نماید باانجام آنچه مورد سلیقه ایشان است آنان‌را خشنود سازد. و با ایجاد ارتباط جداگانه ومحرمانه شخصی باتمام شخصیتهای مهم سعی‌نمایدنظریات خودرا از راهی که مورد قبول ایشان باشد بآنها تنفیذ نماید. دراین‌جا شخص سفیر انگلستان رامیتوان بازیگر شماره یک صحنهٔ سیاست داخلی وخارجی ایران بحساب آورد که مطابق مادهٔ ۱۵ '' این فرمان بایستی حتی درخرج کمک سالیانهٔ دولت متبوع خویش به ایران مستقیماً دخالت نموده ودر چگونگی‌مصرف‌آن نظارت نموده ودرحقیقت عنان زمامداران ایران را بدست آورد. نکات دیگری راجع‌به‌خلیج‌فارس ودریای خزر دراین فرمان گنجانده شده که خلاصهٔ آن دخالت عمال انگلیسی‌درهر امراعم از تجارت سیاست و غیره را دربرگرفته است.

روابط سیاسی ایران وانگلستان ازآخرین سال قرن هیجدهم یعنی سال۱۷۹۹ میلادی شروع وتاسال ۱۸۱۰ میلادی که هم زمان باسفارت سرگوراوزلی درایران می‌باشد دچار نوساناتی گردید که‌منجر به پیروزی دولت انگلستان درایجاد ارتباط سیاسی واقتصادی باایران شده واین‌آغاز اجرای صحیح سیاست‌استعمارگرانهٔ‌انگلستان دروطن مامی‌باشد. هر زمان که در اروپا گرفتار رقیبی شد که چشم طمع به هنـد می‌دوخت فوراً دامنهٔ فعالیت خودرا درکشور همسایهٔ این مستعمره زرخیز از جمله ایران گسترش داده . درطی دههٔ اول قرن نوزدهم تجربیات سیاسی‌بدولت انگلستان هشدار داد که بایستی راجع به امور ایران بی‌اعتنا نبوده وبنابرفرمانی که بنـام سرگوراوزلی صادرگردید درطی قرن نوزدهم وآغاز قرن بیستم پیوسته دستورالعمل کافی وشافی برای سفرای انگلستان درطهران موجود بود بطوریکه بدست آوردن

امتیازات قسمت اعظم منابع طبیعی ایران نقشهٔ سفیر انگلستان در طهران بوده ودر نتیجه‌آن‌سفرای دیگر کشورهای خارجی نیز بفکر اخذ امتیازاتی برآمدند بطوریکه وطن ماچون بازار مکاره گردید که هر ملت خارجی هوس بردن تکه‌ای ازآن خوان یغمارانمود. این وضع مدت یکقرن ونیم درایران ادامه داشته وحیات وحدت ملی مارا بکلی درخطرانداخته وچندبار نقشهٔ تجزیه وتقسیم خاك این کشورنیز توسط دولت‌های ذینفع طرح گردید[۱۳] ولی بخواست‌خدای بزرگ ونیروی وطن‌پرستی این ملت با قیام رضاشاه کبیر ایران از خطر تجزیه وانهدام نجات یافته وآغاز بریدن ریشه‌های فساد استعمار و استثماری که از اواخر قرن هیجدهم دراین آب و خاك رسوخ یافته بود شروع گردید.

حواشی

۱- محمود محمود «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی» طهران ۱۳۳۶ صفحهٔ ۱۳ .

۲- نادر میرزا فرزند شاهرخ میرزا و پسر رضاقلی میرزا ولیعهد رشید نادرشاه افشار .

۳- واتسون تاریخ قاجاریه - ترجمه وحید مازندرانی طهران ۱۳٤۰ صفحه ۱۲۰ .

٤- نفیسی «سعید» تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران در دورهٔ «معاصر» طهران ۱۳٤٤ صفحه ۸۰ .

«... وبزرگترین سرشکستگی ایران در این دوره این بود که شخص پادشاه ازهمه چیز مخصوصاً از اوضاع جهان و سیاست بسیار پیچیده و درهم آن روزگار یکسره بسی‌خبر بود و با این همه غروری هم درو بود که نمی‌گذاشت در پی حقیقت وجستجو برآید.»

٥- نیروی دریائی‌فرانسه‌بمراتب ضعیف‌تر از نیروی دریائی انگلستان بوده بنابراین دولت فرانسه هرگز به فکر تسخیر هند از راه دریا نبوده .

٦- نامه‌های متعددی از فتحعلیشاه به ناپلئون در آرشیو وزارت خارجهٔ فرانسه محفوظ مانده و دونامه نیز از ناپلئون به فتحعلیشاه باقی مانده است.

۷- ادارهٔ بایگانی اوراق وزارت امور خارجهٔ انگلستان - سری ۶۰ - شماره ٤.

(Great Britain, Public Record Office, The Foreign Office Archive, Series F. O. 60. 4)

۸- ادارهٔ بایگانی اوراق وزارت امور خارجه انگلستان - سری ۶۰ - شماره ٤ - صفحه ۶.

۹- ایضا صفحه ۱۶.

۱۰- ایضاً صفحه ۱۸.

۱۱- ایضا صفحه ۱۹.

۱۲ ایضا صفحه ۲٤.

۱۳- توافق دولت‌های انگلستان و روسیه برای تجزیهٔ خاك ایران و اجرای اجتماعی قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بود که خاك ایران را بمناطق تحت نفوذ این دول در می‌آورد.

«کتب مورد استفاده»

۱- بهار - دکتر مهدی میراث خوار استعمار ۱۳٤٤ طهران.

۲- تیموری - ابراهیم عصر بی‌خبری ۱۳۳۲ طهران.

۳- محمود - محمود تاریخ روابط سیاسی ایران درقرن نوزدهم ۱۳۳۶ طهران ۸ جلد.

٤- نفیسی - سعید تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دورهٔ معاصر ۱۳٤٤ طهران ۲ جلد.

۵- واتسون - ترجمه وحید مازندرانی تاریخ ایران ۱۳٤۰ طهران.

۶- Curzon George N., Persia and the Persian question, London, two vols., Francass co., LTD., 1966, First ed. 1892.

۷- Syks Sirpercy, A History of Persia, Fifth ed., vol. 2, Lomdon, Routledge and kegan Paul, 1969.

Great Britain, Pulbic Record office, The Foreign Office Archives, Series 60. 4-

مجید تهرانیان

تکامل سیاسی ایران از زاویه دید نظریه‌های معاصر

هدف ازاین مقاله مختصر، یکی بررسی کوتاهی از نظریه‌های موجود معاصر درتکامل سیاسی کشورهای باصطلاح درحال توسعه است ودیگری تعیین مقدماتی انطباق ویاعدم انطباق این نظریه‌هاباشرایط خاص ایران می‌باشد. ولی‌قبل‌ازآنکه وارد بحث اساسی شویم، لازم‌است مختصراً واژه «تکامل ورشدسیاسی» را تعریف کنیم.

تعریف مقدماتی واژه تکامل و رشد سیاسی

واژه تکامل سیاسی[1] واژه‌ای‌است که درسال‌های اخیرازطرف گروهی‌ازعلمای سیاست آمریکا مصطلح شده‌است[2]. واژه تکامل در فارسی بمعنی **Evolution** آمده درحالیکه واژه رشددر مقابل **Development** مورد استفاده قرارگرفته‌است‌ولی‌چون‌در اینجا مقصود ماازِ«تکامل سیاسی» رشداستعدادهای نهفته یک‌نظام اجتماعی‌سیاسی ویا احیاناً جهش آن از یک کیفیت به کیفیتی دیگر و بالاتری (براساس معیارهای قابل تعریفی) است تکامل واژه رساتری است.

تکامل سیاسی در مقابل واژه تکامل اقتصادی **Economic Development** مصطلح شده است. و شاید همانطورکه علمای اقتصاد تمیزی بین رشد اقتصادی **Economic Growth** وتکامل‌اقتصادی **Economic Development** قائل‌اند، لازم‌است

مانیز بین رشدوتکامل سیاسی نیزتمیز قائل شویم. همانطور که رشد اقتصادی پدیده‌ای است کمی وقابل اندازه گیری وتکامل اقتصادی پدیده‌ای کیفی و در نتیجه ساختمانی وغیرقابل اندازه گیری ، رشد وتکامل سیاسی نیزچنین اند. همانطور که رشد اقتصادی ومراحل مختلف آن‌را می‌توان بوسیله تعیین معیارهائی مثل درآمد ملی وآهنگ رشد آن ، درآمد سرانه وآهنگ رشدآن، نسبت جمعیت روستا به جمعیت شهرنشین ونسبت درآمد ملی ناشی از فرآورده‌های کشاورزی و صنعتی وخدمات و یا ساختمان سنی جمعیت اندازه گیری کرد، رشد سیاسی مثلا یک نظام پارلمانی را نیز می‌توان باآماری ازقبیل میزان شرکت مردم درانتخابات ، عضویت مردم دراتحادیه‌های کارگری و حرفه‌ای، ضریب باسوادی ویا تیراژ روزنامه‌ها ومجلات وکتب اندازه گرفت. ولی تکامل اقتصادی ویا سیاسی مستلزم یک دگرگونی ساختمانی وکیفی در نظام اجتماعی وارزش‌های مربوط بآن است. این چنین دگرگونی محسوس ولی غیرقابل اندازه گیری است. می‌توان حدودوثغور آن‌را کم‌وبیش معین کرد ولحظه‌ای ازتاریخ رانیز نقطه عطفی برای این گونه جهش‌ها قائل شد ولی مقدمات آن سال‌ها پیش بادگرگونی‌های مادی وفرهنگی خرد بزرگ وفراهم آمده است.

استعمال واژه تکامل سیاسی مفروضات دیگری نیز به‌دنبال دارد که مهمترین آن پیش فرض «پیشرفت» است. از مرحله‌ای به‌مرحلهٔ دیگر. فرض پیشرفت بشر از میراث عصر روشنگری[۳] اروپا است وهرچند فجایع قرن بیستم براین پیش فرض سایه‌ای سهمگین از تردید افکنده است، بایستی اذعان کرد که در مجموع، پیشرفت‌های مادی وفرهنگی نوع بشر در طول تاریخ مدون اوپدیده‌ای است غیرقابل انکاراست. دیگر از این مفروضات ، پیش فرض آن است که تکامل یک حادثه[۴] نیست بلکه روندی است پویا[۵] که در طول زمانی بلند انجام می‌پذیرد . فرض سوم آن است که نظام های سیاسی مختلف بر اساس معیارهای مشخصی که مراحل مختلفه تکامل را معین می کند ، قابل مقایسه هستند. هریک از این فروض قابل بحث وجدل وانتقاد هستند ولی در این جاما آن‌هارا بعنوان مفروضاتی قابل قبول می‌پذیریم .

واما تکامل سیاسی را چگونه می‌توان شناخت ؟ بطور مقدماتی در این جا چهار معیار کلی زیر را می‌توان برای گذار از جوامع سنتی به جوامع مدون پیشنهاد کرد:

۱ ـ شرکت روز افزون افراد اجتماع در تصمیمات سیاسی

۲ ـ ایجاد نهادها ووظایف پیچیده متفاوت که‌پشتوانه این شرکت باشند .

۳ ـ ایجاد استقلال داخلی نهادهای مفروع نظام سیاسی

٤ ـ ایجاد فرهنگ غیر مذهبی[٦] در مقابل فرهنگ مذهبی

بدون آن که وارد توجیه هیچیک از این چهار معیار شویم ، گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن صنعتی را درکشورهای آسیائی ـ آفریقائی می‌توان‌از دید سه مکتب مختلف نظری معاصر مورد بررسی قرار داد: مکتب کلاسیک ،مارکسیسم وفونکسیونالیسم . این سه مکتب نظری ، همانطورکه از اسامی‌آنان مشهود است ، محصول فکری متفکرین مغرب زمین اند واز اینرو ناگزیر متأثر از پیش فرض‌های تمدن غرب در باره تمدن شرق می‌باشند. وظیفه دانشمندان مشرق‌است که‌با ارائه نظریه‌های خود تعادل لازم را در این مقوله بوجود آورند .

مکتب کلاسیک[٧]

برخورد این مکتب با مسئله گذار جوامع سنتی به جوامع مدرن‌بر اساس الگوهای تکامل سیاسی اروپای باختری است و پیروان آن با الهام از پدران انقلاب انگلیس، فرانسه وامریکا معتقدند که کشورهای آسیائی افریقائی نیزبایستی با ایجاد نهادهای نظام دموکراسی پارلمانی به « بلوغ سیاسی » برسند . از اینرو تفکیک سه قوه مجریه ، مقننه و قضائیه و ایجاد سه نهادی که مبین این سه نیرو باشند این نظریه‌از علائم پیدایش بلوغ محسوب می‌شوند.

پدران ایدئولوگ انقلاب مشروطیت ایران نیز کم‌و بیش از این‌نحوهٔ تفکر متأثر بوده‌اند . اقتباس دربست قانون اساسی ایران از قانون اساسی بلژیک ،

تفکیک سه قوه مجریه ، مقننه و قضائیه ، رعایت اصل کنترل و تعادل این قوا ، تأکید ضمنی اصل تفوق مراجع کشوری برلشکری ، وبالاخره تدوین متمم قانون اساسی که شامل اصول حقوق بشری می‌شود هریک شاهدی براین مدعی است .

ولکن بسبب عدم وجود سنن خاصی که در غرب برای پشتوانه این نهادها موجود است ، عملا هیچیک از این اصول در نظام سیاسی ایران ریشه نگرفته است واما مکتب کلاسیک نیز بعلت قالب گرائی[۸] آن و ناگزیر شمردن الگوی تکامل سیاسی اروپای باختری نمی‌تواند آن طور که باید وشاید از عهده تجزیه وتحلیل تکامل سیاسی ایران برآید .

مکتب مارکسیسم

محور اصلی بحث‌های مورد نظر مارکسیسم کلاسیک نظام سرمایه داری است ونه نظام کشورهای عقب افتاده واستعمار زده . تنها در مبحث «امپریالیسم» است که مارکسیست‌ها وعمده‌تر از همه‌لنین وروزالوگزامبرگ[۹] به برخی ازمسائل تکامل سیاسی واقتصادی کشورهای مورد هجوم سرمایه داری می‌پردازند ،آن‌هم باز از زاویه دید رشد خود سرمایه‌داری وانحلال آن . در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم ، گروه‌معتنابهی ازمارکسیست‌ها باین خلاء توجه کرده‌اند و آثار روز افزونی نیز از خود در باره مسائل سیاسی واقتصادی کشورهای استعمار زده بجای گذارده‌اند[۱۰] . از مجموعه این تحقیقات ، می‌توان استنتاجات زیر را از نظر مارکسیست‌ها در مورد تکامل سیاسی ایران کرد :

فئودالیسم بومی واستعمار خارجی در ایران و سایر کشور های عقب افتاده مانع از رشد سرمابه داری بنوعی که در جوامع سنتی غرب انجام پذیرفت گشته است . ناچیزی طبقه بورژوازی ملی در ایران ، اختناق نطفهٔ سرمایه داری ملی بوسیله امتیازات و رقابت‌های تجاری استعمار خارجی ، تبدیل تدریجی بورژوازی ملی به بورژوازی کمپراوور وابسته به سرمایه‌های خارجی ، وحشت بورژوازی از

انقلاب داخلی و بالنتیجه همکاری سیاسی آن با طبقه فئودال و دول استعماری خارجی . ایجاد آگاهی انقلابی پرولتر بین‌الملل درمیان کارگران ، دهقانان و روشنفکران ودر نتیجه ایجاد دو قطب انقلاب وضد انقلاب از اهم عواملی‌هستند که موجبات یک رکود تکامل سیاسی و اقتصادی را در ایران فراهم آورده‌اند . برخی از مارکسیست‌ها تکامل سیاسی و اقتصادی را بدون تغییر طبقه حاکمه و ایجاد یک انقلاب اجتماعی همه جانبه مشکل وبلکه محال می‌دانند . برخی‌دیگر از مارکسیست ها رشد اقتصادی را در قالب سرمایه داری وابسته به انحصارهای بزرگ بین‌المللی امکان پذیر می‌دانند ولی متعقدند که انتخاب این‌راه نیز لاجرم منتهی به ایجاد فواصل طبقاتی وتضادهای اجتماعی‌بیشتر می گردد که‌خودموجبات انقلاب را فراهم میآورد .

برخلاف این دوگروه مارکسیست‌ها ، برینگتون‌مور[۱۱] تکامل اقتصادی را نتیجه اساسی آن یعنی صنعتی شدن را از طرق مختلف امکان پذیر می‌شمارد ولی در تجزیه و تحلیل خود نشان می‌دهد که رهبری طبقه‌های حاکمه متفاوت در شرایط تاریخی مختلف نتایج سیاسی گوناگون ببار میآورد. مورنشان می‌دهد که چگونه طبقه بورژوازی صنعتی توانست در انگلستان ، فرانسه وایالات متحده گذار از جامعه روستائی سنتی را به جامعه صنعتی‌مدرن رأساً رهبری کند. انقلاب پیوریتن[۱۲] در انگلستان ، انقلاب کبیر فرانسه و جنگ‌های داخلی ایالات متحده موجبات استقرار نظام سرمایه داری ودموکراسی پارلمانی را در این سه کشورفراهم کردند. این راه، راه انقلاب بورژوازی بود به نوساختن[۱۳] جامعه سنتی . راه دوم راهی است که منتهی به فاشیسم شد . در آلمان وژاپن طبقه بورژواری بعلت‌ضعف خود و وحشت از انقلاب توده‌ای با طبقه فئودال‌ائتلاف می کند و انقلاب صنعتی بوسیله دولتی که ناشی از این ائتلاف است در قالب نظام سرمایه داری از بالا هدایت می‌شود . وبالاخره راه سوم راهی است که روسیه وچین پیموده‌اند. ضعف شدید طبقه بورژوا وپوسیدگی نظام سنتی واز هم پاشیدن قدرت هردو در زیرسلطه

نفوذ استعمار خارجی وجنگ‌های داخلی در هردوی این کشور منتهی بیک انقلاب توده‌ای می‌گردد که در آن کارگران ، دهقانان‌وروشنفکران انقلابی‌رل عمده‌رهبری را بازی می‌کنند . گذار از جامعه صنعتی به جامعه مدرن در زیر سلطه نظام کمونیسم نیر بسرعت و باملی کردن صنایع انجام می‌پذیرد . بدین ترتیب ، دموکراسی‌پارلمانی، فاشیسم و کمونیسم‌نماینده سه نظام مختلف‌سیاسی هستند که برای انجام یک منظور (گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن) در سه مرحله مختلف و متناوب تاریخی پدید آمده‌اند . مور معتقد است که کشورهای درحال توسعه فعلی در مراحل تاریخی بعد از این سه مرحله قرارگرفته اند واز انیروممکن است نظام‌های سیاسی جدیدی را برای انجام گذار از جامعه صنعتی به جامعه‌مدرن انتخاب کنند [۱۴] .

مکتب فونکسیونلیست‌ها

در حالیکه نقطه عطف تجزیه وتحلیل‌مکتب کلاسیک نهادهای‌سیاسی است نقطه عطف مارکسیست‌ها تضاد وجنگ طبقاتی ونقطه عطف فونکسیونلیست‌ها ساختمانهاووظایف سیاسی‌است . فونکسیونلیست‌ها نظام‌سیاسی‌راجزئی‌از نظام‌اجتماعی می‌دانند که سه وظیفه مشخص را بانجام می‌رسانند [۱۵] این وظایف عبارتند از

۱ ـوظایف درون نهادنی [۱۶]

۲ـ وظایف دگرگون سازی[۱۷]

۳ـ وظایف برون نهادنی [۱۸]

در الگوی نظری فونکسیونالیست‌ها ، هر نظام سیاسی خواست‌های سیاسی را بصورت یک سلسله عوامل «درون نهاده» وارد می‌کند وپس از دگرگون ساختن آن‌ها به تصمیمات سیاسی که بصورت برون نهاده‌ها حاصل می‌شوند ارزش‌های اجتماعی را (کالاها وخدمات ، تنبیه‌ها و تشویق‌ها) را بین افراد اجتماع تقسیم می‌کند. در این‌الگو وبه‌تعریف دیویدایستن[۱۹] ، سیاست عبارت

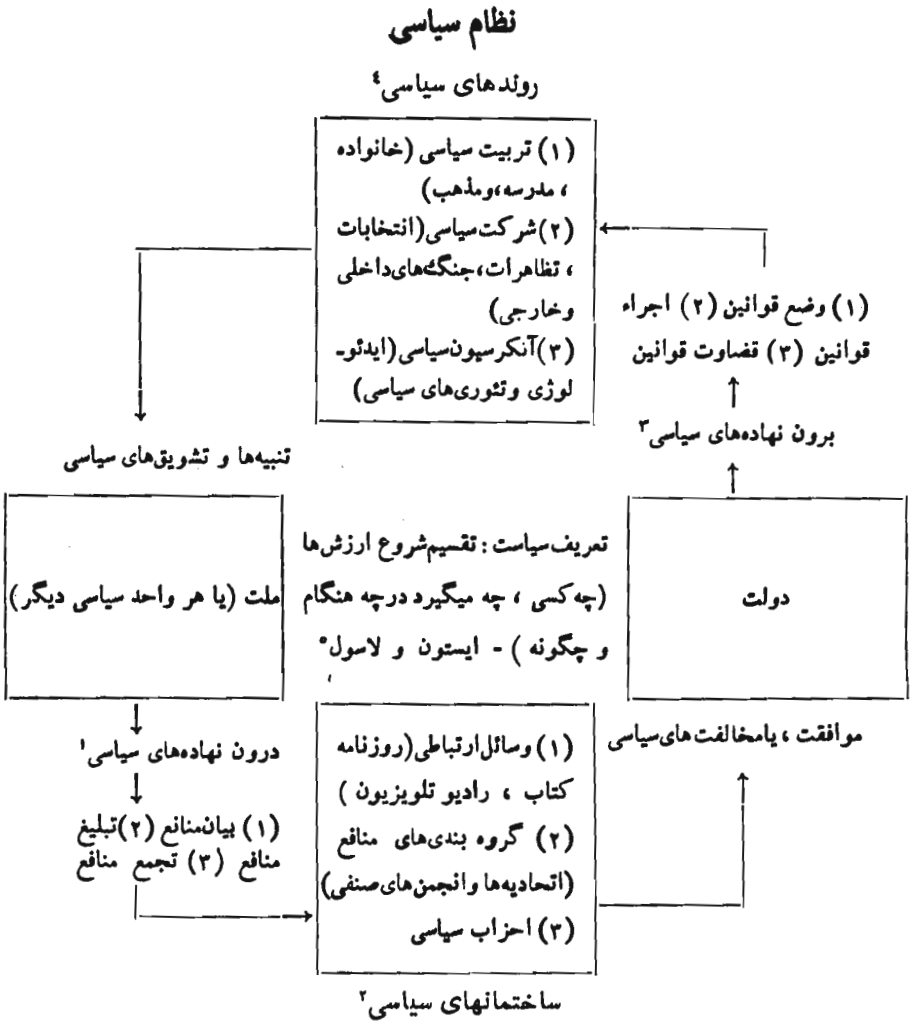

۱- Political inputs: Interest Articulation, Interest Communication, Interest Aggregation.

۲- Political Structures: Communication Media, Ieterest Groups, Political Parties

۳- Political Outputs: Rule-Making, Rule-Application, Rule-Adjudication.

٤- Political Processes: Political Socialization, Political Particiaption, Political Integraton.

٥- Definition of Politics: Authoritative Allocation of Values (who, gets what, when and how) - Easton & Lasswell.

است از گرفتن اطاعت از افراد اجتماع بوسیله تقسیم مشروع ارزش های اجتماع[۲۰] شکل صفحه ۳۱۳ که براساس مجموعه نظریات گروهی از تئوریسین های مکتب ساخته شده ، روابط ساختمان ها ووظایف سیاسی را دراین پروسه معین می کند:

۱- نخست ، درون نهاده‌های سیاسی به‌سه شکل بیان منافع ، تبلیغ منافع و تجمع منافع ازطرف ملت ویا هر واحد سیاسی دیگری (مثلا شهر کشوری[۲۱]، امپراطوری ویامجموع ملل در تحلیل نظام سیاسی بین المللی) به‌نظام سیاسی داخل می‌شوند.

۲- این «درون نهاده‌ها» هریک به‌ترتیب در سه‌نوع ساختمان سیاسی مختلف زیر متبلور می‌شوند : وسائل ارتباطی (اعم از روزنامه ، کتاب رادیو وتلویزیون) گروه‌بندی های منافع (اتحادیه های کارگری ، انجمن های خود مختار[۲۲])وبالاخره در عالیترین نوع ساختمان سیاسی یعنی احزاب

۳- ساختمان های سیاسی بوسیله موافقت یامخالفت بادولت در تعیین تصمیمات آن شرکت می کنند .

٤- تصمیمات دولت نیز بشکل «برون نهاده» های سیاسی که حاصل شده بر سه نوع اند : وضع قوانین ، اجراء قوانین . وقضاوت قوانین . این سه وظیفه دولت که مشابه با سه قوه سیاسی مقننه ، مجریه وقضائیه اند نبایستی بانهادهای مربوط باین سه نیرو اشتباه شوند . ازنظر فونکسیونالیست‌ها ، این سه وظیفه در همگی نظام های سیاسی مستتراند ولی تبلورآنها در سه نهاد مشخص و مجزا از ویژگی‌های نظام های توسعه یافته می‌باشد .

در این مکتب ، نوسازی ویا تکامل سیاسی عبارت از توسعه ظرفیت[۲۳] هر نظام سیاسی است بمنظور انجام وظایف سیاسی خود در تحت شرایطی که همواره در حال پیچیدگی بیشتر صنعتی واجتماعی است . تکامل سیاسی مشتمل بر سه روند است :

۱- ایجاد روز افزون ساختمان ها ووظایف متفاوت[۲٤]

۲- ایجاد روزافزوز استقلال داخلی ساختمان‌های مفروع نظام سیاسی[۲۵]

۳- ایجاد روزافزون فرهنگ غیر مذهبی ۲۶

نتیجه : تلفیق احتمالی سه مکتب درمکتب فونکسیونالیسم فرهنگی

هر یک از سه مکتبی که در این مختصر به آن اشاره رفت بنوبهٔ خود نکات مهمی را در باره تکامل سیاسی روشن می کنند . کلاسیک‌ها اهمیت ایجاد نهادهای سیاسی پایدار را برای تحکیم تکامل سیاسی نشان می‌دهند. مارکسیست‌ها اهمیت تضاد وجنگ طبقاتی را خصوصاً در مراحل انقلابی جوامع بشری خاطر نشان می‌سازند . در حالیکه «فونکسیونالیست‌های ساختمانی» توجه ما را به‌عوامل وظایف وساختمان های سیاسی در پروسه تکامل معطوف می کنند .ولی پیش فرض هر یک از این مکاتب کم وبیش برآن است که تکامل سیاسی امری است ناگزیر که براساس الگوی خاصی که از طرف هر یک از این مکاتب ارائه می‌شود صورت خواهد گرفت . دلیل اساسی این شتابزدگی در نتیجه گیری شاید آن است که هیچیک از این مکاتب به عامل «فرهنگ سیاسی» هر نظام سیاسی که حاصل ناخودآگاه تاریخی جمعی ۲۷ هر قوم وملتی است توجه کافی مبذول نداشته‌اند . فرهنگ سیاسی هر ملتی را که بایستی در مجموعه خاطرات تاریخی، ساختمان اجتماعی ،آثار ادبی وگرایش های روانی آن ملت جستجو کرد ، عامل تعیین کننده‌ای در سیر تکامل سیاسی آن ملت است. بدیهی است که گذار از یک جامعه روستائی ویا ایلی به یک جامعه صنعتی خواه‌ناخواه مستلزم تغییرات مادی خاصی است که که‌در ممالک مختلف وتحت شرایط مختلف وجوه اشتراك بسیار در بردارد . آنچه به تکامل اقتصادی- سیاسی- اجتماعی ونظامی ویژگی‌های آن را می‌بخشد فرهنگ خاصی است که در قالب آن تغییرات مادی وساختمانی انجام می‌پذیرد .

از اینرو است که هر بحث مفصل‌تر وعمیقتری در باره تکامل سیاسی ایران مستلزم تحقیقات بیشتر تجربی ۲۸ در شرایط خاص فرهنگ سیاسی ایران است .

خوشبختانه محققین جوان ایرانشناس به این مسئله توجه بیشتری در سال‌های اخیر مبذول داشته‌اند . تحقیقات نیکی کدی[۲۹] وهما ناطق در زمینه تاریخ اجتماعی ایران در قرن نوزده ، احمد اشرف در زمینه جامعه شناسی تاریخی ایران زهرا شجیعی در زمینهٔ منشاء اجتماعی نمایندگان مجلس، ماروین زونیس.[۳۰] در زمینه ویژگی‌های اجتماعی روانی طبقه ممتاز سیاسی[۳۱] ایران وجیمز بیل[۳۲] در زمینه ویژگی‌های اجتماعی-روانی روشنفکران وطبقات وسط هریک گوشه‌ای از مسائل نظر را روشن ساخته‌اند .

بر دیگران وخصوصاً محققین ایرانی است که به مجموعه اطلاعات مادراین زمینه بیفزایند وراه را برای پیشنهاد فرضیه‌هائی که ویژگی‌های سیر ولوازم تکامل سیاسی ایران را روشن کند ، هموارتر سازند .

حواشی

۱- Political Development

۲- کمیته‌ای نیز بمنظور تحقیق و نشرآثار مربوط بهمین موضوع از طرف Social Science Research Council تشکیل یافته است که بنام Committee on Comparative Politics انجام وظیفه می‌کند. اعضای این کمیته عبارتند از :

Lucian W. Pye, Chairman; Gabriel A. Almond; Leonard Binder; R. Tyler Cole; James S. Coleman; Herbert Hyman; Joseph Lapalombara; Sidney Verba, Robert E. Ward;

کمیته در سال‌های اخیر دست بانتشار آثاری تحت عنوان :

Studies in Political Development نیز بوده است.

۳- The Age of Enlightenment

٤- Event ٥- Dynamic Process

٦- Secular

۷- مکتب کلاسیک بیشتر نماینده یک گرایش فکری است تا یک نظریه مدون سیاسی و از اینرو خطوط اصلی آن را بایستی در آثار مستشرقین غربی جستجو کرد .

۸- Formalism

۹- V.I. Lenin, *Imperialism: The Highest Stage of Capitalism* (New York: International Publishers, 1939) Rosa Luxemburg, *The Accummulation of Capital* (New York: Monthly Review Press, 1951).

۱۰- صرلنظر از آثار نویسندگان بلوک کمونیست ، نمونه‌ای از این آثار در غرب عبارتند از :

Paul A. Baran, *The Political Economy of Growth* (New York: Monthly Review Press, 1957).

Andre Cundar Frank, *Capitalism and Underdevelopment in Latin American* (New Xork: Monthly Review Press, 1969)

Barrington Moore, *Social Origins of Dictatorship and Democracy* (Boston: Beacon Press, 1966)

۱۱- Barrington Moore, Jr.

۱۲- The Puritan Revolution

۱۳- Modernization

۱٤- رجوع کنید به :

Barrington Moore, *Social origins of Dictatorship and Democracy, op. cit.*, pp. 413 ff.

۱٥- برای بررسی تاریخچه تطور مکتب فونکسیونالیسم ، رجوع کنید به مقاله احمد اشرف ، فونکسیونالیسم ، مجله علوم اجتماعی ، سال اول ، شماره دوم .

برای بررسی تطبیق و توسعه نظریات فونکسیونالیسم بر مسائل تکامل سیاسی ، رجوع کنید به :

G.A. Almond & J.S. Coleman, *The Politics of the Developing Areas* (Princeton: Princeton University Press, 1966)

G.A. Almond & G.B. Powell, Jr., *Comparative Politics: A Developmental Approach* (Boston: Little, Brown and Company, 1966).

١٦- Input Functions

١٧- Conversion functions

١٨- Output Functions

١٩- David Easton

٢٠- Politics is the authoritative allocation of social values.

٢١- City - state

٢٢- Voluntary Association

٢٣- Capacity

٢٤- Increasing Structural and Functional Differentiation

٢٥- Increasing Subsystem Autonomy

٢٦- Increasing Secularization

٢٧- Collective Historical Unconscious

٢٨- Empirocal

٢٩- Nikkie Keddie

٣٠- Marvin Zonis

٣١- Political Elite

٣٢- James Bill

دکتر جهانگیر قائم مقامی

مسأله تدوین تاریخ دورهٔ قاجار

امروز ، تاریخ نویسی بر خلاف سده‌های گذشته وظیفهٔ سنگینی است که یک تاریخ نویس ومورخ بعهده میگیرد زیرا کار تاریخ نویسی درگذشته از حدود یک وقایع نگاری ساده تجاوز نمی‌کرد وتاریخ نویس جز بشرح مآثر پادشاهان نمی‌پرداخت که‌آن مآثر هم غیر از تفصیل جنگها و سپاه‌کشی‌ها واحیاناً احداث چند بنا ، چیز دیگری نبود ودر مورد جنگها نیز ، اگر جنگ بفتح منجر شده بود شرح آنرا باآب وتاب تمام می‌نوشتند وچنانچه بشکست وهزیمت پایان یافته بود بذکر عباراتی کوتاه از قبیل «در این واقعه ، چشم زخمی از خصم زبون به لشگرظفر نمون واردآمد» اکتفا می‌کردند وبدین ترتیب کتابی‌نوشته میشد که نه‌بمفهوم واقعی تاریخ بود ونه جنبهٔ تحقیقی وعلمی داشت . علاوه براین، منابع تاریخ نویسی در روزگاران‌پیش بسیار محدود ومنحصر بچند متن‌فارسی‌وگاهی چند متن عربی بود که خود آنها هم غالباً بر طبق اصول علمی نوشته و تدوین نشده بودند وتاریخ نویس بناچار در تالیف کتاب خودبیشتربه محفوظات ومسموعات خویش متکی میشد . منابع باستان شناسی ومآخذ تصویری را هنوز نمی‌شناختند ازگزارشها ونوشته‌های خارجیان که در بارهٔ اوضاع وموضوعهای مختلف ایران‌و اجتماع ایرانی نوشته شده باشد ، خبری نبود وبرای منابع‌آرشیوی اهمیتی قائل نبودند واگر احیاناً برخی از تاریخ نویسان هم در نوشتن کتاب خود از مدارك

آرشیوی استفاده می کردند بازآنها را منبعی خاص نمی‌دانستند بلکه در شمارهمان منابع کتبی بحساب می‌آوردند چنانکه ابوالفضل بیهقی با وجودآن که باقتضای شغل خود به‌آرشیو دیوان رسائل غزنویان دسترسی داشته است ودر تدوین تاریخ خود نیز بهرهٔ کافی ازآن برده است ، باز در شرح منابع تاریخ نویسی می‌نویسد :

«اخبار گذشته را دو قسم گویند که‌آنرا سه دیگر نشناسند، یا از کسی بباید شنید ویادر کتابی بباید خواند ....»[۲]

این طرز کار وقضاوت تاحدود سی‌چهل سال پیش هم در میان‌نویسندگان ایرانی معمول بود وتاریخ نویسان در هر دوره ، تألیفات خود را با همین روش تدوین وتألیف می کرده‌اند ولی امروز با بسطوگسترشی که در مفهوم‌تاریخ پدید آمده وبخصوص با تنوع وافزایش سرچشمه‌های تحقیق ، دیگردر نوشتن‌تاریخ و یک اثر تحقیقی‌نمی‌توان مانند گذشتگان بچند اثر از وقایع نگاران ومسموعات‌و ومحفوظات شخصی اکتفا کرد .

امروز در بارهٔ هریک ازقرون گذشته‌وهردوره‌ازدوره‌های پیش ایران‌بخواهیم تحقیق کنیم منابع ومدارك بسیاری موجود است که هر قدر بزمان حاضر نزدیکتر میشویم بر شمارهٔ این مدارك واقسام‌آن سرچشمه‌ها افزوده می‌شود . زیرا از حدود آغاز سدهٔ نهم هجری‌برابر با سدهٔ پانزدهم میلادی است که توجه‌خارجیان‌بتدریج بسوی ایران جلب شده وروابطی بین‌آن‌دولتها با ایران دائرگردیده است واین

۱- بیهقی خود در این مورد نوشته است : «این اخبار بدین اشباع که می‌برانم از آن است که در آن روزگار معتمد بودم و بر چنین احوال کسی از دبیران واقف نبودی... و این لافی نیست که میزنم بلکه عذری‌است بسبب این تاریخ میخواهم که‌اندیشه نباید که صورت بندد خوانندگان را که من از خویشتن می‌نویسم وگواه عدل برین چه گفتم تقویمهای سالهاست که دارم با خویشتن همه بذکر این احوال ناطق ، هرکس که باور ندارد بمجلس‌قضای خرد حاضر بایدآمد تا تقویمها پیش حاکم آیند وگواهی دهند وعیان را مشکل حل گردد ، والسلام» ص ۵۵۵ چاپ دکتر فیاض .

۱- صفحه ٦٦٦ چاپ دکتر فیاض .

روابط هر چه بدورهٔ قاجاریه نزدیک‌تر میشویم بیشتر شده است تا آنکه در زمان قاجاریه باوج خود رسیده است چنانکه ارتباط پادشاهان آل جلایر وتیموریان وقراقویونلوها فقط با عثمانیها بوده است وآق‌قویونلوها با عثمانیهاونیزیهاروابطی داشتند ودرآرشیو این دو دولت راجع باین دوره‌ها از تاریخ ایران اسنادومدارکی میتوان یافت . در دورهٔ صفوی ، علاوه بر روابط با دولت عثمانی که غنی‌ترین منابع در بارهٔ تاریخ ایران دورهٔ صفوی درآرشیوآندولت است ، اروپائیان هم به‌ایران توجه یافتند وسفرائی از پرتغال،اسپانیا ، روسیه ، آلمان، انگلیس ، فرانسه وهلند بایران‌آمدند که روابط با برخی ازآنها دیری نپائید ولی‌دامنهٔ ارتباط بعضی ازآنها سالها کشیده شده وبهرحال درآرشیوهای‌آنها اسناد ومدارکی در بارهٔ ایران وجود دارد . پس از صفویه ، دربارهٔ افشاریه وزندیه‌درآرشیوهای عثمانی ، انگلیس و هندوستان وروسیه وسپس بمقدار ناچیزی دربایگانیهای فرانسه وهلند مدارکی می‌توان یافت .

در خلال این سالها جهانگردان و مأموران سیاسی واقتصادی خارجی هم که بایران‌آمده‌اند کتابها ویادداشتهائی در مورد اوضاع ومسائل گوناگون‌ایران نوشته‌اند که مراجعه بهر یک از آنها برای روشن شدن گوشه‌های تاریک تاریخ کشورماضرور است.

واما در دورهٔ قاجاریه درآغازکار روابط سیاسی واقتصادی ایران با پنج کشور بزرگ‌آن زمان یعنی ،روسیه ، انگلیس، فرانسه،هندوستان وعثمانی بوده است که رفته رفته براین گونه روابط افزوده شدچنانکه بترتیب کشورهای: اسپانیا (۱۲۵۸ق) اتریش (۱۲۷۳) ،اتازونی(۱۲۷۳) ، بلژیک (۱۲۷٤) ، دانمارك (۱۲۷٤) ،سوئد (۱۲۷٤) ،یونان(۱۲۷۸)، ایتالیا(۱۲۷۹)، آلمان (۱۲۹۰)، سویس (۱۲۹۰) ،تونس(۱۳۰٦) ، هلند (۱۳۱۳)، آرژانتین (۱۳۲۰)، شیلی (۱۳۲۰) وبرزیل(۱۳۲۱). نیزبادولت‌ایران روابط دوستی‌وسیاسی‌واقتصادی‌برقرار کردند و درنتیجه‌آرشیوهای‌آنها از اسنادی‌مربوط بایران‌انباشته شد. در این‌سالها ،

سفرای برخی از این دولتها که در بار ایران مأمور ومقیم بوده‌اند برحسب وظیفه واقتضای مأموریت خود هفتگی ویاماهانه گزارشهائی از اوضاع واحوال ایران برای دولت خود میفرستاده‌اند که امروز جمع آنهارا درهریک ازآرشیوهای دولتی کشورهای مزبور طبقه بندی شده می‌یابیم . برای مثال کافیست بگوئیم تنها درآرشیو وزارت امورخارجه فرانسه چند صد جلد مجموعه‌حاوی اسناد سیاسی‌واقتصادی واجتماعی در بارهٔ ایران موجود است که یکصد وهشت جلد ازآن بقطع رحلی بزرگ وهر یک بطور متوسط دارای ۴۰۰ صفحه متضمن گزارشهای مربوط به سالهای ۹۶۱ قمری تـا ۱۳۳۶ قمری یعنی از سال ۱۵۵۴ تا ۱۹۱۸ میلادی میباشد که ۱۰ جلدآن فقط‌بسالهای پیش از قاجاریه و۹۸ جلد دیگر منحصراً در باره دورهٔ قاجاریه است ولااقل پنجاه جلد دیگر از مجلات بعدی هم که بتدریج دردسترس گذاشته می‌شود مربوط‌به بقیه‌دورهٔ قاجاریه خواهد بود . از طرفی خیلی بیش از اینها نیز در آرشیو رسمی انگلستان Public Record office واحیاناً بیشتر ازآن هم در آرشیوهای امپراطوری روسیه وعثمانی موجود است . بالنتیجه یک حادثه وواقعه که در ایران روی میداده است ازطرف چند سفارت‌خانه وازجنبه‌های گوناگون مورد مطالعه قرارمی گرفته است .

با این ترتیب برای تحقیق دربارهٔ هر موضوعی ازتاریخ قاجاربناچار باید بتمام منابع مزبور رجوع کرد وچنانکه میدانیم این کار بسیار دشوار وحتی در بسیاری‌ازموارد هم مسأله تعلیق بمحال است.

بنابراین ، تدوین تاریخ کامل دورهٔ قاجاریه مسأله‌ایست که مشکـــلات ودشواریهائی بیش از آنچه برای نوشتن تاریخ دوره‌های دیگر متصور است ، در پیش دارد زیرا محقق وتاریخ نویس برای‌تدوین تاریخ ایران دورهٔ قاجاریه بایـد اولا باقسام پنجگانه منابع تاریخ نویسی یعنی منابع ذهنی ونقلی ، منابع کتبـی، منابع باستان شناسی ، منابع تصویری وبالاخره منابع آرشیوی دسترسی داشته باشد ثانیاً بهنگام بهره‌برداری ازمنابع‌آرشیوی به کلیهٔ آرشیوهای دولتهائی که باایـران دورهٔ قاجاریه بنحوی ارتباط داشته‌اند رجوع کند . چون شماره آرشیوها را درنظـر

بگیریم دشواری‌واگر روشنتر بگوئیم عدم امکان‌آن ، آشکار میشود وبااین‌وضع باید گفت اگر دست‌به تدوین تاریخ کامل دورهٔ قاجاریه بزنیم بی‌گمان کاری ناقص وسطحی صورت خواهد گرفت واثری تحویل جامعه علم وادب‌خواهد شد که مورد استناد محققان نمیتواند بود حتی اگر این اثر فقط شامل یک رشته از مباحث تاریخی این دوره مثل تاریخ اقتصاد ویا تاریخ سیاسی دردورهٔ قاجاریه باشد .

پس چه‌باید کرد؟آیا باید از تحقیق دست برداشت وهیچ کاری در این زمینه انجام نداد؟

پاسخ این‌سئوال بنظر من ، یک پاسخ منفی نیست ، بلکه معتقدم زمینهٔ کار وتحقیق را در محدوده‌هائی کوچک باید انتخاب کرد و موضوعها و نکاتی را مورد تحقیق وبررسی باید قرار داد که خود جزئی از فصول گوناگون‌تاریخ قاجار باشد ،آنهم براساس مدارك و منابعی که در دسترس است نه اینکه به یکباره مسؤولیت بزرگی مثل‌نوشتن تاریخ جامع زمان فتحعلیشاه یا ناصرالدین شاه و یا تدوین تاریخ اقتصادی ویا سیاسی ایران در دوران قاجار را قبول کنیم که‌لازمهٔ آن رجوع به کلیهٔ‌آرشیوهای کشورهای بزرگ وبررسی‌تمام‌نوشته‌ها وتعمق در کلیه آثار هنری وادبی این دوره‌است زیرا خوب میدانیم که این کار از عهدهٔ یک تن بر نمی‌آید واز این رو خوبست هر یک از محققان گوشه و یا گوشه‌هائی از تاریخ این دوره را مطمح نظر قرار دهند ویا استفاده از حداکثر منابع‌موجود ، آنرا بررسی نماید وتحقیق در همان مورد را که از طریق منابع دیگر ومدارکی که در دسترس او نبوده ممکن‌است به‌عهدهٔ‌دیگران‌بگذارد . تصور میکنم اگر در این‌جا یک مثال بیآورم بی مناسبت نخواهد بود :

فرض کنیم بخواهیم در باره زندگانی‌میرزاآقاخان‌اعتمادالدوله نوری دومین صدر اعظم‌ناصرالدین شاه که از محرم سال ۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵ قمری صدارت عظمای ایران را داشته وبعد از شاه ، شخص اول ایران بوده است تحقیق‌نمائیم؛

در زندگانی میزا آقاخان سه دوره متمایز می‌توان تشخیص داد :

۱- دورهٔ اول دورهٔ خدمات وفعالیتهای اداری‌او است‌تا روزی که بصدارت اعظم رسیده است. در این دوره ، میرزاآقاخان‌در دربارهای فتحعلیشاه ، محمدشاه وناصرالدین شاه خدمت میکرده است.

۲- دوران صدارت او (محرم ۱۲٦٤ - محرم ۱۲۷۵ قمری)

۳- دوران معزولی وبرکناریش تا روزی که درگذشت یعنی تا شوال سال ۱۲۸۱ قمری

در بارهٔ میرزاآقاخان مربوط به هر یک از این دوره‌های سه‌گانه ، درسفر-نامه‌های خارجیها ودرآرشیوهای عثمانی ، روسیه ، فرانسه ، انگلیس وهندوستان که سفرای‌آنها در این سالها در ایران بوده‌اند وهمچنین درآرشیو وزارت امور خارجه ایران ونیز در مدارك فارسی ، اسناد واشارات بسیاری موجود است که تا تمام‌آن مدارك دیده وخوانده ومطالعه نشود تحقیق در بارهٔ زندگی میرزا آقاخان کاری ناقص ونا تمام خواهد بود وچون امکان دسترسی بتمام این مدارك هم با توجه باینکه در حال حاضر هنوز به آرشیوامپراتوری روسیه وآرشیو دولتی کشور ترکیه دسترسی نیست بتصدیق همه ؛کاری‌بس دشوار وبلکه غیر ممکن میباشد . پس راه منطقی این است که منصفانه از سه دورهٔ زندگانی میرزاآقاخان یک دوره را آنهم باستناد مدارکی که بدانها بیشتر دسترسی هست مثلااز روی‌مدارك موجود درآرشیو دولت انگلستان یا فرانسه یا منابع فارسی ویا ترکیب دو سه تای‌آنها انتخاب ویتحقیق بپردازیم واین‌طرح را من‌خوددر مورددوران برکناری‌میرزاآقاخان تا بهنگام مرگش باستناد مدارك فارسی‌اعم ازکتابها ورسالات واسناد موجوددر وزارت خارجه ایران‌وهمچنین اسناد موجود در وزارت خارجه فرانسه انجام داده‌ام والبته تحقیقی‌کامل نیست زیراهنوز این دوره از زندگی میرزاآقاخان براساس اسنادومدارك انگلیسی وروسی وعثمانی بررسی نشده است .بنابراین هنوز جای کار وتحقیق برای سایر محققان باقیست که باستناد مدارك واسناد انگلیسی وروسی‌و

عثمانی تحقیق کنند ومطالب ونکات تازه‌تری را که تردید ندارم وجوددارد روشن نمایند .

بدیـــن ترتیب میدان کوشش وکار در رشته‌های مختلف مثـل مسائـل اجتماعی ، موضوعهای فرهنگی وهنری، وقایع سیاسی ، امور اقتصادی وبازرگانـی نکات جغرافیائی ومسائل دیگر برای محققان ومتخصصان بازاست وهرزمان ایـن مسائل بوسیله محققان ، از جنبه‌های گوناگون وبراساس اسناد ومدارك مختلـف بررسی وتحقیق ونوشته شودآنگاه میتوان از تلفیق مجموع آنها تاریخ بالنسبه کامل دورهٔ قاجار را تدویخ وتألیف نمود وآنهم بی‌گمان سالها وقت می‌خواهد.

در پایان سخنانم پیشنهاد میکنم :

۱- بسبب وجود سیاستهای متضاد وگوناگون در دو قرن روی کار بـودن خاندان پادشاهی قاجار و همچنین بعلت تنوع وافزونی منابع مربوط باین دوره ، محققان تاریخ دورهٔ قاجار مسؤولیت تدوین ونوشتن تاریخ کامل ویا کلی این‌دوره را بعهده نگیرند زیرا در غیر اینصورت قدر مسلم این است که کار واثر کامـل و جامعی عرضه نخواهد شد .

۲- محققان تاریخ قاجار تلاش وهم خود را برای‌حل مسائل وروشن کردن نکات تاریک ایـن دوره مصروف نمایند ومنحصراً در بارهٔ موضوعهای کوچکتـر و محدودتر تاریخ این دوره کارکنند ودر این مورد هم تاآنجا که مدارك و منابـع موجود در دسترس ایشان اجازه میدهد اقدام کنندمثلا تحقیق در باره نقش حاجی میرزاابراهیم‌خان اعتمادالدوله در روی کارآمدن وتثبیت خاندان قاجار یا درمورد دوران صدارت میرزا محمد شفیع دومین صدر اعظم‌فتحعلیشاه یامقدمات‌ولایتعهدی محمد میرزا ، ناامنی‌های‌ترکمانصحرا ، اغتشاشات خراسان در زمان ناصرالدین شاه،مسأله ازراق ، قحطی‌هاوگرانیها ودر مورد سالهای نزدیکتر مسائلی مانندتأثیر رقابتهای‌روس وانگلیس در اوضاع اقتصادی یا سیاسی ، یا نظامی ویا فرهنگـی ایران ، ائتلافهای سالهای ۱۹۰۷ و۱۹۱۵ روس وانگلیس در باره ایران ،مسألهٔ

استخدام‌شوستر، قرارداد ۱۹۱۹ ایران وانگلیس ومطالب دیگری از این قبیل که بی‌شمار می‌توان یافت .

۳- سومین پیشنهاد من در مورد جمع‌آوری وانتشار اسناد دیوانی وسلطانی است که درآرشیوهای دولتی وخصوصی موجود است .

با توجه باینکه اسناد دیوانی وسلطانی از اهم مدارك وسرچشمه‌های تاریخ نویسی هستند ومقدارآن ،آنچه مربوط بدوره قاجاریه میشود از حد وحساب بیرون است جمع‌آوری علمی وانتشار آنها ازکارهای لازم‌واساسی‌محققان این دوره‌خواهد بود . البته مجموعه‌هائی که بدین ترتیب حاضر ومنتشر میشود بهتر است با توضیحات وحواشی توأم باشد ولی اگر هم بدون توضیحات وحواشی انتشار یابد بازگشایش بسیار درکار تحقیق فراهم میسازد در این زمینه خوشبختانه گامهائی هم برداشته شده است که اگر چه هنوز با مقایسه حجم‌ومقدار اسنادی که‌درگوشه وکنار موجود میباشد ، بسیار نا چیز است ولی معهذا در جای خود بسیار ارزشمند وشایان‌قدردانی‌است . ازجمله‌درحدود ۱۲ جلد کتاب‌مستقلاحاوی‌اسناددیوانی‌وسلطانی انتشار یافته است .ونیز جای بسی امیدوازی است که مجلات ومطبوعات‌فارسی‌هم باهمیت وجودی این مسأله پی‌برده‌اند ودر هر شماره خود چند سندی را با عکس آنها درج میکنند ودر این باره چنانچه بخواهیم ترتیب تقدم وتأخر این نشریات‌را بر حسب میزان فعالیت آنها بدانیم باید ، مجله بررسیهای تاریخی ، راهنمای کتاب،ماهنامه وحید ، یغماوفرهنگ ایران زمین را بترتیب نام ببریم .

٤- وبالاخره آخرین پیشنهاد این است که فهرست کاملی از منابع تاریخ دورهٔ قاجارکه بهر زبانی موجود است تنظیم و آماده شود واین فهرست که شامل کلیه منابع چاپی وخطی وعکسی وتصویری خواهد بود حتی‌المقدور حاوی شرح

تحلیلی منابع مزبور نیز باشد که بآسانی معلوم شود در هر منبع ومدرکی از چه نکات وموضوعهای اساسی گفتگو شده است . البته ایـن کار بس دشواری است ولی تصور میکنیم چنانچه این مسؤولیت‌بین‌چند تن از محققان ومتخصصان تقسیم شود بسهولت امکان پذیر خواهد بود .

دکتر علی اکبر شهابی

خاندان بلعمیان
و
بحث مختصری در بارهٔ ترجمهٔ تاریخ بزرگ طبری

در قرن چهارم هجری دو تن از دبیران ونویسندگان نامی ایران که هردو سمت وزارت ودبیری دیوان رسائل امرای دانش پرورآل سامان را داشته‌و بنام ونسبت «بلعمی» شهرت یافته‌اند و آثار بزرگی از آنان بر جای مانده و سالهاصیت شهرت وداستان‌فضل‌وادب ودرایت آنان زبان زد مردم ایران بوده است .

این دو تن پدروپسر بوده‌اند. از قرائن وشواهد تاریخی‌چنان بدست می‌آید که هر دودر زمان‌خود مورد اعتماد و وثوق‌امیران ومردم زمان‌خود بوده‌و کارهای کشور را بحسن رأی وتدبیر صواب ودقت نظر انجام می‌داده‌اند . گذشته ازاین که خود دانشمند ونویسنده وشاید شاعر نیز بوده‌اند ، جانب اهل فضل ودانش و شعراو نویسندگان را نگه میداشتند ودر ترویج وبزرگداشت‌آنان میکوشیده‌اند.

پدر نامش محمد وکنیتش ، ابوالفضل وپسر نیز نامش محمد وکنیتش ابوعلی بوده است وهر دو مشهور به بلعمی بوده اند.

قدیمترین تذکره‌ها وتاریخها در بارهٔ این دو مرد دانشمند و نویسنده که بیشک خدمات علمی‌وسیاسی ارزنده‌ای بایران وبرای ایرانیان کرده وآثارگرانبهائی از خود بیادگارگذاشته‌اند ، از شرح وبسط حال وخدمات آنان و حتی بسیاری از

تواریخ از ذکر نام آنان خودداری کرده‌اند .

این خود یکی از دلائل قوی است که اوراق تاریخ در باره شناساندن گذشتگان راه‌انصاف و حقیقت نپیموده وحقایق و واقعیات را چنانکه اتفاق افتاده در خود ضبط‌نکرده است . چنانکه در زمان خود به بسیاری ازامثال ومصادیق «رب مشهورلااصل‌له» و«سراب‌آب نما» وبر عکس به «بزرگان گمنام» و«گنجهای نهفته» بر میخوریم ، باید اذعان کنیم که روش‌روزگار همیشه برهمین‌نهج بوده و در هر عصر وزمانی «بزرگان گمنام» و«فرومایگان نامی» بسیار بوده‌اند وای دریغ که برگهای سیاه و سفید تاریخ نیز کورکورانه پیروی از حکم وداوری سطحی مردم زمان کرده وهر چه راه شهرت داشته در خود جای داده است بی‌آنکه‌پیجوی حقایق شود وسره را از ناسره ودرست را از نادرست جدا کند .

بنا براین کسانی که خواستار حقایق از صفحات تاریخ هستند نباید بیک نوشته ویک سند ویک روایت‌وداستانهای‌مشهور بسنده کنند بلکه‌بایداوراق‌تاریخ را زیرورو کنند واسناد ومدارك وگفته‌های موافق ومخالف همه را از زیر نظر بگذرانند تا در نتیجه از مجموع تجسسات و کاوشها بحقایق و وقایع نزدیک گردند .

باری ، کلمهٔ : «بلعم» بفتح اول وسکون دوم وفتح سوم درکتب انساب و جغرافیا ذکر شده است[۲] سمعانی درکتاب « انساب » خود دو وجه دربارهٔ نسبت خاندان بلعمیان ذکرکرده است : یکی آنکه رحادبن معید جد ششم ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی در زمانیکه مسلمةبن عبدالملك مروان از جانب خلیفهٔ اموی لشکر بروم کشید برشهر بلعم که از بلاد روم[۳] بود استیلا یافت‌ودر همانجا اقامت‌گزید ونسل وی رویفزونی نهاد از اینرو احفاد واعقاب او بدان شهرمنسوب شدند این روایت را سمعانی ازگفتهٔ ابن‌ماکولا نقل کرده است .

وجه دیگر انکه این کلمه منسوب است به قریه بلعمان که در پایین قریه بلاسگرد از توابع مرو واقع شده بوده است . سبب تسمیه را بدین گونه آورده است

که نیای بلعمی در جزء لشکریان قتیبة بن مسلم وارد مرو شد ودر بلعمان اقامت جست واز اینرو خاندان وی به بلعمی شهرت یافتند .

بیشتر مورخان همان وجه اول را درست دانسته‌اند . یاقوت نیز در معجم البلدان‌در ذیل کلمهٔ بلعم می‌نویسد : « شهری است بروم ونسبت ابوالفضل محمد بن عبیدالله بدانجاست »

ابولفضل بلعمی یا بلعمی بزرگ

بلعمی بزرگ ، ابوالفضل محمد بن عبیدالله را سمعانی باشتباه وزیر اسمعیل بن احمد (وفات ۲۹۵ ﻫ) نخستین امیر معروف سامانی، نام برده است درصورتیکه در اخبار وروایات سامانیان اولین بارکه نام بلعمی برده شده است، در زمان امارت نصربن احمد (۳۰۱ - ۳۳۱ ﻫ) میباشد و چنان بنظر میرسد که بلعمی جانشین نخستین وزیر این پادشاه یعنی ابوعبداله جیهانی[۴] وزیر معروف‌سامانیان بوده است[۵]

بجز سمعانی که ابوالفضل را وزیراسمعیل بن‌احمد پنداشته ، دیگر مورخان در امارت اسمعیل نامی از اونبرده وهمه وزارت ویرا در زمان نصربن‌احمد ذکر کرده‌اند . ابن‌الاثیر جزری در حوادث سال ۳۲۹ هجری مینویسد [۶] : « ...و درین سال محمد بن عبیداله بلعمی[۷] وزیر نصربن‌احمد ملقب به سعید بدرودزندگی گفت ووی از خردمندان وهوشمندان روزگار بود . نصر اورا در سال ۳۲۶ از وزارت معزول کرد وبجای او محمدبن محمد جیهانی را برنشاند. »

نیزگردیزی در زین‌الاخبار چنین نوشته است ، « ... و هم اندرین ماه [جمیدی الاخری ۳۳۱] امیرسعید (نصربن‌احمد) فرمان یافت و شغل تدبیر از ابوالفضل محمدبن عبیدالله بلعمی سوی ابوعلی محمدبن محمد الجیهانی شد[۸] » .

همودر حوادث سال ۳۱۷ هجری (سال سلطنت نصربن‌احمد) و داستان یاغیگری ابوبکر طباخ ولشکر کشیدن بجنگ امیر سامانی بسرکردگی پسر حسین بن علی مروزی تا لب جیحون گوید : « ... و چون بلب جیحون رسیدند محمد

بن عبیداله بلعمی به پسر حسین رقعه نوشت ، پسر حسین مر ابوبکر طباخ را بگرفت ... » .

باری علاوه بر موارد مذکور که مشعر بوزارت ابوالفضل بلعمی در زمان نصربن احمد است ، در مواضع عدیدهٔ دیگر ودر نوشته مورخان باین مطلب اشاره یا تصریح شده است ولی وزارت او را در زمان اسمعیل بجز سمعانی کس دیگر نگفته است ودیگران از اوگرفته‌اند در صورتیکه اگر بلعمی با آن همه شهرت که در آن عصر داشته است ، سمت وزارت اسمعیل را میداشت ، بیقین مورخانی که تاریخ سامانیان را نوشته‌اند خاصه مورخان معاصر آنان که شمارشان کم نیست نامی از وی میبردند .

سال انتخاب بلعمی را بوزارت، مورخان یاد نکرده‌اند ولی از شعری که حسین بن‌علی (سردار معروف سامانیان که بر امیر نصر یاغی شده بود و بسال ۳۰۶ ه مغلوب واسیرلشکریان امیر سامانی گردید) در مدح وسپاسگزاری ابوالفضل بلعمی برای آزادی خود گفته است میتوان استنباط کرد که ابوالفضل در سال ۳۰۶ (سال آزادی حسین بن‌علی) سمت وزارت آل‌سامان داشته یالااقل از صاحب‌نفوذان وموجهان در بار بوده است [۹]

مقام و سیرت ابوالفضل بلعمی

ابوالفضل مردی کاردان وباتدبیر وسیاستمدار بود واز علوم وآداب عصر خود بهرهٔ وافی داشت . سمعانی در بارهٔ اونوشته‌است[۱۰] که وی در خرد وتدبیر و دانش وبزرگداشت اهل علم یگانه عصر بود وعلوم خود را در مرو از محمدبن - جابر ودر جاهای دیگر از محمد حاتم بن‌المظفر وابوالموجه محمدبن عمروبن‌صالح بن محمد واسمعیل بن‌احمد ودیگر دانشمندان نامی زمان فراگرفته بود .

بلعمی نسبت بشعر وتجلیل شعرا توجهی خاص داشت وانعام وصله‌های

فراوان بشعرا میداد . کسائی مروزی‌شاعر معروف قرن چهارم در مدح این‌خانواده گفته است :

بعهد دولت سامانیان و بلعمیان　　چنین‌نبود جهان بانهاد وسامان بود

از اینکه‌شاعر در شعرخود خاندان بلعمیان‌را باخاندان سامانیان ذکرکرده ودولت وحکومت وقت را بهر دو خانواده نسبت داده است بزرگی و شهرت و احترام این خاندان در نزد مردم آن زمان بخوبی روشن میشود .

از میان همگی شعرا برودکی ، شاعر شیوا وشیرین سخن زبان فارسی‌علاقه وعقیدت بسیار داشت واورا بزرگترین وبهترین شعرای عرب و عجم می‌پنداشت . در مقابل نیز رودکی مدیحه‌های بسیاری دربارهٔ این وزیر خردمند سروده وجبران جوائز والطاف اوراکرده است . اکنون جز مختصری پراکنده از آن مدیحه‌ها در دست نیست ، زیرا بیشتر اشعار این شاعر نامی بر اثرگذشت زمان و حوادث دوران از میان رفته است.

در قصیده نونیه معروف‌که مطلعش این است :

مادرمی را بکرد باید قربان　　بچهٔ اوراگرفت وکرد بزندان

رودکی نامی از بلعمی میبرد در آنجاکه وصف بزرگان خراسان وامیران و نامداران دوران خود را میکند :

یک صف میران وبلعمی بنشسته　　یک صف حران‌وپیرصالح دهقان

بنا بمهشور ونگارش صاحبان تذکره وتراجم احوال بلعمی در زمان نصر فرمان‌داد تا کلیله ودمنه را از تازی بپارسی‌برگرداندند ورودکی‌را فرمان داد تا آن را بنظم درآورد . رودکی نیز بنا بگفته‌فردوسی در شاهنامه'' ونقل دیگر مورخان این‌امر را بپایان رسانید وکلیله و دمنهٔ منظومی ساخت . اکنون اشعار پراکنده یی در دیوانها و تذکره‌ها وفرهنگنامه‌ها ازکلیله ودمنهٔ منظوم اودر دست است از آن جمله بیت آغازکتاب میباشدکه در کمال شیوایی ورسایی و استحکام لفظ ومعنی است وتناسب تمام با مقام دارد :

هر که ناموخت ازگذشت روزگار　　هیچ ناموزد زهیچ آموزگار

چنانکه از قرائن وشواهد تاریخی معلوم میشود عزت وشهرت وآسایش وبی‌نیازی رودکی که برخی چهار صد شتر برای حمل باروبنه وی نوشته‌اند[۱۲] تا زمانی بوده است که بلعمی سمت‌وزارت داشته است پس ازکنار رفتن بلعمی ، رودکی‌نیز اعتبار وعزت پیشین را از دست داد واز خاطرها فراموش شد و روزگاری قرین سختی و تنگدستی بود ، چنانکه خود در وصف حال این دوران وشکایت از اوضاع واحوال زمان ورنج تنگدستی وضعف پیری گفته است :

بسا که مست درین‌خانه بودم‌وشادان　　چنانکه جاه‌من‌افزون‌بد ازامیروملوك

کنون همانم وخانه‌همان وشهرهمان　　مرانگویی کزچه شده‌است‌شادی‌سوك

ابوالفضل بلعمی چنانکه جسته وگریخته ازگوشه‌وکنارکتب تاریخ وادب بر می‌آید علاوه بر مقام تدبیر وسیاست‌وفضل ودانش، دارای‌بیانی شیوا وخامه‌یی روان ونافذ بوده است . این معنی از نامه‌ها و توقیعاتی که وی نوشته وتأثیر نیکو و مطلوب بخشیده است روشن میشود. از جمله توقیعات اوکه درکتب نامی از آن برده شده است توقیعی است که بلعمی به پسر حسین مروزی در داستان شورش و عصیانگری ابوبکر طباخ نوشته و چنانکه در سابق بدان اشاره شد مؤثر واقع شده است . نیز ابن‌الاثیر در حوادث سال ۳۲۱ می‌نویسد[۱۳] : « .... ودر ین‌سال مرداویج‌از ری رهسپارگرگان شد ودر آن هنگام ابوبکر محمدبن‌المظفر درگرگان بیمار بود چون خبر حرکت مرداویج بشنید ، رهسپار نیشابور شد ونصربن‌احمد در آن هنگام به نیشابور بود . چون محمدبن‌مظفر به نصر پیوست ، امیر سامانی‌بسوی گرگان حرکت‌کرد ومحمدبن عبیداله بلعمی نامه‌یی به مطرف‌بن محمد وزیر مردوایج نوشت واورا بسوی خود خواند . مرداویج ازین خبر آگاهی یافت ومطرف را بگرفت وبکشت . آن‌گاه محمدبن عبیداله بلعمی رسولی بسوی مرداویج گسیل داشت وچنین بوی پیغام داد : میدانم تو خود خوش نداری نسبت بخوبیهایی که امیرسعیدنصربن‌احمد دربارهٔ‌تو کرده است ناسپاسی کنی و پابروی حق گذاری.

آنچه ترا برانگیخته است که آهنگ گرگان کنی، همانا خواسته ومیل وزیرت مطرف بوده است، چه آنکه اوخود از مردم گرگان بودومیخواست مقام و جاه خودرا دردربار تو بمردم گرگان بنمایاند، چنانکه ازین پیش احمدبن ابی ربیعه دبیرعمرولیث چنین کاری کرد: عمرو را بران داشت که آهنگ بلخ کند تا بمردمان آنجا محل ومنزلت خویشتن را بنماید وسرانجام وی چنان شد که توخود میدانی. من صلاح تونمیدانم که دربرابر پادشاهی ایستادگی کنی که گرداورا صدهزار مردازخد متگزاران وبندگان خود وپدرش فراگرفته اند صواب آنستکه گرگان راترك گویی وازری پولی سوی امیر فرستی تاباتو برآن مصالحه کند.

این نامه در مرداویج مؤثر افتاد وبروفق آن رفتار کرد؛ ازری مالی سوی نصر گسیل داشت آن گاه بگرگان بازگشت وامیرنصر گرگان را دربرابر آن باو بخشید.»

ازین داستان ونظایرآن نفوذ وتأثیر کلام بلعمی بخوبی روشن میشود. صاحب چهار مقاله نیز درمقالهٔ اول ازکتاب خود از توقیعات بلعمی نام میبرد[۱٤].

ازپاره یی از روایات چنان برمی آید که بلعمی مانند بیشتر وزرای آن عصرعلاوه براینکه خداوندقلم وسخن بوده مردمیدان رزم وصاحب شمشیر نیز بوده است.

در«تاریخ ملوك سامانیان»[۱۵]؛ در فتنهٔ حسن بن قاسم داعی ولشکرفرستادن بجنگ شامسامانی بسپهسالاری لیلی بن نعمان چنین مینویسد:«... وامیرنصر ازین حادثه خبر یافته حمویه را بالشکری سنگین بدفع او(لیلی) نامزد فرمود ومیان هردو فریق درنوقان ازاعمال طوس اتفاق ملاقات افتاد ودراول محاربه لشکربخارا منهزم شدند، اما حمویه ومحمدبن عبدالله[عبیدالله] بلعمی وابوجعفرصعلوك وخوارزمشاه وسیمجوردواتی پای ثبات افشرده جنگهای مردانه کردند وبرسپاه لیلی....غالب آمدند.»

وفات ابوالفضل بلعمی و آثار او

سمعانی وابن الاثیر وفات بلعمی بزرگ رادرسال ۳۲۹ نوشته اند.

سمعانی درانساب نوشته است که بلعمی درشب دهم صفرسنهٔ ۳۲۹ وفات کرد[۱٦]

چنانکه ازین پیش نیز یادآوری شد، بلعمی دوسال پیش از مرگش یعنی درسال ۳۲۶ بنابروایت ابن الاثیر ازوزارت افتاد.

نام بلعمی سالها پس ازمرگش در بخارا میان مردم زبان زد بود و باتجلیل واحترام یادمیشد. تازمان نسابه شهیرسمعانی (تقریباً ۵۰۰ هـ - ۱۱۰۰ م) از اعقاب وفرزندان وی در بخارا کسانی زندگی میکرده‌اند.

اصطخری از عمارات وبناهایی که بوسیلهٔ بلعمی ساخته شده بوده است، بنای منسوب به «شیخ جلیل» را در بخارا نام‌برده است. نام کنونی دروازه شیخ جلیل در بخارا نیز گویا منتسب بهمین وزیر است[۱۷].

۲ - ابوعلی محمدبن محمد بلعمی

سمعانی که از مورخان نزدیک بزمان ابوعلی بلعمی است، هیچ ازاووازوزارت او، درانساب نامی نبرده است. المقدسی اورا امیرك بلعمی نام برده است (ازین سند معلوم میشود که در زمان بلعمی پسر، برای تمیزپدر ازپسر، دوم را بالقب امیرك نام میبرده‌اند).

باری ابوعلی بلعمی دراواخر پادشاهی عبدالملك بن نوح (۳۴۳-۳۵۰) لقب وسمت وزارت یافت وبااین منصب وشغل درمدت پادشاهی منصوربن نوح (۳۵۰ - ۳۶۵) برقرار بود[۱۸].

ابن الاثیرو گردیزی انتخاب ابوعلی را بوزارت در نتیجهٔ نفوذ البتکین[۱۹] وقرارداد ومعاهده‌یی که آن دوتن باهم کرده‌بودند، نوشته‌اند. گردیزی درحوادث سال ۳۴۹ چنین نوشته است: «... والبتکین گفت اندر کار یوسف بن اسحق (وزیر) به محضری (؟) تاوزارت ازوبازستدندوبه ابوعلی محمدبن محمدالبلعمی دادند[۲۰] ...» ازین روایت میتوان استفاده کرد که ابتدای وزارت ابوعلی درحدودسنهٔ ۳۴۹ بوده است. نیز گردیزی نوشته است: «ومیان البتکین وبوعلی عهد بود که هردونائب یکدیگرباشندو بلعمی هیچ کاربی علم ومشورت البتکین نکردی.»

ازهنگامیکه منصور بتخت‌امارت وپادشاهی نشست، بلعمی خودراازالبتکین کنارکشید وازآن‌پس میتوانست مقام خودرا بی کمک‌البتکین نگه‌دارد، زیراالبتکین درنتیجهٔ پیش‌آمدهایی که میان‌او ومنصور واقع گشت، ودر تواریخ بتفصیل نقل‌شده است، منفور ومغضوب منصور واقع شده‌بود[۲۱].

بروایت‌المقدسی،ابوعلی درابتدامعزول، پس‌ازآن دوباره بشغل وزارت‌منصوب شد: «وزیرش امیرك، بلعمی‌بود وسپس‌عتبی ودوباره بلعمی وباردیگر عتبی‌شد»[۲۲]

درتاریخ عتبی؛ در«ذکر رجوع امیررضی(نوح‌بن‌منصور) به‌بخارا، پس‌ازبازگشت بغراخان‌ازآنجا»مینویسد: «... وامیررضی‌ابوعلی‌بلعمی‌را معتمد ووزیرخویش‌قرارداد وباقیماندهٔ امارت خودرا در ضبط‌آورد ولی ابوعلی از تدبیر ونظم‌امور عاجزآمدزیرا نظام کارها بکلی مختل وشیرازهٔ امور ازهم گسیخته وخزانه از وجوهسیم وزرتهی‌شده بود وگروه زیادی از مردم مهاجرت کرده بودند... پس چون امیرکار را چنان دید فرمود نامه‌یی‌بعبداله‌عزیز(وزیر سابق که بخوارزم تبعید شده بود) نوشتند وبه بخارا طلبش کردند تا وزارت را دوباره بدو تفویض کنند.»

منینی‌شارح کتاب مذکوردر شرح‌عبارت:«واعتمدالرضی‌اباعلی‌البلعمی‌للوزارة» چنین‌تفسیر ناروایی کرده است: «صدرالافاضل(؟) گفته است که وی ابوالفضل محمدبن‌عبداله وزیر اسمعیل‌بن احمدسامانی است وچنان گمان‌میکنم که وی وزارت امیرسعید(نصربن‌احمد) را نیز داشته است. رحاءبن‌سعید که یکی از اجداد بلعمی بوده درزمانیکه مسلمةبن‌عبدالملک‌داخل آسیای‌صغیر شده بود، بربلعم که‌ازنواحی روم بود مستولی شدو...» شارح تاآخر این مطلب بشرح احـــوال بلعمی بزرگ پرداخته است وروشن است که شرح مذکور هیچ‌تناسب وربطی‌بمتن ندارد زیرادر متن نام از ابوعلی‌بلعمی برده شده است واین‌درحدود سنه ۳۸۲ یعنی ۵۳ سال پس‌از وفات بلعمی بزرگ است. معلوم‌نیست از چه‌رو شارح مذکور ابوعلی پسررا تفسیر بابوعلی پدرکرده است؟![۲۳]

نکته شگفت‌انگیزدیگر که در شرح شارح محقق! بنظر میرسد آنست که وزارت ابوالفضل را برای اسمعیل بطور یقین بیان میکند، بااینکه چنانکه قبلابیان شد فقط سمعانی این مطلب راگفته است‌ولی وزارت اورا برای امیرسعیدنصربن‌احمد که تقریباً متفق‌علیه ارباب‌تذکره‌ها وتواریخ است‌بااحتمال وگمان بیان کرده‌است!

چنانکه درآغاز این مقاله یادآوری شد، ارباب تذکره وتاریخ دربارهٔخاندان بلعمیان که خدمات ارزنده‌یی بزبان وفرهنگ وتمدن ایران کرده وپس ازبرمکیان‌از خانواده‌های اصیل وخدمتگزار ایران بوده‌اند، کمتر بحث وفحصی کرده و اخبار و اطلاعاتی از زندگی علمی وسیاسی آنان برای مابجای گذاشته‌اند، اینک برای‌نمونه واثبات مدعی همهٔ آنچه‌را مورخ ونویسندهٔ معروف، حمداله‌مستوفی‌در«تاریخ گزیده» دربارهٔ ابوعلی‌بلعمی واحوال وآثار وزندگی او آورده است درینجابی‌کم وزیادمی‌آورم تا نمونهٔ‌یی‌ازسایر تواریخ وازروش مورخان بدست آید:

«الوزیر ابوعلی‌محمدبن‌محمدبلعمی مترجم تاریخ طبری، معاصر منصوربن عبدالملک سامانی بود.» انتهی [۲۴] این است همگی اطلاعاتی‌که تاریخ گزیده در فصل احوال‌علما، نویسندگان، مفسران وغیرهم دربارهٔ احوال ابوعلی بلعمی‌بما میدهد. وقس‌علی‌هذاالبواقی!

ابوعلی بنابرآنچه خود در ترجمهٔ تاریخ طبری اشاره کرده است در سال ۳۳۰ از ایران بخارج سفرکرده و بشام رفته است. گمان میرودکه این مسافرت برای زیارت خانهٔ خدا بوده است. درشرح‌احوال‌ایوب‌پیغمبروشفایافتن وی‌از بیماریها وجراحات بواسطهٔ شست‌وشوی خود در چشمه‌یی که در حوالی شام بوده وآشامیدن ازآن‌آب چنین مینویسد: «... وآن دیه امروز بشام اندر پیداست. اوراقریه ایوب خوانند ومن آن‌دیه وآن‌چشمه آنجا دیده‌ام. وهیچ بیماری آنجا نشوذوازآن‌آب‌نخورذ وخویشتن نشویذ بدان آب که بیماری ازوی بشوذ ومن آنجا بسال سیصد و سی بوذم» [۲۵]

از بزرگان فضل‌وادب که معاصر ابوعلی‌بوده وبـاوی دوستی ورابطه‌ومکاتبه داشته است‌ابوبکرمحمدبن‌عباس‌خوارزمی‌طبرخزی(وفات۳۸۳یا ۳۹۰ هـ) رانام‌برده‌اند درسفری که ابوبکربماوراءالنهر کرد بابوعلی‌آشنایی ودوستی‌پیدا کردوازآن پس‌میان این‌دو دانشمند وسخندان روابط ادبی ومکاتبه برقرارشد[۲۶].

شهرت بلعمی پسر بیشتر از جهت‌ترجمهٔ تاریخ بزرگ عالم است که‌نویسندهٔ آن عـالم وفقیه ومورخ ومفسر بزرگ محمدبن‌جریرطبری است . ابوعلی‌این کتاب نفیس‌را درسال ۳۵۲[۲۷]ازتازی بفارسی برگردانید وبواسطهٔ این خدمت‌گرانبها واثر سودمند نام‌خود را در تاریخ جاوید ساخت.

این کتاب قدیمترین نثرطولانی و مفصل و مدون فارسی دری بعد از اسلام است[۲۸] که خوشبختانه ، مانند بسیاری دیگر ازگنجینه‌های شاهوار زبان‌وفرهنگ ایرانی ، دست ستم وتطاول روزگار بدان راه نیافته وخطوطش را محوواوراقش را پراکنده نکرده است واکنون چنان اثر ارزنده یی در حیطهٔ‌تصرف ودسترس‌استفاده ماست . البته براثرگذشت زمان وطول‌مدت، تحریف وتبدیل و افزایش وکاهش بسیار در آن راه یافته است ولی‌باوسایلی که امروز محققان بدان دسترسی‌دارند وبا ارتباط واتصال میان مجامع علمی وکتابخانه‌های جهان و پیداشدن نسخ خطی فراوان وسهولت عکسبرداری تااندازه‌یی این نقیصه قابل رفع وجبران است .

در بارهٔ مزایا واختصاصات آن در همین مقاله شرح مبسوطتری ایرادخواهد شد .

وفات ابوعلی محمد بن محمد بلعمی

بروایت گردیزی در زین‌الاخبار ، ابوعلی در جمیدی الاخری ۳۶۳ بابودن در شغل وزارت ، بدرود جهان گفت . ولی از روایتی که ابونصر عتبی در تاریخ یمینی‌ذکر کرده است وقبلا در همین مقاله با شرح منینی ذکرشد ، چنان برمی‌آید که ابوعلی‌در سال۳۸۳ وزیر نوح بن‌منصور (۳۶۵ - ۳۸۷) بوده است ، چه‌انکه

بغراخان در سال مذکور بر نوح غلبه کرد ووارد بخارا شد و مطابق روایت عتبی در همان وقت ، هنگامیکه نوح از بخار بیرون شده بود ، ابوعلی بلعمی را معتمد ووزیر خویش گردانید چنانکه ازین پیش ذکر شد .

عتبی وفات ابوعلی را معین نکرده است وتاریخ ۳۸۶ را که مستشرق‌معروف ریو Rieu [۲۹] نام برده و پس از او اته Ethe [۳۰] وبرون E. Browne [۳۱] ازوی گرفته ونقل کرده‌اند اشتباه است وخلط بتاریخ دیگری شده است ، چه آنکه عبارتی که از ریو ذکر شده است[۳۲] مربوط به شخص دیگری یعنی ابوعلی سیمجور است نه ابوعلی بلعمی[۳۳] .

شعر بلعمی ـ در برخی از فرهنگها اشعاری به « استاد بلعمی » نسبت داده شده است از جمله در « فرهنگ جهانگیری » در معنی لغت « خسبی » (بضم‌اول ستاره مشتری) بیت ذیل را از استاد بلعمی که در وصف شمشیر گفته است ،شاهد آورده :

درنده چو شیران،دمنده چوثعبان درخشان چوخسبی،درفشان چوآذر

ودر ذیل لغت شیشله (بکسر شین اول وفتح شین دوم ، سست وبی قوت که آن را شیک نیز خوانند) به این بیت استشهاد جسته است[۳۴]:

چون برافروزی رخ ازباده کله سازی یله

دستهایم شیک گردد ، پایهایم شیشله

اگرانتساب‌این‌شعرهابه‌بوعلی‌درست باشد ، دلیل بر آن است که وی علاوه بر تبحر ومهارت در نثر زبان دری ، در نظم وشعر نیز دست داشته است .

برخی از فضلا ومحققان معاصر ، مقصود از « استاد بلعمی » را ابوعلی‌بلعمی دانسته‌اند ولی بر نویسندهٔ این اوراق هنوز قرینه و شاهدی که ثابت کند گویندهٔ شعر کدام یک از دوبلعمی است : بلعمی بزرگ یا امیرك بلعمی ؟ در دست‌نیست بلکه چنانکه ازین پیش اشاره شد ، چون بلعمی پدر سر سلسله خاندان بلعمیان است ومرد سیاست وادب و قلم وشمشیر هردو بوده و مدتها با تدبیر وکفایت بکار

دبیری ووزارت سامانیان پرداخته و آثار بزرگی از خود بجای گذاشته بوده است ، در کتب ادب وتاریخ که نزدیک بعهد این خاندان باشد هرگاه نام بلعمی باطلاق برده شود عادة اندیشه متوجه بلعمی بزرگ میشود .

تاریخ طبری و ترجمهٔ آن

اکنون در پایان این گفتار بمنظور تکمیل فایده، مختصری در بارهٔ دواثر بزرگ که افتخار هردوبدانشمندان ونویسندگان ایرانی بستگی دارد، بحث میشود .

۱ - تاریخ طبری - کتاب تاریخ طبری از کتب بسیار نفیس وسودمنداست که مشتمل بر تاریخ عمومی جهان و تاریخ اسلام میباشد . این کتاب از همان آغازی که تالیف و تدوین شده است ، مورد استناد مورخان و مرجع استفادهٔ دانشمندان بوده است و مورخان ونویسندگان نامداری از قبیل : ابوعلی احمدبن محمدبن یعقوب بن مسکویه (وفات ٤۲۱ ه) صاحب تجارب الامم که از بزرگان فلاسفه ومورخان بوده است ، وعزالدین ابوالحسن علی بن محمد شیبانی جزری (وفات ٦۳۰ ه) که مؤلف کامل التواریخ که از کتب معتبر ومفصل در تاریخ است وغیر آن دو ، در ذکر حوادث و قضایای تاریخی بر کتاب تاریخ طبری اعتماد داشته و مطالب خود را بیشتر از آن گرفته‌اند . این کتاب در اصل بنام « تاریخ الرسل و الملوك واخبار هم ومن کان فی زمن کل واحدمنهم » نامیده شده است[۳۰] .

از مزایا واختصاصات تاریخ طبری برای ما ایرانیان آنست که در بارهٔ تاریخ ایران قبل از اسلام ودر بارهٔ سلسله پادشاهان ایران از ابتدای تاریخ ایران بروفق روایت سیرالملوك وسایر مآخذ ایرانی ونام هریک از سلسله ها وپادشاهان وحوادث زمان آنان بتفصیل بحث کرده است و در بارهٔ تاریخ ساسانیان که بزمان وی نزدیکتر بوده مفصل تر بیان کرده است و مطالب این بخش روشن تر و سودمندترست .

مؤلف در آغاز کتاب برای اینکه خوانندگان بدانند که استناد وی در نقل

حوادث تاریخی باسناد و مدارکی بوده است که در آن روزگار وجود داشته است ومصنف کمال امانت را در ذکر و نقل آنها رعایت کرده است ، چنین میگوید : « خوانندهٔ این کتاب بداند که استناد ما بدانچه درین کتاب می‌آوریم بروایات و و اسنادی است که از دیگران یکی پس از دیگری ، بما رسیده ومن نیز خود از آنان روایت میکنم ویا سند وروایت را بایشان میرسانم نه آنکه در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری واستخراج عقلی از خود شده باشد . »

چون در روایات وداستانهای تاریخ قدیم ، بر اثر گذشت زمان واز بین رفتن بسیاری از اسناد ومدارك ، مطالبی غریب ودور از عادت وذهن وخارج ازموازین طبیعی دیده میشود از اینرو مؤلف که خود نیز متوجه این معنی بوده است در مقام اعتذارچنین میگوید : « اگر ناظران وشنوندگان اخبار این کتاب به‌برخی‌داستانها و قصه‌ها بر خورند که‌عقل، وجودآنها را انکار کند وسامعه از شنیدن آنها متنفر شود نبایدبمن عیبجوئی وخرده گیری کنند ، چه‌آنکه اینگونه اخبار را پیشینیان برای‌ما نقل کرده‌اند ومانیز آنها را چنانکه شنیده‌ایم درکتاب خود آوردیم . »

روش تاریخ طبری در ذکر حوادث ووقایع بعداز اسلام ، سال بسال است از روی تاریخ هجری. ابن‌جوزی بنقل صاحب کشف الظنون گفته است : « تاریخ طبری دارای مجلدات بسیار بوده وآنچه بما رسیده است مختصری از مفصل است »[۳٦] .

نیز در شرح حال طبری نوشته‌اند که وی هریک ازکتابهای سودمند وبزرگ تفسیر وتاریخ را نخست در سی هزار ورق نوشته بود وچون شاگردانش دردرازی آن تعجب کردند وخواستار اختصار شدند هریک از آن دو کتاب را در سه‌هزار ورق خلاصه کرد .

یاقوت حموی در معجم‌الادباء ، گفته است : «... این کتاب (تاریخ‌طبری) از جهت شرف وبزرگی در دنیا بی نظیر است ودرین کتاب بسیاری از علوم دین و دنیا فراهم شده است واوراق آن نزدیک به پنج‌هزار میرسد .»[۳۷]

بی مناسبت نیست در اینجا مختصری از شخصیت علمی وتاریخی مؤلف

کتاب آورده شود ، تا اهمیت این کتاب وسایر آثار سودمندوی بهتر روشن گردد .

ابوجعفر محمدبن جریر طبری بسال ۲۲٤ ه در آمل مازندران پابجهان گذارد ودرسال ۳۱۰ ه در بغداد بدرود زندگی گفت . وی رابدان جهت طبری گفتند که منسوب به طبرستان (مازندران) میباشد . این دانشی مرد ایرانی ازاغلب علوم وفنون وآداب عصرخود بهره داشت ودربسیاری از آنها یگانهٔ زمان بود . این خزیمه دربارهٔ او گفته است: مردی دانشمندتر ازابن جریرپابرروی زمین نگذارده است . نیزدربارهٔ او گفته اند: که در مدت چهل سال هر روز چهل ورق کتاب می نوشت و کتاب تفسیر بزرگ وتاریخ بزرگ او هریک دارای سی هزارورق بود . هم چنین نوشته اند که شاگردان طبری اوراق تألیفات وتصنیفات اورا تخمین زده برمدت زندگانی او که هشتادوچهارسال است تقسیم کردند، بهر روزی چهارده ورق رسیده است . اگرهم این تخمین وتقسیم تااندازه ای مبالغه آمیز باشد، باز حکایت از بسیاری مؤلفات وامالی و رسائل ابن جریر میکند .

کتاب تاریخ او که اکنون در دست است وبدفعات بسیار چاپ شده است ، عدد صفحاتش بالغ به ۷۰۰۰ صفحه است .

ازآثار مهم او دو کتاب پرفایده است: یکی تفسیر بزرگ بنام جامع البیان ودیگری تاریخ کبیر موسوم به «اخبارالرسل والملوك» . خوشبختانه این دو اثر نفیس هردو در عهد خاندان ادب پرور سامانیان بزبان فارسی ترجمه شده و در زمان ما هردو بحلیهٔ چاپ آراسته گردیده است . این دو ترجمه از شاهکارهای زبان شیوا ورسای دری وازگنجینه های بی مانند زبان فارسی است[۳۸] .

۲ ـ ترجمهٔ تاریخ طبری

چنانکه ازین پیش بیان شد ، تاریخ طبری را درسال ۳۵۲ ه، ابوعلی محمدبن محمدبلعمی از تازی به فارسی درآورد . مترجم خودرا مقید نکرده است که در ترجمه رعایت کامل اصل را بکند وهرچه را طبری درکتاب آورده است، نقل نمایدبلکه در ترجمهٔ خود نسبت بمتن عربی تصرفات زیاد روا داشته؛ گاهی مطالبی حذف وگاهی

افزوده است از جمله سلسلهٔ اسناد وروایت‌را که در کتاب طبری‌معنعن[۳۹]آورده شده ومقداری از متن کتاب را فرا گرفته است، حذف کرده، هم‌چنین در فصول و ابواب ترتیب ونظم اصل را رعایت نکرده است بلکه تغییراتی در آن داده و در بسیاری‌از موارد بمناسبت مطالبی بر کتاب‌افزوده ویا ازآن کم کرده است و ازاینرو در ترجمهٔ بلعمی از اینگونه عبارات فراوان دیده میشود : «... ومحمدجـریر گوید.....» و «بیرون از کتاب» و «این‌سخن بیرون از علم‌پسر جریر است.»[۴۰]. درپاره‌یی ازداستانها وحکایاتی که دراصل کتاب‌وجود دارد ودوراز عقل وعادت‌مینماید از خودتأویلات وتوجیهات‌فلسفی برای آنها ذکر کرده است. علاوه‌برین درآغازکتاب فصلی چنداز خود افزوده وچنانکه خود در آنجا اشاره کرده است؛ برای بدست آوردن مدت‌تاریخ عالم،بگفتار و کتابهای بیشتر ملل‌ونحل‌از اهل نجوم ومسلمان و گبروجهودوغیرهم نظر انداخته وبدانها استناد جسته است ، درصورتیکه در کتاب‌محمدجریراین روایات نبوده است.

از آنچه بیان شد میتوان گفت که ترجمهٔ تاریخ طبری تااندازه‌یی جنبهٔ‌تصنیف وتألیف مستقل هم‌دارد. این روش در ترجمه مخصوص بلعمی نیست بلکه مترجمان دوره‌های اول‌اسلامی که کتابهایی را از زبانهای بیگانه خاصه از زبان تازی بفارسی برگردانده‌اند ترجمهٔ تحت‌اللفظی وخشک نبوده است بلکه مترجمان از خود نیـز تصرفاتی میکرده واشعار وامثال پارسی‌برآن می‌افزوده‌اند وخلاصه آنکه کتاب زبان بیگانه را کاملا از جهت لفظ ومعنی وساختن جملات، فارسی میکرده‌اند ازین قبیل کتب است: ترجمهٔ‌تاریخ‌طبری، کلیله‌ودمنه ومرزبان‌نامه(که‌از زبان بومی‌طبری بفارسی دری نقل شده است) وجزاینها.

مرحوم ملک‌الشعرابهار دربارهٔ ارزش وروش ترجمهٔ تاریخ طبری چنین نوشته است[۴۱] :

« این کتاب چنانکه در مقدمهٔ آن اشاره شده است، بفارسی هرچه نیکوتـر ترجمه شده است وتمام تاریخ محمدجریر را شامل بوده است مگرآنکه نام روات و

اسناد پیاپی ازآن افکنده شده است واز ذکر روایات مختلف دریک مورد که دراصل عربی ذکرشده مترجم احتراز کرده واز اختلاف روایتها، بریک روایت که در نزدمؤلف یامترجم مرجح بنظر رسیده اکتفا جسته است ونیزهرجا که روایتی ناقص یافته است آن را از مأخذهای دیگر در متن کتاب نقل کرده واشاره نموده است که پسرجریراین روایت را نیاورده بود وما آن را آوردیم مانند مقدمهٔ مفصلی ازبدو تاریخ یاداستان بهرام چوبین در سلطنت هرمزونظایر اینها...»

مؤلف کتاب «متفکران اسلام» دربارهٔ اهمیت وارزش این کتاب چنین اظهار عقیده کرده است[۴۲]: « عبارات کتاب ترجمهٔ تاریخ طبری فصیح تر وشیواتر از متن عربی است ویکی از گنجینه های نفیس نثر قدیم فارسی شمرده میشود. بلعمی درمجلد اول وقسمتی از مجلددوم کتاب خود تااندازه‌یی بحوادث وقضایای تاریخی صورت داستان وقصه داده است وازاینرو خواننده با کمال میل و رغبت بخواندن آن میپردازد...»

این شیوایی وایجاز وروانی ترجمهٔ تاریخ طبری موجب آن شده است که ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری اصل ومرجع بسیاری از ترجمه های دیگر تاریخ طبری مانند ترجمه به ترکی وترجمه بفرانسه شده است زیرا بواسطهٔ اطناب وتفصیل تاریخ طبری وزیادی حجم آن واختصار وشیوایی ترجمهٔ بوعلی، دومی برای ترجمه بزبانهای دیگر شایسته‌تر است.

یکی از مستشرقان فرانسوی بنام دوبو Dubeaux برآن شد که ترجمهٔ بوعلی را بفرانسه ترجمه کند واین کار را شروع کردو شرقشناس دیگر فرانسوی بنام زوتامبرگ M. Zotemberg کارناتمام اورا دنبال کرد وبانجام رسانید و در چهار مجلد درپاریس انتشارداد[۴۳].

اینک درپایان این مقاله ، برای حسن ختام نمونه‌یی از ترجمهٔ بلعمی را از آغاز کتاب ومقدمهٔ آن که مشتمل برنکات سودمند است دراینجامی آوریم، تاخوانندگان بخوبی آگاه شوند که زبان فارسی بعد از اسلام چه سالاران ومهتران و پایه گذارانی

داشته است ، که پس از هزار سال هنوز نوشته‌های آنان شیوایی و رسایی خودرا نگه‌داشته است وفارسی زبانان بخوبی معانی آنهارا می‌فهمند.

آغاز کتاب: « سپاس وآفرین مرخدای کامران وکامکار و آفرینندهٔ زمین و آسمان‌را. آن کش که نه همتا ونه‌انباز ونه دستور ونه‌زن ونه‌فرزند، همیشه بود و همیشه باشد وبرهستی او نشانهای آفرینش او پیداست: آسمان وزمین و شب وروز وآنچه اندروست.

وچون بخود نگاه کنی بدانی که آفرینش اوبرهستی‌اوگواست وسپاس وی برهمه بندگان پیداست ، و نعمتهای او بربندگان اوگستریده است . سپاس داریم آن خدایی رابرین نیکوییها که بربندگان خویش کرم کرده‌است. ودرود بادبرمحمد مصطفی‌صلی‌اله‌علیه‌وآله‌وسلم بهترین پیغمبران وگزین جهانیان و نازنین همهٔ فرزندان آدم وشفاعت‌خواه‌بندگان بروز بزرگ ودرود ایزد برویاد وبرخاندان وی‌آن گزیدگان وپسندیدگان.

بدان که این تاریخ نامهٔ بزرگ است که گردآورد ابی‌جعفرمحمد بن جریربن یزیدالطبری رحمةاله[علیه] که در شهر خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستورخویش را ابوعلی محمدبن‌محمد البلعمی که این تاریخ‌نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هرچه‌نیکوتر، چنانکه‌اندروی نقصانی‌نیفتد.

پس گوید، چون‌اندروی نگاه کردم علمهادیدم وبسیار حجتها وآیتهاء قرآن واشعارنیکو وامثال خوب وسرگذشتهای پیغمبران وملوك ماضی واندروی فایده‌ها دیدم بسیار، پس رنج بردم وجهد برخود نهادم و پارسی گردانیدم بقوت ایزد عز وجل.

وما خواستیم که تاریخ روزگار عالم دروی یاد کنیم، آنچه هر کس گفته‌است ازاهل نجوم ومسلمان وگبر وجهود، آنچه گفته‌اندیاد کنیم‌درین کتاب بتوفیق‌خدای عزوجل، از روزگارآدم تا گاه رستخیز که چند بود واندرکتاب محمدجریر این حدیث نبود وماانداروی بازنمودیم تاهر که نگرد بآسانی دریابد وبالله‌التوفیق والعصمه.

حکمت ـ بدان که اهل نجوم چون ارسطاطالیس وبقراط واستادان که‌بوده‌اند چنین گویند که ایزد تعالی چون آفتاب وماه بیافرید وجمله کواکب‌را هریک بجای خود ایستاده بودند در خانه‌های شرف تافرمان‌آمد، چنانکه زحل‌ایستاده بود دربرج میزان‌به‌بیست‌ویک‌درجه‌ومشتری‌در پانزده درجه‌ومریخ به‌بیست وهشت درجه‌وآفتاب به نوزده درجه وحمل وزهره به‌بیست وهفت درجه ، حوت وعطارد به‌پانزده درجه، سنبله وماه به سه‌درجه ثور و در خانه‌های‌شرف ایستاده بودند ، چون فرمان آمد از ایزد جل‌جلاله همه در رفتن آمدند وابتدای عالم این بود وازآن گاه بازهرگزدیگر بران گونه گرد نیامدند.

و از قول ادریس علیه‌السلام از طریق نجوم چنین گویند... و اندر شاهنامهٔ بزرگ چنین گوید ابن‌مقفع که‌ازگاه برون آمدن آدم(ع) از بهشت‌تا بروزگار پیغمبر ماصلی‌اله‌علیه‌وآله شش هزار وسیزده‌سال بود وپنج هزار ونهصدسال نیز گویندوایدون گویند که نخستین کسی که اندر زمین‌آمد آدم‌بود و اورا کیومرث‌خواندندومحمدبن البرمکی ایدون‌گوید وزادوی‌بن‌شاهوی هم‌چنین گوید، ودر نامهٔ بهرام‌بن‌مهران اصفهانی هم‌چنین گوید. و موسی‌بن‌عیسی‌الخسروی وپارسیان همه‌ایدون گویند وزادوی‌بن‌فرخان موبدموبدان آگاهی‌دید از وزیر موبدشاپور که از دور آدم همین است و ایشان‌هم بدین گفتارگرد آمده‌اند که ما یاد کنیم که این پادشاهی اول بدست ایشان بود و کم‌وبیش سالها ایشان داشتند زیرا که روزگار دنیا جایگیرنبود و هرگاه از پیغمبری به پیغمبری افتد یا از پادشاهی بپادشاهی و روزگار و مدت اوبرآید و آیین پیش فراموش کنند و هرکه از پس‌آید رسم‌آن پیشین بگرداند...

وگویند زمین بود وآب بود ومردم نبود وگویند مردم بود وپادشاه نبود واز پس کیومرث صدوهفتادسال هیچ پادشاه نبود درجهان وآنچه بودند بی‌نشان بودند ونخستین پادشاهی که در جهان بود ازآن پیشدادیان ولیکن پادشاهی‌ازدست‌ایشان برفت وکس مدت‌شان نداند...»[٤٤]

پایان

حواشی

(۱) مسلمانان غالباً دارای سه نام وشهرت می‌بودند : اسم ، کنیت ولقب . اسم هرکس بمنظور نام بردن وتعیین شخص وی بود واین همان است که‌امروز به« نام کوچک » اصطلاح شده است لقب در مردها اغلب به کلمهٔ « اب » وگاهی « ابن » ودر زنها به کلمهٔ « ام » آغاز میشد مانند : ابوعلی ، ابوالحسن ، ابن‌العربی وام کلثوم . لقب بیشتر برای‌احترام وتفخیم وگاهی برای تحقیر بود مانند : رکن‌الدوله ، یمین‌السلطنه‌وانف‌الناقه (بینی‌شتری) علامت ادب واحترام چنان بود که مردم را بکنیه بخوانند نه بنام . گاهی‌هرسه نام‌باهم ذکر شده است مانند : شیخ‌الرئیس ، ابوعلی‌حسین‌بن سینا .

(۲) یاقوت حموی مراصدالاطلاع علی‌اسماء الامکنة والبقاع . چ سنگی ایران.
معجم‌البلدان . یاقوت . چ مصر . انساب سمعانی.

(۳) مقصود از روم درینجا آسیای صغیر است .

(٤) ابوعبیداله جیهانی یکی از وزرای کاردان‌ودانشمند دورهٔ سامانیان‌بوده ووزارت نصربن‌احمد داشته است . گردیزی در بارهٔ او می‌نویسد : « .... ومردی دانا بود وسخت هوشیار وجلد وفاضل ... واورا تألیفهای بسیار است اندر هر فنی‌وعلمی ... » این وزیر با تدبیر دستور داد از هند وچین وترکستان ودیگر ممالک مجاور کتابها که در آداب‌و رسوم و قوانین مملکتداری نوشته شده بود گر آوردند وبزبان فارسی ترجمه کردند واز مجموعهٔ آنها قوانین ورسومی مناسب با محیط واوضاع حکومت آل سامان استخراج کرد .

٥- Encyclopédie de L'islam. V. 1. Ast: W. Barthold.

(٦) کامل التواریخ . ابن‌الاثیر . چ مصر

(۷) در برخی ازکتب براثر تحریف نساخ کلمهٔ عبید تبدیل به عبد شده است ولی درین مورد صحیح همان عبید است . در کامل ابن‌اثیر چاپ مصر علاوه برین اشتباه ، در اغلب موارد کلمهٔ بلعمی تبدیل به بلغمی باغین نقطه دار شده است .

(۸) زین‌الاخبار . گردیزی . چ . برلین . درصورتیکه درعبارت متن تحریف و اسقاط وحذفی نشده باشد . یاگردیزی دچار اشتباه ولغزش شده است یا عبارت راوافی‌بمقصود ادا نکرده است زیرا مفهوم عبارت بالا این است که ابوالفضل در سال ۳۳۱ هنوز زنده بوده

است که شغل تدبیر ووزارت از او به ابوعلی جیهانی منتقل شده است با اینکه سورخان را در سال وفات بلعمی که ۳۲۹ است اختلاف و تردیدی نیست . سمعانی و ابن اثیر هر دو تصریح بوفات وی در آن سال کرده‌اند . علاوه برین ، ابن اثیر نوشته است که بلعمی در سال ۳۲٦ از وزارت افتاد وجیهانی درهمان سال بجای اونشست . خود گردیزی نیز در چند سطر بعددر سلطنت امیر حمید نوح بن نصر که جانشین نصر شد می‌نویسد : « ..... و امیر حمید بخلافت بنشست ... وچون بامیری بنشست وزارت وشغل تدبیر بابوالفضل محمد بن احمدالحاکم داد که اورا حاکم جلیل خوانند ....» چنانکه هویداست مفهوم این عبارت سازش با مفهوم عبارت پیشین وی ندارد زیرا در آن عبارت بعد از مرگ نصر شغل وزارت بابوعلی جیهانی تفویض شده و بروفق این عبارت شغل مذکور به حاکم جلیل داده شده است. چون اشتباه به این بزرگی ازسورخی مانند گردیزی که ازسورخان نزدیک بعهدسامانیان است دورمینماید، چنان بنظر میرسد که در میان عبارت اول چند جمله افتاده است وبنابراین عبارت: وشغل تدبیر از ابوالفضل ...» به عبارت : « هم اندرین ماه امیرسعید فرمان یافت » پیوسته نبوده است. والعلم عندالله

(۹) Encyclopédie de L'islam. V. 1.

(۱۰) الانساب . سمعانی . خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

(۱۱) گزارنده راپیش بنشاندند — همه نامه‌بر رودکی خواندند
به پیوست گویا پراکنده را — بسفت این چنین درآکنده را
حدیث پراکنده ، بپراکند — چو پیوسته شد مغز جان آکند
(شاهنامه فردوسی)

(۱۲) مجمع الفصحاء . هدایت. چاپ ایران ولباب الالباب. عوفی. چ ایران، هدایت در مجمع نوشته است که چهار صد شتر حمل باروبنهٔ وی میکرد ودویست غلام ماهروی خدمت او میگزارد .

(۱۳) ـ کامل التواریخ . ابن الاثیر . مجلد اول . چ مصر

(۱٤) چهار مقاله . عروضی نظامی . چ .لیدن ص۱۳ . عروضی در ضمن اینکه از کتب ورسائل ونامه های دبیران ومنشیان بزرگ نام میبرد، از توقیعات بلعمی نیز ذکری بمیان می‌آورد . علامهٔ فقید ، مرحوم میرزا محمد خان قزوینی رحمة‌اله علیه در « حواشی چهار مقاله » چنین مینویسد: «بلعمی یعنی ابوعلی محمدبن محمدبن عبداله التمیمی البلعمی المتوفی ۳۸۹ ،وی وزیر منصور بن نوح ... سامانی بود ... و پدرش ابوالفضل محمدبن عبداله البلعمی وزیر امیراسمعیل مؤسس سلسلهٔ سامانیه بود ودر سنهٔ ۳۲۹ وفات نمود وغالباً پدر وپسر بیکدیگر مشتبه‌شوند » بر نویسندهٔ این سطور روشن نیست که مرحوم قزوینی از روی چه سند وقرینه‌یی « بلعمی » را

که عروضی بطور مطلق آورده است به ابوعلی بلعمی یا بلعمی‌پسر تفسیر کرده است . گویاخود این محقق دانشمند دچار همان لغزش واشتباه شده است که بدان اشاره کرده است ، زیرادر هیچ جا برای بلعمی پسر «ذکر توقیعات» نشده ولی از « توقیعات » بلعمی پدر مکرر درکتب ادب وتاریخ نام برده شده است ، علاوه مورخان عموماً بطور صریح یا کنایت اهمیت وشهرت این نسبت «بلعمی» را منتسب‌به بلعمی‌اول دانسته‌اندوشهرت بلعمی دوم را از جهت انتسابش به بلعمی اول ونوشتن « ترجمه تاریخ طبری» میدانند (رجوع شود به : شرح احوال و آثار محمدبن جریر طبری چاپ دانشگاه تهران . بقلم نویسندهٔ این مقاله) بنابراین هرگاه بلعمی بی‌قید ذکر شود وقرینه‌یی درگفتار نباشدباید مقصود همان بلعمی اول باشد ، زیرا نویسنده بواسطهٔ سابقه شهرت واهمیتی که‌بلعمی اول داشته ، سخن خود را بی‌نیاز از آوردن قیددانسته است . عبارت عروضی نظامی در چهار مقاله از همین موارد است: « ومقامات بدیع و حریری‌و وحمیدی وتوقیعات بلعمی و احمد حسن وابو نصرکندری ... » درقبل و بعد عبارت نیز هیچ قرینه‌یی که برساند مقصود ابوعلی بلعمی است دیده نمیشود . بنابراین ظاهراین است که بلعمی را به ابوالفضل بلعمی تفسیرکنیم نه به ابوعلی بلعمی .

اشتباه دیگری که در عبارت نویسنده حواشی چهار مقاله دیده میشود این است که بلعمی بزرگ را وزیر اسمعیل دانسته‌اند و چنانکه در پیش بیان شد ، در روایات و اخبار سامانیان نخستین بارکه‌از وزارت بلعمی نام برده‌است‌در زمان نصربن احمد(نوهٔ اسمعیل) است وهیچ نامی‌ازبلعمی‌در زمان‌اسمعیل‌آورده‌نشده است. تنها کسیکه‌بلعمی‌را وزیر اسمعیل‌ذکرکرده سمعانی است ، وچون همهٔ مورخان دیگر از وزارت او در زمان اسمعیل اسمی نبرده و همگی وزارت او را در زمان نصرگفته‌اند نمیتوان گفته اوراکه سند ودلیلی هم ندارد برگفته دیگران برتری داد . بعلاوه سمعانی از وزارت بلعمی در زمان نصر هیچ یادی نکرده است درصورتیکه بلعمی تاسال (۳۲٦) یعنی مدت درازی وزارت نصررا داشته است و شاید درین مورد هیچ اختلافی میان مورخان نباشد . خود این امرهم دلیل است بر اینکه گفتهٔ سمعانی دربارهٔ وزارت بلعمی در زمان اسمعیل چندان پایه واساسی ندارد.

محقق فقید نامبرده در« تعلیقات لباب الالباب عوفی » (مجلد اول ص ۲۹۱) نیز جملهٔ ذیل را « ... وکان‌ابوالفضل‌البلعمی وزیراسمعیل‌بن‌احمد والی خراسان یقول : لیس للروذکی فی‌العرب‌والعجم نظیر .... » را از انساب سمعانی نقل‌کرده‌ومتوجه اشکال آن‌نشده است.

مرحوم ملک‌الشعرای بهار درکتاب نفیس « سبک شناسی» مجلد دوم ، از عقیدهٔ اکثر مورخان پیروی‌کرده وابوالفضل بلعمی را وزیر نصربن احمددانسته است نه وزیر اسمعیل :

« ... پدر او (ابوعلی) ابوالفضل محمدبن عبدالله[عبیداله] البلعمی وزارت نصربن احمد کرد وپسرش محمدبن محمد وزارت عبدالملک بن نوح .... » سبک شناسی ج، ۲ ص ۸

(۱۵) - اصل این کتاب تألیف سورخ معروف میرخوند است. دفرمری Defremeri شرق شناس فرانسوی قسمتی از آن کتاب را که مشتمل بر تاریخ ملوك سامانی است . جدا کرده و در پاریس بطبع رسانده وخود آن را بفرانسه ترجمه کرده است .ضمائم وملحقاتی نیز بدان افزوده است .

(۱۶) - الانساب . سمعانی

۱۷- Encyclopédie de L'islam. V. 1.

۱۸- Encyclopédie de L'islam. V. I. Ast: W. Barthold.

(۱۹) - ازمردان نامی عهدسامانیان بود وسپهسالاری خراسان داشت. سرانجام درزمان منصوربن نوح بواسطهٔ تیرگی که میان امیرسامانی و او واقع شده بود سربطغیان برداشت وبا ۷۰۰ تن بجانب بلخ و ازآنجا بغزنین شد.

(۲۰) - زین الاخبار گردیزی . چ برلین ص ۴۲ .

(۲۱) «درآن روزگار همواره درمیان چهارتن از بزرگان دربار وپیشوایان سپاه برسرمقام زدوخورد بوده است : یکی ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان که مردی بسیار بزرگوار بوده و درایران دوستی مانند نداشته ودر پرورش دانش وادب کارهای بسیار کرده است ازآن جمله شاهنامه را نخستین بار بفرمان وی بزبان فارسی درآوردند. دیگر البتکین غلام ترك سامانیان که اونیز سپهاسالار خراسان شد.

سوم ابوالحسن سیمجور قهستانی که وی نیز بنوبت خویش سپهسالار خراسان گشت.

چهارم ابوالعباس حسام الدوله تاش که اونیز از غلامان ترك بود وسپهسالار خراسان شد.».

(از مقدمهٔ ترجمهٔ تاریخ طبری باهتمام دکتر محمدجواد مشکور ،چ تهران)

(۲۲) احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. المقدسی. بنقل از : ترجمهٔ تاریخ طبری باهتمام دکتر محمدجواد مشکور . چ . تهران.

(۲۳) برای رفع هرگونه تردید واشتباهی از خواننده عین عبارت متن وتفسیر شارح در اینجا آورده میشود :

متن : «واعتمد الرضی اباعلی البلعمی للوزارة».

شرح : « قال صدرالافاضل : هوابوالفضل محمدبن عبدالله وزیراسمعیل بن احمدالسامانی وکان قدتولی الوزارة فیمااظن للامیرالسعید ایضاً وکان رجاءبن سعید...»

(۲٤) - تاریخ گزیده - باب پنجم . حمدالله مستوفی . چاپ عکسی ادوارد برون ص ۱۰ .

(۲۵) نسخهٔ خطی ترجمهٔ تاریخ طبری - کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار .

(۲٦) - ترجمهٔ تاریخ طبری .باهتمام دکتر مشکور . چ . تهران.

(۲۷) - در تاریخ اقدام به این ترجمه اختلافاتی است و سندی در مجمل التواریخ است که این اختلاف را برطرف میسازد صاحب مجمل التواریخ ... گوید : «کتاب تواریخ محمدبن جریری الطبری که از تازی بپارسی کرده است ابوعلی محمدبن محمدالوزیر البلعمی ... درسنه اثنی وخمسین وثلاثمائه» تاریخ بلعمی. بکوشش محمد پروین گنابادی ص ۱۹ - چ دانشگاه تهران.

(۲۸) - اگرچه رسالهٔ فقه حنفی تصنیف حکیم ابوالقاسم بن محمدسمرقندی (وفات ۳٤۳) ومقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری (تدوین در ۳٤۳) - بنقل از ترجمه تاریخ طبری باهتمام دکتر مشکور ص بیست وپنج - مقدم بر ترجمهٔ تاریخ طبری است ولی چنانکه در متن تصریح شده است قدیم ترین نثر مفصل ومدون که باقیمانده است ترجمهٔ تاریخ طبری است.

۲۹- Catalogue Brit. Mus.. 1. 70.

۳۰- Grundriss der Iranichen philologie, 11. 355.

۳۱- A Literay history Persia. 1. 356.

۳۲- Notices et cxtraits 1V. 363.

۳۳- Encyclopédie de L islam M. V. 1.

(۳٤) - ترجمهٔ تاریخ طبری باهتمام دکتر مشکور . چ تهران.

(۳۵) - گاهی نویسندگان در کتب خود از تاریخ طبری به التاریخ الکبیر تعبیر وباختصار ازآن به « تاریخ الامم والملوك» یا «اخبارالرسل والملوك» یاد کرده اند.

(۳٦) - حاجی خلیفه- کشف الظنون .چ ترکیه.

(۳۷) یاقوت حموی - معجم الادباء چ مصر . ج ششم.

(۳۸) - برای آگهی بیشتر دربارهٔ طبری وآثار او مراجعه شود به احوال وآثار محمدبن جریر طبری -چ دانشگاه تهران . بقلم نویسنده این مقاله.

(۳۹)- این کلمه باخشونت وناهنجاری تلفظ فارسی آن چون درعلم «حدیث وروایت» اصطلاح شده است و در فارسی معادلی ندارد عیناً آورده شد . مقصود ازآن آوردن نام سلسلهٔ راویانی که خبر وحدیث ازآن نقل شده است میباشد وچون در عربی کلمهٔ «عن» (از) پیش ازنام راوی آورده میشده است مثلا : «عن هشام عن ابی علی عن ابن رافع ... عن ابن عباس عن الرسول» ازاینرو دراخبار واحادیثی که سلسلهٔ راویان ذکرشده کلمهٔ معنعن اصطلاح شده است.

(٤۰)- مقصود ازا اینگونه جملات که در ترجمهٔ تاریخ طبری دیده میشود آنست که خبر

وداستان ومطلبی که بعداز آن جمله آورده شده است از خود بلعمی است ودرکتاب محمدجریر نبوده است.

٤١ - ملک‌الشعرابهار. مجلددوم سبک‌شناسی چ تهران.

٤٢- Barroncarra de Veau. Ses Penseurs de L'islam.

٤٣- H. Zotenberg, Chrenique de ... Tabari 4. Vol, Paris.1867 - 74

(نقل از مقدمه ترجمه تاریخ طبری باهتمام دکتر مشکور)

(٤٤) آنچه دراینجا برای‌نمونه از نثر بلعمی نقل شد پس از مقابلهٔ دونسخهٔ‌خطی‌مدرسهٔ عالی سپهسالار ودو نسخه چاپی بکوشش دکترمشکور وپروین گنابادی چاپ تهران، میباشد .

قسمتی ازمآخذ و منابع که درفراهم‌آوردن این مقاله‌بآنها مراجعه شده است

۱- مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر . مسعودی چ پاریس .

۲- ارشادالاریب‌الی‌معرفه‌الادیب معروف به معجم‌الادباء. یاقوت حموی چ مصر ج۶

۳- انساب سمعانی خطی. کتابخانه مجلس شورای ملی

٤- سبک شناسی . بهار چ تهران ج ۲

٥- ترجمه تاریخ طبری . باهتمام دکتر محمد جواد مشکور چ تهـــران

٦- تاریخ بلعمی . تصحیح مرحوم بهار . بکوشش محمد پروین گنابادی چ تهران

۷- مراصدالاطلاع . یا قوت‌حموی . چاپ سنگی ایران

۸- الفهرست ابن‌الندیم. چ مصر

۹- قاموس الاعلام چ مصر .

۱۰- وفیات‌الاعیان. ابن‌خلکان ج سوم . چ ایران .

۱۱- تاریخ گزیده. حمدالله مستوفی. چ ایران

۱۲- تاریخ گردیزی. چ برلین

۱۳ مجمع الفصحاء هدایت. چ ایران

۱٤- لباب‌الالباب . عوفی

۱٥- چهار مقاله - عروضی چ لیدن

۱٦ تاریخ ملوك سامانیان . تلخیص دفرمری Defermeri چ پاریس

۱۷- Eoncyclopédie de L'islam V. 1. Ast: W. Barthold

۱۸- Baron Carra de Veau. Les Penseurs de L'islam.

۱۹- کامل‌التواریخ . ابن‌الاثیر . چ‌مصر

۲۰- دایرةالمعارف پطرس بستانی چ مصر

حسن نبوی

اطلاعاتی در باره تاریخ مشروطه ایران مذکور در سفرنامهٔ خطی لئون هم فرانسوی

بطوری که لئون هم Léon Homme در سفرنامهٔ خود مینویسد : جـــدش غلامعلی‌خان منسوب به طایفه وایل‌استاجلو بوده که در دوره سلطنت فتحعلیشاه‌در تفلیس میزیسته. بعد از انعقاد عهدنامه‌های گلستان وتـــرکمنچای واشغال‌قفقاز بوسیله روسهای تزاری وفشارهاوظلمهائیکه از طرف روسها برعایای مسلمان ایرانی دراین ناحیه واردآمدغلامعلی‌خان استاجلو نظر باحساسات وطن‌پرستی‌آن اوضاع و احوال را نتوانست‌دید و ادامه زندگانی در تفلیس برای او مشکل بلکه غیرممکن میگردد. لذا مصمم میشود باخانواده خود بایران مهاجرت نماید.

غلامعلی‌خان در دوره سلطنت محمدشاه قاجار بطهران میاید تا اگر اوضاع واحوال را مناسب ببیند خانه وزندگانی خود را از تفلیس بطهران منتقل نمایـــد وبااینکه امیدواربود پادشاه جدید ورجال‌درباروی بیدار شده درفکر کار برای ملک وملت باشند متأسفانه در طهران بزودی ملتفت میشود که محمدشاه ودرباریان او مانند دوره فتحعیلشاه در خواب غفلت فرو رفته و ابداً در فکر اصلاح جـــامعه و مملکت نیستند . دستگاه ودولت‌حاجی‌میرزاآقاسی صدراعظم‌محمدشاه‌هم جزدرویش مسلکی واحمق‌نوازی کار مهمی ندارند وعلامت تنزل و نکبت وادبار در ناصیه‌ملک وملت آشکارا می‌بیند وبزرگان مملکت‌را در مقام نفاق وهمه را درورطه جهالت و

سرمنزل هلاکت می‌یابد. بنابراین با کمال یاس ونومیدی به‌تفلیس مراجعت کرده بعد از یکسال رهسپار کشور عثمانی میشود ومدت یکسال نیز بسیاحت‌وبازدیدازآن مملکت میپردازد. ملاحظه میکند که‌رجال وروحانیون آن کشور نیز مانندایران از اوضاع واحوال وترقیات دول وملتهای‌دیگر بکلی غافل وجاهلند وروحانیون متعصب حفظ حوزه اسلام را ترك کرده وعداوت ایرانیان‌شیعی مذهب و دفع آنان را لازمتراز فرنگیان می‌شمارند وامراو رجال عثمانی‌هم مانند ایرانیان همهٔ سعی‌ایشان درتعدی واستبداد برملك ورعایای‌خودشان مصروف میشود. از آنجاهم مأیوس شده باآه و افسوس راه اروپا را در پیش میگیرد و درکشورهای‌انگلستان‌وفرانسه‌سیاحت‌مینماید وبالاخره شهر پاریس را برای اقامت دائمی خود انتخاب میکند سپس به تفلیس برگشته املاك واموال خود را نقد کرده باخانواده خود بکشور فرانسه مهاجرت مینماید.

غلامعلی‌خان‌استاجلو در تاریخ ۱۲۵۸ هجری‌قمری(۱۸٤۰ میلادی) باصد هزار لیره وارد پاریس میشود وشرکتی برای تأسیس یك کارخانهٔ ماهوت سازی ایجاد میکند که هرماه چهار صد لیره عائدی داشت. غلامعلی‌خان نزد فرانسویان باستانلی‌معروف وبهمین نام خوانده میشد. او مردی باهوش وبااطلاع بودوزبانهای فارسی، ترکی وعربی را میدانست وزبان فرانسه راهم بزودی برای رفع احتیاج خود فراگرفت وبزودی درمیان‌خانواده‌ها واعیان دولت‌ونجبای ملت‌فرانسه شهرت ومقامی یافت ودر بلوای فرانسه دراین زمان به اصلاح‌جوئی معروف گردید.

درسال ۱۲۷۱ هجری‌قمری(۱۸۵۳میلادی) از خانم گرجیه خود ساره‌خانم که‌در تفلیس تزویج کرده بود پسری متولد شد او را محمد نامید با اسم فرانسوی بن هم Bon Homme که‌آن لقب او بود. وبهمان نام خوانده میشد. غلامعلی‌خان باقی عمر را درفرانسه ماند و از آنجا بیرون نرفت وبه تربیت اولاد وحفظ ثروت خود پرداخت ودر حفظ مذهب وعقیدت اسلامیت وعرق‌ملیت‌بدرجه افراط بود. بااینکه ازوقایع عصر ازهمه بهتر مستحضربود ولی از مذاکره درباره آن اعراض میکرد.

چون پسرش بونهوم[1] بسن هفتسالگی رسید آثار فطانت در ناصیه اوهویدا گردید. پدرش اورابمدرسه فرستاد واو زبان فارسی وترکی وعربی ، فرانسه‌وانگلیسی رافرا گرفته و در تکمیل تحصیلات خود اهتمام زیاد میکرد. در مذهب اسلامی و شیعی وتعصب وطنی ایرانی واخلاق حسنه وآداب نیکو ومشق نظام و سواری و تیراندازی اورا بمقام عالی رسانید.

هنگامیکه بونهوم درسن بیست‌ودوسالگی بود پدرش غلامعلی‌خان درهشتاد سالگی وفات یافت(۱۲۹۲ هجری‌قمری - ۱۸۷٤ میلادی).

بعد از فوت غلامعلی‌خان بونهوم‌بنابوصیت پدرش‌سفری بترکیه وایران کرد واولین سفر او مصادف باسقوط ناپلئون سیم وغلبه آلمان برفرانسه واغتشاش‌بزرگ واستقرار حکومت جمهوری در فرانسه بود. سفر بونهوم سه سال‌طول کشید. بونهوم درمعیت ناصرالدین شاه بایران سفر کرد و در نظر داشت چنانچه موجبات وامکانات پیشرفت وترقی را درایران فراهم ببیند باخانواده خودبایران مراجعت کرده ودرراه ترقی‌وتعالی‌مملکت‌به‌سهم خود گام‌بردارداما متأسفانه‌برخلاف‌انتظارش‌اوضاع را بکلی خراب‌دیده ومأیوس گردید لذا بفرانسه مراجعت نمود و در سفرنامهٔ خود روحانیون ایران را سد راه ترقی قلمداد کرد . اما بموجب وصیت پدرش با یک دختری از نجباء خانواده استاجلو بنام کلثوم ازدواج نموده و اورا باخود بپاریس میبرد(بونهوم درموقع ازدواج ۲۵سال داشت وزنش ۱۸سال).

درسال ۱۲۹٦ هجری‌قمری(۱۸۷۸میلادی) بونهوم بازوجه‌اش کلثوم وارد پاریس گردیده. کلثوم دراندك زمانی‌درکمالات‌واخلاق حسنه وخانه‌داری ازاکثر مخدرات پاریس گوی سبقت‌ربود. لئون‌هم مینویسد:

« درسال۱۲۹۹ هجری‌قمری(۱۸۸۱میلادی) این پدرومادر مراکه‌مؤلف این کتابم اسم علی داده و لقب فرانسوی لئون‌هم Léon Homme که بهمین نام خوانده ومعروف گردیدم.

1- Bon homme

ازابتدای کودکی بزبان فارسی وترکی درخانه عادتم دادند و فرانسه را از اطفال‌وخدمه یادگرفتم وبمذهب‌اسلامی‌شیعه وتعصب وطنی ایرانی بزرگم کردند. درهفت‌سالگی بحکم قانون بمدرسه رفتم وبااهتمام‌تمام وهوش‌فطری وتربیت پدرو مادرم تا بیست سالگی در تمام علوم معموله از جغرافی ، ریاضی ، نجوم ، فیزیک، شیمی ، مقداری از طب ومشق نظام ، علوم‌معدن ، نبات شناسی ، حیوان‌شناسی، فلسفه، تاریخ وزبان عربی در هر مقام امتحان کامل دادم. باوجود ثروت پدروعیش وزینت شهری مثل پاریس وآشنائی بابرخی جوانان ولگرد ایرانی که بنام تعلیم بپاریس میامدند بحمدالله با کمال‌پاکدامنی وتقوی‌وعفت رفتار کرده و در نزد خاص وعام به نیک نامی مذکور شدم. خاطر دارم هفت یا هشت ساله بودم ناصرالدین شاه مجدداً بفرنگستان آمد وایرانیان در آنجاجمع شده باآن‌احترامات استقبال کردند. پدرم مرا همراه‌برد. شاه که از سفر اول باپدرم آشنا بود باو مرحمت کرد. وبه من هم لطف نمود. این دفعه قدروعظمت شاه درانظار مثل دفعه اول نبود زیرا که همه میگفتند سفر اول خارج وداخل گمان میکردند که این‌شاه از مردان بزرگ‌روزگار وملت ومملکت‌خواه است. سفر کرده برای اینکه ترقیات وعلوم وملت‌پروری وتمدن کامل از اروپا را بمملکت خود داخل کند. دیدند جز عیش وتماشا وشهوت‌پرستی و اشتغال به نسوان معروفات فرنگستان کاری نداشته و چندین ملیون پول مملکت خودرا باهزاران احتیاج درفرنگستان ریخته بمصرف عیش ونوش وتماشاوتجملات بی‌فایده باجمعی از عیاشان رجال دور خودش صرف کرده بعد از عودت آنچه از او و وزیرانش بروز کرد ـ سعی در کتمان ترقیات دول وتمدن ملل و انداختن پردهٔ غفلت و جهالت بچشم ملت، منع مطبوعات ، سد مدارس علمیه و ضایع گذاشتن جوانان تعلیم شده وتربیت یافته در مدارس فرنگ ، زیاد کردن تعدی و گرفتن مال فقرا وپریشان کردن ایران ومسلط کردن دونان برخوبان وبرکندن ریشه کلمه‌آزادی وعدالت ونفوذ دادن اعداء برمصالح مملکت وبخشیدن امتیازات بخارجه وقبول‌ذلت

واطاعت از سفراء فرنگ وامثال اینها».

لئون هم مینویسد: «مرا باپدر ومادر موافقت کامل بوددرخانه غالباً از مطالب علمیه گفتگو میکردیم و از جغرافی وحالات ممالک صحبت میداشتیم من چون سیاحتنامه های پدرم و جدم را مطالعه کرده بودم. با ایرانیانی که بفرنگ میامدند مذاکرات داشتم واز وضع تمام ادارات دولت و ترتیبات مملکت خبردار بودم و مقایسه ایران با هر مملکت کرده‌در تمام کره زمین‌وضعی بخرابی وضع ایران‌وبی‌قانونی وبی‌نظمی مثل آن وقومی جاهلتر از ایرانیان ورعیتی ذلیل‌تراز اینان درمیان‌سیاهان آفریقا وآدمخواران آمریکاهم نمیدیدم!!»[1]

لئون هم میگوید: در سال ۱۳۲۰ هجری‌قمری (۱۹۰۲ میلادی) دیپلمه‌شدم پدرم بمن گفت باید ابتدا کشورهای اروپا وآمریکا را سیاحت کرده بعداً بایران‌بروی ودرآنجا بایکی از دختران نجیب ایران ازدواج کرده بفرانسه برگردی.

لئون هم برحسب وصیت‌پدر ابتدا برخی کشورهای اروپا وآمریکاراسیاحت کرده. سپس دراواخر دوره مظفرالدین‌شاه وطلوع مشروطیت بایران میآید. او در سفرنامه خود اطلاعات بسیار جالب‌ودقیقی‌از وضع سیاسی‌و اجتماعی ایران‌ومخصوصا ازوضع‌مشروطه‌طلبان‌وآزادیخواهان‌ایران‌ومبارزات‌آنان‌بامستبدین واثرات‌نامطلوبی که حکومت‌استبداددرمملکت‌باقی گذارده‌بیان‌میکندوماقسمتی‌ازآنراعیناً‌دراینجانقل میکنیم:

«درماه ربیع‌الاول وجمادی‌الاول وجمادی‌الثانی اغلب مذاکرات درپارلمان ایران درباره قانون اساسی بود. چند نفر از وکلاء دراین پارلمان محل اعتماد و فضل بودند: صنیع‌الدوله رئیس مجلس شخص بسیار صحیح ودرستکار وخلیق‌است لکن قدری درکار سست است. سیدعبدالله (بهبهانی) وسیدمحمد(طباطبائی) اهتمام زیاد در استحکام‌امور دارند و اشتهار ونفوذشان‌درپارلمنت طهران وایران‌باعلی‌درجه است. لکن ماکه غالباً در پارلمنت حاضریم و از خارج جریان را ناظریم اصلاح کارایشان خیلی مشکل است. این وکلاء پارلمنت برسه قسم هستند قسمتی‌بدنفس

۱- در اینجا مؤلف تحت تأثیر احساسات‌تند خود قرارگرفته و در ادای مطلب‌غلو کرده‌است.

وخائن وغرضی جز نفع شخصی ندارند وباحیل وتدابیر خودراداخل پارلمنت کرده‌اند اگرموقعی افتد ضرر اینها برملت اشد خواهد بود و اینها گویا بقدر خمس نفوس وکلا باشند.

قسمتی هستند که کسانی سلیم‌النفس وملت‌دوست وصاحب امانت‌لکن اهل این مقام از حیث عقل وعلم وادراك‌وکارکردن نیستند. وجودشان مضر نیست و لکن نفع چندانی‌هم ندارد واین قسم بیشتر از ثلث نفوس‌وکلاء است .

قسمتی هستند هم عاقلند وهم‌عالم‌وکارکن که غالباً زمام امرهم بدست آنها است لکن کارکاری است که اصلاح آن مقدمات فوق‌العاده لازم دارد. جمعی ازملت‌پرستان وجوانان آزادی‌طلب از خارج خوب مواظبت دارند لکن علت کار رفع شدنی نیست . بطور اختصار عیوب را اشاره کنم وعقلا استنباط خودرابکنند.

این پارلمنت وآزادی‌بایران بی‌سابقه‌وبا کشاکش زیاد وزحمت طولانی‌واجتماع آراء وتراکم افکار داده شده درحالیکه اغلب نفوس خصوص‌رعایا ومظلومین با کمال شعف آنرا استقبال کرده‌اند.

سبب رغبت عموم مردم بمجلس مبعوثان ومشروطیت یک‌عنوان است‌بعضی که بلاد اروپا را دیده وفوائد قانون وثمرات آزادی را ملاحظه کرده ومعنی‌حیات ملی وحب‌وطن وحفظ استقلال وترقیات نفوس‌مطلع شده‌اند وصاحبان عقل سلیم و فطرت مستقیم وطالبان انصاف‌اند ودوراز اعتساف‌خصوصاً آنهائیکه از تواریخ‌عصر وروزنامه‌جات عالم ومطبوعات منتشره ورمانیات مفیده مطلع شده‌اند و حقیقت‌آزادی خواهی ووطن‌پرستی وملت‌پروری اینها را داعی است که عدل ونظم وآزادی قوم خود وترقی وطن وداخل شدن دولت ومملکت خودرا درعداد دول متمدنه‌طالب بلکه عاشقند اینها در تمام ایران جمع قلیلی هستند گمان ندارم که هزار نفر باشند و اینها در هر صنف متفرق هستند لکن اغلب جوانان اولاد اعیان و امرا هستند. اینها نفع شخصی منظور ندارند . اینها ظاهراً از استبدادهم منتفع میشوند، اینها

ضرر و زحمت را برای مقصد عالی بجان میخرند ولکن عده اینها کافی برای ضبط این اساس نیست واز ابتداهم القاء این عنوان وتأسیس آن مبتنی از اینها شده‌است.

بعضی اغنیاء اغلب نفوس کسبه و رعیت و تجـار و زارع بسکه در تحت فشار ظلم و استبداد بوده‌اند هرچیـــز بدانند یا ظن کنند یا احتمال دهند آنها را از این فشار خلاص میکند آنرا میگویند اگرچه استقلال وطن وعزت قومیت ایشان برود. حـــتی اگر بدانند در تصرف انگلیس یا هرفرقـــه مملکت ایشان را برای آنـــان رفع ظلم یااقلا تخفیف عذاب خواهد شد بجان منت دارند و این مطلب اگرچه در نزد مردمان آزاد و اهالی متمدن بدترین رذائل است لکن ابداً این قوم تقصیر ندارند مملکت خودرا خراب وخودرا بنده واسیر. میگویند لامحاله بندهٔ مولائی باشم که رحم داشته باشد وعذاب ماراکم کند واغلب اینها ازملاها وروحـــانیون چنان صدمه دیده‌اند وبه علت عوامی وسادگی گمان میکنند که دین همان است که این روحانیون دعوی کرده وعمل میکنند لهذا اگر یک مبدائی ایشان را دعوت کنـد برای خلاصی ازاین ذلت ومسکنت که بدانند در تبدیل دین تخفیف عذاب ازایشان خواهد شد قبول میکنند چنانچه مذاهب متفرقه زود نفوذ دراهل ایران پیدامیکند و وبال آن براین روحانیون است که در عوض حفظ دین مردم را بکفر راغب میکنند. این جماعت را نه آن قدر علم وقدرت ونه حوصله وطاقت هست که برای حفظ آن نعمت آزادی ومشروطیت بهر درجه از ضرر وزحمت جانی ومالی ایستادگی کنند. اینهااحتمالا باعتقاد اینکه تغییر وضع حکومت موجب رفاهیت خواهد بودلذا با کمال شوق وسرعت آنرا گرفتند.

جمعی هم هستند که جز حرص شخصی نظری ندارند بگمان اینکه دراین عنوان مصدر کاری میشوند وبنفع شخصی میرسند یا انتقام ازکسی میکشند یا آزادانه به هوای نفس خویش عیش میکنند بطرف این اسم وعنوان(آزادی) رغبت پیدا کرده‌اند. این جماعت برای هیچ چیز فایده ندارند.

جمعی هم این اوقات داخل مشروطه‌خواهان نمایان هستند که ضد این اساس

هستند و خطر ایشان بیشتر است که بعضی از ایشان از طرف شاه (محمد علیشاه) محض جاسوسی وبهم زدن و القاء نفاق واغتشاش داخل هر جمعیت هستند وهمه‌جا کار میکنند.

بعضی ضعیف‌النفس هستند و در باطن مستبد وظالم در ظاهر چون غلبه رادر آزادی دیده‌اند بنفاق مخلوط شده واظهار مشروطیت میکنند. و منتظر فرصت هستند که نفاق ظاهر کنند.

معذلک این اختلاف‌نیات چندان ضرر ندارد عمده خطر چیزهای دیگر است آن‌اینکه این ملت که علم قانون وتمدن و نظام اجتماع ندانند و از تواریخ سلف وحالات حالیه‌امم بی خبر و از تربیت طبع و نمو تدریجی هر موجود تازه بی‌خبرند معذلک آلات واسباب واشخاص لازمه تمدن وتربیت وترقی را هیچ ندارند. دراین میان تازه‌نظر میکنندترقیات‌حاضره‌دول‌مشروطه‌وملل‌آزادرا که قرنها زحمت‌دیده‌وصدمات کشیده‌تاجزء‌به‌جزء‌ادارات‌وامور‌رابحال‌حاضر‌رسانیده‌اندوغالباًمیخواهندمقایسه‌حال‌خود رابدولت‌ژاپن کنند. هر کس‌ازترقی‌خواهان، ازوکلاءوسایرافرادملت‌دراینحال که‌پرده استبداددولت‌وبی‌خبری‌ملت‌روی‌خرابی‌هاانداخته‌شده‌بودوازخرابی‌باین‌درجه‌خبردار‌بودند کم کم‌سربادارات‌داخل کرده‌هریک‌بهرطرف نظرمیکنند کاررا‌خراب‌می‌بینند. میخواهند فلان اداره واساس اصلاح شود و عجله میکنند. مثلاً گاهی نظر بوضع مالیه مملکت میکنند وترتیب دخل وخرج وطریق گرفتن ودادن‌واداره مدخولات وقروض‌رامی‌بینند از هر جهت مـــأیوس می‌شوند زیرا ابداً تـــرتیب و نظم و هیچ ربطی در امر یک مملکت بدرجه‌اداره یک تجارت ویک خانه رعیتی هم نیست سرتاپای آن‌اختصاراً این است که جمعی با اسلحه وقدرت افتاده‌اند درمیان این رعیت مبالغی میگیرند. اما که میگیرد وچرامیگیرد و از کی وبه‌چه‌دلیل‌و به‌چه ترتیب و چه قدر میگیرد ابداً درمیان نیست وآن وجه در میان جمعی قسمت میشود آیا کی میبرد و چه قدر میبرد وچرا میبرد واز کجا میبرد ابداً مورد ملاحظه نیست.

حتی‌قطاع الطریق‌دراداره‌دزدی‌یک‌قرارومیزانی‌دارنداین‌جانیست‌اصلا. این‌وضع

ناگوار را جمعی که میدیدند و میدانستند فریاد میکردند که تامالیه اصلاح نشود کاری‌اصلاح نمیشود لهذا آنرا مطرح مذاکره میکردند و بعضی نظر بامرلشگری کرده ومیدیدند که از وزیر جنگ گرفته تاامیرتومان وسرتیپان وسرهنگان وآجودانان ویاوران و نائبان و سلطانان تا ادنی پائین ابداً احدی نه نظم جنگ میدانند و آنچه نـــام گذاشته‌اند فوج جز نام ازآن نیست و از هزاربنام صدموجود نیست، آنهم گرسنه وزرد وپریشان.... فریاد میکردند لازم است اصلاح امرلشکر کرده وبی‌لشکر مملکـــت محروس وایمن نخواهد شد.

بعضی نظر بحال‌فرمانروایان وحکام‌ولایات ورؤساء ایلات کرده میدیدند وزیر دولت یاصدراعظم وشاه جزاینکه چندین هزار تومان از یک نفر گرفته ویک ایالت‌را باو فروخته دیگر ابداً کار واطلاعی از ولایات ندارند وحـــکام هم سرخود درهر کار میکنند ورعیت‌فناو تمام‌شده. هر روز هزار قسم خبر دزدی وغارت ونادرستی‌ازهرطرف میرسید فریاد میکردند ازهمه الزم قانون وزارت داخله ونظم وامنیت‌بلاداست.

برخی نظر بامر قضات وعدلیه کرده میدیدند این عنوان چنان مغشوش‌است که فوق تصور ایشان است. از شاه ووزیر وصاحبان مناصب ومنشیان ونواب وحکام الی ادنی فراشان و کدخـــدایان و از ملاهای بزرگ گرفته هر معمم الی ادنی هر کس درطرفی دکان قضا و مرافعه باز کرده. جز پول از یک طرف گرفته حقوق را باطل کنند کاری نیست. فریاد میکردند تا عدلیه اصلاح نشود کار مملکت خراب‌است.

یکی‌رانظرمی‌افتادبدستگاه‌معارف. چه‌معارف؟چه‌مکاتب؟ وچه‌مدارس؟در تمام مملکت کرورها موقوفات را ملاهـــای بی‌شرم وگردن کلفت میخورند هرجا مدرسه هست چنداجامر واوباش محل عیش کرده نه از علم خبری ونه از شرع اثری است وچندتا مدرسه جدیده باز شده ابداًنه تربیت ونه وجه‌معاش ونه معلم صحیح هست. می گفتند وای‌بی‌معارف کار خراب‌است.

یکی را نظر بحال تجارت وفلاحت‌ومعاملات‌مملکت بود که مفقودشده یکی‌را توجه بحال جنگلها ومعادن وبحریه مملکت خراب.

یکی ملتفت میشد بوضع کثافت شهرها و اغتشاش حفظ‌الصحه وطبابت وجور در نرخهای ارزاق وخرابی کار روستائی وحمل ونقل وراهها واشکال اتصال‌مشارع ولایات بولایات دیگر.

یکی انقلابات شهر در خصوص تعیین وکیل وترتیب انجمنهای ولایتی را مطرح میکرد و اصلاح شهر را میخواست.

گاهی نظرشان معطوف میشد که نفوذها وقرضها وامتیازاتیکه روس وانگلیس وسایرین در مملکت دارند ومعاهدات کمرشکن وتقسیم ولایات که در عالم خودشان کرده ومملکت را مال خود میدانند.

یکی را توجه براین بود که دور پادشاه‌جوان را مردان ملت کش گرفته اورا ومملکت را بطرف هلاکت میکشانند.

جمعی میگفتند برای‌رفع کار ضروری فوری یک‌پول‌نیست. فریاد بایدبانک‌ملی درست شود وملت حمایت کنند.

جمعی در فکر نظم داخلی پارلمنت وقانون نطق وترتیب شروع بکارهاواتمام کار ورأی گرفتن ومصارف لازمه ومعاش‌وکلاء وخدمه و محررین وسایر مصارف لازمه پارلمنت بودند.

شب‌وروز این وکلا وجمع بیچاره گرفتار ومشغول کار بودند چون مقدمات و لوازم هیچ کار موجود نبودمطالب خلط میشد وهیچ کار بمقطع نمیرسیداینهارامیشد کم کم اصلاح کنند. بلاء عظیم وخطیب‌جسیم. دوچیز بود که‌علاج ندارد : یکی اینکه مملکتی سراپا ظلم وتعدی وجماعتی پریشان وحقوق رفته‌تاامروز ملجأ وپناهی وآزادی ونفسی نداشته شکایت کنند وحقوق طلبند. امروز مجلسی می‌بینند. قومی بی‌خبر ازقانون در تمام ایران همه گمان میکنند که این یک مجلس مفتوح است برای رفع تمام ظلمها واصلاح راهها وامنیت بلاد و شوارع ومنع حکام وظلام از تعدی و احقاق حقوق.

از پنجاه سال تا حال از تمام نقاط ایران وخود پایتخت هرروز زیاده ازهزارتلگراف

وتظلم وشکایت وعرض‌حال وطلب‌مال ومواجبهای گذشته وغیر اینها میرسیدوهرروز هرفرد فرد عجله میکنند که فوری اصلاح اوشود وبلاءعظیم‌اینکه‌با همه این کارها وترتیبات روزی پارلمنت بیچاره از معارضه با سلطنت واستبداد وتدبیر دفاع دامهاوتله‌ها وضدیتها وخوف زدوخورد واغتشاش‌بلاد آسوده نبوده ونیست درهرجا ملاهای صاحب نفوذ ومستبد وامراء وخوانین ودزدان و اشرار و مفسدین بعناوین مختلفه ولایات را بهم‌زده وهزاران تهمت برمجلس شورای‌ملی و مشروطیت و بلاها برسر ملت میاورند. بااینکه در هرچند روز از بزرگان علماء ملت شیعه که مرجع‌عموم‌شیعه ودرعراق عرب ساکنند تلگرافات وتأکیدات بروجوب عقد مجلس‌وتأئید مشروطیت‌ونشر عدالت میرسد معذلک در هر شهر از بلاد صاحب نفوذی مستبد با تحریک یابی تحریک فتنهٔ زیاد برپا کرده نفاق میان مردم انداخته خونها ریخته میشود. وزراء وحکام دست ازممانعت اشرار کشیده بلکه خود محرك فساد میشوند وهر روز بشکلی گرفتاری برای مجلس بکارهای غیرلازم را فراهم میکنند.

دراین دوسه ماه باین تحریکات باطنیه که ما اطلاع داریم آتش فتنه‌وانقلاب وقتل وغارت ودزدی در همه قسمت ایران‌چنان افروخته‌اند که امنیت یکسره سلب گردیده چون استقامت اهالی آذربایجان در امرمشروطه از تمام‌نقاط ایران بیشتراست عمدهٔ توجه اهالی استبداد بخرابی آن مملکت‌وصدمه برآن اهالی‌است. اکراداطراف اورومی وخوی بی‌اعتدالی را از حد گذرانیده‌اند و چندین هزار نفوس را در دهات مقتول واموال غارت وآبادیها را خراب کرده از سر حد چندین‌نقطه‌مهمه را عثمانیها تصرف کرده‌اند شهر تبریز که چشم و چراغ ایران و آزادی طلبی که از اهالی با غیرت آن استحکام یافته پولها از طرف اهالی استبداد صرف شده تا این اوقات نفاق در آنجا بروز کرده با اینکه یک شاخهٔ اصل فساد یعنی امام جمعه تبریز را از اول اهالی بیرون کردند. حاجی میرزا حسن‌معروف به‌مجتهد که‌خود و دودمان پدر وعمو وجد او از برکت خدمات تبریزیها در تمام ایران از همه کس محترم‌تر و صاحبان چندین ملیون ثروت ونفوذ وریاست وملک ورعیت شده‌اند. این مرد حریص

دنیاپرست که در این حال تنگی و گرانی غله در انبارها ذخیره کرده تا بقیمت خون مردم بفروشد اهالی تبریز خواهش کردند مقداری غله بشهر بقیمت عادله بدهد. حرص مانع شده مردم اصرار کردند از آنجا فتنه را بر پا کردند وسبب قتل چند نفر شده آنها را بهانه کرده بقصد ضدیت با آزادی و مشروطیت بعد از حاجی ملا محمد خمامی ملای مستبد رشت او (حاجی میرزا حسن مجتهد) هم وارد طهران شده از زنجان و قزوین صدای فتنه ملاهای هریک بهمه جا رسیده وتمـــام اطراف آذربایجان و گیلان و فارس و کرمان را اهالی استبداد مـلاها و غیر ایشان بهم زدند میرزا حسن تبریزی هر وقت به طهران میامد در زنجان و قـزوین وطهران بقدر ولی از اولیاء الله او را احترام وزیارت میکردند در هر نقطه التماس واستدعا بود از ملتیان خواستند او را محترماً به تبریز برگردانند وسبب اختلاف کلمه میان امت نشود باکمال اصرار و وقاحت قبول نکرده مبتذل و منفور وارد تهران شد وملحق بانجمن های خفیه استبداد گردید تا اینکه شیخ فضل الله (نوری) و چند نفر از معممین و این مرد وقیح قانون اساسی را بهانه کرده گفتند باید فلان ماده بدلخواه ما نوشته شود علم مخالفت برافراشتند و بانگ واشریعتا بر داشتند وبعنوان مخالف مهاجرت بحضرت عبدالعظیم کرده وضع ودستگاهی آنجا فراهم کرده و بقدر صد نفر از اهـل عمامه و مفتخواران از پولهای مخفی که میرسید بنا کردند بدادن وچندین نفر را مسلح کردند که هر کس از اهل شهر بانجا میرود کسیرا که آزادی طلب باشد بزنند و فتنه القا کنند مردم هم اغلب ترك زیارت آنجا را کردند وهر کس رفت بهرچه گفتند متحمل شده خلاص میشد اگرچه چندنفر را زدند و بعضی را زخمدار کردند لکن ملتیان ابداً تعاقب نکردند بلکه شروع کردند بشهرها تلگراف ومکتوب فرستادن برای القاء اختلاف بعنوان اینکه مساوات و شورا ونظم خلاف شریعت است روزی من (لئون هم) با رفیق روسی ملاقات کرده از حالات وخیالات استفسار کردم گفت آنچه مقصود ما بود از بهمزدن ولایات و القاء اختلاف میان سلطنت وملت آتش را افروختیم واین شاه ابداً با ملت خود موافقت نخواهد کرد این کشا کش خواهد کشید که ایران تسلیم روس خواهد گردید. چون بسیار خاطر جمعی روس

و شاه بامین‌السلطان (صدر اعظم) بود که بتدابیر این مجلس رابهمزنـــد لکن از کارهای او معلوم میشود که او در این صدد نیست بلکه تأیید شورا را میکند . جماعتی را مبلغ زیادی داده‌اند که او را هم‌نزد سلطنت خواهان متهم کنند که‌او میخواهد بقوت ملت کرده وسلطنت را از ایران برداشته جمهوری کند وخود رئیس جمهور واقع‌شودوهم نزد ملتیان متهم کنند که او ولایات را منقلب‌ساخته‌میخواهد مجلس شورا معدوم بشود . از اینجا گفته او ظاهر شد. خطبا وانجمن ها وروزنامه ها بلسان واحد بنا کردند از او بد نوشتن واو رابهمه قسم فساد وتفتین موسوم کردند واشکا را باو نفرین کردند وبد گفتند وبدنوشتند. عموم مردم او را سبب فسادایران می‌شمردند» در اینجا نویسنده‌از واقعه قتل فجیع حاکم زنجان وملاقات بانواده‌های وی و در شکه حامـــل جنازه حاکـــم که در نردیکی کرج با آنان مصادف میشود شرح جانگذازی بیان کرده و اضافه میکند کـــه خانوادهٔ وی مورد تجاوز وتعدی مستبدین درزنجان واقع شده وخانه وزندگی اورا غارت کرده‌اند ونیز متذکر میشود که در این موقع قتل وغارت وبی نظمی در ولایات به حد وفور میرسد. سپس چنین ادامه میدهد.

«روزنامه‌جات زیاد تأسیس شد تنها در تهران بیش از پنجاه ادارهٔ روزنامـه تأسیس شد وبا کمان آزادی بنای طبع و نشر گذاشتند خطبا در منابر ومحافل با کمال آزادی قبایح استبداد وسلطنت مطلقه ومحاسن قانون و سلطنت مقیده را می گفتند و مردم را به حفظ حقوق خود ترغیب می کردند ودر هر شهر از شهرهای‌معظم‌ایران انجمن های ولایتی و غیر رسمی دایر شد ودر اغلب شهرها روزنامه ومطبعه دایر گردید. در تهران انجمن های زیاد تشکیل شدوهرروز زیاد میکردند ونظامنامه های با قاعده مقرر شد . اول عهد و قسم انجمن ها حفظ مشروطیت وحمایت آزادی بود جشن ملی در روز اول اخذ مشروطیت از مظفرالدین شاه برپا کردند که اولا ده روز بمقدمات آن جشن وآتشبازی مشغول بودند وسه روز وسه شب جشن در تهران گرفتند که‌در دول متمدنه‌مثل آن کمتر دیده شده ولکن همه‌روزه از اقدامات وجمیع حرکات

شاه (محمد علی‌شاه) ملت را بدگمان و نفرت او بیشتر میشد و همه میگفتند ابداً این جوان با ترقی همراه نیست و نخواهد بود ولکن از هر طرف در ولایات با آن اغتشاش باز آزادی طلبان غالب واین استبداد را ضعیف و منکوب میکـردند و در فارس خصوص شیراز زد وخوردونزاع و تعطیل عمومی جاری بـود . قوام‌الملک شیرازی که خیلی با ثروت و در شیراز صاحب نفوذ و قدرت است بـــاآزادی طلبان مقاومت سخت داشت بالاخره بقوت حکم پارلمنت او را بطرف طهران‌احضار کردند واغلب حکام استبداد خواه را تبدیل کـردند.

در ماه جمادی‌الاولی توسعه تعدی و قتل وغارت اکراد در سرحد اورومی و کردستان کار ایران وآذربایجان‌را سخت کرد . شاهزاده فرمان‌فرما که وزیر عدلیه بود ودر اندک مدت عدلیه تهران را که هرج و مرج بود نظم و ترتیب و برونق آورده بود بعد از مشاورات او را بحکومت آذربایجان و دفع‌اکراد مأمـــور کردند . فرمانفرما بطرف آذربایجان حرکت کرد و باموافقت انجمن ولایتی تبریز بسیار کارها را اصلاح کرد امین‌السطان چند نفر از وزراء مستبد را از کار انداخت هیئت‌وزرائی که اغلب آزادیخواه بودند تشکیل داد. برودت باطنی شاه (محمد علی شاه) از امین‌السلطان (صدراعظم) در جـمادی الثـــانی (۱۳۲۵ ه. ق) شدت یافت . اهالی‌فساد در هرموقع ومقام‌امین السلطان‌را باشد استبداد وتخریب مشروطیت متهم داشتند اکثر مردم از او بشدت نفرت پیـــدا کردند. جماعت ملاها که در حضرت عبدالعظیم مجتمع بودند بضد مشروطیت علم مخالفت برافراشتند بنـای هتاکی و بدگوئی گذاشتند ملت هم کتباً و لفظا او راهتک نمودند.

عمده چیزی که مطرح مذاکره و موجب اغتشاش پارلمنت ایران بود عهد نامه روس وانگلیس در خصوص اسیا ومخصوصاً ایران بود و فی‌الحقیقه‌ایـران را

میان خود تقسیم کرده بودند اگر چه لفظا فقط استقلال ایران‌را مطرح کرده و تقسیم نفوذی ومنافعی‌تجارتی‌نامیده‌اند. معذلک هرروزخبری‌میرسید که از طرف روس گاهی باسم فرستادن سالدات‌و گاهی بفرستادن‌اسلحه برای سلطنت،ایران‌را مترلزل میکردند ودر داخله آتش فتنه افروخته ودور شاه را هم‌معلم وندیم ومصاحب مصلحت جوی شاه احاطه کرده افکار شاه را فاسد میکردند...» .

تقی بینش

مشهد

بعضی از شهرها وسعت وآبادی خود را مدیون شخصیتهای مذهبی هستند ومشهد از آن جمله است . پیش از آن که از برکت امام هشتم علیه‌السلام مشهد با وسعت روزافزون به وجود بیاید دوده به اسم نوقان وسناباد به فاصله یک میل یا ربع فرسخ در آنجا وجود داشت . از روایتهای تاریخی این طور فهمیده می‌شود که نوقان از سناباد بزرگتر و پرجمعیت‌تر بوده است .

نوقان به قول ادریسی و یعقوبی تا اواخر قرن سوم هجری (نهم میلادی) حتی از طابران که در واقع حاکم‌نشین ومرکز طوس قدیم محسوب می‌شد بزرگتر بوده است . یاقوت هم نوشته است که طوس دو شهر بزرگ دارد : طابران و نوقان وهزار قریه دارد که مسلم‌منظورش نشان دادن اهمیت ووسعت ناحیه طوس بوده است، نه‌دادن آمار دقیق . از نظر زبان شناسی نوقان باید از کلمه نو New پهلوی به معنی نیک ونیکو یا نوک Nēvak به معنی زیبا ومناسب مشتق‌شده باشد ولی در باره فقه‌اللغه سناباد نمی‌توان نظر صحیح و مستدلی اظهار داشت. جزء آخر آن پسوندی است که در آخر اسم بیشتر آبادیهای ایران هست و نباید خیلی قدیمی باشد ولی معنی سنا روشن نیست ونمی‌دانیم با این آبادی که مسلم پیش از اسلام هم آباد بوده است چه‌مناسبتی‌دارد . این که‌بعضی‌تصور کرده‌اند از سناء عربی به معنی روشنی گرفته شده از قماش آصف‌هان‌بودن اصفهان باید باشد وارزش‌علمی ندارد .

باید توجه داشت که طوس در زمان قدیم سرزمین آباد ومشهوری بوده‌است وبه قول صاحب حدود العالم«اندروی شهر کها ». برای رفتن از طوس به سرخس ومرو راهی بوده که ازکنار همین نوقان وسناباد می‌گذشته است وشاید قسمتی از راه ابریشم معروف را که کاروانهای حله‌زمان فرخی‌از آنجا به ترکیه و مغرب زمین می‌رفته‌اندشامل می‌شده است. راهی هم از طوس‌به‌نساو ابیورد و نیشابور بود که به حکایت اسرارالتوحید ابوسعید ابوالخیر بارها از آن گذشته بود وازکوه‌پایه‌های زیبای اطراف‌مشهد ودره‌های‌پرآب وسرسبز نقندر Noghondar وزشک Zoshk و کنگ Kang می‌گذشت.

طبری و یاقوت نوشته‌اند که در سناباد یک عمارت ییلاقی یا به اصطلاح امروز ویلا ساخته شده بود و کسانی از رجال دولتی آن زمان مثل جنید بن عبدالرحمن وحمید بن قحطبه و حمید بن ابی غنم طائی در آن اقامت داشته‌اند. در بعضی ازکتابها اسم این عمارت را دارحمیدبن قحطبه ذکرکرده وآن را ملک شخصی حمید دانسته‌اند ولی احتمال‌می‌رود خالصه‌دولتی بوده وبه نوبت دراختیار ماموران دولتی قرارگرفته است شاید هم بنای اصلی را جنیدبن عبدالرحمن که از سال ۱۱۱ تا ۱۱۶ هجری (۷۲۹ تا ۷۳٤ میلادی) از طرف هشام خلیفه اموی فرمانروایی خراسان را داشت واغلب در طوس یا نیشابور می‌نشست ساخته باشد ودیگران‌آن را توسعه داده باشند. حمیدبن قحطبه نیز از عمال‌عباسیان‌بودوگزارشی از او به منصور دوانیقی در حبیب السیر نقل شده است که در خصوص ابومسلم بوده است.

در هر حال وقتی هارون‌الرشید خلیفهٔ‌عباسی وقهرمان افسانه‌های هزار ویک شب برای فرونشاندن فتنهٔ رافع بن لیث به خراسان آمد وناگهان مریض شد چند روزی در این ویلا بستری شد وبه روایت خواند میر پس از سه‌روز همانجادرجمادی الاول ۱۹۳ هجری (= ۸۰۸ . م) درگذشت . طبری نوشته است‌خلیفه‌مرگ خود

را پیش‌بینی کرده بود وقول زکریای قزوینی در آثار البلاد اینست که منجمین گفته بودند خلیفه در طوس می‌میرد .

ولی خواندمیر از قول جبرئیل بن بختیشوع طبیب روایت کرده‌است که خلیفه خواب دیده بود در جایی که خاک قرمز دارد خواهد مرد بهمین دلیل وقتی بـه طوس رسید وزمینهای رسی وقرمز رنگ آنجارا دید لرزی کرد وبیمار شد وسه‌روز بعد مرد . جسد خلیفه را در باغی متصل به عمارت ییلاقی سناباد دفن کردند وبقعه‌ای ساختند. در حدود ده سال بعد از این تاریخ مأمون که از مرو برمی گشت‌در سناباد توقف کرد ودر حضور مردم حضرت رضا ع را به ولیعهدی برگزید ولی بعد پشیمان شد وحتی از رفتن حضرت به نماز عید جلوگیری کرد . به روایت شیعه،امام ع در آخر صفر سال ۲۰۳ هجری (۸۱۸ - م) به دستور خلیفه مسموم شد ولی دراین که انگور یا انار زهر آلود بوده است روایتها اختلاف دارد . شهرت دارد که جسد امام ع را در آب سناباد شسته‌اند بهمین مناسبت این آب از زمانهای قدیم عزتی دارد وهنوز هم کسانی که با پای شوق از راه دور به مشهد می‌آیند به دیدار آب سناباد که در یکی از کوچه‌های بن بست وکوتاه خیابان سنائی‌سعدآباد ظاهراست می‌روند وخلعتهای خود را متبرک می کنند.

خبری از بیهقی داریم که یکی از دبیران مسعود غزنوی به اسم ابوالحسن عراقی که گویا در مسجد بالاسر حضرت دفن است ومردی « سخت بدخو وباریک گیر » بود در مشهد کاروان سرایی ساخت ودهی سبک خراج وقف کرد وکاریز مشهد را که خشک شده بود از نوروان کرد . اگر چه بیهقی در بارهٔ این کاریز توضیحی نداده است ولی به احتمال کلی باید منظورش قنات سناباد باشد .

بازمانده سناباد قدیم محله بزرگی است که به آن سراب Serāb می گویند وبر سر آب سناباد است. سراب دروازه وقبرستانی‌هم داشت که تااین اواخر برجای بود ویک وقتی کلنل محمد تقی خان پسیان در آنجا دفن شده بود .

نزدیک قبرستان سراب فراخنایی بود میدان مانند به اسم گورگای سراب

gavargāye Serāb که درقدیم چراگاه‌وآبشخور گاوبوده‌است هنوزهم در لهجه‌مشهدی این اصطلاح باقی است ومخصوصاً در دهها وقتی می‌خواهند بگویند گاو را به‌چراگاه‌یاچرابرده‌اندمی گویند گوره‌به« گوره‌بردن gow ra be gavara bordan»محله‌سراب‌به داشتن‌جوانان‌دلیر وحادثه جو ممتاز بود وتا این اواخربه خصوص درایام محرم که دسته‌ها راه می‌افتاد سرابی‌ها به اندک بهانه‌ای با نوقانی‌ها رقابت ودعوامیکردند در لهجه مشهدی ترانه‌ای هست:

شیر کجا خنه‌ش کجا　　بال خیابون‌ته‌خیابون‌سراب‌ونوقون

Shīr Kojā Xanash Kojā Bālxyābun Tah Xyabun Serabo Nowghun

که در آن به چهار محله اصلی و قدیمی مشهد بالا خیابان و پائین خیابان وسراب ونوقان وساکنان دلیر آن اشاره شده است . از قبرستان وگورگای سراب،زمین شیب تندی داشت وآب سناباد رو به پائین واز غرب به شرق سرازیر می‌شد وزمینها وباغها را مشروب می‌کرد . یادگار آن ایام کوچه سنگ فرش و ناهمواری است به اسم راستهٔ سراب که حالا قسمت اعظم آن جزو خیابان سعدی شده است . باغها بیشتر انگور ودرخت توت داشت وبعضی وقفی بود. در بعضی از آنها که درخت کمتر بود وحیطه می‌گفتند کاهو وسبزی می‌کاشتند . یکی از باغهای سراب که تا این اواخر باقی مانده بود در سنگی بزرگی از سنگ شیست یک پارچه داشت وبهمین مناسبت به آن باغ سنگی می‌گفتند Baghsengy بدون کسره اضافه وبه اصطلاح‌مقطوع‌الحرکه ویادگار آن کوچه‌ای است به اسم کوچه باغ سنگی.

پائین‌ترها باغ وسیع دیگری بود به اسم باغ عنبرBägh ambar (در لهجهٔ مشهدی عمبر) وشهرت داشت که عنبر اسم یکی از غلامهای‌حضرت‌رضا بوده‌است وچون در تاریخ بیهق ذکری از خاندان عنبریان هست ممکن است فرض کرد عنبر اسم‌یکی از افراد آن خاندان بوده ویا در آن وقتها کسانی به‌این اسم بوده‌اند ویکی از این عنبرها باغی داشته است یا این که اطلاق حال و محل است‌وچون باغ

گلهای معطر وعنبرآگین داشته به این اسم خوانده شده‌است. باغ عنبر در روزهای سیزده پراز جمعیت‌می‌شد وبعد که خراب وتجزیه شد در قسمتی از آن دبیرستان‌شاه رضا را که در ابتدا تابع آستان قدس بود ودبستان متوسطه شاه رضا نـــام داشت ساختند .

بقایای نوقان به صورت محله بسیار بزرگی در مشرق مشهد به جای است و ومی‌توان گفت ساکنان آن توده اصلی وبومی مشهد را تشکیل می‌دهند.

باری امام‌ع را در همان بقعه هارون دفن کردند وچون قبر هارون در وسط بقعه قبلا ساخته شده بود قبر امام ع را در زوایه شرقی آن قرار دادند درنتیجه در بالا سر مبارک تنگنائی بوجود آمد که خوشبختانه در توسعه ونوسازی اخیر رفع شد . وجود امام برای مشهد منشاء خیر وبرکت شد و مخصوصاً بعد از آن کـــه میران شاه پسر ارشد امیر تیمور که جوانی سبکسر وخودکامه بود در سال ۷۹۱ هجری (= ۱۳۸۸ . م) به قصد سرکوبی حاکم مغولی طوس که یاغی شده بود شهررادرحصار گرفت ومردم را قتل‌عام کرد بازماندگان وساکنان اطراف به مزار امام‌ع روی آوردند ودر آن مکان مقدس امان یافتند.

مشهد یا به صبغه عربی المشهد که اسم مکان وبه معنی محل شهادت است ظاهراً نخستین بار درکتاب مقدسی ذکر شده است . ابن حوقل‌المشهد ویاقـــوت المشهدالرضا وحمدالله مستوفی مشهد مقدس نوشته است . در نامه‌ای که غزالی به سلطان سنجر نوشته واز تدریس در نظامیه نیشابور عذر خواسته است مشهدالرضا آمده است . ابن بطوطه یکجا مشهدالرضا و جای دیگر مشهد طوس نوشته است ولی اسم نوقان تا اواخر قرون وسطی وقرن ۱٤ میلادی (= هشتم هجری) که دوره ایلخانان تاریخ ایران است روی سکه‌ها دیده شده است.

گویا ابن حوقل بغدادی یکی از نخستین کسانی باشد که مشهد قدیم را دیده وشرحی در بارهٔ آن نوشته است. این حـــوقل بغدادی در سال ۳۳۱ هجری (= ۹٤۲ .م) سفر کرده ودر خصوص مشهد نوشته است : « قبر علی بن مـــوسی

الرضا (ع) در ظاهر (یا حومه) شهر نوقان است ودر مجاور آن قبر رشیددرمقبره‌ای زیبا ودر قریه‌ای به اسم سناباد است ودیواری بلند ومحکم‌دارد ودر آن عده‌ای معتکف هستند ».

خبر دیگر از ابوالفضل بیهقی مورخ معروف است که در سال ٤۳۱ هجری (= ۱۰۳۹ . م) همراه مسعود غزنوی به طوس آمده و نوشته است : «به نوقان رفتم وتربت رضا را زیارت کردم » متأسفانه از وضع‌حرم مطهر ومشهدآن وقت‌چیزی ننوشته است فقط شرح مختصری در بارهٔ عراقی دبیر دارد که عبرت انگیز است و من آن شرح را با توضیح کافی در شمارهٔ ۲٦ و ۲۷ نامهٔ آستان قدس نقل کرده‌ام ودیگر می‌نویسد سوری با آن که مردی ستمکار بود اهل نماز وصدقه بود و مشهد علی‌بن موسی‌الرضا را که بوبکر شهمرد کدخدای فائق خادم مخصوص سلطان آبادان کرده بود در آن زیادتهای بسیار کرد و مناره‌ای ساخت ودهی فاخر خرید و وقف کرد. این بطوطه‌طنجه‌ای که در سال ۷۳٤ هجری (= ۱۳۳۳ .م) به مشهد آمده‌مشهدووضع حرم‌مطهر رادر رحلهٔ‌خود تا اندازه‌ای وصف کرده است. می‌نویسد : « از جام به طوس رفتیم واز طوس به مشهد رضا آمدیم که آن نیز شهری بزرگ و پر جمعیت است » . از این عبارت معلوم می‌شود که راه قدیم‌با امروز فرق داشته ومشهد درکنار شاه راه نبوده است چه از جام به طوس می‌رفته واز آنجا به مشهد می‌آمده‌اند در صورتی که‌حالا ازنیشابوربه مشهدمی‌آیندوجام‌راه فرعی‌دارد. درزمان‌ابن بطوطه‌حرم قندیلهای نقره وپرده‌ابریشمی‌وفرشهای گوناگون‌ودر نقره داشته‌وهنوز قبر هارون باقی بوده است. روی قبر هارون شمعدان می‌گذاشته‌اند واهالی مغرب که به زیارت می‌آمده‌اند از روی این شمعدانها قبر او را تشخیص می‌داده‌اند .

در بیشتر کتابهای مسالک وممالک وتاریخ وجغرافی‌قدیم ورجال و انساب وسفرنامه‌ها وحتی کتابهای مذهبی به مناسبت حضرت رضا مطالبی در بارهٔ مشهد نوشته شده است اما این مطالب پراکنده وبی‌ترتیب است وتاکنون‌با روش‌علمی کمتر نقد وبررسی‌شده است مثلا بعضی نوشته‌اند که مزار امام در سناباد بوده است

وبعضی نوقان نوشته‌اند یا داستانهای زیادی از قبیل آمدن اسکندر وخواب و وصیت او وخواب محمود غزنوی وشفا یافتن پسر سنجر یا پسر وزیر سنجر وپناهنده شدن آهو به چهار دیواری اسکندری که بدون شک ملهم از قضیه ضامن آهوست وبکار بردن پشم بز وشیر درگل بنایی‌حرم و به زیارت رفتن‌حرم شاه عباس شبها از یک راهروی زیرزمینی که گویـا اگوی شهر بوده است نقل کرده‌اند که کار پژوهنده تاریخ را دشوار می کند . به نظر من بهترین وزنده‌ترین اسناد ومدارک تاریخی را باید در بناهای تاریخی حرم مطهر وساختمانهای قدیمی شهر جست وجو کرد حتی کوچه‌هاو کاروان سراها وآب انبارهای قدیمی‌ارزش تاریخی دارند و به‌روشن کردن تاریخ مشهد کمک‌می کنند . این که اسم کوچه‌هاومحله های قدیمی شهر را به فکر این که‌قشنگ‌تر بشود دارند عوض‌می کنند کارخوبی‌نیست زیرامکن است‌قشنگ تر بشود درعوض‌سابقه تاریخی‌شهر از بین‌می‌رود . در سفرنامه ها اغلب اطلاعات قابل توجهی‌دیده‌می‌شود دلیلش اینست کسانی که‌به‌مشهدآمده‌اندسعی کرده‌اندمشهودات خودرا بنویسند و آنچه جلب نظرشان راکرده است ثبت کنند مخصوصاً فرنگی‌ها چون وضع شهر وآداب و رسوم مردم بر ایشان تازگی‌داشته است و با روش علمی آشناتر بوده‌اند با دقت وارزش‌بیشتری این کار راکرده‌اند . نویسندگان‌متاخراغلب مطالب پیشینیان را بازگو کرده‌اند ولی گاهی به وقایع زمان‌خود نیـز اشاره‌ای کرده‌اند . وبا تمام این تفاصیل هنوز برای مشهد تاریخ کامل و صحیحی که بـا اصول علمی وروش انتقادی منطبق باشد نوشته نشده است و شاید به قول توین بی علت اصلی تراکم اطلاعات باشد زیرا وقتی اسناد ومدارک زیاد و پراکنده شد تشخیص حقیقت مشکل می‌شود . به نظر من بهترین و صحیح‌ترین شرحی که در بارهٔ مشهد نوشته شده مقاله اشترک **Streck** دردائرة‌المعارف‌اسلام است . ولی چون دائرة‌المعارف اسلام درسال ۱۹۳۹ میلادی چاپ شده محتاج بـه بررسی و تجدید نظر است و در بـارهٔ سالهای اخیر مطلبی ندارد . چاپ‌جدید کتاب

هم هنوز به حرف م ومشهد نرسیده است . از مدارك شرقی کتاب مطلع الشمس جامع وخوب است وباآن که خالی از غلط ومسامحه نیست منبع تمام نوشته هائی است که بعد از صنیع الدوله در بارهٔ تاریخ و جغرافی تاریخی مشهد نوشته شده است . روش صنیع الدوله تا اندازه‌ای علمی است زیرا هم از مآخذ شرقی استفاده کرده و هم بعضی از نوشته‌های اروپائیها را ترجمه کرده وهم به‌ثبت وضبط آثار تاریخی و مدارك موجود در عصر خودش پرداخته است نهایت چون در کار ثبت وضبط کتیبه‌ها عده‌ای با او همکاری داشته‌اند وآنها همه دقیق وبصیر نبوده‌اند بعضی اشتباههائی درکتاب او هست وبعد هم خیلی در دسته‌بندی مطالب ونظم تاریخی ومنطقی کتاب دقت نکرده است .

برای کتاب شناسی مشهد می‌توان به فهرست جامعی که‌اشترك در آخر مقالهٔ مشهد آورده است مراجعه کرد و من این فهرست را با مقاله‌او درنشریه فرهنگ خراسان از شمارهٔ ٦ و ٧ سال سوم تا شمارهٔ ٥ و ٦ سال چهارم نقل و ترجمه کرده‌ام . در این فهرست‌غیر ازآن که به تمام نوشته فرنکی ها با نام ونشان اشاره شده تقریباً تمام مآخذ شرقی معرفی‌شده است از جمله‌سفرنامه‌ابراهیم بگ وتاریخ طوس او. مشهد الرضوی تألیف محمد مهدی العلوی است که من ترجمه فارسی‌آن را در شماره اول سال هفتم نشریه فرهنگ خراسان نشرداده‌ام . دیگر بیان واقع عبدالکریم است که ترجمه فرانسه آن به سال ۱۷۱٦ میلادی چاپ شده وسفرنامه کربلا به مشهد حسین خان بن جعفرالموسوی درسالهای ۱۲۳٥ و۱۲۳٦ هجری (= ۱۸۱۹ و ۱۸۲۰ میلادی) که نسخه خطی وگویا منحصر به فرد آن درکتابخانه دولتی برلین موجود است . به فهرست اشترك می‌توان کتابهای دیگری راکه اغلب‌آنها در سالهای اخیر تألیف شده است اضافه کرد . ازآن جمله است بدایع الوقایع واصفی که در قرن دهم هجری مشهد را دیده‌و ومطالب جالب توجهی از وضع شهر نوشته است . روز بهان خنجی در مهمان نامهٔ بخارا که در عهد محمدخان شیبانی اوزبك تألیف شده در سال ۹۱٥

هجری به طوس ومشهدآمده ومشهودات خود را به رشتهٔ تحریر کشیده است.

فردوس‌التواریخ بسطامی که در دورهٔ ناصرالدین شاه تالیف شده ظاهراً بر مطلع‌الشمس مقدم است. عین‌الوقایع یوسف‌خان هراتی متخلص به ریاضی از وقایع ابتدایی مشروطه مشهد اخبار جالب توجهی دارد. منتخب التواریخ حاج‌ملاهاشم هر چند تمام آن تاریخ مشهد نیست و مطالب پراکنده زیاد دارد قسمت عصری آن بسیار مفید است ومتأسفانه نسخه‌های چاپی آن غلط‌زیاد دارد. تذکره شرح حال علمای‌خراسان عبدالرحمن مدرس که‌به نام تاریخ‌علمای خراسان در مشهد چاپ شده و مقداری از مطالب آن مأخوذ از کتاب فردوس التواریخ بسطامی است متضمن شرح حال علمای مشهد است (در خصوص این کتاب ونسخه چاپی آن من در شمارهٔ ۹و. ۱ سال چهارم نشریه فرهنگ خراسان مقاله‌ای دارم). انقلاب طوس و حدیقةالرضویه شیخ‌حسن هروی از شاگردان ممتاز ادیب نیشابوری بزرگ وخدمتگزاران صدیق فرهنگ خراسان وبدر فروزان عباس فیض مؤلف در ۱۳٦٤ هجری قمری غیر از مطالب کتابهای قدیم بعضی اطلاعات سودمند دارد.

در عهد سلطنت رضا شاه کبیر که نسبت به در بار ولایت مدار رضوی‌علاقه مخصوص ابراز شد عده‌ای از فضلای مشهد از قبیل‌استاد فیاض ومدرس رضوی وفرخ‌ومؤید ثابتی‌مأمور نگارش کتابی‌درتاریخ‌مشهد وآستان قدس‌شدندومجموعه‌ای پرداختند که به مرحله‌چاپ نرسید و آقای علی مؤتمن درکتاب تازه چاپ خود ازآن استفاده کرده است. کتاب راهنما یا تاریخ آستان قدس‌آقای‌مؤتمن‌اطلاعات مفیدی از تشکیلات اداری وتاریخ آستان قدس‌دارد واز این‌حیث سودمند است.

بعضی از سیاحان ونمایندگان‌خارجی که به‌مشهدآمده‌اند درگزارشهاوسفر-نامه‌های خود مطالب قابل توجهی ذکر کرده‌اند. از همه قدیم ترکلاویخو Clavijo سفیر اسپانیاست که در سال ۱٤۰٤ میلادی (= ۸۰۷ . ه) در دربار امیر تیمور بوده وگزارشی از سفر خود به‌ایران نوشته‌است اشترك‌در دائرةالمعارف

اسلام به یادداشتهای Fraser (۲۳-۱۸۲۲ م) و Conolly (۱۸۳۰ م) و Burnes (۱۸۳۲ م) که سبق تاریخی دارد بیشتر تکیه می کند و می گوید غیر از اینها نوشته های yate و Sykes که در فاصله ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۷ و ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲ در مشهد کنسول بوده‌اند اهمیت بیشتری دارد خان بهادر احمدخان کنسول انگلیس در مشهد نیز مقاله‌ای در مجله انجمن سلطنتی آسیائی سال ۱۹۱۰ دارد که متضمن اطلاعات جالبی است . لکهارت در کتاب شهرهای ایران مقاله‌ای در بارهٔ مشهد دارد که آقای عباس سعیدی آن را در شمارهٔ دوم و سوم مجـــله دانشکده ادبیات مشهد ترجمه کرده است . مقالـهٔ پوپ در کتاب بررسی هنر ایران جالب توجه است و ترجمه این مقاله را آقای محمد علی صبوری درشمارهٔ ۲۹ و ۳۰ نامهٔ آستان قدس نشر داده است .

علاقهٔ شاهان وفرمانروایان بزرگ ایران به شعائر مذهبی یکی از بزرگترین عوامل شکوه و زیبائی روزافزون مشهد بوده است و به طوری که امروز می بینیم آستان قدس رضوی گنجینه‌ای شده است که هر گوشه‌اش حکایت از عشق و ایمان دارد . ازآثار دوره غزنوی مناره و گنبدی است در سنگ بست واقع در جنوب شرقی مشهد که مردم به‌آن قبر ایاز می گویند ولی بطوری که گدار درقسمت دوم از جلد چهارم کتاب آثار ایران وپوپ در جلد دوم بررسی هنر ایران محقق داشته‌انـــد قبرارسلان جاذب سردار بزرگ دوره غزنوی است . قصیده‌ای که سنائی درمدح امام رضاع سروده وقدیم‌ترین شعر موجود در مدح امام هشتم است حکایت از آبادی و وسعت مشهد در اوایل قرن ششم هجری دارد و می رساند که در آن روزگار حرم به قول سنائی مثل کعبه پرآدمی بوده است وعده زیادی از راههای دور به‌زیارت می‌آمده‌اند .

در ازارهٔ حرم مطهر مقداری کاشی لعابی بسیار نفیس هست که متأسفانه در تعمیرهای مکرر جابجاشده ونظم اولیه خود را از دست داده‌است . در این کاشی‌ها غیر از حدیث وروایت و کلمات قصار وآیهٔ قرآن مقداری اسم وتاریخ باقی‌مانده که صنیع-

الدوله تمام آنها را در جلد دوم مطلع الشمس نقل وضبط کرده است. در این کاشی‌ها عبارت «ترکان زمرد ملکه نبت سلطان شهید محمود» و «جری تجدید هذه العماره» وعبارت ناقص «وخمسمائه من الهجرة النبی علیه السلام» هست واز طرفی در کتیبه‌ای سنگی واقع در ممردارالسیاده که تاریخ شعبان ۵۷۷ دارد اسم سلطان محمدبن مسعود ذکر شده است به این جهت پوپ این طورنتیجه گرفته است که سلطان محمد خواهر زاده سنجر بنای حرم را تجدید کرده ودخترش ترکان زمرد همسر سنجر در ۶۱۲ هجری (۱۲۱۵ م) کارپدر راتکمیل وداخل حرم را کاشی کاری کرده‌است ازآثار این ملکه زمرد چند جزو قرآن نیز در این اواخر در کتابخانهٔ آستان قدس شناخته شد که نشانه دیگری از دین داری وخلوص عقیدت این بانوی سعادتمند است. بیشتر کاشی‌های لعابدار حرم کار خانواده هنرمند کاشانی است که شهرت جهانی دارند وبعضی از آثار هنری آنها زینت‌بخش موزه‌های بزرگ جهان است. محمدبن ابی‌طاهر بن ابی‌الحسن که کار او با تاریخ غرهٔ جمادی الاولی ۶۱۲ در پیش روی مبارک باقی مانده وعلی بن محمدبن ابی‌طاهر که محراب کاشی بسیار گرانبهایی از او باقی مانده است دو برادرونوه ابوالحسن بن محمد بن یحیی بن هبة الله الحسینی هستند وآقای ایرج افشار در تعلیقات کتاب عرائس الجواهر تألیف ابوالقاسم عبدالله یکی دیگر از افراد هنرمنداین خانواده شجرهٔ نسب وفهرست کاشی‌های تاریخ دار کار آنها راکه باقی مانده است ذکر کرده است.

صنیع الدوله به اتکای گزارش ابن بطوطه که در ۷۳۴ حرم مطهر رازیارت کرده گفته است مقداری از تزئینات حرم در زمان سلطان محمد اولجایتو و پسرش ابوسعید بهادر از ایلخانان ایران صورت گرفته است ولی چون اولجایتو در ۷۱۶ وابوسعید در ۷۳۶ در گذشته‌اند سنه‌های ۶۱۲ و ۷۶۰ که در صفه شاه طهماسبی و در کاشی کاریهای حرم ذکر شده است با زمان آن دو سازگار نیست و نمی‌دانم نظر پوپ که به تناسب گرایش اولجایتو به تشیع احتمال داده در زمان او تعمیراتی در حرم وگنبد مطهر شده است تا چه اندازه صحیح است. در بقعه پیر

پالان دوز واقع در اول کوچه شور پائین خیابان کتیبه‌ای است باسنه ۹۸۵ واسم ابوالمظفر شاه سلطان محمد خدابنده‌اما تردید نیست که منظور سلطان محمد صفوی است نه اولجایتو واین نکته نیزشایان ذکر است که معصوم علی شاه‌در طرائـــق الحقائق این پیر را با سراج تطبیق کرده است . از زمان شاهرخ پسر امیر تیمـور آثار زیادی در مشهد هست . مهم‌ترین یادگار او مسجد گوهرشاد است که بـا همت همسرش گوهرشاد در ۸۲۱ ساخته شده است . فصیح خوافی در مجمـل می‌نویسد شاهرخ در شعبان ۸۲۱ که ساختمان مسجدبه پایان رسیده‌بود به‌مشهد آمد وقندیل بزرگ طلایی‌به‌وزن . . . ۳مثقال‌تقدیم کرد . در همین‌سفربوده‌است که به دستور شاهرخ در ظاهر یا حومه مشهد آن وقت طرح باغی ریخته‌اندو گویا همین باغ که اسمش چهار باغ شاهی‌بوده‌اقامت گاه‌سلاطینی‌شده‌است که‌بعدها به مشهد آمده‌اند و در روضة‌الصفای ناصری به اقامت شاه عباس در آن اشاره شده است . جای این باغ بدرستی معلوم نیست اما چون کوچه‌ای به اسم چهار باغ ویا بـه لهجه مشهدی چار باغ Chārbāgh در خیابان نـادری هست احتمال می‌رود چهار باغ شاهـی‌در همان حدود بوده ودر آن تاریخ جزوحومه‌شهر محسوب‌می‌شده است . در مسجد گوهرشاد کتیبه‌ای است که قسمتی از آن به خط کم نظیربایسنقر پسر شاهرخ در رجب ۸۲۱ نوشته شده وبقیه‌در تعمیرات مسجدنونویس شده‌است این کتیبه صراحت دارد که گوهر شاد مسجد را از عین مـال خود و از سر خلوص نیت ساخته است . معمار مسجد قوام‌الدین زین‌الدین شیرازی است که درکتیبه مسجد به رسم قدیم واز باب فروتنی او را الطیان یعنی گل کار خوانده‌اند . فصیح خوافی فوت قوام الدین را در غره شعبان ۸۴۲ ذکر می کند ولی خواند میر ۸۴۴ ضبط کرده است وشاید غلطی چاپی در نسخه چاپ‌خیام‌باشد . آقـای‌فرخ درحواشی مجمل فصیح خوافی نمیدانم ازکجا نقل کرده‌است که قوام‌الدین در مدرسه خواف که خود مباشر آن بوده دفن شده است . دیگر از آثار دورهٔ شاهرخ مدرسه‌دو در است که خانم ولولیزابت‌مقاله‌ای‌در بارهٔ آن داردوترجمهٔ‌آن به‌قلم آقای‌احمدمصدق

در شمارهٔ ۵ دورهٔ ششم نشریهٔ فرهنگ خراسان چـــاپ شده است . این مدرسه هم اکنون در بازار زنجیر مشهد قرار دارد وروبه ویرانی است . کتیبهٔ نفیس سر در مدرسه دارد از بین می‌رودوبعضی جاهای آن دیگر خوانده نمی‌شود . صنیع‌الدولـه متن کتیبه را در مطلع‌الشمس نقل کرده است وبه موجب‌آن معلوم می‌شود عمارت مدرسه در محرم سال ۸۴۳ ودر عهد ابی‌المظفر شاهرخ بهادرخان سلطان‌وبه‌اهتمام امیر غیاث‌الدین یوسف خواجه بهادر ساخته شده است . دارالحفاظ ودارالسیاده را صنیع‌الدوله از آثار گوهر شاد دانسته است ولی در کتیبه‌های آن که همه حکایت از تعمیرهای مکرر در عهد شاه سلیمان صفوی وناصرالدین شاه قاجار دارد اسمی از بانی نیست در ایوان طلای صحن کهنه در کتیبه‌ای به امضای محمد رضا امامی وسنه ۱۰۸۵ اسم‌سلطان‌حسین بایقرابهادرخان‌برده شده‌وچون‌امامی‌خوشنویس‌معاصر شاه‌عباس‌بوده‌این طور توجیه‌شده‌است که ایوان‌راسلطان حسین‌بایقراساخته است‌وبعد در عهدشاه‌عباس‌تعمیر کرده‌اندوبه‌دلیل همین کتیبه‌بعضی‌نوشته‌اند که‌صحن کهنه‌در عهدبایقرا احداث شده است. سلطان‌حسین‌بن منصور بایقرا متوفای ۹۱۲ نواده عمر شیخ پسر امیر تیمور از شاهزادگان هنر دوست وخوشنام بـود ووزیرش امیر علی شیر نوایی نیز شاعر وهنر پرور بود بهمین جهت گفته شده است که صحن کهنه را امیر علی شیر احداث کرده و اگر هم کار او نباشد مسلم در تشویق شاه به این کار پسندیده اهتمام کرده است . در همین زمان بوده است که آب چشمه گلسب را که مشهدیها به آن چشمه گیلاس می گویند وقبلا شهر طوس را مشروب میکرد به مشهد آورده و به شهر رونقی بخشیده‌اند این همان جوی خیابان بود کـــه در مشهد به آن جوب خیابون Jubexyābun می گفتند و در نوسازی در شهر رویش پوشیده شد . در زمان شاه طهماسب اول ودر حدود سال ۹۳۵ هجری (= ۱۵۲۸ م) با روئی برای مشهد ساخته شد وبقایای آن که در لهجـهٔ مشهدی بعره Baēra گفته می‌شد تااین‌اواخر باقی‌بود و من‌خودم وقتی‌به دبیرستان فردوسی که تازه در بیرون شهر تأسیس شده بود می‌رفتم این باره را دیده بودم پشتش خندقی بود ودر

بهاران پراز آب گل آلود و سیل می‌شد.

از دوران شاه عباس کبیر آثار زیادی در مشهد وآستانه امام رضا ع باقی مانده‌است. شاه‌عباس چندین بار به‌مشهدآمده و کارهای مفیدی کرده است. درگنبد طلا کتیبه‌ای زرین به خط علی رضای عباسی هست که در آن به آمدن شاه باپای پیاده به مشهد وطلا کاری گنبد اشاره شده است. به موجب این کتیبه معلوم می‌شود در ۱۰۱۰ شروع ودر ۱۰۱۶ تمام شده است. عالم آرای‌عباسی حکایت دارد که شاه عباس در سال ۱۰۱۰ هجری بعد از آن که اوزبکها را شکست داد چون نذرکرده بود پیاده به‌مشهد آمد و تمام زمستان را در آنجا بسر برد. ایوان عباسی در روبروی ایوان طلا نیز از یادگارهای شاه عباس است و کتیبه‌ای به‌خط امامی با تاریخ ۱۰۵۹ دارد. از اینها گذشته در صحن کهنه کتیبه‌های متعددی است به خط امامی و علی رضای عباسی که در آنها اسم شاه ابوالمظفر شاه عباس الصفوی الحسینی بهادرخان ذکر شده است. خیابان اصلی‌وقدیمی‌شهر که از دروازه بالا خیابان تا دروازه پائین خیابان به خط مستقیم ادامه دارد در زمان شاه عباس کشیدة شده است وهنوز نظم هندسی آن که به عقیدهٔ مردم محصول نبوغ شیخ بهائی است وبانبودن‌وسائل کافی‌در آن زمان مغایرت دارد مایه اعجاب وتحسین است. مؤلف عالم آرای عباسی می‌نویسد چون مشهد کم آب بود شاه عباس چندین قنات دایر کرد و مزار خواجه ربیع را تعمیر کرد و برای قدمگاه نیشابور عمارتی نو ساخت. مدرسه خیرات‌خان در ۱۰۵۷ به همت او ساخته شد و چنان که ازکتیبه مسجد گوهر شاد ظاهر است در زمان همو به اهتمام حسن خادم گیلانی و نفقهٔ خواجه جعفر گیلانی تعمیرگردید. دیگر مسجد مقبره است که تا این اواخر کتیبه زیبای آن باقی بود وسپس در نوسازی مسجد برداشته شد. در زمان شاه سلیمان زلزله‌ای شد وخسارتهائی وارد آمد بهمین جهت در آن زمان تعمیراتی شده‌است از جمله‌تعمیر مسجد گوهر شاداست در ۱۰۸۷ که کتیبه‌ای به امضای امامی حکایت از آن دارد. ودیگر تعمیر گنبد طلاست که آن نیز

کتیبه‌ای به خط امامی دارد و در آن تصریح شده است زلـــزله در ۱۰۸٤ روی داده و تجدید تذهیب گنبد در ۱۰۸٦ به پایان رسیده است . گدار در شرح حال و آثار هنری امامی و خانـدان او مقاله‌ای در بخش دوم جلد سوم آثار ایران دارد که من ترجمه آنرا در شماره ۲۵ نامـــهٔ آستان قدس به چاپ رسانده‌ام . اشعاری هم در دار السیاده هست که باز در آن از زلزله وتعمیرات زمان شاه سلیمان سخن رفته است . مصلای مشهد که در ۱۰۸۷ به اهتمام حاج شجاع اصفهانی ساخته شده و کتیبه‌ای به خط امامی دارد نیز از آثار عهد شاه سلیمان است . دیگر ازآثار زمان او کاروان سرای شاه وردی‌خان ومدرسهٔ بهزادیه وسمیعیه با کتیبه‌ای بدون تاریخ ومدرسه عباسقلی خان با کتیبه‌ای از محمد رحیم در ۱۰۷۷ ومـدرسهٔ نواب با کتیبه‌ای از محمد صالح در ۱۰۸٦ و مـدرسهٔ پائین پا با کتیبه‌ای از امامی در ۱۰۸۷ و کاروان سرای دارالزوار با کتیبـــه‌ای از مهـدی مشهدی در ۱۰۸۹ و مدرسهٔ بالاسر با کتیبه‌ای از محمد حسین شهید که در تعمیر سال ۱۲۷۱ نوشته شده ومدرسهٔ پریزاد که در ۱۰۹۱ تعمیر شده قابل ذکر است . در عهد شاه‌سلطان حسین کار مهمی نشده است وفقط در کتیبه‌ای واقع در ممر کفش کن مسجد گوهر شاد به تعمیر مسجد در عهد او اشاره‌ای شده است .

از نادر شاه آثار زیادی در آستانه هست . ایوان طلا و گلدسته‌هـای طلای صحن کهنه از آثار نادری است . در کتیبه‌ای زرین به‌خط محمد علی بن سلیمان رضوی در ۱۱٤۵ واقع در محراب ایوان طلا قصیده‌ای است فارسی از ندیم که نادر افشار را والی ملک خراسان خوانده است . محمد کاظم مؤلف کتاب عالم آرای نادری می‌نویسد بعد از آن که نادر هرات را از تسلط افغانها بیرون آورد به‌تجلیل دربار رضوی‌پرداخت و گفت نذر کرده بودم اگر هرات را فتح کنم گلدسته شاهرخی و ایوان میرعلی شیر را طلا کنم و می‌نویسد من هر روز به تماشا می‌رفتم و دیدم استاد علی نقی مشهدی که معمار بود زمین را به قدری گود کرده بود که عمله‌ها در ته آن به اندازه گنجشگی دیـده می‌شدند در همین کتاب آمده است که نادر

سنگابی‌از هرات آورد ونهری از مزرعه گلستان به مشهد کشید و در داخل صحن کهنه حوضی ساخت و نزدیک چهار باغ مقبره‌ای ساخت وگویاحمام‌و مسجد و آب انبار مقبره که اکنون در خیابان‌نادری نزدیک آرامگاه نادر باقی است‌بقایای ابنیهٔ او باشد .

در عهد قاجـاریه غیر از بعضی تعمیرات کار مهمی صورت نگرفته است. صحن نورافتح علی شاه قاجار ساخته است ودر کتیبه‌های‌این‌صحن که اغلب به‌خط محمد حسین شهید مشهدی است به این‌نکته‌اشاره شده است. در زمان ناصرالدین شاه هم تعمیرات نسبة زیادی شده است و کتیبه‌های زیادی از زمان او در بیوتات حرم مطهر باقی است .

بحث دربارهٔ کارهای مهمی که در دوران دودمان پهلوی‌شده‌است وقت و مجال بسیارمی‌خواهد. از آن گذشته آن آثار را همه دیده‌ایم‌واز آن‌ها خبر داریم. هرآدم‌منصفی‌وضع‌مشهد وآستانهٔ‌فعلی‌را باقدیم‌مقایسه کندمتوجه‌می‌شود که‌در هیچ دوره‌ای‌این همه عمران وآبادی واهتمام‌نشده است. من‌خودم‌بچه‌بودم که‌شبهاچراغ نفتی روشن ودرکوچه‌ها آویزان می‌کردند . آب خیابان را که معجونی کثیف بود در آب انبارها می‌کردند و با مشک به خانه‌ها می‌بردند. زمستانها که گوشت کم می‌شد در اغلب خانه‌ها گوسفند قورمه می‌کردند . کوچه‌ها خاکی و در زمستان منجلاب بود فقط یک دبیرستان دولتی به اسم دانش داشتیم . بالا خیابان وته خیابان و نوقان دروازه داشت و شبهـا می‌بستند . فساد و نا امنی در شهر به قدری زیاد بود که مردم اول شب مثل مرغ به خانه می‌رفتند. یخ از یخدانهای طبیعی تهیه می‌شد وپراز کثافت بود وبسیاری از این قبیل که شاید برای نسل امروزباور کردنی نباشددرصورتی که‌امروز چنان که شاهنشاه آریامهر فرموده‌اند مشهدعروس شهرهای ایران شده است .

برای این که تاریخ مشهد ناقص نباشد اشاره زودگذری به حادثه‌های تلخ ضرورت دارد : غزها در ۵۵۷ هجری (ـ ۱۱۶۱ . م) ومغولها در عهد غازان به

سال ۶۹۵ یا ۶۹۶ (= ۵ - ۱۲۹۶ . م) واوزبکهاتحت فرمان شیبانی خان اوزبک در ۹۱۳ (= ۱۵۰۷م) وباردیگر در سال ۹۵۱ (= ۱۵۳۵ . م) به فرمان محمد اوزبک وعبدالمؤمن اوزبک در ۹۹۷ . ه (= ۱۵۸۹م) مشهد را غارت و خراب کردند حتی نوشته‌اند کسان عبدالمؤمن به قدری آدم کشتند که‌قتل گاهی به‌وجود آمد وگویا قبرستان قتلگاه که هنوز آثاز آن کمابیش باقی‌مانده است یادگار آن ایام باشد . ملک محمود سیستانی در ۱۱۲۲ وابدالی‌ها در ۱۱۳۵ (= ۱۷۲۲ م) واحمد شاه درانی در ۱۱۶۷ (= ۱۷۵۳ . م) منشاء حوادث ناگواری شدند . قبایل چادرنشین ترکمن از اوایل سال ۱۲۴۱ (= ۱۸۲۵ . م) که حکومت قاجار ضعیف شده بود به تاخت وتاز پرداختند . راه مشهد وتهران راناامن کردند. اگر کسی بخواهد از وضع نابسامان آن وقت ورفتار ترکمن‌هامطلع بشودباید کتاب حاجی بابای اصفهانی را بخواند . این که هنوز در مشهد بقایای دالانهای تاریک وکوچه‌های پر پیچ وخم وحیاطهای گود وهشتی‌های تنگ وسردرهای کوتاه دیده می‌شود یادگار زمانی است که مردم از ترس غارتگران و سواران بیگانه به ایـن تدابیر متوسل می‌شده‌اند . فتنهٔ سالار در تاریخ مشهد معروف است . محمد حسن خان سالار پسر آصف الدوله عموی‌شاه به اغوای اطرافیان سودجو بر علیه حکومت مرکزی قیام کرد ومدت چهار سال از ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۶ وضع مشهد را آشفته‌داشت وبالاخره بدست سلطان مراد حسام‌السلطنه که از طرف ناصرالدین شاه مأمور دفع غائله خراسان شده بود شکست خورد ودر ۱۶ جمادی‌آلاخر سال ۱۲۶۶ محاکمه وکشته شد . قصیده معروف قاآنی باحسن ختام « گرمریدی جوی‌ازین درگه وزین سلطان مراد » که ماده تاریخ نیز هست در مدح همین حسام‌السلطنه سروده شده است .

دیگر از حوادث تلخ مشهد فتنه‌ای است که در زمان حکمرانی آصف‌الدوله الله یارخان روی داد . نادرشاه صد خانوار یهودی را از قزوین به مشهد آورده‌بود

که در محلهٔ مخصوصی زندگی می‌کردند . روز عید قربان سال ۱۳۱۰ هجری (۱۸۹۳ . م) مردی یهودی که دستش زخم شده بود و بیماری جلدی صعب ـ العلاجی داشت به تجویز طبیب عامی سگی را می‌کشد که دستش را در امعاء و احشاء خون آلود سگ گذاشته ومعالجه کند. مردم این را می‌بینندوچون مصادف‌با روز عید قربان بوده است توهینی تلقی می‌کنند وفتنه‌ای بر پا می‌شود که یوسف خان هراتی شرحش را در عین الوقایع نوشته است . بعد از آن حادثه یهودیها از ترس مسلمان می‌شوند وشاید هم بعضی صدمه می‌بینند بهمین جهت به آنها جدید الاسلام گفته شد واز آن وقت کلمه جدید به معنی یا معادل یهودی در مشهد متداول گردید .

چند قحطی واپیدمی در مشهد روی داده است که محصول خشکسالی وکمبود مواد غذایی وناامنی وگاهی تحریک عمال دولتی قدیم بوده است . قحطی ۱۲۸۸ هجری(۱۸۷۱ .م) که می‌گویندمردم علف‌وخون وحتی سگ‌وگربه رامیخوردند در شرح حال مرحوم نصرت به تقریر خودش که آقای محمود فرخ در ابتدای کتاب فروزنده چاپ کرده شعری از قول او نقل شده که ماده تاریخ است :

گرانی که آدم‌خوری باب گشت هزارودویست است وهشتادوهشت

وچند قحطی دیگر مثل گرانی سال ۱۸۷٤ . م (۱۲۹۱ . ه) به قول اشترک در دائره‌المعارف اسلام‌و۱۳۳۳ و ۱۳۳٤ به قول آقای فرخ ووبای بعد از جنگ بین‌الملل اول وگرانی سال ۱۳۳۹ مشمشمه یا نوعی گریپ خطرناک در همان سالها .

از آخرین حوادث ناگوار مشهد قیام کلنل محمد تقی خان پسیان رئیس ژاندارمری خراسان است که در سال ۱۲۹۹ شمسی به‌مشهد آمد و بر علیه حکومت مرکزی‌قیام کرد وسرانجام در یازدهم میزان سال ۱۳۰۰ شمسی در تپه‌های جعفر آباد نزدیک قوچان جان بر سر اشتباه گذاشت . در بارهٔ واقعهٔ مسجد که

در ۲۰ تیر ۱۳۱٤ شمسی روی داد چون اطلاع کافی از آن در دست نیست با آن که مرحوم هروی وفیض واحتشام رضوی مطالبی نوشته‌اند نمی‌توان بحث دقیق و وعلمی کرد آنچه مسلم است همیشه جهل وتعصب عوام عامل این قبیل حوادث بوده است .

دکتر محمد جواد مشکور

وقفنامهٔ مظفریه مسجد کبود تبریز

این مسجد که از ابنیه تاریخی دورهٔ پادشاهان قراقویونلو بشمار میاید با مدرسه ومقبره و جمیع عمارات ملحق به آن بنام ابوالمظفر جهانشاه بن قرا یوسف (۸۳۹ - ۸۷۲ ه) مظفریه خوانده میشده است. حافظحسین کربلائی در روضات الجنان وجنات الجنان در باره این تأسیسات عظیم می‌نویسد :

« در درآمد تبریز جانب شرق که خیابان گویند ، عمارتی است در کمال لطافت و نیکویی موسوم به مظفریه از مآثر ابوالمظفر جهانشاه بن قرایوسف‌بن توره قستی بن بیرام خواجه‌ترکمان ، گویا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محترمه خاتون جان بیکم انار الله برهانها بنا شد ومشاره الیها که بسیار خیرو صالحه و عفیفه بود ، در همان بقعه مدفون است » (۱) . بنا به قطعه کاشی معرقی که سال گذشته در پایه جنوبی طاق شبستان سمت راست کفش کن پیدا شده‌وعبارت : «بسرکاری عزالدین تابوچی‌بن ملک» بر آن نقش گشته ، معلوم میشود که این‌بنای عالی بسرکاری ونظارت عزالدین‌دربان بانجام رسیده است .ویرانه‌های این مسجد اکنون در محله خیابان در سمت شمال شاه راه‌تبریز به تهران واقع‌شده ودر تداول ترکی «گوی مسجد» بنی‌مسجد کبود خوانده می‌شود که نامی است مأخوذ از صفت بناوکاشی‌های آبی رنگ آن .

خوشبختانه وقفنامه این بنای عالی اخیراً درکتابخانه‌های سلطنتی پیدا شده واین خطابه در پیرامون آنست .

خلاصه وقفنامه نام این وقفنامه صریح الملک است و در چندجای کتاب صریحاً آن اسم ذکر شده است ومعمولا اینگونه اسناد دولتی را صریح الملک میخوانده‌اند.

این وقفنامه در سال ۱۲۶۵ هجری در دارالسلطنه تبریز ابتیاع، وبه‌توسط امیر نظام گروسی به خزانه سلطنتی فرستاده شد سواد دستخط مرحوم امیر نظام که در بالای ورق اول کتاب صفحه (ب) مرقوم رفته از اینقرار است :

بسمه تعالی - این کتاب مستطاب صریح الملک بر حسب امر قدر قدرت جهانمطاع اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه‌صاحبقران السلطان المظفرالمؤید ناصرالدین شاه قاجارخلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین برهو احسانه بابلاغ جناب‌مستطاب‌میرزاعلی خان‌امین الدوله العلیة‌العالیه‌رئیس دارالشوری‌الکبری بدستیاری این چاکر درگاه از وراث مرحوم حاجی میرزاباقرخطیب باشی آذربایجان دریافت شد ه بدارالخلافة الباهرة فرستاده شد وعدد اوراق‌آن سیصدوشصت‌وسه ورق است . دوم یکشنبه بیست‌وپنجم شهر صفریکهزاروسیصد وپنج هجری ۱۳۰۵ ه) وانا‌العبدالله‌ولة‌البهیة‌العلیه حسنعلی‌الگروسی (مهرامیر نظام) .

وزن این کتاب در حدود شش کیلوگرم وطول وعرض آن با جلد ۳۷×۲۷ وضخامت آن با جلد ۹/۵ وبدون جلد ۸/۵ سانتیمتر است وهر صفحه یازده سطر دارد جلد آن از چرم ممتاز پشمی وپشت‌وروی‌آن در هر طرف در پنج محل بطور عمودی تذهیب شده است وتحت شماره ۲۴۵۸ به ثبت‌اداره بیوتات‌سلطنتی‌رسیده ودر اطاق اسناد دولتی مضبوط است .

این وقفنامه را فقیه وعالم زمان شیخ نجم‌الدین اسکویی در ظهرآن مجلد به شرح زیر تصدیق وتأئید کرده است :

الله حی

ثبت وتحقق بماهو طریق‌الثبوت وطریق‌التحقیق شرعاً ان الخاقان‌الاعظم الاعدل الاعلم سلطان السلاطین العرب والعجم مالک سرالخلاقه بالاستحقاق ناشرالویه‌المعدلة فی‌الافاق‌المظفر من‌السماء المنظورعلی‌الاعداء هادم اساس

الجور والظلم و الفساد . معهد قواعدالشریعةفی البلاد المجاهد فی‌سبیل‌الله‌المؤید من عندالله‌الموفق بتوفیق‌الله السلطان جهانشاه خلدالله خلافته و سلطانه واوضح علی‌العالمین بره واحسانه ، وقف وتصدق علی‌مصالح ابواب البرالمذکورة فی‌هذه الوقفته بحدودها بعد ان تملکهاابدالله ظلال معدلته بمبایعات شرعیه‌ومملکات سمعیه حسبما نطقت بها تمسکات شرعیه وانی نفذته وامضیته مسؤلا ، حرره الداعی‌للدولة الباهره افقرالعباد نجم‌الدین الاسکوئی مولدا ثم‌التبریزی مسکناو منشأ عفی‌الله عن هفواتة بالنبی وآله فی‌شهور سنة تسع‌وستین وثمانمائه (۸۶۹)[۲]

این وقفنامه به عربی است وچنین‌آغاز می‌شود :

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ذلک من‌فضل‌الله علینا ، الحمدلله‌العلی‌القادرالولی الناصرالملی‌القاهرالغنی‌الشاکر ....(۳) «بعد از حمد خدا ونعت رسول اومحمد (ص) و ستایش «السلطان جهانشاه» وذکر امثال‌وآیات وشواهدی در بی‌ثباتی دنیا .... می‌نویسد که جهانشاه به همسر و زن خود خاتون جان خاتون معروف به بیگم بنت صاحب‌الاعظم غیاث‌الملة والدین ، امر فرمود که بقعه‌ای را که مشتمل بر ابواب خیرات ومبرات باشد بنا کند . واین بقعه در بیرون شهر تبریز در دروازه جدید در محله پس کوشک درجائی‌بنام «فخرآزاد» ساخته شدآن‌عمارتی عالی و رفیع‌البنیان است و مشتمل بر مسجدی وقبهٔ (گنبد) شامخی است که آن زن آنرا برای مدفن‌خود وفرزندانش وشوهرش‌در نظرگرفته است. و نیز مشتمل‌بر خانقاهی است که در باغی پرگل وریحان قرارگرفته واطاقها وغرفه‌های تابستانی وزمستانی دارد وآنها را محلی برای ذکر وتسبیح خداوند قرار داده ، وقف علماء وفقها ومتصوفه وزهاد کرده است.

ونیز آن بقعه مشتمل برقناتی است که متصل به خانقاه مذکور است که است آنرا باگنبدی که بر دهانهٔ آن ساخته و دو حوضی که زیرآن قبه است وقف بر جمیع مسلمین کرده است (۴)

موقوفات داخل شهر تبریز

اما املاکی راکه‌در داخل تبریز واقع است ووقف این بقعه کرده از این قرار است :

۱- حمام معروف به حمام صباحی در شهر تبریز در نزدیکی بازارسمساران.

۲- باغی که معروف به «لیلوا» است ودر بیرون شهر در خارج‌دروازهٔ «نهاد مهان» (مهاد مهین؟) می‌باشد و محدود به باغ «توخیذ» و بباغ ورثه سدید الطبیب وباغ احمدآباد وامیر منصوربن اخی زاهد ، وباغچه خواجه مطهر ، به بباغ کولخید ، وبکوچه «نوخیذ» وبه کوچه «لیلوا» است که روی هم منقسم بر هشت قسمت است که‌هفت قسمت آن محدود به حدود مذکور از موقوفات سلطان ویک قسمت آن ملک امیر منصوربن اخی زاهد است .

۳- باغ برج که متصل بباغ لیلوا وباغ‌بیلچن ، وباغ نوخیذ وباغ‌سدالدین طبیب است (۵)

٤- باغ نوخیذ ، که حدود آن متصل به باغ برج وباغ شیخ تاج‌الدین و باغ قاضی‌آباد «وباغ محمودآباد ، وباغچه خواجه مطهر وباغ لیلاباد است .

۵- باغ احمدآباد در دروازه نامبرده ومحدوده بباغ لیلوا وبه زمین شادآباد وکوچه حجاران ، وباغ‌خواجه یوسف.

٦- باغ معروف به باغچه خواجه مطهر محدود با باغ لیلوا وباغ نوخیذو باغ قاضیاباد ، وکوچه نوخیذ .

۷- یازده سهم‌از چهارده سهم‌قنات معروف به لیلوا که‌دهانه آن درنزدیکی گنبد «جفیان» ظاهر شده وانتهای چاههـــای آن نزدیک غار معروف به محمد ختایی است .

۸ - ربع از قنات معروف به صدریه که دهانهٔ آن در باغ معروف‌به صدریه وانتهای چاههای آن در جائی بنام قلاقه‌نشین » است (٦)

۹ - هفده سهم مشاع از اصل هفتادودوسهمم قنات معروف به نوخیذ که دهانه آن در استخر باغ نوخیذ آفتابی میشود .

۱۰ - قناتی که معروف به نورین است از قنوات‌دروازه مذکور .

۱۱ - جمیع حریم قنات معروف به قنات پیلتن ، از قنوات دروازهٔ مذکور .

۱۲ - ثلث وطسوج مشاعی از قنات معروف به « سدول » که حسین آباد نامیده می‌شود واز قنوات دروازهٔ مذکور است .

۱۳ - ربع مشاع از قنات معروف به « برز ناو » در دروازه مذکور . قنات پیلتن در باغ پیلتن آفتابی می‌شود وچاههای آن ده کججان به سد ول ادامه می‌یابد .اما قنات سدول ، وقنات برزناو ، بین راه کججان ، و«هوزه بران » آفتابی شده و چاههای سدول به راه هوزه‌بران ، وچاههای برزه نا به موضع سدول کشیده می‌شود (۷)

۱٤ - همه زمینهایی که « محمد آباد » خوانده می‌شود و بیرون از دروازهٔ «ویجوبه» نزدیک « حکماباد » که‌محدود به زمین‌محمدآبادمی‌باشدوآن ازموقوفات «مدرسه محمودیه» و «باغ نومو» معروف به خواجه پیر حسین بن خواجه ناصر - الدین عمر ، در راه « شنب عتیق » در زمین « ربیباد » است.

۱۵ - همهٔ عمارت باغ معروف به « شمساباد » به دروازهٔ مذکور در موضعی که از سه طرف محدود به اراضی حکماباد ، واز جهتی محدود به اراضی محمدآباد است وآن از جمله موقوفات « مدرسه محمودیه » و«باغ خلفان » وباغ « نوموی » مذکور است .

۱٦ - همه اراضی که « ربیباد » خوانده می‌شودوبه دروازه مذکور واقع است وحدود آن متصل به اراضی موقوفه محمدآباد ، واراضی صدرآباد است .

۱۷ - همه عمارت باغ محمدآباد بدروازهٔمذکور، وزمین این باغ ازموقوفات مدرسه محمودیه است (۸)

۱۸ - سه سهم از هفت سهم قنات معروف به محمدآباد از قنوات دروازهٔ

ویجویه ، که دهانهٔ آن در باغ خلفان آفتابی می‌شودوچاههای آن‌به‌دروازهٔ «طاق» منتهی می گردد . واین هفت سهم عبارت از هجده سهم از چهل و دو سهم است.

۱۹ - همهٔ باغ بزرگی که معروف به باغ « خلفان » واقع‌به‌دروازهٔ مذکور در نزدیکی « حکماباد » است وحدود آن به باغ محمدآباد ، وشمس‌آباد ، واراضی « ماره » واراضی « نزه‌زار » وراهی که به شنب عتیق میرود محدود است .

۲۰ - همه اراضی واقع در « حکماباد » که بیرون از دروازه ویجویه است یا قناتی که معروف به قنات « حکماباد » است و آن قطعه زمینی معروف به زمین « بخش ضیا » است که به کوچه‌های صدرآباد واز دو جانب به سقاخانه (۹) صدر آباد وزمینی که معروف به امیر زین‌العارفین است محدود می‌باشد .

۲۱ - ونصف اراضی واقع در موضع مذکور که از دو جانب محدود به‌سقاخانه صدر آباد وزمین معروف به امیرزین‌العارفین وبه زمین معروف‌به خواجه حسن سفریجی محدود است . این زمین کشتزار هشتادمن ، وزمین اول کشتزار صدمن ازگندم است (۱۰)

۲۲ - زمین معروف به « باغ برج » که از دو جانب به سقاخانه احمدآباد بزمین معروف به صاحب الاعظم السعید تاج الملهٔوالدین آقا اخی ،وبزمین خواجه علی تاجر ، وبزمین مولی الاعظم نظام کاشی محدود است ، وآن کشتزار یکصد و چهل من می‌باشد.

۲۳ - همهٔ زمینهایی که موسوم به « تیم‌بخش » است ومحدود به ملک خواجه علی تاجر که نیز معروف به « قراباد » می‌باشد ومحدود به اراضی حکماباد واراضی خواجه حسن سفریجی ، وسقاخانه صدرآباد ، وسقاخانه عزآباد است .و کشتزار سی‌من ازگندم می‌باشد .

۲٤ - اراضی ماره بزرگ محدود بباغ خلفان وباغ نوموعمرآباد ، وباغ شمساباد ، وملک ماره بابا احمدان ، وآن کشتزار دویست وهشتاد من است (۱۱)

۲۵ - زمین معروف به ماره کیارکه از دو جانب محدود ، بزمین برزا ، و

تاج باد ، وماره دوله ، می‌باشد وآن کشتزار دویست وسی‌من است .

۲٦ - زمین معروف به خواجه فتح‌الله بهشتی ، که محدود بباغ برج ، وبه ملک نظام کاشی ، به زمین موقوفه قاضی ، و برزمین مرحوم سعیدآقا اخی ، و آن کشتزار چهل من است .

۲۷ - زمین واقعه در حکماباد ومحدود به سقاخانه صدرآباد وموقوفات قاضی زمین شیخ ابی‌یزید وکشتزار شصت من است .

۲۸ - زمین جدا شده از ماره کوچک که کشتزار یکصد و پنجاه من است و محدود به کوچه‌های صدرآبـــاد و اراضی شمساباد و ماره بزرگ ، زمین امیر زین‌العارفین ، زمین شیخ ابن زید حمامی وبقیه اراضی ماره کوچک است (۱۲) .

۲۹ - زمین ماره بزرگ که کشتزار دویست من است ، وبه شمس آبادواقع است ، وزمین ماره کوچک .

۳۰ - زمین جدا شده از ملک صلاخان که کشتزار یکصدوبیست من است وبه ملک صالحان متعلق به کمال‌الدین ، وملک صدرآباد ، وراه صدرآباد ومحمد آباد وشمس‌آباد محدود است .

۳۱ - زمینی که معروف به « دوله ماره کوچک » است وکشتزار چهل من می‌باشد وبه زمین امیر عارفین وشرکاء او و بزمین شیخ ابی یزید حمامی وبزمین قاضی‌آباد (قاضیاباد) وزمین ماره بزرگ محدود است .

۳۲ - زمینی که از زمین صلاخان جدا شده وکشتزار یکصدوبیست من است ومحدود به زمین شمساباد و به قطعهٔ‌ای که از زمین صلاخان وسقاخانه صدرآباد است .

۳۳ - زمینی که از ملک ماره کوچک جدا شده وکشتزار ، شصت من است وحدود آن متصل به زمین ماره بابا احمدان ، وزمین ماره برزگ ، وزمین ماره دوله وزمین امیر زین‌العارفین وشرکاء او می‌باشد (۱۳)

۳٤ - زمین محدود به ملک خواجه حسن سفریجی، وموقوفات شیخیه کججیه

زمین نظام کاشی، وزمین امیر زین العارفین و شرکاء اوست، و کشتزار شصت من است.

۳۵ - زمینی که کشتزار چهل من است و ازیک‌طرف بزمین موقوفه ، واز جهت دیگر بزمین شیخ ابی یزید حمامی ، وباغ برج محدود است .

۳۶ - زمین احمدآباد وآن کشتزار سیصد من است ومتصل بزمین صاحب السعید خواجه ناصرالدین عمرو زمین معروف به کوشک امیر قتلغشاه ، و بزمین امیر اوزون شمس الدین ، وبناء برج است .

۳۷ - زمینی که کشتزار سیصدوشصت من است ومحدود به زمین کوشک امیر قتلغشاه وزمین عزآباد ، واز دو جانب محدود بزمینی که از موقوفات شیخیه ، ویزمین موقوفات قاضیان صالحی می‌باشد .

۳۸ - زمینی که کشتزار یکصد و بیست من است و محدود به سقاخانهٔ صدر آباد و زمین بخش ضیاء و به راه صدرآباد می‌باشد.[۱۴]

۳۹ - زمینی که کشتزار هشتاد من است و محدود به سقاخانه حکماباد و بزمین ورثه شیخ ابی یزید حمامی‌است .

۴۰ - زمینی که کشتزار شصت من است ومحدود براه صدرآباد ویزمین ماره کوچک ، بزمین شیخ ابی یزید ، به سقاخانه ماره است .

۴۱ - زمینی که محدود به اراضی عزآباد ، ونیم بخش ، وسقاخانه صدرآباد وراه صدرآباد است .

۴۲ - زمینی که کشتزار پنجاه من است ومحدودبه زمین خواجه علی تاجر از موقوفات سلطانی ، وبموقوفات قاضی ، وبه زمین احمد آباد وباغ برج است .

۴۳ - سی‌ودو « هفتوی » و نصف « هفتوی » از اصل چهل‌وهشت «هفتوی» از حریم قنات معروف به قنات حکماباد که دهانه آن در نزدیکی حکماباد آفتابی شده وچاههای آن یک رشته به خان‌المولی لطف الطبیب ، رشته دیگر به نزدیکی کوچه عالم ناسک خواجه فقیه زاهد منتهی می‌شود (۱۵)

فصل دوم املاك واقع در توابع تبریز

۱ - سراة ۲- القرنه : مشهور به دودزان ۳ - قریه رزلق از قراء ناحیه زرند

از نواحی سراة ٤ ـ قریه بارداران ، از قراء برآغوش از اعمال شهر سراة ٥ ـ قریه‌ـ باسنیق از قراءخان برآغوش از نواحی شهر سراة ٦ـ قریه باشتق که آن را اشتلق گویند از توابع خان بر آغوش (١٦)

در فصل سوم نام این قریه‌ها آمدهٔ است :

١ ـ فخرآباد ، از قراء صحرا از اعمال تبریز ٢ ـ زمین معروف به بوشان . ٣ ـ زمین معروف به اراضی فقیه ٤ ـ زمین معروف به‌اراضی‌هراوجان ٥ ـ زمینی که یلمان خوانده می‌شود . ٦ ـ زمین معروف به راه رواسبحان ٧ ـ زمین معروف بـه خواجه‌کرشت ٨ ـ زمین معروف به حلان ٩ ـ زمین معروف به‌کویین دشت ١٠ـ زمین معروف به آسیـا ١١ ـ زمین معروف به هراوج قضاه ١٢ ـ زمین معروف به اهمقیه ١٣ـ زمین معروف بـه اراضی اصیلان (١٧) ١٤ ـ دمنیان ١٥ ـ نیمه نره ١٦ـ سنیکنانه ١٧ـ اخی‌باله ١٨ـ اشترود ١٩ـ پیرزن ٢٠ـ باغ‌صنعت ٢١ـ اخی‌رز ٢٢ ـ اخی احمد تاش ٢٣ ـ باغچه بابا احمد ٢٤ ـ باغچه فضلان ٢٥ ـ باغ کوک ٢٦ ـ بـــاغ موزه دوزان ٢٧ ـ اشتردوک ٢٨ ـ باغ اصیلان ٢٩ ـ باغ سوزن‌کنان ٣٠ ـ باغ محمود شاه (١٨) ٣١ ـ باغ قارونی ٣٢ ـ کوچه قارونی ٣٣ـ کوچه فضلان ٣٤ ـ باغ زکی ٣٥ ـ زمین‌کاک ٣٦ ـ باغ برزین کمران ٣٧ ـ باغ حاجیان ٣٨ ـ خرمنگاه ٣٩ ـ باغ دیلان ٤٠ ـ باغ اصطرخ ٤١ ـ قنات بلوق از قنوات فخرآباد که در زمین سکیانه آفتابی شود وچاههایش تا به قریه اهمقیه می‌رسد . ٤٢ ـ قنات معروف به حاجب (١٩) که‌در زمین‌باو آفتابی‌شده وچاههایش تا قریه « جولان دزق » کشیده می‌شود .

٤٣ ـ جوی جـــدید معروف به انشاء مولی حاکم اعظم قاضی عبدالملک حدادی شیبانی که از نهر سراة رود منشعب است وبه نزدیکی ممدآباد (یل ممد آباد) در اراضی اطراف تبریز جاری است و از قریه رواسبحان وخواهنبر می گذرد .

فصل چهارم املاکی که درجایهای مختلف تبریز وآذربایجان پراکنده است

١ ـ قریه هیروی ، از قراء مهرانرود من اعمال تبریز ٢ـ قریه‌زرنق ٣ـ قریه

مردناب ٤ ـ قریه فهوسفنج ٥ ـ قریه بیرق ٦ ـ قریه سفین سره ، از قراء مهرانرود از نواحی تبریز ٧ ـ قریه کرناب ٨ ـ قریه خوشاب ٩ ـ قریه سرسکان (سراسکند؟)[٢٠] ١٠ـ زمین کئوجه ١١ ـ قریه کندرو ١٢ ـ قریه محمد آباد ١٣ ـ قریه سعید آباد ١٤ـ باغ یاقوت ١٥ـ شاه آباد علیا ١٦ـ قریه‌باوتکین ١٧ـ برکشاط از اعمال‌ارسبار ١٨ ـ قریه ملک یونس ١٩ ـ قریه بره دره ٢٠ ـ سنگی که اژدها داشی خوانند ٢١ـ قریه سالور ٢٢ ـ اندرآب ، از نواحی‌بشکین [٢١] ٢٣ ـ نهر ییلقان منشعب ازارس ومن‌جملة‌الاملاک :

١ ـ قریه نسوز من قری هشترود از اعمال مراغه در جایی بنام رودخانه آی دوغمش ٢ـ قریه‌سنجه‌از قراء هشترود ٣ـ قریه دیکان که جدیدا قره‌وران خوانده می‌شود از نواحی‌هشترود[٢٢] ٤ـ کوکرچنلک از قراء هشترود ٥ ـ قریه فیزه‌ویران ٦ ـ قریه کوشاب ٧ ـ قریه نحستار ٨ـ قریه بولاغ که ینکجه خوانده شود ٩ـ قریه قره آغاج ١٠ ـ قریه زاویه جوک ـ از قراء هشترود ١١ ـ قریه بیات از قراء هشترود ١٢ ـ قریه مصقلی از قراء هشترود ١٣ ـ رودخانه سیاه‌کلاه ١٤ ـ قریه ترخان ١٥ ـ قریه یوزآباد ١٦ ـ قریه زربیل [٢٣] ١٧ ـ قریه آغاجری ١٨ ـ قریه لمسان ، از ناحیه هشترود ١٩ ـ قریه اغجه‌کینتی ، از قراء هشترود ٢٠ ـ قریه وسینه ٢١ ـ بزه‌دیکار ٢٢ ـ ایاز سرخاب ٢٣ ـ بایقران از قراء هشترود که سابقاً نحور نـــام داشت ٢٤ ـ اراضی تلخاب ٢٥ ـ قریـه‌کنجان ٢٦ ـ قریه دزکاه ـ ٢٧ ـ خرم‌آباد ٢٨ ـ قره بالغ ٢٩ ـ ساروجه ٣٠ ـ حسین لان ٣١ ـ کیکه هله ٣٢ـتولکته (توکلته) ٣٣ـ حسن کینتی[٢٤] ٣٤ ـ قریه نولق ٣٥ ـ قریه احمدلو ٣٦ ـ قواخ‌لو ٣٧ ـ دیحدی ٣٨ ـ قراباد ٣٩ ـ قریه خراسانی ٤٠ ـ کج کباب ٤١ـ صومعه ٤٢ـ خجستان ٤٣ـ دیجه‌تاب ٤٤ـ کشه‌خید ٤٥ـ ارغناب ٤٦ـ کلغا ٤٧ـ ونستنق ٤٨ـ وهرانی ٤٩ـ وزدناب ٥٠ـ سهند ٥١ ـ ساچ ایاغ ٥٢ ـ یالغوز آغاج ٥٣ ـ ارختو ٥٤ـ کلتو ٥٥ـ آغ‌چشمه ٥٦ـ کرزنه ٥٧ـ کاروان ٥٨ـ افشینه ٥٩ ـ آغاجری بقلی ٦٠ـ قلعجوق ٦١ـ ویران جه‌کنت (طاس لولجه) ٦٢ـ کوکر

حسین‌لک ۶۳ - جرغـلان ۶۴ - قـزلجه(۲۵) ۶۵ - تیکان لو ۶۶ - لوهل جوک ۶۷- طاطاب ۶۸- هرناباد ۶۹- شیخاباد ۷۰- قتن‌قو ۷۱- باریک آب ۷۲- عمرآباد ۷۳ - کورناباد ۷۴ - قوشجی ۷۵ - ارباد ۷۶ - باغ زیارت ۷۷ - کون تو ۷۸ - خرم درق ۷۹ - شبیلومن توابع لیلان (۲۶)

اما املاکی که درشهر تبریز و بلهجان واقع است :

۱ - صالحان باو ۲ - یونجه لغ ۳ - نهر شاهباد ۴ - قنات مزرغ از قنوان - بلهجان علیا ۵ - کنل نشاندن ۶ - شهرستان رشیـدی ۷ - برج فتح آباد (۲۷) ۸- زمین جعفردولق در تبریز در دروازه آهنین در محاذات پل عمردیو ۹- قنات کبودان ۱۰- خانه زغال‌لان ۱۱- محله سرانکش (۲۸) ۱۲- حمام امیر علی بدروازهٔ ماهانغلق دربازار مهادین ۱۳- خان (کاروانسرا) اسفندیار ۱۴- بازارتا کهان یاسوق السکاکین ۱۵- محله پس کوشک[۲۹] ۱۶- درب ویجویه ۱۷- بریان خانه ۱۸- باب السنجار (سنجاران) ۱۹- راه‌بنه‌ووژه. ۲۰- حمام اخی احمدشاه بدروازه ویجویه[۳۰] ۲۱- دکان معروف به گوشت خانه ۲۲- باغ سواران در ربع رشیدی بیرون دروازه اعلی ۲۳ - کوچه خواجه مجد- الدین ۲۴ - باغ نقاشان در ربع رشیدی(۳۱) ۲۵ - محله فخرآزاد ۲۶- خان سدلان در محاذات مسجد جامع عتیق ۲۷ - کوچه دولتشاه ۲۸- خان اخی یادگار در محله پس کوشک (۳۲) ۲۹ - باب ماهانقلق ۳۰- فالیز امیر عبدالله ۳۱ - خان اخـــی یادگار ۳۲ - زمین جعفردولق ۳۳ - قنات کریمان در قریه بارنج از ناحیه مهرانرود که دهانه آن در باغ ابی اسحق آفتابی شده چاههایش تا حاجی بنام ننیکش - ادامه پیدا می کند.

اما املاکی که در دید من (دیدمر) از اعمال تبریز واقع است :

۱ - جوی‌زیر ۲ - باغ پشت راه دهخوارقان ۳ - خاتون آباد ۴ - بیگم‌آباد ۵ - باغ خطیبان از قریه بیرام از ناحیه ویدهراز اعمال تبریز ۶ - قریه خسروشاه ۷ - راه دیزه کوچه ۸ - روقات از قراء تبریز متصل به اراضی قریه هـــرزنق (۳۳)

۹- زمین اسبست زار معروف به عثمان کلو . ۱۰- فاطمه کله ۱۱- کبودوار ۱۲- شتربانان ۱۳- یونجلق ۱٤ - بلوژه ۱۵ - لواش پز ٦۱ - سعادت آباد (۳٤)

بعضی از اقرارنامه‌هائی که در این وقفنامه بپارسی آمده است :

۱- بخرید وکیل خاتون عظمی بانوی کبری بیگم ووکیل او خواجه میرک واو نیز فروخت همه وتمام دو دانگ کامل مقسوم و مفـــروز از اصل شش دانگ قطعه زمین معروفه ومشهوره به نوباغ بدارالسلطنه تبریز خارج درب ویجویه محدود به رودخانه تبریز وبه شارع سهلان وبه زمین حظیره ... وبیع ببدز شانزده خروار تخم است وحقابه آن از چشمه عزآباد به توابع بمبلغ نه هزار خروار زر سفید رائج شهر تبریز ... در غره رمضان سنه واحدی وستین وثمانماه (۸٦۱) بخط قاضی - احمدبن علی الملکی[۳۵]

۱ - باغ الصاحب الاعظم الخواجه شمس الدین محمدبن الخواجه بخشایش بن الخواجه بابا احمد در تبریز .

۲ - حمام لیلی ومجنون در تبریز

۳ - باغ ففقاعین در تبریز در دروازه جدید در محله پس کوشک (۳٦)

٤ - باغ سواران در تبریز درربع رشیدی در بیرون دروازه اعلی محدود به باغ نقاشان وباغ سهروردی ، به خانقاه شاهی خاتون (خواتون)(۳۷)

۵ - باغ پهلوان پیری کیان بباب ماها نفلق در محله پس کوشک در کوچه مولی سلیمان دیوبند(۳۸)

٦ - باغ تنکرومش بن منکلی بدرب ماها نفلق (۳۹)

۷ - مصبغه (رنگرزی) - و این مصبغه مشتمل است بـه خمها وصحن ودو کوشک ویک خانه که آنرا بر خانه گویند در بلده تبریز بدرب جدید پس کوشک(٤۰)

۸ - مسجد خواجه معروف به سبزی فروش در تبریز (٤۱)

تولیت موقوفات

تولیت این موقوفات را خاتون جان بیگم بخودش اختصاص داده وبرای

خود قائمقامی معین کرده است ویک عشر از محصولات آن‌موقوفات را بوی‌مخصوص گردانیده است واین شرایط را برای او در نظرگرفته است :

اولا قائمقام متولی را نایبی برای ضبط موقوفات باشد .

تانیاً دو دبیر یاکاتب داشته باشد که یکی در تبریز بماند ودیگری در ـ ولایات گردش کرده موقوفات را بازرسی نماید ومحاسبات آن رسیدگی کند .

سپس می‌نویسد که خاتون جان بیگم جمیع املاک آن موقوفات را وقف دو خواهر خود صالحه سلطان وحبیب سلطان ودختران آن دو می‌نماید (٤٢)

وشیخ متقی متشرعی راکه بطریق صوفیه ومتخلق به اخلاق حمیده ودارای مذهب اهل سنت وجماعت باشد برای‌امامت‌مسجددر نظرگیرند وبایستی‌ازموقوفات هر سال پنجاه‌هزار دینار از وجه نقد ابیض رائج تبریز به او بدهند.

وده تن نیز حافظ قرآن تعیین گردد که بهرکدام در سال سه هزار دینار به پردازند.

ودو مدرس برای مدرسه تعیین گردد که مشغول تدریس علوم شرعیه از تفسیر وحدیث وفقه ومقدمات آن باشند وبهرکدام از آندو در هر سال ده هزار دینار نقد رائج تبریز بپردازند (٤٣)

ونیز خطیبی برای نمازهای جمعه واعیاد معین گردد که باو در سال پنج‌هزار دینار رائج تبریز بپردازند.

ومقرئی که خطیب را کمک می‌کند و باو در سال سه هزار دینار بپردازند.

وبه دربانی که‌در مسجد را بازکرده وسرایدار آنست درهر سال سه‌هزار دینار بپردازند.

و فراشی که فرش می‌اندازد و چراغها را روشن میکند وآنرا جاروب میکند هرسال‌سه هزار دینار باو بپردازند.

و دومؤذن کودک خوش‌آواز که اذان گویند که به هرکدام از آنها چهار هزار دینار بپردازند .

وسقائی که هر سال به او هزار دینار دهند .

ودو خادم که آب را در هنگام اجتماع مردم دور بگردانند وبفارسی به ایشان « مشربه دار » گویند وبهر کدام از آندو ... دینار (جایش سفید است) بپردازند

وبرای مصرف شمع و روغن قندیلها هر سال سه هزار دینار صرف کنند .

وبرای جاروب وتطهیر وبرف روبی مسجد هزار دینار در سال (٤٤) بپردازند .

برای خانقاه ـ دو طباخ که به آنان « باورچی » گویند تعیین کرد وآنهـــا موظف به پختن دو نوع خوراک هستند یکی : « قلیه برنج » ودیگری « حلیم آب گندم » ودر آنکار هرسال هشت هزار دینار صرف کنند .

ودو نقیب برای خانقاه معین نمایند که وظیفه آنان پهن کردن وجمع کردن سفره و آوردن غذا است وبهر کدام در سال شش هزار دینار بدهند .

وخادمی که او را « حوائج دار » گویند که حافظ ونگاهدار غذاها است و باو در هر سال سه هزار دینار بدهند وخادم دیگر که « ایاغچی » گویند واوحافظ ومواظب ظروف ومتعلقات به آن است وبه او هر سال سه هزار دینار بدهند .

وفراشی که مأمور پهن کردن فرشها وبساطها وزیلوها است وباو هر سال سه هزار دینار بدهند .

وچهار شتردار که بانان « شتربانان » گویند که مأمور چراندن شترها هستند وبه هر کدام از ایشان هر سال چهار هزار دینار بپردازند .

وچهار نفر طبال که به ایشان « نقاره چیان » گویند وبهر کدام در سال هزار دینار بدهند .

ومعلمی که ده یتیم را قرآن بیآموزد وبه او هر سال پنجهزار دینار بدهنـد وایتام مذکور را در خانقاه اطعام کنند .

ومعرفی که در مسجد وخانقاه مشغول به حمد وستایش خدا ومـدح رسول باشد وبه او سه قزار دینار در سال بدهند (٤٥)

ویک سقا که آب را به مطبخ مبارك میبرد به او هر سال یکهزار وپانصد

دینار راز مرسومات مسجد و خانقاه بطور مناصفه بپردازند .

مصارف غذای خانقاه :

دو نوع خوراك پختنی یکی از برنج و گوشت که به فارسی آنرا «قلیه برنج» ودیگر از گوشت و گندم که به فارسی آنرا «حلیم آب گندم» گویند بپزند ودرشبهای متبرکه از دو عید (فطروقربان) وشب قدر لیلةالبرائه ولیلةالرغائب وشب میلاد پیغمبر ودیگر شبهای رمضان در هر سال پانزده دینار صرف اطعام مردم ومساکین شود وسزاوار است که در هر شب از شبهای رمضان غذائی مخلوط با عسل که آنرا به فارسی رشته قطائف گویند فراهم آورند. وبـــرای پلاس وپالان شتران و اقسام آنها که به فارسی آنرا «رخت اشتران» گویند در هر سال دو هزار دینـــار صرف کنند ، وشتران را هم هر سال از این مبلغ روغن مالی کنند (٤٦)

امام وپیش نماز مسجد باشد خوش لهجه ونیکو سیرت ومواظب بـر ادای نماز وملازم طریقت اهل صلاح وحافظ قرآن باشد ، وسوره‌های دراز و کوتـــاه را از بر بخواند وبتواند مانند دیگر ائمه آن سور را در نماز ودر تعقیب آن بخوانـد وبوی هر سال شش هزار دینار بدهند (٤٧)

وواعظی که در هر هفته دو بار روز جمعه وروز دو شنبه وعظ کند وبهـره کند وبهره کافی از علوم تفسیر وحدیث وفقه داشته وعالم‌بـه قصص واخبـار و نکت وامثال ونصائح وپیروبمذهب سنت وجماعت باشد ، در هر سال به‌وی چهار هزار دینار بدهند .

ویک قاضی بر این اوقاف ناظر قرار دهند و او قاضی قطب‌الـدین عتیق‌بن المولی قاضی جلالدین محمد عتیقی است وبعد از او فرزندان وی نسلا بعـــد از نسل ناظر این موقوفات خواهند بود ودر حکم وکیل ومأمورادعاهای کاذبه بر این موقوفاتند وهر سال به ایشان هجده هزار دینار بدهند (٤٨)

تاریخ اواخر وقفنامه مذکور

غره شهر ربیع‌الثانی سنه ثمان وتسعین آثمانمأه ۸۹۸ (ورق ۳۳۰ب) کمال بن فتوح‌الدین بن کمال‌الدین الاصفهانی .

آخر کتاب به این عبارت خاتمه می‌باید :

«الله‌وله‌الهدبیة والتوفیق ، ماحوی‌الزبرالاسلامی‌الموسوم‌بصریح المکث من‌الاملاك‌المفصلة‌المحصلة بمساعی‌امناء الحضرة‌العالیة العفیقة الطاهرة‌البانیة للخیرات المرضیة‌والمبرات الحسیبة خلدالله تعالی سلطنتهاوافاض علی کافة‌البرایا برها ومرحمتها وصح‌لدی واتضح بین یدی بماهو طریق‌آلثبوت والایضاح شرعاً وافی اثران امرت‌بتبجیل فخاوی‌الحجج‌والتعسکات‌المحررة .... بقیه افتاده وناقص است وظاهراً صفحه بعد از المحررة فضانتهاآغاز می‌شده است(٤٩) و یک‌صفحه‌آخر کتاب ناقص است .

اصطلاحات

۱- التجصیص والطبینی‌ومایدعی بالفارسی آهک کاری (٥٠)

۲- کنک نشاندن (٥١)

۳- طاس دمشقی مدرو برنج زراندرسیم

٤- طاس برنجی دمشقی نقره کوفت ٥- شربتی‌نقره کوفت سفید ٦- آبخور حلبی ۷- طشتک حلبی ۸- گلاب‌دان کبود باسمه ۹- شربتی بلدی زرد ۱۰- سبوچه کبود فقاعی‌لاجوردی (٥٢) ۱۱- کاغذ سمرقندی، کاغذتبریزی (٥٣) ۱۲- دوشاب، ابس ، ۱۳- پیراهن کرباس ۱٤- پوستین کول .

حواشی

۱- روضات‌الجنان ص ٥٢٤ ج ۱ .
۲- نقل از ورق اول کتاب صفحه A .
۳- ورق ۲ ب تا ورق ۱۰ الف .
٤- ورق ۱۰ ب الی ۱۳ الف .
چنانکه در ورق ۳٦ الف آمده نام این بقعه «بیگم‌آباد مظفریه» بوده است .
٥- ورق ۱۳ ب
٦- ورق ۱٤ الف تا اول ۱٤ ب .
۷- ورق ۱٤ ب .
۸- ورق ۱٥ الف .
۹- در اصل : ساقیه .
۱۰- ورق ۱٥ ب .
۱۱- ورق ۱٦ الف .
۱۲- ورق ۱٦ ب .
۱۳- ورق ۱۷ الف .
۱٤- ورق ۱۷ ب .
۱٥- ورق ۱۸ الف .
۱٦- ورق ۱۸ ب و ۱۹ الف.
۱۷- ورق ۱۹ ب و ۲۰ الف.
۱۸- ۱۹ الف و ۲۰ ب .
۱۹- ورق ۲۰ ب و ۲۱ الف.
۲۰- ورق ۲۱ ب .
۲۱- ورق ۲۱ ب ، ۲۲ الف .

٢٢- ٢٥ ب ، ٢٦ الف .
٢٣- ٢٦ ب ٢٧ الف .
٢٤- ٢٧ ب ٢٨ الف .
٢٥- ٢٨ ب ٢٩ الف .
٢٦- ٢٩ الف .
٢٧- ورق ٣٦ الف - ٣٧ الف .
٢٨- ورق ٣٧ ب- ٣٨ الف .
٢٩- ورق ٣٨ ب - ٣٩ الف .
٣٠- ورق ٤٢ ب تا ورق ٤٢ الف .
٣١- ورق ٤٣ ب تا٤٤ الف .
٣٢- ٤٤ ب تا ٤٧ ب.
٣٣- ٤٩ ب .
٣٤- ٥٠ الف تا ٥٢ ب .
٣٥- ورق ٥٧ ب تا ٥٨ الف.
٣٦- ورق ٦٦ الف .
٣٧- ورق ٧٧ الف .
٣٨- ورق ٢٨ ب .
٣٩- ورق ٨٥ ب
٤٠- ورق ٨٩ ب .
٤١- ورق ٩٣ الف .
٤٢- ورق ٣١٥ الف تا ٣١٧ ب .
٤٣- ورق ٣١٩ ب و ٣٢٠ الف .
٤٤- ورق ٣٢٠ ب تا ٣٢١ ب .
٤٥- ٣٢١ ب تا ٣٢٢ الف.
٤٦- ورق ب ص ٣٢٢ - الف ٣٢٣.
٤٧- ورق ٣٢٤ الف .
٤٨- ورق ٣٢٤ ب و ٣٢٥ الف .
٤٩- ورق ٣٥٩ و ٣٦٠ سياه ب .
٥٠- ورق ٨٠ الف .
٥١- ورق ٨٠ ب
٥٢- ورق ٩٠ ب .
٥٣- ورق ١٩٧ ب .

دکتر حسینقلی ستوده

نقش مردم ایران در مدافعه از تهاجم مغولان

هنگامی که چنگیزخان به ایران حمله مینمود سلطنت ایران در دست سلطان محمد خوارزمشاه بود وبعد از مرگ او فرزندش سلطان جلال‌الدین چندی در برابر مغولان پایداری کرد اما هیچ یک چنانکه باید از عهده مدافعه بر نیامدند و مردم ایران را در آتش غضب خون خواران مغول گرفتار ساختند .

لشکرکشی چنگیز برای بدست آوردن سرزمینی تازه و کسب غنایم نبود زیرا چنگیز باوجود کشور پر ثروت وعظیم چین که در تصرف داشت به لشکرکشی به ایران نیازی نداشت. اجداد چنگیز خراج گذار سلاطین ختا یا چین شمالی بودند و چنگیز چون قدرت گرفت وطوایف مختلف مغول را در تحت اطاعت آورد برای اینکه خودرا از قید رقیت سلاطین چین شمالی آزاد سازد در سال ۱۲۱۱ میلادی (۶۰۸ هجری)بنای لشگرکشی به چین را گذاشت وپس ازحملات مکرر در سال ۱۲۱۵ میلادی پکینگ یا پکن پایتخت چین شمالی بدست مغولان افتاد از آن پس بیابان گردان مغول به ثروت بی‌پایان چین دست یافتند وبرفاه وآسایش رسیدند دلیل براین امر رواج بازار تجارت ورفت وآمد بازرگانان آسیای مرکزی به این سرزمین است. چنگیز خود نیز به رواج بازرگانی وتردد تجار علاقهٔ فراوان داشت وبرای رفع نیاز مغولان، بازرگانی راتشویق مینمود و برای همین امر درصدد برآمد باسلطان محمد که اورا پادشاهی مقتدرمیدانست روابط دوستی برقرار سازد وبرای این منظور جمعی از تجار رعیت خودرا بریاست محمود

خوارزمی(یامحمود یلواج) همراه دو نفر دیگر با هدایائی بخدمت سلطان محمد فرستاد واو را از وسعت کشور وقدرت لشکر وآبادانی متصرفاتش مطلع ساخت. سلطان محمد که در صدد توسعه متصرفات خود بود وهمیشه در نظر داشت به چین شمالی و مغولستان لشکر بکشد از اینکه چنگیز او را درنامه‌اش فرزند خطاب کرده بود خشمگین شد اما محمود خوارزمی بتدابیری آتش خشم او را فرونشاند وراضی ساخت که با چنگیزخان روابط دوستی بر قرار سازد - مدتی این رابطه برقرار بود وچون تجار مغول بدست اینالجق معروف به غایرخان حاکم شهر اترار به قتل رسیدند آتش خشم چنگیز تیزتر شد وفرمان حمله را به ایران را صادرنمود.

سلطان محمد که پس از برخورد اولیه بامغولان همیشه از آنان خائف وترسان بود نتوانست در برابر سپاه مغول که در سال ٦١٦ هجری خود را به اترار وشهر-های اطراف سیحون رسانیده بودند پایداری نماید به‌سمرقند برگشت با شهاب‌الدین خیوقی که مورد اعتمادش بود و نیز با دیگر امرا و بزرگان به مشاوره پرداخت - شهاب‌الدین خیوقی صلاح در آن دید که سلطان در کناره سیحون که گذشتن از آن به آسانی ممکن نبود بمدافعه پردازد - بعضی از امرا عقیده داشتند که سلطان به‌مغولان اجازه ورود بماوراءالنهر بدهد سپس آنان را که بگذرگاههای این سرزمین آشنایی نداشتند مورد حمله قرار دهد - عده‌ای نیز معتقد بودند سلطان در معابر جیحون از تهاجم آنان جلوگیری کند و در صورت لزوم به طرف هند عقب نشینی کند. سلطان محمد رای هیچ دسته‌ای را نپذیرفت و پس از آنکه سپاهیان خود را در شهرهای ماوراءالنهر متفرق ساخت به‌طرف بلخ گریخت وچون خود از مغولان بیمناک بود به هر جا که میرسید بجای اینکه مردم را به پایداری درمقابل مغولان ترغیب نماید بدانان توصیه مینمود که برای حفظ جان خود به تعمیر قلاع واستحکام برج وباروها اقدام نمایند اما ساکنان شهرها وقصبات وقلاع پس ازفرار سلطان محمد خود درمقابل تهاجم مغولان پایداری نمودند وازهیچ گونه فداکاری دریغ نکردند.

چنگیزچون در سمرقنداز پریشانی کارسلطان محمد مطلع شددرصددبرآمدپیش از آنکه کومکی بدو برسد کارش را بسازد' بدین منظور دو نفر از بزرگان لشکر خود بنام‌های‌جبه نوین‌وسبتای‌بهادر را که درجنگ‌های‌چین دلاوری‌هایی‌نموده‌بودند به تعقیب سلطان محمد فرستادو آن دو پس از عبور از جیحون‌بـه بلخ رسیدند . بزرگان شهر با تقدیم تحف وهدایا بلخ راازدست‌برد آنان‌مصون‌داشتند- جبه‌وسبتای در عقب سلطان محمد به‌زاوه رسیدند مردم زاوه علاوه‌بـر اینکه آذوقه سپاهیان و علوفه اسبان مغول را فراهم نساختند زبان به ناسزای ایشان نیز گشودند مغولان با اینکه در حرکت عجله داشتند زاوه را در محاصره گرفته پس از تصرف به قتل عام مردم پرداختند سپس حرکت کرده در اوایل ماه ربیع‌الاخر سال ٦١٧ هجری به نیشابور رسیدند وبزرگان شهر را به‌ایلی‌خواندند. آنان بااینکه مختصر هدایایی برای آن دو فرستادند از قبول اطاعت خودداری کردند. جبه وسبتای‌تسخیرنیشابور را به‌بعدموکول کرده‌در عقب‌سلطان‌محمد روان شدند. جبه براه‌جوین رفت وسبتای راه طوس درپیش گرفت‌ودر سر راه‌آبادی‌هایی‌راه که‌از در اطاعت در نمی‌آمدند، قتل و غارت کرد چنانکه در طوس ناحیه طابران و نیز قوچان اسفراین گرفتار نهب و غارت وکشتار شدند - او چون بدامغان رسید بزرگان شهر به قلعهٔ گرد کوه واقع در سه فرسنگی شمال شهر پناه بردند وجمعی که در شهر مـانده بودند شب هنگام به اردوی مغولان حمله برده بسیاری را کشتند اما در سمنان خلقی بسیار بدست مغولان کشته شدند - ری نیز بدست آنان ویران شد.

جبه که به‌راه جوین‌رفته بودبه مازندران رسید ودر شهر آمل بسیاری را بقتل رسانید به‌ری برگشته به سبتای پیوست .

سلطان محمد چون از بلخ به نیشابور رسید پس از یک ماه توقف عازم ری شد ودراینجابود که‌از آمدن‌به‌عراق پشیمان گردید ولی‌چون‌چاره‌ای‌دیگر نداشت‌عازم قلعه خرزین شد که پسرش رکن‌الدین غورسانچی حاکم عراق با سی‌هزار نفر در

پای آن قلعه منتظر پدر بود ـ سلطان‌محمددر اینجابا ملک‌نصرت الدین هزاراسب اتابک لربزرگ وامرای عراق در دفع دشمن به‌مشاوره پرداخت ـ امراصلاح در آن دیدند که سلطان در اطراف اشتران‌کوه موضع بگیرد ـ ملک نصرت‌الدین از سلطان خواست که به کوهستانات میان‌فارس‌ولربزرگ پناه ببرد ووعده کردند از مردم لرو شول‌وفارس صد هزار پیاده برای سلطان جمع‌آوری نمایند ولی‌سلطان‌محمد رای‌هیچ کدام را نپذیرفت ودر نظر داشت که در قلعه خرزین اقامت نماید تا سپاهیان از اطراف جمع شوند . در این اندیشه بود که شنید مغولان به ری رسیده واین شهر را مورد قتل وغارت‌قرار داده‌اند بدین جهت با پسران عازم قلعه‌ای از قلاع مازندران شد ـ در راه جمعی از سپاهیان مغول بدو رسیده ناشناخته دست به تیرگشادند ولی سلطان نجات یافت و پس از یک روز توقف در قلعـهٔ قارون به قزوین رفت و در قلعه‌سرچاهان (واقع در طارمین وهفت فرسنگی سلطانیه) هفت روز اقامت کرد وسر راه‌گیلان خود را به مازندران رسانید با امرای این ناحیه در باره قلعه‌ای که بتوان در آنجا چند روزی مأمن گرفت به مشاوره پرداخت . مصلحت چنین دانستند که بیکی از جزایر دریای آبسکون پناهنـده شود ـ بدین جهت به طرف کبود جامه (ناحیه بهشرکنونی) رفت وبه یکی از جزابر پناه برد ـ سلطان محمد در این جزیره به بیماری ذات‌الجنب گرفتار شد روز به روز مرضش رو به شدت می‌نهاد ، در این بین چون از تصرف قلعهٔ قارون واسارت زنان وفرزندانش بدست مغولان مطلع شد از ترس واضطراب جان سپرد[۲] . در حالی که کفن‌نداشت تا او را در گور نهندیکی از نزدیکانش از پیراهن خود برایش کفن‌ساخت واو را در همان‌جزیره دفن کردند[۳] .

اما جبه وسبتای پس از رسیدن به ری چون دانستند که سلطان محمد رفته جبه در عقبش به تعجیل روان شد وسبتای به طرف قزوین رفت واین شهر را پس از ۲ روز محاصره در هفتم شعبان سال ۶۱۷ هجری متصرف شد وقریب ۵۰ هزار نفر را بقتل‌رسانید.[٤]

جبه در عقب سلطان محمد چون به همدان رسید علاءالدوله حاکم این شهر باطاعت درآمد و شحنه قبول کرد پس همراه سبتای که تازه از تصرف قزوین فارغ شده بود به طرف اردبیل حرکت کرد واین شهر راگرفته جمعی را به قتل رسانید وفصل زمستان را به قشلاق سوغان رفت وموقع بهاربه‌عراق برگشت وقاتل شحنه‌همدان راکه در غیاب او صورت گرفته بود بدست آورده به قتل رسانید و به آذربایجان‌برگشت وتبریز را درمحاصره گرفت امابیک روزبیک ازاتابکان آذربایجان قبول اطاعت نمود ـ جبه وسبتای پس از تصرف تبریز، مراغه و مرند ونخجوان را مورد قتل و غارت قرار داده از راه دربند عازم دشت قبچاق شدند و به لشکر جوجی پیوستند واز آنجا به مغولستان رفته پس‌از دو سال ونیم‌بخدمت چنگیز خان رسیدند

بعدازمرگ‌سلطان‌محمدفرزندش‌سلطان‌جلال‌الدین به‌خوارزم رفت‌وچون‌بامخالفت برادران رویرو شد عازم‌خراسان گردید و به‌غزنین‌رفت ـ بزرگان لشکر غوروخوارزم و ایرانیانی که‌به‌شجاعت و کفایت او امیدوار بودنددر اطرافش‌مجتمع گشتند و او با سپاهی در حدود ۱۳۰ هـــزار نفر در محل هروان با مغولان به جنگ پرداخت و آنان را شکست داده منهزم ساخت.

سپاهیان سلطان جلال‌الدین بعد از این فتح به جمع آوری غنایم مشغول شدند و بین دو نفر از بزرگان لشکرش بـــر سر تصاحب اسبی نزاع در گرفت در نتیجه سپاهش متفرق شد واو از این فتح نتوانست بهره بر گیرد .

چنگیزخان پس از اطلاع از شکست پروان در عقب سلطان جلال‌الدین براه افتاد ابتدا بامیان را کـــه مردمش پایداری میکردند به قصاص خون فرزندجغتای که درنزد او بسیار عزیز بود و با صابت تیری کشته شده بود قتل عام کرد وبکلی ویران ساخت وپس از بازدید میدان جنگ به غزنه رفت و به سلطان جلال‌الدین درکنار سند رسید در جنگی کـــه بین طـــرفین در روز چهارشنبه هشتم شوال سال ۶۱۸ ه در کنار این رود اتفاق‌افتاد با اینکه سلطان جلال‌الدین شجاعت و

دلیری بسیار از خودبروزدادولی به‌علت‌قلت سپاهش نزدیک‌شد گرفتار گردد که خود راباسب برود انداخت ونجات یافت.

از آنچه گفته شد معلوم میگردد سلطان محمد وفرزندش سلطان جلال‌الدین نقشی در مدافعه از تهاجم مغولان نداشتند زیرا سلطان محمد در زمان حمله‌مغولان که خود مسبب آن بود وظیفه خطیر سلطنت را کـه‌حفظ جان ومال‌وناموس ملت است بدست فراموشی سپرده بزدلانه از برابر آنان روی برتافت ومردم ایـران را در مقابل خون خواران مغول تنها وبی‌پناه گذاشت . سلطان جلال‌الدین هم که پس از مراجعت چنگیز به مغولستان از هند به‌ایران برگشت نتوانست کاری انجام‌دهد و بجای اینکه خراسان و ایران شرقی را از دست دشمن نجات دهـد به جنگ با حکام ایوبی ویا با لشکرکشی به گرجستان وجنگ‌های غیرضروری با امرای‌سلجوقی روم خود را مشغول داشت وقدرت ونیروی خود را در این راه از دست داد تا آنجا که در مقابلهٔ مجدد بامغولان که درسال ٦٢٥ هجری‌در نزدیکی اصفهان‌روی داد موفقیتی بدست نیاورد و خود نیز در سال ٦٢٥بدست یکی ازاکراد کشته شد. اما مردم ایران شجاعانه از سرزمین خود بدفاع بر خاستند وبا اینکه میدانستندجزمرگ چیزی دیگر در انتظارشان نیست با اینحال از فداکاری وجان بازی خـودداری نکردند وتا نفس آخر در مقابل مغولان پایداری نمودند .

چنگیز خان در اواخر پائیز سال ٦١٥ خود را به اترارسانید ـ پسران خود جغتای واوکتای را مأمور تصرف این شهر کرد ـ جوجی فرزند دیگرش را بـرای تسخیر شهرهای حوضهٔ سفلای رود سیحون مانند جند فرستاد و خود عازم تسخیر بخارا شد تا راه فرارسلطان محمد را از سمرقندبه خوارزم بگیرد .

مردم اوترار پنج ماه در مقابل‌مغولان مقاومت کردند تا اینکه قراچه خاص که‌از طرف‌سلطان محمدبه کمک‌غایرخان‌حاکم این‌شهر آمده بود گریخت ومغولان شهر را متصرف شدند و به‌غارت‌پرداختند. غایرخان‌در قلعه متحصن‌شد و یک ماه

دیگر در برابر مغولان مقاومت کرد تا اینکه سپاهش پراکنده شدند و بیشتر از دو نفر با او نماند با این حال از پایداری دست بر نداشت وچون تیرش باتمام رسید به پشت بام قلعه رفت وبا پرتاب خشت از خود به دفاع پرداخت تا اینکه خشت نیز نماند وگرفتار شد ـ بفرمان چنگیز خان نقرهٔ گداخته درگوش و چشم او ریخته به‌عذابی تمام کشتند[٦].

مردم شهرهای‌شمالی رود سیحون چون جند و سغناق نیزپایداری سخت کردند ولی همه به تصرف درآمدند ومورد قتل وغارت قرارگرفتند.

تیموربیک‌حاکم‌خجنداز شهرهای‌ناحیه‌فرغانه که‌مردی‌دلیربود سخت‌پایداری کرد وچون تاب مقاومت نیاورد به جزیره‌ای در میان سیحون پناه برد. مغولان‌هر چه کوشیدند به‌جزیره نتوانستند دست‌یابند ـ تیموربیک نیزچون‌مقاومت را بی‌فایده دید با قایق‌هائی که قبلا تهیه دیده بود گریخت و بخوارزم رفت و به‌سلطان جلال‌الدین پیوست.

چنگیز بدون اینکه منتظر نتیجه اقدامات فرزندان خود بشود بسرعت خود را از راه بیابان پس از تصرف آبادی های زرنوق ونور به بخارا رسانید.

حکام وامرای لشگری سلطان‌محمد روبه‌فرارگذاشتند وشهر بدست مغولان افتاد دراینجا بود که چنگیز برای مردمی که در بیرون شهر گردآمده بودند در ضمن بیان اشتباهات وگناهان عمال خوارزم شاهی ، خود را عذاب خداوند خواند که بر مردم فرود آمده است[٧] بدستور چنگیز بخارا را آتش زدند و بجز مسجد جامع وبعضی از خانه‌ها که از خشت وآجر ساخته شده بود بقیه مساکن مردم طعمه حریق شد.

چنگیز خان پس‌از تصرف‌بخارا عازم تسخیر سمرقند شد. حاکم شهر روی به فرار گذاشت و اختلاف بین بزرگان شهر افتاد . مردم سمرقند ناچار اظهار اطاعت کردند . مغولان پس از ورود به شهر مردم را به دستجات صد نفری

تقسیم کردند وبه خارج راندند وبه غارت شهر پرداختند وکسانی راکه درزوایا مخفی شده بودند بقتل رسانیدند ودر این واقعه ۷۰ هزار نفر کشته شد.

مدافعات مردم نواحی شرقی‌خراسان ودامنه‌های شمالی وجنوبی‌سلسله هندوکش مانند جوزجان وغرجستان وغور وبامیان وطخارستان‌دلیرانه‌تر از مردم ماوراءالنهر بود .

مردم این نواحی که با فداکاری وجانبازی بی‌نظیری از سرزمین خود دفاع می‌کردند مدتها چنگیز را بخود مشغول داشتند وبا اینکه ازکشتار و حشیانه مغولان در شهرهای ماوراءالنهر اطلاع داشتند زیر بار ننگ اطاعت آنان نرفتند وباکمال شجاعت به جنگ وستیز با مغولان‌پرداختند وتا آخرین نفر در راه دفاع از وطن جان‌بازی نمودند .

چنگیز خان پس از فتح سمرقند ترمذرا درمحاصره گرفت - پس از ۱۱ روز شهر به تصرف مغولان درآمد - مردم راازن‌ومرد بعادت معمول بخارج شهر راندند وبین سپاهیان قسمت کردند تا هر یک سهم خود را بقتل برساند .

بلخ نیز در همین سال ۶۱۷ هجری به تصرف درآمد و به بهانه اینکه سلطان جلال‌الدین در این نزدیکی است ومردم خراسان هواخواه اویند به اظهار اطاعت مردم بلخ اعتماد نکرد . همهٔ سکنه را ازکوچک وبزرگ‌به صحراراندند وبین سپاهیان قسمت کردند تا بقتل برسانند وشهرراچنان‌خراب‌نمود که آثاری‌ازآن باقی نماند .

چنگیز سپس به تصرف قلاع این نواحی پرداخت . مردم قلعهٔ نصرت‌کوه طالقان مرکز جوز جان به مدافعه پرداختند ولی مغولان با بکار بردن منجنیق ودیگرآلات‌قلعه‌گیری قلعه نصرت کوه را متصرف شدند.

چون جنگ پروان وشکست مغولان پیش آمد چنگیز در عقب سلطان‌جلال الدین‌روانه‌شد. تصرف نواحی کوهستانی غور وغرجستان را ناتمام گذاشت. پس ازگذشتن سلطان جلال‌الدین از رودسند پسر خود اوکتای را مأمور تصرف نواحی

مزبور کرد - اوکتای ابتدا غزنین را به آتش کشید وهمهٔ سکنه آن را بقتل رسانید ومردم سیستان سخت پایداری کردند تاآنجا که بجنگ خیابانی پرداختند وآن‌قدر نبرد را ادامه دادند تا همه ازکوچک وبزرگ کشته شدند .[٨]

قلاع مستحکم غور مدت یک سال در محاصره مغولان بود تـا اینکه بیمـاری وبا در میان سکنه شایع شد وجمع کثیری را از پای درآورد. مغولان چـون‌از این حال اطلاع یافتند حمله کردند . بقیه سکنه که نیم جانی داشتند دست از جان شسته تمامی اموال خود را در چاه‌ها افکندندویـا درآتش‌انداختندوشمشیر بدست به مغولان زدند تاهمگی کشته شدند.

قلعهٔ فیروزکوه مرکز حکام غورکـه در سال ٦١٧ بیش از بیست روز در محاصره بود بدست اوکتای‌به‌تصرف درآمد. در قلاع دیگرغور مردم‌سخت پایداری کردند وحتی حاضر شدندکه‌زن وفرزندان خود را کشته‌با مغولان بجنگ پردازند.

گرچه بیشتر توجه چنگیز خان به خاتمه کار سلطان جلال‌الدین و تسخیر ماوراءالنهر وخراسان معطوف بود ولی تصرف جرجانیه پای تخت خوارزمشاهیان راکه‌محل اجتماع مخالفان بودلازم میدانست و چون از مراجعت فرزندان سلطان محمد از جزیره آبسکون مطلع شد، پسران خود جغتای واوکتای را پس از تسخیر سمرقند با سپاهی عظیم به‌خوارزم‌فرستاد. مغولان مردم‌جرجانیه را به ایلی‌خواندند با اینکه سلطان محمد نیز هنگام توقف در جزیره آنان را به اطاعت از مغـــولان توصیه کرده بود تن به این ذلت نداده‌آماده جنگ شدند[٩] . فهارتکین حا کـــم جرجانیه بگریخت ومردم خود به مدافعه پرداختند - مغولان با پرتاب شیشه‌های نفت بداخل شهر خانه‌ها را مورد حریق قراردادند و سپس وارد شهر شده با این که مردم کوچه بکوچه از شهر خود مدافعه میکردند جرجانیه را متصرف شدند و همه سکنه را به صحرا راندند و پس جدا کردن پیشه‌وران و اهل صنعت که بـه گفته مولف جهان‌گشا بالغ بر صد هزار نفر میشدند باقی را بین لشکریان قسمت کردند وگوید به هرمغولی ٢٤ نفر رسید که بقتل‌برسانند. سپس سپاهیان به‌تاراج

شهر پرداختند و بقایای خانه‌ها را با خاك یکسان کردند.[١٠]

به گفته ابن‌الاثیردر جرجانیه مردم‌بیش از شهرهای دیگر در معرض قتل‌و کشتار قرارگرفتند زیرا در شهرهای دیگر عده‌ای خود را مخفی میداشتند ویا می گریختند ویا بعضی خود را بین کشتگان می‌انداختند وبعد از رفتن‌مغولان‌بلند میشدند ولی در جرجانیه مغولان بعد از قتل عام مردم سد شاخه‌ای از رودجیحون راکه از شهر میگذشت‌خراب کردند . آب کلیه شهر را فراگرفت وکسانی که از چنگ مغولان گریخته بودند درآب غرق شدند ویا در میان خرابیهابه‌هلاکت رسیدند .[١١]

تصرف شهرهای خراسان زمانی صورت گرفت که چنگیزخان موقع اقامت درکنار رود جیحون پسر خود تولی خان را با ٨٠ هزار نفر به خراسان فرستاد تولی ابتدا به مرو لشکر کشید . بزرگان سپاه سلطان‌محمد روی به فرار گذاشتند ولی سکنه شهر ننگ تسلیم واطاعت را بر خود هموار نکرده به مقاومت پرداختند و٢٢ روز در مقابل سپاهیان مغول ایستادگی کردند تا شهر به تصرف مغولان درآمد وبفرمان تولی خان کلیه سکنه را به‌عادت‌معمول‌به بیرون راندند- زنان‌را از مردان جدا ساختند وصاحبان حرفه وصنعت راباسارت گرفتندبقیه را بین لشکریان تقسیم کردند وبهر لشکری سیصد تا چهار صد نفر رسید که‌بقتل رسانیدند.

پس ازرفتن تولی‌خان‌عده‌ای درحدودپنج هزارنفر که درزوایا پنهان شده‌بودند گرد هم آمدند ولی بدست جمعی از مغولان که بعداً رسیدند کشته شدند.

عطاملك جوینی وسیفی هروی عده کشته شدگان مرو را غیر از آنچه در نقب‌هاوپناه‌گاه‌ها وبیابان‌ها جان‌سپرده‌بودند یک میلیون وسیصدهزار نفرنوشته‌اند[١٢] ولی ابن‌الاثیر این عده را هفتصد هزار نفر نوشته است[١٣] .

موقعی که تولی‌خان مامور تصرف شهرهای خراسان شد وبه مرو رفت‌طفاجار دامادچنگیز راباده هزار نفردر اواسط‌رمضان سال ٦١٧ به‌نیشابور فرستاد - مردم‌این

شهر نیز به مقاومت برخاستند وضمن جنگی، تیری به طفاجار رسید واو را از پای درآورد.

پس از کشته شدن او سپاهیانش بدو قسمت شدند دسته‌ای به طرف سبزوار رفته و کلیه سکنه آن جا را که هفتاد هزار نفر بودند بقتل رسانیدند دسته دیگر عازم طوس گشتند وهمهٔ مردم نوقان طوس را که پایداری کرده بودند از میان برداشتند.

تولی خان پس از تصرف مرو به طرف نیشابور رفت وبعد از سه روز جنگ شهر را گرفت وهمه را به صحراراند وبه کینه قتل طفاجار کلیهٔ سکنه را بجز چهارصد صنعت گر به قتل رسانید وشهرراچنان خراب نمود که برای زراعت آماده بود ـ بعد از چندی زن طفاجار باده هزار نفر رسید اونیزهرکه را یافت بقتل رسانید. بگفتهٔ مؤلف تاریخ نامه هرات حتی سگان وگربگان را نیز از بین برد. بگفته او تعداد مقتولین نیشابور یک میلیون وهفتصد و چهل هزار نفر بود.[١٤] بگفته عطا ملک جوینی در نیشابور سر مقتولین را از تن جدا کردند تا کسی خود را در میان کشته شدگان مخفی نسازد.[١٥]

تولی خان پس از پایان کار نیشابور عازم هرات شد. ملک شمس الدین جوزجانی حاکم این شهر فرستاده تولی را کشت و به مقاومت پرداخت ولی پس ازهشت روز جنگ کشته شد وهرات به تصرف مغولان در آمد ـ مردم با تقدیم هدایا تولی خان رابه صلح راضی کردند ـ او این بار رأفت به خرج داده بجز ۱۲ هزار نفر از لشکریان سلطان محمد خوارزم شاه از سر خون بقیه درگذشت وبا غنیمتی فراوان نزد پدرکه در این موقع به محاصره طالقان جوز جان مشغول بود رفت.

قتل وکشتار مغولان در ماوراءالنهر وخراسان مردم را از پایداری بازنداشت بلکه بر عکس باعث شد که مانند سابق در فرصت‌های مناسب بر علیه آنان برخیزند و انتقام خون کشته شدگان را بگیرند چنانکه چون خبر فتح سلطان جلال‌الدین در پروان شایع گشت مردم شهرهای خراسان بنای عصیان را گذاشته شحنه‌های مغولی را در هر شهری که بودند بقتل رسانیدند. مردم مرو که

پس از قتل عام‌های مکرر باز در این شهر جمع آمده بودند در آخـر رمضان سال ٦١٨ هجری طغیان کردند ولی شهر بدست تور پانی سردار مغولی که در نخشب اردوزده‌بود درآمد- این بار نیز مردم مرو را به دستجات ده وبیست‌نفر قسمت کردند وبدست لشکریان سپردند تا بقتل برسانند عطاملک جوینی گوید در این واقعه نیز دو حدود صد هزار نفر کشته شدند[١٦].

مردم هرات نیز بعد از رفتن تولی خان‌مدتی‌را ظاهراً از شحنه مغولی‌اطاعت کردند ولی در باطن به جمع‌آوری اسلحه وآلات نبرد مشغول شدند وچون خبرفتح سلطان جلال‌الدین را شنیدندشحنه‌را کشتند چنگیزخان که از شنیدن این واقعـه سخت‌خشمگین‌شده بود ایلچیگیدای نوین‌را با ٨٠ هزارنفر مأمور تصرف هرات نمود و دستور داد این بارکسی را زنده نگذارد - او پس‌از هفت ماه شهر رامتصرف شد مغولان هفت شبانه روز به کشتار مردم پرداختند بگفته سیفی هروی در این واقعه بیش از یک میلیون وششصدهزار نفر کشته شدند[١٧].

تسلط اقوام وحشی مغول بر ایران از وقایع مهمی است که در تاریخ ایـن سرزمین نظیر آن را کمتر میتوان یافت. هیچ یک از حوادث تاریخی‌ایران در شدت وعظمت به پای حمله مغولان نمی‌رسد زیرا تهاجم این قوم خون خوار در سرنوشت مردم این سرزمین تأثیر فراوان از خود برجای گذاشت و چنان بسرعت انجام گرفت وبقدری‌بی رحمانه بود که به گفته دوسون[١٨] مورخ فرانسوی بسانحه آسمانی شبیه‌تر بوده تابه‌واقعهٔ‌تاریخی واگر گفته مورخین معاصر استیلای‌مغول وکسانی که ایـن حوادث را بچشم دیده‌اند نبود ، باورکردن آن مشکل مینمود.

عزالدین بن‌الاثیر مولف کتاب معروف الکامـل فی‌التاریخ کـه هنگام حملهٔ مغولان در نواحی غربی ایران می‌زیست در باره این حادثه عظیم ومصیبت بزرگ گوید : از بدو خلقت آدم تاکنون عالم نظیر چنین واقعه‌ای را ندیده چه آتش این حادثه دامن عالم را گرفت و ضرر آن شامل همهٔ‌خلایق گشت وسیر آن

در بلاد بی‌شباهت به ابری که‌در دنبال آن بادی در وزش آیدنبوددر کمتر از یک سال بیشتر مردم را کشتند و جز معدودی که پای فرار داشتند کسی از دم تیغ ایشان به سلامت نجست.[۱۹]

شمس الدین محمدبن قیس رازی مولف کتاب المعجم فی معاییراشعارالعجم که از مقابل حملات مغولان گریخت گوید: بعضی ازایشان بیک رکضت از کنارجیحون تااقصی نقاط اران و انجاز تاختند و همهٔ راه ازکشتگان تلال و هضاب ساختند وطایفه‌ای از جملهٔ بلاد خوارزم وخراسان جز رسوم و اطلال باقی نگذاشتند وازکافهٔ ساکنان آن دو ولایت بهشت آسا جز مشتی اطفال وعورات وبعضی از صناع ومحترفهٔ... زنده‌رهانکردند... واز صواعق رعدوبرقشان اقطار وآفاق جهان در تشویش افتادوعلی‌الجمله آنچه‌دراین‌فترت بروی‌اهل‌اسلام آمدوبرسرامت محمدمصطفی (ص) گذشت در هیچ دولت‌براهل هیچ ملت‌نشان‌نداده‌اندومثل این واقعه‌شنیع... درهیچ تاریخ نیاورده.[۲۰]

سیفی هروی نیز می‌نویسد: خراسان بدست مغولان‌چنان خراب شده بود که از حد بلخ تاحد دامغان‌یک سال‌مردم‌فقط گوشت آدمی وسگ‌وگربه می‌خوردند.[۲۱]

صدمه‌ای که ازکشتارمغولان به‌تمدن‌اسلامی وعلوم‌وادبیات فارسی وارد آمد وخیم‌تر از خرابی شهرها و ویرانی بلاد بود زیرا هزاران دانشمند و عالم در این واقعه کشته شدند و کتابخانه‌های بسیاری‌طعمهٔ آتش گشت‌ومدارس بیشماری‌ویران گردید ـ عطاملک در تأسف‌از این‌حوادث گوید... مدارس مندرس ومعالم علم منطمس گشت وطبقهٔ طلبه آن در دست لگدکوب حوادث‌پایمال‌زمانهٔ غداروروزگار مکار شدند و معرض سیوف آبدار شدند ودر حجاب‌تراب متواری ماندند.

هنر اکنون همه ازخاک طلب باید کرد.

زانک اندر دل خاک کند همه پر هنران

حواشی

۱- جهان گشای جوینی . جلد اول . ص ۱۱۳ .
۲- جهان گشای جوینی جلد دوم ص ۱۱٦ .
۳- سیرت جلال‌الدین مینکبرنی . ص ۷ .
٤- حبیب‌السیر جلد سوم . ص ۳۳ .
٥- جهان گشای جوینی جلد دوم . ص ۱۳۸ .
٦- سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ص ٥٤ .
۷- جهان گشای جوینی جلد اول ص ۸۱ .
۸- طبقات ناصری جلد دوم ص ٦٦٥ .
۹- سیرت سلطان جلال الدین مینکبرنی ص ۱۲۳ .
۱۰- جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۰۱ .
۱۱- الکامل فی‌التاریخ ابن‌الاثیر جلد ۱ ص ۱٥۲ .
۱۲- جهان گشای جوینی جلداول ص ۱۲۸ وتاریخ نامه هرات سیفی هروی ص٥۷.
۱۳- الکامل‌فی‌التاریخ تألیف‌ابن‌اثیر جلد ۱۲ ص ۱٥۱ .
۱٤- تاریخ نامه هرات تألیف سیفی هروی ص ٦۳ .
۱٥- جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۳۹.
۱٦- همان کتاب ص ۱۳۱ .
۱۷- تاریخ نامه هرات تألیف سیفی هروی ص ۸۰ .
۱۸- D'ohosson
۱۹- الکامل فی‌التاریخ جلد ۱۲ ص ۱۳۸ .
۲۰- المعجم فی معائیر اشعار عجم ص ٦ .
۲۱- تاریخ نامه هرات ص ۸۷ .

دکتر محمد دامادی

اسرار التوحید

یکی ازمنابع اساسی بمنظور بررسی اوضاع اجتماعی درسده‌های پنجم و ششم هجری (۱)

اسرارالتوحید گذشته از آن که بخاطراحتوای دقایق وجزئیات مربوط به زندگانی ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷ - ۴۴۰ ه) وشناخت چهرهٔ واقعی وتصویر حقیقی وافکار واندیشه‌های او ، از مآخذ دست اول وواجد اهمیت بشمار می‌رود وعلاوه برآن که به لحاظ نثر ساده ودلاویز وشیرین وروان ، از ارکان استوار نثر فارسی محسوب می‌شود ، از نظر بررسی رویدادهای تاریخی واوضاع اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ومذهبی عصر نویسنده نیز از منابع مهم و شایان مطالعهٔ علاقمندان به این قبیل مسایل تحقیقی تواند بود . ونویسندهٔ آن محمد بن منور گاه‌گاه بمناسبت، با چیره‌دستی خاص خود ، تصویر روشنی از این مسایل ونیز کیفیت معیشت عموم مردم عصر خود را بدست داده است در برخی از موارد اشاره‌ای صریح وروشن در بیان علل وقوع رویدادهای تاریخی دارد که بسیار مغتنم وارزنده است . برای مثال آنجا که از انتقال حکومت از خاندان غزنوی به دودمان سلجوقی ، بمناسبت سخن بمیان آورده است ، علل شکست سلطان‌مسعود را از سلاجقه ، اشتغال به‌فسادوظلم وتعدی وتجاوز بی‌اندازه به مردم می‌داند که‌از نقل آن همه در اینجاچشم‌می‌پوشیم وتنها به نقل جمله‌یی چند می‌پردازیم :

« در آن وقت که آل سلجوق از نور بخاراخروج کردند وبه خراسان آمدند مردم بسیار بر ایشان جمع آمدند وبیشتری از خراسان بگرفتندبسبب غفلت سلطان آن عهد مسعود از ملک و اشتغال او بـــه فساد[۲] و آنگاه کـــه در میان جنگ سخن صلح پدید آمد و صلح کـــردند و رئیس میهنه بیرون‌آمد او را تشریف دادند ... سلطان بفرمود تا هر چهل و یک مرد حکم انـــداز را دست راست ببریـــدند ... و شیخ مـــی گریست و می گفت مسعود دست ملک خویش ببرید[۳] .»

در جای دیگر هنگام توصیف نا امنی خراسان وعدم استقرار کامل دولت سلجوقی در سال‌های پایان حکومت غزنوی ، با ایجاز کامل چنین مـــی‌نویسد : « روزگار نا ایمن بود که ابتدای فتنهٔ تـــرکمانان بود[۴]» و باز در میان هرج و مرج واغتشاش وشورش وبلوای ناشی از قدرت نمایی حکمرانان غزنوی و سلجوقی که در نتیجه آن امن وراحت وآسایش را از مردم بازگرفته بودند می‌نویسد: «اول عهد ترکمانان بود وخراسان نا ایمن[۵]» ومظالم سلاجقه را در هنگام بدست گرفتن قدرت وحکومت با بیانی مجمل اما زیبا و دلکش چنین توصیف می کند : « وقت ترکمان تاز بود ، حسن را بگرفتند وبزدند واستخفاف‌ها کردند که تو جاسوسی[۶]»

در پاره‌ای از موارد ، در اسرارالتوحید به ملاقات و دیدار ارکان دولـــت سلجوقی از ابوسعید مانند سلطان طغرل سلجوقی[۷] برادر او ابراهیم ینال[۸] وبومنصور ورقانی[۹] وزیر سلطان طغرل وچغری بیک[۱۰] اشاره شده است که اگر تحقق آنهانیز محل تردید باشد این داستان‌ها فرآوردهٔ ذهن ودماغ محمد بن منور بوده باشد ، ظاهراً بر احترام وبزرگذاشت رجال حکومت بر ابوسعید ومشایخ صوفیه دلیلی قاطع تواند بود ونمودار آنست که نودولتان سلجوقی با توجه روزافزون مردم به صوفیه واعتقاد به کرامات آنان مواجه شده وبسرعت تحت تأثیر معتقدات عامه واقـــع گردیده‌اند .

در بارهٔ فتنه خانمان سوز وغارت بی امان ترکان‌غز ، نویسنده هرکجا کـه

موقع را مناسب دانسته با دلی سرشار از تأثر وتأسف ، سخن بمیان آورده است :

«... حادثهٔ غز وفتنهٔ خراسان پدید آمد ودر خراسان علی‌العموم رفت آنچه رفت ودر میهنه علی‌الخصوص دیدیم آنچه دیدیم و کشیدیم آنچه کشیدیم ودر جملهٔ بلاد خراسان هیچ موضع را آن بلا و محنت و آن خـــرابی و مشقت نبود که اهل میهنه را .... بزرگان دین و پیشوایان طریقت بنقاب خاک محتجب شدند وروزگار قحط مسلمانی وعزت دید پدید آمد و کار دین تراجعی تمام گرفت[۱۱]»

این حمله در وضع عمومی مردم واصول عقاید آنان تأثیرات عمیق ونامطلوبی بجای گذارد چنان که (... اعتقادها فسادی تمام گرفت وبیشتر اهل اسلام ازمسلمانی به اسمی واز طریقت وحقیقت به رسمی مجرد قانع شدند[۱۲]» و« در خراسان از تصوف نه اسم ماند ونه رسم[۱۳].»

فقر وبینوایی ، درماندگی و تهی دستی بیشتر داستان‌های اسرارالتوحید را سایه‌وار دنبال می کند ودر روشن ساختن طرز گذران عمر وچگونگی تأمین نیازمندی های مردم در آن روزگار که ابوسعید ابوالخیر قسمت اعظم زندگانی خودرادرمیان آنها بسر برده است به ما کمک فراوان می کند .

از کیفیت روابط اجتماعی مردم مانند برده‌داری و برده فـروشی[۱۴] ، عادات ملوک[۱۵] ، آداب‌ورسوم‌مردم‌شهرها[۱۶] وضع‌معیشت ودشواری‌های‌مسافرت[۱۷] خرافات واوهام رایج در میان‌عوام[۱۸]، وجود بقایای ادیان قدیم وطرز زندگانی ومشاغـل اقلیت‌های‌مذهبی[۱۹] در عصر زندگانی خود ، مولف کتاب‌اسرارالتوحید ،آگاهی‌های ذیقیمتی بدست داده است .

اقتصاد مبتنی بر کشاورزی مردم آن روزگار نیز از نظر نویسنده نکته سنج وساده‌نویس اسرارالتوحید دور نمانده است وجای جای بتناسب در بارهٔ این‌مسأله سخن بمیان آورده‌است[۲۰] . چنان که نخستین‌چیزی که‌در مرو ملک میهنه ازسلطان سنجر پس از رهایی او از چنگ غزها برای اعادهٔ وضع پیش از حمله ترکان غز

در میهنه خواسته است «گاو جفتی[۲۱]» بوده است.

وجه امتیاز دیگری که بر غنا و اهیت وارزش معنوی اسرارالتوحید افزوده است کوششی است که محمد بن منور در بیان‌وتفسیر نکات ودقایق‌عرفانی وچگونگی اجتماع صوفیان در خانقاه‌ها بزبانی ساده ودلاویز از خود بخرج داده است وازآداب ورسوم وسنن واعتقادات صوفیان و کیفیت‌سیر وسلوک‌وزندگانی آنها واصول طریقت وشیوهٔ تربیت در خانقاه‌ها ومرام ومسلک درویشان به اقتضای مقام‌ومقال به‌تفصیل یا اجمال سخن رانده ودرین مقوله‌ها گاه‌بگاه به نقدوبیان معایب اخلاقی صوفیان و درویشان خانقاه‌ها پرداخته است[۲۲] که درروشن ساختن وضع اجتماعی مردم آن روزگار به محققان در این قبیل مسایل کمک فراوان می کند.

به این ترتیب اسرارالتوحید را می‌توان در شمار یکی از مراجع معتبرومنابع مغتنم و مفید برای بررسی مسایل گوناگون تاریخی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی ومذهبی وعرفانی در سده‌های پنجم وششم قمری در ایران دانست و از آگاهی‌های متنوع ودقیق آن بهره برگرفت.

حواشی

۱- این مقاله بخشی بسیار محدود از رسالهٔ مشروح ومفصلی است که نگارندهٔ این سطور محمد دمادی تحت عنوان «تحقیق وتتبع دراسرارالتوحید» در نتیجه مطالعه وبررسی فراوان و صرف وقت بسیار در یک مقدمه و شش فصل و یک خاتمه برشتهٔ تحریر درآورده است.

۲- اسرارالتوحید ص ۱۷۰ چاپ آقای دکتر صفا ۱۳۳۲ هجری شمسی.

۳- اسرارالتوحید ص ۱۷۱.

٤- ص ١٧٤ .

٥- ص ٢٣٠ .

٦- ص ١٨٥ .

٧- ص ١٧٠ .

٨- ص ١٢٦ و ٢٤٧ .

٩- ص ١٢٥، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٤٨.

١٠- ص ١٧٠ .

١١- ص ٦ .

١٢- ص ٧ .

١٣- ص ٤٥ .

١٤- ص ٢٥٢ .

١٥- ص ١٩٨ .

١٦- ص ٢٤٢ .

١٧- ص ٣٦٣ .

١٨- ص ٢١٣ .

١٩- ص ١٢٣ ، ١٤١ ، ١٤٢ ، ١٤٣ و ٢٦٦ .

٢٠- ص ١٧٤ و بخصوص ٣٥٩

٢١- ص ٣٥٨ .

٢٢- ص ١٧٨ ، ٢٥٢ ، ٢٧٥ ، ٢٨٦ .

پرویز اذکائی

مورخان همدان و تواریخ گمشدهٔ آن

از سده‌ی سوم ، طبقه‌بندی در همهٔ زمینه‌ها ؛ تحت تأثیر آنچه از اختلاف قبایل باقی مانده بود ؛ رایج شد . و نیز تحت تأثیر تقلیدی که از ساختمان‌های منطقی آثار منسوب به « ارسطو » می‌شد ؛ فقیهان‌وحدیث‌دانان به‌نوشتن«طبقات» پرداختند ، و «طبقات » یعنی تقسیم‌بندی‌هایی که ضمن آنها ، همه نویسندگانی راکه به یکی از رشته‌های‌دانش اسلامی‌متعلق‌بودند ، در طبقه‌یی‌جای می‌دادند.

اینک گوییم ؛ کلمه « تاریخ» در عنوان « تاریخ‌محلی » ، بیشتر به‌کتاب « طبقات » اطلاق می‌شده است .

از میان سه تاریخ کهن مستقل محلی همدان ، متأسفانه گمشده‌اند ؛ اما آگاهی های نسبة کاملی از آنها یافته‌ایم ، توان گفت : « کتاب همدان » ابوعلی کاتب همدانی که بخش «۲» شناسانده می‌شود ـ از نوع « تاریخ دینوی محلی » ویا بعبارت بهتر تاریخی فرهنگی ـ به معنای اعم کلمه ـ بوده‌است ؛همانند « تاریخ اصفهان » حمزه‌ی اصفهانی ـ که یاد شد. این آگاهی مبتنی‌است برمطالب منقولی از این کتاب در « تاریخ قم » و« مجمل‌التواریخ والقصص » ، ونیزدریافت هایی که از شرح حال وآثار مؤلف آن وقراینی که از منابع ـ بطورکلی ـ حاصل می‌گردد .

چنین بر می‌آید که : « ابوعلی کاتب » ، خود از دودمان بزرگان و از

بازماندگان خاندانهای بانژاده‌ی ایرانی ـ منسوب به «ویسپوهران» ـ ودارای شور « وطن دوستی » ، وعلاقه مند به پیشینه‌ی شهر وتاریخ گذشتگان خود بوده است از اینرو ، مطالبی که در « تاریخ همدان » خود آورده ، کمتر جنبه‌ی دینی‌داشته؛ بلکه بیشتر حاکی‌از رخداده‌های تاریخی در این شهر ـ چه پیش از اسلام وچه پس از آن ـ بوده است ، ضمن بیان اوضاع طبیعی وجغرافیایی وشرح آثار باستانی وترجمهٔ اعلام تاریخی و ذکربسیاری روایات وآداب و رسوم کهن محلی و توصیف فرهنگ آن ولایت . بطوریکه مؤلف « مجمل التواریخ » ، پس از نقل مطالبی‌از این دست در باره‌ی همدان ، گوید : « واز این نوع عجایب بسیار است که آنرادر (همدان نامه) ابوعلی کاتب شرح داده آمد.»[1]

نگارنده ، « ابوعلی کاتب » را دانشمندی ـ بتقریب ـ همانند وهمسان«حمزه اصفهانی»می‌داند. در باره‌ی«حمزه»می‌دانیم که‌اونیز، گذشته ازدارابودن ویژگیهای شخصیتی وادبی‌مذکور، بگفته استاد «مجتبی‌مینوی» : از لغت‌سازان قهاربوده‌است.

مقصود ؛ همانا تعصبی است که نسبت به «ایرانی بودن» هر چیزوگرایشی است که به فرهنگ زبانی فارسی / پهلوی ، داشته ؛ ودر مباحث « فقه‌اللغه»یـی ریشه‌ی بسیاری از نامها وواژه‌ها را ـ حتی عربی‌الاصل ها را هم ـ فارسی و ایرانی دانسته است. از مطاوی ومضامین کتابهایی که‌در زمینه‌های گوناگون تألیف کرده روحیه‌ی «ضد عربی» و «ملیت‌گرایی ایرانی» او هوید است . این چنین دریافتی‌نیز از آثار ابوعلی کاتب ، بویژه ازکتاب « الالفاظ الکتابیه » او توان کرد . البته ، چنانکه پیشتر اشارتی رفت ـ ونیز خواهد شد ـ اوضاع واحوال تاریخی واجتماعی وفرهنگی آن روزگاران ، مناسب برای پدیدآمدن چنین روحیاتی بوده است . فقط یادآور می‌شوم : از دلایلی که ایرانیان ، نخستین کسانی‌هستند که برای واژه‌های عربی ، فرهنگنامه‌ها تألیف کردند ، گذشته از نیاز مبرمی که درکار برد و دانستن این‌زبان‌دینی‌وعلمی وادبی‌نیز درسده‌های‌نخستین‌ـداشته‌اند؛ یکی این‌بوده است که

با گردآوری آن واژه‌ها ، وشناساندن و گسترش دادن آنها در میان مردمان ، درواقع برج عاج « عربیت » را ـ که اختصاص به « بداوت » یافته وبر پایه‌های فصاحت و وبلاغت لغوی عهد جاهلیت ، استوار شده بود فرو ریزند. و «تفوق زبانی» را ـ که از مقوله‌ی « فضل العرب علی العجم » می‌بود ـ بادر دسترس گذاردن وارزان‌ساختن واژه‌های آن زبان ، تعدیل نمایند.

این موضوع ، خود بحثی است که بدرازا می‌کشد واین گفتار ، جای آن نیست .اما دلیل بارز بر وجود چنین روحیه‌یی در تألیف « الالفاظ الکتابیه » ،همانا یکی ، گفته‌ی « صاحب بن عباد » ـ این شیفته‌ی عربیت وعرب دوست «قهار » و نامدار است[۲] در باره‌ی این کتاب :

« ... اگر عبدالرحمان بن عیسی ، مصنف این کتاب الالفاظ ، را بیابم ؛ فرمان به بریدن دستش‌می‌دهم... (چراکه) گوهرهای زبان استوار عربی را ، در اوراقی اندک گرد آورده و در دهان کودکان مکتبها ، ضایع ساخته است...»[۳]

دو دیگر ،گفته‌ی خود « ابوعلی کاتب » است ، در سبب تألیف کتاب وچگونگی آن ، که از جمله گوید :

« از متاخران ،گروهی را دیده‌ام که تفصیل کلام، آنان‌را در اشتباه ولغزش افکنده است . هم اینان ،کسانی‌اند که درگفتگوها و نوشته‌هاشان ، وابسته و علاقه‌مند به واژه‌های غریب ودور از ذهن وکلمات نا مأنوس هستند ؛ تا بدین وسیله از دیگر مردمان ، خود را (برتر) ومتمایز نشان دهند ؛ وهم از طبقه‌ی پستی که جزو آنند ، در نزد احمقان، اعتلاء یابند .گنگ وخاموش بودن، ازسخن گفتن بدین شیوه وروش ـ که این جماعت برآنند وبدان سان سخن می گویند ـ بسی نیکوتر است ... تکلف و سرهم کردن کلمه ها درکتابها و گفتگوهاشان آشکار است ، چونکه گوهر وخرمهره را باهم گرد می‌آورند ... (ومن ، در این کتاب) برآیین دبیران وسخن‌آوران رفته‌ام ، نه بر روش پرگویان وخود نمایان به شیوایی ....»[۴]

« طبقات الهمدانیین » صالح کوملاذی ، چنانکه از نـــام آن پیداست وبنا برآنچه گفته آمد ، تاریخی محلی ودینی بوده است ؛ دربردارنده‌ی سرگذشت دانشمندان علوم دینی همدان ، بویژه محدثان همدانی.

پیشتر ، در بیان لزوم شناسایی تاریخ محلی ، مستند بگفته‌ی برخی مورخان مشهور ، در جای خود ـ می‌بایستی‌عبارتی‌را که « صالح کوملاذی» در همین باره بیان کرده است ، می‌آوردیم ؛ که اینک ، بنقل از « خطیب بغدادی » ـ که خود نیز بدین قول‌استناد جسته‌ودر ضمن، مبین نوع وچگونگی کتاب «طبقات‌الهمدانیین» و «طبقات»های دیگر ولایتی است ـ ، گفته می‌آید :

« دوستدار حدیث وهرکس راکه بدان عنایتی‌پیدا کرده ؛ بایسته است که به کتابهای حدیث شهر خویش وشناسایی مردمانش ؛ آغاز کند . پس چندان فراگیرد وضبط کند تا اینکه درست را از نادرست‌تمیز داده ونسبت به‌حدیث آوران و احوال ایشان ، شناسایی کامل ؛ حاصل کند آنگاه ، پس ازآگاهی از علوم و علمای پیشین وهمروزگار شهر خود ، به‌حدیث شهرهای دیگروکوچ کردن برای آن ؛ بپردازد .»°

بنابر برخی مظان ؛ توان گفت : « تاریخ همدان » شیرویه شهردار ،کتابی بوده است ، جمع میان «کتاب همدان » ابوعلـی کاتب و « طبقات الهمدانیین » صالح کوملاذی؛ یا دقیقتر آنکه: تاریخی بوده است «دینی ـ دنیوی»؛ هر چندکه باز ـ ظاهراً ـ جنبه‌ی « دینی » آن غلبه داشته است . آنچه مسلم است ؛ در این کتاب ، بشرح حال ادیبان نیز ـ علاوه از طبقات مختلف دینی پرداخته آمده ، هم چنین ؛ از آب وهوای جغرافیایی ورنگ ونمای تاریخی عاری نبوده است .

۱ـ مختصری پیرامون منابع تاریخ همدان

در تألیف تاریخ یا تاریخچه‌ی همدان پیش از اسلام ، پیداست که همه‌ی متون قدیم وجدید تواریخ عهد باستان را بایستی به مطالعه گرفت ، تا از میـان

انبوه اسناد ومدارك پراکنده ، خلاصه‌یی در باب رخداده‌هائی که در این شهر بوقوع پیوسته و یا اینکه در جریان ومسیر حوادث تاریخی قرار گرفته ، فراهم آورد .

از میان نوشته‌های کهن ، اشارات مورخان یونانی ، که اغلب در کتاب «ایران باستان پیرنیا» وجزآن ، جای جای - بمناسبت بیان و ذکر وقایع اصلی تاریخ باستان - نقل شده ، سودمند است . برخی از کتابهای این مورخان ، مانند «تاریخ هرودت» وجزآن ، به فارسی هم ترجمه شده است .

بعلاوه اسناد ومدارك وتحقیقات باستانشناسی ونتایج کاوشها ، مهمترین منابع این موضوع است . گاه نیز پژوهشهای زبانشناسانه، هنگامی که توأم با مطالعه‌ی متون کهن وبررسی تحقیقات باشنانشناسی باشد، بسیاری از اوضاع تاریخی واحوال اجتماعی وچگونگیهای فرهنگی وتمدنی را در این ولایت، آشکار وروشن می‌کند . بهترین نمونه ، همانا « تاریخ ماد» اثر «دیاکونف» ، تألیفی جامع از این دست است .

متأسفانه در همدان ، کاوشهای علمی مرتب وپی گیر ، چونان « شوش» و«تخت جمشید» ، صورت نگرفته ومواد تاریخی از این رهگذر ، فراهم نیامده، آنچه هست ، پراکنده وبس اندك واغلب تکراری است . با اینحال ، عجالة مطالبی که استطراداً واز باب مقایسه در برخی کتابهای باستانشناسی مثلا از جمله در کتاب بزرگ «تخت جمشید» - در باره‌ای همدان ، آمده است ، تازگی دارد . با توجه به عهود تاریخی ایران باستان ، آنچه گفته شد ، بیشتر راجع می‌شود به دوره‌ی «ماد» ها و «هخامنشیان» و «اسکندر» وجانشینان او. ازدورهٔ «اشکانیان» که اصولا مورخان در باره‌ی تاریخ عمومی این سلسله، با کمبود مراجع مواجه هستند بجز کتابهای مربوط به این دوره ، بیش از آنچه اکنون یاد می‌کنیم، عجالة چیزی دیگر بنظر نرسیده است. وآن ، منظومه‌ی «ویس ورامین» فخرالدین اسعد

گرگانی است ، که بتحقیق ، روایتی از دوران « پـارتی » دانسته شده است. اگر چه‌نمی‌توان استنباط تـاریخی محض و محققانه از آن نمود ، باری ، نمودار وتصویری ازاوضاع اجتماعی وتا حدی سیاسی وچگونگی حکومتهای محلـی و خاندانها ، بویژه در همدان ، ـ که نیمی از وقایع این داستان پارتی در این‌شهر رخ داده ـ بدست می‌دهد.

از این دوره ببعد ، علاوه بر منابع ایرانی ـ (روایات مربوط به عهدساسانی وبرخی متون پهلوی ، مأخذ عمده همانا تواریخی است که‌در عصر اسلامی‌نوشته آمده است ، مانند : «تاریخ طبری» وآثار «مسعودی»و جز آنها.

«فتوح‌البلدان» بلاذری ، یگانه مأخذی بنظرم رسیده است که تقریباً جملهٔ مورخان وجغرافی نویسان اسلامی ، تاریخچه فتح همدان را بدست اعراب‌وبعضی حوادث پس از فتح در این سرزمین را ، بی‌واسطه وبا واسطه از آن نقل کرده‌اند

پس‌آنگاه ، روایات در باره‌ی عاملان وحاکمان‌وچگونگی «عمل»این‌ولایت وبرخی رخداده‌های درآن ، بطور پراکنده در تواریخ سنواتی ، مانند : «طبـری» و «الکامل» و در غیر اینها ، نظیر : «یعقوبی» و «مسعودی» و درکتابهای ادبی تاریخ گونه ، چون «عیون‌الاخبار » ابن قتیبه وبویژه کتابهای«تراجم» و«طبقات» آمده است .

قدیم‌ترین متن مستقل ، همانا بخش نسبة مفصل « القول فی‌همدان » در کتاب « اخبار البلدان » ابن فقیه همدانی ؛ تألیف شده بسال ۲۹۰ هـ است.

نسخه‌ی خطی یگانه‌ی این کتاب ، درکتابخای « آستان قدس رضوی » ؛ که‌البلدان کبیر یا مفصلش نامیده‌اند هرچند که بنظر بنده نه چندان کبیر ومفصل به نام اصلی ودرست آن : « اخبار البلدان » همراه با سه رسالهٔ جغرافیائی دیگر ، موجود است. . . تحریری از آن بنام «مختصرالبلدان» ، جـزو سلسله کتابهای جغرافیایی شرقی ، بسال ۱۳۰۲ هـ ق ، بکوشش « دوخویه » در « لیدن » چاپ شده است.

اهمیت بخش « همدان » این کتاب ، در این است که چون مؤلف خود همدانی‌بوده ، بیش از هر جای دیگر ، درباره‌ی زادگاه خویش ، شرح وبسط داده وروایاتی گوناگون : جغرافیایی ، تاریخی ، باستانشناسی ، مردمشناسی ، افسانه و حقیقت ، « فلکلور » ، واشعاری در باره‌ی آب و هوا وسرمای همدان ومطالبی راجع به اوضاع اجتماعی واقتصادی وویژگیهای محلی ، وآثار باستانی وجز اینها ـ نیک وبد ـ ، توأم با شوری وطن دوستانه وگاه خرافه آمیز ـ (معمول پیشینیان) ـ گرد آورده است ؛ که از رهگذر تاریخ وجغرافیا ، وفرهنگ پیشین محلی همدان ـ وادامه آن تا این زمان ـ بس سودمند ومغتنم است . مورخان وجغرافی نویسان پس ازوی جملگی ـ بی‌واسطه وبا واسطه ـ از این فصل ، در باره‌ی همدان ، بهره‌ها یافته‌اند « یاقوت حموی » با استفاده کامل از این کتاب‌و «تاریخ همدان» شیرویه شهردار فصل «همدان» ودیگربخشهایی‌را که‌مربوط‌به‌جایهاو کسان همدانی‌می‌شود، بنگارش درآورده است .

از این گونه کتابها ، بایستی « سفرنامه‌ی ابودلف » ونیز « احسن التقاسیم » مقدسی و « آثارالبلاد » قزوینی ودیگر کتابهای جغرافیایی را نام برد ، که هر یک از آنها دارای تازگیها واطلاعات ویژه‌یی در خصوص تاریخ وجغرافیای آن ولایت است .

*

در سده‌ی چهارم ، که « دیلمیان » بر ولایاتی از ایران زمین چیره می‌شوند وبا تشکیل دولت « بویه ییان » ـ در غرب وجنوب ایران ـ وتسلطی که بر دستگاه خلافت یافتند ، بجز تاریخهای عمومی سنواتی ویا اختصاصی که اغلب بر اساس تمرکز سیاسی خلافت در بغداد ـ نوشته آمده است ، تواریخی می‌یابیم که کم و بیش این اصل « تمرکزگرایی‌سیاسی» را فروگذاشته ؛ پیرامون دولتهای نوخاسته و رخداده‌های آنها ، بخشهای مستقل و مفصلی ترتیب داده‌اند . از این دست

است ، « تجارب الامم » ابن مسکویه . هر چند که وی از پیروان « طبری » است و کتاب خود را با همان روش « سنواتی » تألیف کرده است؛ باری ، ازرهگذر حوادث مربوط به « بویه‌ییان » در این کتاب ، وذیلهای آن و کتابهای همانندش ، بسی از رخداده‌های تاریخی در همدان ، و یا در مسیر آنها واقع شدن این‌شهر ، روشن می‌شود وبنگارش در می‌آید .

در همین سده ، نوشتن تواریخ محلی نیز ـ چنانکه گفته آمد ـ ناشی از « شعوبیت » و« وطن‌پرستی » و یا «درایه‌ی رجال دینی » ، رونق گرفت . همچنین می‌دانیم که نگارش وسرایش « شاهنامه » ها و « تاریخ ایران » نویسی‌و پیدایی نخستین آثار نثر ونظم فارسی پس از اسلام ، در همین سده بوده است .

« تاریخ قم » تألیف « حسن بن محمد قمی » ـ بسال ۳۷۸ ـ ، آگاهیهای بسیار وتازه وهمه جانبه درباره‌ی همدان ونواحی آن، تازمان مؤلف، بدست‌می‌دهد . مؤلف ، مطالبی راکه بمناسبت وبه استطراد درباره‌ی همدان آورده، بیشتر از« کتاب همدان» ابوعلی کاتب، گرفته‌است . وهمو ، پس‌از «ابن‌ندیم» ، نخستین کسی‌است که از «ابوعلی کاتب همدانی» وتاریخ همدان‌او ، یاد کرده ؛ وهم مطالبی ـ بس سودمند از لحاظ تاریخ همدان ـ از آن بنقل آورده است . از اینرو ، توان گفت ؛ تواریخ محلی موجود نیز ، اغلب از جهت نگارش تاریخ همدان ، سودمند توانند بود .

باید افزود : کتابهای ادبی وفنی وآنها که اختصاص به‌موضوعی غیرتاریخی دارند ، تألیف شده در این دوره یا در دوره‌های بعدگاه حاوی آگاهیهایی در باره شؤون مختلف آن ولایت است . مثلا مطالبی که به استطراد در آثار « ابوحیان توحیدی » ـ وجزاو ـ ومراجع شرح حال وآثار « صاحب بن‌عباد» و همروزگارانش ودرکتابهای مربوط به « وزراء » واداره‌ی امور « خلافت » یا « امارت » و کتب « خراج » و« منشآت ورسائل » وحتی‌درکتابهای « صوفیه » آمده است، تا برسدبه مأخذ شرح حال « ابن سینا » واوضاع سیاسی و اجتماعی عصر او ، مورد استفاده‌ی

تاریخنگار آن ولایت ، بایستی قرار گیرد.

اما ، مهمترین منابع - پس از تواریخ - همانا کتابهای « تراجم» و مجموعه‌ی زندگینامه‌ها و « اعلام» است. این گونه کتابها - همچنانکه معلوم همگان است - بر دونوع اند : ۱- آثار کلی و عمومی ، حاوی سرگذشت همه طبقات اعلام شاهان ، وزیران ، حاکمان ، دانشمندان ، حکیمان ، قاضیان ، فقیهان ، محدثان ادیبان ، شاعران ، وجزاینان ؛ مانند « وفیات الاعیان » ابن خلکان و « مجمع الاداب » ابن الفوطی وجزاینها . ۲ - آثاری اختصاصی‌اند ، شامل زندگینامه‌ی اشخاص یک وگاه چند طبقه از اعلام ، مانند « معجم الادباء » یاقوت و « طبقات الشافعیه » سبکی وجزاینها .

شرح حال اعلام همدان - تا اواخر سده‌ی پنجم - ، که اغلب در ضمن گفتگو از آنان ، نکات واشاراتی از تاریخ وفرهنگ این شهرستان نیز بمیان آمده، در«تراجم عربی وفارسی ، کتابهای « عماد اصفهانی » ، « سمعانی » ، « یاقوت » ، « ابن خلکان » - وذیل نویسانش - ، «ابن الفوطی» ، «ذهبی» ، «یافعی» ، «ابن الجوزی» «سبکی» «سیوطی» ، « سخاوی » و«جزاینان ، بیشتر بنقل بواسطه ویا بی‌واسطه از کتابهای «طبقات الهمدانیین» صالح کوملاذی و « تاریخ همدان» شیرویه شهردار، پراکنده است . اگر چه برخی از آنها ، نقل متأخر از متقدم وتکراری است؛ باری بعضی حاوی تازگیها و روشنگری‌هاست. در مورد اعلام سده‌ی ششم ببعد ، این مراجع نیز سودمند اند ، بویژه آنکه سرگذشت نویسان ، یا همروزگار صاحب ترجمه بوده‌اند ویا - گذشته از این - منابع آگاهی بر احوال کسان از هر نوع ؛ شفاهی وکتبی بسبب فزونی وگستردگی ارتباطات مادی ومعنوی در میان سرزمینهای امپراتوری سلجوقی - فراوان بوده است .

همچنین ، از سده‌ی ششم به بعد، تواریخ فارسی - غیر ازمحلی‌ها که اشاره رفت - ، چه عمومی و« کلی » و چه اختصاصی و « مجمل» بر می‌خوریم . در مورد

تاریخ در عصر سلجوقیان ، دو کتاب مهم یکی تألیف شده در آغاز سده‌ی ششم و دیگری در پایان این سده حاوی آگاهیهای فراوان از رهگذر تاریخ سیاسی واجتماعی وفرهنگی ودینی ، نه تنها محلی ـ بل ولایتی ، بمارسیده است و آندو :

۱ ـ مجمل التواریخ والقصص ، از مؤلفی گمنام . کتابی شگفت است ، متضمن آگاهیهایی درباره‌ی ایران باستان وداستانهای کهن ، ومتذکر نام کتابهایی است که امروزه دردست نیست؛ ازجمله: «تاریخ اصفهان» حمزه‌ی اصفهانی، و«تاریخ همدان» ابوعلی کاتب . مؤلف ، از این دو کتاب ، بویژه از «کتاب همـــدان / همدان‌نامه » ابوعلی کاتب . جای‌جای مطالبی نقل کرده ، وچون خود همدانی یا از توابع همدان بوده ـ مانند « ابن فقیه » ، آگاهی‌هایی در بارهٔ آن شهر ، از هر لحاظ ، چه مربوط به پیش از اسلام وچه پس از آن ، بویژه از دوره‌ی « بویه‌ییان » و« سلجوقیان » بدست می‌دهد .

۲ـ راحة الصدور وآیة السرور ، از «راوندی» . پیش از اشاره‌ی مختصر به محتویات این کتاب ، ناگریز از یادآوری این نکته است :

پس از مرگ « محمد بن ملکشاه‌سلجوقی» ـ بسال ۵۱۱ ه ق ـ ، امپراتوری وسیع سلجوقی ، با مقدماتی که پیشتر فراهم شده بود ، روی‌به‌تجزیه گذارد . چنانکه می‌دانیم ، از این ببعد ، چندین دولت « سلجوقی » و « اتابکی » در سرزمین های امپراتوری (سلجوقیان بزرگ یا نخستین) ـ پدیدآمـد؛ مانند: سلجوقیان«کرمان» سلجوقیان «روم» ، اتابکان«فارس»اتابکان«آذربایجان» ، سلجوقیان واتابکان «شام» و« سلجوقیان عراق » ـ که در تواریخ متأخر ، کمتر از آنان سخن رفته است .

باری ، پادشاهی شرقی ومرکزی ایران زمین ـ وماوراءالنهر و خـوارزم و افغانستان شمالی ـ بهره‌ی « سنجر » شد ، وفرزندان « سلطان محمد » ، در ایـران غربی ، حکومتی مستقل تشکیل دادند ؛ که « سلجوقیان عراق » یا گاهی«مغرب» نامیده شده‌اند . « محمود بن محمد بن ملکشاه » ، که « عراق عجم » ونواحـــی

« آذربایجان » را در تصرف داشت ، از جانب عموی خود « سنجر » نیز ، نیابت و پادشاهی این ولایات را یافت. وهمو ، در آمد وشدهای میان «بغداد» و«اصفهان» سرانجام « همدان » را « دارالملک » گزید ودر همانجابسال ٥٢٥ ﻫ مرد. بدین سان ، این شهر ، نزدیک به یک سده ، پای تخت سلجوقیان « عراق » بود. تاریخ همدان در این یک سده ، مفصل وپراز رخدادههای گوناگون است . همچنین ، تاریخ همدان در این سده ، نه تنهاتاریخ محلی و ولایتی است ، بلکه ناگزیر « تاریخ سلجوقیان عراق » [٦] هم خواهد بود .

در نگارش تاریخ این دوره بجز آنچه اشارت رفت وبجز کتابهای « تاریخ وزراء » و«تذکره»ها وحتی دیوانهای شاعران وآثار علمی وادبی - بویژه مقدمههای آنها ، همهی تواریخ سلجوقی - که فهرست نام آنها در بیشتر کتابهای راجع به این دوره پیدامی شودجزومنابع اصلی بشمارند. اماازمیان آنهاوازآن میان «راحةالصدوروآیة السرور» راوندی، حاوی بیشترین اطلاعات و گاهی یگانه مأخذاست. دانستهی تاریخ دانان این دوره هست، که «راوندی» همهی اخبار گرد آورده تاآغازپادشاهی «طغرل بن ارسلان» (٥٧١-٥٩٠ ﻫ) را - از «سلجوقنامهی ظهیری» برداشته است. اما، قطع نظر ازافزودن اشعار وامثال وعبارات ، بیجا وبجا- اغلب نا بهنجار وبی مناسبت- ، گاهی اطلاعاتی سودمند از شنیده ها و دانستههای خویش، جای جای افزوده دارد، بویژه آنکه چون سرپرست ودایی اش « تاج الدین ابوالفضل احمد بن محمد راوندی » از مدرسان و دانشمندان مقیم همدان ، همچنین دایی دیگرش « زین الدین محمود بن محمد راوندی » معلم سلطان « طغرل »، آشنایان دیگر ، وخود او مرتبط با دربار سلجوقیان عراق بودهاند ، ودر دههای آخر سدهی ششم وی خود از نزدیک شاهد وقایع میبوده ودر جریان حوادث واقع شده است ، از اینرو ؛ بخشهای آخر کتاب او ، هم تازگی دارد وهم حاوی آگاهیهای ویژهیی از لحاظ تاریخ محلی است . صفحات ٣٧٥ تا ٤٠٣ پایان بخش تاریخ راحةالصدور ، بتمامی تاریخ وقایع شش سال آن ولایت

از سال ۵۹۰ ـ سال کشته شدن طغرل و برچیده شدن پادشاهی سلجوقیان عراق تا سال ۵۹۶، که حکومتهای زودگذری مانند حکومت « ممالیک » مصر ، در همدان روی کار آمده‌است، از فصول بسیار سودمند ومغتنم وبی‌شاخ وبرگ کتاب و نمونه‌ی نثربی‌پیرایه‌ی آن عصر است.

*

در تکمیل تاریخ رخداده‌های دهه‌ی آخر سده‌ی ششم ، گذشته از تواریخ عمومی مشهور ، مانند « الکامل » ابن اثیر ، وشرح دنباله‌ی وقایع از سال «۵۹۶» آمد وشد ترکان خوارزمی (که از سال ۵۹۰ آغاز شده بود) وچیره شدن آنان بر ولایات غربی ایران ، وبرخوردهای پرخاشگرانه‌شان با دستگاه خلافت عباسی ـ تا نخستین تاختهای « مغولان » وآخرین تلاشهای « جلال‌الدین منکبرنی » ، بایستی تاریخ « جهانگشای جوینی » و « سیرت جلال‌الدین» نسوی رانام‌برد. تاریخهایی مانند : «الحوادث الجامعه» ابن‌الفوطی‌و «مرآة‌الزمان » سبط ابن‌جوزی وجز اینها نیز ، روشنگر وقایع سی ساله‌ی فترت دو حمله‌ی مغول ، تا ۶۵۲ آمدن « هلاکو » به ایران ـ است . اما ، در همین دوره‌ی فترت ، یکی از قبایل ترکمان بنام « ایوه » که در حدود کردستان و لرستان اقامت داشته اند ، و از اواسط سده‌ی ششم ، نامشان درکتابهای تاریخ آمده ، در نواحی همدان ، جنگ وگریز‌هایی داشته‌اند . نامدارترین فرمانروای « ایوایی » ، « سلیمانشاه » حاکم کردستان نامبرده در سالهای ۶۱۰ ـ ۶۵۴ است . وی ، « بهار » شهرک امروزی واقع در سه فرسنگی شمال غربی همدان ـ را پایتخت خود قرار داده بود. بمناسبت نزدیکی یی که میان این ترکمانان و امرای لرستان ـ « لرکوچک » می‌بوده ، هم پیوند خویشاوندی وهم رقابت و دشمنی‌وجنگهای‌پیوسته برسراستیلا برآن‌نواحی‌داشته‌اند. مهمترین منابع مربوط به رخداده‌های این دوره ، گذشته از آنچه ذکر شد، «تاریخ گزیده » مستوفی و « شرفنامه » بدلیسی است[۷] .

آنگاه، با آمدن « هولاکو » به ایران ، واقامتش در همدان واینکه آنجا را

ستاد عملیات نظامی خود برای حمله به بغداد قرار داد ، ورخداده‌های پس از آن وتشکیل حکومت « ایلخانان » در ایران ، منابع متعدد ومفصلی در دست است ، چونان « جهانگشا » و « تاریخ وصاف » و « جامع‌التواریخ » وذیل آن از « حافظ ابرو » ونیز تواریخ عمومی ، مانند : « حبیب السیر » وجز آن .

چنانکه دانسته‌ی همگان است ، از سده‌ی هفتم ببعد ، تاریخهای فراوانی نوشته شده ، که اغلب « عمومی » اند . و بجهت آنکه آگاهی‌های ویژه مربوط به تاریخ محلی ـ بدانگونه که در کتابهای پیش از این دوره هست ـ در آنها کمتر می‌باشد ، ذکر نام آنها سودی ندارد . بعلاوه ، از این پس ، منابع نوینی پیش روی تاریخنگار قرار می‌گیرد ، و آن : « سفرنامه » های فرنگیان است . متأسفانه، اشارات مسافران عهد صفوی به ایالات غرب ایران واز جمله به « همدان » بس مختصر وکوتاه است . نقطه‌ی اصلی توجه آنان ، پای تخت‌امپراتوری بوده ؛ ـ رویهم رفته وبطور معترضه باید گفت : در دورانهای کشمکش و « ملوک‌الطوایف » و سلطه جویی‌ها و فترت میان ظهور و سقوط دولتهای متمرکز منابع تاریخهای محلی طبعاً ـ بیشتر ومطالب در باره‌ی آنها مفصلتر است . چراکه از رخداده‌های دوران تسلط وتقهر ترکمانان « آق‌قویونلو » در ولایات غربی ایران ، پیش از صفویان ، اطلاعات بیشتری ازمنابع اندك تاریخی آن دوره ، از جمله«تاریخ منجم باشی»ـ و جزآن‌ـو پس ازصفویان، از جنگهای افغانان‌و«نادر» باعثمانیان‌ورخداده‌هایی که‌محل‌آنها«همدان» وحوالی آن‌بوده است، می‌توان بدست آورد. بویژه از منابع تاریخ نادری،فصلی‌شگفت درتاریخ آن‌شهرستان،توان نوشت.

هم از پایان دوران صفویان است که منابع مهم دیگری ـ که متأسفانه کمتر در دسترس است ـ بجای مانده وآنها : نوشته‌های مسیحیان « کرملی» ویادداشتهای کشیشان کلیسای «ارامنه»ی همدان است .

از سفر نامه‌های عهد « قاجاری » آنچه بنظر رسیده ، بیش از همه سفرنامه‌ی « فلاندن » و« کوست » ـ که در زمان « محمدشاه » به ایران آمده‌اند ـ حاوی

اطلاعاتی درباره‌ی اوضاع عمومی شهر وبویژه آثار باستانی : « تپه‌ی هگمتانه » و و «شیرسنگی» وجز اینهاست.

از این پس ، گذشته از سفر نامه‌های ایرانی، مانند : « بستان السیاحه » شیروانی - ودو کتاب دیگرش - کم و بیش با آثار شرقشناسان مواجه می‌شویم مانند سفرنامه‌های « دمورگان » و «جاکسن» - وچون آثار شرقشناسی ، بیشتر بر پایه‌ی پژوهشهای باستانشناسی تألیف شده وبیشتر در مورد کاوشهای باستانشناسی درهمدان سخن رفته است ، از تکرار مطلب خودداری ورزیده ، تنها یادآور می‌شویم که کتابهای شرق شناسی ، یا به عبارت بهتر کتابهایی که غربیان با استفاده ازمنابع شرقی وسفرنامه‌ها وگزارشهای باستان شناسی نوشته‌اند ، آنچه راجع می‌شود به «همدان» - در هر دوره‌ی تاریخی - البته بایستی مورد استفاده قرارگیرد.

ازمحققان اخیرایرانی،آنان که‌درتاریخ وباستانشناسی‌وزندگینامه‌ی‌اعلام‌این‌شهر، آثاری پدیدآورده‌اند-ازجمله-می‌توان: شادروان«محمدعلی‌آزاد همدانی»و«رضاخزائل کردستانی»مؤلف«جغرافیای‌همدان» و«محمد تقی‌مصطفوی»مؤلف کتاب «هگمتانه» و«دکتر مهدی درخشان» مؤلف کتاب «بزرگان و سخنسرایان همدان» رانام برد.

۲- ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی بن حمادکاتب همدانی

(حدود ۲۵۰ - ۳۲۰ ه ق)

درهمه‌ی کتابهایی که از وی یادی شده است ودر مقدمه‌ی خود او بر کتابش: «الالفاظ‌الکتابیة»،نامش: عبدالرحمان‌بن‌عیسی‌بن‌حماد همدانی‌آمده‌است.*

ونیز کنیه‌اش را « ابوعلی » ذکر کرده‌وبسبب پیشه‌ی دبیری،« عبدالرحمان بن‌عیسی الکاتب » یا «ابوعلی کاتب» گفته‌اند ، و چون شغل کتابت «بکر بن‌عبد العزیز » را داشته ، وی را « کاتب بکر » نیز یاد کرده‌اند.[۸]

تاریخ تولدش را هیچیک از منابع ذکر نکرده‌اند ، اما از اینکه دبیر « بکر بن عبدالعزیز بن ابودلف عجلی » - کشته شده بسال ۲۸۵ ه ق [۹] بوده و اینکه

تاریخ وفاتش را ۳۲۰ ه و نیز ۳۲۷ ه آورده‌اند ، توان دانست که تولدوی ـ به تقریب ـ در اوایل نیمه‌ی دوم سده‌ی سوم ، یعنی در حدود ۲۵۰ ه ق بوده است.

تاریخ وفات وی نیز ـ چنانکه گذشت ـ درست روشن نیست . برخی ، ۳۲۰ ه ۹۳۲ م ،[۱۰] وبرخی دیگر ، سال ۳۲۷ ه ق نوشته‌اند[۱۱] .

آثار او :

دو تألیف «ابوعلی کاتب» شهرتی یافته ؛ یکی کتاب « الالفاظ » ودیگری « کتاب الهمدان » ، اولی در منابع قدیم وجدید ـ چنانکه بازخواهیم گفت ـ و دومی در متون کهن ، نامبردار شده‌اند . اما چنین پیداست که «ابوعلی کاتب» شاعر هم بوده ، ودیوان اشعاری از وی نیز بجا مانده بوده است . چنانکه « ابن الندیم» . در«الفهرست»(ص ۲٤٤) ، اندازه‌ی اشعاراورا«پنجاه‌ورق»ذکر کرده‌است.

از اشعار منسوب بدو ، تاکنون این چهار بیت را یافته‌ام ، که بنام « کاتب بکر» نقل کرده‌اند .

«من رزق‌الحمق فذو نعمة آثارها واضحة ظاهره
یحط ثقل المرء عن نفسه والفکرفی‌الدنیاوفی‌الاخره»[۱۲]

* * *

«همدان‌متلفة‌النفوس‌ببردها والزمهریر ، وحرها مأمون
غلب‌الشتاءمصیفها وربیعها فکانما تموزها کانون »[۱۳]

۱ ـ الالفاظ الکتابیه

« الفهرست » ابن الندیم ؛ گویا قدیم‌ترین منبعی است ؛ که از « الالفاظ» تألیف « ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی الهمدانی ، کاتب بکر بن عبدالعزیز بن ابی‌دلف » در زیر عنوان : «کتابهایی که بدست آوردم : که از طرف گروهی در آداب تألیف شده ومن از حالشان آگاه نیستم » یاد کرده است.[۱٤]

خوشبختانه ، کتاب مذکور تا این زمان باقی است ونه تنها نسخه‌های خطی‌یی ازآن در برخی کتابخانه‌ها موجود است [۱۵] ، بلکه بیش از ده بار بچاپ

رسیده است [١٦] .

در مورد نام کتاب ، اختلافی واقع شده‌است، «ابن الندیم»[١٧] و«قلقشندی[١٨]» و«اسماعیل پاشا» [١٩] ، آنرا «کتاب‌الالفاظ» یاد کرده‌اند . «یاقـــوت حموی» در جایی از «معجم‌الادباء »[٢٠] به عنوان «الفاظ‌الکتبیة» نام برده است .

مؤلف «فهرست کتبخانه آصفیه» نسخه‌یی از آنرا بنام «آداب‌الرسائـــل» (مورخ سال ٧٦١ هق) شناسانده و گوید : «کتاب‌مذکور تا حال چاپ نشده‌ودر کتب‌خانه بریتیش‌میوزیوم هم‌وجود ندارد و در فهرست کتب‌خانه خدیومصریه هم‌موجود نیست‌ودررامپور وبانکی‌پور هم‌وجود ندارد...»[٢١] .

اما «بروکلمان » بنا بر نسخ خطی و چاپی آن گوید : آداب الرسائـــل ، موجود در «آصفیه» ... (و برخی کتابخانه‌ها) ... گویا همین است .[٢٢] ، کـه البته همین هم هست ، زیرا آغاز و بخشی از مقدمه وباب اول «آداب‌الـرسائل » بتمامی وبعینه ، مانند «الالفاظ»چاپی است. ونیز از مقدمه‌ی‌خود«ابوعلی کاتب» برکتاب ، که مکرر واژه‌ی «الفاظ » را بکار بـرده ودر دو جا به ««الفـاظ کتاب الرسائل ....» اشاره نموده ، برمی‌آید که کدام نام درست‌تر است .[٢٣]

دیگر اینکه ، «نعمان‌الوسی»، که متن همین کتاب را بسال ١٣٠٢ هق ، در «استانبول» چاپ کرده ، به غلط آنرا کتاب «الفاظ الاشباه والنظائر» خوانـده‌و به‌اشتباه به «عبدالرحمان‌بن محمد انباری» نسبت داده است.[٢٤]

باری ، چاپ منقح ومعرب این کتاب ، بتوسط «لویس شیخو» ـدرگذشتـه بسال ١٣٦٤ هق =١٩٢٧م - از روی سه نسخه‌ی خطی «مصر» (مورخ ٥٧١ ه) و«لیدن» و«موزه‌ی بریتانیا» وبسال ١٨٨٥ م، در بیروت صورت گرفته ، [٢٥] و پس ازآن در بیروت ومصر ، مکرر تجدید چاپ شده است .

موضوع واهمیت کتاب :

در مقدمه‌ی ـ یک صفحه‌ای ـ «لویس‌شیخو» برکتاب [٢٦] چنین آمده است «عبدالرحمن‌بن عیسی بن‌حماد همدانی‌ـ کاتب بکربن‌عبدالغریزبن ابی دلف

عجلی ـ شیخی‌صالح و از اهل‌بیوتات قدیم [ـ ویسپوهران] بوده است . بدین نص در «معجم‌الادباء» یافتم [٢٧]: (این شیخ در لغت ونحو پیشوا ، دارای روشی نیکو ، دبیری راستکار وشاعری فاضل ، وکاتب ابن ابی دلف‌عجلی بود . مؤلفات کمی دارد ، اما همه‌ی آنها بسیار سودمند است، از جمله: کتاب«الالفاظ‌الکتابیة» است ، دارای حجمی کم ،که طالب دبیری را بی‌نیاز می‌سازد . صاحب بن‌عباد گفته : اگر عبدالرحمن‌بن عیسی ، مصنف این کتاب الالفاظ ، را بیابم ، فرمان به بریدن دستش می‌دهم . سبب این امر را پرسیدند ،گفت : گوهرهای زبان استوار عربی را در اوراقی اندك گرد آورده ودر دهان کودکان مکتبها ، ضایع ساخته ، واز ادب آموزان رنج درس وفراگیری بسیار ومطالعه‌ی فراوان و پیوسته را ،برطرف کرده است .

«احمدبن علی قلشقندی» (٧٥٦-٨٢١ هـ ق) ، و در بخش پنجم مقاله‌ی نخست از جزء اول کتاب ، خود در باره‌ی «شناخت زبان عربی» وشناخت‌واژه‌های کتابی (ـ الالفاظ‌الکتابیة) گوید :

«وآن الفاظی است که کاتبان‌آنهارا از میان زبان‌بوجه‌استحسان وتمییز ، وازجهت خوبی ونیکوئیشان نسبت بدیگر واژه‌ها ، برگزیده وویراسته‌اند....، و درکتاب الالفاظ عبدالرحمن بن عیسی کاتب ، از این دست ،کفایتی هست»[٢٨] وهمو آن را جزوکتابهایی بر می‌شمرد که کاتبان باید بخوانند[٢٩] .

برای اهمیت دیگر این کتاب، از لحاظ تاریخ‌لغت نویسی وفرهنگهای عربی به مقاله‌ی شادروان استاد « سعید نفیسی » : « فرهنگهای پارسی »[٣٠] زیر عنوان « تاریخ لغت نویسی در ایران » ونیز خلاصه‌ی این‌مقاله در « مقدمه لغتنامه »[٣١] و مقاله‌ی آقای « سلطانعلی سلطانی » ، زیر عنوان : « تدوین لغت تازی بوسیلهٔ ایرانیان [٣١]» ،که در این مقاله‌ها از این کتاب نیز یاد شده ، رجوع شود .

چنانکه گذشت ، موضوع کتاب « الالفاظ » در لغات والفاظ مترادف ، ودر حدود ٣٦٠ باب (ـ موضوع) : الفاظ هم معنا وشرح آنهاست ،که گویا دراواخر

سده‌ی سوم تألیف شده وبزودی شهرتی یافته‌است ، چنانکه پیشتر ؛ گفته‌ی صاحب بن عباد در باره‌ی آن نقل شد . با این حال ، چنین برمی‌آید که در شرق ولایات اسلامی ، توجهی بدان نکرده‌اند ؛ زیرا « یاقوت حموی » ، در شرح‌حال «ابوالفتح محمد بن احمد بن اشرس نحوی لغوی نیشابوری ـ مرده در حدود ٤٢٠ هـ »، به نقل از نامه‌یی که وی بیکی از دوستانش نوشته ، گوید که‌در ضمن‌آن‌یاد کرده : «امروز درخراسان کسی‌نیست که به گزنیش «فصیح الکلام» ثعلب‌و «الفاظ‌الکتبیة» عبدالرحمان بن عیسی ، اقـــدام کند ...» و نیز ، همو بـه‌نقل آورده است که : «...این دو کتاب همچون پرهای خرد جوجه کتابهااند... و مردم‌خراسان نسبت به‌این دوشناسایی نیافته‌اند...»[٣٢]

باری ، گذشته از جنبه‌ی ادبی وفنی کتاب «الالفاظ » ، باید افزود : که آن از واژه‌نامه‌هایی بوده است که مورد استفاده‌ی فرهنگ نویسان بعدی نیز واقـع شده ، از جمله : حکیم شرف‌الدین ابوالفضل حبیش بن ابراهیم ، معروف به«حبیش تفلیسی » (مرده بسال ٦٢٩) ؛ که در تألیف کتاب « قانون الادب » ، آنرا جزو مآخذ خود بشمار آورده است.[٣٣]

همچنین بر می‌آید که شروح متعددی‌برآن نوشته‌باشند ، که نگارنده بریکی از آنها؛ مخطوط شماره‌ی «٣» کتابخانه‌ی« شیخ الاسلام‌عارف حکمة » در « مدینه» وقوف یافته است.[٣٤]

جالب توجه اینکه : زمانی در مدارس کشورهای عربی ، این کتاب برای حاذق کردن دانش‌آموزان ، در انشای فصیح ، معمول گردیده‌بود[٣٥].

٢ـ کتاب همدان

شاید قدیم‌ترین جایی که از این کتاب ، تألیف « ابوعلی کاتب»نام برده شده است ، « تاریخ قم » مؤلف بسال ٣٧٨ هـ باشد ؛ (ص٢٥ و ٢٩ و١٨٩) . و سپس ، تا آنجا که بنظرم رسیده ؛ « مجمل التواریخ والقصص » ـ مؤلف بسال ٥٢٠

ه ق ـ است ؛ (ص ٥٦ ، ٧٠ ، ١٣٢ ، ١٤٩ ، ٥٢١ ، ٥٢٢). تاکنون ، جایی دیگر ندیده‌ام که از «کتاب همدان» تألیف ابوعلی کاتب ،یاد شده باشد[٣٦].

باری ،این کتاب در چهار موضع از «مجمل‌التواریخ» ، بنام « همدان‌نامه» یادگردیده است ؛ (ص ٧٠ ، ١٣٢) بدون ذکر نام مؤلف ، (ص ٥٢١ ، ٥٢٢)وبا ذکر نام مؤلف ، یعنی : عبدالرحمان بن عیسی کاتب ، ودر دو موضع دیگر ؛ (ص ٥٦ ، ١٤٩) بنام «کتاب الهمدان» یاد شده که شادروان علامه‌ی «قزوینی» هردو : «همدان نامه» و «کتاب‌الهمدان»را با قید «ظاهراً» یکی دانسته است[٣٧] . وبسا که یکی هم هستند ؛ بخصوص ، بنابر آنچه در « تاریخ قم » ، که قطعاتی از آن ، بعنوان «کتاب همدان» نقل کرده ، در این مورد تردید نباید داشت . ومحتمل است ؛ عنوان «همدان نامه »، ترجمه‌یی است که مؤلف «مجمل التواریخ » از عنوان «کتاب الهمدان »کرده است .

در هر حال ، به گفته‌ی علامه‌ی قزوینی : ایـن کتاب و بعضی کتابهایی که نامشان در « مجمل‌التواریخ » آمده ؛ «گویا امروز بکلی از میان رفته واثری از آنها باقی نیست.»[٣٨]

٣ـ صالح بن احمدهمدانی کوملاذی

(٣٠٣ - ٣٨٤ ه ق)

در منابع شرح حال وی ، در مورد نسب ونسبت او اختلاف هست.[٣٩]

« یاقوت حموی » ،کنیت او را « ابوعلی » ذکرکرده [٤٠]، ونسبتش‌را یکجا به «کوملاذ » یا«کوملاذان » ـ از دیههای‌همدان ـ[٤١] وجای دیگر به «قومسان» از دیههای همدان ـ یاد می کند ، وگوید که : بسال ٣٨٧ مرده ودر « انبط »از ـ دیههای همدان ـ مدفون است ، وگوراو زیارتگاه مردمان می‌باشد ،که بدانجـا می‌آیند[٤٢] .

تاریخ تولدش را ، « یاقوت » و «ذهبی» ؛ سال «٣٠٣ » گفته‌اند ، وبیشتر

مورخان ، ـ خود « یاقوت» نیز در ذیل« کوملاذ » [٤٣] تاریخ وفات او را ماه شعبان سال « ٣٨٤ ه ق » نوشته ، ونسبت « تمیمی » او را هم یاد کرده‌اند .

از مطالبی که « یاقوت » در باره‌ی‌اونقل کرده ، برمی‌آید که این : «صالح بن احمد کوملاذی ... خودوپدرش ازپیشوایان‌عالمان‌وحافظان‌بوده‌اند ... وبه‌عراق [ـ درسال ٣٧٠ ه ق به بغداد] [٤٤] کوچیده وازگروهی‌از مردم‌آنجا سماع کرده‌اند (بویژه این) صالح بن احمد ... بسیاری سماع حدیث وروایت کرده‌وتصنیف‌ها ساخته واز ابدالی بوده است (مصاحب « ابوبکر شبلی ») ؛ که دارای کراماتی است ...» [٤٥] همچنین ، « ذهبی » بنقل از « شیرویـــه شهردار ؛ آورده است که : «وی رکنی از ارکان حدیث بود وبسیار دیندار وپرهیزکار ... چندانکه دعا در پیش مزار او پذیرفته است.» [٤٦]

آثار او :

بگفته‌ی مورخان ، تألیفات چندی داشته ؛ که آنچه یاد کرده‌اند :

١ ـ سنن التحدیث [٤٧] .

٢ ـ طبقات الهمدانیین ـ یا ـ «طبقات الهمدان » .

« یاقوت » و « حاجی خلیفه » و «اسماعیل پاشا » از آن به‌عنوان « تاریخی از همدان » تعبیر کرده‌اند . اما باقی مراجع ؛ « طبقات الهمدانیین » نام برده‌اند، که گویا همین درست‌تر است .

« خطیب بغدادی » ، این کتاب را دیده واز آن مطالبی‌نقل و اقتباس کرده است . همچنین « ذهبی » درکتابهای خود [٤٨]،وگویا «سمعانی» [٤٩] و «سبکی» [٥٠] ، در نگارش شرح حال اعلام همدانی ، از آن بهره برده‌اند .

٤ ـ شیرویه شهردار

(٤٤٥ - ٥٠٩ ه ق)

ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فنا خسرو دیلمی همدانی،مورخ

ومحدث همدان ، واز حافظان وراویان نامدار سده‌ی پنجم هجری است[٥١].

تاریخ تولدش را ، « بروکلمان »[٥٢] و «زرکلی»[٥٣] و « مصطفی جواد»[٥٤] ، سال «٤٤٥» نوشته‌اند ، لاکن بنابر اشارتی « ذهبی » [٥٥]؛ که عمر او را ٧٤سال یادکرده است ، سال « ٤٣٥ » نیز بدست می‌آید.

تاریخ وفات او را ، جمله‌ی مورخان ، سال « ٥٠٩ » ـ در نهم ماه رجب ذکر کرده‌اند .

قدیم‌ترین جایی که از او یاد شده ـ آنچه بنظرم رسیده ـ ؛ «التدوین» رافعی قزوینی درگذشته بسال ٦٢٣ هـ ق است ـ به عنوان : «کیاشیرویه دیلمی»[٥٦]. و پس از آن ، « معجم الاباء» و « معجم‌البلدان » یاقوت حموی است .

از مطاوی منابع شرح حال او بر می‌آید که : وی به چند شهر مسافرت کرده واز جمله ببغداد رفته[٥٧]. واز مشایخ آن شهرها ، سماع حدیث‌نموده است. همچنین نام بسیاری از دانشمندان حدیث وروایت راکه به همدان آمده‌اند ، واوبی‌واسطه یا باواسطه‌ازایشان حدیث‌وروایت‌شنیده،ونیز آنان را، که‌مقیم‌درزادگاهش بوده‌اند؛ « یاقوت حموی » بنقل از «تاریخ همدان» او ، در جای‌جای دو کتاب‌خود، ذکر کرده است . به‌گفته‌ی «بروکلمان» [٥٨]؛ وی مذهب شافعی‌داشته ، ودرمدرسه‌ی همدان تدریس کرده‌است.

همچنین ، از منابع مزبور برمی‌آید که خاندان « شیرویه » ، در سده‌های چهارم تا ششم ، در همدان شهرتی داشته‌اند وبیشتر راوی ومحدث واخباری‌بوده اند . وچون نسبت خاندان آنان « دیلمی » است ؛ توان گفت : در اوایل سده‌ی چهارم هنگام تسلط دیلمیان بر بلاد جبال ـ اینان نیز در همدان توطن گزیده‌اند . مؤید این موضوع ، اشاراتی‌است که در برخی منابع ، از جمله : « طبقات الشافعیه» سبکی (ج ٣ : ٤٣ ، ٤٥ ، ٥٧ ، ٣٠٥ ، ٧٢٦) و « فوات الوفیات » ابن شاکر (ج ١ : ١٥ - ١٦) ، از بعضی کسان که موسوم ومنسوب به « شیرویه دیلمی » هستند ، شده است . هرچندکه « ابن الفوطی » ، نسب آنان را به « ضحاک بن

فیروز دیلمی » صحابی پیامبر اسلام ، می‌رساند[٥٩] .

به‌هرحال ، پسر همین « ابو شجاع شیرویه » ؛ زین‌الدین شهردار ، نام داشته است؛ که « ابن الفوطی » [٦٠] از او یاد کرده کتاب « حلیةالاولیاء » ابونعیم اصفهانی را از « ابوعلی‌حداد» سماع و برای پسرش « ابوالغنایم شیرویه بن شهردار » ، در سال ٥٥٥ هـ ، روایت کرده است . وی ، به گفته‌ی « حاجی خلیفه »[٦١] : بسال « ٥٥٨ هـ ق » در گذشته است و کتاب « مسندالفردوس » را که مجموع و مرتب اسانید کتاب « الفردوس » پدرش می‌باشد تألیف کرده است .

اما ، پسر این « زین‌الدین » پس از جدش ، شهرتی در خورد یافته است. نام وی : فخرالدین ابوالغنایم شیرویه بن زین‌الدین شهردار بن شیرویه است : که بسال « ٥٤٦ » وارد بغداد شده وسماع کرده وبگفته‌ی « ابن‌الدیبثی » ـ که‌در سال ٥٩٨ ، از او اجازه‌ی روایت خواسته ـ اندکی پس از ابن تاریخ ؛ یعنی به سال « ٦٠٠ هـ ق » مرده است . « ذهبی » در « تاریخ الاسلام » و « المنذری » در «التکملة » و «الصفدی » در « الوافی » ، همین سال را ، سال مرگ او یاد کرده‌اند[٦٢] .

آثار شیرویه بن شهردار :

١ ـ فردوس الاخبار ـ یا : الاخیار ـ یا : « الفردوس » .

« ذهبی » ؛ از این کتاب به عنوان « الفردوس »[٦٣] ، و « جنید شیرازی» ؛ از آن به نام « الفردوس الاعلی » [٦٤] ، و « حاجی خلیفه » ؛ به عنوان « فردوس الاخبار بمأثور الخطاب ؛ المخرج علی کتاب الشهاب [٦٥] در حدیث ، یاد کرده وگوید : « ده هزار حدیث نقل کرده و (خود شیرویه) گفته است : « قضاعی ١٢٠٠ کلمه آورده ، که راوی آنها را نام نبرده است . وی در « الفردوس » ؛ راویان آنها را ذکر کرده و آنرا بترتیب حروف الفباء ، بدون ذکر اسانید مرتب ساخته است ... « سیوطی » در « الجامع الصغیر » از او پیروی کرده ، و پسرش

حافظ شهردار (ـ زین‌الدین) مرده بسال ٥٥٨ ـ اسانید کتاب « الفردوس » را گرد آورده وبترتیب نیکویی در چهارمجلد ؛ مرتب ساخته و « مسندالفردوس » نامیده است . اولا : نسخه‌ی خطی « مسند الفردوس » مـــزبور وجود دارد ، و ثانیاً : گویا پس از تألیف ، مختصر شده باشد . آنگاه ، همین مختصر را « ابـــن حجر عسقلانی » مختصر کرده و « تسدیدالقوس فی‌اختصار مسندالفردوس » نامیده است .»[٦٦]

ـ مستخرج دیگری از آن بنام « نزول السائرین الی‌الله رب العالمین ؛ از « محمود بن محمد درگزینی » ـ مرده‌ی ٧٤٣ هـ ،

ـ ونیز بخشی که « سید شهاب الدین علی همدانی » ـ مرده‌ی ٧٨٦ ـ استخـــراج کـــــرده ، همچنین : البوستان ، المستخرج من‌الفردوس ـ ١١٤٠ روایت ؛ از « علی بن احمد » ، ساخته آمده است .[٦٧]

از این « الفردوس » شیرویه ومستخرجات ومختصرات آن ، نسخی خطـــی هست ، از جمله در «قاهره » و «برلن » و « موزه‌ی بریتانیا ».[٦٨]

٢ـ ریاض الانس لعقلاءالانس فی‌معرفة احوال النبی ـ ص ... وتاریـــخ الخلفاء

نخستین بار و قدیمترین جای ؛ « مجمل التواریخ والقصص » (ص ٢٦١) است ؛ که از این کتاب ، بدون ذکر مؤلف ، به عنوان « ریاص‌الانس لعقد(کذا) الانس » یاد و نقل کرده است ؛ و شادروانان : علامه‌ی قزوینی و ملک‌الشعراء بهار ، در مورد این کتاب ، اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند .

سپس ، « حاجی خلیفه » ، از آن نام برده‌است[٦٩] ، ودر «تذکرة النوادر »، راجع به آن ، چنین آمده است :

« در کتابهای متداول ، ذکر آن نیست . صاحب الفهرس گوید که : آن کتابی است مشتمل برسرگذشت نبی ـ ص ـ وصفات واخلاق ونسب او ، ونیز

خلفای راشدین وسلاطین بنی‌امیه وبنی‌عباس، وسالهای عمر هریک‌ووفات هر کدام که مرده یا کشته شده : بانامهای کشندگان‌ونامهای وزراء ودبیرانشان ، بر حسب اختلاف طبقات وزمانهایشان ، تا منتهی شود به « المستظهر بالله » ، که از سال ٤٨٧ تا ٥١٢ ، خلافت کرده است . نسخه‌یی خطی از آن ، در « خزانهٔ مصر » (الفهرس الجدید ، ج ٥ ، ص ٢٠٩) ... مورخ ذیعقده‌ی سال ٥٨٥ ، که از روی خط مؤلف نوشته شده است ؛ موجود می‌باشد.»[٧٠]

٣ ـ التجلی فی‌المنامات .

از این کتاب ، فقط «جنید شیرازی» یاد کرده[٧١] ومؤید قول‌او ، اشاره‌ی«سبکی است ؛ که گوید : « شیرویه بن شهردار ، ... مناماتی ـ البته به اسناد از ابوعبدالله حسین بن عبدالعزیز خبازی بر وجردی روایت کرده است ...» [٧٢]

٤ ـ نزهةالاحداق فی مکارم الاخلاق کتاب مختصری است در حدیث[٧٣] .

٥ـ تاریخ همدان .

« رافعی » در « التدوین » از این کتاب نام برده ، و «یاقوت» در شرح حال «بدیع‌الزمان همدانی»[٧٤]، به عنوان « تاریخ همدان » ودر بسیاری مواضع ، بدون ذکر این عنوان ، ومکرر در « معجم البلدان » از آن یاد ونقل کرده‌است. پس از او ، « ابن‌الفوطی » ، به عنوان «طبقات الهمدانیین»[٧٥] وباز « ذهبی » بنام «تاریخ همدان»[٧٦] و « حاجی خلیفه » در ذیل « تواریخ همدان »[٧٧] از آن نام برده و نقل کرده‌اند . « بروکلمان »[٧٨] ، و «روزنتال»[٧٩] نیز به عنوان « تاریخ همدان » ، یاد نموده‌اند . دانشمند اخیر ، افزوده است : « همچنین ، قفطی در ابناء الرواة از آن اقتباس کرده است.»[٨٠]

٤ ـ مورخان وکتابهای دیگر

« ابن ندیم » ، در مورد «کتاب طبقات الکبری » ، گوید : « مشتمل است

از جمله بر طبقات همدان ... ، از ابو عبدالله محمد بن سعد کاتب‌واقدی ؛ از اصحاب ابوعبدالله محمد بن عمرواقدی ...» .[٨١]

پس از او ، « حمدالله مستوفی قزوینی » ، از جمله‌ی منابعی که در تألیف « نزهة‌القلوب » مورد استفاده قرار داده ؛ یکی « طبقات همدانی » تألیف همان « ابوعبدالله محمد بن سعد واقدی » را نام می‌برد .[٨٢] چنانکه باز در جای دیگر گوید :

« وبقدر الوسع والطاقة کماهو عادة اهل الفاقه، در آن شروع نموده، بعض آنکه در کتب مذکوره ودیگر کتابها ، چون : طبقات همدانی ، بتالیف ابی عبدالله الکاتب الواقدی...»[٨٣] . همچنین ، در « باب دوم »؛ «در ذکر ولایت‌عراق‌عجم» در زیر عنوان « همدان » آورده :

« .... وهمدان، در اول شهری سخت بزرگ بوده است ، چنانکه در کتاب طبقات گوید : دو فرسنگ طول داشته است ... هم در طبقات آمده که یک‌هزار و ششصد و چند چشمه از آن کوه روان است ...»[٨٤]

اکنون گوییم، بجزاین دو کتاب : « الفهرست » و «نزهة‌القلوب» ، «حاجی خلیفه»نیز؛یک «طبقات همدان » از « عبدالرحمان بن احمد الانماطی » ، یاد کرده است؛[٨٥] که از شرح‌حال او هیچ اطلاعی در متون مراجع نیافتم. همچنین ، «فراتر روزنتال » ؛ جزو تواریخ همدان ، کتاب « طبقات اهل همدان » را از « عمران بن محمد بن عمران همدانی » یاد می کند[٨٦] که نه مأخذ وی‌معلومم شد ونه خود ، جایی بدان برخورد کرده‌ام.

باری ، پندار من براین است که : آن « طبقات همدان » که « ابن‌ندیم » یاد کرده ، مربوط به طبقات « اهل شهر همدان » نبوده ، وشاید مربوط به «همدان» یکی از بطون وقبایل عرب بوده؛ چرا که در منابع شرح‌حال و آثار« ابن سعد زهری ابوعبدالله» محدث ومورخ مشهور زاده‌ی ١٦٨ در « بصرة » و مرده‌ی ٢٣٠ هق در بغداد ـ چیزی راجع به طبقات واعلام شهر « همدان » نیافتم . وی ، از اصحاب

وکاتبان « الواقدی » ؛ ۱۳۰ - ۲۰۷ ه ق ، مورخ فتوحات امصار بوده، چندانکه به کاتب الواقدی شهرت یافته است ، و صاحب کتاب «الطبقات‌الکبری» یا «طبقات ابن سعد » است ؛ که تاکنون دوبار در هشت جلدبه طبع رسیده است.[۸۷]

ونیز ، گمان دارم که « مستوفی » ، یکی ازکتابهای تـــاریخ و « طبقات همدان » را با « طبقات ابن سعد » اشتباه کرده، و خلاصه بنحوی التباس دست داده است .

همچنین ، تصور می‌رود : « حاجی خلیفه » را نیز در مورد «طبقات همدان» از عبدالرحمان بن احمد الانماطی » اشتباهی دست داده- که پیشتر اشاره کرده‌ام ویا واقعاً : « طبقات » دیگری وجود داشته است ، همچنانکه : « روزنتال » - بـــه طوریکه گذشت - به یکی دیگراشاره کرده است.

در هر حال ، هیچ یک از تواریخ مزبور ، تا این زمان پیدا نشده وشاید به کلی از میان رفته‌اند. و باید گفت :

« نه تنها آخرواول ، بل همه‌ی اوراق این کهنه کتاب افتاده‌است.»

حواشی

۱- مجمل‌التواریخ و القصص ، ص ۵۲۳ .

۲- در این باره رجوع شودبه : مراجع شرح حال «صاحب‌بن عباد» ونیز - ازجمله - به مقاله‌ی «مهندس ناطق» به عنوان «همدانی عرب (= بدیع‌الزمان همدانی)» درمجله‌ی «یغما»، سال هفتم (۱۳۳۳ ش) ، شماره‌ی ششم (ص ۲۶۹-۲۷۲).

۳- الالفاظ الکتابیه ، مقدمه .

٤- الالفاظ الکتابیه ، ص VII-VI (مقدمه‌ی مؤلف).

۵- علم‌التاریخ عندالمسلمین، ص ۲۲۸ : نقل از«تاریخ بغداد» ، ج ۱، ص ۲۱٤: بنقل از «طبقات الهمدانیین» .

٦- این عنوان کتابی است تألیف نگارنده ، که در حال تکمیل آن هستم .

٧- ناگفته نماند ، تحقیقات شادروان علامه‌ی «قزوینی» درحواشی «جهانگشا» وجز آن ، و تعلیقات استاد «مینوی» بر«سیرت جلال‌الدین» ، همواره راهنما ، بل مطلبهای‌آماده و پرداخته برای تاریخنگاری این دوره است .

*١- الالفاظ الکتابیه: عبدالرحمن بن عیسی‌الهمدانی، طبع ثامنه، بیروت ، ١٩١١ م. ٢- الفهرست : ابن‌الندیم، طبع مطبعة‌الاستقامه بالقاهره ، ص ٢٠٣ و ٢٤٤ و٢٤٩. ٣- تاریخ قم : حسن بن محمد قمی ، ویراسته‌ی سید جلال‌الدین طهرانی ، ١٣١٣، ص ٢٥ و ٢٩ و ١٠٦ . ٤ - مجمل‌التواریخ والقصص ، چاپ ١٣١٨ تهران ، ص ٥٢١ - ٢ . ٥- معجم‌الادباء: یا قوت‌حموی، چاپ دارالمأمون‌مصر ، ج١٧، ص٢١٠ . ٦- صبح‌الاعشی : قلقشندی ، چاپ وزراة‌الثقافة - قاهره ، ج ١ ، ص١٦٢ ٧ - ایضاح‌المکنون فی‌الذیل علی کشف‌الظنون ، چاپ ١٣٦٦ استانبول ، ج ٢ ، ص٢٧١ . ٨ - فهرست کتب خانه‌آصفیه : میر عثمان علی‌خان بهادر ، چاپ حیدرآباد دکن ١٣٤٢ ه ق ،٩- تاریخ الادب‌العربی : کارل بروکلمان، چاپ دارالمعارف‌مصر ، ١٩٦١م، ج٢١، ص ٢٥٧ . ١٠- معجم‌المطبوعات العربیة ، ص ١٨٩٧ . ١١ - مقدمه لغتنامه دهخدا (ش ٤٠) ، ص ٢٢٧ و ٢٥٠ . ١٢- فهرست کتابهای چاپی عربی : خانبابامشار ، ص ٨٣ . ١٣- بزرگان و سخنسرایان همدان : دکتر مهدی درخشان ، ج ١ ص ١٧٩ ١٤- نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه، ج ٥ ص ٤٩٦ . وجز اینها .

٨- گذشته از نیمی از منابع مذکور ، نیز در این مورد اخیر ، رجوع شود به :

- محاضرات‌الادباء : راغب اصفهانی ، چاپ بیروت ، ج١، ص ١٦ .

-(گویا) : طبقات‌الشافعیة‌الکبری : سبکی ، چاپ‌الطناحی ، مصر ، ج ٣ ، ص ٤٨ .

٩- این «بکربن عبدالعزیز» ، نوه‌ی «ابودلف قاسم‌بن عیسی» معروف، به «ابودلف عجلی» یا «ابودلف کرجی» از جوانمردان وشاعران نامدار در اواخر سده‌ی دوم و اوایل سده‌ی سوم هجری (مرده بسال ٢٥٥ ه ق) - است ، که مأمون خلیفه ، حکومت کردستان را بدو داد (گویا درسال ٢١٠ ه) و این‌حکومت به ارث ، میان‌فرزندان اوماند و سلسلهٔ‌حکام بنودلف بدو منسوب است . ابودلف شهر کرج - واقع در میانه‌ی همدان و اصفهان را پایتخت خود ساخت . پس از او ، پسرش عبدالعزیز حکومت یافت ، و چنانکه از تواریخ برمی‌آید ، این‌عبدالعزیز چهار پسر داشته که گاهی میان ایشان با سپاهیان خلیفه ، جنگ وگریز بوده وسرانجام یکی از آنان : بکربن عبدالعزیز پس از شکست در جنگی که درنواحی اصفهان رخ می‌دهد (سال ٢٨٤ه) به‌طبرستان ، به نزد محمدبن زید داعی (کشته شده در

سال ۲۸۷ هـ - برادر حسن بن زید داعی کبیر) می گریزدودر همانجا(بسال ۲۸۵ هق)بدست وی مسموم می‌شود .

(رش : ۱- مروج‌الذهب ، چاپ ۱۹۵۸ مصر ، ج ٤ ، ص ۲۷۳ و ترجمه‌ی فارسی آن ، ج۲ ، ص ٤۱۹ -۲۰ وص ٦۳۸و٦٦٥ . ۲- الکامل‌ابن اثیر ، چاپ بیروت ، ج ۷ ، ص ٤۳٦ و٤۷۳و٤۷۹و٤۸۰-۲و٤۸٤و ٤۸۸ . ۳- تاریخ طبرستان ، چاپ اقبال، ۱۳۲. تهران، ج۱ ، ص ۲٤۲ .

۱۰- الالفاظ‌الکتابیة ، مقدمه .-تاریخ‌الادب العربی، ۲: ۲۵۷ . -معجم‌المطبوعات ، ۱۸۹۷ - مقدمهٔ‌لغتنامهٔ دهخدا ، ۲۲۷و۲۵۰

۱۱- ایضاح‌المکنون ، ۲: ۲۷۱ فهرست کتبخانهٔ آصفیه ، ۵۹

۱۲ - محاضرات‌الادباء ، ۱: ۱٦

۱۳ - معجم‌البلدان : یا قوت حموی ، چاپ وستنفلد ، ج ٤ ، ص ۹۸٦ .

۱٤- الفهرست ، چاپ مصر ، ص ۲۰۳و۲٤۹ وترجمه‌ی فارسی ، ص ۲۲٦و۲۸٦ .

۱۵-رش - از جمله - به : ۱- تاریخ الادب‌العربی ، ۲ : ۲۵۷-۸ . ۲- دایرة‌المعارف شیعهٔ‌امامیه : صاحب جواهر ، ۲:۱۵ . ۳- فهرست کتب‌خانهٔ‌آصفیه ، ص ۵۹ . ٤- نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه ، ج۵ ، ص ٤۹٦ .

۱٦ - بروکلمان، ۲: ۲۵۸. معجم‌المطبوعات، ص ۱۸۹۷. فهرست کتابهای‌چاپی عربی: مشار، ص ۸۳.

۱۷ - الفهرست: ۲۰۳، ۲٤۹.

۱۸ - صبح‌الاعشی، ۱: ۱٦۲.

۱۹ - ایضاح‌المکنون ، ۲: ۲۷۱.

۲۰ -معجم‌الادباء ، ۱۷: ۲۱۰

۲۱ - فهرست کتبخانهٔ آصفیه، ص ۵۹ - ٦۰.

۲۲ - تاریخ‌الادب‌العربی، ۲: ۲۵۸.

۲۳ - الالفاظ‌الکتابیة، ص VII

۲٤ - رش: ۱ - معجم‌المطبوعات‌العربیة، ص ۱۸۹۷ (انتقاد کتاب: زیدان، ص ۱٤۰ ومجلة‌المقتبس، سال ۱۳۳۰). ۲ - تاریخ‌الادب‌العربی ، ۲: ۲۵۸

۲۵ - همانجا.

۲٦ - الالفاظ‌الکتابیة ، چاپ هشتم، بیروت، ۱۹۱۱ م.

۲۷ - نگارنده هرچه «معجم‌الادبا» - ۲۰ جلدی چاپ دارالمأمون مصر - راتصفح و تفحص کرد، چنین «نصی» نیافت، مگر اشارتی کوتاه وضمنی که ذکر خواهد شد. در بارهٔ نقایص کتاب «معجم‌الادباء» یاقوت وتراجم موجود ومفقود شده‌ی آن، وشرح حال خودمؤلف رجوع شود به مقاله‌ی «معجم‌الادباء لیاقوت‌الرومی» بقلم «ابراهیم‌الابیاری» درکتاب «تراث الانسانیة»، چاپ مصر، المجلدالاول، ص ۵۳۳ - ۵۴۲.

۲۸ - صبح‌الاعشی، ج ۱، ص ۱۶۲ .

۲۹ - در «چهارمقاله»ی نظامی عروضی -(چاپ دکتر محمد معین، ص ۲۲) ، در ماهیت دبیری ... آمده است:

«پس عادت باید کرد بخواندن کلام رب‌العزة واخبار مصطفی و آثار صحابه وامثال عرب وکلمات عجم ومطالعه‌ی کتب سلف ومناظرهٔ صحف خلف، چون : ترسل «صاحب» و «صابی» و«قابوس» و«الفاظ حمادی» و«امامی» و«...».

-که شادروان علامه‌ی «قزوینی» در «تعلیقات» چهار مقاله بکوشش دکتر محمد معین، چاپ ۱۳۳۵ زوار- پس از توضیح و شناساندن نامهای مذکور: «صاحب» - صاحب بن عباد، و«صابی» - ابواسحاق ابراهیم‌بن هلال‌الحرانی‌الصابی - مرده بسال ۳۸۵،و«قابوس» = شمس‌المعالی‌قابوس‌بن وشمگیر - صاحب‌ترسلات...(ص ۲۰ تعلیقات‌چهارمقاله) ، درمورد «حمادی» و«امامی» ، نوشته است: «معلوم نشد کیستند (همان صفحه).

نگارنده، درباره‌ی «حمادی» با توجه به مضاف آن: «الفاظ»، (در متن : الفاظ حمادی)، احتمال می‌دهد که مقصود مصنف چهار مقاله ، همین کتاب «الالفاظ‌الکتابیة» ابوعلی عبدالرحمان‌بن عیسی‌بن «حماد» همدانی باشد، بدلیل اطلاق نام جدبر نوه.

شادروان علامه، خود، در یادداشتهای خویش، مکرر بدین نکته اشاره نموده ومثال های فراوان بدست داده؛ که خلاصه‌ی آنها چنین است:

نخست در مورد «فخرالدولهٔ بویه» (جهانگشا، ج۳، ص ۲۷۰ - ۲۷۱)، علامه می‌نویسد: «بویه، نام خود فخرالدوله نیست، چنانکه ظاهر عبارت موهم آنست، بلکه نام‌جد مشهور اوست که این سلسله بدو منسوب‌اند واسم فخراله‌وله: علی‌بن رکن‌الدوله حسن‌بن بویه است، پس درعبارت متن باید «فخرالدوله بویه» خواند با اضافهٔ فخرالدوله به‌بویه برسم معمول زبان فارسی در اضافهٔ نام پسر بنام پدر یا جد» (حاشیه‌ی ص ۲۷۱ ج۳ جهانگشا).

دیگر، در «یادداشتها»، زیر عنوان «استعمال نام پدر یا جد بجای نام خود شخص» نوشته: «درصورتی که اصلا نام پسر مضاف بنام پدر یا جد بوده است بدون اقحام لفظ (ابن) -حذف اختصاراً. مثل: منصور حلاج، بجای: حسین (بن) منصور حلاج...» (یادداشتهای قزوینی ج ۱، ص ۵۶). همچنین، شواهد این موضوع را، علامه، در چندین موضع از جهانگشای

جوینی نموده است ،که نمونه‌یی ذکر شد. درجای دیگر، (یادداشتها ، ج ۱ ، ص ۷۶) زیر عنوان (اضافه اسم پسر به اسم پدر)، گوید: از مثالهای خوب آن درفارسی: حسن صباح واز جملهٔ امثله: ابراهیم ادهم، است. ودرهمان‌جا،زیر عنوان (اطلاق اسم پدر برپسر)،«جریر طبری» را مثال آورده واین بحث را با شواهد بسیاری از «جهانگشا» ودیگر مآخذ وبا اشاره‌به بابی از «فقه‌اللغهٔ» ثعالبی، تفصیل داده است. ونیز، در (یادداشتها ج ۶ ، ص ۴۲) درمورد اطلاق اسم جد به نوه، «عطاش» را مثال آورده، یعنی احمدبن عبدالملک‌بن‌عطاش،... و تاریخ جریر طبری ، یعنی: محمدبن جریرطبری...(راحة‌الصدور. مجمل التواریخ. تاریخ بیهق).

پس با توجه به حذف «ابن» در زبان فارسی واکتفاء ازآن به‌کسره‌ی بنوت، یعنی کسره‌یی که در آخر اسم پسر می‌افزایند وآن اسم را به اسم پدر یا جد اضافه می‌کنند،مثل عمر وعاص، وسعد وقاص و رستم‌زال و...، اشتهار واضافه‌ی نام‌کتاب به نام پدر یا جد مؤلف وحذف نام پسر ، نه تنها مستبعد نیست ، بلکه نظیر همان تاریخ جریر و فتوح اعثم یعنی ابن‌اعثم : احمد بن اعثم کوفی (معجم‌الادباء ، و لسان المیزان ، ۱ : ۱۳۸ ، وتاریخ بیهق: ۱۲۹. نقل از یادداشتهای قزوینی، ج ۴، ص ۱۴۱) اشتهار واضافه‌ی کتاب «الفاظ» عبدالرحمان بن‌عیسی بن حماد همدانی ، بنام جدش «حماد» و الحاق یاء نسبت بدان، یعنی «الفاظ حمادی»، درهنگام تألیف چهارمقاله، غیرمحتمل نتواند بود. بویژه اینکه «نظامی» همچون «قلقشندی» ـ هردو ـ این‌کتاب را در مقالات راجع به فن‌کتابت ودبیری جزوکتابهایی شمرده‌اند، که هردبیر وکاتبی، بایستی از مطالعه‌ی آنها فروگذار نکند.

۳۰ ـ برهان قاطع‌چاپ دکتر محمدمعین، ج ۱: مقدمه، ص ۶۴ - ۷۷.

۳۱ ـ مقدمهٔ لغتنامهٔ دهخدا (ش ۴۰)، ص ۲۲۶ - ۷ وص ۲۴۱ - ۲۶۴.

۳۲ ـ معجم‌الادباء، ج ۱۷، ص ۲۱۰ .

۳۳ ـ فرهنگنامه‌های عربی بفارسی: علینقی منزوی، چاپ ۱۳۳۷ دانشگاه تهران ، ص ۶۵ - ۸۱ وص ۷۲.

۳۴ ـ رش: دانش‌پژوه: نشریهٔ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه، ج۵، ص ۴۹۶.

۳۵ ـ اعلام‌المنجد، ص ۳۲.

۳۶ ـ اگر حاجی خلیفه را درآنچه بعنوان «طبقات همدان» تألیف «عبدالرحمان‌بن احمدانماطی» یادکرده (کشف‌الظنون، ج۱، ص ۳۱۰ وج ۲ ، ص ۱۱۰۸ ـ چاپ فلوگل ج۴، ص ۱۵۴)، اشتباه وتخلیطی در نام‌پدر ونسبت این‌کس با «ابوعلی‌کاتب»وبا«طبقات» دیگر ـ که ذکر خواهد شد ـ، دست داده باشد.

٣٧ - مجمل التواريخ، ص «م» مقدمه.
٣٨ - همان، مقدمه، ص لح .
٣٩ - : ١ - معجم البلدان: ياقوت، چاپ وستنفلد، ج١، ص ٣٧٠؛ وج ٤، ص٣٢٩
٢ - المشترك: ياقوت، ص ٢٧ - ٢٨. ٣ - العبرفی خبرمن غبر : ذهبی ، ج٢، ص ٣٢٣، وج ٣، ص ٢٥. ٤ - (گویا)الطبقات الشافعية: سبکی، ج٣، ص ٣٠٣. ٥ - كشف الظنون ، ج١، ص ٣١٠ و «ذيل» ، ج ١ ، ص ٢١٩. ٦ - الاعلام : زركلی ، ج٣ ، ص ٢٧٤.
٧ - علم التاريخ عندالمسلمين: روزنتال، ص ٦٥٣.
٤٠ - «زركلی» در «الاعلام» ج٣، ص ٢٧٤: «ابوالفضل».
٤١ - معجم البلدان، ج٤، ص ٣٢٩.
٤٢ - معجم البلدان، ج١، ص ٣٧٠ والمشترك، ص ٢٧ - ٢٨: در زير واژه‌ی«انبط»
٤٣ - معجم البلدان، ج٤، ص ٣٢٩.
٤٤ - علم التاريخ عندالمسلمين، ص ٦٥٣؛ بنقل از «تاريخ بغداد» خطيب: ج ٩ ص ٣٣١ .
٤٥ - معجم البلدان، ج٤: ٣٢٩ .
٤٦ - العبر، ج٣، ص ٢٥.
٤٧ - رش: الاعلام: خيرالدين زركلی، ج٣، ص ٢٧٤.
٤٨ - علم التاريخ عندالمسلمين،ص ٦٥٣ و٦٥٤ - متن وحاشيه. ومآخذ «الاعلام» زركلی، ج٣، ص ٢٧٤ .
٤٩ - همان كتاب
٥٠ - الطبقات الشافعية، ج٣، ص ٣٠٣.
٥١ - : ١ - التدوين، فی ذكر اهل العلم بقزوين (يا:، فی تاريخ قزوين): رافعی،- نسخه‌ی عكسی كتابخانه‌ی ملی: ص ٣٢٨ . ٢ - معجم الادباء: ياقوت ، چاپ ٢٠ جلدی دارالمأمون مصر، ج٢: ١٦١، وج ٣ :٩، و ج٤: ٩٨، ٢٠٠ وج٥: ٤٣ ، و ج٧: ١٤٠، و ج ١٧ : ٢٣٥. ٣ - معجم البلدان: ياقوت، چاپ وستنفلد، فهرست اعلام: شيرويه بن شهردار. ٤ - تلخيص مجمع الاداب فی معجم الالقاب: ابن الفوطی، چاپ بيروت، القسم الثانی: ص ٨٧٢- ٣ متن وحاشيه، والقسم الثالث: ص١٥٨ وص ١٨٢ - ٣. ٥ - العبر : الذهبی، ج٤ ص ١٨ ٦ - طبقات الشافعية: سبكی ، ج٣: ٢٠ ، ٤٣ ، ٤٥ ، ٥٧، ٢٧٦، ٣٠٢، ٣٠٥، وج٤: ٦٥، ٣٤٨ ، وج ٥ : ١٣٤ . ٧- شدالازار : جنيدالشيرازی - ويراسته‌ی علامهٔ قزوينی، ص ٢٥ متن و حاشيه ، و ص ٣٣ و ٤٧٥. ٨ - كشف الظنون : حاجی خليفه ، چاپ فلوگل ، ج٢

ص ١٥٨، وچاپ استانبول ، ج ٤: ص ٤١٢ - ٤١٣. ٩ - تذکرة‌النوا در من‌المخطوطات العربیة، چاپ حیدرآبادالدکن ، ص ٨٠ - ٨١. ١٠ - الاعلام ، خیرالدین زرکلی ، ج ٣ ، ص ص ٢٦٨ .

٥٢- Brockelmann, Carl. Geschichteder Arabischen Litteratur, Leiden, Brill, 1943, I, 417. 418 pp.

٥٣ - الاعلام، ٣ : ٢٦٨

٥٤ - تلخیص مجمع‌الاداب، القسم‌الثانی، ح ص ٨٧٢.

٥٥ - العبر، ج٤: ١٨.

٥٦ - التدوین - نسخه‌ی عکسی ، ص ٣.

٥٧ - العبر، ٤: ١٨ .

٥٨- Brockelmann, I, 417.

٥٩ - تلخیص مجمع‌الاداب، القسم‌الثالث، ص ١٨٢ - ٣.

٦٠ - همانجا.

٦١ - کشف‌الظنون، ٤: ٤١٢ - ١٣.

٦٢ - تلخیص مجمع‌الاداب، ٢، ح‌ص ٨٧٢ - ٣.

٦٣ - العبر، ٤: ١٨.

٦٤ - شدالازار، ص ٢٥: شادروان علامه‌ی قزوینی ، درحاشیه‌ی همین کتاب نوشته است: «...درکتب رجال معمولا بنحو اختصار فقط به لفظ (کتاب‌الفردوس) ذکـــر شده بحذف کلمهٔ دوم، ومن‌چون خود تاکنون این کتاب را ندیده‌ام، نمی‌دانم کدام اصح است: فردوس‌الاعلی یا فردوس‌الاخبار.»

٦٥ - مقصود «شهاب‌الاخبار من کلمات‌النبی وحکمه» از «قاضی ابوعبدالله محمدبن سلامة‌بن‌جعفر قضاعی» است، که ابوالفتوح رازی وجز او، آنرا شرح کرده‌اند. کشف‌الظنون ٤: ٤١٢ - ١٣ .

٦٦ - الاعلام: زرکلی، ٣: ٢٦٨ .

٦٧ - همان‌جا، ونیز: علم‌التاریخ عندالمسلمین، ص ٤٧٤ و٥١٤ .

٦٨ - کشف‌الظنون، چاپ فلوگل، ج٣، ص ٥١٦: در نسخه بدل، «ریاض‌الانیقا» نامبرداری شده است.

٦٩- Brockelmann, I, 418.

٧٠ - تذکرة‌النوادر، چاپ حیدرآبادالدکن، سال ١٣٥٠ هق، ص ٨٠ - ٨١.

٧١ - شدالازار، ص ٢٥، ٣٣، ٤٧٥.

٧٢ - طبقات‌الشافعية، ج٤، ص ٣٤٨ .

٧٣ - تلخيص مجمع‌الاداب، ٢، ح‌ص ٨٧٢ - ٣. و Brockelmann, I, 428

٧٤ - معجم‌الادباء، ج٢، ص ١٦١ .

٧٥ - تلخيص مجمع‌الاداب، ج٣، ص ١٥٨ف.

٧٦ - العبر، ٤: ١٨

٧٧ - كشف‌الظنون، چاپ استانبول، ج١، ص ٣١٠ وچاپ فلوگل ، ج٢، ص١٥٨

٧٨- Brockelmann, I, 417

٧٩ - علم‌التاريخ عندالمسلمين،ص ٦٥٣.

٨٠ - همان كتاب، همانجا.

٨١ - الفهرست، ترجمه‌ی فارسی، ص ١٦٦ .

٨٢ - نزهة‌القلوب، چاپ دبيرسياقی، ص هفده مقدمه.

٨٣ - همان، ص بيت وشش‌مقدمه.

٨٤ - همان، ص ٧٩ .

٨٥ - كشف‌الظنون، چاپ استانبول، ج١، ص ٣١٠، وج٢، ص ١١٠٨. چاپ فلوگل، ٤: ١٥٤.

٨٦ - علم‌التاريخ عندالمسلمين، ص ٦٥٤ .

٨٧ - رش: دائرة‌المعارف فؤاد افرام‌البستانی، ج٣، ص ١٧٨.

عبدالرحمن ـ عمادی

بررسی تاریخ گیلان و دیلمستان

تألیف : سیدظهیرالدین مرعشی

تصحیح وتحشیه : دکتر منوچهرستوده

از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

دیماه ۱۳۴۷

در سال ۱۳۳۰ هجری‌قمری برابر با ۱۲۹۱ هجری‌خورشیدی، (ه . ل . رابینو) کنسول دولت بریتانیا در زمان قاجارها ، که برای شناساندن گذشته بخشی ازایران آثار باارزشی از خودبجا نهاده است از روی تنهانسخه خطی‌موجود درجهان در شهر رشت، درچاپخانه(عروة‌الوثقی) کتابی بنام (تاریخ گیلان ودیلمستان) بچاپ رساند وشناساند که پیش ازآن یکسره ناشناخته بود .

بررسی این کتاب نشان میدهد : زمانی که سیدظهیرالدین مرعشی در سال ۸۸۰ هجری قمری بنوشتن تاریخ (گیلان و دیلمستان) خودآغاز کرد گیل ودیلم ولشکریان آنها تااندازه‌ای همان‌بودند که فخرالدین اسعد گرگانی‌شاعرویس ورامین در نیمه سده پنجم هجری درباره آنها گفته بود :

زمین دیلمان جائیست محکم — بدو در لشکری ازگیل و دیلم

بتاری شب ازایشان ناوك انداز — زنند از دور مردم را بآواز

گروهی ناوك و ژوپین سپارند — بزخمش جوشن وختفتان گذارند

چو دیوانندگاه کوششـــ ایشان | جهان از دست ایشان باز ویـران
ز بهر آنکه مردنـــام و ننگنـــد | زمردی سـال ومـــه باهم بجنگند
ازآدم تا باکنـــون شاه بـــی‌مـر | کجا بودنـــد شاه هفت کشـور
نه‌آن کشور به پیروزی گشادند | نه باژ خود بدان کشور نهـادند
هنوز آن مرز دوشیزه بمانـــدست | برویک شاه‌کام دل نـــراندست

باآنکه پس از اسلام درکتابها از دیلم ودیلمستان‌وگیل‌وگیلانیان گفتگوی فراوان شده بود اما بیشتر سخنها شنیده‌هائی از دور بود نه دیده‌هائی از نزدیک . اگر مرعشی‌هم یک‌گوشه‌ای از زندگی چند سده فرمانروایان آن مرزوبوم رانشان نمیداد چه‌بسا که برای دوران پادشاهی(سادات کیا) ودیگر فرمانروایان گیلان و دیلمان ورویان نیز میبایست شهریاران گمنام دیگری فراهم آورد .

مرعشی تنها کسی‌است که نه‌تنها چون کارگذار خویشاوند وسرشناس دربار (سادات کیا) بوده ازآگاهیهای دست‌اول برخورداری داشته بلکه خود در بسیاری ازپیش‌آمدهادست‌اندرکار بوده وهمه جاهای‌یاد شده درکتاب را زیرپاگذارده و بسیاری ازآن رویدادها را بچشم خود دیده‌است.

شاید این خود از شگفتیهای سرنوشت این کتاب‌است که پس از سپری شدن بیش‌از پنجاه‌وشش‌سال ازچاپ نسبتاً مغلوط وابتدائی‌آن کتاب بوسیله رابینو(تاریخ گیـــلان ودیلمستان) نایاب باردیگر بکوشش دکتر منوچهر ستوده دانشمندی از طراز نوتصحیح وبایادداشتهای سودمند چاپ ونشر شود . مصحح کتاب پژوهنده‌ای است مردم دوست که همه‌جاهای یادشده درکتاب را خیلی‌بیشتر از خود مرعشی وهردیلمی وگیـــلانی دیگری پیموده ودیده وشبها وروزها بامردم گیل‌و دیلم در دورافتاده‌ترین مکانها گفتگوها داشته وازواژه‌های مردم گیل فرهنگی‌ستوده فراهـــم ساخته، برای‌دژهای اسماعیلیان‌درالبرزکوه کتاب‌نوشته وهمه‌آثار تاریخی‌خردوبزرگ گیل‌ودیلم رادراثر بزرگ دیگری‌جزء آثارملی وتاریخی گرد آورده وچنانچکه‌شیوه

اودر شناساندن علمی مردم جاهای دیگر ایران‌است مطالعات ذهنی رابامشاهدات عینی درهم‌آمیخته‌است که‌آثار متعدد او هریک‌درخور بحثی‌جداگانه‌اند امروزبسیاری ازمردم کوه ودشت گیلان، بی‌آنکه درجائی خوانده باشنددکتر منوچهر ستوده راکه بارها برای پژوهش‌های ایران شناسی خود بمیانشان رفته دیده ونامش را شنیده‌اند ازاین‌روکار تصحیح کتاب(تاریخ گیلان ودیلمستان) بدست مرد کاردانی انجام یافته است.

ارزش این کتاب از جنبه‌های گوناگون بسیار است چه‌درآن گوشه‌های‌فراوانی اززندگی اجتماعی واقتصادی وآداب ورسوم آن دوران را میتوان بروشنی‌دید.

اول : گوشه‌ای ازوضع اجتماعی واقتصادی آن زمان

درگیلان ودیلمستان آنزمان هرناحیه‌ای که‌چند ده یا دهستان رادربرمیگرفته ازخودفرمانروای خودکامه‌ای داشته که گاهی در لشکرکشیها وباجبدهی ناگزیر میشده ازفرمانروایان بزرگتر پیـــــروی کند. بیشتر این فرمانروایان که‌خودرا شاه میدانستند لقب عمومیشان(کیا) بودمانند: کیاکوشیج ـ کیاولمی ـ کیاهزاراسپ ـ کیاتجن گوکه ـ کیای‌شکور ـ کیا دیلمی ـ کیای‌لمسر ـ کیای‌الموت ـ کیایان شیرامه و..... که بوسیله نام‌سرزمینشان ازهم باز شناخته میشدند. نام خانوادگـــی فرمانروایان رویان(استاندار) ولقب امیران بخشی از (اشکوروتنکابن)(کاکو) بود و(سادات کیا) نیز که عمده‌ترین فرمانروایان گیل ودیلم بوده‌اند بانام خود لقب کیا خورکیا ـ بازی کیا ـ کارکیا ـ رکابزن کیا داشته‌اند. تخت گاه این فرمانروایـــان بیشتر قصبه‌وگاهی شهرکی بوده بابازارچه و میدان ومسجد وآرامـگاه فرمانروایان پیشین باساختمانهای‌حکومتی وخانه‌های(امیره)وکسان وسران لشکری وکشوری او وزندان ومهمانسراکه بنا بشیوه کهن گیلانیان در روزهای معینی از هفته درآن تخت گاه برای داد وستد بازاری‌هم برپا میشده است . چنین تخت گاهی را(گوراب) میگفته‌اند که مؤلف گاهی آنرا(بقعه) نامیده است.

هرفرمانروایا بنوشته مؤلف(امیره) برای خود نوکرانی از لشکری و کشوری داشته است . چنانکه سادات کیا که(امیره)های دیگر دست نشانده آنها بودند در سپاهشان گروهی جنگ‌پیشه(حملهٔسلاح) یا(متجنده) یا(جندی) یا (دیلم) ازدیلم وگیل داشته‌اند که سپاهیگری کارخانوادگیشان بوده (٣٤٩) سوار نظام‌طبعانقش عمده داشته . فرماندهان بزرگ لشکری لقب(کیا) ـ اسپهسالار ـ اسپهبد را برنام خود میافزودند . بیشتر فرماندهان سپاه از مردم کوهستان دیلم‌بوده‌اند که‌ازروزگار کهن بقول حدود العالم پیشه سپاهیگری داشته‌اند. هرصف سی‌نفر بود. فرمانده هرواحدی را(سرویوان) مینامیدند.(١٢٨)در جنگهاسان دیدن وآراستن لشکر از گروه پیشرو وگروه (مایه‌دار) یا نیروی ذخیره، (پشت‌گیر و پشت‌گیری) بمعنی : حمله غافلگیرانه از پشت‌سر یا از پیرامون،(اسواری) یعنی رشادت ومردانگی‌درجنگ وساختن(بنه‌بر) : سنگرتپه مانند و(پرچین) : نرده چوبی رایج بوده است. بهنگام شادباش یابدرود گفتن بسپاهیان بآنها(روزبدهاد) گفته میشد.

یک دسته از سپاهیان بنام (خلابر) همیشه همراه‌وگوش‌بفرمـــان بوده در (گوراب) کنارارك‌خانه داشتند(١٤٤) وهنگامیکه‌جنگ‌نبود هرکار دولتی‌ودیوانی دیگری که بدانها داده میشدانجام میدادند.(١٤٠-١٤١-١٤٤).

دستهٔ دیگر از لشکریان بنام (رستر) همان کارهای(خلابران) را میکردند. چنین‌پیداست که دامنهٔ عمل رسترها بایدازه خلابران نبوده است(٢٠٠-٢١٠-٢٢٧) .گروهی‌دیگر از نوکران (سادات کیا) بنام (خاناده ـ خناده) بودند کـــه گویا نقش فرستادگان‌وپیامرسانان‌داشته‌اند و دستورها رابلشکریان ومردم‌میرسانده‌اند چه(خئن) درگیلی ودیلمی بمعنی : صوت‌وصدا وطنین آواز وبازتاب صدا است . هرچند مؤلف از (مرسوم عساکر) یاد کرده‌ولی‌دستمزد لشکریان‌بیشتر همان‌چیزهای غارتی بوده که پس از شکست دشمن از لشکر او بجامیماند ویادر خاك اواز مردم گرفته میشد .به زخمیان جنگها از لشکر خودی چیزی بنام مرهم‌بها میداده‌اند. چون گروهی از سپاهیان نا منظم و فصلی کسانی بودند که بهنـــگام جنگ آنهـا را

فرامیخوانده‌اند ازاین‌رو پس‌از پایان‌جنگ آنها را بازپس‌میفرستادند تا بخانه وکار خود برگردند . گروه سپاهیان منظم وهمیشگی مانند فرماندهان ـ خلابران ـ رستر ـ خناده‌باید سپاهی‌زاده وسپاهی پیشه میبودند اما گروه سپاهیان نامنظم‌وفصلی لازم نبود سپاهی‌زاده و لشکری پیشه باشند (٣٤٩). کشتن اسیران جنگی نیز معمول بوده است.

ابزارهای جنگی : شمشیر وگرز وسپر وتیروکمان وخنجر وژوپین ـ پیشدار ـ هشت‌پر ـ فلاخن ـ وزره‌وکلاپشته وجبه‌وجوشن جامه جنگیان‌بود.

بسبب اهمیت‌سپاهیگری عنوان (دیلم) و (کیا) در اذهان مرادف اعیان وشریف‌یابقول مؤلف(متجنده وجندی) بود.(١٢٥) ازهمین‌رو در چند جای کتاب که از(دیلم) و (دهجه) یاد میکند منظورش ارباب ورعیت است. چه دهجه‌نامی بود عمومی برای تمام افراد طبقه پائین بویژه دهقان‌وروستائی دامدار(١٣١) مردم طبقهٔ پائین بهیچ‌رو بحساب نمیآمدند : چنانکه در سیل بسیار بزرگ‌سال ٨٨٣ که ویرانیها ببارآورد وکشتار بزرگی کرد (ازاین‌سبب جزوی ملالت به‌خاطر عاطردریا مقاطر رسید . اما چون اعیان مملکت وارکان دولت ومشاهیرولایت را زحمت‌نرسید وبسلامت بودند شکرباری عزاسمه بتقدیم رسانید) صفحه ٤١٨.

مذهب شیعه دین رسمی بود ولی درگوشه وکنار اگر پیروان حسن‌زیدوسنی واسماعیلی وجود داشتند بوسیله (سادات‌کیا) سرکوب میشدند .کسانیکه بدرد سیاست(سادات)کیا میخوردند پس‌از نقل مذهب لقب(تائب) یاتوبه کارمیگرفتند واین عنوان همواره با آنها برجامیماند مانـــدتایب کاوس (١٦) تایب‌شاهملک (٢٩ ـ ٤٥) واین گروه را (تائبان) میخواندند(١٦).

سادات‌کیا که از سده‌های پیش بکمک پیروان شیعه‌خود باجنگهای‌پی‌درپی فرمانروائی را از چنگ‌خاندانهای بومی کهن بیرون آوردند ودستاویزشان برای‌جنگها رواج دین مبین بامامت‌سادات بوده است خود بافرمانروایان پیشین وغیر سیددرعمل

چندان فرقی نداشتند و کسانی از سادات کیا«چنان بلهوولعب وعیش وعشرت مشغول گشتند که گاهی سکران(مست) بودند » ۷۸ - اگر امیران غیرسید مثل امیرمحمد رشتی تجاسپی(پدر پیر حاجی گشته خودرا بطمع شوم دنیاوی قتل کرد و دو فرزند خودرا بایکنفر فرزندزاده طفل بکشت و بقتل برادر اقدام نمود) ویا اگر کیای هزاراسپی فرزند وبرادر خودرا کشت(٤٦ -٥٢-٧٨) سادات کیا نیز برای فرمانروائی از کشتن نزدیکترین کسان خود روگردان نبوده‌اند. کارکیا، ناصرکیا و برادرش کارکیا سیداحمد پدر خودرا از تخت فرمانروائی فروکشیده زندانی کردند تادر زندان مرد. سپس باهم بجنگهای خونین پرداختند . سرانجام وقتی کارکیا سیداحمد شکست خورد، آنقدر در زندان ماند تامرد. سید محمد کیا در ۸۳۳ گروه بزرگی ازاسیران را درکنار(سیه‌رود) سربرید(۱۷٥) - دهستان(لیل) را آتش‌زده سوزاندند چنانکه‌تا هفت سال خروسی درآنجاها نمیخواند(۱۱٦) ، همه‌زن ومرد وکودك(کشه) از سرزمین دیلم را بعنوان (ملحدواسماعیلی) قتل‌عام کردند(۱۳۷) و(فقیه‌حامد) را که دراشکور دیلم مردی پارسا بود ومردم دیلم باو اعتقاد داشتند گرفتند (چون ضرر خاص جهت نفع عام جایز داشتند حضرت رضوی شعاری اورا در وادی شیم‌رودبقتل آوردند . ودرکوب بورپا پیچیده نفت ریختند وبسوختند) (۱۳٥) . (سیدامیرکیای گوکه) زن (انوزکوهدمی) راکه‌شوهرش زنده بود بزور بعقدخود درآورد(۱۷۷). سیدمهدی کیازن (نوپاشا) را نیز در بودن شوهرش زن خود ساخت (٤٠). گاهی ساکنان یکجا را دسته‌جمعی بجاهای دیگر تبعیدمیکردند(٤٢٠). دوده(اشپین و کماچال) را سوختند وباخاك یکسان کردند(۱۹٥).

اگرکسی یکی از خویشان(امیره)هارا میکشت نه تنها کشنده بلکه همه خویشاوندان اورا نیز میکشتند (۳۲٦) گاهی نوکران باوفای خودرا نیز از روی هوس اعدام میکردند چنانکه وقتی کارکیاسیداحمد کیا برضد بردارخود کارکیا ناصرکیا توطئه چید رستم نام یکی از نوکران این خبر را به ناصرکیا رساند. پس از چندی تحقیق کردنددرستی توطئه چینی ووفاداری رستم‌نوکر ثابت شد. (هرچند

دانستند که آن قصه‌واقعی بود اما جهت‌خاطر کارکیا امیرسیداحمد، رستم بیچاره‌را بفرمودند تادرمیان‌بازارتمیجان به‌حلق‌بر کشیدند وسه روزهمچنان بگذاشتند (۲۲۸) درجنگی که میان همین دوبرادر شد ومیرسیداحمد کیا در سال ۸٤٦ شکست‌خورد سربازان‌ترکی را که در لشکراو بودند واسیر شده بودند (آزاد کرده خلعت دادند) ولی اسیران گیل‌ودیلم را بکیفر رساندند(۲۵۰).

جنگهای پیاپی امیره‌ها باهم مایه(سفک‌دماء واخذاموال جماعت‌اهل‌اسلام) بود(۱٦۵) و (برمصداق ان‌الملوك اذا دخلو قرية افسدوهابسبب ازدحام‌عساکر نصرت‌آثار ملک خراب گشته وبایر شده بود)(صفحه۲۷٦).

چون آن زمان مصادف باچیرگی‌ترکان ومغولان برایران وایرانیـــان بود سادات کیا) وسردستگان‌سپاه‌آنها نیز بشیوه مغولی در جنگهای خود روستاهاراغارت میکردند که حتی‌سیدظهیرالدین‌مرعشی‌مؤلف کتاب نیز خودباین سیاهکاری هادست زده بآن بالیده است (۲۸۲ - ۲۸۵ - ۳۸۰ - ٤۰۵).

وضع اقتصادی

درگیلان کشت برنج و بدست آوردن ابریشم ودرکوهستان دامداری‌وگندم وجو رشته‌های اساسی اقتصادآن زمان بود وابریشم گرانبهاترین کالا بشمار میآمد چنانکه درباج‌بگیریها از سیم وزر با ارزشتردانسته میشد . واحد پول(تنگه)بود (۱۸۰) وچون بقول حدودالعالم کاراین مردم همواره جنگ بایکدیگر بوده ازاین‌رو هرفرمانروای کوچک محلی یا (امیره) که بردیگری پیروز میشد خود بخود دارائی (امیره) شکست خورده و روستاها و روستائی(دهجه) اورا نیز بچنگ میآورد ومیان کسان خود پخش میکرد. ازاین‌رو شعارشان این بود که چون ملک عقیم است هر که بزور شمشیر بچنگش آورد وارث آن‌است(۱۰۳).

ابریشم وقماش اسکندرانی وتنگه‌سرخ واسب سواری وبازشکاری وسگ و توله تازی که برای زندگی وجنگ‌وشکار(امیره‌ها) بکار میرفت کالای ارزنده‌ای‌برای باج و پیشکش به‌دند . زیردستان فرمانبر نیز از فرمانروایان خود در برابر خوش

خدمتیها بدریافت اسب وخلعت و کمروتوغ وعـــلم سرافراز میگشتند. بسیاری از روستاها حتی شهر وبازار بدلخواه (امیره) به(الکا) یا بگفته گیل ودیلم(نانخانه) باین وآن داده میشد.(۱۱۸) . بااینکه پول که ازآن بنام(تنگه) یادشده رایج بود هنوز مبادله کالا با کالا دربازارهای روزکه در روزهای معینی ازهفته‌در(گوراب)ها برپا میشد نقش‌عمده داشت. دهقان‌ده (دهجه) گذشته از بهره مرسوم مالکانه، و پیشه‌ور وسوداگر شهری علاوه‌بر(تکالیف دیوانی) چیزی بنام(مرسوم‌عساکر) نیز میداده که اندازه ونحوه گرفتن آنها روشن نیست. برای‌باریافتن- داد - خواهی کردن عذر(تقصیر) خواستن - پیشواز و بسلام‌رفتن و.... پیشکش داده میشد که لابد بسته به مورد وموقعیت طرفین بوده و اگر هرد وطرف (امیره) بودند این باج‌ابریشم اسب‌تازی- تله وسگ‌شکاری - مرغانی‌چون : (قوش‌زنگل‌پا) - باز - باشق- چرغ شاهین بحری - سیاه‌چشم(۲۶۳).

واز پوشاکها : قماش اسکندرانی - پوستین - جامه‌های زربفت و ازنقدینه (تنگه) وسکه‌های دیگرزروسیم بود(۲۷۱). (امیره)های بزرگتر نیز متقابلاباامیره‌های فرمانبر ولشکریان وکارکنان دستگاه خود (جامه واسب و کمر وتوغ وعلم وزیلوچه‌حکومت وحکم‌شاهی) خلعت‌میدادند وآنها را (مستمال)میکردند. بدیهی است که‌این‌خلعتها باافراد طبقه‌روستائی(دهجه)داده نمیشد. بکسانی‌ازآنها که‌درخور نوازش شناخته میشدند چیزهایی‌بنام(عطیه) و(هبه)میدادند. (۴۲۵). به‌برخی‌از جاها گاهی‌هم(خطترخانی) داده از(تکالیف‌دیوانی) محفوظ میداشتند وازهرده‌تنگه هشت‌تنگه‌میستاندند(۱۴۳). گویا کشاورزان‌نیز وابسته بزمینهای‌خود بوده مانند ملک ومال‌شخصی‌مالک‌داد وستدمیشدند. چنانکه‌در سال ۸۵۱ کارکیاسلطان‌محمد درهرجا(ازشهری‌وروستائی رعیت چند به‌برادر خود بخشیدند) صفحه۲۷۳.

(امیره‌ها) وهمه مالکین و زمین‌داران وتوانگران مانند دامداران در موسم گرما بکوهستان دیلم‌رفته وپائیز وزمستان و بهاردرگیلان گرمسیر میماندند. واین رسم‌تاسالهای اخیر نیز جاری‌بود.

یکی از راههای بچنگ آوردن خواسته ومال به پیروی ازشیوه مغولان‌تاراج وتالان دارائی مردمان روستاها ودامداران درزمان لشکرکشیها بود که‌مؤلف‌بارها درکتاب‌ازآن همچون نشانه‌فیروزمندی باسرافرازی یادمیکند (۲۶۱ - ۲۸۲- ۲۸۵ ۳۸۲).

باآنکه (سادات کیا) درگیلان‌خاوری ومدتی (تجاسپی) ها و (دباج) ها در رشت وفومن تقریباً پادشاهی مستقلی داشتند چند بار به غارتگران مغول وترکان باج و خراج هم دادند(۷۷) وگاهی‌برخی از مدعیان‌محلی‌آنها را برای رسیدن بفرمانروائی بترکان‌ومغولان پناهنده شده لشکریانی ازآنها را بسرزمین گیل ودیلم میاورده‌اند که این‌خود درد دیگری بر دردهای دیگر مردم میافزود(۱۴۲ -۱۴۳ چاپ‌رابینو و۷۷ - ۱۷۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۳۶۵ - ۳۷۶).

تنها کار ساختمانی‌وعمرانی سادات کیا درآن چند سده‌بنای (گوراب‌تمیجان) وجدا کرد دونهراز(پلورود) بنام(شیرارو) و(گوارود) ونهر برزگ دیگری ازسفیدرود بنام(کیاجو) ودرست کردن چند استخر بزرگ برای آبیاری برنجزارها وساختمان آرامگاه چهار پادشاهان درلاهیجان وساختمان‌چند پل خشتی وحمام‌وخانه‌هائی آجری باسقف سفالی برای‌خود وکسان‌خویش واحداث چند مسجدوبقعه وآرامگاه کوچک درجاهای مختلف برای(امیره) های درگذشته بود که نهرهای(شیرارو) وکیاجو) وآثـــار آرامگاه (چهارپادشاهان) وبقعه‌های (ملاطوسمام) اکنون نیز برجایند(۷۴-۱۴۰ تا ۱۴۴ - ۴۲۸) اما از (امیره)های دیگر همدوره (سادات کیا) هیچ کار ساختمانی وعمرانی یاد نگردیده است.

بازماندگان اسماعیلیان در دیلمان:

باآنکه فرمانروائی پیشوایان اسماعیلیه باکشته شدن علاءالدین‌ورکن‌الدین بدست مغولان درسال ۶۵۵ وویران‌شدن دژهای آنان در رودبارالموت یکسره‌برافتاد وبدستور منکوقاآن همه پیروان اسماعیلیان‌از زن ومرد وبزرگ وکوچک‌تاکودک

شیرخواره ازدم تیغ مغولان گذشته بودند وباآن همگان کشی‌وویرانگری‌مغولان و دشمنی(امیره)های گیل ودیلم ورویان بااسماعیلیان نمیبایست کسی‌از ملحدان‌برجا مانده باشد ، باز دیده میشود که در زمان سیدعلی کیا در ۷۷۰ هجری یکی‌ازداعیان اسماعیلی که از نبیره‌های علاءالدین بوده بالقب(خداونـد) دراشکور دیلم بسر میبرده وپیروان زیادی داشته(وکیاهای کوشیج) دیلمان اسماعیلی بوده‌اند و به‌سید علی کیا که آنها را بنوکری خود فراخوانده بود پاسخ داده‌اند (کسی را حد آن نبود که برما این‌حکم کند. شما دانید بمذهب خود وما برمذهب خودیم) وهوا خواهان آنها در الموت نیز برجا بوده‌اند. که سرانجام سیدعلی کیا آنها را در ده (کشه) دیلم‌غافلگیر کرده خرد وبزرگشان را قتل‌عام‌میکند (٥٤ - ٥٨ -٦٧) و درسال ۸۳۳ بازهم یکی دیگر ازداعیان اسماعیلی بنام‌محمد بالقب(خداوند)دیده میشود که در جنگ باسیدمحمد کیا شرکت داشته است. (١٦٩) در سال۸٤٦ نیز داعی دیگری بنام محمد باهمان لقب(خداوند)در جنگ‌با کار کیاناصر کیا همدست دشمنانش بوده است(٢٤٧) که این نمونه‌هانشان میدهنداسماعیلیان تاسال ۸٥۰ در دیلم‌نیروئی داشته‌اند و(خداوندمحمد) لقب‌داعیان آنها بوده است.

دوم : آداب ورسوم کهن

این کتاب یکی ازمنابع بررسی وپژوهش درباره برخی ازآداب ورسوم کهن گیل ودیلم است . مؤلف کتاب بارها ازرسم پیشینیان بنـام(رسم وآئین‌خسروان گیلان)(٢١٤) (دستورگیل ودیلم) (٢٤٤)(دأب‌حکام گیلان) (دستور گیل) ، (٢٧٠) (رسم وآئین که سابقاً درمیان مردم آن‌ایام جاهلیه‌مانده بود.....رسم وعادت گیل ودیلم) (٤١٥ - ٤١٢) و.... یادمیکند . این‌آداب ورسوم‌عبارت بوده‌اند از :

١ - آئین‌سوگواری برای مردگان وبزرگداشت یادبود آنها که یکی‌ازکهن ترین آداب بشری است، دردیلمان‌وگیلان که زادگاه وپایگاه بزرگ دین شیعـه

است،رسمی است ریشه‌دار « مردم گیل ودیلم‌درمیان‌خاك وخون غلطان وآب‌حسرت ازدیده ریزان ودست برسینه کوبان ،نمدهای سیه‌درگردن وخاروخاشاك درسروتن میگردیدند .... مراسم‌تعزیت بتقدیم رسانید جامه‌سوگواری دربر کرده هفت‌روز پای‌برهنه برسرخاك وخاروخاشاك مینشست .... خاك برسر وخار دربر، باناله‌وآه دست حسرت‌برسینه وسر کوبان میگردیدند.... باجامه‌چاك و دیده‌های نمناك‌خاك برسروخاشاك دربرهفت‌رو زبه عزاداشتن اشتغال نمودند.... واز طرف وجوانب برسم‌عزا میآمدند» (۲۲۳ - ۲۵۳ - ۲۶۵ - ٤۰۷ - ٤۲۹).

برخی از سادات کیا گورنیا کان خودرا زیارتگاه ساخته بودند : (مزارسادات وائمه واکابر را بتخصیص‌روضات منوره آبا واجداد خودرا ومشاهدرا دریافتنـــد) (٤۲٦).

۲ - برخی درختها را مقدس شمردن وبآن کهنه بستن درآن زمان نیز رایج بوده‌است.(۱۰٤)

۳ - غیر از شکار پرندگان مرغان شکاری و صید(کوه‌بزا) یابز کوهـی در کوهستان شکارگرازوگوزن‌وجانوران جنگلی‌درگیلان بوسیله (نخجیر چاه) که شرح آنرا در صفحات ۳۱۷ -۳۱۸ - ۳۱۹ بوضع‌جالبی بیان کرده بهمراه گروهی از مردم باآن همه تشریفات سرگرمی وورزش دیگری بوده که بازمانده‌آن تا سالهای اخیر نیز میان دهقانان جنگل‌نشین برجابوده.

٤ - کشتی‌دیلمی که ورزش باستانی آن سرزمین بوده هم مشت‌زنی‌است وهم درگیری سرپاوهم کشتی باستانی کنونی ، یکی دیگر از رسمهای کهن است که‌هنوز هم پابرجا است . درزمان مرعشی‌برپا کردن این کشتی یکی‌از سرگرمیهای (امیره)ها بوده‌است . کشتی گیران را(زورگر) ومسابقه وورزش آنها را (زورگری)مینامیده‌اند ورسم بوده که چندین روز پیش ازمسابقه کشتی جوانان خوراك مقوی میخورده و استراحت میکرده‌اند تا زورمند شوند که این عمل را (داشت) میگفته‌اند . سپس در روز مسابقه برتن‌خود روغن مالیده باهم درگیر میشدند.

٥ - روزبازار درگوراب‌ها : یکی از رسمهای کهن آنزمـــان این بوده که روستائیان وصاحبان کالا ومردمی که میخواستنه‌اند نیازمندیهای خودرا باخریـد وفروش رفع کنند در روز معینی از هفته دریکی از (گوراب)ها گرد میآمدند و بداد وستد میپرداخته‌اند که این رسم برپا شدن (روز بازار) درهر هفته در یکجا و یاچندجا هنوزهم برجااست وهردهقانی میداند که در روزهای هفته درکدام یک از شهرکهای آن پیرامون(روزبازار) است ومیتوان برای خرید وفروش بآنجا رفت.

٦ - با آنکه (امیره)ها برای شکوه دم ودستگاه خود غلام وکنیزهـــم داشته‌اند اما آنها را باکمرهای زرین وسیمین آراستن تازمان سلطان محمدکیا در ٨٥٢ هجری رسم نبوده . او نخستین کسی بود که دستورداد بآنها کمرهای زرین وسیمین و جامه‌های زربفت بادگمه‌های طلا بدهند که هرگز(داب حکام گیلان نبود) وزین وبرگ اسبان را بدستور عراق وخراسان بسازند واز (دستورگیل‌ودیلم) دراندارند (٢٧٠-٢٧١).

نمونه‌ای از بازمانده حقوق پیش‌از اسلام

مرعشی مینویسد که چون علی‌کیا بپـادشاهی رسیددر ٨٨٢ دستور داد (رسم وآئین که سابقا درمیان‌مردم‌آن ایام جاهلیه مانده بود مثل‌آنکه شخصی‌را که پسر نبود بدختر میراث نمیدادند وستاندن (زن‌زر)وسایر امور بدعیه را از روی دفاتر محوگردانیدند وبرموجب شریعت غراسلوك نمایند .. و به عمال ونواب وکارکنان دیوان اشارت فرمودند که آثار ظلم وعدوان‌را که ازقدیم‌الایام رسم وعادت‌گیل و دیلم بود ازصفایح دفاتر محوگردانند ... به عمال دیوان امرشد رسوم و قواعـد بدعت را بالکل‌براندازند) (٤١٥ - ٤١٦ - ٤٦٩). جای بسی افسوس‌است کـــه درکتاب یاد نکرده است که آن رسوم وقواعد (جاهلیه) چه‌بوده‌اند . تنها نمونه‌ای که میآورد ارث ندادن بدختر در نبودن پسر وستاندن (زن‌زر) است. این‌نمونه از جهت‌بررسی بازمانده حقوق پیش از اسلام در دیلم‌وگیل در خور اهمیت فراوان است . مصحح محترم آقای‌دکتر منوچهر ستوده، ستاندن (زن زر) را پولی شمرده

که امیران‌ازهر کس که عروسی میکرد دریافت میکرده‌اند. شک نیست که‌درحقوق فئودالی برای عروسی باید باجی بفئودال داده میشد .چنانکه مالک همین باج راتا چند سال پیش در دیلم بنام(شیرینی) از داماد میگرفت . اما آنچـه که‌در کتاب مرعشی‌آمده چیز دیگری است . مرعشی میگوید : اگر کسی میمرد ومالدار بودو پسری نداشت ماترکش را بدخترش نمیدادند و(زن‌زر) می‌ستاندند.

من علاوه‌بر مفهوم جملات یاد شده ازروی مدارکی که درباب وجودبازمانده حقوق مدنی پیش از اسلام دردیلم گردآوری کرده‌ام برآنم که(زن‌زر) همان(سذرزن) آئین زرتشتی است که ازروی دستور زبان گیلی ودیلمی مضاف ومضاف‌الیه وصفت و موصوف پس‌وپیش شده‌اند : زیرا : از روزگار باستان خـــانواده و دودمـــان بنیان جامعه ایرانی بوده ازاین‌رو داشتن فرزند پسر بویژه برای افراد طبقه‌توانگر که باصطلاح باید چراغ خانواده روشن نگاهدارد ونگذارد رشته نژادی دودمان پاره شود، اهمیت بسیار بزرگ وبسزائی داشته ازاین‌رو در حقوق‌زمان ساسانیان‌پنج گونه زناشوئی پیش‌بینی شده بود که یکی ازآنها(زن‌خوانده) یا گرفتن زن (قراردادی) بود که به پهلوی(سذرزن) نامیده میشد . اگر مردی ازافراد طبقه توانگرپس‌ازبالغ شدن میمرد خانواده‌اش بزن بیگانه‌ای جهیز میداد واورا بکابین‌مردی درمیآورد تاهرچه‌فرزند بزاید نیمی ازآن مرده شده بنام فرزندان او بشمارآیند وتخمه‌اش‌ازاین راه برجابماندونیم‌دیگر ازآن‌شوی واقعی‌باشد. این‌زن (قراردادی) یا کسیکه درشمار زن بوده همانند فرزند خوانده است که به‌پهلوی (سذرید) گفته میشد. واژه(سذر) را امروز زرتشتیان(ستر) گویند.

سوم : واژه‌های گیلی ودیلمی

میان تاریخ نویسان سیدظهیرالدین مرعشی اگر تنها شخص نباشد ازآن کسان انگشت شماری است که بواژه‌های مردم‌وگردآوری آنها توجه داشته وفصلی ازآغاز کتاب خودرا بدان اختصاص داده بوده که متأسفانه آن بخش بهمراه چند بخش دیگرکتاب ازبین رفته و در دسترس نیست . از نوادر اتفاقات‌دکتر منوچهر ستوده

مصحح گرانمایه کتاب پانزده سال پیش ازآنکه به تصحیح و تحشیه همین تاریخ گیلان ودیلمستان بپردازد ، فرهنگی بسیارگرانبها وپرمایه از واژه‌های گیلی فراهم ساخته وچاپ‌نمود که امروز تنها منبع مهم واژه‌های گیلی است . او بااین خدمت بزرگ خود بگیلانیها خود بخود کمبود بخشی ازکتاب مرعشی را جبران کرده‌است هرکس دیگری بود بهنگام تصحیح و تحشیه از فرهنگ گیلکی خود بعنوان نوعی جبران مافات درمتن یادرحاشیه یادی میکرد . اما فروتنی‌انسانی‌منوچهر ستوده نگذاشته است که این کارکه در جای خود ناپسندهم نبوده ونیست ، صورت بگیرد .

توجه مرعشی بواژه‌های مردم اثر خودرا درکتاب برجا گذارده چنانکه تعدادی ازواژه‌های محلی رامیتوان ازمتن کتاب بدست آورد که نمونه‌های زیر را بامعنی آنها یاد میکنم:

(پیشدار) ـ ابزارجنگی ـ(هشت‌پر) ـ کاخ وکوشک ـ (امیره)ـ فرمانروای معین ومشخص ـ (اسواری) ـ هنرنمائی‌بهادرانه‌در سوارکاری ونبرد ـ (سروبوان) ـ فرمانده یک دسته ازلشکریان ـ (پشت‌ودیم) ـ پس وپیش وسروته در لشکرکشی وصف‌آرائی ـ (مایه‌دار) ـ نیروی‌پشتیبان‌در لشکرکشی ـ (کلاپشته) ـ جامه کلفت در نبردها ـ (دهجه) ـ طبقه روستائی ودهقان ودامدار وکسیکه رویهمرفته‌ازطبقه توانگر واشراف وجنگیان نیست ـ (دیلم) ـ طبقه رزمیان وکسیکه رویهمرفته‌ازگروه سپاهی پیشه‌گان وتوانگران است ـ (سطل ـ اسطلخ)ـ استخر وتالاب ـ(کیش)ـ درخت شمشاد ـ (پره نشین) ـ کسیکه‌درجائی خوش‌نشین بوده بومی آنجا نباشد و همیشه‌هم در آنجا زندگی نکند . (گیشبر) ـ کسیکه(گیشه) یا عروس‌را باین‌سو وآن‌سو میبرد وآن نگهبان ومأمور ویژه زن فرمانروا و اسب وستورش بوده است . (سلار) ـ سالار ـ مهتریک گروه (روزبدهاد) ـ بدرودبادی که فرمانروا بسپاهیان پس از فیروزی ویا بهنگام‌مرخص کردن آنهامیگفته ـ (مرهم‌بها) ـ دستمزد درمان سربازان زخمی ـ (خراشش) ـ کدورت‌خاطر ـ (مستمال) ـ برخوردار از مال‌وخواسته

وشاداز توانگری - (پشت گیر) - حمله‌از پشت ویا از پهلوها در جنگها - (شست‌اندازی) - تورودام‌برای‌ماهیگیری انداختن - (سیاه‌چشم) - مرغ شکاری -(دست) -واحد وجفت در شمارش - (گوراب)- شهر کی بابازار وخانه‌های‌امیران‌وتوانگران وبناهای دولتی و میدان ومسجد ومزار فرمانروایان درگذشته - (بومدان) -بلدراه وراهنمای محلی - (بنه‌بر) - تپه کوتاه که از خاك در سنگربندیها پدید میآوردند- (پرچین) - سد ونرده ازچوب وشاخه‌درخت‌ونی- (زورگر) - ورزشکار -(زورگری)- مسابقه ورزشکار باورزشکار دیگر- (داشت) - پرستاری‌وخوراندن خوراك مقوی و استراحت برای زورمند شدن وچاق وچله گردیدن - (زنه‌زر) - برسم پیش ازاسلام برای جوان توانگر بالغ ومرده از محل ماترك او به زنی جهیز میدادند تابخانه‌شوهر رود . نیمی‌ازکودکان این زن بنام وملحق بهمان مرده بود نیمی دیگر بشوهرش . چنین زن قراردادی را در پهلوی(سذرزن) یا (سترزن) مینامیدند . (زن‌زر)یادشده‌در کتاب مرعشی بهمان معنی است.اما مصحح آنرا بمعنی : باجی گرفته که هرکس که عروسی میکرده میبایست بامیران بدهد - (پیشکش) -تقدیم مال - (خناده) - مأمور ابلاغ فرمان امیربلشکری وکشوری - (خلابر) - مأمور دائمی وحاضر بـه خدمت ومسلح فرمانروا برای کارهای لشکری وکشوری - (رستر) - نیـــز بهمان معنی(خلابر) - (پاس‌پای) - نگهبانی- (کاکو) - خالو وبرادر- (شیدودمای) - بوقلمون‌صفتی‌وریاکاری ونیرنگ - (سی)- ولایت‌وآبادی‌وخانه کوهستانی که‌ازسنگ ساخته‌شود - (جئرسی) - ولایت وآبادی کوهستانی‌بالا- (پرد) -پل-(کیا)- بزرگ وفرمانروا از طبقه اشراف وتوانگربهمان معنی‌دیلم - (نخجیرچاه) - چاهی که‌شکار رانده درآن بدام میافتاده -(پلته‌آستان) - آستان‌بزرگ - (زنگله‌پا) -آنکه برپایش زنگوله است - مرغ شکاری که برپایش‌زنگوله بسته میشد- (جلدوی) -انعام‌وعطیه درعوض خدمت - (تیف) - خاروتیغ درخت - (تمش) -تمشک - (تپنچه) -ضربت لطمه - (برنجار) - برنجزار - (اسواران) - صنف‌سوار- (عراق)- نواحی‌مرکزی‌ایران که هوای خشک وغیر بارانی دارد ، اراك وسلطانیه - (زالی شدن) - پیرو شکسته

همچون زال شدن - (کاس) - کبود وآبی‌رنگ و کسیکه چشمان زاغ دارد - (صحبت) -شوخی وخوشمزگی وتفریح - (رووار) - رودبار - (رووارو‌ار)-رودبار کنار، سواحل رودبار-(سفالو) - سفالینه-(پلی) - پهلو، نزد ، کنار -(خروز)- خروس-(کپنک)- نوعی‌جامه-(کوب) - حصیر-(گرباس) - نوعی کج‌بیل در کشاورزی-(خرق) - که همان(خرك) بمعنی نوعی کشتی‌وقایق دوبه‌مانند بوده است- (کوبزا) - بز کوهی- (نوا) - زاری و مویه - (بیه‌پس) - پسارود، آنسوی سفیدرود که پسا گیلان و یا گیلان باختری‌باشد - (بیه‌پیش) - این‌سوی سفیدرود که‌پیشا گیلان‌یا گیلان‌خاوری باشد - (روپس) - بهمان معنی(بیه‌پس)است - (روپیش) - بهمان‌معنی(بیه‌پیش) است - (روشناس) - دارای سابقه آشنائی- (دار) - جای بلند واستوار ودژمانند همچون کوه - (گوهی)- گوئی ، پنداری- (جانور)- مرغ شکاری‌درنده -(جانورداری) -پرورش مرغان شکاری - (خبر) - بروزن‌قبربمعنی : جلدوهشیار.

چهارم : نامهای جغرافیائی کتاب

مؤلف بیش از چهارصد نام جغرافیائی که بیشتر آنها را خود دیده است‌یاد کرده که دست کم بیش‌ازدوسوم آن نامها امروز هم بهمان گونه نوشته ویـــاد میشوند . این نامها نه تنها برای جغرافیای کنونی وتاریخی وواژه‌شناسی سودمندند بلکه درمیان آنها نامهائی دیده میشوند که میتوانندبرای اوستاشناسی ونشانه‌های پیوند کهن هند وایرانی برای محققین در خور توجه وبررسی باشند. مثلا :

۱ - در اوستایکی‌از رودهای نام‌آور که آبش‌ستوده شده (اردوی = Aredyi) است که دروندیداد در داستان جمشید آمده که بهنگام فرا رسیدن سرمای سختی همچون طوفان نوح چنان برفی فروبارید که همه‌جا تا فراز اردوی را فرا گرفت. و در (هرمزیشت) بآب (اردوی) درودفرستاده‌شده.

در کتاب‌تاریخ گیلان ودیلمستان از دهی بنام سامان‌ومرز(اردوی) یادشده وگوید«روز چهارم‌آذرماه قدیم به (اردوی) سامان حقیر را اتفاق زمین‌بوس‌افتاد»

(صفحه ٤٤٧) امروزهم همین‌آبادی گالشی بنام(اردسامان) در همانجابرجا است.

۲ - سروش دراوستا یکی از ایزدانی است که یشت‌یازدهم(سروش یشت) بنام اواست.مرعشی نیز ازده(سروش) در پیرامون رحمت‌آباد کنونی یادمیکند (صفحه ٤۳۷).

۳ - (ورن) یکی از نامهائی‌است که دراوستا یادشده و اوستاشناسان آنرا(گیل ودیلم)دانسته‌اند که پیروآئین پیش‌از زردشت بوده‌اند.

مرعشی نیز از (ورن) آباد در سرزمین‌رویان نام میبرد ومینویسد (...ازآنجا بدررفت وخودرا بجنگل ورن‌آباد انداخته بساحل بحربیرون رفت) صفحه ٤۰۳.

٤- (گرزمان) که در روایات زرتشتی بمعنی : عرش‌اعلی است. در تاریخ یادشده نام دژی‌است دراشکور(صفحه ۳۰).

٥ - یکی از نامهای اوستا درادب قدیم(وستا) است. چنانکه بهرام‌پژدوشاعر زرتشتی گفته:

(زرتشت) درآن‌وقت نزدیک دریا رسید یکی ژرف دریای بن ناپدید
به(وستا) درون نام‌اودایتی که قعرش نبودست هرگز تهی

درکتاب تاریخ گیلان ودیلمستان هم نام‌یکی‌از محلات شهر رشت(وستا) سراآمده که امروز(اوستا)سرا گویند .(صفحه۲٥٦).

٦ - اکته : در تاریخ گیلان صفحه ۱٦۷ نام‌جائی در دامنه(اهتکو)است این نام : Uktha دراساطیر و دائی یعنی : آیه - دعا - ستایش وسرود - نام یکی‌از ایزدان آریائی است (صفحه٥ . ٥ج‌اوپانیشاد) برای این کوه ودامنه‌آن نیز نزدمرد گیلان‌خواص‌سحرآمیز گمان شده‌است.

۷ - (اشپین) نام دهی‌بزرگ‌درکنار سفیدرود بوده است(٤٤-۱۲۰) در (ودا) کتاب -دینی هند باستان (اشوین) بهمین معنی : مالک‌اسبان واسب سواران نام دوخدایاد وایزدسپیده‌دم از پسران آفتاب‌است که در پیکر اسب نمایانده شده

خدایان پزشکی وخدمتگزار مردمان شمرده شده‌اند.

بجز اینها نامهای دیگری هم میان نامهای جغرافیائی تاریخ گیلان ودیلمستان میتوان یافت که ازدیدهای گوناگون شایسته همه گونه بررسی ویژوهشند.

پنجم : نامهای کسان

درتاریخ گیلان ودیلمستان نامهای ایرانی وکهن بسیاری ازکسان یاد شده که ازدید تحقیق درنامهای کهن ایرانی در خور توجهند مانند : سالوك مرداویج- طالش - کاوس - هنـــد و بابا - پاشا کیا - نوپاشا - سیانو پاشا - بایجن - بتول - تتی طاوس- پولاد - کیاشرپاشا - انوز - پهلوان- کوچاینی - شاهملك - کاکوارد شیر هزاراسپی - داخیلی - تجاسپی - پیسه سالوك - قباد - کیاکوشیج - دبـاج بهادر - فرعون - ساسان - رهی زاد - کوله بهادر - ایملك- توملج- خورکیا - رستم - کیومرث - بیستون - هندوشاه - کامیارود - حبش - کرجی - کلیج - خلابر - خـانادہ - رستر- کیانوپاشا - کیاهمایون شاه - کیشملك - نوذر- طوس - جهانگیر - ایرج - داداك- کیاکالجار - مرداویج- فریدون- سیابهادر- بهادرسپهسالار- بهادین سالار- سیامردلیلی- کیاخورکیا - سالوك دباج - ولك رستم- کیای توپلا - زینك - بهادرك - سیاهندبهادر- خداوند - کیاشاهمیرولمی - اوجی - بهمن - کیانماور - فرخ زاد دباخ - کیخسرو - هوشنگ - تاج چال - اسوار - کارکیابازی کیا - کیادیلمی - پیاده - گستهم - کاسه - دباج - الغش - تجاسپ - کیابهادر دیلمی - سیاوش - پاشاجمشید - پریج - جشیج - اژدها - انوزاوند - تجن گوکه - شیرج - شیرامه - شهرآکیم - تورك دیلمی- شهرخ.

ششم : لغات و ترکیبات عجیب

علاوه‌بر واژه‌های ترکی ومغولی که یادگار نفوذ عصر مغولها است واژه‌ها وترکیبات نامأنوس دیگری دراین تاریخ هست که در زیر برخی‌ها را یاد میکنیم:

(روز موعود کردن) روز معین کردن(صفحه۲۳).

(به عجاله) بعجله (صفحه۲۳).

تملق کنان(تعارف کنان)«بدستور گیلان تملق کنان قدم مینهادند »صفحه ٢٤

(تائب)و (تائبان) کسانی بودند که ازدین پیشین توبه کرده بسادات پیوسته بودند ازاین رولقب تائب داشتند.

(وکیل مکرری دوری) (صفحه ٣٤) : وکیل در توکیل اگرچه مکرر.

(دری بیدا) صفحه ٤ : (هریکی در دریای حقیقت ودری بیدای طریقت اند): دری ـ آماج ، آماجگاه.

(آفتاب بیدا) صفحه ٢٧٢ بیدا ـ بیابان.

(ترك راندن شهوت کردن) ـ ترك شهوت رانی کردن (صفحه ٥).

(از رشحات حیاض عدالت مخضر وریان گشتن) (صفحه ٣٩).

(شهودعدول) شهودعادل صفحه ٤٠.

(بقعه) بمعنی: ولایت وسرزمین وشهر (صفحه ٣٩).

(قصاد روانه کردن) پیك هاروانه کردن صفحه ٤١.

(درحیاض سعادت دوجهانی غوطه خوردن) حیاض جمع حوض صفحه ٥٥.

(فرحان شدن) شادان شدن. صفحه ٦١.

(خط ترخانی) حکم معافیت.

(ماتحت) زیردستان صفحه ٦٦.

(مستمال ساختن) ثروتمند ساختن : از مستمندی درآوردن صفحه ٧٦.

(بطالت) بمعنی : پهلوانی . صفحه ٧٩.

(خصما) صفحه ٨٠ بمعنی : خصمها ، خصمان.

(بدستور بهادران گیلان ضرب متعدد شمشیر برخود خودبه اصحاب خود بنمود) صفحه ٨٠.

(عراق) همه جا بمعنی : جلگه مرکزی ایران وسلطانیه واراك است صفحه ٨٢

(از قفا رسیده سوزن انداختند و به کمانداری مشغول شدند) (صفحه ١٦٧)

(سوزن انداختن)را بمعنی : کمین کردن وچهارچشمی‌پائیدن آورده است.

(فیج) معرب پیک ـ قاصد صفحه ۸۳.

(کتب فقیهه) کتب فقهی صفحه ۸٤.

(بغات وعصات) گمراهان وسرکشان صفحه ۸۵.

(نصیبه) بجای نصیب صفحه ۸۵.

(جلدوی) صفحه ۹٦ (سیدهادی کیا .... را نکورابه جلد وی قتل توملج به فرزندخود سید محمد کیاداد وکوچصفهان را به جلدوی مهم مذکوربدوبخشید) صفحه ۲۹٤ـ عطیه وبخشش در عوض خدمت(طوایف‌حمله سلاح) یعنی مردمی که کارشان سلاحداری وسپاهگیری است صفحه ۱۱۱.

(لیلج) ـ منسوب به‌لیل ـ اهل‌لیل. (لیلجان) صفحه ۱۱٦ ـلیلیان‌ـمردم لیل ، درجای‌دیگرده(رزجرد) یا (رزگرد) (صفحه ۲۵۹) را (رزیرد) نوشته بوده که برای تبدیل حرف ج‌وی بهمدیگرگواه خوبی است.

(مراسم‌تهانی) مراسم بدرود و تهنیت صفحه۱۲۳ .

(سکان) ساکنان صفحه ۱٤۲.

(دراطفاءنایره کوشیدن یعنی : در ازدیاد آتش‌فتنه کوشیدن) (صفحه۱٦۱).

(احیان) صفحه ۱٦۸.

(نقورنمودن) صفحه ۱٦٦ یعنی ـمکدرشدن.

(مردم‌مرائی) مردم ریاکار صفحه ۱۷۲.

(سکران) مست(صفحه ۱۷۸).

(محلی) ـ متحلی‌ومزین صفحه ۱۸٦.

(مخضروریان) کنایه از بهشت عدن صفحه ۱۸٦ در صفحه ٤٤۹ (سرسبز وریان) نوشته.

(حصیص) حصه‌ها ـ بهره‌ها وقسمت‌ها . صفحه ۱۸۸.

(مندرج‌النسب) ـ بلاعقب ـ بدون ولد واولاد صفحه ۱۸۹.

(بعداللتیاوالتی) بجای :لیت‌ولعل (صفحه ۱۹۰).

(میلان‌خاطر) صفحه ۱۹۰ : میل‌وتمایل خاطر.

(بخزیت) صفحه ۱۹٤ به‌خواری.

(بقیداسار) صفحه ۱۹٦ - ۳۸۱ بقید اسارت.

(شرب‌خمور) ۱۹۷ : شرب‌خمر.

(کبرای‌لشت‌نشاء) بزرگ‌لشت‌نشاء صفحه ۲۰۰.

(سایه عدالت... برمفارق ادانی واقاصی آن ولایت گسترده شد) صفحه ۲۰۲ یعنی : برفرق وضیع وشریف.

(زبدسگال‌تجاوزکن‌روی مخفی‌دار) مصرع صفحه ۲۰۲ یعنی : بدسگالی بدکار را بروی خودنیاور.

(منخجل) صفحه ۲۱۱ ـ خجل، شرمنده.

(موسم عجب) فصل نامناسب ـ زمان نابهنگام صفحه ۲۱۳.

(برسر کردن) بربالین‌آوردن صفحه ۲۱۷.

(پرحضور شدن) ـ بی‌حضورشدن: شادمان‌وملول گشتن(صفحه ۲۲٤)درصفحه ۲۲۹ نیز حضور بمعنی شادی آمده است.

(کلال) ـ تاثرودلتنگی (صفحه ۲۳۰) یاملال‌خاطر.

(حرام‌نمکی) حق‌ناشناسی نمک بحرامی صفحه ۲٤۰.

(حلال نمکی) حق‌شناسی صفحه ۲۵۰.

(رزیرد) ـ رزجرد صفحه ۲۵۹.

(عدوبدام‌باشی) صفحه ۲٦۳ دعادرحق کسی.

(تعظیم و تبجیل کردن) صفحه ۲۷۹ ـ احترام کردن .

(مشارالیهما) بجای مشارالیه صفحه ۲۸٦.

(دشوارالعبور) بجای‌صعب‌العبور صفحه ۲۹۱.

(مدمن‌الخمر) دائم‌الخمر صفحه ۳۰۱.

(به سخن همه کس ملتفت شدن) دهن‌بین بودن وسخن هر کسی‌راباور کردن صفحه ۳۰۱.

(ملک‌ملکی) صفحه ۳۰۲ ملک‌طلق ـ ملک‌اختصاصی.

(عزاپرسش فرستادن ویانمودن) برای عرض تسلیت‌نزد کسان‌درگذشته فرستادن صفحه ۳۱۷.

مزاری را به (شفاءادب مقبل وملثوم ساخته آمدن) صفحه ۳۲٤ زیارتگاهی رابوسیدن.

(بطریق عقوق زندگانی عاق کردن) یعنی قهرمان کتاب عاق‌والدین‌بودن ۳۲۷.

(صحرای‌مال‌آمال‌سوغبلاغ برافراختند) صفحه ۳۳٤ یعنی : صحرائی که همچون مال آرزوشده است.

(عظموت) صفحه ۳۳۷ عظمت‌ها .

(نتایج) فرزندان . صفحه ۳٤۰.

(سیول محکم) یعنی سیل‌های بزرگ صفحه ۳٥٤.

(زاولانه کردن) بندآهنین بردست‌وپای بستن . صفحه۳٥٦.

(سردار کامل‌و کافل) سردار با کفایت . صفحه ۳٦٥.

(ذهین) هوشیار صفحه ۳۷۷.

(بلامآل) بدفرجام صفحه ۳۷۹.

(متجنده) سپاهی پیشه گان ـ مردم سپاهی‌پیشه.

(بتضرع تمام وابتهال‌مالاکلام) درنهایت‌خواری صفحه ۳۸۲.

به(عیش‌وحبور اقدام نمودند) صفحه ۳۸٦ خوشگذرانی کردند.

(جزوی) جزئی صفحه ۳۸۸.

(شکرآلاء و نعماء پروردگار کردن) صفحه ۳۹۳ نعمتهای خدارا سپاس گفتن

(معرا گردانیدن) عاری ساختن صفحه ٣٩٤.

(زمین ادب بلب استکانب بوسیدن) صفحه ٤٠٦ بـزاری بالب زمین ادب بوسیدن.

(چندانک سخنان دولت‌آمیز نزد او میفرستاد مطلقا مرتکب آن صلاح نمیشد) ٤١٩ بسخنان دلجویانه اعتنائی نمیکرد.

(تفرج بهاریات) گردش دربهار صفحه ٤٢٨.

(اقاصی وادانی) صفحه ٤٥٠ بمعنی : وضیع وشریف.

(سمت سنوح یافتن حالات) رخ دادن پیش‌آمدها صفحه ٤٥١.

(آسوده ومروح بودن) ٤٧٠ ـ راحت وآسوده بودن.

(بافساد وافسان مشغول بودن) صفحه ٤٧٠ بافسون وفتنه‌انگیزی پرداختن.

(صحبت) شوخی وتفریح صفحه ٤٧٥.

(عصریه) موقع عصر ـ طرف عصر صفحه ٤٧٧.

(درخواه‌خون نمودن) مانع قتل کسی شدن صفحه ١٧٥.

هفتم : چند یادآوری برای برخی اشتباهات

١ ـ (پلته‌استان) بمعنی : کانون ومرکز درخت پلت نیست (١٩٦) آستانه بزرگ یاآستانه اشرفیه لاهیجان را گویند . هم‌اکنون نیز برخی از دهقانان گیلان خاوری آستانه‌را چنین میخوانند. لفظا یعنی : آستان ودرگاه بزرگ.

٢ ـ (کنجکای) در صفحه ٧٩ بمعنی : کنج وگوشه‌دنج بوده که باعبارت متن هم جوردرمیآمده آنرا مبدل به (کنجکاو) کردن نادرست است.

٣ ـ در صفحه ٩٤ واژه (تپنچه) را که بمعنی لطمه وضرب بوده وبامتن هـم سازگاری داشته (پنجه) چاپ کرده‌اند که درست نیست.

٤ ـ در صفحه ٤١٧ آمده (روز پنجشنبه ...بنیادباران شد . به‌نوعی که کوه اجرام‌فلکی آب‌شده..... روبمرکزخاك آوردند). درچاپ رابینو بجای (کوه) کلمه

(گوهی) بوده ودرست‌هم بوده است. زیرا(گوهی) بمعنی : گوئی -پنداری واژه‌ای است دیلمی‌ازفعل(گوهتن) بمعنی : گفتن -پنداشتن گمان کردن.

٥ - (دهجه) نام تیره وطایفه نیست بلکه نام عمومی طبقه روستائی‌ودامدار یعنی نقطه مقابل طبقه‌دیلم‌یا کیااست.

٦ - در صفحات ٣٣٠ و ٤٨٥ آمده که ده (تویلا) برساحل‌راست‌رودخانه (پلورود) واقع شده.این ده با(پلورود) نسبتا فاصله دارد . ازکنارش رودخانه‌های (پرامکوه) درخاورو(چاکرود) در شمال میگذرند.

٧ - اینکه درمتن(صفحه٤٢٦)آمده که (عازم قشلاق دیلمان گشتند)درست است. زیرا ناحیه(لیل) قشلاق (دیلمان) بوده است.

٨ - دراصل نسخه ودرچاپ رابینو چنین آمده بود:

بدان کوه بخشایش آردزمین

که او اسب راند بهنگام کین

یعنی : چون ممدوح من اسب رزم بمیدان براند باید بحال کوه رحم‌آورد . امادو کلمه(بدان کوه) را (بدان گو) چاپ کرده‌اند که درست نیست.

٩ -(گیشه) را که درگیلی ودیلمی بمعنی : نوعروس - عروس زیبا است‌بهمراه ابریشم از واردات‌ژاپن ومأخوذ از(گیشا)ی ژاپنی شمردن شایسته نیست(٣٨) زیرا (گئشه - گیشه) واژه‌ایست‌بسیارکهن وایرانی که دراینجا مجال بحث درباره آن نیست برای نمونه دوخویشاوند نزدیک این‌واژه‌رایاد میکنم: یکی(گش) و(گشی) بمعنی : خرام‌وخرامیدگی وجلوه وجلوه گری بنازونازرفتاری است چنانکه سوزنی سمرقندی گفته :

تا بجهان گشی است وخوشی‌ای‌صدر

خوش‌زی وگش باسمن رخان پرپوش

دومی(گیش) بمعنی: گیس‌وگیسواست که دراوستائی(گئس) ودر پهلوی (گس) است. هلالی گفته :

گیش سیاه برسرآن شوخ دلستان

مانند ابربرسر خورشید سایبان

۱۰ - کلمه(شر) که درنام(کیاشرپاشا کوشیج) (صفحه ۲۵) آمده بمعنی (شیر) گرفته شده(۴۸۰). درصورتیکه(شر) بروزن‌سردر دیلمی بمعنی: (شار)و (شهر) است‌چنانکه(شهربانو) را (شربانو) یا(شاربانو) گویند: (شار) چنانکه میدانیم لقب بسیاری ازشاهان(غرجستان) بوده است .(شر) در دیلمی بمعنی مساحت‌زمین هم هست. هرسه‌معنی بااین نام ولقب برازندگی دارند.

۱۱ - در صفحه ۳۱۳ کتاب نام یکی از مردان‌دیلم (کیای‌مکرم: کیاتورك علی‌دیلمی) یاد شده. مصحح گرامی در زیرنویس آورده‌اند.(تور: درگیلکی‌بمعنی خل‌ودیوانه است) .البته‌یکی از معانی(تور) درگیلی ودیلمی همین‌است اما اینکه (تورك) بهمین معنی باشدجای تأمل است. (طورك) یا (تورك) بروزن بزرگ نام چندین نفر از سرداران بزرگ باستانی بوده: نام نواده‌جم - یکی‌از پهلوانان تورانی درلشکرافراسیاب - سپه‌سالار خاقان معاصر خسرو پرویزساسانی(تورك)بوده. اسدی درگرشاسبنامه آورده:

یکی پورش آمد ز تخمی بزرگ

برسم‌نیا کردنامش تورك -(نقل‌از لغت‌نامه)

بگمان من این پیشینه برای‌آن نام برازنده تر است.

۱۲ - در صفحه ۲۱۰ این شعر بوده :

(چودرویش بی‌چیزکم بوده بخت که خودرا دهد وعده تاج وتخت)

(نهدگنج وسازد سرای نشست چو بیدار شد باد دارد بدست)

کلمه (بی‌چیز) دراصل(بیخبر) بوده که بجای‌آن (بی‌چیز) چاپ شده.بگمانم (بی‌چیز) نادرست است. زیرا (خبر) بروزن قبرو (خبره) بروزن طفره در دیلمی بمعنی: هشیاری وجلدی وآگاهی‌هم امروز بکار میرود وشاخه‌ها ومصادری هم‌دارد

در ادب قدیم نیز (خباره) بروزن هزاره بمعنی : چست وچالاك وجلد وهشیار در کارو (خبره) بمعنی : سنجیده واستوار آمده (برهان).

ناصر خسرو گفته :

فلك روغنگری گشتست برما

بکار خویش در جلد و خباره

ازاین رو (بی‌خبر) بروزن بی‌قدر بمعنی مدهوش وناآگاه است . بدیهی‌است این(خبر) را نباید با (خبر) عربی اشتباه کرد . پس درویشی که کمبود بخت‌دارد ودرمدهوشی خودرا توانگر وتاجدار پندارد، چون بهوش آید باددرمشت‌دارد.

۱۳ - در صفحه ۳۲۸ کتاب‌آمده (هشتم‌ربیع‌الاول ... کوچ کرده بعدازنه‌روز که روز جمعه بیست وهشتم ربیع‌الاخر بود آنجا رسیده اقامت نمودند) این فاصله بیش از نه روز است‌شاید درست چنین بوده (بیست وهشتم ربیع‌الاول وهشتم‌ربیع‌الاخر) که فاصله آن دوهمان۹ روز میگردد.

۱٤ - در صفحه ٤۷۷ ماه(خرداد) بعد از ماه(تیر) آمده گویا منظور(مرداد) بوده است که‌در نوشتن (خرداد) شده است.

۱۵ - در صفحه ۳۱۳ آمده: بیت:

(ره نشسته رو که تا برچشمه اصلی رسی

تشنه میردآنکه گه دربحروگاه‌اندربراست)

کلمه (نشسته) معنی درست نمی‌دهد. بگمانم این کلمه (نبشته) بوده. بفتح اول ودوم بمعنی‌درنوردیده وطی‌شده که برمعنی سازگاراست.

۱٦ - در صفحات ۱۵۷ -۱۵۸ دوجا مینویسد(ملك کیومرث مرحوم) ولی در صفحه ۱٦۰ همان مرحوم را زنده کرده بآستان پادشاه جهان‌مطاع میفرستد ومورد عفو قرار میدهد ، شاید ازکلمه(مرحوم) تحقیر وطعنه مورد نظر مولف بوده‌است.

۱۷- در شعر صفحه۱۹۸ (تانفسی خوش بنشینیم....) گویا (تا)زائداست.

۱۸ - غلطهای چاپی که دل مؤلفان از این درد بی‌درمان پرخون است در کتاب گاهگاه دیده میشود مانند : (تبدل الازن) بجای (تبدل الارض) (صفحه ۳۸۱) - (سورن) بجای (سوزن) (صفحه ۱٦۷) - (بام) بجای (بنام) (صفحه ۹٤) - (فهزوهم) (صفحه ۱۳۳) بجای (فهزموهم) .

۱۹ - در صفحه ۲۰۷ دراصل (بالکا) بمعنی : به تیول - به اقطاع بوده که درست هم بوده است . بجای آن (باالکا) آمده که بامتن سازگار نیست .

۲۰ - در صفحات ۹٤ و ۷۱ دوجا در متن کتاب نام یک دودمان و تیره‌ای ازمردم (سمیلود) آمده بوده که آنرا بقیاس عربی سازی (اسمعیل‌ود) کرده‌اند .

صرفنظر از اینکه معلوم نیست (سمیل) همان (اسمعیل) باشد ، فرضاهم که باشد چرا بایدتلفظ مردم وصورت بومی آنرا تغییر بدهیم ؟ مگر فرانسوی وانگلیسی وروسی مثلا (یوسف ویعقوب) را (ژوزف - جوزف - ایوسیب، ژاکوب - جیکب - یاکوب) نمیگویند ونمی‌نویسند ؟

۲۱ - در شعر صفحه ۲۹ بجای (دل او) باید (دلش) باشد تاوزن شعردرست درآید .

هشتم : معانی لغاتی که جلوی آنها علامت سؤال گذارده شده

۱ - (روزموعود کرد) (صفحه ۲۳) = روز معین کرد - وقت معین کرد .

۲ - (سروبوان) (صفحه ۱۲۸) = فرمانده دسته در سپاه .

۳ - (خروارها) (صفحه ۱۵۰) بمعنی : لنگه‌ها وبارهای بزرگ است .

٤ - (سردار) (صفحه ۱٦۸) یعنی : برسردار . چون اورا بدار کشیدندبرفراز چوبه‌دارمیگفت . . . .

۵ - (رووارار) (صفحه ۳۲۲) همان (رودباربار) یعنی : کناره و کرانه‌های رودبار است .

٦ - در صفحه ۱۳۳ مصرع عربی :

(کالبرق فی‌سحاب وجرا (؟) فی‌الاخگری) شاید بشود پنداشت (کالبرق فی‌سحاب‌وجراقی‌الاخگری) باشد .

۷ - در صفحه ٤٥٠ آمده است : شعر.

(چهار ؟ لشکر مابرسر کسی ننشست که از سعادت ما بهره‌ای بدو نرسید) چنین پیداست که‌در تشبیه‌لغت (چهار) همچون مرغ فرخنده بالی پنداشته شده که برسر بختیار می‌نشسته . اما (چهار) باین معنی در هیچ فرهنگی دیده نشد. تنها گمانی که‌میشود برداین‌است که‌در فرهنگها(جهره) و (چهره) بمعنی: چرخ نخریسی است ولغت(چرخ) هم در اوستا(چخره) ودر هندی باستان (چکره) نامیده میشود. ازاین‌روشاید بقیاس بتوان (چهار) این شعر را بمعنی (باز) یا (چرخ) همان مرغ معروف پنداشت.

۸ - (لادن) (لاون) : (۳۵۵ - ٤٩٠) درچاپ رابینو(لادن) بوده (صفحه ۳٤٤) هردونام درشاهنامه یاد شده‌اند . (لادن) نام رزمگاهی بود که جنگ‌هومان باگیو درآنجا روی‌داد .

بدو گفت گیو ای فرومایه مرد — ز لادن چه گوئی و روز نبرد
زمردی بدآن جنگ و خونریختن — شبیخون ز ترکان و آویختن
بلادن مرا دیده ای روز جنگ — بآورد با تیغ هندی بچنگ
به لاون بجنگ آزمودی مرا — بآورد گه در ستودی مرا

(فردوسی. نقل‌از دهخدا)

برای دانشمند گرامی دکتر منوچهر ستوده کامیابیهای علمی روز افزون‌تری را آرزومندم.

عبدالرحمن عمادی

ابراهیم صفائی

خاندان عمید

یکی از خصوصیات جالب پادشاهـان آل‌بویه این است که برای دستیاری خویش‌وزیران دانشمندبرمی‌گزیدند و در استواری حکومت خود از رای وتدبیرآنان برخوردار بودند چنانکه ابوعلی‌قمی[1] وحسن‌مهلبی[2] و ابراهیم‌صابی[3] وابن‌عمید[4] و وصاحب‌ابن‌عباد[5] که ازوزیران این سلسله بودند هریک از نویسندگان ومتفکران عصرخود بشمار میامدند.

دراین خطابه‌سخنان من دربارهٔ یکی ازوزیران آل‌بویه یعنی ابن‌عمیدمیباشد که خود وپدر وپسرش پنجاه‌سال وزارت داشته ومنشأ خدمات درخشان‌ملی‌وفرهنگی وسیاسی بوده‌اند.

نسبت بمعرفی و توضیح خدمات این خاندان چنـانکه باید در منابع فارسی پژوهشی نشده است لیکن مقام سیاسی وادبی وخدمات ابن‌عمید چندان ارزنده است که سزاوار میباشد کارنامهٔ زندگی او چون یک برگ‌زرین افتخار با خطوط درشت وروشن وخوانا درتاریخ کشورما ثبت گردد. ازاینرو من سخنان خودرا بمعرفـــی خاندان عمیداختصاص‌دادم‌ودر تنظیم این متن از چندین مأخذ عربی وچند مأخذ فارسی بهره بردم، فهرست همهٔ مآخذ مورد استفاده درپایان‌این متن یاد شده‌است[6].

عمید (۲۷۵ - ۳۳۶ هـ - ق)

ابوعبدالله‌حسین معروف به عمید(پدرابن‌عمید) بسال ۲۷۵ق درقم متولد

شده یاقوت حموی درمعجم‌الادباء نام پدر اورا محمد نوشته است ، عمیـدمذهب شیعه زیدیه داشته ودرآغاز جوانی درقم واصفهان بتحصیل دانش کوشیده ودرفلسفه وادب وفن نویسندگی مقامی ارجمند یافته است(٣١٦هـ-ق).

اودر آغاز بخدمت مرداویج مؤسس سلسلهٔ‌آل‌زیار درآمده ومنشی‌او بوده وسپس بوزارت او رسیده و پشتیبان آرمانهای ملی مرداویج بوده است. پس‌از قتل‌مرداویج بسال ٣٢٣هـ-ق درگرگان بخدمت‌ماکان درآمده ومنشی اوبوده است. ماکان‌نیز مانند مرداویج احساس وغرور ملی داشته ونام خلیفهٔ عباسی‌را از خطبه برانداخته وسرازفرمان احمدبن‌نصر سامانی برتافته وازدادن خراج خودداری نموده سرانجـام درپیکاری که میان او وابوعلی‌چغانی فرمانده سپاه نصرابن احمدسامانی[٧] روی داده ماکان کشته شده ولشگریان سامانی سربریدهٔ ماکان وسرهای بریده چند تن‌ازسران سپاه اورا همراه گروهی ازکارگذاران و یارانش که به اسارت درآمده بودند بخراسان برده‌اند(٣٢٨هـ) عمیدهم درکاروان اسیران بوده ولی امیر سامانی بپاس‌فضیلت و دانش وی اورا آزاد کرده وبمنشیگری خود برگزیده ولقب عمیدرا که‌از القاب‌خاص بزرگان خراسان بوده به او داده است.

عمید پس از نصربن‌احمد بتصدی دیوان رسائل ووزارت نوح‌ابن‌نصر[٨]سامانی رسیده واز طرف نوح عنوان«شیخ» به او داده شده است.

عمید درپایان عمر مبتلای به نقرس شده ورفته رفته این بیماری چندان شدت جسته که عمیـــد را از راه رفتن بازداشته وباتخت روان به‌دربار امیر سامانی ومقر وزارت حاضر میشده وسرانجام در سال ٣٣٦ درگذشته است . عمید چون درخراسان به اوج شهرت رسیده ولقب‌بزرگان خراسان را داشته درچندجا خراسانـــی معرفی شده است.

ابراهیم ابواسحق‌صابی‌درکتاب تاجی‌یاتاج‌المآثر فضیلت ودانش عمیـد را ستوده لیکن ازآثار او بمناسبتی که در پایان این گفتار خواهد آمد چیزی برجـای نمانده است.

ابن‌عمید(۳۰۰ - ۳٦۰ هـ - ق)

ابن‌عمید بسال ۳۰۰ در قم متولد شده وبنـــام پدر بزرگش محمد موسوم گردیده وبه‌ابوالفضل‌شهرت یافته در قم وری و اصفهان وخـــراسان تحصیل کرده بنابنوشتهٔ ابن‌ندیم‌در کتاب‌الفهرست . ابن‌عمیدمعلمان دانشمندی داشته و درمحیط دانش ودردامان پدری چون عمید تربیت شده و از بیشتر علوم زمان خود بهره گرفته است. بفلسفهٔ یونان توجه خاص داشته ودر علوم‌عقلی‌بسیار مطالعه میکرده‌وبمشرب فلسفی واعتقادهای فیلسوفان گرایش داشته ودرعین‌حال باآنکه بعلوم نقلی‌چندان راغب نبوده از فقه وتفسیر بهره کافی برگرفته است.

بگفتهٔ ابن‌مسکویه صاحب‌تجارب‌الامم ابن‌عمید هندسه ومنطق ونقاشی هم میدانسته ودرادبیات معلومات گسترده‌یی داشته وبسیاری ازاخبار واشعار عرب را درگنجینهٔ خاطر سپرده وخود نیز شعر می‌سروده ولی‌پایـــهٔ شاعری اودون مقـــام نویسندگیش بوده است.

بزرگان دانش وادب عرب عموماً مقام علمی ابن‌عمید را ستوده و تدبیـر و سیاست اورا وصف کرده‌اند.

ابن‌مسکویه گفته است : ابن‌عمید نویسندگان وشاعران را گرد میآوردوآنان را تشویق میکرد وصله‌های شایان میداد وبه ممارست‌درعروض ولغت وصرف‌ونحو وحفظ آثار شاعران تحریصشان‌مینمود ولی‌بیشتر بترویج فلسفه یونان میکوشید.

ابن‌ندیم گفته است : مقداری کتابهای‌پوسیده وپاره یونانی دراصفهان‌پیدا شد نزد ابن‌عمید آوردند. او کتاب‌ها را به بهای گزاف خریداری کرده ازری به‌بغداد فرستاد و دستور ترجمه کتاب‌ها را داد. و نیز گفته‌اند : کتاب‌های ادبی و فلسفی کتابخانه‌ابن‌عمید بوسیله صدشتر حمل می‌شده است.

ازکتابخانه ابن‌عمید در صفحه ۳۹۷٤ مجموعه نطق‌های شاهنشاه نیز یاد شده است.

ابن‌عمید در سال ۳۲۸هـ - ق در ری بوزارت رکن‌الدوله رسیده ودراین‌زمان

بیست‌وهشت سال داشته وتاپایان عمر دراین مقام پایدار بوده و کار حکومت رکن‌الدوله بسعی‌او رونق یافته است.

ابن اثیر صاحب تاریخ الکامل وپطرس بستانی صاحب دائرة المعارف بستانی وظریف‌الاعظمی صاحب کتاب‌الدول الفارسیه فی‌العراق گفته‌اند : عضدالدوله را ابن‌عمیدتربیت کرده وفن کشورداری وتوجه به دانشمندان را به وی آموخته است. اوبفنون جنگ نیز آشنا بوده ودر بسیاری از جنگها پیشاپیش سپاه شمشیر میزده و مقام سپهسالاری داشته است.

ابن‌عمید بجزاموال واملاکی که از پدر به ارث برده در مدت طولانی وزارت خود شخصا اموال ونفایس بسیار فراهم آورده وباشکوه وجلال زندگی میکرده‌است، نفیس‌تر از همه اموال ابن‌عمید کتابخانه او بوده که یکی از پربهاترین گنجینه‌های علمی آن عصر محسوب می‌شده وابن‌مسکویه صاحب تجارب‌الامم کتابدار ابن‌عمید بوده است.

ابن‌عمید از سال ۳۲۸ تا سال ۳۶۰ یعنی ۳۲ سال تمام وزارت‌رکن‌الدوله را داشته وشصت سال زندگی کرده است . او از پنجاه سالگی‌به بیماری نقرس(یعنی همان‌بیماری که عمید راهم ازپای درآورد) مبتلا گردید چند سال‌بعد بیماری‌قولنج نیز بروی چیره شد و در سه سال پایان عمر نیروی او کاسته گردید.

درسال ۳۵۹حسنویه[۹] فرزند حسین از سران کردبررکن‌الدوله یاغی شد و بربخشی‌از کردستان ودینور و نهاوند مستولی گردید ، درآغاز سال ۳۶۰ ابن عمید و پسرش ابوالفتح بدستور رکن‌الدوله برای مقابله با او شتافتند.

ابن‌عمید بیشتر این راه را با تخت روان میرفت وهنگامی که به همدان رسید شدت مرض اورا از پای درآورد ودر شب پنجشنبه ششم صفر سال ۳۶۰در همدان درگذشت‌وکار دفع حسنویه بعهده ابوالفتح افتاد ، او با حسنویه پیمان صلح بست باین شرط که حسنویه خراجگزار رکن‌الدوله باشد و در حدود یک میلیون‌درهم‌نیز بعنوان مالیات پس‌افتاده بوسیله ابوالفتح برکن‌الدوله پرداخت نمود.

دانسنه نیست که پیکر ابن‌عمید در همدان دفن شد یا به ری حمل گردید. چنانکه در خصائل اخلاقی ابن‌عمید نوشته‌اند وی خلیق وبخشنده ودانشدوست بوده واز هزل‌وشوخی احتراز داشته است.

ابن‌عمید در هر هفته چند جلسه ویژهٔ بحث وفحص علمی وادبی برپای میداشته وصاحب‌ابن‌عباد که شاگرد ودست‌پروردهٔ او بوده دراین مجالس حضور داشته وبارها در نوشته‌ها وشعرهای خود افتخار کرده است که تربیت‌یافتهٔ ابن‌عمید میباشد.

در حالات ابن‌عمید نوشته‌اند: ابوبکر خیاط اصفهانی دانشمند بزرگ نحو ولغت نزد وی بود کفش ابوبکر را سگی که در سرای ابن‌عمید بودربود هنگامی که ابوبکربرخاست کفش خودرانیافت ابن‌عمید باهمه شکوه‌وجلال وزارت درپیش جمع برخاسته کفش خود را پیش پای ابوبکر جفت کرد.[۱۰]

در چهارمقاله نظامی عروضی تصریح شده است که پس از مرگ زکریای رازی کتاب مهم‌الحاوی‌راشاگردانش بدستور ابن‌عمید جمع‌آوری کردند[۱۱].

در سال ۳۵۴هـ‌ق ابن‌عمید درارجان[۱۲] بود متنبی‌شاعر بزرگ ومغرورعرب[۱۳] همراه ابن‌حمزه‌بصری[۱۴] به ایران‌آمد و در چند قصیده ابن‌عمید وفضائل علمی و اخلاقی اورا ستود و در جشن نوروز همان سال که ابن‌عمید باشکوه هرچه‌تمام‌تر برپای داشته بود شرکت جست ودر قصیده‌یی که در تهنیت نوروز سرودازفروفروز جشن نوروز وغرور ملی ومنش ایرانی ومشرب فلسفی ابن‌عمید یاد کرد و ابن‌عمید برای هر قصیده سه هزار دینار صله به او داد.

ابن‌عمید که در عصر زرین‌فرهنگ اسلامی میزیسته خود در فرهنگ‌اسلامی شهرتی بسزا داشته واز سر زمین‌های‌دور، دانشوران بدیدار او میرفته‌اند و اوپیوسته دانشوران‌را گرامی وبزرگ میداشته است.

ابن‌عمید از معدود کسانی است که در عصر زرین فرهنگ اسلامی در نثرعربی

صاحب مکتب وشیوه‌خاص میباشد ، وی‌در زمان خود به عنوان علمی استادمخاطب بوده‌ونوشته‌های عربی اورا با نوشته‌های جاحظ[١٥] سنجیده‌اند. تنها ابوحیان‌توحیدی درکتابی بنام‌مثالب‌الوزیرین، ابن‌عمید وصاحب‌ابن‌عباد را نکوهش کرده ولی‌بیشتر نویسندگان‌عرب داوری ابوحیان‌را مغرضانه ودور از انصاف دانسته‌اند .

آثارابن‌عمید بمناسبت انقراض‌خاندان او ازمیان‌رفته تنها در منابع‌وتاریخهای فرهنگ اسلامی آثاراندك وپرا کنده‌یی از نوشته‌های عربی ابن‌عمید برجاست‌وچند تألیف از جمله کتاب دیوان رسائل ویک کتاب در لغت بنام‌او یاد شده ولی اصل آنهانیز در دست نمیباشد[١٦] تردید نیست که نویسندگان و شاعران فارسی گوی نیز در محفل ابن‌عمید بوده‌اند وخود اوهم آثاری ارزنده بزبان فارسی داشته که دراثر انقراض‌خاندان او از میان‌رفته‌است. برای اینکه دلیل انقراض خاندان‌ابن عمیدو سبب‌زوال‌آثار اورا بدانیم باید یگانه فرزند اورا بشناسیم‌وبسرنوشت وی آگاه شویم .

ذوالکفایتین(٣٣٧ - ٣٦٦ هـ- ق) .

علی‌فرزند ابن‌عمید که کنیه‌ابوالفتح داشت بسال ٣٣٧ق در ری متولدشد، ابوالفتح در محیط دانش وفضیلت پرورش جست ، پدرش چند استاد لغوی ونحوی وادیب‌را به تربیت‌او گماشت وخود نیز از تـــربیت او غفلت نمیکرداو نیز قلمی سحرانگیز و شعری لطیف داشته ومتنبی اورا ستوده و در یکی‌از قطعات خـود اورا بعنوان اسدابن‌الاسدیاد کرده است (ص٣٩٧ دیوان متنبی چاپ مصر) .

ابوالفتح ، تیزهوش ودلیر بوده و رفتاری بزرگمنشانه داشته لیکن به اقتضای جوانی‌می گسار وعیاش ومغرور ومتظاهر به شکوه وجلال خود بوده وهمین صفت اوابن‌عمیدرا بروی بیمناك کرده چنانکه هنگام مرگ خود در همدان بیاران‌خویش گفته است : این‌جوان خاندان عمید را بباد خواهد داد .

ابوالفتح پس از انجام کار حسنویه وبازگشت به‌ری مقام پدر را گـرفته و وزارت وفرماندهی سپاه‌رکن‌الدوله را عهده‌دار شده‌است، چون‌رکن‌الـدوله دراین

زمان فرتوت بوده زمام کارها در دست ابوالفتح بوده است.

در حالات او نوشته‌اند دراین اوقات او در حرکت، موکبی از بزرگان و منشیان وغلامان همراه داشته ولباس فاخر برآنان‌می‌پوشانیده وبسیار فر وشکوه‌نشان میداده و این رفتار او بدگمانی شاهزادگان آل بویه و حسادت بزرگان کشور را برمی‌انگیخته است.

درسال ۳۶۴ سپاهیان ترك که در بغداد بودند هنگامی که عزالدوله‌به‌اهواز رفته بود قیام کردند وبغداد راگرفتند. ترکان که‌هم از عزالدوله وهم از خلیفه ناراضی بودند المطیع‌لله بیست‌وسومین خلیفه عباسی‌را خلع کرده‌الطائع‌بالله را بخلافت برگزیدند عزالدوله از عموی خود رکن‌الدوله یاری خواست. بدستور رکن‌الدوله ابوالفتح بادو هزار سپاهی از ری روانه شیراز شد و درانجا همراه عضدالدوله وسپاه وی رهسپار بغداد گردید وبغداد بزودی بروی عضدالدوله وعزالدوله گشوده شدولی چند هفته پس‌ازورودعضدالدوله وعزالدوله وابوالفتح فتنه بغداد خاموش گردید اما زیبائی وعظمت وجلال‌شهر بغداد عضدوالدوله را فریفته و پس‌از مدتی کوتاه عزالدوله را بزندان‌افکند وخود کارحکومت بغداد را دردست گرفت.

ابوالفتح کوشید که عضدالدوله راازاین کار بازدارد ولی نتوانست ناگزیر گزارش محرمانه‌یی‌به‌رکن‌الدوله نوشت وبرای‌نجات عزالدوله ازاو یاری‌خواست.

رکن‌الدوله همینکه گزارش ابوالفتح رادریافت‌نمود خشمناك شده نامه‌سختی به‌عضدالدوله نوشت ودستور داد فوری عزالدوله را آزاد کرده بغداد را ترك کند.

عضدالدوله بدستور پدرش بغداد را ترك گفت ولی چون میدانست ابوالفتح به‌رکن‌الدوله دراین باره گزارش داده بدخواه اوشد ودر جستجوی فرصتی برای‌تنبیه وی‌بود[۱۷].

پس ازآنکه عضدالدوله بغداد را ترك گفت، عزالدوله وابوالفتح به‌تمشیت کارهای بغداد پرداختند وخلیفه‌عباسی الطائع‌بالله، ابوالفتح را خلعت داد وبه‌لقب ذوالکفایتین ملقب ساخت.

ابوالفتح بشیوه پدرش در بغداد مجالس علمی تشکیل میداد ، روزی بافقیهان وروزی باشاعران وادیبان وروزی با متکلمان وفیلسوفان می‌نشست ومباحث علمی وفلسفی‌وادبی پیش می کشید.

عزالدوله پس ازآنکه دوباره حکومت وقدرتش در بغداد پایدارشد همراه با ابوالفتح به تفریح درباغ ها وگردش در دجله وفراهم آوردن وسایل شادی و نشاط پرداخت‌ودراین گردش ها وتفریح ها باهم محرمانه پیمان بستند که پس از فوت رکن‌الدوله، ابوالفتح باسپاهی که‌دارد اورا از تجاوز عضدالدوله که اندیشه تسخیر بغداد را داشت پاس دارد ولی جاسوسان عضدالدوله ازآنچه در بین‌عزالدولـــه و ذوالکفایتین‌میگذشت اوراآگاه می‌ساختند.

در اوائل سال ٣٦٥ رکن‌الدوله سخت بیمار شد وابوالفتح را از بغداد به‌ری احضار کرد. سرانجام درمحرم ٣٦٦ رکن‌الدوله درگذشت وحکومت ری‌واصفهان رابه‌مویدالدوله‌وحکومت‌همدان واطراف‌آن‌را به‌فخرالدوله واگذاشت وفارس‌وکرمان را به‌عضدالدوله سپرد واورا بردیگران سروری‌وبرتری‌داد. مؤیدالدوله همراه صاحب ابن‌عباداز اصفهان به ری آمده جای‌رکن‌الدوله نشست وابوالفتح را در شغل خود ابقا کردلیکن در نهان این نیت را داشت که صاحب‌ابن‌عبادرا که کارآزموده‌تر و دانشمندتر ازابوالفتح بود بوزارت برگزیند . ابوالفتح چون‌این مقصودرا دریافت گروهی از سپاهیان را برانگیخت تابرصاحب‌شورش کردند وقصدجان او نمودندولی موفق‌نشدند. صاحب بپاس حقی که ابن‌عمیـــد براو داشت به‌صدد جلب موافقت ذوالکفایتین برآمدولی‌ذوالکفایتین هرگز رضایت نمیداد که رقیبی چون صاحب در برابر او باشد.

مویدالدوله ناچار دستورداد صاحب‌به اصفهان بازگردد ولی دراین کار از ابوالفتح ناراضی وبیمناك شده کوکبه وشکوه وغرور وبذل وبخشش ونفوذی کـــه ذوالکفایتین برسپاهیان داشت به مویدالدوله حق میداد که بیمناك باشد.

صاحب پس از رفتن به اصفهان به عضدالدوله شکایت کرد عضدالدوله که

وارث سلطنت آل‌بویه شده بود فرصتی را که میخواست بدست آورد و حق تعلیم واستادی‌ابن‌عمید را ازیاد برد ونـــامه محرمانه‌یی به مویدالدوله نوشته او را از ابوالفتح بیم‌داد . نامه‌عضدالدوله،مویدالدوله را بآنچه‌درباره ذوالکفایتین می‌اندیشید مصمم کرد .

بامداد آدینه ششم ربیع‌الثانی سال ٣٦٦ هـ . ق ذوالکفایتین بدربار مؤیدالدوله فراخوانده شد . همینکه بحضور مؤیدالدوله رسید اورا بی‌درنگ دستگیر کردند ودر همان مجلس دو روحانی بزرگ ری‌را حاضر ساختند وذوالکفایتین را مجبور کردند که صلحنامه‌یی تنظیم نماید وتمام املاك‌خودرا به مؤیدالدوله واگذار کند .

بموجب این صلحنامه تمام‌املاك‌وباغ ها وخانه‌های وسیع وارزندهٔ‌ذوالکفایتین ازآن مؤیدالدوله شد . ابوالفتح می‌پنداشت پس‌از صلح املاك واموال وخلع‌ازوزارت آزاد خواهد شد اما همینکه دریافت که دیگر ازبند رهایی ندارد در حضور همان‌دو روحانی زن جوان وزیبای‌خودرا طلاق‌داد زیرا بیم آن‌داشت که‌زنش نیز موردستبرد مؤیدالدوله واقع شود . برای رهایی ازرسوایی احتمالی‌اورا از همسری خودرهانید[١٨]

همان روز ابوالفتح روانه زندان شد واز پرخاشجویی وناسزاگویی‌به‌مویدالدوله وعضدالدوله چیزی فروگذارنکرد .

ذوالکفایتین پس از چنـــد روز دراثر شکنجه‌جان سپرد وبامرگ اوخاندان خدمتگذار وبافضیلت ابن‌عمید منقرض گردید چون اوفرزندیگانه ابن‌عمید وابن‌عمید هم فرزند یگانه عمید بود وذوالکفایتین خود فرزندی نداشت پس‌از مرگ‌او کسی ازخاندان عمید برجای نماند .

پس‌ازگرفتاری ومرگ‌ذوالکفایتین نه تنها اموال ونفایس بلکه کلیه کتاب‌ها ونوشته‌های گرانبهای خاندان عمید به تاراج رفت ودستخوش نابودی گردیدواثری ازاین خاندان برجای نماند . تنها ادبای عرب چند اثر از نظم ونثر عربی ابوالفتح رانیز ثبت کرده‌اند .

این خاندان بیش از نیم قرن پیشگام نهضت‌های ملی ایران وزنـــده کنندهٔ

آداب ورسوم دیرین ایرانی وترویج کننده مذهب شیعه ومشوق ادیبان‌ودانشمندان بودند . بخصوص نام ابن‌عمیددر تاریخ رستاخیز ملی‌ایران و در تذکره نویسندگان بزرگ قرن چهارم جهان اسلامی برای‌همیشه جاویدان است و کوشش اودراستواری بنیان پادشاهی‌آل‌بویه در تاریخ سیاسی ایران ارجی بسزا دارد ورواست که‌دربارهٔ خدمت‌های‌ملی‌وفرهنگی‌این‌خاندان اصیل ایرانی‌پژوهش های ژرف‌و گسترده‌یی‌بشود واز کوشش های‌صمیمانه‌ملی‌وفرهنگی‌آنان‌بشایستگی حقگزاری گردد و این‌چهره‌های درخشان که در تـاریخ وزیران کم‌نظیر بوده‌اند به‌نسل جوان معاصر و نسل‌های آینده بیشتر وسزاوارتر معرفی شوند.

حواشی

۱ ـ ابوعلی قمی پیش از ابن‌عمید وزیر رکن‌الدوله بوده است

۲ ـ حسن مهلبی وزیر معزالدوله متوفی بسال ۳۵۲ در واسط

۳ ـ ابواسحق ابراهیم‌صابی وزیر عزالدوله دانشمند وریاضی‌دان ومؤلف کتاب تاجی یا تاج‌المآثر در تاریخ دیالمه

٤ ـ ابن‌عمید وزیر رکن‌الدوله

٥ ـ صاحب‌ابن عباد وزیر مؤیدالدوله وفخرالدوله

٦ ـ معجم‌الادباء تألیف یاقوت حموی چاپ مصر ـ الفهرست تألیف ابن‌الندیم محمد ابن اسحق چاپ‌مصر، تاریخ‌الکامل تألیف عزالدین ابن‌اثیر چاپ مصر، تجارت‌الامم تألیف ابن‌مسکویه ابوعلی‌ابن‌احمد چاپ لیدن ـ دائرة‌المعارف بستانی چاپ بیروت تألیف پطرس بستانی ـ الصلات بین‌العرب‌والفرس تألیف دکتر عبدالوهاب عزام استاد دانشگاه مصر چاپ مصر ـ دیـوان متنبی (ابوالطیب احمد) چاپ مصر ائمة‌الادب تألیف خلیل مردم بیک چاپ دمشق ـ کتاب‌الدول‌الفارسیه فی‌العراق تألیف علی‌ظریف‌الاعظمی‌چاپ بغداد ـ ریحانة‌الادب

تألیف مدرس تبریزی چاپ طهران ـ لغت‌نامه تألیف دهخدا ـ ایرانشهر ـ تألیف انجمن ملی یونسکو چاپ طهران.

۷ و۸ ـ سومین وچهارمین امیر سلسله سامانی

۹ ـ حسنویه از سران کرد بود و قدرتی بهم رسانید وپس از وی پسرش(بدر) نیـز چندی حکمرانی داشت ودر زمان‌حکومت شمس‌الدوله بر همدان کشته شد ودودمان حسنویه منقرض گردید.

۱۰ ـ دائرةالمعارف بستانی

۱۱ ـ حاشیه چهارمقاله چاپ لیدن ص ۲۳٤

۱۲ ـ ارجان یا ارگان شهری بوده است بین‌فارس وبهبهان و با شیراز شصت فرسنگ فاصله داشته است.

۱۳ ـ متنبی برای دیدار عضدالدوله وابن‌عمید به‌ایران آمده است سال ۳٥٤ ه.ق

۱٤ ـ ابن‌حمزه بصری نحوی دانشمند قرن چهارم

۱٥ ـ تجارب‌الامم ج ٦ صفحه ۳۸۲ تا ٤۱۰ چاپ لیدن

۱٦ ـ ابوعثمان جا حظ از بزرگترین دانشمندان دوره عباسی در قرن سوم

۱۷ ـ عضدالدوله نام‌آورترین پادشاهان آل‌بویه بار دیگر در ۳٦۷ بغداد راگرفت وآثار نیکی ازکاروانسرا وبیمارستان ایجاد کرد وبنام او در منابر خطبه خوانده شد در ۳۷۳ در بغداد درگذشت ودر نجف دفن شد وپسرش صمصام‌الدوله ابوکالیجار جای او را دربغداد گرفت.

۱۸ ـ ائمةالادب صفحه ۱۳٥

مقالات شعبهٔ

ادبیات معاصر

دکتر محمدعلی ـ اسلامی‌ندوشن

ادبیات گذشتهٔ ایران و اخلاق*

آیا اثر ادبی همین اندازه که زیبا ودلپسند بود کافی است ویا لازم است که واجد جنبهٔ اخلاقی نیز باشد؟

این سئوالی‌است که از زمان افلاطون تابه امروز مطرح است وهنوز جوابی که مورد قبول همهٔ صاحبنظران باشد برای آن یافته نشده است.

شایدعلت‌این باشد که‌اصولاجواب‌صریح وقاطعی‌به‌این‌سئوال‌نمی‌توان‌داد، زیرا مفهوم‌اخلاق‌ازنظرادبیات‌بامفهوم‌اخلاق‌از نظرعرف‌عامه‌تفاوت‌دارد. کمتر کسی‌است که‌مخالف لزوم حضوراخلاق‌درادبیات‌باشد، ولی کدام‌اخلاق؟حرف دراین است.

بطورکلی در دنیا هیچ ادبیاتی نیست که سراپا باموازین اخلاقی به مفهوم متداول‌آن، منطبق باشد اگر چنین بود ، ادبیات نمی‌بود. اخلاق مجموع اصولی است ناظر به راه ورسم زندگی، وتعالی روح در زمان معینی، که از معتقدات‌وجدانی قومی سرچشمه می گیرد. بنابراین ، باقتضای طبع خـود دایره‌ای محدود دارد، و محافظه کار وکم‌تحرك است، اما ادبیات برخلاف آن قلمروی پهناور وسیال دارد؛ اخلاق ، زندگی را آنگونه که هست می‌پذیرد ، ادبیات از آن گونه کـه هست درمی گذرد، به‌آنگونه که باید باشد می‌رسد.

گذشته ازاین، اخلاق در دنیای گذشته ازآن نوع راه ورسمی سرچشمه گرفته

* این‌مقاله گرچه درقسمت‌معاصر جاداده شده است، مربوط‌به‌ادبیات گذشتهٔ‌ایران‌است.

است که غالباً برحسب مصالح ومنافع قدرتمندان وستمکنان پدید آمده بوده است، بنابراین ناگزیر از حفظ نظم موجود پشتیبانی می‌نموده‌واین نظم موجود چه‌بسا که بینوایان را در بینوائی خود وستمکاران را درستم‌خود، پابرجامی داشته ومبری از شائبهٔ ریا وفریب نبوده است . بدین گونه، ادبیات نمی‌توانسته است با اوهمقدمی داشته‌باشد،چه،ادبیات‌باهمهٔ‌نوسانهاونشیب‌فرازهاومارپیچ رفتن هایش با زهم‌بزرگترین معترض نارسائی‌ها وناهمواریهای زندگی در طی‌تاریخ بوده است.

رابطهٔ اخلاق وادبیات در زبان ما وضع خاصی دارد . درطی‌این هزاروصد سال، ادبیات فارسی هم بااخلاق آمیخته بوده است وهم ازآن جدا . این گسیختگی وپیوستگی مانند دوخط موازی درکنارهم حرکت کرده‌اند . چون درادبیات ما چیرگی باشعر است ، موضوع را بیشتر از لحاظ شعر باید در نظر گرفت.

شعر فارسی برمرز رد وقبول اخلاق خیمه زده است . می‌دانیم که درایران قسمت عمدهٔ اصول اخلاقی از مذهب سرچشمه گرفته است ، ازاین‌رو ماناگزیردر این بحث بامذهب نیز سروکار پیدا خواهیم کرد.

در نظر اول خود کلمهٔ ادب می‌نماید که ادبیات باید بااخلاق‌رابطهٔ‌نزدیک داشته باشد . ادب که درآغاز به معنای رسم وآئین‌خوب زندگی کردن بود، خودرا درادب فنی (یعنی ایجاد آثار ادبی) گسترش داد. درواقع ادب نفس با ادب درس پیوند گرفت، وادبیات‌وسیله‌ای شناخته شد برای بهتر وزیباتر زندگی کردن.

اما از سوی دیگر ، ادب که علم دنیا بود وآرایش و زیب زندگی دنیوی راوجههٔ همت خود قرار داده بود ، وبنابه اقتضای طبع خود ازپرش فکری وتخیل وتأمل وچون وچرا مایه می گرفت، نمی‌توانست پیوسته با مقررات آمرانهٔ دین همقدم بماند.

فی‌المثل دو مضمون مهم شعر فارسی یکی شراب ودیگری معشوق، منع

دین واخلاق را تحمل نکردند . ازهمان آغاز طلوع شعر فارسی بزرگترین سرایندهٔ زمان ، رودکی،این دو را موضوع سخن خود قرار داد وشاعران دیگر همزمان‌بااو یا پس ازاو به همین راه رفتند . درحالی که نوشنده «خمر» مستوجب‌حد شرعی‌بود وزناکار ممکن بود تاپای کیفر مرگ برود، سخنسرایان، با امن وفراغت‌مؤثرترین کلمات را در تبلیغ شرابخوارگی وعشق ورزی به بیان می‌آوردند. در دیوان‌شاعری هزاران بیت در ستایش معشوق بود ولی بدشواری ممکن‌بود یک بیت‌پیدا کرد که راجع به زن شرعی اوباشد.

تاپیش از ورود عرفان به شعر فارسی ، شعر بردومحور تغزل‌ومدح می‌چرخید، واین هر دو از نظر دین واخلاق ناروا بود . اولی‌بیشتر مردود دین‌بود، دومی‌بیشتر مردوداخلاق.

هرچند این‌وضع برخلاف میل ونظر پاسداران دین واخلاق بود ، ناگزیر آن‌را تحمل می‌کردند . نخست برای آنکه شعر در مراکز قدرت سنگرگرفته بود و قدرتمندان زمانه یعنی امیران ووزیران وثروتمندان‌ازآن هواداری‌می‌کردند. حتی سلطان متعصبی چون محمود که هرچه داشت ونداشت ازدین داشت وادعامی‌کرد که در راه دین شمشیر میزند، بزرگترین‌مشوق وحامی‌شاعران‌مدیحه‌پرداز وغزلسرا قرارگرفت.

ازهمین‌جا زندگی‌دوگانهٔ ادبیات واخلاق، کنارهم‌وجدا ازهم‌آغازگردید، همان‌گونه که برای خود دین (از همان زمان بنی‌امیه) زندگی‌دوگانه آغاز شده بود. براثر این‌دوگانگی بود که مثلا همین محمودغزنوی که خودراغازی اسلام می‌خواند، مانعی نمی‌دید که هم شراب بخوردوهم‌غلامبارگی‌بکند. مردم‌هم این روش فرمانروایان خودرا قبول کرده‌بودند ، حتی عشقبازی او باایازترك جزو نمک سلطنت شده بود وتا قرنها بعدحکایتها ازآن برسر زبانها می‌رفت. پسرش‌مسعودهم کم ازاونبود : خلوتخانهٔ وی در هرات ونقوش الفیه‌وشلفیهٔ‌آن که ذکرش‌درتاریخ

بیهقی آمده ، مشهور است[1]

دوم آنکه شعر تنها پناهگاه ذوقی وروحی مردم بشمار می‌رفت وبمنزلهٔ دریچهٔ اطمینانی بود که آن‌را دیگر نمی‌شد بست. چون شاخه‌های دیگر هنر مانند نقاشی ومجسمه‌سازی وموسیقی منع داشت،می‌ماند تنها شعر که اگر در مورد آن نیزسختگیری می‌شد،بیم آن بود که کاسهٔ صبر مردم لبریزشود.

اما چون در عالم تفکر، معارضهٔ ادبیات بادین، یا جدائی آن ازدین امکان ناپذیر بود ادبیات‌خاص دینی‌ای بوجود آمد که عرفان بود. عرفان،تلفیق دین وشعر بود و این بهترین راه حلی بود که برای آشتی‌دادن این دو اندیشیده شد . عرفان ، درعین آنکه رابطهٔ خلق را باعالم بالا وباحق محفوظ می‌داشت دایرهٔ دین را در نوشت بافروع وظواهر دین وآنچه را که پوست می‌نامید به کنارزد ، کعبهٔ دل را در مقابل کعبهٔ گل بنا کرد وبااین شیوه افق پهناور بی‌انتهائی در برابر فکر شاعرانه‌قرار داد.

بدنبال همین راه حل وبرای پشتیبانی ازآن بود که کنایه واستعاره‌و مجاز و متشابه بمیزان وسیعی در ادبیـــات فارسی‌راه یافت و دست شاعران باز ماند تا به کمک‌آنها هرچه‌می‌خواهند بگویند. در پناه کنایه‌ها مفهوم‌دوگانه وچندگانه برای کلمات ایجاد شد وکلمه‌هائی‌چون عشق و باده ومستی وخرابات وسماع وموسیقی وجذبه وشوق ورقص وپیر وشاهدوحال وزنار وبت، توانستند مفاهیم‌مختلف‌وگاهی متضاد در خود جای دهند[2].

با این تدبیر، در عین آنکه مجال طعن وتکفیر تاحد زیادی از دست‌مدافعان دین واخلاق گرفته شد ادبیات توانست باوضع خاکی انسان وپروازهای تخیل و طغیانهای روح ونیازهای جسم وبطورکلی نقد حال آدمی ، همنفس و همرازگردد وخلاصه هوای سرشار ومفرحی برای تنفس بیابد. این روش که‌موردعمل همهٔ‌شعرای عرفانی ونیمه عرفانی است در حافظ به اوج کمال‌خود می‌رسد، بدان گونه که‌می‌توان گفت که‌شعر حافظ آنجائی است که آسمان وزمین به‌هم می‌پیوندند.

ازاین‌روست که در دورانی چون دوران صفویه که دین رونق وقوت تازه‌ای می‌یابد شعر روبه نزاری می‌نهد. ازیکسو عده‌ای از شعراپرا کنده‌شده‌و به هندوستان پناه می‌برند و از سوی دیگر سبک معروف به سبک هندی رواج می‌گیرد که براثر ارتباط بافکر هندی گرانبار است از استعاره و کنایه‌وپیچ وخم تا در زیر پوشش‌ها، مصونیت وامانگاهی‌برای خود کسب کند.

اما تلاش شعر برای حفظ موجودیت خود، تنها در مقابل دین‌نیست،درمقابل دنیا نیز هست . ازاین‌جاست که ازهمان آغاز شعر فارسی،دونوع شعربوجود می‌آید : شعر خالص‌وشعری که‌می‌توان آن‌را «مستفید» خواندیعنی‌سخنی که درآن چشمداشت نفعی هست. بدین گونه شعرای مدیحه‌سرای در قصائدسهمی برای خود وسهمی برای‌ممدوحان خود قائل شدند . قسمت تغزل، یعنی تشبیب ونسیب سهم خود شاعر بود ، پس ازآن مدح می‌آمد که نصیب ممدوح قرارمی‌گرفت ودرآن غالباً هنر ومهارت شاعر به کار می‌افتاد ، نه دل او، برای رهائی‌شعر از ابتذال وجمود ایـــن بهترین‌چاره‌بود . صله‌پردازان وممدوحان نیز ازاین‌تقسیم راضی بودند ، زیرا قسمت تغزل که شعر واقعی بود ذوق ونیاز شاعرانهٔ آنها را نوازش می‌کرد وقسمت دوم غرور وخودخواهی‌آنان را [۳].

آیا مداحی مغایر اخلاق بشمار می‌رفت؟ هم‌می‌رفت وهم نمی‌رفت ، برحسب نظر اشخاص فرق‌می‌کند : شاعر پارسائی چون ناصروخسرو نمی‌تواند آنرا تحمل کند شاعر مدیحه‌سرای بنظر او کسی‌است که «دردری را درپای خوکان می‌ریزد»ودر قصیدهٔ معروف«چندگوئی که چوهنگام بهارآید» حتی غزلسرایان وستایندگان‌طبیعت راهم‌نکوهش‌می‌کند.در نظر خود «خواب‌وخیال»می‌داند آنچه‌را که آنان«نقش‌و نگار»[۴] می‌بینندوشعری را شعر می شناسد که حاوی موعظه وحکمت باشد وعبرت آموز وبیدار کننده. حتی‌انوری که خود شاعری مدیحه پرداز بوده ازاین ضعف‌اخلاقی

خویش وگویندگان نظیر خویش غافل نبود . و آنان را مشتی گدا وگـدائی را «شریعت‌شعرا» می‌خواند° در مقدمهٔ لباب‌الالباب حکایتی آمده که اشاره به همین معنی دارد. می‌نویسد که‌در محضر صاحب‌بن‌عباد جمعی نشسته بودند که‌عده‌ای ازآنان موافق شعر بودند وعده‌ای دیگر مخالف، مخالفین میگفتند : « شعر شعاری مذموم است وشاعر در همهٔ اوقات به همهٔ احوال ملوم، از بهر آنکه اکثر واغلب اشعار یادر مدح است یا در نسیب،وبنای هردویرا کاذیب فاحش ودروغهای‌صریح است»آنگاه در تأیید سخن خوداین قطعهٔ ظهیر فاریابی‌را نقل می کند .

کمینه پایهٔ من شاعری است خود بنگر
که چندگونه کشیدم ز دست‌او بیداد
بهین گلی که از او بشکفد مرا این‌است
که بنده خوانـم خودرا وسرورا آزاد
گهی لقب نهم آشفته زنگئـی را حور
گهی خطاب کنم باز، سفله‌ای را راد
(ج۱ - ص ۱۱ و ۱۲)

وادامه می‌دهد«اکثر شعرای زمان رخسار بیان خودرا به دود طمع تیره و چشم‌فضل وفصاحت را به غبار وقاحت خیره می گردانند...» وگرچه دستهٔ موافق شعر دلائلی‌برضد این اظهار عرضه می کنند وصاحب‌لباب‌الالباب نیز که خود طرفدار شعراست نظر آنان‌را برمخالفین چیرگی‌می‌دهد ومی‌نویسد که‌حجت مدافعان شعرآنان را وادار به تسلیم کرد، ولی خود طرح موضوع مبین اختلاف نظر برسر شعر دراین دوره‌است. هجو نیز مانندمدح‌وسیلهٔ‌اخاذی‌بوده‌است. اگراز متمکنی‌چیزی‌میخواستند ونمی‌داد،اورا هجومی کردند. دراشاره به این معنی است که جمال‌الدین عبدالرزاق باخجلت‌زدگی از شاعری خود می گوید:

هر چند شاعـری به گدائی فتاده است
من شاعرم بنام ولـی نیستم گـدا

در نظم من تقاضا هرگز ندید کس

در شعر من نشان ندهد هیچکس هجا

بدین سبب کسانی که بزرگمنش‌تر و وارسته‌تر بودند از اینکه بنام شاعر معروف شوند ابا داشتند و یا لااقل می‌کوشیدند که خود را از سلک شاعران مدیحه‌سرا خارج کنند.

یکی از آنان خواجه عبدالله انصاری است که شاعری خودرا بانمونهٔ عطار توجیه می‌کند آنجا که می‌گوید:

مرا در شاعری خود عار نایـــد

که در صد قرن چون عطار ناید

وباز دراشاره به همین معناست که رضاقلی‌خان هدایت شاعری را بـه «سبب معارف‌وحقایق» پایهٔ دون بجهت نظامی می‌داند (ریاض‌العارفین).

اما در مقابل اینها هستند کسانی که ارزش شعر را فارغ از موضوع ومضمون درخاصیت‌برانگیزندگی آن می‌دانند. برجسته‌ترین‌آنها نظامی عروضی است. وی شعر را از اخلاق جدا می‌کند، هنگامی که‌می‌گوید که شعر باید «معنی‌خرد رابزرگ گرداند» و«معنی‌بزرگ‌را خرد»و«نیکو را در خلعت زشت‌بازنماید»و«زشت‌رادرصورت نیکو جلوه کند »و «قوتهای غضبانی وشهوانی را برانگیزد».

بدیهی است که این طرز کار نمی‌تواند از لحاظ اخلاقی نتیجهٔ مطلوب وروشنی به بارآورد. از نظر وی شعر باید اثرش این‌باشد که «امور عظام را در نظام عالم سبب شود»[۶]

ولی چه اموری را می‌توان « عظام » خواند ؟ برسر آن‌حرف‌است. مثالی‌را که بی‌درنگ به دنبال این تعریف می‌آورد مبین آن‌است که لازم نیست این امور در انطباق باموازین اخلاقی جریان یابند وآن حکایت احمدعبدالله خجستانی است که به تأثیروتلقین‌شعر حنظلهٔ بادغیسی دست‌به‌یک‌سلسله اعمال می‌زند که ارزش‌اخلاقی آنها سخت مشکوك است، بدینگونه :

۱ - خیانت به مخدوم وولی‌النعم(علی‌بن اللیث).

۲ - غارت شهری‌بیگناه (خواف).

۳ - تسخیر وتصاحب‌قاهرانه وجابرانهٔ شهرهای دیگر خراسان.

در بعضی از مثالهای دیگری‌هم کـه بعد ازآن می‌آورد تکیهٔ اوبرهمیـن خاصیت«برانگیزندگی»شعر است(حکایت رودکی، عنصری وفرخی...) ولی‌نظامی اگر برای شعر شرط اخلاق‌قائل نیست این شرط را برای شاعر قائل هست که بنظر اوباید «سلیم‌الفطره، وعظیم‌الفکره، صحیح‌الطبع‌وجیدالرویه» باشد (ص۴۷).

واین، شاعر را دارای صفاتی می‌کند که خواه‌ناخواه به او جنبهٔ اخلاقـی می‌بخشد.

نظامی عروضی در شعر براصالت لفظ تکیه دارد. هم نمونه‌هائی راکه در کتاب خودمی‌آورد مؤید این معناست وهم توصیه‌ای که برای رسیدن بـه مقام شاعری می‌کند، وآن تعمق در دیوانهای گویندگان بزرگ‌وآموختن صنایع شعری واز حفظ کردن مقدار هنگفتی شعر است.

نظامی در مقالهٔ خود بیشتر اشعار مدیحی رادر نظر دارد و از شاعر،در رابطه بامدوح سخن میگوید. اگر از توجه او به شعر مدیحی چشم بپوشیم،وی‌رساترین وجامع‌ترین تعریف رادربارهٔ شعر می‌کند ونظر او دراین باره بیشتر از هر ادیب‌دیگر ایرانی به نظرسخن شناسان جدید مغرب زمین نزدیک‌مـی‌شود.

به دنبال او شمس قیس نیز اصالت لفظ رادر شعر بر هر امر دیگـر مقدم می‌دارد[۷].آنجا که در شعر اهمیت اصلی به لفظ داده شود خواه ناخواه‌معنا در درجهٔ دوم اعتناقرار می‌گیرد وچون بطورکلی توجه نقادان و ادبای گذشته ایران بیشتـر معطوف به‌پاکیزگی وپیراستگی لفظ وصنعتگری در ترکیب بوده، مرزبین ادبیات اخلاقی وغیر اخلاقی‌تاحد زیادی نامشخص مانده است‌و دراین باره به بعضـی تعریف‌های کلی اکتفا شده است. حتی هجو وهزلهای تندوقتی از لحاظ‌لفظی‌وهنر

شعری زیبا بود مورد قبول قرارمی گرفت و دیگر بسرسر سبکی وجلفی معنی خیلی سختگیری به‌خرج داده نمی‌شود.

باهمهٔ نفوذ ومقبولیتی که شعر داشته قبول آن‌از جانب مذهبیون هیچ گاه خالی از دو دلی واکراه نبوده است. ادبا وتذکره نویسان بخصوص از قرن ششم به بعدهمواره این دل مشغولی را داشته‌اند که روا بودن ولزوم شعررا تأکید کنند ازاین روبه احادیث واخبار موثق وناموثق متعدد دراین باره توسل جسته شده است مانند: ان‌الله‌تعالی خزائن تحت‌العرش،مفاتیحهاالسنة الشعراء (حدایث‌نبوی)[۸] ونیز «الشعراءامراءالکلام»،«الشعراء تلامیذالرحمن»،«ان‌من الشعرلحکمة»،«ان‌من البیان لسحرا»(حدیث نبوی).

اما در مقابل اینهادوآیه همواره موجب نگرانی مدافعان شعر بوده است‌یکی آیهٔ معروف«الشعراء یتبعهم‌الغاوون» است(۲۲۴سورة‌الشعراء) که در دنبال آن شعرا مردمی‌سرگشته خوانده می‌شوند که به آنچه می گویند عمل نمی کنند (۲۲۶ همان سوره) ودیگر آیه‌ای است که پیامبر را ازشعرگفتن مبری می‌شناسد«وماعلمناه الشعروماینبغی‌له...» (یس - ۶۹) (نه ما اورا شاعری آموختیم ونه‌شاعری شایستهٔ مقام اوست)[۹]. مدافعان شعر در برابر این آیات واحادیث که گاه بسودشعروگاه‌بزیان آن است‌به تلاش توجیه و تفسیر افتاده‌اند و طبیعته دستخوش تناقض گوئی نیز شده‌اند. عوفی شاعری را به سفر دریا تشبیه‌می کند ومی‌نویسد«اگرچه‌سفردریاسبب حصول‌منافع است ولکن ضرر خطرآن برنفع ارجح است. لاجرم‌عقلا از سفردریا که سبب‌حصول منافع است احترازکنند» آنگاه‌ازقول پیامبر دریا را جای «نهنگان نخوت طبیعت»یعنی‌شعرا می‌خواند[۱۰]. ولی‌هم او درجای دیگرشعررا«شریفترین انواع فضل» می‌شناسد ومی گوید: «خود از راه معنی گوئی آب‌حیات است که بعد از فوات ذات سبب بقای‌اسم‌است که ثانی حیات فانی است»(ص۱۷).

دولتشاه سمرقندی نیز در اشاره به آیاتی که ذکر شد می کوشد تاراهی‌برای

تفسیرموافق پیدا کند. می نویسد«قرآن که کلام شفابخش سبحانی است، مبطل مزخرفات شیطانی گشت(یعنی شعرای جاهلیت) چون علم قدم قرآنی به ذروهٔ عیوق رسید، فصحای عرب سردرزیر گلیم خمول وادبار کشیدند»(چاپ فارابی ازروی چاپ براون ص ۹). وازاین مقدمه نتیجه گیری عجیبی می کند« پس علمی که شکنندهٔ آن قرآن عظیم باشد، هیچ علم نتواند اورا شکست» این استنتاج بدان می ماند که در اشاره به جنگ علی علیه السلام ومرحب خیبری بگوئیم کسی که کشندهٔ اوعلی باشد در قدر ومنزلت از همه برتر است.

صاحب مونس الاحرار (محمدبن البدرالجاجرمی) سخن را لطیف ترین وشریف ترین بدایع می داند وشعر را بدین گونه توجیه می کند که «باری عزاسمه آدمی رااز دیگر مخلوقات به حلیت کرامت مزین گردانید»وادامه می دهد «از آسمان به زمین به جهت مناظم احوال عالم وعالمیان وقوام شرع ادیان، بیرون از سخن چیزی نازل نیست»[۱۱] آذر بیگدلی نیز به نظیر چنین استدلالی دست میزند[۱۲].

برای خروج از بن بست وتوجیه ارزش اخلاقی ومذهبی شعر راه حلی که گذشتگان ما پیدا کردند این بود که قائل به تفکیک شوند: نوعی از شعر را خوب بدانند ونوعی را بد. این راه حل در سخن آذربیگدلی که یکی از متأخرین آنهاست چنین خلاصه میشود:

اما تعارض اخبار ونصوص که در خصوص شعر وارد شده جزبه این طریق جمع کردن جایزنیست که آنان که سخنشان مشتمل براغراض نفسانی ومتابعت هوای شهوانی است، مثل مدح مذمومین وذم ممدوحین برزبان آوردن یا به هزلیات رکیکه هنگامهٔ شیطانی گرم کردن یا بساط لهوولعب در نظر اهل هوس جلوه دادن نامشان در دفتر معاتبین آیهٔ وافی هدایهٔ والشعراء یتبعهم الغاوون مکنون است وآنان که کلامشان محتوی برذکر صنایع وبدایع ملک علام وشرح نعوت ومدایح انبیاء و اولیای کرام وعرض مواعظ ونصایح در ترهیب از مشاغل دنیای دون وترغیب به

اعتصام‌دامان عشق وفنون است،اسمشان در سلک مخاطبان حدیث«ان‌لله کنوزتحت العرش ومفاتیحهاالسنة الشعراء» مندرج است. پس‌دراین صورت گفتن این مقولـه اشعار جای تحسین است، نه جای تشنیع ومقام آفرین است نه‌جای‌نکوهش.[۱۳]

این همان معناست که شمس قیس را زی پیش ازآذر به آن اشاره کرده‌وشعر را دونوع دانسته بود،یکی آنچه« برمنهج‌صدق وصواب رفته وبرنصایح مرشدوحکم وامثال منافع مشتمل و در موعظت نفس وتسبیح وتقدیس حق»باشد که‌می گوید «آنرا آیتی ازآیات دانش نهاده‌اند ومعجزی از معجزات حکمت شمرده ....»ونوع دیگر عکس آن‌است که مردوداست[۱۴].

دراینجا برای احتراز از تطویل به ذکر داستان پرمعنائی که شمس قیس راجع به معارضهٔ دین وشعر درایران دورهٔ ساسانی آورده نمی‌پردازیم[۱۵].

در دورهٔ جدید در آغاز تحول ادبیات فارسی کسی که بیش از هرکس نسبت به ادبیات گذشته ایران‌لحن پرخاشگردارد میرزا آقاخان کرمانی‌است. وی که‌طی‌چند سال اقامت در استانبول با ادبیات مغرب‌زمین،بخصوص نویسندگان‌قرن‌هفده وهیجدهٔ فرانسه آشناشده بود چنان‌فریفتهٔ‌طرزفکر وشیوهٔ نگارش‌آنان گردید که‌یکباره قلم‌بطلان برشعر ونثر قدیم ایران کشید. دیدمیرزاآقاخان دیداخلاقی است، منتها اخلاق را به مفهوم اجتماعی که باب روز بوده وهنوزهم هست‌در نظر می گیرد - یعنی ادبیاتی رامفید می‌داند که بتواند در خدمت پیشرفت‌اجتماعی‌قرارگیرد . می‌نویسد،«اصلاح اخلاق یک ملت مواظبتی‌دایم وممارستی‌شدیدوتربیتی‌مستمر وهمتی‌بزرگ‌میخواهد» (رسالهٔ ریحان) واین کار را از عهدهٔ ادبیات فارسی خارج می‌داند . از شعرای گذشته تنها فردوسی را قبول دارد ، معتقد است که «در جمع شاعران ایران یکنفر استثناء است وخدمت‌به ملت ایران کرده و او «فردوسی پاک‌زاد» است که همه دادمردی و دانش بداد » -(سالارنامه ص ۵۰) دربارهٔ سایر شعرا نظرش این است «نهالی که شعرای مادرباغ سخنوری نشانده‌اند چه ثمرداده وچه نتیجه‌ای بخشیده‌است؟ آنچه

مبالغه‌واغراق گفته‌اند نتیجه‌اش مرکوز ساختن دروغ در طبع سادهٔ مردم بوده‌است آنچه‌مدح ومداهنه کرده‌اند اثرش تشویق وزراء وملوك به‌انواع رذایل وسفاهت شده‌است . آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی وتولید گدا وقلندر وبیعار نداده است . آنچه تغزل گل‌و بلبل ساخته‌اند حاصلی جز فساد اخلاق جوانان نبخشوده‌است وآنچه هزل ومطایبه بافته‌اند فایده‌ای جز رواج فسق وفجور نکرده‌است»(مقالهٔ‌ضمیمه سالارنامه) . آنگاه پس‌ازاین‌انتقادتلخ از شعر گذشتهٔ ایران به‌بیان نظرخود دربارهٔ شعرخوب می‌پردازد « شعر که‌همان (پوئزی Poésie) باشد عبارتست از ساختن وپرداختن عبارات پرمعنی خوش‌اسلوب وباوضع مطلوب ومؤثر در تشریح حالت ملتی یا در تشبیه شغل واقعی مردم ومقصود آن مایه تنویر افکار ورفع خرافات وبصیر ساختن خواطر وتنبیه غافلین ، وعبرت وغیرت وحب‌وطن وملت باشد . این کاری است که شاعران یونان وفرنگستان کرده‌اند وفن شعر راترقی داده برپایهٔ منطق نهاده‌اندوآن‌است مصداق ان‌من‌الشعرلحکمه.... (مقالهٔ ضمیمهٔ سالارنامه) نظر میرزاآقاخان دربارهٔ ادبیات فارسی از معتقدات سیاسی او سرچشمه می‌گیرد .وی مردی است انقلابی ومی‌خواهد اجتماعی نوبوجود آید وتصور میکند که هرچه‌مربوط بگذشته است بندی است برپای او. گذشته ازاین،سخت تحت‌تأثیر فرهنگ‌وتمدن اروپائی است وهرچه ازآن بوی تجددآید دوای درد ایران می‌داند.

تندخوئی قلمی میرزاآقاخان ناشی از تلخکامی اوست که این تلخکامی نیز براثرپریشانی حال ایران ایجاد شده است وگرنه‌او که شهید عالیمقامی‌است کسی در صداقت ووطنخواهی و انسان دوستیش تردید نمی‌کند[۱۶] .

سالها بعد مرحوم کسروی نیز تاحدی به تقلید میرزاآقاخان همین ایرادها را برادبیات فارسی وارد کرد بااین تفاوت که او دیگر بکلی منکر ارزش‌ادبیات شد و شرق‌وغرب وقدیم‌وجدید را با یک چوب‌راند. گرچه از جانب هیچ یک ازآن‌دو سوءنیتی درکار نبود، ولی تلقی هردو آنها از موضوع نسنجیده‌وساده‌لوحانه‌است.

در روزگار ما موازین اخلاقی دستخوش تغییرات سریعی شده‌اند . رابطهٔ ادبیات واخلاق نیز تحول‌اساسی پذیرفته . حتی کسانی که‌چشمداشت ارزش اخلاقی ازادبیات دارند اخلاق‌را نه از چشم عرف عامه،بلکه از دیدگاه منفعت وخیراجتماع وحقوق انسانی‌می‌نگرند. لزوم عنصر اخلاق امروز نیز مانند گذشته مورد درخواست وتأکید است ولی‌اختلاف به حدت گذشته وحتی بیشتر از آن باقی‌است که اخلاق چیست؟ و ادبیات باید در خدمت کدام اخلاق باشد؟ .

حواشی

۱ - بیهقی، چاپ وزارت فرهنگ ص ۱۲۱

۲ - در اینجا اگر فقط به تأثیر استعاره ومجاز وکنایه از لحاظ اجتماعی وسیاسی‌اشاره شده است، دلیل برآن نیست که تأثیر آنها در ایجاد ارزش شاعرانه نادیده گرفته شود.

۳ - از همین جا تفاوت شعر ونظم مطرح میشود، این اصطلاح که در سالهای اخیر خیلی باب شده در نظر گذشتگان ما هم ناشناخته نبوده است. دولتشاه در تذکرهٔ خود می‌نویسد: «وگمان غلط برده‌اند که مقصود از شعر نظم است وبس، وندانسته‌اند که‌درحجاب این حجله ابکار، اسرار است ودر درون این حجره، مخدرات افکار وبیچارگان ساده نظم ساده دل جهت ساده رویان زنخی می‌زنند» (ص ۲۳).

البته استنباط دولتشاه با استنباطی که ما امروز از این اصطلاح داریم فرق دارد،نظم سخن موزونی است که مضمون غیر شاعرانه داشته باشدمانند اشعار مدیحی‌واندرزی وحکمی وغیره. جدا کردن مضمون شاعرانه از غیرشاعرانه کار آسانی‌نیست. همین‌اندازه می‌توان گفت که مضمون غیرشاعرانه مضمونی است که چشمداشت نفعی مستقیم درآن مستتر باشد (شعر مستفید) اعم ازآن که این چشمداشت جنبهٔ مادی‌داشته باشد، چون تحصیل صله یا پاداشی یا معنوی چون ارشاد وتعلیم.

۴ - سوی‌من‌خواب وخیال است‌جهان او — که به چشم توهمی نقش و نگارآید

۵ - ای‌برادربشنوی‌رمزی زشعر وشاعری — تا زمامشتی گدا کس‌را به‌مردم‌نشمری

بدین دقیقه که گفتم گمان کدیه مبر — به بنده گرچه گدائی شریعت شعر است

برای اطلاع از وضع انوری رجوع شود به مقالهٔ دکتر سید جعفر شهیدی (گوهری در خلاب) مجلهٔ یغما شماره‌های بهمن واسفند ۱۳۴۳

۶ - چهارمقاله چاپ زوار ص ۴۲

۷ - می‌گوید «شعر کلمات صحیح والفاظ عذب وعبارات بلیغ ومعانی لطیف است» و شرط شاعری را گذشته ازآموختن علم شعر «تفحص درآثار استادان و پاکیزه‌گویان» می‌داند «تا شعر شاعر چون چشمهٔ زلال باشد کی‌مدد از رودهای بزرگ وجویهای‌عمیق دارد» (چاپ خاور ص ۳۲۸)

۸ - در اشاره به همین حدیث است که نظامی گنجوی گوید

خاصه کلیدی که درگنج راست　　زیر زبان مرد سخن سنج راست

۹ - ترجمهٔ الهی قمشه‌ای

۱۰ - لباب‌الالباب چاپ نفیسی - مقدمه ص ۶ - ۷ - ۸ .

۱۱ - چاپ میرصالح طبیعی سال ۱۳۳۷ ص ۱۰

۱۲ - عبارت آذر این است «چنان که جنس حیوان از سایر اجناس به تشریف حیات ممتاز است انواع انسان نیز از سایر انواع به خلقت سخن مخصوص به امتیاز است و چنانکه پایهٔ جناب ختمی پناهی از همهٔ انبیاء والاتر معجزهٔ بایستهٔ او نیزکه نوع اشرف سخن است از تمام معجزات حتی احیای اموات بالاتر است» (آتشکده‌مصحح دکتر سادات ناصری ص۸)

۱۳ - آتشکده چاپ سادات ناصری ص ۱۱ و ۱۲

۱۴ - المعجم چاپ خاور ص ۱۴۸ تا ۱۵۰ در نفائس‌الفنون شمس‌الدین آملی نیز نظیر بهمین نظریه‌می‌بینیم، می‌نویسد، «اندر آنکه شعرگفتن رواست یا نه‌جمهور علما برآنند که شعری که درآن تمجید وتزیه باریتعالی وتقدس باشد یانعت رسول (ص) یاغیری ، سواء کان حیا اومیتا، بشرطی که راست بود، یا نصایح وحکم‌باشد، یا هجو مشرکان جایز است (ج اول ص ۱۷۰)

نظامی گنجوی نیزگویا دستخوش همین تناقض وابهام بوده است که دریک جا اکذب شعر را احسن آن می‌داندودرجای دیگر شاعران را در صف بعد از پیامبران‌قرارمی‌دهد

۱۵ - برای اطلاع بر تفصیل آن رجوع شود به المعجم شمس قیس (قسم دوم باب اول) ومقالهٔ «ادبیات در عصر فضا» مجلهٔ نگین شماره‌های بهمن واسفند ۱۳۴۸ وکتاب جام‌جهان‌بین (چاپ سوم)

۱۶ - چون مجموع آثار میرزا آقاخان‌در اختیار من نبود آنچه از عبارات وی در اینجا نقل شد ازکتاب «اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی» تألیف آقای دکتر فریدون آدمیت بود (ص ۲۱۲ تا ۲۱۵)

حبیب یغمائی

شاعران عصر مشروطیت

مقرر شده است که من بنده در بارهٔ شاعران عصر مشروطیت سخنی‌چند بـــه عرض رسانم ، واین موضوعی است وسیع وگسترده ، اما بنده‌نهایت اهتمام راخواهم داشت که به اجمال تمام ادای مطالب شود مگر دردسری بیرون از حد را موجب نگردم .

شاعرانی را که نام می‌برم ـ جزیکی دوتن همه را ملاقات کرده‌ام ویا آنان دوست ومعاشر بوده‌ام ، وبه آثار و اشعارشان آشنائی تمام دارم ، اما آنچه در بارهٔ ایشان به عرض می‌رسانم ، خالی ازهرگونه خصوصیت والقاء نظر شخصی است ، اصراری هم ندارم که نظر وعقیده مرا بپذیرند ویا مردود شمارند . چیزی که هست من خود بآن چه می گویم معتقدم وحقیقتی بی‌پیرایه می‌شمارم .

بگوی آن چه‌دانی که حق گفته به .

شاید سزاوار باشد در مدخل سخن این حقیقت مسلم تکرار شود فرهنگ وادب اصیل ما پشتوانهٔ با ارزش ایران وهسته ومایهٔ استقلال کشور است در مدت یک هزاروچند صدسال گذشته ، چندین بار مملکت ایران مورد هجوم وغارت‌اقوامی دیگر واقع شده ، وغلبه کنندگان سال‌ها درکشور حکومت کرده‌اند وفرمان رانده‌اند اما اندك اندك رنگ وروش وادب ایران را پذیرفته اندوزبان وافکارشان در فرهنگ قویم وریشه‌دار ایران مستحیل شده است .

حکیمان وعارفان و عالمان و شاعرانی که از این سرزمین برخاسته‌اند مورد تعظیم دانشمندان جهان بوده‌اند و هستند ، واز قرون سابق تا هم امروز تالیفات و آثار ارزندهٔ آنان بیشتر مورد اعتنای دیگران است تا خودما ، که دوران بابصر نزدیک‌اند و نزدیکان بی‌بصردور .

شاعران و گویندگان متقدم را با مسامحه‌ای پذیرفتنی می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

نخست شاعرانی بیرون از علائق مادی ودنیوی ، چون : فردوسی ، ناصر - خسرو ، خیام ، مولوی ، عطار ، سعدی ، حافظ وامثال آنان .

دیگر شاعران ستایشگر ومدیحه سرای که در هر عصر در خدمت پادشاهان وامیران وبزرگان بوده‌اند ، مدایحی گفته‌اند ، وصلاتی گرفته‌اند وزندگانی کرده‌اند

انواع اشعاری که اساتید متقدم بکار برده‌اند همانند است ، یعنی حدود مسلمی که در شعر می‌باید وامتیاز نظم ونثر بدان است همواره رعایت شده است .

حماسه‌های ملی و داستان‌های عاشقانه ، و مطالب عالیه عرفانی غالباً در در قالب مثنوی است که بیان اندیشه‌ها را مجالی وسیع است ، چون شاهنامه و مثنوی مولانا ، ومنطق‌الطیر و خمسه نظامی ،وغیر از اینها .

ستایشگری‌ها ومدایح بیشتر در قالب قصیده و مسمط و گاهی غزل مانند است که نمونه کامل نزدیک به زمان ما آثار عصر قاجاری است ، چون اشعار سروش ، وصبا ، وقاآنی وفروغی ودیگران که درتذکره‌های این عصر مضبوط است

تجدد اساسی که فصلی‌نو وبدیع در تاریخ ادبیات ایران است ودنبالهٔ آن تا این عصر کشیده شده ، از دوره مشروطیت آغاز می‌شود ، به عبارت دیگر انقلاب فکری ملت ایران در تبدیل رژیم‌حکومت ، ثمر ونتیجهٔ انقلاب ادبی است .

اگر گویندگان وشاعران را در تغییر روش ، وافکار اجتماعی ، وآزادی‌جوئی و ملت خواهی ، عاملی مؤثر بدانیم و راهنمائی قوم را از وظایف آنان بشماریم ، شاعران عصر مشروطیت در اجرای این وظیفه مقدس ملی توفیق یافته‌اند .

شاعران این دوره یعنی شاعران عصر مشروطیت که مورد بحث هستند راه

کوبیده شده قرون پیش‌را رها کرده‌اند وبافکری‌نو وطرزی بدیع‌راهی دیگرپیموده‌اند ونموده‌اند .

در آثار این شاعران ، از ستایش‌های اغراق آمیز ، وچاپلوسی‌های بیجا ، و غزلیات مکرر وتعبیرات خسته کننده ، ومراثی تقلیدی ، ومضامین بازگوشده ،اثری چندان نیست .

مضامین و معانی در تحـریک احساسات وطن خواهـی ، و ملت دوستی ، و آزادی‌جوئی و دادخواهی ، و از این گونه مباحث اجتماعی است . درست است که این عده در فضایل ذوقی ، و معلومات اکتسابی ، وارزش شعری ، مراتبی مختلف دارند ، اما در ادای وظیفهٔ ملی واجتماعی هم‌فکر وهم‌آهنگ‌اند .

شاعران عصر مشروطیت را تعداد نمیتوان کرد، واگر کسی‌بخواهدتذکره‌ای از آنان فراهم آورد ، باید تمام جراید آن دوره را بجوید ، و اشعار هـریک را وگرچه یک قطعه باشد بیابد ، و شهرستان ها را نیز از نظر دور ندارد .

از میان اینان چندتن نام‌آورترند که‌به استحقاق سمت پیشوائی‌دارند وسزاوار است در این مقام نامی از آنان برده‌شود .

ادیب الممالک

از فحول این گروه سید صادق‌امیری فراهانی ملقب به ادیب‌الممالک‌است. ادیب‌الممالک در ادب فارسی وعـربی استادی است‌متبحر وشاعری است دارای‌طبع روان .

وی در آغازکار ، به سبک متقدمین قصیده‌سرائی می کرده ،اما بعدا از این روش‌عدول فرموده ، وطبع نیرومند خودرا در مباحث وطنی و اجتماعی و انتقادی و تربیتی بکار انداخته است ، و همین آثار است که اورا به استحقاق ناموری بخشیده وگرنه قصاید وقطعات ستایشی اوهرچند استوار و عالمانه باشد فـراموش شدنی و دور افکندنی است .

ادیب الممالک در پدید آوردن اوزانی جدید ابتکاری ندارد ومضامین و معانی تازه او درقالب وزن‌های متقدمین است.

عدول خودرا از سبک اساتید متقدم به روش نو در قصیده‌ای چنین گفته :

تا کی ای شاعر سخن پرداز — می کنی وصف دلبران طراز
دفتری پر کنی زموهومات — که منم شاعرسخن پرداز
ذم ممدوح ، گه کنی ز غرض — مدح مذموم گه کنی‌از آز . .
چیست این حرف‌های لاطایل — چیست این‌قصه‌های‌دورودراز
غصه قیس و قصهٔ لیلی — حرف محمود وسرگذشت ایاز
کهنه شد این فسانه‌ها یکسر — کن حدیث نوی زسر آغاز
گر هوای سخن بود بسرت — ازوطن‌بعداز این سخن کن باز
در اصول ترقیات وطن — شعر برگو گزیده و ممتاز .

از اشعار بسیار معروف‌اوقصیده‌ای است در اوضاع عدلیه‌آن عصر که تابلوی است گویا با تشبیهات دقیق واصطلاحات بدیع که چنین آغاز می‌شود :

روزی زجور خصم‌ستمگرظلامه‌یی — بردم به نزد قاضی صلحیهٔ بلد
دیدم سرای تیره و تنگی بسان گور — تختی‌شکسته‌دربن آن‌هشته‌چون‌لحد
میزی پلید و صندلیی کهنه پای آن — بر صندلی نشسته سیاهی درازقد

از قطعه‌های تربیتی‌او که‌در خور توجه و تحسین‌بسیاراست این‌قطعه معروف از اوست.

شنیده‌ام که شهی با وزیرخود می گفت — که علم‌وفضل کلید خزانهٔ هنراست
درخت تلخ زپیوند تربیت در باغ — به میوهٔ شکرین جاودانه بار براست
وزیر گفت ، سرشت ستوده بایداز آنک — به کور، دادن‌آئینه‌جهدبی‌ثمراست
مسلم‌است که هیچ اوستا نیارد ساخت — برنده جوهری ازآهنی که بد گهرست

تا آخر ابیات که مسلم است ملاحظه فرموده‌اند .

قصیده دیگر او در افتتاح دوره نخستین مجلس باین مطلع است :

شادباش ای مجلس ملی که بینم عنقریب — از توآید دردملت‌را دراین دوران‌طبیب
شادباش ای‌مجلس‌ملی که‌ایران‌ازتویافت — دولت دور شباب اندر پی عهد مشیب

به این مسمط وطنی اوهم اشاراتی می‌باید :

برخیز شتربانا بر بند کجاوه — کزچرخ همی گشت عیان رایت کاوه
از شاخ شجربرخاست آوای چکاوه — وز طول سفر حسرت من گشت علاوه
بگذر بشتاب اندر از رود سماوه — در دیده من بنگر دریاچهٔ ساوه

وزسینه‌ام آتشکدهٔ فارس نمودار

بعد از ادیب الممالک از نظر تقدم زمانی **علی‌اکبر دهخدا** را باید نام برد . دهخدا در بیداری وآزادی ، ونبرد با استبداد مقامی عالی دارد . قطعات‌او از نظم ونثر که در روزنامهٔ صور اسرافیل به چاپ رسیده بی مانند است نوشته‌های دهخدا در روز نامه صور اسرافیل به زبان عامه در طعن وطنز ، سخت مهیج و کوبنده است.

از قطعات مشهور او ، مرثیه مانندی است ، که پس‌از شهادت جهانگیرخان صور اسرافیل گفته که هم مضمون آن نواست‌وهم سبک آن:

ای مرغ سحر چو این‌شب تار — بگذاشت ز سرسیاه کاری
وزنفحهٔ روح بخش اسحار — رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ززلف زر تار — محبوبهٔ نیلگون عماری
یزدان بکمال شد پدیدار — واهریمن زشت خوحصاری

یاد آر ز شمع مرده یاد آر

چون باغ شود دوباره خرم — ای بلبل مستمندمسکین
وز سنبل وسوری و سپرغم — آفاق ، نگار خانهٔ چین
گل سرخ وبه‌رخ عرق زشبنم — توداده زکف زمام تمکین

زان نوگل پیش‌رس که در غم ناداده بناز شوق تسکیـــن
از سردی‌دی فسرده ، یادآر

اشعار دهخدا از نظر کمیت چندان نیست ولی از لحاظ کیفیت مرتبتی منیع دارد .

دهخدا از آن پس که به تألیفاتی چون امثال وحکم ولغت‌نامه دست یازید به مناسبت توغل وژرف نگری در آثار قدما ، اندك اندك از شیوهٔ نخستین خود در ابتکار نظم ونثر نوعی انصراف جست ، وآثارش رنگ وجلوه اساتید قدیم را یافت و این نکته ای است دقیق که از مطالعـــه مجلدات امثـال و حکم‌و مجموعهٔ آثارش می‌توان دریافت .

به‌هرحـــال ، دهخدا از پیشروان ادب در این دوره است شخصیتی پرکار دقیق وپژوهنده ، وادب آموز ، ومعلم ، وراهنما .

بهار

واکنون باید از محمد تقی بهار ملك‌الشعرای خراسانی یاد کرد .

بهار از شاعران جوان دوران مشروطیت است اونیز چون ادیب‌الممالك در آغاز شاعری قصایدی ستایشی دارد با تغزلاتی‌دلکش‌بیشتر به‌سبك فرخی‌سیستانی اما با فاصله‌ای اندك آن روش را از دست نهاده وبه‌سرودن‌اشعار وطنی واجتماعی پرداخته است .

اشعار بهار به پیروی اساتید متقدم در قالب‌های‌اصیل فارسی‌است ولی‌اوزان نو وبدیعی که اختیار وانتخاب کرده نیز کم نیست ، به عبارت دیگر بهاررا هم در مضامین ومعانی وهم در اختیار اوزان باید نوپرداز شمرد .

چند نمونه از این گونه آثار را یاد می کنیم .

مسمطی متزاد در آغاز مشروطیت :

عیدنوروز است هرروزی بما نوروز باد
شام ایران روز باد
پنجمین سال حیات ما بما فیروز باد
شام ایران روز باد
برق تیغ ماجهان پرداز ودشمن سوز باد
شام ایران روز باد
سال استقلال ما را باد آغاز بهار
بانسیم افتخار

مسمطی دیگر در تحریک ایرانیان :

هان ای ایرانیان ایران اندر بلاست
مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست
غیرت اسلام کو جنبش ملی کجاست ؟
برادران رشید این همه سستی چراست ؟
ایران مال شماست ایران مال شماست

وزنی دیگر از قصیده‌ای دیگر :

ای خلق خدای آواز کنید
کاواز عموم آواز خداست
این کشور کیست در دست عدو
این کشور ماست این کشور ماست

مستزادی مسمط :

اهلا و سهلا ای نسیم بهار ای قاصد زلف یار
از زلف یارآئی چه داری بیار ای کاروان تتار

گوئی هنوز ای نفحه مشکبار　　هست آن سیه زلف یار
آشفته و سرگشته و بی‌قـــرار　　از بـــار دل هـای زار

مسمطی دیگر در فتح طهران وسلطنت احمد شاه :

می‌ده که شد طی دوران جان کاه
آسوده شد ملک الملک‌لله
شد شاه نورا اقبال همراه
کوس شهی کوفت بر رغم بدخواه
شد صبح طالع طی‌شد شبانگاه
الحمدلله　　الحمدلله

قصیده‌ای دیگر بوزن نا مطبوع :

هرکو در اضطراب وطن نیست
آشفته ونژند چو من نیست
کی میخورد غم زن و دختر
آنرا که هیچ دختر وزن نیست ....
فرتوت گشت کشور واورا
بایسته تر زگور وکفن نیست
یا مرگ یا تجددواصلاح
راهی جز این دوپیش وطن‌نیست

در این قطعه ، که هربند چهار مصراع است ، مصراع اول وسوم بیک‌قافیه ومصراع دوم وچهارم بیک قافیه است :

از بر این کره‌پست حقیـــــر　　زیر این گنبد مینای بلنـــــد
نیست‌مسرور کس‌ازخردو کبیر　　من چرا بیهده باشم خرسند

وزنی دیگر که پیش از او کسی نساخته این قصیده است :

غم مخور ای دل که جهان پایدار نیست
وآنچه توبینی بجز از مستعار نیست

واین به وزن مصراعی است در تصنیف معروف او موسوم به « مرغ سحر ».
باید گفت که بهار چند تصنیف هم ساخته که هریک را از نظر مضامین و معانی ارزشی است .

شاید مناسب باشد بیان این خاطره .

چهل وهفت سال پیش درگراندهتل قدیم کنسرتی آراسته بودند که مرحوم درویش خان موسیقی آن را اداره می کرد . سازنده تصنیف‌وغزل‌بهار بود وخواننده طاهر زاده :

غزل باین مطلع بود :

کسی که افسر همت نهاد برسر خویش
بدست کس ندهد اختیار کشور خویش
بگو به سفله که در دست اجنبی ننهد
کسی که‌نان‌پدر خورده‌دست‌مادرخویش

وتصنیف این بود در دستگاه ماهور :

زمن نگارم خبر ندارد — بحال زارم نظر ندارد
خبر ندارم من از دل خود — دل من از من خبر ندارد
کجارود دل که دلبرش‌نیست — کجا پرد مرغ که پر ندارد
امان ازین عشق ، فغان ازین‌عشق
که غیر خون جگر ندارد
زهر دو سر برسرش بکویند
کسی که تیغ دوسر ندارد

این کنسرت که نوازنده و خواننده و گوینده شعرهمه‌از استادان مسلم بودند در تغییر مسیر افکار تاثیری شگفت بخشید .

غالب اشعار بهار در عصر مشروطیت بهمین نهج است یعنی با این که در نهایت سادگی وروانی است مهیج احساسات و عواطف است.

از حدود سال ۱۳۰٤ شمسی اشعار بهار پخته‌تر وعمیق‌تر شده و بحد کمال رسیده قصاید و قطعاتی که در این برهه از زمان ساخته از بهترین آثار ادبی فارسی است چون :

نوروز اورمزد مه فرودین رسید
خورشید از نشیب سوی اوج سر کشید

ای دیو سپید پای دربند
ای گنبد گیتی ای دماوند

ومثنوی موسوم به چار خطابه:

شاه جهان پهلوی نامدار
ای زسلاطین جهان یادگار

بامه نو زهره تابان شد زچرخ چمبری
چون نگین دانی جدا از حلقه انگشتری

در شهر بند مهرووفا دلبری نماند
زیر کلاه حق وحقیقت سری نماند

نصیحتی است اگر بشنوی زیان نکنی
که اعتماد بر اوضاع این جهان نکنی

نوروز فرودین که رساند زما درود
برمرغزار دیلم وطرف سپید رود

دعوی میکنی داعیه داران همه رفتند
شو بارسفر بند که یاران همه رفتند

و جز این ها .

بجاست عرض کنم که بیشتر اشعار بهـــار در سالهای اخیر در مجلهٔ یغما بچاپ رسیده با تجدید نظر وتصحیح خود آن مرحوم باری ، بانصاف باید گفت که بهار از پیشروان و راهنمایان ادب و فرهنگ جدید ایران است ، و بگردن ادب‌پژوهان وشاعران معاصر حقی عظیم دارد ودرست گفته آنجا که گفته است :

شعر دری گشت زمن نامجوی
یافت زنو شاعر وشعر آبروی
نظم من آواز بکشور فکند
نثرمن آئین کهن برفکند
درس نوینی بوطن داده‌ام
درس نواین است که من داده‌ام

دیگر ازگویندگان حساس وخوش قریحه و لطیف طبع این عصر **ابوالقاسم عارف‌قزوینی** است که در فن خاص خود یعنی تصنیف سازی و تهییج احساسات، در تاریخ ادبیات ایران نظیر ندارد.

عارف ، با انتشار تصانیف خود ، با آهنگی گیرنده وکلماتی شور انگیز از خدمتگزاران صمیم وبی‌غل غش مردم ایران در عصر مشروطیت است دربارهٔ اشعار عارف ، از استحکام و استواری نباید سخن گفت. سخن در تأثیر گفته اوست درتودهٔ مردم . بااین همه قطعاتی‌دارد که‌هم درترکیب عبارات آن وهم درمعانی آن‌تأمل می‌باید چون این ابیات :

ازکفـــم رها شد قرار دل — نیست دست من اختیار دل
دل به هرکجا رفت برنگشت — دیده شد سپید ز انتظار دل
بعد از این ضرر ابلهم اگر — خم کنم کمر زیر بار دل

تصنیف‌های عارف در عصر مشروطیت‌وبعد از آن‌زبانزد عارف‌وعامی‌بود ، متاسفانه چون در آن ایام نت معمول نبوده اوزان آن‌محفوظ نمانده است. یکی از تصانیف وطنی مؤثر او است :

از خون جوانان وطن لاله دمیده
وزماتم سروقدشان سرو خمیده
در سایهٔ گل بلبل از این غصه خـــزیده
گل نیز چـــو من در غمشان جامه دریده
چه کج رفتاری ای چرخ
چه بدکرداری ای چرخ
سرکین داری ای چرخ
نه دین داری نه آئین داری ای چرخ

به این نکته دقیق باید داشت که هیچ تصنیفی و هیچ آهنگی نیست که منطبق با اوزان اصیل افاعیلی نباشد. شرط کلی شناختن وسنجیدن وتطبیق است.

عشقی

وقتی از عارف نام برده می‌شود بی اختیار در قفای آن نام عشقی است . اما عشقی شاعر عصر مشروطیت نیست که در اینجا از اویاد کنیم .همین قدر اشاره می‌شود که در اشعار عشقی هم - بی‌توجه به استحکام عبارت لطف - وزیبائی وابتکار است چه در معنی وچه در وزن .

این مسمط مستزاد از آثار خوب عشقی است :

هرگناهی کادمی عمداً بعالم می کند
احتیاج است آن که اسبابی فراهم می کند
ورنه ، کی عمداً گناه اولاد آدم می کند
یا که از بهر خطا خود را مصمم می کند
احتیاج است آن که زو طبع بشر رم می کند
شادی یک ساله را یک روزه ماتم می کند
احتیاج است آن که قدر آدمی کم می کند
دربرنامرد ، پشت مرد را خم می کند

ای که شیران را کنی روبه مزاج
احتیاج ای احتیاج
بی‌بضاعت دختری علامه عهد جدید
داشت بروصل جوان سروبالائی امید
لیک چون بیچاره زر در کیسه‌اش بدناپدید
عاقبت هیزم فروش پیر سرتاپاپلید
کز ذغال کنده دایم دم زدی وزچوب بید
از میان دکه کیسه کیسه زر بیرون کشید
مادرش را دید ودختر را بزور زر خرید
احتیاج آمیخت باموی سیه ریش سپید
از تو شد این نامناسب ازدواج
احتیاج ای احتیـــــاج

نسیم شمال

دیگر از شاعران مؤثر عصر مشروطیت که شهرتی شگرف وتأثیری خاص مخصوصاً در عوام داشته است سیداشرف‌الدین حسینی مدیر روزنامهٔ نیم‌فکاهـــی نسیم شمال است .

اشعار اشرف‌الدین ساده وروان مشتمل بر کنایات لطیف است از این گونه:

دوش می گفت این سخن دیوانه‌ای بی کم و کاست
کار ایران با خـــــداست
عاقلی گفتا که از دیوانه بشنو حـــــرف راست
کار ایران با خـــــداست

فرخی

شاعر آزادمنش دیگر ، محمد فرخی یزدی است اودر آغاز مشروطیت مسمطی

ساخته بود که بدان واسطه حاکم مستبد یزد با نخ وسوزن دهانش را دوخت و اثر این عمل در سخن گفتنش آشکار بود .

بعدها در طهران روزنامه‌ای بنام طوفان انتشار داد. در هرشماره‌ای از این روزنامه غزلی داشت ورباعیی که ارتجالا به مناسبت حوادث روز می گفت بدین نمونه

رسم وره آزادی یا پیشه نباید کرد
یا آن که زجانبازی اندیشه نباید کرد
سودی نبری از عشق گرجرئت شیرت نیست
آسوده گذر هرگز زین بیشه نباید کرد
گرخون رزت باید ای مالک بی انصاف
خون دل دهقان را درشیشه نباید کرد
ای دودهٔ طهمورث دل یکدله باید کرد
یک سلسله دیوان را در سلسله باید کرد

از غزل‌های خوب اوست :

شب چو در بستم ومست از می‌نابش کردم
ماه اگر حلقهٔ بدر کوفت جوابش کردم
منزل مردم بیگانه چه شد خانهٔ چشم
آن قدرگریه نمودم که خرابش کردم
شرح داغ دل پروانه چوگفتم با شمع
آتشی در دلش افکندم وآبش کردم
غرق خون بود ونمی‌مرد زحسرت فرهاد
خواندم افسانهٔ شیرین وبخوابش کردم
زندگی کردن من مردن تدریجی بود
آنچه جان کند تنم عمر حسابش کردم

فرخی را معلوماتی عمیق نیست اما طبع روان و ذوق طبیعی اواین کمبود

را جبران کرده است.

در این جا سخن را دربارهٔ چندشاعر که در انقلاب فکری مردم تاثیری خاص داشته‌اند کوتاه می کنم . اما هم در این عصر شاعرانی استادوبزرگ داریم که در موضوع های گوناگون ادبی در نهایت استحکام شعر گفته‌اندو گرچه نظری چندان به افکار عمومی در انقلاب ادبی عصر مشروطیت نداشته‌اندمقدم برهمه حکیم و عالم با تقوی وسخنگوی قویم ادیب پیشاوری سید احمد است

این نمونه اشعار اوست :

زان پیشتر برخیز کاین طاوس زرین پرزند
ذره نه‌ای تا منتظر باشی که خور سربرزند
زان پیش کان ناشسته‌روپروردهٔ دهقان خرو
چون سوذن افشارد گلو الله والاکبر زند

جز از ادیب نامی از این بزرگان هم باید برد :

ایرج میرزا (نماینده راهی نو) **مستشاراعظم**، **حسن وثوق**، **وحیددستگردی**، **محمد دانش خراسانی**، **حسین سمیعی ادیب‌السلطنه** ، و معدودی دیگر که نامشان بخاطرم نیست همه از این گروه‌اند.

بطور کلی چه این عده ، وچه آن گروه ، بمدارا راه پیشینیان را رها کرده‌اند واساسی دیگر نهاده‌اند اما اساسی معقول وبخردانه و تجددی که مخرب بنیان قویم فرهنگ وادب اصیل ایران نیست.

من در ستایش مرحوم بهار گفته‌ام :

همچو معمار چیره دست افراخت — از سواد کهن عمارت نو
ریخت درقالبی که بود از پیش — فکرنو ، شعر نو ،عبارت نو

در پایان سزاوار است از زنان دانشمند وحساس نیز نامی برده شود . به نمایندگی همه آنان بیتی چنداز **نیم تاج خانم سلماسی** بخاطر دراست نقل می کنم:

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند — باید نخست کاوه خودجستجو کنند
مردی بزرگ‌بایدو مغزی‌بزرگتر — تاحل مشکلات به نیروی او کنند
ایوان پی گسسته مرمت‌نمیشود — صدبارا گر بظاهرآن رنگ وروکنند
شد پاره پرده‌عجم از غیرت شما — اکنون بیاورید که زنها رفوکنند
آزادگی بدسته شمشیر بسته‌است — مردان‌همیشه‌تکیهٔ خودرا بدوکنند
نوح دگر بباید وطوفان وی زنو — تالکه‌های‌ننگ‌شماشست وشوکنند
در اندلس‌نماز جماعت شود بپا — درقادسیه‌چون که‌بخون‌هاوضوکنند
شد پاره پرده عجم‌از غیرت شما — اینک بیاورید که زنها رفوکنند

دکتر عبدالوهاب ـ نورانی وصال

اشعار سیاسی واجتماعی در دورهٔ مشروطه

در دوره مشروطه واندکی قبل از آن طرز خاصی در شاعری بوجود آمد که میتوان بآن اشعار سیاسی یا وطنی یا اجتماعی نام داد صبغه این اشعار از جهت مضامین واحیاناً شکل وقالب کاملا ممیز و مشخص است ودر تاریخ ادب ایران مقامی ممتاز دارد وسزاوار است در بارهٔ آن فحص ودقت بعمل آمده دگرگونی‌های آن روشن شود .

جنبش مشروطه چون امری نوظهور بود ادبیاتی نیز که برای تبیین آن‌پدید آمد ناچار مشخصاتی مختص بخود دارد که بهیچ وجه در سیر ادب ایران آنرا نظیر وهمانندی نیست .

این همه هیجان وشوق و جنبش فکری که در اشعار این دوره مشاهده میشود در ادبیات ایران کاملا بی سابقه بوده نشان دهنده روح جستجوگرواندیشه خلاق وپیش روشعرای این مرز وبوم است .

آشکار است که ادوار ادب ایران هرکدام رنگی خاص داشته و امتیازات مختص به خویش دارد وهرگز نمیتوان دوره‌ئی را منجمیع جهات از ادوار دیگر درخشان تربحساب آورد واز جلوه‌های ویژهٔ دوره‌های دیگر چشم پوشید .

ادبیات دردورهٔ سامانی و غزنوی اگر باشکوه است در عمق وگستردگی هیچگاه همانند عصر سلجوقی نیست رقت معانی ومضامین در سبک هندی همانقدر

در سیر ادب ایران بی نظیر واعجاب انگیز است که شور وهیجان در عصر مشروطه، منتها بر محقق واقع بین است که بدون حب وبغض و سلیقهٔ شخصی بتحقیق پرداخته وجه امتیار هر دوره رامشخص نماید .

جنبش مشروطه همانقدر که از جهت سیاسی و اجتماعی شگفت انگیز است از جهت ادبیات مخصوصاً شعر، نحوهٔ حاص دارد وشایسته است از لحاظ مفهوم و مضمون وشکل وفرم موضوع دو مبحث جداگانه قرارگیرد و در بارهٔ آن بحث و فحصی مستوفی بعمل آید .

نخستین امری که باید در ادبیات مشروطه مورد توجه قرار داد همگانی بودن شعر وعلاقه عامه مردم به خواندن اشعار ورغبت و افر جامعه به ادبیات سیاسی واجتماعی است .

شعر این عصر در انحصار طبقه خاصی نیست مردم بازاری همانقدر نسبت بآن شور واشتیاق نشان میدهند که فضلا وسخن سنجان طراز اول .

اشعار و طنی و سیاسی همان اندازه که بوسیله شاعران فاضل مراحل را می‌پیماید بوسیلهٔ شعرای پرشور رونق وصبغه خاص میگیرد . دوش بدوش قصائد ملا محمد باقر بواناتی و ادیب پیشاوری و ادیب‌الممالک منظومه‌های اشرف گیلانی وتصنیف‌های عارف قزوینی پیش میرود و حتی بیشتر مطبوع طبع مردم واقع میگردد در این عصر ضوابط جدید واحیاناً سنت شکنی‌هائی درکار شاعری‌به چشم میخورد که هرکدام در نوع خود شایان دقت وسزاوار امعان نظر بسیار است متاسفانه در این مختصر مجال بحث در بارهٔ کلیهٔ جهات آن نیست و تا آنجا که وقت اجازه دهد به تذکار نکاتی چند اکتفا میشود .

شاعری در این عصر با ضوابط جدید خود بیشتر در خدمت جامعه و به منظور تبیین اوضاع اجتماعی وتفهیم آن به عامه خلق است . بدین مناسبت شعرا سعی دارند هرچه بیشتر زبان خود رابه زبان مردم کوچه وبازار نزدیک سازند و با تماثیل قابل‌درك ایشان، موضوعات سیاسی واجتماعي را بیان دارند از اینجاست

که گویندگان با قدرتی مانند دهخدا برای تفهیم منظور سیاسی و اجتماعی دست بدامان اصطلاحات ولغات عامیانه زده وبطور وفور از آن در اشعار خویش استفاده مینمایند. ملاحظه کنید کسی که چنین قطعه‌ای به سبک اساتید کهن با آنهمه استحکام و اسلوب سروده است :

یقین کردمی مرگ اگر نیستی است — از این ورطه خود را رهانیدمی
بدان عرصهٔ پهن بی ازدحام — خروبار خود را کشانیدمی
به جسم وبه‌جان هردوان مردمی — زهستی رسن بگسلانیدمی
بر این قلعهٔ شوم ذات الصور — به تحقیر دامن کشانیدمی
مراین خرمن خاروخس را به‌جای — بدین خوش علف گله مانیدمی

چقدر باید زبان خودرا فرود آورد وتا چه اندازه نرمی بکار برد تا مستزادی بدین گونه بوجود آورد :

مسمط فکاهی

مردود خدارانده هربنده آکبلای — ازدلقک معروف نماینده آکبلای
باشوخی ویامسخره وخنده آکبلای — نزمرده گذشتی ونه اززنده آکبلای
هستی توچه یک پهلوویک دنده آکبلای

نه بیم زکف بین ونه جن گیرونه رمال — نه خوف زدرویش ونه ازجذبه نه ازمال
نه ترس زتکفیرونه ازپیشتوشاپشال — مشکل ببری گور سر زنده آکبلای
هستی توچه یک پهلو ویک دنده آکبلای

صدبارنگفتم که خیال تومحال است — تانیمی ازاین طایفه محبوس جوال است
ظاهرشوداسلام دراین قوم خیال است — هی باز بزن حرف پراکنده آکبلای
هستی توچه یک پهلوویک دنده آکبلای

گاهی به پروپاچهٔ درویش پریدی — گه پردهٔ کاغذلق آخوند دریدی
اسرارنهان را همه درصوردمیدی — رود ربایسی یعنی چه پوست کنده آکبلای
هستی توچه یک پهلوویک دنده آکبلای

ازگرسنگی‌مرد رعیت بجهنم ورنیست درین قوم معیت بجهنم
تریاك‌برید عرق‌حمیت بجهنم خوش‌باش‌توبامطرب‌وسازنده‌آکبلای
هستی‌توچه‌یک‌پهلوویک دنده‌آکبلای

تو منتظری رشوه‌در ایران رودازیاد آخوند زقانون وزعدلیه شود شاد ؟
اسلام ز رمال و زمر شد شود آزاد یک‌دفعه بگومرده‌شود زنده آکبلای
هستی‌توچه یک‌پهلو ویک دنده آکبلای

هزل ومزاح ومطایبه به طرز خاص وجالبی در این عصر رواج دارد وزیبا-ترین قطعاتی از این قبیل را میتوان در دیوان ادیب‌الممالك و بهار ودهخدا و ایرج میرزا یافت وحتی شعرائی مانند اورنگ شیرازی کتابی در این زمینه تصنیف ساخته بطور طنز بانتقاد وضع جامعه‌پرداختند .

در این‌منظومه که ازکتاب نصاب‌الرجال اورنگ شیرازی‌انتخاب شده انتقاد اجتماعی به طرز خاصی بیان شده است :

ای سویلیزه یار مستفرنگ آرزومند ساردین و خرچنگ
گوش ده‌گفته‌های نغز مرا نشود گرز شعر خلقت تنگ
مفلساتن مفالسن فلسن هست بحر سبك بدین آهنگ
شارلاتان چه مدیر شغل مهم سویلیزه رجال مستفرنگ
عقل وهوش و لیاقت وتدبیر مکر و تزویر وحیله و نیرنگ
علم ترك زبان مادری است دیپلمه چه مسافرین فرنگ
دیپلمات آنکسی‌که بتواند گشت درهر دقیقه چندین رنگ
مجتهد شاربین آب فرات که بسوی وطن کنند آهنگ
متخصص طبیب کم تحصیل متواضع ادیب بی فرهنگ
متهور چه قاضی حق گوی که زند پشت پا بنام وبه‌ننگ
عاطفه حرف مفت و احساسات یکی‌از لفظهای پوچ قشنگ
در معارف بود کمال الملك یکی از وصله‌های ناهمرنگ

شغل بی‌طفره کاربی تعطیل — شرب افیون وچرس وشیره وبنگ
دائم‌الحزن مرد با وجدان — که در این مملکت نموده درنگ
چه بود صوت خوش‌مفرح‌قلب — مسکر واقعی است ناله چنگ
دائم‌السکر عارف واصل — دائم‌الخمر احمق الدنگ
شعر چه جمله های نا مربوط — ادبیات شعرهای جفنگ
روزنامه وسیله روزی — تهمت و افترا سهام خدنگ
معنی اعتراض قانونی — قطع اجری وخوردن اردنگ
چوب تکفیر حربهٔ علما — که فرستد حریف را بفرنگ
پاسخ حرف منطقی صحیح — عره وجفتک است وتیز و کلنگ
معنی سیم خالص رائج — لعبت شیک وشوخ وساده و شنگ
خوب کم بد زیاد منصف هیچ — زین سبب گشته است قافیه تنگ
وزرای قدیم مسند خواه — نامشان گشته سنگ قلما سنگ

بعضی از سخن سرایان این عصر سعی داشتند هرچه بیشتر رنگ تازه به‌شعر خود داده از اسلوب شعرای سلف دور شوند حتی‌در این‌باب در روز نامه‌ها ومجلات به اقتراحاتی پرداختندو گفتگوهائی‌در این زمینه بوجود آوردند که از همه‌جالب‌تر مقالات تقی رفعت در بارهٔ سنت‌شکنی وترك ضوابط قدیم در روزنامه تجدد منطبعه تبریز وجواب ملك الشعرای‌بهار در مجله دانشکده منطبعه تهران در بارهٔ سنت ـ گرائی وحفظ اسالیب کهن است .

نتیجه این مناظرات واقتراحات باعث شد که‌عامه مردم بیش از پیش ناظر جریان ادبی ایران باشند ونسبت بدان رغبت واشتیاق بیشتری نشان دهندصفحات بسیاری از روزنامه‌های عصر مشروطه مانند روزنامه رشت ، نسیم شمال ، کنگاش صدای رشت ، گیلان ، صور اسرافیل . ایران نو وقف بر اشعار وطنی وسیاسی است و شعرا کلیه جریانات سیاسی عصر را در شعر خویش منعکس ساخته بطور طنز ، یا جد نسبت بآن انتقاد واظهار نظر کرده‌اند .

مخالفت باهرنوع استعمار ومقاومت‌در برابرهر گونه بیداد گری شیوه شعرای این عصر است .

انعکاس کلیه وقایع این زمان را میتوان در اشعار شعرائی مانند سیدنصرالله تقوی ، حسن وثوق ، ادیب‌السطنه سمیعی ، فرصت‌الدوله شیرازی، فرخی یزدی، عشقی ، ایرج میرزا ، وجعفر خامنه بطور وضوح یافت .

منظومه قیصر نامه ادیب پیشاوری وهجو اودر بارهٔ ملکه ویکتوریا وتمجید از قیصر آلمان نمونه این گونه اشعار سیاسی است حتی‌اند کی‌قبل از نهضت‌مشروطه نیـــز منظومه‌های سیاسی چندی سروده شده مردم را متوجه اوضاع عصر نموده است از آنجمله میتوان قصیده ملامحمد باقربواناتی را بنام شمیسه‌لندنیه نام‌برد .

شاعر مذکور که ملقب به ابراهیم خـان معطر است در شعر خود اوضاع آینده را پیش بینی کرده ومردم ایران را هشدار داده است که به جریانات سیاسی بیندیشند ودر اندیشه آیندهٔ خویش باشند .

شمیسه لندنیه با این ابیات شروع میشود :

گوش که بانگ‌نفیـر روس برآمد　　هوش که گوش‌ازخروش کوس کرآمد
ولوله برزن که صوت‌هلهله افـزود　　سلسله بفکن که‌فوت شیر نر آمـــد

از اشعار وطنیه دیگری که در این دوره بسیار مشهور و معروف بوده عارف وعامی آنرا میخواندند مستزاد اشرف گیلانی‌بنام « ایوای وطن وای» است که در روزنامهٔ نسیم شمال منتشر گردید .

اینک چند بیت از ان منظومـه :

گردید وطن غرقهٔ اندوه ومحـــن وای　　ایوای وطن وای
خیزید وروید از پی تابوت و کفـن وای　　ایوای وطن وای
از خون‌جوانان که شده کشته در یـن‌راه　　رنگین طبق مـاه
خونین شده صحراوتل ودشت ودمن‌وای　　ایوای وطن وای
کوهمت و کوغیرت و کوجوش فتـــوت　　کو جنبش ملت

دردا که رسیداز دوطرف سیل فتـــن وای ایوای وطن وای
افسوس که اسلام شده از همه جانـــب پـامال اجانب
مشروطهٔ ایران شده تاریخ زمـــن وای ایوای وطن وای
تنها نه همین گشت وطن ضایع وبـــدنـام گمنام شد اسلام
پژمرده شد این باغ و گل وسرو وسمن وای ایوای وطن وای
بلبل نبرد نام گل از واهمه هـــر گـز نرگس شده قرمز
سرخند ازین غصه سفیدان چمـــن وای ایوای وطن وای
بعضی وزرا مسلکشان راهزنـــی شد سری علنـی شد
گشته علما غرقه دراین لای ولجن وای ایوای وطن وای
سوزد جگر از ماتم خلخال خدایـــا محشر شده آیـــا
یک جامه ندارند رعیت ببـــدن وای ایوای وطن وای
گاهی خبر آرند که سر عسکـر رومـی آمـــد با رومی
گه آستره ویران شده از شاهسون وای ایوای وطن وای
افسوس کزین خاك گهر خیز گهـــر زا گـــردید مجـزا
از چار طرف خاك به از مشك ختن وای ایوای وطن وای
کو بلخ وبخارا وچه شد خیوه و کابل کو بابل وزابـل
شام وحلب وارمن وعمان و عدن وای ایوای وطن وای
بر منظره قصر زر اندود و مطـــــرا جغداست صف آرا
بنشسته درین بوم ودمن زاغ و زغن وای ایوای وطن وای
یک ذره زارباب ندیده است معیـــت بیچـــاره رعیت
کارش همه فریاد حسن وای حسین وای ایوای وطن وای
اشرف بجز از لالهٔ غم هیچ نبویـــد هر لحظه بگوید

ایوای وطن وای ، ایوای وطن وای ، ایوای وطن وای

گاه در اشعار وطنیه این عصر انتقاد از وضع سیاست روز وتنبیه مردم جنبه

تمثیل وتعریض بخود میگیرد وطنز به جای جد مینشیند سرودن این گونه‌منظومه ها که از مشکل‌ترین انواع نظم است تنها از عهده شعرای توانا و باذوق ساخته است چه عدم توانائی شاعر منظومه را خنک ومضحک میسازد و بسا که بجای تنبیه باعث مسخره و استهزاء میشود . شاعر توانائی که حقاً در سرودن اینگونه منظومه ها سرآمد دیگران است علامه فقید دهخدا است که مقالات چرند وپرند واشعار طنز آمیز وی در روزنامه صور اسرافیل بامضاء دخو منتشر میشد .

قطعه رؤسا وملت او که در شماره بیست و چهارم روزنامه صور اسرافیل در ستون چرند وپرند انتشار یافته یکی از نمونه‌های زیبای این گونه اشعار وازبهترین مثنویات طنز آمیز شادروان دهخدا است .

ادوارد براون در تاریخ مطبوعات ایران در دوره مشروطیت در این بـــاره مینویسد :

منظومه رؤسا وملت چون به زبان مادری که با کودك خردسال خویش به صحبت میپردازد نگاشته شده فهم کامل آن (برای انگلیسی زبانان) دشوارمینماید ازکلیه قطعات شعری مندرج در این مجموعه منظومه ذیل بیشتر از همه از زبان ادبی معمولی بدور میباشد . پیشوایان جامعه علی‌الظاهر به مثل یک مادر نادان وملت بمانند کودك علیل ناتوانی نمودار است که بالاخره در نتیجه سوء تدبیرمادر در میان بازوان وی زندگی را بدرود میگوید .

خاك بسرم بـــچه بهـوش آمده — بخواب ننه یکسر دوگوش آمده
گریه نکن لولو می‌آد می‌خـــوره — گرگـــه می‌آد بـــزبـزی رمی بره
اه ، اه ، ننه چته گشنمـــــــــه — بترکی این همـه خوردی کمـــه
چخ چخ سگه نازی‌پیشی‌پیش‌پیش — لالای جونم گلم‌باشی کیش کیش
ازگشنگی نه‌نه‌دارم جون میـــدم — گریه نکن فردا بهت نون میدم
ای وای نه‌نه جونم داره درمیـــره — گریه نکن دیزی داره سر میـــره
دستم ببین آخش چطور یخ شـــده — تف تف جونم ببین ممه اخ شده

سرم چرا انقده چرخ میـــزنـــه | توی سرت شپیشه جـــا میکنـــه
خ خ خ خ جونم چت شد هاق هاق | وای خاله چشماش چرا افتاد بطاق
آخ تنشم بیا ببین ســـرد شـــد | رنگش چرا خاك بسرم زرد شد ؟
وای بچـــم رفت ز کف رود رود | ماند بمـــن آه واسف رود رود

گاه شعرائی مانند عارف در قالب غزل و تصنیف اوضاع سیاســـی روز را تشریح کرده عقاید خود را بیان میکردند اینگونه انتقادها واظهار عقیده‌ها چـــون در قالب منظومه‌های غنائی ایراد میشود چه بسا که اثر آن بیشتر ودر تهییج افکار مؤثرتر است .

این غزل عـــارف که پس از فتح تهران و خلع محمد علی‌میرزا و پیشرفت مشروطه طلبان سروده شده مبین این موضوع است :

پیام دوشم از پیـــر می‌فروش آمـد | بنوش باده که یک ملتی بهوش آمد
هزار پـــرده زایران درید استبداد | هزار شکر که مشروطه‌پرده‌پوش آمد
زخاك پاك شهیدان راه آزادی | ببین که خون سیاوش چسان بجوش آمد
برای فتح جوانان جنگجو جامـــی | زدیم باده و فریـــاد نوش نوش آمد
کسی که رو بسفارت پی امیدی رفت | دهید مژده که لال و کر وخموش آمد
صدای ناله عارف بگوش هر که رسید | چودف بسرزده چون چنگ درخروش آمد

ولی بهر حال باید دانست که شعرای بزرگ این عصر در همان قالب‌های کهن باهمان سنت و شیوه واستحکام کلام شعرای سلف در بـاره اوضاع و سیاست روز سخن رانده ومطالب خود را بیان میداشتند که‌از آنجمله میتوان از شاعربزرگ این زمان ملك الشعراء بهار یاد کرد. شادروان **ملك‌الشعراء بهار** که فن خاص او قصیده سرائی است در باره اوضاع زمان خویش قصاید فراوانی سروده است که در آنها هم در بارهٔ سیاست داخلی وهم در موضوع سیاست خارجی بحث شده است چکامه‌های این استاد فقید در آن عصر در اکثر روزنامه هـــا منتشر میگردید وبا

وجودی که در سیاق سخن به طرز اساتید سلف میباشد معذالک نحوهٔ تازه گوئی در آن به چشم میخورد که این خود موجب انتشار و شهرت قصاید مزبور گردیده است برای مثال چند بیتی از قصیده معروف بهار را تحت عنوان بجناب سرادوارگری که در روزنامهٔ حبل المتین چاپ کلکته در سال هزار وسیصد وسی ویک هجری قمری منتشر شده می‌آوریم :

سوی لندن گذر ای پاك نسیم سحری — سخنی ازمن برگوبه سراد وارد گری
کای خردمندوزیری که نپرورده جهان — چو تو دستور خردمند ووزیر هنری
نقشه پطر بر فکر تو نقشی بر آب — رای بزمارك بر رای تورایی سپری
زتولون جیش ناپلئون نگذشتی گربود — بر فراز هرمان نام تو در جلوه گری
داشتی پاریس اگرعهدتودر کف نشدی — سوی الزاس ولورن لشکرالمان سفری
انگلیس ارزتومیخواست درآمریک مدد — بسته میشدبه واشنگتن ره پرخاشخری
با کماندار چیف ار فرتو بود همراه — به بویربسته شدی سخت ره حمله وری
وربه منچوری پلتیک توبد رهبر روس — نشداززاپون جیش کروپاتکین کمری
بود اگر فکر توبا عائله مانچویار — انقلابیون بر شاه نگشتند جری
وربدی رای تو دایر بحیات ایران — این همه ناله نمی‌ماند بدون اثری
مثل است اینکه چوبرمردشود تیره جهان — آن کند کش نه بکارآید ازو کارگری
توبدین دانش افسوس که چون بیخردان — کردی آن کار که افسوس جزازوی نبری
برگشودی درصد ساله فروبستهٔ هند — بررخ روس و نترسیدی از در بدری

اما از جهت قوالب شعری رایج در این عصر باید یاد آور شود که نوع مستزاد رواجی بسزا یافته ومستزادهای بسیاری در این عصر سروده شده است که اکثراً دارای مطالب ارزنده والفاظ منسجم است وبطور خلاصه میتوان دورهٔ مشروطه را از جهت شاعری دوره رونق مستزاد شمرد و نام مرحوم ملك الشعراء بهار را در صدر مستزادقرارداد. اینک بندی چنداز مستزادمعروف آن مرحوم که در شمارهٔ سی ویکم روزنامه طوس در تاریخ هزاروسیصدو بیست وهشت هجری قمری انتشاریافته

ودلیلی است برجزالت وسلاست کلام آن استاد فقید :

عید نوروز است هر روزی بما نوروز باد — شام ایران روز بـاد
پنجمین سال حیات ما بما فیـــروز باد — روز ما بهـــروز بـاد
برق تیغ ما جهان پردازودشمن سوز باد — جیش ما کین توزباد
سال استقلال ما را باد آغـــــاز بهار — بـــا نسیم افتخار

* * *

یاد بادوشاد وباد آن سرو آزاد وطـــن — حضرت ستار خان
آنکه داد از رادی ومردانگی داد وطن — اندر آذربایجـــان
راد باقرخان کزوشد سخت بنیاد وطـــن — شاد بادا جاودان
یاد بادا ملت تبریز وآن مردان کـــــار — آن وطن را افتخار
یاد باد آن فتنهٔ زنجان و آن قربان علی — وآن همه خون ریختن
یاد باد آن اردبیل وآن همه سنگین دلی — وآن بحلق آویختن
یاد بادا آن رحیم نا کس و آن جاهلی — وآن فساد انگیختـن
یاد باد آن آتش افروزان پنهان دیار — و آن گروه دیـــوسار

* * *

یاد بـادا آن طبیب روسی عیسی نفس — وآن رحیم دردمند
وآن دوای روح پرور کش نباشد دسترس — جز به بیماری نژند
وآن شفای عاجل وجنگ آوریهای سپس — وآنهمه رنج و گزند
وآن بهانـه جستن وآوردن اندر آن دیار — لشکر وحشی شعار

شکل وقالب دیگری که در این دوره جای جای به چشم میخورد مسمط است وچون این نوع شعر از جهت تنوع قوافی یکی از انواع جالب شعر است کم وبیش مورد توجه گویندگان قرارگرفت وحقاً مسمطات زیبا ومنسجمی در این عصر بچشم میخورد که هر کدام در نوع خود شاهکار است .

در خاتمه کلام چند بند از مستزاد معروف **ادیب‌الممالک** را قرائت کرده به سخن خویش خاتمه میدهم .

هنگام بهار آمدهان ای حشرات‌الارض ازلانه برون‌آئیدافزوده بطول‌وعرض
سازید زیکدیگر نیش‌ودم ودندان قرض وازارخلایق رادانید همیدون‌فرض
وقت است که هرموری سیمرغ نشان گردد
وزباد بهاری مست چون باده کشان گردد

وقت است که بندد زین دجال بجساسه کژدم بکشیک آیددرخانه چلپاسه
مسکین کشفانـــرا سربیرون شوداز کاسه زنبور نروماده چون جعفر و عباسه
باشند بصحرایارگردند بخلوت جـــــفت
بازند بیکدیگر عشقی که نشایـــد گفت

کن نوك سنانرا تیزای‌عقرب جراره زهرازبن‌دندان‌ریزای‌افعی‌خونخواره
از باد صبابگریزای پشه بیچـــاره وزگربه همی پرهیزای موش ستمکاره
ای خر مگس عیـــــار برگو بملخ لبیـــک
هان‌ای شپش خونخوار کن هم‌نفسی با کیک

ای رشک بزن‌خیمه‌در زیر سبیل‌وریش در طره کدبانو زیر بغل درویش
هان ای کنهٔ لاغربین چشم براه‌خویش موی‌سگ‌وبال‌مرغ کرك‌بزوپشم‌میش
ای کارتنه برتن تاری دوچو جولاهه
وزطاق بگنبد کش صد پرده زبیراهه

هان ای‌جعل بیماربگریز زبوی مشک کزبهرزکام‌توخرخانه‌پراست‌ازپشک
در ریش‌امام‌شهرسجاده فکن‌ای‌رشک ای‌مار بیادربام تاصید کنی گنجشک
ای شب پره جولان‌زن‌ای سرسره غوغا کن
ای خر چسنه‌بنشین هنگامه تماشا کـــن

* * *

مجید اوحدی یکتا

مقایسهٔ شعر قدیم با شعر معاصر

ادبیات معاصر ایران اگر از پاره‌یی جهات نسبت بادبیات قدیم فروتر باشد اما از بعضی جهات از آن برتر یا لااقل برابر است در بارهٔ مقایسهٔ این دو عده‌ای بحدی راه خلاف رفته‌اند که هر آدم منصفی از این حق‌شکنی متأثر میشود.

پاره‌یی معتقدند که ادبیات معاصر ایران از لحاظ ارزش با ادبیات قدیم ابداً قابل مقایسه نیست و گویند مثل آن دومثل قطره ودریا وخزف ولؤلؤلالاست - غافل از اینکه اگر بسط و گسترش علوم وفنون وهنر وصنعت امروزرا با ادوار گذشته در نظر بگیریم و پیشرفتهائی که در کلیه شئون اجتماعی - اخلاقی - علمی وهنری نصیب مردم این زمان شده مورد توجه قرار دهیم قضیه درست عکس آنست .

اگر ادبیات را آئینهٔ تمدن و افکار قوم بدانیم با یک نگاه اجمالی بتاریخ ومقایسه مظاهر تمدن قدیم و معاصر بخوبی تشخیص میدهیم که همانطور که سطح فکر مردم امروز با آن روزها ترقی نموده ادبیات امروزما هم راه ترقی وتعالی را پیموده وبمدارج والاتری رسیده است .

ما فعلا ازمجموع فنون مختلف ادب تنها بشعر می‌پردازیم و سخن منظوم قدیم وعصر حاضر را در معرض مقایسه وتطبیق قرار میدهیم - قبل از بیان مقصود لازم است وضع شعر وشعرای ادوار مختلف را از آغاز تا زمان حاضر مورد دقت و تجزیه وتحلیل قرار دهیم وسپس باصل موضوع بپردازیم .

شعر پارسی‌را از لحاظ طبقه‌بندی بچهار دوره میتوان تقسیم کرد ـ دورهٔ اول یا دورهٔ شعر قدیم از طلوع آل سامان آغاز شده وبدورهٔ سلطنت سلطان حسین‌میرزا بایقرا ختم میشود ـ این دوره طولانی‌ترین و غنی‌ترین ادوار شعر پارسی محسوب میشود وذخائرگرانبهائی که درگنجینهٔ ادب فارسی داریم وبدان افتخار می کنیم مخصوص وزائیدهٔ این دوره است ـ در این دوره کاخ سخن منظوم بدست رود کی که پدر شعر فارسی است بنیان گزاری شد وآخرین نگهبان‌این بنا مولاناعبدالرحمن جامی است که اورا خاتم‌الشعراء نامیده‌اند.

دورهٔ دوم یا دورهٔ شعر متوسط که از طلوع سلطنت صفویه آغاز میگردد دورهٔ فترت است زیرا نه تنها پادشاهان صفوی بشعر و شاعری توجهی نداشتند وهم خودرا مصروف ترویج علوم وهنر مینمودند در میان شعرا نیز اثری که بتواند در برابر کلیات سعدی یا خمسهٔ نظامی قرارگیرد به منصه ظهور نرسید و در نتیجهٔ عدم تشویق سلاطین‌صفوی ، شعر وشاعری پیشرفتی نکرد سهل است میراث کهن خودرا نیز نتوانست نگاهدارد . اما ازلحاظ کمیت، تعداد گویندگان با توجه بطول زمان خیلی بیش از دورهٔ اول بود. در این دوره شاعری از صورت شغل و حرفه بیرون آمد وجنبهٔ تفنن‌بخود گرفت وچون‌مشوقی‌در کار نبود گویندگان‌ابتکاری از خودنشان‌ندادندوآنچه کردند تقلیدی ناقص‌ازگذشتگان‌بود ـ تقلیدی که‌بهیچوجه مقام اولیه را بدست نیاورد و بدین جهت باید آنرا دورهٔ فترت نامید و بغیر از معدودی،آثار سایرگویندگان‌متوسط بود وشعر عالی کمتربظهور رسید ـ اما دورهٔسوم از اواخر سلطنت زندیه واوایل قاجار شروع شد و بقاجار نیز ختم گردید این دوره را باید دورهٔ بازگشت شعرکهن نام نهاد ـ منشاء این بازگشت اصفهان بود و مشعلداران آن عده‌ای از شعرا بودند که برهبری میرسید علی مشتاق این نهضت ادبی را آغاز نمودند و زحمات آنها در اوایل عهد قاجار بثمر رسید وگویندگانی چون فتحعلیخان صبا ـ مجمر وسروش اصفهانی ـ قا آنی‌و وصال شیرازی ـ محمود ـ خان ملک‌الشعرا وشیبانی کاشانی ظهورکردند وسبک کهن را از نو رواج‌دادند .

گرچه روش شعرای ایندوره نیز تقلید صرف بود اما خیلی بهتر از دورهٔ ماقبل ازعهده بر آمدند وآثار ارزنده‌ای از خود بیاد گار گذاشتند ـ دورهٔ چهارم از وقتی آغاز میشود که سلطنت مشروطه در ایران مستقر گردید ـ انقلاب مشروطیت میدان وسیعی بدست گویند گان داد وشعرای این عهد شعر را از حالت سابق خود بیرون آوردند و لباس تازه بـدان پوشاندند ـ در این دوره موضوع شعر عوض شد دیگر کسی در وصف طبیعت و بهار وخزان شعری کمتر گفت دیگر مدح وذم سلاطین وحکام متروك گردید وبرای اخـذ صله شعری سروده نشد وآنچه گفتند و بنظم در آوردند همه وهمه مربوط به نهضت مشروطه ونقد وانتقاد در بارهٔ وضع زند گی مردم و تنویر افکار عامه و از ین قبیل مطالب بود ـ شعر بهمان سبک کلاسیک گفته میشد اما یک نوع تجدد ونوخواهی در آثار سرایند گان بظهور رسید که بایدآن رازائیدهٔ محیط دانست در این دوره غزل از صورت خود خارج شد و اگر کسی غزلی میسرود وطنی ـ اجتماعی یا اخلاقـی بود ـ اقسام دیگر شعر نیز در بارهٔ همین مباحث گفتگو میکرد ـ ادیب الممالك ـ فراهانی ـ ملك الشعراء بهارخراسانی از پیش قدمان ورهبران شعرای این عهدبشمار میروند دنبالهٔ آن تا بامروز رسیده و شعرای بعد نیز همان روش را تعقیب کرده و آثاری که سرودند ا کثر در بارهٔ مباحث اخلاقی ـ وطنی ـ اجتماعی و احیاناً سیاسی است.

اگر بخواهیم این چهار دوره را در میزان سنجش گذارده وبا یکدیگرمورد مقایسه قرار دهیم بدواً بایستی دورهٔ دوم و سوم را از مجموع آن جدا کنیم زیرا همانطور که گفته شد در این دو دوره شعر نه از لحاظ کیفیت ونه از جهت کمیت قابل مقایسه با ادوار دیگر نیستند برای اینکه نه موضوع تـازه‌ای در این دودوره بچشم میخورد که جنبهٔ ابتکار داشته باشد و نه در ظاهر شعر و ترکیب کلمات پیشرفتی دیده میشود ـ بهترین قصاید قاآنی گرچه لفظاً ممکن است با آثار گویند گان شعر قدیم برابری کند اما چون جنبهٔ تقلید دارد نمیتوان آنرا برتر دانست اما از نظر موضوع هم دورهٔ اول وسوم تقریباً یکسان است وهمان ادوات وآلاتی که شعرای

عهد قدیم در دست داشتندمورد استعمال شعرای دوره سوم قرارگرفته است اما از اینکه بگذریم یک نکته قابل ذکر است و آن انگیزه شاعر است؛ در این مورد نیز دورهٔ اول وسوم اختلافی ندارند یعنی همانطور که عنصری بنابروایت خاقانی بده بیت صدبرده وبرده یافت بیک‌فتح هندوستان عنصری-قاآنی‌هم در قبال‌قصایدی که می‌پرداخت صلات‌آبرومندی‌از ناصرالدین شاه‌دریافت مینمود پس میتوان گفت که انگیزه‌ومحرك گویندگان هر دوعهد در یافت‌صله بود ومنظور دیگری‌نداشته‌اند اما دورهٔ سوم از دوره‌های‌ماقبل ومابعد این امتیاز را دار است که انگیزهٔ شاعران این عهد دریافت صله نبوده وشعر را برای عرض هنر می‌سروده‌اند وشاید یکی از دلایل اینکه آثار این‌دوره چنگی‌بدل نمیزند همین جهت‌باشد که تشویقی‌درکار نبوده ووقتی تشویق نبود توقع بروز اشعار عالی‌تر وظهور شعرای والاتر بیمورداست شاید اگر نظیر قزل شاه پادشاه سلجوقی در عهد صفوی‌بود آثاری‌نظیر خمسهٔ‌نظامی نیز بظهور میرسید - از دورهٔ دوم وسوم که بگذریم‌دورهٔ نخستین یعنی شعر قدیم وشعر معاصر باقی میماند که اکنون مورد مقایسه قرار میدهیم.

قبل از اینکه بموارد تطبیق بپردازیم باید گفت که آیا دراین مقایسه تنها ارزش شعر از لحاظ ادبی منظور است یا از جهت تاثیری که در افکار مردم بجای گذاشته ویا از لحاظ موضوع باید اندازه‌گیری شود ویااینکه آیا باید انگیزهٔ شاعر را نیز در این راه دخالت دهیم یا خیر - در مورد اول که ارزش ادبی باشد آثار دورهٔ اول را باید بجهاتی والاتر دانست زیرا گذشته از مسألهٔ الفضل‌للمتقدم که بجای خود محفوظ است در آثار معاصران کدام اثری را میتوان در مقابل‌شاهنامهٔ فردوسی قرار داد همچنین سایر آثار مانند گلستان وبوستان سعدی و خمسهٔ نظامی وده‌ها اثر ارزندهٔ دیگر که نظیر آنها را در شعر معاصر نمیتوان یافت - از اینکه بگذریم مسألهٔ خود شعر بمیان می‌آید گمان نمیکنم نظیر ابیات فردوسی وقصاید انوری وحبسیات مسعود سعد،مثنویات‌حکیم‌نظامی، غزلیات سعدی و حافظرا بتوان در دواوین گویندگان معاصر پیدا کرد واین هیچ جای تردید نیست - در مورددوم

که تاثیر در افکار عامه باشد بجز چند اثر برجسته‌مابقی آثار کمتر در افکار وعادات واخلاق مردم اثری گذاشته است علت هم اینست که شعرای قدیم در درجهٔ اول منظورشان جلب توجه‌پادشاهان‌وحکام وصاحبان‌مناصب‌عالیه‌بوده و کمترهدایت و ارشاد جامعه را منظور نظر داشته‌اند بعبارت دیگر هیچکدام‌زبان گویای مردم هم‌زمان خویش نبوده ووقایع وحوادث روزمره را از زبان قوم ترجمانی‌نکرده‌اند ـ اگر سرتاسر دیوان انوری یا خاقانی وعنصری را از زیر چشم بگذرانیم از وضع زندگی مردم همزمان آنها کوچکترین اطلاعی بدست نمی‌آوریم زیرا غالب آن اشعار ناظر بمدح سلاطین واحیاناً فتوحات وجنگهای آنها بوده وبزندگی وجریانات روزکه مبتلا به عموم است نپرداخته اند گوئی آنها شعر را برای خواص می‌سروده وبتودهٔ عوام هیچ توجهی نداشته‌اند وضع اجتماعی روز در افکار آنان اثری نگذاشته مثل اینکه آنها ماموریتی خاص داشته‌اند که بخواص بپردازند ـ اگر دواوین آنها را مطالعه کنیم و از ممدوحان آنان چشم بپوشیم تنها راهنمای ما برای تشخیص اینکه آن آثار مربوط بکدام زمان است علم شناسائی‌ما، زبان‌آنهاست. بعبارت‌دیگر فقط از شناختن پادشاهان که‌درچه‌عصری سلطنت میکرده‌اند واز شناختن شعر آنها میتوان درك کرد که گوینده بچه عهد و زمانی تعلق دارد. اما بالعکس از آثار گویندگان معاصر بکمیت و کیفیت اوضاع واحوال مردم ـ میزان پیشرفت آنها در تمدن وعلم وهنر پی می‌بریم وخلاصه آئینهٔ تمام نمای جامعهٔ امروزی است واین از خصوصیات شعر معاصر است که بر شعر دورهٔ اول امتیاز دارد.

مطالعهٔ دیوان‌ملك‌الشعراء‌بهاریا ادیب‌الممالك‌بخوبی‌نشان‌دهندهٔ‌وضع‌مردم‌است که خواننده را باحوال جامعه رهبری میکند واز زیر وبم زندگی ـ خوش و ناخوش حیات اجتماعی ـ بدوخوب وضع اخلاقی حتی روش سیاسی حکومت‌ها آگاه‌میسازد وبهمین جهت است که گفته‌اند شعرا زبان یك قوم هستند واین جمله شامل‌شعرای عهد کهن نیست ـ مسألهٔ دیگر که از امتیازات ادبیات وبالاخص شعر معاصر باید شمرده شود آشنا شدن ایرانیان بافکار اروپائیان و بطور کلی‌غربی است. ارتباطی

که امروز بین ملل عالم برقرار است در عهد قدیم وجود نداشته و اطلاعات آنها از افکار خارجیان فقط از راه ترجمهٔ کتب صورت میگرفته است و حال آنکه امروز ملل جهان بقدری با یک دیگر نزدیک شده‌اند که آداب وسنن وبطور کلی مبانی اخلاقی هر یک در روح وفکر دیگری نفوذ پیدا کرده‌واین اختلاط فکر در ادبیات وشعر معاصر اثر بسزائی گذاشته است .

دیگر از خصوصیات ادبیات معاصر رواج سرود ـ تصنیف وترانه است که بنحو چشم گیری شیوع پیدا نموده است ـ در قدیم سرودهای خسروانی در مجلس پادشاهان نواخته میشده وبنا بشواهد تاریخی قول وترانه نیز سابقه داشته اما امروزه سرود و تصنیف از ارکان شعر معاصر محسوب میشود ـ در تاریخ ادبیات معاصر سرود وتصنیف از بدو مشروطه باینطرف آغاز حیات کرده ومخصوصاً دراواخر دورهٔ قاجار بعضی اشعار عامیانه بنام تصنیف در مجالس عروسی خوانده میشد . رفته رفته در اثر مجاهدت پاره‌یی شعرا همچون عارف قزوینی وشیدای اصفهانی ، تصنیف صورت جدی بخود گرفت و از آن وضع ابتذال بیرون آمد. اکنون تصنیف سازی یکی از فنون مهم ادبیات معاصر بشمار میرود ـ طلوع رمان وداستان نویسی هم از مستحدثات قرن اخیر است ـ از قدیم بجز چند داستان منظوم چیزی باقی نمانده است اما امروز رمان‌های بسیار خوب چه آنها که از زبان‌های خارجی ترجمه شده وچه آنها که تصنیف می گردد ، روز بروز در پیشرفت و ترقی است .

گاهی شنیده میشود که چرا در میان شعرای عصر حاضر گوینده‌یی چون سعدی یا حافظ ظهور نمیکند واین امر را دلیل بر انحطاط فن شاعری میدانند وحال اینکه اگر سعدی وحافظ در ین زمان میزیستند آنها نیز مانند گویندگان امروز در دریای بیکران افکار واندیشه‌ها غرق میشدند واز بسط وگسترش رشته‌های علوم و فنون بدست وپای می‌افتادند ـ در اعصار گذشته علوم و فنون بسط وگسترش امروز را نداشت وبدین واسطه گویندگان، افکار خودرا در محیط کوچکتر ویا کلی‌تری بکار می‌انداختند اما امروز که هر علمی برشته‌های مختلف در آمده و دامنهٔ دانش را

وسیع‌تر کرده خواه ناخواه شعرا ناچارند که اندیشهٔ خویش را در میدان بزرگتری بکار بیندازند. گمان میکنم این مثل کوچک مطلب را بخوبی ثابت کند - اگر شاعری مقید باشد که در قافیهٔ مشکلی شعر بگوید چون قوافی محدود است فکر او بالتبع محدودبهمان قوافی معدود خواهد شد واشعار بهتری‌عرضه خواهد کرد . اما اگر قوافی زیاد ونامحدود باشد بهمان اندازه شاعر ناگزیر است فکر خودرا تا همه جابجولان در آورد واز بین معانی بی شمار مضامینی بکر بچنگ آورد تازه معلوم نیست زیاددر کار خود موفق بشود .

نظامی عروضی در باب شاعری شرایطی ذکر کرده که‌دست یافتن‌بآن شرایط تاحدی مشکل است اما باهمهٔ احوال‌اگر گوینده‌ای واجد تمام آن شرایط باشد باز برای احراز مقام شاعری صلاحیت ندارد - امروز شاعر بکسی اطلاق میشود که علاوه بر شرایط نظامی عروضی حائز شرایط دیگری هم باشد - دانستن یک زبان اروپائی بطور کامل برای شاعر امروزی از ضروریات است تا بتواند بافکار واندیشه های مردم باختر زمین آشنا شود وآثار شعرا وگویندگان را مطالعه کند و بعلوم وفنون امروز دست یابد وبداند که‌در ماورای چهار دیوار افکار ایرانی اندیشه‌های بزرگ وافکار بلند نیز وجود دارد که دانستن آنها حائز کمال ضرورت و اهمیت است - همانطور که‌شاعران‌قدیم غیراز زبان مادری خودتحصیل‌زبان عربی میکردند وبه کتب ورسالات نویسندگان عرب زبان دست می‌یافتند؛ امروز علاوه‌بر آن بیکی از زبان‌های زندهٔ دنیا باید آشنائی کامل‌پیدا کنندو کتابها و رسائلی‌را که درعلوم وفنون مختلف تالیف‌شده‌وانتشار یافته موردمطالعه‌قرار دهند تا بتوانند شاعری‌ماهر وگوینده‌ای قادر در حساب آیند .

از امتیازات دیگر شعر معاصر اینست که شاعر امروزی موظف است افکار خود را در بهبود حال جامعه وهدایت وارشاد مردم عهدبکار بیندازد - این‌وظیفه در مورد شعرای قدیم صددرصد مصداق پیدانمیکرد بدین معنی که شعرای عهد

سلجوقی وغزنوی موظف بمدح سلاطین وپادشاهان وحکام بودند وشاعری را وسیلهٔ ارتزاق وامرار معاش قرار میدادند واگر مطالبی ارشاد آمیز ایراد میکردند صرفاً از حدود وظیفهٔ دینی تجاوز نمیکرد برخلاف امروز که چنین شاعری یافت‌نمیشود واگر احیاناً بمدح پادشاه یا شخصیت دیگری لب گشاید بقصد دریافت‌صله‌نیست.

دورهٔ قاجار اگر از نقطه نظر سیاسی برای جامعهٔ ایرانی مفید نبود اما ازلحاظ ادبی افتخار آمیزترین ادوار محسوب میشود زیرا از یکطرف مروج و احیا کنندهٔ سبک کهن شعر بودند و در اثر تشویق یا به تقلید از پادشاهان سلف، پرورش گویندگان را وجههٔ همت خود قرار دادند و از طرف دیگر در اثر نهضت مشروطه باب جدیدی در شعر فارسی بروی ایرانیان گشودند و این امر یعنی ترویج سبک کهن وبنیان گذاری روش تازه درشعر که هرد و مرهون همت پادشاهان قاجار است نصیب هیچکدام از سلاطین ایران نشده است .

انقلاب مشروطه میدان تازه ووسیعی بدست‌شعراء وگویندگان دادوحوادث روزمره در افکار آنان رخنه کرده وآثار جدید ودر عین حال ارزنده‌ای‌بوجدآمد که‌تا آنزمان سابقه نداشت ـ این آثار از همه نوع بود بدین معنی که پارهٔ گویندگان در قالب قدیم مضامین تازه که اقتضای محیط بود در آثار خود گنجانیدند ـ اولین شاعری که اوضاع ناپسند زمان را بصورت انتقاد در اشعار خود آورد ادیب‌الممالک فراهانی بود که دیوان اومشحون از این قبیل آثار است ـ بعضی‌از سرایندگان افکار خودرا بشکل اشعار عامیانه‌بمعرض ظهور درآوردندومصداق کامل آن‌مرحوم اشرف (نسیم شمال) است ـ عده‌ای نیز تصنیف را وسیلهٔ ابراز افکار واندیشه‌های خود قرار دادند واوضاع ناگوار زمان را جلوه دادند مانند عارف قزوینی .

خلاصه‌اینکه‌نهضت‌مشروطه همانطور که‌اوضاع واحوال کشورراد گرگونه‌ساخت درشعر وادب نیز دگرگونی‌هائی پدید آورد که‌هم از حیث ظاهر کلام‌تازگی‌داشت هم از جهت مضمون ـ چند سال بعد بروز جنگ جهانگیر اول باز جنبش دیگری بافکار واندیشه‌های گویندگان بخشود وآثاری‌بوجود آمد که‌علاوه برجنبه‌های

ادبی جنبهٔ وطنی وسیاسی هم داشت.

پس از جنگ تا زمان حاضر گویندگان سعی داشته‌اند که زبان گویای مردم زمان باشند واشعاری که‌می‌سرایند اکثر ناظر بجریان اوضاع مردم و جامعهٔ ایران است وبعبارت دیگر در میان گویندگان، شاعر حرفه‌ای یافت نمیشود بلکه عموماً بمنظور ابراز افکار خود بگفتن‌شعر می‌پردازند .

اصفهان شهریورماه ۱۳٤۹

غلامرضا ارژنگ

تحول قالبهای عروضی

در شعر پارسی معاصر*

مقدمه

در شصت‌سال اخیر، همگام باسایر دگرگونی‌های اجتماعی ، دگرگونیهایی نیز در زمینه‌های گوناگون ادبیات فارسی ، از جمله شعر فارسی به وجود آمد این دگرگونیها در زمینه‌های هدف، مضمون ، بافت، واژگان وساختمان جمله‌و قالب ووزن‌بوده است که هریک در خور بحثی جداگانه است‌ولی آنچه دراین گزارش ، منظور نظر است ، تنها تحول قالبهای عروضی شعر معاصر فارسی رسمی می‌باشد . بدین‌ترتیب حتی شعرهایی که در وزن‌های عامیانه سروده شده ونیز آنچه به‌طور تفنن وذوق‌آزمایی دروزنهای ضربی وتکیه‌ای وهجایی گفته‌اند ، ازاین مقوله‌بیرون است .

در تهیهٔ این گزارش اشعارگویندگان معاصر خاصه‌نوگرایان و نیز نقدهای صاحب‌نظران شعر معاصر مورد مطالعه قرارگرفته‌است.

سخن این است که در شصت‌سالهٔ اخیر، به موازات رواج قالبهای کهن‌شعر

---

*- این سخنرانی ، خلاصه‌ای است از یک گزارش شصت صفحه‌ای که در زمستان ۱۳۴۶ نگارش یافته است .

فارسی ، قالبهای تازه‌ای نیز در عرصهٔ شعر رواج یافته است که در نظر اول گسسته ازگذشتهٔ ادبیات فارسی وبیگانه باشعر کهن‌وبرهنه ازوزن، خاصه وزن عروضی‌به‌نظر می‌رسد. هرچند این‌پندار در مورد پاره‌ای ازآنچه که به‌نام شعر نو منتشر می‌شود، صادق‌است؛ ولی بیشتر آنها دارای وزن عروضی است ودر حقیقت شکل تحول‌دیده وتطور یافتهٔ همان قالبهای گذشتهٔ شعر فارسی است.

منتهی عوامل همبسته یا وابسته‌ای از قبیل نفوذ تکنیک‌جدید در زندگی‌وآشنایی با اندیشه وفرهنگ و ادبیات وشعر اروپایی، و دگرگونی سازمانهای سیاسی و اجتماعی و تغییر نحوهٔ روابط مردم در جامعه ، هدفهایی تازه وزمینه‌هایی گسترده برای شعر فارسی فراهم آورده و موجب تسریع این تحول، وتنوع شگفت‌انگیز قالبهای عروضی‌شده است.

وزن عروضی : وزن‌شعر فارسی وزن عروضی است وآن‌ازتکرار پایه‌هایی که در آن هجاهای کوتاه وبلند به ترتیب خاصی قرارگرفته، به‌وجود می‌آید.

هجا کوچکترین واحد صوتی است که به تلفظ می‌آید وتألیفی است از دو صوت یا بیشتربه‌طور مثال کلمه برادر بـــه سه‌هجا بخش می‌شود ، (ب Ba)= هجای کوتاه ، (را rā) = هجای بلند ، (در dar) = هجای بلند.

«همیشه مقدار هجای بلند دوبرابر هجای کوتاه‌است.» (وزن شعر فارسی : ۱۱۱)

قالبهای کهن شعر فارسی : هریک از قالبهای شعر فارسی ازعـده‌ای ابیات هموزن وگاهی هم‌قافیه به‌وجود آمده است. بدین‌ترتیب کوچکترین واحد شعـر کلاسیک فارسی ، بیت است که از دو مصراع برابر وقرینه ترکیب یافته است .

هرمصراع، خود از تکرار مجموعه‌ای از هجاهای کوتاه وبلند که پایه نامیده شده بوجود می‌آید. جز درمورد مستزاد وبحرطویل، درهیچ قالبی‌تکرار پایه‌های‌سالم وغیر سالم در هر بیت کمتر از شش بار وبیشتر از هشت‌بار نبوده است(جزپاره‌ای موارد نادر که آن‌را ترجیع یا مسمط خوانده‌اند). این اصول طی هزار سال برشعر فارسی حکمفرما بوده است وتنها کوششی که‌در راه تازه‌جویی به کار رفته، جستجوی وزنهای نادری است که آن‌را نامطبوع خوانده‌اند.

قالبهای کهن شعر فارسی عبارتند از: مثنوی، رباعی، دوبیتی ترانه، قصیده، غزل وقطعه. مسمط وترکیب‌بند و ترجیع‌بند وحتی تضمین شعر دیگران کوششی بود در راه تنوع بخشیدن به شعر فارسی وگویا شاعر در آنها آزادی‌عمل بیشتری‌احساس می‌کرد.

دراین میان مستزاد وبحر طویل تنها قالبهایی بودند که در آنها اساس‌تساوی مصراعها برهم خورده بود. البته این عدم تساوی مصراعها خود تابع‌نظم قرینه سازی بود به علاوه خیلی کم به وسیلهٔ گویندگان گذشته به کار می‌رفت.

گرایش به بحرهای نادر

دردورهٔ بازگشت ادبی، پیروان شعر خراسانی کوشیدند تا خصوصیات شعر گویندگان آن سبک را از نظر واژه وطرز جمله‌بندی وسکته‌های شعری وحتی موضوع ومضمون تقلید کنند.

در دورهٔ بعد از مشروطیت نیز که هرکس می‌کوشید به نوعی، تازگی و برجستگی به شعر خویش‌ببخشد، گروهی با انتخاب بحرهای نامطبوع موجود در اشعار ناصرخسرو، رودکی، منوچهری، مسعودسعد ودیگران قصایدی پرداختند و این عطش نوجویی را فرونشاندند.

بهار قصیدهٔ «جغدجنگ» را به استقبال از منوچهری دامغانی ساخت:

فغـــان زجغـــد جنگ و مرغوای او

که تا ابد بریده بـــاد نای او ...تا

شد اقتدا به اوستاد دامغـــــــان

«فغان از این غراب بین ووای او»

مظاهر مصفا ، دربحر کامل (متفاعلن) که در فارسی کمتر به کار رفته ، در مجموعهٔ «شبهای شیراز» غزلی بامطلع زیر دارد:

صنما بیا ، صنما بیا ، که به عهد بسته وفا کنیم

سروجان‌وتن،دل‌وعقل‌ودین،همه‌دررهٔتوفدا کنیم

صفای سپاهانی نیز غزلهایی شیوا در بحرهای نامطبوع ونادر سروده است‌از جمله:

چنین شنیدم، که‌لطف‌یزدان ،به روی‌جوینده‌درنبندد

دری که بگشاید از حقیقت ، براهل‌عرفان‌دگر نبندد

ونیز این غزل:

دل بردی از من به یغما ای ترك غارتگرمن

دیدی‌چه آوردی‌ای‌دوست از دست دل برسرمن

مشتاق سمنانی نیز قالبهای تازه‌وسنگینی به کار برده از جمله غزل‌زیر : از(ستارگان تابان)

ماه من اگر،از محاق زلف، فرق‌مهر را، افسری کند

مهروماه ازاو، معجری‌شود، تیروزهره‌اش،چا کری کند

من بری زخویش، گشتمی و کیش، مایل‌صنم،طالب کشیش

گوبه‌شیخ شهر، آن‌به‌چهره‌میش،قصهٔ‌مرا، منبری کند..

می‌توان هر بیت ، یعنی هر دو مصرع از غزل بالا را به صورت بندی‌چهار مصراعی از یک مسمط‌چنین نوشت وچنین‌خواند:

من بری ز خویش، گشتمی‌وکیش مایل صنم ، طالب کشیشـــ

گو به شیخ شهر ، آن به‌چهره‌میش قصهٔ مرا ، منبری کند .

نیمایوشیج شعر «افسانه » را در بحر متدارك ناقص (فاعلن فاعلن‌فاعلن‌فا) ساخته :

ای فسانه، فسانه ، فسانه ای خدنگ تو را من نشانه

ای علاج دل ای داروی درد همره گریه‌های شبانه

بامن سوخته درچه کاری ؟

به خلاف تصور برخی ناقدان ، این بحر قبلا نیز درالمعجم به طور سالم آمده است

خیزواین‌دفترت نزد سرهنگ بر تابری از هنرهات و فرهنگ بر

همچنین در«کلیات خزاین‌الاشعار جوهری » شاعر مرثیه‌گو ، بحر متدارك ناقص در پانزده مورد ، وبحر متدارك سالم در دو مورد به‌کار رفته است‌که نمونه‌ای ازآن نقل می‌شود :

اکبر ای شبه پیغمبر من اکبرای نور چشم تر من

اکبرای نوگل احمر من نوجوان اکبر ای اکبرمن

(کلیات خزاین‌الاشعار جوهری : ٧٤)

تأثیر قالبهای شعر مرثیه

از آنجا که تحول و تطور قالبهای شعر فارسی و تنوع آن، در دورهٔ معاصر ، بابه‌کار بردن قالبهای شعر مرثیه برای بیان مطالب سیاسی و اجتماعی در شعررسمی آغازگشت ؛ پیش از شروع بحث ، نقل نمونه‌هایی‌از نوحه‌های سینه‌زنی‌که در قالبهای تازه سروده شده‌اند لازم به نظر می‌رسد . اینک نمونه‌هایی‌ازکلیات‌جوهری

گفتا به حسرت شاه‌دین کای‌غمزده خواهر

وقت جهاد آمد کنون ، شد فرصتم یکسر

گفتا نظاره کی کنم بر منظرت دیگر

گفتا که باشد وعده‌گاه اندر صف محشر

گفت‌ای انیس خستگان ای داورسر گشتگان ای سرور لب تشنگان

جمع پریشان را مکن توبی‌سروسامان ...(جوهری : ۲۲۹)

مصرع اخیر که بامصرع های‌بند اول شعر که دراینجانیامده‌است هم‌قافیه‌است، به صورت ترجیع در پایان بندها تکرار می‌شود .

مثال دیگر ازهمان کتاب :

بهر عـــزا گشته مهیا سپهر جامه سیه گشته ز خون شسته چهر

تیره زغم گشته رخ ماه و مهر روز عزا و شب مـاتم رسیـــد

بحر غم آمد به‌جوش رفت به گیتی خـروش

برد زسرعقل و هوش بـر فلک نیل پوش

(جوهری : ۲۳۳)

در همان کتاب کلیات جوهری ، در یک نوحه سینه‌زنی ، بند اول دو مصراعی است بامستزاد ، و بند دوم سه مصرعی ، و سه بند دیگر آن چهار مصراعی است . اینک‌بند سوم‌آن نقل می‌شود،(جوهری ۲۵۱)

چون اشک جگر سوختگان ، گشت‌روانه آن شاه یگانه

چون‌آه‌دل پردگیان، گشت‌نمایان در جبههٔ‌میدان

بر روی مخالف، چوگل‌موعظه ، بشکفت سودی نپذیرفت

شد موج زن، از خوف‌عدو، دشت وبیابان زان لجهٔ ایمان

ظلمت شده مقهور خفاش‌وشان کور

مهر آمده محشور از شعشهٔ نور

نمونهٔ آشفتهٔ دیگر : (جوهری : ۲۴۹ - ۲۴۸)

مایهٔ آرام من زادهٔ ناکام من شادی ایام من زهر شده کام‌من

حیف ازاین قامت‌رعنـــای تو حیف ازاین چهرهٔ گلنار[؟] تو

حیف ازایـــن‌طلعت زیبای تو

دیدن تو جسم مرا قـــوت بود | چهرهٔ زردم ز تو یاقوت بود
نور دو چشمم زدو ابروت بود | دست تو شد چون خضاب
زان دل مـــــن شد کباب | خـــوب شدی کامیـــاب
نور جبین تـــو شد آئینه‌ام | منزل و مـــأوای تو درسینه‌ام

همدم من درشب دوشینه‌ام

شغل من آه و فغان | سیر شدم من زجان
حال به من کن بیان | جسم و دلم الامان

تحول و تنوع در مسمط و ترجیع‌بند وترکیب بند

مسمط وترجیع‌بند وترکیب‌بند که از قالبهای دیرین شعر فارسی است ،به‌خاطر تنوع پذیری ، در دورهٔ معاصر بیشتر به‌کار رفته است . این قالبها نه تنها ازنظر تعداد مصراعها وچگونگی رعایت قافیه ، شکلهای گوناگون به خود گرفته‌اند،بلکه از نظر کوتاه‌وبلندی مصراعها در مسمطهای مستزادگونه ، نیز دچار تحولی‌شگفت انگیز گردیده‌اند .

گرچه نمونه‌هایی شبیه این‌ترکیب وترجیع‌های مستزادگونه از یکی دو قرن پیش در شعرهای مرثیه ، خاصه در نوحه‌های سینه‌زنی وجود داشت ، ولی‌تنها ازاین دوره برای بیان موضوعات دیگر از قبیل مسایل فکاهی،وطنی ، اجتماعی ، سیاسی وسایر زمینه‌های شعری ونیز داستانهای کوتاه وبلند در شعر رسمی فارسی‌به کار رفت. این مرحله را در حقیقت باید حدفاصل ودورهٔ میانهٔ تحول شعر عروضی ، ازمرحلهٔ قالبهای رسمی وکلاسیک که‌براساس تساوی مصراعهاوقرینه‌سازی،ورعایت قافیه استوار است ؛ به مرحلهٔ شعر آزاد عروضی ،که درآن ، رعایت تساوی‌مصراعها وقرینه‌سازی وقافیه ازاعتبار افتاده، دانست، این‌تحول به دستیاری چند تن ازشاعران توانا چون‌ملک‌الشعرای بهار وسیداشرف‌الدین‌حسینی (نسیم‌شمال) و ادیب‌الممالک

که از ذوق‌مردم وانس ایشان باقالبهای نوحه‌های سینه‌زنی آگاهی داشتند شروع شد وبه تدریج به‌وسیلهٔ گویندگان دیگر تنوع وتکامل یافت .

تنوع در مسمط : چنانکه می‌دانیم در مسمط‌هربند در چند مصراع بریک وزن ویک قافیه گفته‌می‌شود ومصراع آخر برقافیه‌ای‌جداگانه، وباز بند دیگر باهمان وزن ولی مصراعها باقافیه‌ای تازه .

عشقی در مسمط نوروزنامه معمولا هر پنج مصراع را بریک قافیه ومصراعهای ششمی را باقافیه‌ای جداگانه ویکسان می‌آورد . ولی ناگهان ، در تعریف منظره سحرگاهی «مدا» ، بندی شامل بیست مصراع وبندی دیگر در شش مصرع وبندی هم در چهار مصرع می‌سازد .

درآثار بهار مسمطی مستزاد گونه که هر مصرع مستزادی‌دارد دیده‌می‌شود که مقارن مشروطیت وپس‌از انقلاب آزادیخواهانهٔ‌عثمانی سروده شده است. دراین مسمط مستزادگون تمام مصراعها ومستزادها بریک قافیه‌اند. جز مصراع آخر و مستزادآن در بندهای بعدی که با بند اول همقافیه است.

درکلیات عشقی دونمونه مسمط دیده می‌شود که در عین حال شباهت با ترجیع‌بنددارد ومصراعهای برگردان‌آن کوتاه ومستزادگونه‌است که بندی‌ازهریک نقل می‌شود:

از نکوهش روزگار
آسمانت فتنه بار است و زمینت فتنه‌زار
دست‌زرعت تخم‌غم‌پاش است‌وتخم‌دل‌فگار
ای عجب زین تخمکارو واسف‌زآن تخم‌زار
تخم در دل ریخته، از دیده روید زارزار
وه ز توای زارع آزرم کار
روزگار، ای روزگار

مصرعهای پنجم همه بروزن و قافیه « وه ز توای زارع آزرم کار» آمده و بعد از

آن« روزگار ای روزگار » عیناً تکرار شده است .

نمونهٔ زیر نیز شبیه همان نمونه است جزاینکه تعداد مصراعهای هربندبیشتر است وقافیهٔ سربند وبرگردان ترجیع باقافیهٔ مصراعهای بند اول متفاوت‌است:

احتیاج

هر گناهی کادمی عمداً به عالم می کند
احتیاج است آن که اسبابش فراهم می کند
ورنه ، کی عمداً ، گناه ،اولادآدم می کند؟
یا که از بهر خطا خودرا مصمم می کند؟
احتیاج است آن که زو طبع بشر رم می کند
شادی یکساله را یک روزه ماتم می کند
احتیاج است آن که قدر آدمی کم می کند
در بر نامرد ، پشت مرد را خم می کند
ای که‌شیران‌را کنی‌روبه‌مزاج
احتیاج ای احتیاج !....

و در پایان بند دیگری چنین آورد :

از توشداین‌نامناسب ازدواج
احتیاج ای احتیاج .....!

(کلیات مصور عشقی : ۳۰۲ - ۳۰۱)

تنوع در ترجیع‌بند : « ترجیع‌بند عبارت از اشعاری است که در بخشهای [متساوی] هم وزن ، بااختلاف قوافی گفته باشندو در فواصل بخشها یک بیت[یا یک مصرع] را عیناً تکرار کنند وباید آخر هر بخش برای بیت ترجیع[یا مصرع ترجیع] مستعد باشد مانند ترجیع‌بند سعدی وهاتف اصفهانی....»

نقل از : (بدیع وقافیه‌وعروض دبیرستانی دکترشفق‌ودیگران . ۲-۱۹) .

ترجیع بند در دورهٔ معاصر دچار چهار تحول مهم شده است : یکی آنکه ابیات هر بخش یا بند که معمولا در حدود ابیات غزل بوده کمتر شده است ؛ دیگر آنکه بجای یک بیت ، گاهی یک مصراع بعنوان برگردان ترجیع بندبه کار رفته است ، سوم آنکه‌ترجیع‌بندهایی مستزاد گونه سروده شده است ، چهارم آنکه بعضی از شاعران ترجیع‌بندهایی بامصراعهای کوتاه ساخته‌اند که پیش ازاین‌معمول‌نبوده است .

اینک نمونه‌هایی از هر نوع نقل می‌شود:

ای کـــلا نمدیها !

شهرفرنگ است ای کـلانمدیهـا ! موقع جنگ است ای کلانمدیها !
خصم کی ازرو رود، هماره که‌رویش آهن وسنگ‌است‌ای کلانمایهـا !
بنده قلم دستم‌است و دست شماها بیل و کلنگ است ای کلانمدیها !

زور بیارید ای کلانمدیها !
دست درآرید ای کلانمدیها !

رو بگـو این نکتـه بـر عوام نماها کله تراشیده‌ها ، سه‌چـاك قباها
حـق شما را کنند ضایع و پامـال گر که نباشد قیام و کوشش مـاها
کوشش ماها ، پی حقوق شماهاست به که‌به‌ماها ، کمک کنید شماها

از چه کنارید ای کلا نمدیها !
دست درآرید ای کلا نمدیها !

(کلیات مصور عشقی : ۳۱۵)

همچنین ترجیع‌بند معروف‌جمهوری‌نامه که‌دردیوان عشقی‌آمده است که دارای شیوهٔ خاصی از نظر ترجیع است‌زیرادو مصراع آخر هر

هر بند هم‌قافیه با مصرع ترجیع می‌باشند . (کلیات مصور عشقی : ٢٨٤).

ترجیع‌بند بامصراعهای کوتاه : تا آنجا که دیده شد مصراعهای کوتاه،اول‌بار در شعر سیداشرف‌الدین (نسیم‌شمال) برای بیان موضوعات جدی وسیاسی‌ووطنی‌به به‌کار رفته است که دوبند از یک نمونهٔ‌آن نقل می‌شود :

ای جوانان‌وطن نونهالان وطن می‌رودجان وطن

موقع دادرسی است

روزفریاد رسی است

دشمن‌ازچهار[چار]طرف گرد ایران زده صف ای پسرهای خلف

موقع دادرسی است

روزفریاد رسی است

(نسیم‌شمال : ٩٢)

مسمط ترجیع : در مسمط ترجیعی زیر ، هر مصرع به دو بخش‌برابر ومستقل تقسیم شده به طوری که‌می‌توان‌هر بندرا مرکب‌از هشت‌مصراع کوتاه که‌درآن فقط مصراعهای دوم قافیه‌گرفته‌اند دانست،با یک‌بیت برگردان ترجیع :

از گرمی تابستان بعضی به‌سفر رفتند

در شهر رفیقان را نا کرده خبر رفتند

دامادوعروس‌ازترس هنگام سحر رفتند

این مردم بیچاره از دست بدر رفتند

مشروطه واستبداد هر دو به (ددر) رفتند

امروز نه‌مشروطه‌است نه دورهٔ استبداد

نه جلوهٔ شیرین است نه کشمکش‌فرهاد

این کوسه‌وریش‌پهن هرگز نرود از یاد

هرچند که از خاطر ارباب هنر رفتند

مشروطه و استبداد هردو به (ددر) رفتند

(نسیم‌شمال : ٢٢٦)

تنوع در ترکیب بند :

میدانیم که درترکیب‌بند برخلاف ترجیع‌بند، بیت‌برگردان‌آن که حدفاصل بندهااست هم از نظر مطلب وهم از نظر قافیه متغیر است .

ترکیب‌بندهای قدیم از چند غزل مرکب می‌شدند ، درحالیکه‌در شعرمعاصر ترکیب‌بندهای دو و سه مصراعی تا نه وده مصراعی مشاهده شد . در بندهای‌دوو سه وچهار وگاهی پنج مصراعی، درپاره‌ای موارد قافیه تمام مصرعهای‌هر بندیکسان آمده . گاهی هم در بندهای چهار مصراعی قافیه تنها در مصراعهای اول ودوم‌و چهارم رعایت شده است .

گاهی نیز قافیه تنها در مصرعهای دوم ابیات رعایت شده چنانکه درقطعه‌ها مشاهده می‌شود . گاهی هم همهٔ مصرعهای اول برقافیه‌ای هستندومصرعهای دوم برقافیه‌ای دیگر.

در گذشته اغلب حدفاصل بندها یک بیت مرکب از دو مصراع هم‌قافیه بود ولی امروزه‌گاهی دو مصراع بیت سربندهم قافیه نیست وگاهی سربندی‌وجود ندارد گاهی‌هم سربند ترکیب یک مصرع است که ممکن است با دیگر مصرعهای سربند هم قافیه باشدویانباشد. اینها همه کوششی‌است‌درراه تنوع وتازگی بخشیدن به قالبها.

اینک انواع ترکیب‌بندها با آوردن نمونه‌ای از هر نوع .

* ترکیب بند بدون سربند : عشقی شعر « مرگ‌دختر ناکام » را در سه قطعه‌چهار بیتی بدون سربند ساخته است (کلیات: ٣١٨) همچنین‌جلی«سرباز صلح» راکه ترکیب‌بندی طولانی است در قطعه‌های چهاربیتی ساخته(سخنوران‌نای‌معاصر ج ٢ : ٣٤).شعر «طلسم» اثر علی اصغرحکمت ترجمه ازآثار پوشکین نیز از چهار

قطعهٔ هفت بیتی بی‌سربند ترکیب یافته است(سخنوران نامی ج ۲ : ۹۷). درشعر (ایران من)از لاهوتی ، هربند شامل پنج‌مصرع هم قافیه است ، بدون سربند.

* ترکیب‌بندهای نو

مجدالدین‌میرفخرائی (گلچین گیلانی) (در سخنوران نامی معاصر ج ۲ : ۲۲۵) ترکیب بند بدیعی دارد که هر بند آن دارای شش مصرع است.

مصرع اول‌ودوم چون بیتی هم‌قافیه است ، و مصرع چهارم و پنجم نیز وآنگاه مصرع سوم وششم هم باهم‌قافیه‌ای مشترك گرفته‌اند:

ای‌جنگل

ای‌جنگل بزرگ‌من ،این برگهای‌زرد
بازیچه‌های بال و پربادهای سرد
فردا شوند یکسره در برف ناپدید

زیبایی گشاده رخ رازهای تو
خوشرنگی نهفتهٔ آوازهای تو
خسبند زیر چادر یخ بستهٔ سپید

*

درشاخه‌های‌لخت‌توزنگوله‌های‌تیز
گردند بر سرکفن برف اشك ریز
افتند گاه‌گاه چوتیر ازکمان‌مرگ

آهو ، بسان‌کودك بی‌مادر وپدر
تنها ،گرسنه ،کمرو، گمراه‌دربدر
در برف سم وپوزه‌گذاردبرای‌برگ

دکتر مجدالدین میرفخرایی در ترکیب بند شش مصرعی دیگر مصراعهای اول و دوم وسوم وششم را هم‌قافیه آورده و درمیان آنها مصرعهای چهارم وپنجم را چون بیتی مستقل بر یك قافیهٔ‌دیگر.

پرتو نیز ترکیب‌بندی بنام (نصیب) سروده که درآن هربند، قطعه‌ای است سه بیتی وبنابراین تنها مصراعهای دوم ابیات هم‌قافیه‌اند و مصراعهای بیت‌سربندهم ، قافیهٔ مشترك‌ندارند.

ترکیب‌بند مستزاد : نمونه‌هایی فراوان از ترکیب‌بندهای مستزاددر دست است. اهمیت این ترکیب‌بندی‌ها درآن است که به تدریج اساس‌رعایت تساوی مصراعها را متزلزل می‌سازد.

اینک تنها نمونه‌ای از آثار بهار نقل می‌شود (دیوان اشعار بهار : ۲۸۵).

ای مردم ایران همگی تند زبانید — خوش‌نطق وبیانید
هنگام سخن گفتن ، برنده سنانید — بگسسته عنانید ،
دروقت‌عمل، کندو، دگرهیچ ندانید — ازبسکه جفنگید ازبسکه‌جبانید
گفتن بلدیداما کردن نتوانید...

گرروی زمین را همگی‌آب بگیرد — ای‌ملت هشیار
دانم که‌شمارا همگی خواب‌بگیرد — ای مردم بیکار
وراین کره رادانش‌وآداب بگیرد — براین‌تن بیعار، هرگزنکند کار
کی‌راست شود چوب‌اگر تاب‌بگیرد

واین‌هم دو بند از یک ترکیب‌بند مستزاد از حسین‌حسینی‌قمی :

چشم ابربهار گریان بود — در چمن
بلبل‌ازعشق گل‌پریشان‌بود — همچومن
من واو هر دو ناله‌ها کردیم
شکوه از یار بی‌وفا کردیم..

یادآن‌شب که چشم‌مخمورش — سوی من
بود و روشن ز روی پرنورش — کوی من
از چه امروز بی‌خبرزمن‌است
همچو ایام درگذر زمن است

ترکیب بند شکسته : در نمایشنامه « کفن سیاه » عشقی هر مصراع بیت سربند ، یک پایه عروضی کم‌دارد :

در تکاپوی غروب است، ز گردون خورشید
دهر مبهوت شد و رنگ رخ دشت پرید
دل خونین سپهر از افق غرب دمید
چرخ از رحلت خورشید سیه می‌پوشید
که سرقافله با زمزمهٔ رنگ رسید

درحوالی مداین به دهی
ده تاریخی افسانه گهی

در یکی از بندهای این نمایشنامه تعداد مصراعها ناگهان به هفده می‌رسد .

همچنین بجای یک بند آن مسمطی کوتاه دو مصراعی آمده است:

من به ویرانه ز ویران شدن ایرانم !
من ملک زادهٔ این مملکت ویرانم !

آوخ از بخت‌من غمزده‌آوخ آوخ . .

دخت شاهی که زبم‌مملکتش تاقاف است
شده ویرانه نشین ای‌فلک‌این انصاف‌است؟

سرد شدآتش آتشکده آوخ آوخ
سپس او خیره بماند ومن نیز
خیره زین قصهٔ اسرار آمیز

ترکیب‌بند مستزاد شکسته ـ در دیوان عشقی نوعی‌ترکیب بند مستزاد باوزن شکسته آمده تمام بندهای آن قرینهٔ همدیگراست:

به گردش درکنار بوسفوراندرمرغزاری نگاهش دیده افروز
چه نیکومرغزاری؛ طرف‌دریا درکناری رهم افتاد دیروز

درختان را حریر سبز دربر
زمین را از زمرد جامه دربر
بهر سو با گلی ، راز
نموده مرغی آغاز...

مرا از دیدن آن حال یادآید زمانی
که زیبا ماهدختی
برانگیزانددرمن،عادت عشق‌وجوانی
بدین گونه به سختی
که‌میگفتم زهر چیزجهانی
برای خاطر او ، زندگانی ،
زیز دان خواستارم
چنینش دوست دارم

شعر نو زیر اثر (م.ك) راکه از دورهٔ چهاردهم سخن نقل‌می‌کنیم، می‌توان نوعی مستزاد دانست که باهر مصرع دو مستزاد همراه است ، می‌توان‌آن دوپاره مستزاد را معادل یک مصرع دانست . دراین صورت هربند این شعر قطعه‌ای‌سه بیتی به شمار خواهد آمد ومجموع این شعر در حقیقت ترکیب‌بندی‌مستزاد است که اصول قافیه وقرینه‌سازی‌در آن رعایت شده.

مرثیه

ای باغ ، مشو تازه نفس از نفس روز،
آغوش هوارا
باعطر میامیز
ای‌چشمه ، مکن زمزمهٔ مهرگیاهان،
برسحر تلالؤ
لبخندمیاویز !
ای رود، خرامان مگذر از دل جنگل
باولولهٔ سبز
پندار مینگیز !

*

آشفت همه خاطر این درهٔ آرام؛
از تندر باروت ،
باهول درآمیخت !
آن مرغ که مداح هوسهای شما بود،
آغشته به‌خون گشت،
وزشاخ بیاویخت !
ای‌وای که خاموشی آن عاشق جانباز
از سینهٔ معشوق
یک آه نینگیخت !

م . ك ٤٣/٥/٢٩

در شعر بت‌پرست دکتر ناتل خانلری تمام ابیات از یک‌بحر است . هر بند یک مثنوی سه بیتی است با بیتهای شش‌پایه‌ای. ولی بیت سربند هشت پایه‌ای‌است . تنها بند آخر آن قطعه‌ای چهار بیتی است بامصرعهای کوتاه‌دوپایه‌ای.

* ترکیب بند آشفته : در ترکیب بند زیر از جمال‌شهران، هربندشامل‌سه بیت‌است وسربند آن یک مصراع که با سربندهای دیگر هم قافیه نیست . بندها گاهی چون مثنوی و گاهی چون قطعه قافیه گرفته‌اند . برخی بندها دوبیتی است وگاهی ، بندها بدون سربند ترکیب شده :

رقص ساحل . . .

ماه آرام و دریاچه مدهوش — کوه چون معبدی سردوخاموش
معبد کهنه‌ای ، بی‌صدایی ، — جای تابوت غمها فضایی
از نیاز شبانگاه خسته ، — در پس چادر شب نشسته .

رازنا گفته بسیار دارد ! . . .

دشت چون مخمل تیره رنگی — موج دریای آرام دارد

خواب ، در دیدهٔ خستهٔ شب، مستی شاخه‌ها کی گذارد؟!
شب،درآن گوشه،بیداروخواب‌است سایه‌ها ، روی دریاچهٔ خواب
رقص ارواح نالان نمایند !....
من به یاد خوش زندگانی، خنده‌ها می‌کنم مست وسرشار!
زین صدا سایه‌ها می‌گریزند، همچو دیوانگان از پرستار !
در نشاطی خوش و جاودانی من به جا مانم و زندگانی
زندگی ، وه چه‌شیرین و زیباست !
رقص‌من، رقص‌عشق وجوانی‌است، رقص آنها که دلشاد و مستند
وز غم و حسرت زندگانی ؛ رقص کردند وجانانه رستند!
مست ماندند و مستانه رفتند !...

در شعر«گل‌مهربان» اثر «مژده» نیز بندها گاهی سه وگاهی چهار وگاهی پنج بیت است که ابیات در مصرعهای دوم به‌سان قطعه قافیه گرفته‌اند. (سخنوران ج ۲ : ۲۳۵).

ترکیب بند آشفتهٔشکسته : در نمونهٔ زیرکه از هاله نقل می‌شود ، بندها از مصرعهای همقافیه ترکیب یافته ولی تعداد مصراعهادر بندها نامساوی است ونیز در اندازه وقافیهٔ اجزاء بندها قرینه‌سازی رعایت نشده .

هرچند این قالب را نمی‌توان آزاد دانست زیرا ابیات‌آن براساس تساوی مصراعها وتساوی مستزادهای‌آن مصرع نهاده شده، ولی از دیگر قالبهای کلاسیک به شعر آزاد نزدیکتر است .

ساعت پنج

یک ساعت انتظار !
یک‌ساعت‌انتظار چویک‌سال‌دردورنج سنگین ودردبار!
قلبی طپد به سینه‌هراسان وناامید اشکی‌رود زدیده‌شتابان وبی‌قرار
تادرکدام ثانیه در پرتونگاه ،

بالطف ودلبری یکباره چون‌پری او گردد آشکار

بیهوده می‌دود نگه‌بی‌قرارمن

آنجا ... که بوسه‌ها زده برروی یارمن

بی‌صبر و اختیار

آنجا که اوهمیشه سرلحظه‌های «پنج»

همچون امید گمشده آید به سوی من

خندد به روی من بازآورد به‌آمدنش دردلم‌قرار..

ترکیب‌بند کوتاه مصرع - این نوع قالب که در شعر فارسی‌سابقه نداشته، از مصرعهای کوتاه دوپایه‌ای ساخته شده است .

مصرعهای کوتاه ، مصرعهای مستزاد گونه‌ای هستند که‌درعین استقلال از نظر پایان بندی، بیش از دوپایه در ساختمان آنها به کار نرفته باشد.

فردای انقلاب

شیپور انقلاب پرجوش و پرخروش

از نقطه‌های دور می‌آیدم به گوش

می گیردم قرار می‌آردم به هوش

می‌بخشدم امید

**

در تیره جنگلی انبوه و دور دست

برطرف کوهسار درپای رودمست

ناچیز کلبه‌ای ست بر پا ، ز دیر باز

دیواره پر شکست ...

(فریدون توللی)

شعر «مرگ‌بی‌نوا» اثر جعفر نوا نیز برهمین قالب وشکل‌سروده شده است .

ترکیب کوتاه مصرع زیر ، اثر مشفق کاشانی از چهاربند تشکیل شده است که هر بند شامل قطعه‌ای سه‌بیتی است و در آن‌سربند اول ودوم هم‌قافیه‌اند وسربند سوم وچهارم نیز برقافیه‌ای دیگرهمقافیه .

نقاش چیره‌دست

در یک غروب گنگ
نقاش چیره دست
در کارگاه خویش
بی‌خویشتن نشست
افسرده از فریب
دلخسته از شکست

درجام جان زدرد
سرب‌مذاب‌ریخت

*

بس رنجها کشید
در سالهای سال
بس نقش آفرید
در پردهٔ خیال
سرشار از امید
سرمست شور وحال

دراین کویر درد،
نقش سراب ریخت...

دوبیتی

قالب دوبیتی که هر بند آن ، صرفنظر از وضع قافیه ، بی شباهت به رباعی نیست ، زودتر از دیگر قالبهای نو (شعرآزاد) ، در حدود ۱۳۰۰ شمسی در شعر پارسی رواج یافت وهنوز بازار آن در میان کهنه گرایان و نوپردازان گرم است. این قالب را می‌توان ترکیب‌بندی مرکب از قطعه بندهای‌دوبیتی دانست که بی‌واسطهٔ سربند ترکیب یافته . آشنایی گویندگان ایرانی‌با دوبیتی‌های فرانسه در رواج آن بی‌اثر نبوده است.

دوبیتی زمینه‌ای پهناور و پوششی مناسب برای اشعار غنایی، توصیفی ، حماسی ، بخصوص داستانهای کوتاه وبلند به شمار می‌رود. ازاین‌رو جانشین خوبی است. برای غزل ، قصیده ، قطعه ، مثنوی ،و وانواع مسمطات وترکیبات وترجیعات در قالب‌دوبیتی ، که آن راچهار پاره‌نیزنامیده‌اند. ازنظرپیوستگی‌ووحدت‌مفهوم، هردوبیتی‌واحدی‌جداگانه به شمار می‌رود چنانکه در غزل هر بیتی باید چنین باشد .

تنوع در دوبیتی :

تنوع در دوبیتی به دوگونه صورت گرفته: یکی‌با دگرگونی‌محل‌قافیه هاودیگر ازراه کوتاه کردن مصرعها و شکستن آن.

* در تغیر محل قافیه ، برای دوبیتی شش امکان به وجود آمده است :

۱ ـ مصرعهای اول‌وسوم برقافیه‌ای ومصرعهای دوم‌وچهارم‌برقافیه دیگر .

نوگرایان‌محافظه کاربیشتردوبیتی‌های خود راچنین سروده‌اند.

بهار جز در یک مورد در تمام دو بیتی‌های خود همین شیوه را بکار برده . اینک نمونه‌ای از بهار :

شده‌ام در همه اشیا باریک — رفته تا سرحد اسرار وجود
چیست هستی؟ افقی بس تاریک — وندرآن، نقطهٔ شکی مشهود

*

نیست در این افق تیره‌فروغ　　بجز آن نقطهٔ نورانی شک
عشق بستم به حقایق تک‌تک　　راست گویم همه‌وهم‌است‌ودروغ

۲ - پاره‌ای از دوبیتی‌های لاهوتی هرچند از نظر مفهوم به‌بهم پیوسته‌است ولی هربندآن از نظر قافیه مانندیک رباعی‌است یعنی‌مصرع اول‌ودوم‌و چهارم همقافیه‌اند:

آه ازآن چشم مست پرفن تو　　و آن نهفته نگاه کردن تو
دست من گر به دامنت نرسد　　ای صنم خون من به گردن‌تو

۳ - گاهی در دوبیتی، قافیه در هر چهار مصراع رعایت می‌شود . اینک نمونه‌ای از لاهوتی :

... من عهد تورا کجا شکستم،　　با که بجز از تو عهد بستم
کی رشتهٔ مهر تو گسستم ،　　بی یادتو کی دمی نشستم ؟..

۴ - گاه مصراعهای اول‌و چهارم برقافیه‌ای‌ومصراعهای دوم وسوم‌برقافیه‌ای دیگر است. نمونه‌ای از لاهوتی :

از روی ستم‌خسته‌وعاجز شد و برگشت
برگشت، نه بامیل خود،از حملهٔ‌احرار
ره باز شد و گندم و آذوقه به خروار
هی وارد تبریزشد از هر در و هردشت

۵ - در میان اشعار معاصران دوبیتی‌هایی نیز توان یافت که در آن تنها مصراعهای اول وچهارم قافیه گرفته‌اند.

۶ - در رایج‌ترین نوع دوبیتی ، تنها مصراعهای دوم وچهارم هم‌قافیه‌است. نمونه از فریدون توللی :

کارون

بلم ، آرام چون قوی سبکبار　　بنرمی بر سر کارون همی‌رفت
به نخلستان ساحل قرص خورشید　　زدامان افق بیرون همی رفت

*

شفق‌بازی کنان‌درجنبش آب　　شکوه دیگر و راز دگر داشت
به‌دشتی‌پرشقایق، بادسرمست　　توپنداری که‌پاورچین گذرداشت ...

* دوبیتی از نظر وزن دو نوع شکل تازه‌یافته: دوبیتی مستزاد گونه‌ودوبیتی شکسته یا آشفته.

۱ - در دوبیتی مستزاد گونه ، مصراع چهارم کوتاهتر از معمول است ودر حقیقت ، مستزادی بیش نیست . نمونه از فریدون توللی:

مریم

در نیمه‌های‌شامگهان، آن‌زمان که‌ماه　　زردوشکسته می‌دمدازطرف‌خاوران
استاده در سیاهی شب ، مریم سپید　　آرام و سرگران
او مانده‌تا که‌ازپس‌دندانه‌های کوتاه　　مهتاب سرزند کشدازچهرشب نقاب
بارد براو فروغ و بشوید تن لطیف　　در نور ماهتاب ....

۲ - دوبیتی شکسته یا آشفته که درآن اندازهٔ مصراعها ثابت نیست وگاه قافیه‌هم رعایت نمی‌شود. نمونه‌از فروغ فرخزاد :

سرود زیبایی

شانه‌های تو ،
همچو صخره‌های سخت وپرغرور.
موج گیسوان من در این نشیب
سینه می‌کشد چو آبشار...
شانه‌های تو ،
در خروش آفتاب‌داغ پرشکوه ،
زیر دانه‌های گرم وروشن عرق ،
برق می‌زند چو قله‌های کوه.
شانه‌های تو
قبله‌گاه دیدگان پرنیاز من

شانه‌های تو

مهر سنگی نماز من

(برگزیدهٔ اشعار فروغ فرخزاد: ۱۱۲-۱۱۱)

دوبیتی کوتاه مصرع - مصرعهای این نوع دوبیتی کوتاهتر ازمصرعهای معمول شعر کلاسیک فارسی است. نمونه از رضا ثابتی :

سرنوشت

گرچه آن پری آخر — رفت از کنار من

یاداو به تنهایی — هست غمگسار من

*

گرچه در ره بیداد — از درونش آگاهم

غیر او نمی‌جویم — غیر او نمی‌خواهم

بحرطویل پارسی

بحرطویل پارسی را با«بحرطویل» که از بحور خاص عرب است وبردو پایهٔ عروضی مختلف‌دوبار «فعولن مفاعیلن» تقطیع می‌شود نباید اشتباه کرد.

بحرطویل پارسی از «تکرار وتوالی اختیاری ودلخواه یک رکن یا دو رکن از ارکان وافاعیل عروضی بناشده » جز از بحور مختلف‌الارکان که به خاطربریدگی باخصلت خاص این نوع شعر که پیوستگی زنجیری ارکان را اقتضا می‌کند مغایر است .

اخوان ثالث میگوید : « رکن آخر هر بند ، یاعلت وزحافی ازکاهش و افزایش می‌یابد ، که زنجیرهٔ روان بگسلد ، یادر یکی دوسه کلمه‌ای که مظروف رکن یا ارکان اخیر است قافیه خواهد آمد ، با نظیر وقرینه‌اش در بند دیگر».

هر چند درآخر بندهای بحرطویل قافیه‌ای می‌آید ولی این امر لزوم قطعی ندارد وگاه یک بحر طویل از یک بند تجاوز نمی‌کند.

بحر طویل را غالباً در بحرهای رمل وهزج ساخته‌اند . این قالب درخور مطالبی است نقلی و داستانی که نتوان در مصرعهای محدود به اندازهٔ محدود گفت.

درکتب معتبر عروضی از این بحر یاد شده وگویا عوام آن را برای تشبیه خوانی ومرثیه وهزل و هجا ، ویا نقالی ابداع کرده باشند که بعد ها وارد ادبیات شده وبرای مطالب جدی وهزلی اعم از سیاسی واجتماعی به کار رفته است.

دکتر ناتل‌خانلری در دورهٔ سیزدهم سخن تحت عنوان « پست وبلندشعرنو» گوید :

« بحرطویل های نخستین مرتب بود و در مصراعهای‌آن شرط تساوی که از قیود اصلی شعر فارسی قدیم است مراعات می‌شد . اما بتدریج ... تساوی‌مصراعها تقریبی شد وگاهی .... مصراعی نسبت به مصراع های دیگر یکی دو جزء کمتر یابیشتر داشت . این اختلاف به مسامحهٔ گوینده حمل می‌شد وشاید راستی چنین بود» .

« ذبیح بهروز .... نمایشنامه‌ای ساخت که گفت وشنودهای آن موزون بود . منتخبی از این نمایشنامه باعنوان « شاه ایران‌وبانوی ارمن » در حدود ۱۳۱۰ انتشار یافت . ..... قالب این نمایشنامهٔ منظوم به «بحرطویل» نا متساوی شباهت دارد . میتوان گفت که‌ذبیح بهروز نخستین بار قالب بحرطویل آزاد را برای معانی جدی ادبی به کار برده است ... »

نمایشنامهٔ «تراژدی کبوجیه » از ارسلان پوریا ، تألیفی‌است از نثر و مثنوی وقطعه وغزل ووزن شکسته وبحرطویل . سناریوی فیلم‌حسن کچل نیز چنین وضعی داشت .

در بحرطویلهای ابوالقاسم حالت ودیگران در توفیق بیشتر مطالب فکاهی انتقادی بیان شده است.

شعر آزاد

(وزنهای شکسته)

قالبهای شکسته ، آخرین مرحلهٔ تحول قالبهای فارسی را با حفظ اصول پایه‌های عروضی نشان میدهند.

نیمایوشیج بنیانگذار شعر آزاد دراین باره گوید :

« .... آشنائی من با زبان خارجی ، راه تازه‌ای را در پیش پای من گذاشت»

حقیقت این است که سیر تحول قالبها که زادهٔ نیاز زمان بود ، نمی‌توانست ناگهان متوقف بماند ، واین ، دنبالهٔ سیر تحول طبیعی قالبهای عروضی بود که به پیدایش قالبهای شکسته انجامید. منتهی آشنایی به شعر فرانسه و تحولات آن ، تمایل به شکستن سنتهای کهن که پروبال گوینده را به بند می کشد ، بیشتر کرد وجرأت این سنت شکنی را به شاعر بخشید.

در مقدمهٔ (نمونه‌های‌شعر آزاد) بنیانگذار آن نیما وتاریخ پیدایش‌آن نخستین دههٔ قرن چهاردهم هجری شمسی دانسته شد.

دکتر خانلری در مقالهٔ (پست وبلند شعر نو) در دورهٔسیزدهم سخن دراین باره گوید :

«نیمایوشیج که سالهاسروده‌های‌شعرخودرابر روی‌هم‌می‌انباشت وتنها و منزوی راه‌های تازه‌ای برای شعر فارسی جستجوی کرددر سالهای ۱۳۱۸ برای انتشار بعضی از آثار خود مجالی‌یافت.

این امکان را مجلهٔ موسیقی برای او فراهم کرد... اشعاری که ازنیما دراین مجله انتشار یافت بعضی کار سالهای پیشین او و بعضی‌دیگر از آثار تازه‌اش بوده ....»

در قالب شعر آزاد تاکنون موضوعات حماسی ، تغزلی ، تمثیلی ، وصفی ، غنایی ، روایی وجزآن سروده شده وبخصوص نیما آن را مانندمثنوی از ساختن

داستانهای طولانی ، مانند داستان «مانلی » و «ناقوس » به کار بـرده است . در نمایشنامهٔ «تراژدی کبوجیه» که ازآن یاد شد نیز از این قالب استفاده شده و اخیراً گوینده‌ای بنام در غزل چون عماد خراسانی دراین قالب داستانهایی برای کودکان سروده که ازآن جمله «مرغ سرخ کوچولو» را می‌توان نام برد (البته این آثاربه‌نام مستعار عمو عماد منتشر شده) .

این قالب بخصوص برای نمایشنامه‌ها و داستانهای طولانی که در هربخش از آن ، تغییر حال وموضوع ، اقتضای شکل ووزن تازه می کند ، بسیار مناسب است . چون در شعر آزاد، هر مصرع و در نتیجه بندهای یک شعر به‌مقتضای مفهوم وجمله وواژه‌های خود ، وزن وشکل می گیرد ، و هیچگونه قرینه سازی درکار نیست ، ازاین رو تنوع پذیری آن نامحدود است وحتی به تصادف نمی‌توان دوشکل کاملا مشابه در شعرهای آزاد یافت .

شعر آزاد عروضی ، از تکرار یک یا دوپایه از بحور عروضی ، یعنی از تکرار مجموعه‌ای از چند هجای کوتاه و بلند حاصل می‌شود . منتهی تعداد پایه‌های عروضی در مصرعها برابر نیست بلکه در هر مصرع ، جمله، به اقتضای کوتاه وبلند بودن خود ، وزن وشکل می گیرد .

در شعر آزاد هر مصرع مفهوم جمله‌ای را در برمی گیرد وچون جملات‌طبیعی زبان از نظر کمیت هجاها برابر نیستند مصرعها هم به تبع آن نابرابر خواهد آمد .

این عدم تساوی کمیت هجاها در جمله‌هـای مختلف، در پاره‌ای از اشعارکهن به اصطلاح نیما با پوشال گذاری، یعنی‌آوردن صفتها وقیدها وتشبیه‌های غیرلازم، از نظرها پوشانده می‌شدوهرگاه این کاربامهارت واستادی انجام نمی گرفت‌آن را«حشو» قبیح میخواندند

این است که در شعر آزاد ، شاعر خودرا پابند قرینه‌سازی ورعایت‌تساوی مصرعها نساخته و در انتخاب وزن تنها از مفهوم و الفاظجمله پیروی جسته‌است . انتخاب تعداد مصرعها در هربندنیز کاملا آزاد است وشاعر بنابرآهنگ‌ووزن

جمله وطول کلام هر چند مصرع که بخواهد به کار می‌برد . بین مصرعهای هربند با بندهای دیگر نیز از نظر کوتاهی و بلندی یا تعداد مصرعها ، ویا قافیه هیچگونه رعایت تناسب یا قرینه‌سازی در کار نیست .

شاعر نو به قافیه پای بندنیست ولی ازآن پرهیزی هم‌ندارد . گاهی به‌طورطبیعی قافیه‌ای در پایان پاره‌ای از مصراعهای می‌آید و گاهی، بخصوص در پایان بندها در رعایت قافیه کوششی مشاهده می‌شود .

نیما گوید :

« شعر آزاد به کار همپاشدن با آهنگهای موجود ما نمی‌خورد»

ودر جای دیگر گوید :

« هنر دراین است که چطور به هر قطعه‌وزنی مناسب بدهیم که با وجود بلنـد وکوتاه بودن مصرعها وقتی دکلامه می‌شود ، در گوش دلنشین واقع گردد .»

استقلال مصرعها : در شعر کهن ، هر رکن عروضی سالم یا مزاحف یعنی مجموعهٔ هجاهای کوتاه وبلند ، در هر مصرع حداقل سه‌بار و در شرایط معمول حداکثر چهاربار تکرار می‌شد . این محدودیـت انتخاب، به اضافهٔ اجبار در رعایت تساوی شمارهٔ ارکان مصرعها ، حدودمصرعهارا مشخص می‌نمود،وتکرار کلمهٔ «ردیف» یا آمدن کلمات قافیه درجای معین ، استقلال مصرعها را تضمین می‌کرد .

درانواع مستزادها نیز هر چند اصل تساوی مصرعها متزلزل شده بود، رعایت تناسب وقرینه در تمام بندها ، ونیز رعایت قافیه‌در محلهای معین، حدود مصرعها را مشخص می‌ساخت .

اما در شعر آزاد ، درانتخاب شماره پایه‌های هر مصرع ملاك مشخصی درکار نیست . دراندازهٔ مصرعهای هر بند با بند دیگرقرینه‌ای

رعایت نمی‌شود ، و قافیه در جای معینی نمی‌آید . ازین رو برای حفظ استقلال مصرعها رعایت نکته‌ای در وزن هرمصرع ضرورت‌پیدا می کند تابندهای شعر آزاد ، به صورت بحرطویل درنیاید.

حال گوییم : هرگاه آخرین پایهٔ هر مصراع دارای‌زحاف باشد ، یعنی‌ترتیب وتعداد هجاهای کوتاه وبلند در پایهٔ آخر مصراع دچار اختلال شود ، خود به‌خود زنجیرهٔ وزن در پایان مصرعها گسسته می‌شود وپایان هر مصراع مشخص می‌شود. ولی هرگاه پایه‌ها به‌طور سالم و تام تکرار شوند باید به نحوی ، هجای آخرمصراع سنگین‌تر شود به‌طوری که امتداد بیشتری را اقتضا کند تا بدین وسیله، رشتهٔ وزن گسسته گردد و پایان مصراع مشخص شود. وچنانکه می‌دانیم‌این کار را میتوان باافزودن ساکنی ، به آخرمصراعها انجام داد وعلمای عروض نیز این کار رامجاز شمرده‌اند و در پاره‌ای از شعرهای گویندگان کهن این نوع پایان‌به‌طور طبیعی وجود دارد . چنانکه دراین شعر حافظ مشاهده می‌شود ، «ت» آخرین صوت «خطا»ست، هجای آخر را سنگین کرده است :

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست.

مفاعلن فعلا تن مفاعلن فعلات.

نیما دربارهٔ نوپردازانی که متوجه پایان بندی‌مصراعها نیستند گوید : «اکثر اینها به اصطلاح عامیانه بحرطویل سازهستند».

مهدی‌اخوان‌ثالث ، در ماهنامهٔ فرهنگ اظهار عقیده‌می کند که‌اشارهٔ نیما به اشعاری مانند شعر «باران» از دکترمجدالدین‌میرفخرایی است که‌صرفنظر از شیوهٔ کتابت بنابه تعریفی که از بحرطویل شده ، می‌توان آن‌را نوعی بحرطویل دانست. اینک بندهایی ازآن:

باران

باز باران ،

باترانه ،

باگهرهای فراوان،
می‌خورد بر بام خانه ،
من به پشت شیشه تنها ،
ایستاده .
درگذرها ،
جویها راه اوفتاده.
شادوخرم ،
یک دوسه گنجشک‌پرگو ؛
باز هردم،
می‌پرند ، این سو وآن‌سو ...

اینک قطعهٔ مهتاب از نیما که تمام مصرعهای پایان بندها هم قافیه‌است.

مهتاب

می‌تراود مهتاب.
می‌درخشد شبتاب.
نیست یک دم ، شکند خواب به‌چشم کس ولیک،
غم این خفتهٔ چند ،
خواب در چشم‌ترم می‌شکند.

*

نگران بامن استاده سحر.
صبح ، می‌خواهد از من :
کز مبارك دم‌او ، آورم این قوم به‌جان باخته را بلکه‌خبر.
در جگر ، خاری لیکن
از ره این سفرم می‌شکند .

*

نازک‌آرای، تن ساق گلی
که به جانش کشتم،
وبه جان دادمش آب،
ای دریغا ! به برم می‌شکند.

*

دستها می‌سایم ،
تادری بگشایم
برعبث می‌پایم ،
که به در کس آید .
در و دیوار به هم ریخته‌شان
برسرم می‌شکند.

*

می‌تراود مهتاب؛
می‌درخشد شبتاب.
مانده پای آبله از راه دراز ؛
بردم دهکده مردی تنها ،
کولبارش بردوش ؛
دست او بر در ، می گوید باخود:
ـ « غم این خفتهٔ چند
خواب در چشم ترم می‌شکند.»

در نمونهٔ زیر از سیاوش کسرایی قافیه رعایت نشده ولی پایان‌بندی انجام گرفته است :

یک ، دو ، سه

یک قناری بردست
دو کبوتر بر بام
وسه گنجشک به شاخ شمشاد
هیچ پیوندیشان باهم نیست.
انفجار خطری
همه مرغانی هستند رهایی جوبربال هوا

*

انفجار چه خطرهاست ، جهان می‌لرزد
وتو تنها در خویش
وشما تنها تنها در خویش
وهمهٔ ما تنها

در نمونه‌های شعر آزاد ، گاهی به سکته‌هایی برمیخوریم که با کمک تکیه شکل می‌گیرد. گاهی هم شعر ترکیبی است از چند بحر و شاعر ازبحری به بحر دیگر پناه برده، گاهی هم پایان بندی مصرعها به نحوی انجام گرفته که بامصرع بعد جوش نمی‌خورد و میان دو مصرع احساس بریدگی و تنافر وزن مـی‌شود. گاهی نیز در بین کلمات یک مصرع کلمه‌ای ناموزون می‌آید که‌درآن نظم هجاها به‌هم خورده یا هجایی کم یا زیاد دارد . گاهی‌هم پاره‌ای‌نثر در میان مصرعهای شعر می‌آید وجای یک مصرع را می‌گیرد . این گونه‌نمونه‌ها در خور بحثی‌جداگانه است.

بنابرآنچه گذشت،ازمیان قالبهای‌نو ، دوبیتی،ترکیب بندی‌بیش‌نیست. وزن آزاد یا شکسته را هم می‌توان ترکیب‌بندمستزاد آشفته‌ای به‌شمار آورد که درآن تساوی مصرعها و قرینه‌سازی دراندازهٔ مصرعها، وقافیه، ریاعایت نشده است.ونیز

میتوان آن‌را بحرطویلی دانست که هربند آن به مصرعهای مستقل‌نابرابر تقسیم‌شده است .

بنابراین پیدایش قالبهای شکسته ، نه تنها نگرانی بخش نیست،بلکه‌قدم ثمربخشی است که در راه تنوع قالبهای عروضی برداشته شده تا برای‌بیان آسان‌تر نیازهای زمان در زمینه‌های گوناگون آماده‌تر شود .

مآخذ مهم

۱ - اخوان ثالث ، مهدی (م.امید) . « تحقیقی دربارهٔبحرطویل فارسی » ماهنامهٔ فرهنگ. تهران : وزارت فرهنگ ، شماره سوم .

۲ - برقعی ، سیدمحمدباقر ،. سخنوران نامی معاصر (در دو جلد) .

۳ - بهار ، محمدتقی (ملک‌الشعرا) . دیوان اشعار (در دوجلد) .

٤ - توللی ، فریدون ،. رها .

۵ - جنتی‌عطایی ، ابوالقاسم . نیما ، زندگی وآثار او .

٦ - جوهری (عباس‌الحسینی) . کلیات‌خزاین‌الاشعار .

۷ - داریوش ، پرویز . نمونه‌های شعر نو . تهران : مجلهٔ سخن ۱۳۲۵ .

۸ - سازمان کتابهای جیبی . نمونه‌های شعر آزاد .

۹ - عشقی ، سیدمحمدرضا (میرزاده) . کلیات مصور عشقی .

۱۰ - غلام ، دومقاله دربارهٔ شعر فارسی . تهران : ۱۳۳۵ .

۱۱ - فرخ‌زاد ، فروغ . برگزیدهٔ اشعار فروغ فرخ‌زاد. (جیبی).

۱۲ - لاهوتی ، ابوالقاسم . بهترین اشعار ابوالقاسم لاهوتی .

۱۳ - ناتل‌خانلری ، پرویز (دکتر) مقالات گوناگون در مجلهٔ‌سخن .

۱٤ - نادرپور ، نادر . شعر انگور .

۱۵ - نسیم‌شمال (حسینی ، اشرف‌الدین) .کتاب باغ بهشت .

۱٦ - نیمایوشیج ، اسفندیاری ، علی ، وشین‌پرتو . دونامه .

۱۷ - نیمایوشیج . مانلی.

دکتر ابوالفتح حکیمیان

ویژگیهای هنری درشعر امروز ایران

بررسی ویژگیهای هنری در شعر امروز ایران هنگامی ممکن ومیسورخواهد بود که نخست خصوصیات شعر دیرین را اجمالا مورد مطالعه ومداقه قرار دهیم آنگاه از طریق سنجش گونهٔ قدیم وپدیدهٔ نوزاده ، همچنین بررسی آراء وعقاید پیشوایان ومبتکران هر دوشیوه به نتایج مورد نظر برسیم .

خواجه نصیرالدین طوسی یکبار درکتاب « معیارالاشعار » گوید :

« شعر به نزدیک منطقیان ، کلام مخیل موزون باشد ودر عرف جمهور ، کلام موزون » آنگاه در مقالت نهم « اساس‌الاقتباس » گوید : « شعر کلامی‌است مخیل ، مؤلف از اقوالی موزون متساوی مقفی »

شمس‌الدین محمدبن قیس‌الرازی در « المعجم‌فی‌معاییراشعار العجم» گوید « شعر ... سخنی است اندیشیده مرتب معنوی موزون متکرر متساوی حرف‌آخرین آن به یکدیگر .... » واز متأخرین‌صاحب براهین‌العجم (تالیف ۱۲۶۸) نزدیک به تعبیر اخیرگوید : « شعر سخنی است متخیل ، موزون معنوی متکرر متساوی که حروف آخر آن متشابه بود » .

همانگونه که ملاحظه میشود در تعبیرات مزبور ، تخیل (تفعل) با تخییل (تفعیل) به یک معنی گرفته شده است وبه هرحال از تلفیق تعبیرات‌یاد شده نتایج زیر بدست میآید :

۱ ـ شعر ، کلامی است مخیل یا متخیل

۲ ـ شعر ، کلامی است موزون .

۳ ـ شعر ، کلامی است مقفی .

٤ ـ شعر کلامی است متساوی

« مخیل » بودن شعر ، برخلاف سه بخش دیگر ـ یعنی موزون بودن ، مقفی بودن و متساوی بودن ـ قانون و قاعده و تعبیر خاصی ندارد ، حالت معنوی اثیری غیر قابل تسخیری است که برای دریافت آن باید از علوم عقلی استمداد کرد . شاید هم بهمین سبب ، در برخی‌نسخ کتاب‌المعجم ، یا اساساً از آن یاد نشده یااگر هم یاد شده مورد تبیین قرار نگرفته است اما خواجهٔ طوسی‌در معیار‌ـ الاشعار ، قدرت تخیل ومقام آنرا در آفرینش شعر ، به درجه‌ای میرساند که‌میگوید « غرض از شعر تخیل است » نهایت در اساس الاقتباس ، ناگزیر میشود تخیل‌یا تخییل را از دیدگاه علم منطق بررسی کند :

« شعر در عرف منطقی کلام مخیل است ... وقدماء ، شعر ، کلام مخیل راگفته‌اند وگرچه موزون حقیقی نبوده است » .

دکتر زرین کوب ضمن مقاله‌ای که به عنوان « شعر وعالم واقع » در مجلهٔ سخن به سال ۱۳۲۵ نوشته است گوید : « .... شعر بر تخیل وتقلید ، مبتنی‌است واز اینروآن را از هر دوعالم واقع ، خارج می‌پندارند ... در شعر ،هرگز تقلید از تخیل جدانیست ... بلکه همواره تقلید که جنبهٔ عینی شعر را میسازد باتخیل که جنبهٔ ذهنی آن را معین میکند ، مقرون میباشد » . آنگاه از قول سولی برودوم (Sully Brud'Homme) شاعر فرانسوی گوید : « شعر ، تخیلی است که در آن ، آرزوی زندگی بهتری منعکس میباشد » . برای پی‌بردن به مفهوم روشنتری از تخیل، ناچار نظر چندتن‌از متفکران غیرایرانی‌را نقل میکنیم «سرفردریک بارتلت» تفکر را برسه گونه تصویر میکند :

تفکر علمی که موضوع آن بررسی روابط موجود بین حقایق از طریق‌مشاهده وتجربه است . تفکر شخصی و اجتماعی که متوجه مسائل روزمره حیاتی است و

نوع سوم ، تفکر هنرمندانه‌است که‌در جستجوی تصورات‌لطیف‌ذهنی وبیان‌آنهاست

کالریج (Coleridje) میگوید: تخیل، آن قدرت‌ترکیب دهندهٔ جادویی‌است که هرچیز رادر هر چیز می‌آمیزد و ذوب میکند « این‌تعبیر که‌تعبیری‌شاعرانه‌است مارا به خوبی به این نکته‌آگاه میسازد که خیال ، زادگاه شعر و شعر زاییده است تخیل وتفکر انسانی است .

نویسنده یا مولف « صور و اسباب ، در شعر امروز ایران » که نظر بارتلت و کالریج را از آن کتاب گرفته‌ایم از قول « لوچی » ژنرال‌وشاعر چینی‌پیرامون‌تفکر وتخیل شعرا گوید : « شاعر که در مرکز چیزها جای خودرا تصرف میکند به‌راز جهان می‌اندیشد ... او هنگام نگریستن براشیاء بی شمار به پیچیدگی جهـــان فکر میکند ....»

عنصر تخیل در شعر امروز ایران نیز به دلیل آنکه اساساً از « شعر » ، تا کنون تعبیر روشنی بدست نداده‌اند ، همچنان مبهم وناشناخته است .

دکتر خانلری به سال ۱۳۲۳ در مجلهٔ سخن تحت عنوان « شعر نو »نوشته است : « تعریف شعرنو هنوز در ذهن ما روشن‌وصریح نیست » « نیمایوشیج » نیز در هیچیک از مقالات ونظریات خود که‌من دیده ، شنیده یا خوانده‌ام ، تعریفی از شعر امروز ایران بدست نداده است . مهدی اخوان ثالث (م . الف . امید) در موخرهٔ کتاب شعر خود « از این اوستا »گوید : « ... من دیدم ای دل غافـــل ماهفت هشت ده‌سال است داریم کاری میکنیم ، سرگرم قضیه‌ای هستیم و بـــی آنکه خود بدانیم یکی از نمایندگان پدیده‌ای هستیم که حتی نمیدانیم تعریف‌آن چیست .... شاید با یک عبارت کلی بتوان گفت شعر زنده وپیشروامروز فارسی آنچنان شعری است که آیینهٔ حیات عالی وآمال شریف وخشم وخروش و حرکات زندگی امروز باشد ... » آنگاه می‌افزاید :

«شعر محصول بی‌تابی‌آدم‌است در لحظاتی که شعورنبوت بر او پرتو انداخته

حاصل بیتابی لحظاتی که آدم در هاله‌ای از شعور [پیامبری] قرار گرفته است»[1]
همودر مقدمهٔ کتاب دیگر خود ـ آخر شاهنامه ـ تعبیر دلنشینی از شعر بدینقرار آورده است :

«شعر بمعنی خاص همان تغنی مألوف ومأنوس باشد، همان سرو سرودشناختهٔ معروف تعریف ناپذیر همان جاری مترنم ارواح وقرایح موزون ... ریتم مکالم و متکلم است از معانی رقصهای روح آدمی ، رقص اندوهان ومرگ ، رقص شادیها وشور زندگی وهیجان جان .... نیز به وجد آمدن وخشم وخوشیها ، از تامل و حیرت ، از جمیل وجمال وچه بسیار حال‌و حکایات دیگر که‌آدمیزادهٔ‌زنده وصاحب قریحهٔ ذوق زاینده ،دارد . » نادر نادر پور مسألهٔ‌عاطفه و«اندیشه » رابدین گونه در شعر ، مطرح کرده است : .... شعر : آگاهی شکل یافته ویاآگاهی منظم ومجسم است ... من به آن چیزی شعر میگویم که در من انفعالی عاطفی ایجاد کند ، احساس واندیشه مرا برانگیزد ومرادستخوش نوعی هیجان سازد.»

اسمعیل نوری علاء نویسنده یا مولف « صور واسباب در شعر امروز ایران » گوید : « شعر ، محصول تفکر شاعر است ... شعر نتیجهٔ گشوده شدن دریچه‌های ناخود آگاه حافظه است وپرورده شدن تصاویر موجود در آن به کمک تخیل‌عینی»

پس اکنون که قاطبهٔ اندیشمندان ، شعر را زادهٔ تفکر و تخیل شاعرمی پندارند باید بگوییم که شاعر در جوهر مجرد خیال خود نمیتواند به چیزی‌بیند ـ یشد که در جهان عینی قبلا ندیده یاروی آن « تفکر » و تأملی نداشته است . از این نکته به این نتیجهٔ اساسی میرسیم که پدیده‌های خارج از ذهن ـ از هر قبیل که باشد روی تفکرات وتخیلات شاعر ، اثر میگذارد .

بدون تردید هرگاه تئوری کرویت وگردش زمین در هزار سال قبل عنوان میشد ،گردش آسمان دوار ، در آثار ادیبان ، مطرح نمی‌گشت . حوادث واتفاقات

۱ـ مرحوم کسروی این‌طرز فکر را به شدت ردکرده است. رجوع کنید به‌کتاب « در پیرامون شعر و شاعری ...» ص ۷۲.

ناخوانده وپیش بینی نشده ـ همچنین واقعیتهای انکار ناپذیر زندگی ، مستقیم یا غیر مستقیم روی ذهن وقوه متفکره شاعر ، تأثیر می‌بخشد چه او بخواهد وچه نخواهد . تردید نمیتوان کرد که اگر جنبش مشروطیت ، رخ نمیداد ، حدیث‌حب وطن که از فردوسی تا هزاره فردوسی مکتوم مانده بود با آنهمه هیجان واضطراب عنوان نمیشد از مسائلی که به‌هر حال در ذهن و« قوه تخیل » شاعران عصرحاضر اثرگذاشته است آزادی نسوان ، وقوع دوجنگ جهانی ، ایجاد روابط دیپلماسی و فرهنگی با اقوام وملل دیگر ، دگرگونیهای سیاسی واجتماعی و میهنی سالهای اخیر وسرانجام تسلط برافلاك بادست بشر خاکنشین است .

دکتر خانلری میگوید : «اکنون چند سالی است که وضع دیگرگون شده است . ترجمهٔ آثار شاعران ونویسندگان اروپایی ... در ذهن جوانان صاحبذوق ایرانی تأثیری عظیم کرده واین تأثیر خاصه در سالهای اخیر ، بیشتر محسوس است » وجای دیگرگوید : «ارتباط فرهنگی ما با کشورهای دیگر جهان و آشنایی با اسلوبهای گوناگون بیان و طرز تفکر ملتهای دیگر ، خواه ناخواه در ادبیات فارسی تحولی ایجاد خواهد کرد » .

دکتر زرین کوب که با ارائه کتاب «شعر بی‌دروغ ، شعر بی‌نقاب» روشنگر حقایق بسیار در زمینهٔ شعر امروز ایران شده است درکتاب دیگر خود « نقدادبی» در همین زمینه گوید : « ... کسانی مانند ملك‌الشعراء بهار ورشید یاسمی واحمد کسروی وصادق هدایت به‌ترجمهٔ بعضی از متون اهتمام نمودند » .

پیشروان شعر امروز ایران که زاییده وبار آمدهٔ چهل و چند سال اخیرند، فرزندان آثار وبقایای « فکری » جنگ دوم‌جهانی‌هستند که‌در صدر آنان نیمایوشیج قرارگرفته است او پیرامون آغاز این خط حرکت جدید ضمن بیان شرح حال خود میگوید : « این تاریخ ، مقارن بود با سالهاییکه جنگهای بین‌المللی ادامه داشت . من در آن وقت اخبار جنگ را به زبان فرانسه میتوانستم بخوانم .... آشنایی بازبان خارجی ، راه تازه را در پیش چشم من گذاشت » .

باری شاعر امروز ، مطلقاً خود را از جامعه کنار نمیکشد سهل است باتمام وجود ، احساس و « تخیلات » خود به جامعه بستگی دارد . او از هر وسیله و لفظی که برای بیان اندیشه‌ها و کشاکشهایش یارایی کند بهره برداری میکند . در کتاب « صور واسباب ..... » که یاد کرده‌ایم از قول محمدعلی سپانلو آورده‌اند « ... من در این کلمات ، احساس غربت نمیکنم . زندگی من با اینها گذشته است . بافکر سیم برقی که از جلوی خانه‌مان میگذشت . بافکر آنتن منزل همسایه ، با فکر اتوبوس گلناك که توی بارانهای ریز زمستان ، کنار خیابان ایستاده » واز همینجا به ویژگیهای تخیل در شعر امروز ایران راه پیدا میکنیم .

سه نکته دیگر از لحاظ شعر کلاسیک ایران ، یعنی موزون بودن ، مقفی بودن شعر ومتساوی بودن طول مصراعها با بدعتی که نیمایوشیج نهاد . در شعر امروز ایران به شکلی کاملا تازه و« ویژه » عرضه میشود . خواجه نصیرالدین‌طوسی ، وزن را از دو دیدگاه مینگرد ، وزن حقیقی را به‌حسب ماهیت آن متعلق به علم موسیقی و وزن اصطلاحی وتجربی را ، متعلق به علم عروض می‌پندارد . با این تعبیر هرگاه سخنی ـ ولوهذیان ـ دارای وزن و قافیه باشد شعر است : « و اگر مخیل بود آنرا شعر نخوانند واما قدماء ، شعر ، کلام مخیل را گفته‌اندوگرچه موزون حقیقی نبوده است » شمس‌الدین محمدبن‌قیس رازی نیز درالمعجم .. گوید « وگفتند موزون تافرق باشد میان نظم ونثر مرتب معنوی و.... سخن بی‌قافیت را شعر نشمرند اگر چه موزون افتد » .

مهدی اخوان ثالث در سلسله مقالات خود تحت عنوان « نوعی وزن در شعر امروز ایران » پیرامون اوزان عروضی و کوتاه وبلند شدن مصراعها وازهمه چشمگیرتر مسألهٔ « قافیه » یا به اصطلاح امروز « پایان بندی‌مصراعها، بحث کشاف ورسا دارد وچنین‌مینمایدآنچه‌از افکار نمایوشیج،سردمدار شعر امروز پارسی، برخاسته در اعماق دل وی نشسته است . بـا اینحال ، بنظر من پایان بندی در پاره های شعر امروز ایران قبل از آنکه تحت ضابطه یا قاعدهٔ خاصی در آید به طرز فکر

و سلیقهٔ شاعر عصر حاضر رها میشود . وزن به معنای آهنگ یکدست و نوای یکنواخت‌در سخن منظوم، نکته‌ایست که‌اگر در یک اثر شعری‌رعایت‌نمیشود همان گونه که گفته‌اند آن « شعر » پیش از صاحب خود میمیرد . پس شعر گونه‌هایی که جسته گریخته در این ایام ، به نام شعر سپید یا موج نوعرضه میشود و بـــه گفتهٔ شمس قیس رازی « اندکی به شعر میماند » از موضوع خطابهٔ من‌بدوراست

پیشروان شعر همزمان مایعنی نیماوپیروان ردیف‌اول او ، هر کـــدام بـه نوبت خود این بیان خواجهٔ طوسی را پذیرفته‌اند که : «وزن ، از فصول ذاتی شعر است » . دکتر خانلری در اولین نسخه‌های مجلهٔ سخن ، نشریه‌بیست وشش‌سال قبل نوشت : «بیشتر کسانی که طبعی روان ندارند و نمیتوانند معانی خود را در قالب وزنی زیبا وروان بریزند..... از ماهیت‌وزن‌خبری‌ندارندوچون بنای کارشان بر جهل است ... لزوم وزن را درشعر انکارمی کنند.»[1] فریدون گیلانی درکتاب خود « نموداری از شعر امروز ایران» مینویسد : «گونهٔ دیگر شعر امـــروز ، شعر سپید است که شکلی جدا با شعر آزاد وبکلی بیگانه با عروض دارد. تـــلاش در اینکه اینگونه را نیز همچون شعر آزاد ، به قاعده‌ای‌مسلم پیوند داد و به اصلـــی منظم پابند کرد کاری است یاوه وپوك .... زیرا با هیچ گونه یاتصویری که از شعر در ذهنهاست میل آشتی ندارد ....» . عبدالعلی دستغیب درکتاب خود « تحلیلی از شعر نو فارسی » به تبعیت از خواجه نصیر گوید : « وزن ، جزء ذاتی شعر است ... اساساً وزن وشعر ، پشت وروی یک سکه‌اندواز هم جدایی‌ناپذیرند» آنگاه از قول الیوت می‌افزاید: «برای کسی که‌از مسؤولیت‌های عظیم‌شعر وشاعری آگاه است ... رعایت قواعد شعری وبه ویژه‌وزن از شرایط اولیه کار شعروشاعری است » . احمد شاملو (ا . م بامداد) با آنکه در ایام حاضر ، خود نمایندهٔ شعر سپید است میگوید :

۱- «ازقدیمترین زمانی که اصطلاح‌شعر ، یا معادل آن در زبانهای دیگر ، به یکی از انواع هنر اطلاق شده ، همیشه مفهوم آن بامفهوم **وزن** ملازمه داشته است» . (وزن شعر فارسی - تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری)

« ... بگمان من ، شعر سپید ، خیلی به زحمت میتواند نوعی شعر شمرده شود ، شعر سپید از وزن و قافیه ، احساس بی‌نیازی شاید نکند اما از آن محروم است ... شاید رقصی است که به موسیقی احساس نیاز نمیکند ... شاید شرابی است که در ساغر نمی‌گنجد تاعریانتر جلوه کند ... در حقیقت شعر سپید شعری است که نمیخواهد بصورت « شعر در آید » مهدی اخوان ثالث در مؤخره « از این اوستا » گوید : « بعضی نمونه‌ها که از قید وزن هم بکلی‌آزاد است شعر را از تری وترانگی وحرکت و روانگی وزن محروم کرده است ... » در حالیکه درکتاب ارکان سخن از قول شادروان سعید نفیسی آورده‌اند که : لازمهٔ نظم یا نثر حتماً وحتماً وزن است وآهنگ وقافیه » از قول احمد رضا احمدی یکی از سرایندگان به اصطلاح موج نودرکتاب « از نیما تا بعد » نوشته‌اند که : « من حاضر نیستم یک کلمه را بیخودی به خاطر وزن بکشم، وزن را می کشم.» و این کشمکشها که بنظر من از لطافت روح شاعری و روحانیت و معنویت خاص شعر بکنار است درست در لحظاتی درگرفته است که سنت شکن‌ویرانگر و سازنده، خود نیز میگوید : « قطعاتی که جوانان در این سالها به سبک من ساخته‌اند از حیث وزن ، هرج ومرج عروضی را ایجاد کرده است ... این ، یکنوع انتحار برای ذوق است ، اینقبیل جوانان ، خود را به پرتگاه پرتاب کرده‌اند ».

بادگرگونیهایی که در ساختمان بیرونی شعر ایران پدید آمده ، طبعاطومار قالبهای قرار دادی وبه دنبال آن تفننات بدیعی وصنایع شعری نیز درهم نوردیده شده است زیرا در هیچیک از قالبهای شعر دیرین‌ایران - جز مستزاد تساوی‌طولی مصراعها برابری خود را از دست نداده است و از پیشگامان اینگونه سرایندگی ، دکتر مجدالدین فخر گیلانی (گلچین) است که نخست به سال ۱۳۲۳ قطعهٔ باران راکه با پاره‌های کوتاه و بلند ساخت که امروزه به کتابهای درسی مدارس راه یافته است . آنگاه دو قطعهٔ « رهگذر » و « فریب » را به سال ۱۳۲۴ وقطعهٔ « نام » را به سال ۱۳۲۵ به شیوه‌ای شگرف ساخت که گرچه در

آنها تساوی طولی مصراعها رعایت شده اما قافیه بافاصله دو مصراع دیگر ، قید شده بود . دیگر «دکتر محمد علی اسلامی ندوشن » قطعه « انتظار » را با مطلع زیر به سال ۱۳۲۵ ساخت که در آن قافیه به‌گونه‌ای خاص‌مشهود است :

خواند چگاوسست ،
برشاخه‌ای زبید کهن درکنارجو
آرد به شور وافکند از ناله‌های عشق
دلرابه یاد او

سرانجام دکتر خانلری با ساختن و پرداختن قطعه « بت پرست » به سال ۱۳۳۱ اصول قالب ووزن معهود وقافیه وتساوی پاره‌هارا بالتمام‌از میان برداشت گرچه خود در چکامه « تشنه سرود » معتقد بود :

« آن نغمه که دلنشین‌وزیباست موزون و متین چو موج دریاست»

امیرعباس حیدری

از منشآت قائم مقام
تا
خسی درمیقات

در بار پر طمطراق فتحعلیشاه هرچند شکوه وجلال بارگاه محمود غزنوی‌را را نداشت ولی وجه تشابهی‌در آن میان مشهوداست. هر دوجولانگاه شعرای‌نامدار ومجمع‌اهل قلم بود ،گواینکه شهنشاه نامهٔ فتحعلیخان صبا،ملک‌الشعرای‌فتحعلی‌شاه، باهمهٔ تاخت وتازش بگرد شاهنامه فردوسی‌هم نمیرسد همینقدر میرساند که تقلید از آثار قدما واحیاء عظمت دیرین مطمح نظر بوده است . البته درین‌عصردنیا دنیائی دیگر بود ، چه کفه‌ترازوی قدرت باگذشت قرنها سبک‌سنگین شده وبت‌شکن دنیای نوین بناپارت در عرصهٔ اروپا، یکه تازی‌میکرد. ایران که همسایهٔ شمالی راحتش نمیگذاشت واز راه قفقاز باتهدید وتجاوز دردسرش میداد کم کم بصرافت افتاد که حریف میدان نیست و از قافله عقب است . فراگرفتن فنون و صنایع فرنگ امری است حیاتی وبایدش چاره‌ای اندیشید ناگزیر بامید مدد به ناپلئون متوسل شد ویک‌هیئت نظامی هفتاد نفری در سنهٔ ۱۲۲۲ قمری از فرانسه بایران گسیل گردید تا تعلیمات‌جدید را بقشون‌ایران بیاموزد. اینان دیری نپائیدند و رفتند و هیئتی انگلیسی جانشینشان گشت. این بود اولین برخورد تمدن مغرب زمین با ایران در عصر نوین. تمایل مداوم‌عباس میرزا، ولیعهد روشن‌بین، باخذ فنون وترویج صنایع فرنگ در این امر عاملی بس مؤثربود .

این خیز، اول چنان جهشی داشت که نویسنده‌ای بزیرکی جیمز موریه

مصنف حاجی بابا را در کتاب دیگرش بنام سفری در ایران بنوشتن چنین جمله‌ای وامیدارد :

« تحولات بزرگی که اینک درایران در رشتهٔ نظام بوقوع میپیوندد بزودی چنان افکار واخلاق عموم را تکان خواهد داد که گرتوبینی نشناسیش باز » .

حالا پیش بینی حاجی‌بابا بنویس تاچه حد درست از آب در آمد بماند که جای بحثش اینجا نیست اما جای حرف نیست که طبقهٔ حاکمه را شکستهای ایران‌از روسیه‌بخود آورده ومیدیدنداگر دیر بجنبندمقتضیات زمان چنانشان از پادر-خواهد افکند که دیگر برخاستن نخواهند توانست .

این بود که در مرحلهٔ اول باشوق و ولعی بیسابقه به مطالعه کتب فنی وسپاهی گرویدند واز میان شاهزادگان ودرباریان، آنان که چیزی سرشان میشد و زبانی میدانستند بترجمه کتب فرنگی پرداختند .

نیازی که به‌یک‌نوع تحول نظامی‌وشاید هم‌اجتماعی وسیاسی احساس‌میشد در بیان مفاهیم فکری نیز بی تأثیر نبود واز همان نخستین تماس مستقیم بافرنگ بذهن رجال ایران رسید که دیگر بسبک دره نادری قلمفرسائی کردن برای خود ودیگران طاقتفرساست باید بصراحت لهجه پرداخت واین‌جز با انشائی که ازقیود آزاد باشد میسر نگردد .

پس عجب نیست که سلطانی با کفایت چون آقا محمدخان، مشوق شیوه‌ای نوین باشد . سرجان ملکم مینویسد « شاه اصرار داشت که مفاد فرامینش بزبانی ساده بیان گردد » همین مورخ میافزاید « وقتی منشیان بامقدمات موشح ومزین برداشت سخن میکردند چه بسا سلطان با بیصبری تشر میزد که یاوه سرائیها را نادیده انگارند وبیدرنگ باصل مطلب پردازند » .

فتحعلیشاه که از حیث صورت‌وسیرت بعمو، کوچکترین‌شباهتی‌نداشت‌اصراری در موجزگوئی نمیورزیدولی از آنجا که خودهرچند شاعرواقعیش‌نتوان‌خواند دست کم نظمی میسرود ودیوان خاقان میپرداخت‌مشوق و حامی شعراو نویسندگان

گشت‌وبزرگترین ادبای‌عصر ، مقیم‌درگاهش‌بودند. ازصبا گذشته، نشاط‌ووقایع‌نگار گروسی ووصال را میتوان نام برد که‌هرکدامشان‌در دربارجاه ومنزلتی داشتند اما در صدر آنان قائممقام‌جای دارد وهموست که پیشکسوت نهضت‌ادبیش‌خوانده‌اند. بهمت همین چند نفر بود که انجمن‌های ادبی برپا گشته وکارها روی پیکره‌ای افتاد. شاید در اهمیت این نهضت که بعضی‌هواخواهان احیاء کنندهٔ زبان‌فارسیش خوانده‌اند غلو شده باشد ولی بهر حال اولین قدمی‌بود که در جهتی معین برداشته میشد .

نثر فارسی در دوران‌شکوهش که قرن پنجم وششم هجری‌باشد شاهکارهائی چون قابوسنامه ، سفر نامه ، سیاستنامه ، کیمیای سعادت ، اسرار التـــوحید وتذکرة الاولیاء بوجود آورده بود که در تمام آنها الفاظ برای ادای معانی‌است؛ کمتر کلمه‌ای نابجامیافتد. چنین نثری در نتیجه تأثیر ادبیات عرب جایش را بـه نثر مصنوع یا مسجع داد که‌در آن بیشتر توجه بظاهر الفاظاست‌واگر بدست نااهل افتاد چه بساکار با بتذال‌میکشد. راست است که نثر مسجع منافاتی با فصاحت ندارد ومرزبان نامه باروش مصنوع ومتکلف وافکار شاعرانه اش از زیبائی ولطف بهره وراست وبهترین نمونه نثر موزون که گلستان باشد مشهورترین کتاب نثـــر فارسی است اما اگر کسی قلم سعدی را نداشت ولو قاآنی هم بـــود کارش به «پریشان» گوئی میکشد . سبک‌رایج مغولی هم سبکی مصنوع بود ونمونه بارزآن تاریخ وصاف. نثر عهد تیموری وصفوی‌نیز گواین که از تعقید تاحدی‌برکنار است ولی بطور کلی سست ونارساست . نثر مغلق‌وپیچیده در دورهٔ افشاریه وزندیه‌دیگر چنان بغرنج ومبتذل است که خواننده‌را براستی گیج وسردرگم کرده وذوق سلیم را میزند .

قائممقام ویاران همقلمش درست موقعی قلم بدست‌گرفتند که نه تنها نثر فارسی از رونق نخستین افتاده بود بلکه سخن ناشناسان قلم در دست بالغات و ترکیبات مغولی وترکی و تازی زبان شیوای فردوسی وبیان منقح غزالی را مسخ

کرده وچنان ترکتازی میکردند که‌دیری نمانده بود خوان رنگین واز دیر باز گستردهٔ ادب پارسی یکسره بیغما رود .

منشآت قائممقام، شهرتش رامدیون همین بموقع‌سررسیدن است. در تاریخ ادب فارسی بعد از مغول منشآتی نیست که تا این‌حد حائز اهمیت باشد واین‌از دونظر است که‌قائممقام‌چون‌نظام‌الملک، نه حاشیه‌نشین، بلکه‌درمتن امورملکی‌دخیل‌و کشور مدار بود وبعضی نوشته‌هایش که نکات سیاسی‌وتاریخی را شامل است اگر بهمان ارزندگی سیاستنامه نباشد بدان‌موجب‌است که‌عصر فتحعلیشاهی با عهدملکشاهی قابل قیاس نیست والا از لحاظ کفایت وقدرت قلم شاید قائممقام از نظام‌الملک دست‌کمی نداشت . جنبه دیگر ارزش ادبی این‌منشآت است که مصنف آنرا از مقام مراسله نویس صرف اعتلا داده و قائممقام را در زمرهٔ بزرگترین نویسندگان ایران در ادوار اخیر بشمار آورده است .

سرمشق قائممقام در نویسندگی سعدی است وپیداست که باستاد سخن ارادتی کامل دارد چنانکه خود دریکی از مراسلات کوتاهش بمناسبتی‌میگوید « همه گویند سخن ، گفتن سعدی دگر است » چون استادش سعدی هرجا قائممقام مقتضی دید نثر موزون میآورد ولی وقتی خواست موجزگوئی کند وبی‌پیرایه‌بنویسد بازهم نثرش سعدی وار است و فصاحت و سادگی را توامان دارد چنانکه بوقایع نگار مینویسد: « جادهٔ خراسان را شما پیش پای ما گذاشتید حالا میفرمائید پول پارسالی هنوز نرسیده است. ما کجا اینجا کجا مرغ مسکین چه‌خبر داشت که گلزاری هست الحمدلله کارهای اینجا همه خوب است مگر اینکه نقد و غله هیچ بهم نمیرسد ...»

ویا در نامه دیگر بیکی از دوستان: « امشب اول شب‌مهمان‌بودم ، مجمع که منقضی شد خسته وکوفته نیمه جانی بخانه رسید ، کمری واشد ، رختخوابی افتاد پرده بالا رفت در برهم خورد ، کسی داخل شد متوهم شدم از جا جستم

گفتم چه خبر است گفت کدام خبر تازه‌تر ازین خواهد بود که میرزاها رفتند ومنزل رسیدند وتوهنوز قلم برنداشته‌ای وحرفی ننگاشته ».

ازین موجزتر ودر عین حال رساتر ، بیان مقصود کارهمه کس نیست .

وقتی هم قائممقام طبعش بنثر موزون میکشد گیرندگی کلام و اختصار بیانش محفوظ میماند :

« حضرت ولیعهد تا حال دنبال آکندن مال نرفته‌اند واین کار، بسیارسهل گرفته‌اند حتی بخاصه وجود مبارك منتهای قناعت از مأکول و ملبوس کنندوهرچه باشد صرف مدافعه روس ومحافظت ملك محروس سازند . امصار وقلاع را برانبار متاع مقدم دانند وهیچ گنج زر ودرج گوهر را با یک جعبهٔ آلات حرب ویک کیسه باروط و سرب برابر ندانند » و تازه در ین ادعا چندان مبالغه و تملقی هم در کار نیست که اغلب سیاحان بی تعارف اروپائی نیز نظرشان به عباس میرزا کم وبیش همین است .

از خواندنی‌ترین نوشته‌های قائممقام نثر توصیفی اوست که بهترین نمونه آن در نامه بلند بالائی ببرادرش میرزا موسی منعکس است. مفاد این نامه که وصفی است از بی بند و باری در باریان وقت در روز سلام ، دقت قائممقام را در جزئیات امور و اخلاق و اطوار مردم بخوبی میرساند و هم حاکی از شوخ طبعی نویسنده‌ایست که در عین تشریفات پرطنطنه، نکته‌های مضحک رادر یافته ودرسلیس ترین سبکی انشاء میکند. نامه را بایدسراسر خواند تا لطفش رادر یافت واین مختصر جای آنرا ندارد که حتی تکه‌ای بر سبیل مسطوره عرضه گردد . خواندن چنین نامه‌ای این فکر را پیش میآورد که اگر قائممقام مجالی داشت ومشهودات خود را بدین منوال بصورت کتابی در میآورد ارزش ادبیش بجای خود محفوظ ، از لحاظ اجتماعی وآداب ورسوم وقت ، گویاترین کارنامه‌روز و در واقع آینهٔ صافی بود که زشت وزیبائیها وسایه روشنها تمام در آن نقش می‌بست ، البته دورهٔ قائممقام نه از آن دوره‌ها بود که تاب انتقاد واقعی را داشته باشد وخودهم معترف است که

بایستی دست بعصا میرفت ودر کاغذی که بمیرزا صادق مروزی نوشته است علناً میگوید « راستی یعنی چه ، درستی کجاست بی‌پرده گوئی چرا ، پنهان خورید باده که تکفیر میکنند مردی که اینجا بی‌پرده و حجاب حرف بزند نادرتر از آنست که زنی در فرنگ باچادر ونقاب راه برود » پیداست قائممقام دل‌پری داشته‌است و شمه‌ای بیش از آنچه را که میخواسته‌است بگوید نگفته است . ولی چندان بعید هم نیست مردی بشجاعت قائممقام که بشهادت تاریخ باسی سال دست اندر کاری، هرجا اقتضایش را داشته ایستادگیها کرده است منشآت انتقادیه بیشتری نوشته باشد که ازمیان رفته است .

قائممقام اغلب در نوشته‌ها، خاصه در مراسلات کوتاهش به گفته بزرگان سخن استشهاد میجوید واین بخودی خود چیز تازه‌ای نیست اما هنر قائممقام در اینست که اقوال متقدمین در مراسلاتش بقدری مناسب مقال است وچنان باجملات خودش جوش میخورد که انگار جزوانشاء اوست ودر آهنگ کلام حتی سکته ملیحی هم پیش نمیآید تاچه رسد به غیر ملیح مثلا به ملاهای تبریز مینویسد : « کتاب جهاد نوشته شد نبوت خاصه باثبات رسید قیل وقال مدرسه حالا دیگر بس است یکچند نیز خدمت معشوق وسی کنید . » و در جای دیگر میگوید « جذبه لطف ومیل شماست که این پیر شکسته بال را میکشد هرجا که خاطر خواه اوست» ویا بدیگری مینویسد: «پرسشی از حالم کرده بودی از من مبتلای فراق که جسمش اینجا وجان در عراق است چه میپرسی تا نه تصور کنی که بی توصبورم بخدا که بی آن جان عزیز شهر تبریز برای من تب‌خیز است بلکه از ملک آذربایجان آذرها بجان دارم واز جان وعمر بی‌آن جان وعمر بیزارم . »

نوشته‌های قائممقام یکدست نیست در همین نامه آخری تکلف بحد کمال است هیچ لزومی دارد که هوای سالم تبریز را تب خیز کرد تا باجان عزیزنسازد؟ و یا محبوب را بعراق فرستاد و در آذربایجان ماند تا از ابتلای فراق آذرهابجان

داشت ؟ البته هستند کسانی که این سنخ عبارت پردازیها را وحی منزل میدانند و الا منشآتی در کتب درسی بدست دانش آموزان نمیافتاد که چنین نامه‌ای را مشهورترین نوشته قائممقام ونمونه قدرت کلامش گرداند. ولی بهر صورت نمیتوان انکار کرد وسوسه سجع وصنایع لفظی معمول زمان ، کار خودرا کرده وقائممقامی‌را که قصدش پیراستن « نثر دیوانی » از حشو وزوائد بوده است گاهی به بیراهه کشانده وحتی چون اومردی نتوانسته است بآن آسانیها از قید تکلف خود را یک سره وارهاند وبفراخنای فصاحت ساده بیانی که قلمرو واقعی اوست در آید.

مجموعهٔ منشآت که گذشته از نامه‌های دوستانه و خانوادگی و رسمانه شامل رقمهای حکومتی ودیباچه‌ها ورسائل فارسی وعربی‌هم هست وبرای‌نخستین بار بهمت فرهاد میرزا در شعبان ۱۲۸۰ در تهران با چاپ سنگی بچاپ رسید ازآن کتابهاست که هرکسش خواند و اهل قلم بود از نفوذ آن برکنار ماندن امری آسان نیست . از میان معاصرین قائممقام فاضل خان گروسی را باوارادتی افزونتر ومشابهتی بیشتر است واین از مکاتباتشان‌پیداست. آن گروسی دیگر امیر نظام که چند سالی بعد آمد و خود منشآتی نوشت و خوشنویس هم بود از سبک قائممقام سخت متأثر شده ودر فصاحت وروانی بپای استاد میرسد ولی‌در وارد کردن‌تعبیرات و اصطلاحات عامیانه مهارتی بیشتر بخرج داده است . شاگرد دیگر همین مکتب همان فرهاد میرزاست که منشآت اوراهم امیر نظام جمع ودر مجلدی‌فراهم آورد . این فرهاد میرزا که منشآتش شهرتی دارد گاهی در تصنع وآوردن جناس بیداد میکند چنانکه یکجا « در تاریکی نارنگی » میخورد وجای دیگر « نارنج را با رنج از درخت میچیند». گواینکه موضوع بحث ما نثر است اینراهم باید گفت که قائممقام قصائد موثری هم سروده وجای ذکرش اینجا نیست اما از جلابرنامه‌اش گذشتن بمناسبت اهمیتی که دارد حق مطلب ادا نکردن است. از میان شعرای قاجاریه اگر بنا باشد یک تن را برگزینیم که راهی نو و نکوبیده پیش پای گویندگان گذاشت جزایرج میرزا کسی نمیتواند باشد وهنوزکه هنوز است احدی

نتوانسته است سهل و ممتنع را بسهولت او بیاورد همین ایرج است که در پایان عارفنامه‌اش با صراحت تمام دین خود را بقائممقام با این بیت ادا میکند :

جلایر نامه قائم مقامست که‌سرمشق‌من‌اندراین کلامست

پس با این‌وصف شاید پربیجا نباشد اگر ادعا کنیم برفرض هم در پیشقدمی قائممقام اندك شکی باشد که نثر معاصر را بنیان گذاری کرد و آن نهضت ادبی بآن اهمیت نبود که برخی‌مدعی آنند؛ درین تردیدی نیست که در تحول شعر فارسی نیز چون نثر ، صاحب منشآت، سهمی بسزا دارد .

از منشأت قائممقام‌تا بامروز نثرفارسی‌خیلی‌راه آمده است‌همین‌است که سبک منشآت برای امروزیها شاید مهجور باشد ولی مقام منشآت در تحول نثر برای آنانکه با ادب فارسی سروکاری دارند محفوظ است وخواهد بود . مکتب‌قائممقام دریچه‌ای بود که با بازشدنش نثر فارسی نفسی تازه کرد ومتعاقب آن دریچه‌های دیگر بدست ملکم خان وطالبوف وابراهیم‌بیک ومیرزاحبیب، مترجم حاجی بابا، و دیگران گشوده شد ونوبت به دهخدا که رسید دیگر نثر فارسی از هر قید و بندی رهائی یافته به‌فضای‌باز وهوای آزاد در آمده بود . بااینهمه، نثر هنوز چون کودکی که تازه زبان باز کرده باشد بهمان ساده گویی دلخوش بود وگاهگاهی هم کلمات فرنگی را که تازه یاد گرفته بود ، ذوقزده قاطی حرفهایش میانداخت . دیری نگذشت که از این‌مرحله‌هم گذشت‌ورفته رفته رشد وقوا می‌یافت .دیگر قانع‌نبود که صرفاً ساده وعامیانه باشد. برای مفاهیم فرنگی هم تعبیرات‌خودمانی بذهنش‌رسید تا بدانجا که اینک می‌بینیم نثر فارسی بدست اهلش اصالت دیرین را باز یافته است . بزبان سفرنامه چون خسی در میقات کتابی نوشته میشود وعیب که‌نیست هیچ ،هنرهم هست؛ زائری امروزی جاپای ناصر خسرو را پی کند بشرط آنکه از عهده برآید وبکعبه مقصود برسد ودر حین رسیدن نثری چنین مؤثر بیافریند :

« این‌سعی‌میان‌صفا ومروه عجب کلافه میکند آدم را. یکسر برت میگرداند به‌هزار وچهارصد سال پیش . با « هروله » اش وبا زمزمه بلند و بی اختیارش و

بی « خودی » مردم ، نهایت این بیخودی را در دوانتهای سعی می‌بینی که اند کی سربالاست وباید دور بزنی و برگردی ، یمنی‌ها هربار که میرسند جستی میزنند و چرخی‌وسلامی‌بخانه واز نو... که‌دیدم نمیتوانم. گریه‌ام گرفت‌وگریختم ودیدم‌چه اشتباه کرده است آن زندیق میهنه‌ای یا بسطامی که نیامده است تاخود را زیرپای چنین جماعتی بیفکند یا دست کم خود خواهی خودرا ..... حتی طواف، چنین حالی را نمیانگیزد در طواف بدور خانه وبدور یک چیز میگردی ومیگردند و تو ذره‌ای از شعاعی هستی بدور مرکزی . اما در سعی میروی و برمیگردی بهمان سرگردانی که هاجر داشت. یک‌حاجی‌درحال‌سعی یک‌جفت پای‌دونده است یاتند رونده ویک جفت چشم بی « خود » با از خود جسته یا از خود بدر رفته و اصلا چشمها نه چشم بلکه وجدانهای برهنه. یا وجدانهائی در آستانه چشمخانه نشسته . ومگر میتوانی بیش از یک لحظه باین چشمها بنگری ؟ تا امروز گمان میکردم فقط در چشم خورشید است که نمیتوان نگریست ؛ اما امروز دیدم که باین دریای چشم هم نمیتوان ..... که گریختم. »

سخن کوتاه ، این نثر معاصر است که بهترینش چه در نوشته‌های ادبی و تحقیقی وعلمی وداستانی هرچه میخواهد باشد اصالت و صلابتی یافته و با وجود هیاهوئی که شعر نو برانگیخته وگرد وخاکی‌در هوا پراکنده ودر آن‌میان خودرا گم کرده است وتنها گاه بگاه جرقه ورعد وبرقی میزند نثرمعاصر آهسته وبی‌همهمه راهش را بریده و خود را جلو انداخته است امید میرود از این‌هم جلوتر برود و بالمسی وغنائی که فارسی ناب استعدادش را دارد ورقهای‌زرین نصیب ادب‌ایران زمین گرداند .

مآخذ ومنابع فارسی وانگلیسی

منشآت قائممقام	باهتمام جهانگیرقائممقامی	تهران	۱۳۳۷
خسی در میقات	جلال آل احمد	تهران	۱۳٤٥
نهضت ادبی ایران درعصرقاجار	ابراهیم صفائـــی	تهران	۱۳۳٤
زندگی سیاسی وادبی قائممقام	میرحسین یکرنگیان	تهران	۱۳۳٤
ایرج میرزا	باهتمام دکترمحمدجعفرمحجوب	تهران	۱۳٤۲
شعر وادب فارسی	زین العابدین مؤتمن	تهران	۱۳۳۲
تاریخ تحول نظم ونثرپارسی	دکترذبیح اله صفا	تهران	۱۳۳٤
تاریخ ادبیات ایران	دکتر رضا زاده شفق	تهران	۱۳۲۱

Fraser, J. B. *A winter journey* Vol II London, 1838.

Malcolm, Sir John. *History of Persia* London, 1815.

Morier, James. *A journey through persia.* London, 1812.

Watson, A. H. *A History of persia.* London, 1866.